

انتشارات مجمع عرفان

سفینه عرفان

مطالعاتی در اصول معتقدات و آثار مبارکه بهائی

دفتر چهاردهم



'Asr-i-Jadid Publisher
Darmstadt, Germany

۱۶۸ بدیع - ۱۳۹۰ شمسی - ۲۰۱۱ میلادی

مجمع عرفان در سال ۱۹۹۳ میلادی با مساعدت صندوق یادبود حاج مهدی ارجمند تأسیس گردیده و هدف آن تشویق و ترویج مطالعه و تحقیق در آثار مقدّسه و نیز اصول معتقدات امر بهائی است. دوره‌های سالانه مجمع عرفان به زبان‌های فارسی و انگلیسی در مدرسه بهائی لوهلن در ایالت میشیگان، در مدرسه بهائی بوش در ایالت کالیفرنیا و در مرکز مطالعات بهائی در آکوتو (ایتالیا) و به زبان آلمانی در تامباخ (آلمان) تشکیل می‌شود. مقالاتی که در این دفتر درج شده در مجامع مذکور که به زبان فارسی برگزار شده ارایه گردیده است.

- مطالب و عقاید مندرج در مقاله‌ها معرّف آرای نویسندگان آنها است.
- نقل مطالب این مجموعه با ذکر مأخذ آزاد است.

نشانی مجمع عرفان:

`Irfán Colloquium
c/o Bahá'í National Center
1233 Central Street
Evanston, IL 60201-1611
USA
Phone: 1(847) 733-3501
Fax: 1(847) 733-3527
E-mail: contact@irfancoolloquium.org
www.irfancoolloquium.org

صندوق یادبود حاج مهدی ارجمند
انتشارات مجمع عرفان
سفینه عرفان
دفتر چهاردهم
۱۶۸ بدیع - ۱۳۹۰ شمسی - ۲۰۱۱ میلادی

ISBN No: 978-3-942426-07-7

سفینه عرفان - دفتر چهاردهم

مندرجات

بیان مبارک

پیش‌گفتار

۱

لئالی عرفان

از آثار قلم اعلیٰ

۶

از مکاتیب حضرت عبدالبهاء

۳۴

گلچین عرفان

۳۶

محمد افنان

مقدمه‌ای دربارهٔ سوره القلم از آثار قلم اعلیٰ

۴۶

شاپور راسخ

نگاهی به خطوط کلی مدنیت جهانی

۶۵

مهرنوش فیروزمندی

اسرار و رموز حروف مقطعه قرآن در تفسیر حضرت بهاء الله

۹۵

مهری افنان

نظری کوتاه بر الواح اعیاد از آثار قلم اعلیٰ

۱۰۲

فاروق ایزدی نیا

چونان شعله آتش از برای دشمنان

۱۳۰

فریدالدین رادمهر

دفتر معرفت در مناجات مرکز عبودیت

۱۷۵

فاروق ایزدی نیا

خطابات مرکز میثاق در اقطار غربیه

۲۳۶

ناصر نبیلی

حیطه‌های اختیار در زندگی انسان در منظر حضرت عبدالبهاء

۲۶۷

مهیاد رهنمایی

ریاضیات و روحانیات

۲۸۰

مزگان ملکان

برخی مفاهیم مشترک کتاب اصول آموزش و پرورش و کتاب مفاوضات

۲۹۵

بهاریه روحانی معانی

آماده کردن جوامع بهائی شرق و غرب برای تساوی حقوق رجال و نسا

۳۱۶

رامین وصلی

مفهوم نوی از خدا در دیانت بهائی

رشحات عرفان

۳۲۷

از بیانات شفاهی

انسان باید قوه تعمق و تفکر داشته باشد

حضرت عبدالبهاء

۳۲۹

از توقیعات حضرت

اعطای حق انتخاب شدن و عضویت بانوان در محافل روحانی

ولی امرالله

- ۳۳۶ دارالانشاء بیت العدل
اعظم اظهار نظر در مورد مسایل اجتماعی
- ۳۴۱ هوشمند فتح اعظم ظهور بدیع
- ۳۵۶ فاروق ایزدی نیا حروف نفی و اثبات
- ۳۸۸ فاروق ایزدی نیا بحثی در باب برخی عبارات لوح هزاربیتی
- ۴۰۱ فاروق ایزدی نیا درک کلام الهی؛ نظری گذرا به برداشت مخاطب لوح هرتیک

یادنامه عرفان

- ۴۴۴ ایرج ایمن منوچهر هدایت

شاخسار عرفان

فهرست مقالات مربوط به اصول معتقدات و آثار مبارکه بهائی

- ۴۴۹ بخش ششم: کتاب های «محبوب عالم» و «از سیاه چال طهران تا وحدت عالم انسان»

ضمایم

- ۴۵۱ کتاب شناسی و راهنمای عنوان های اختصار
- ۴۵۷ فهرست مقالات سفینه عرفان - دفتر اول تا دفتر سیزدهم
- ۴۶۵ انتشارات مجمع عرفان
- ۴۶۶ غلط نامه و یادداشت های تکمیلی دفتر سیزدهم سفینه عرفان فاروق ایزدی نیا
(چاپ اول)
- ۴۸۲ ایرج ایمن اهداف و چگونگی مجامع عرفان

آثار الهیة در این ظُهور بدیع

الحمد لله که در این ظُهور بدیع الولوج و آثار الهیة راجع به امور اصلیه و فرعیة، جزئیة و کلیة، علمیة و فنیة، مادیة و ادبیة، سیاسیة و اقتصادیة چنان عالم را احاطه نموده که شبه آن از اول بدلوع در هیچ مظهری از مظاهر قبل و هیچ عصری از اعصار غابره دیده و شنیده نشده. شخص بجائز اگر توجیه تمام به این آثار مقدسه نماید و خوض و تعمق در بحر این تعالیم سماویة کند و معانی دقیقة و حکمت هاسر بالغه مودوعه در هر یک را به دقت و ملاحظه از آن استنباط نماید از هر محنت و مشقت و تعب و زحمت و خطر و وبال و حزن و کدر در حیات مادی و ادبیة و روحانر خویش محفوظ و مصون ماند.

(توقیعات مبارکه حضرت ولتر مرانته، ۱۹۲۲-۱۹۲۶، ص ۶۵)

پیش‌گفتار

آغاز گفتار ستایش پروردگار است

«اغتمسوا فی بحر بیانی لعل تطلعون بما فیہ من
لئالی الحکمة والاسرار * ایاکم ان توقفوا فی هذا
الامر الذی به ظهرت سلطنة الله واقتداره اسرعوا
الیه بوجوه بیضاء هذا دین الله من قبل و من
بعد»

(کتاب مستطاب اقدس، بند ۱۸۱)

حضرت بهاء‌الله در این آیات کتاب مستطاب اقدس، مؤمنین را فرا می‌خواند که در دریای کلام و آثار الهی غوطه‌ور شوند تا به حقایق و معارفی که در آن نهفته است پی برند و هشدار می‌دهند که در این اقدام نه تنها درنگ جایز نیست بلکه باید مشتاقانه بشتابند و اضافه می‌فرمایند که این دین الهی بوده و خواهد بود. از این بیان می‌توان چنین استنباط کرد که لازمه درک و فهم و پیروی آگاهانه از دین الهی، ژرف‌نگری در کلام الهی و کشف نکات و رموزی است که در آن کلمات به ودیعه نهاده شده است. مقصد و مقصود مجمع عرفان و انتشارات آن، کوشش در تشویق و تسهیل و ترویج تعمق و ژرف‌نگری در آثار مبارکه و معارف و تعالیم بهائی است. دفتر حاضر، چهاردهمین مجموعه از پژوهش‌نامه‌ها و مقالات و مطالبی است که در جلسات اخیر مجمع عرفان مطرح شده است؛ و شامل پنج بخش است.

بخش اول، تحت عنوان **لئالی عرفان**، اختصاص به نشر منتخباتی از آثار مبارکه دارد به ویژه آثاری که قبلاً طبع و نشر نشده و از مرکز جهانی برای درج در **سفینه عرفان** واصل گردیده. در این بخش، سه لوح از آثار قلم اعلی و چهار فقره مکاتیب حضرت عبدالبهاء درج شده است. «رحمت، برد و قسم است، خاص و عام فیض مقدس و فیض اقدس» که در یکی از این مکاتیب ذکر شده مبتنی بر لوحی از آثار قلم اعلی است در شرح و تفسیر رحمت منبسطه و رحمت محدوده یا تقییدی که در بخش لئالی عرفان در دفتر یازدهم سفینه عرفان (صص ۱۳ - ۱۸) درج شده است. و تفسیر دیگری از رحمت الهی در اولین

لوحی که در لئالی عرفان در این دفتر درج شده، ملاحظه می‌شود و در همین لوح در توضیح مفهوم واقعی توحید می‌فرمایند: «مقصود از توحید آن نیست که دو را یک دانند بلکه مقصود آن‌که یک را مقدّس از کلّ دانند.» نکته مهمّ دیگر در همین لوح مربوط به مسئله تأویل است که به مباحثی که در مجمع عرفان مطرح می‌شود ارتباط پیدا می‌کند زیرا می‌فرمایند: «آنچه مقصود الهی است، در الواح ظاهراً واضحاً معلوم و واضحست و احدی به تأویل کلمات الهیه مأمور نبوده و نخواهد بود.» باید متذکّر بود که منظور از «احدی» در این بیان مبارک، قاطبه مؤمنین است و تبیین و تفسیر و تأویل کلمات الهی پس از حضرت بهاء‌الله به مبین منصوص محوّل شده است.

بخش دوّم، گلچین عرفان، مشتمل بر برخی مقالات تحقیقی است که در مجامع عرفان ارایه شده است. در ادامه پژوهش‌هایی که به مناسبت یک‌صدمین سال انتشار کتاب *مفوضات* در مجمع عرفان ارایه شد در این بخش مقالات «حیطه‌های اختیار در زندگانی انسان»، «مفهومی نو از خدا در دیانت بهائی» و بررسی تطبیقی «برخی مفاهیم مشترک در کتاب اصول آموزش و پرورش و کتاب *مفوضات*» متضمّن مطالعات تحلیلی در باره مطالب و مفاهیم کتاب *مفوضات* اند. تا کنون متجاوز از هفتاد مقاله تحقیقی در مباحث کتاب *مفوضات* در جلسات مجمع عرفان به زبان‌های فارسی و انگلیسی و آلمانی ارائه و مطرح شده است.

به مناسبت آغاز یک‌صدمین سالگرد سفرهای تاریخ‌ساز مرکز میثاق به سه قاره آفریقا «مصر» و اروپا و امریکا و خطباتی که در طی این اسفار ایراد فرمودند که بخش جدید و بدیعی در تاریخ ادیان و در آثار مبارکه محسوب می‌گردد، سلسله مقالاتی مربوط به وقایع تاریخی آن سفرها و مباحثی که در خطابات مزبور مطرح شده در مجامع عرفان ارایه می‌گردد. برخی از مقالات مزبور به تدریج در *سفینه عرفان* درج می‌شود. در این دفتر «خطابات مرکز میثاق در اقطار غریبه» و «آماده کردن جوامع بهائی شرق و غرب برای تساوی حقوق رجال و نساء» از آن جمله‌اند.

این بخش هم‌چنین شامل مطالعاتی در باره برخی از آثار قلم اعلی است. «نگاهی به خطوط کلی مدنیت جهانی» بررسی تحلیلی است از «اشراقات»، «بشارات»، «تجلّیات»، «کلمات فردوسیّه»، «لوح اقدس»، «لوح دنیا» و «لوح مقصود» که از الواح متمم کتاب اقدس محسوبند. مضامین این الواح، چشم‌اندازی از مدنیتی جهانی را جلوه‌گر می‌سازند که تأسیس آن از آرمان‌ها و اهداف تعالیم امر بهائی است. مطالعه تحلیلی لوح دیگری از

آثار قلم اعلیٰ «مروری بر سورة القلم» از آثار دورهٔ ادرنه است که سراسر اشارات و استعارات روحانی به زبان ادبی است و متضمن توجیه و تبیین مبانی فلسفی علم کلام بهائی و اصول اعتقادات ایمانی اهل بهاء است. ادعیه و الواحی از آثار قلم اعلیٰ که به مناسبت اعیاد بهائی نازل شده، در مقاله «نظری کوتاه بر الواح اعیاد» مورد مطالعهٔ مقدماتی قرار گرفته است. مقاله «اسرار و رموز حروف مقطعهٔ قرآن در تفسیر حضرت بهاءالله» رموز و اشارات مندمج در حروف مقطعه را در تحقیقی ارزنده مکشوف می‌سازد و تبیین می‌کند که بسیار متفاوت با تفاسیر معمولی است. «مقایسهٔ رسالهٔ هفت وادی و زبان عرفان اسلامی» بخش پایانی پژوهش جامعی است که در مجمع عرفان ارایه شد و مورد بحث قرار گرفت. این پژوهش، کوششی در ارایهٔ مسیر تاریخی تحوّل و تکامل ادبیات عرفان اسلامی و به وجود آمدن زبان و معارف خاصی برای بیان مفاهیم متعالی عرفانی بود و راه و روش سالکان و اصطلاحات ادبیات مزبور را مطرح می‌ساخت که برای بیان مضامین عرفان بهائی در رسالهٔ هفت وادی مورد استفاده قرار گرفته است. «چونان شعلهٔ آتش برای دشمنان» در توضیح و تشریح مقصد و مفهوم عبارت «کن كشعة النار لِأعدائی» در لوح احمد است و کوششی است در پاسخ منطقی و مستندی به اعتراضات معاندین امر بهائی زیرا غالباً این عبارت را با تعبیری ناصواب دستاویز حمله به بنیان‌گذار امر بهائی قرار می‌دهند. مفاهیم نار در آثار حضرت بهاءالله و به ویژه در این عبارت لوح احمد در مقالهٔ محققانهٔ دکتر سلمان پور که در دفتر دوم سفینهٔ عرفان (صص ۳۱ تا ۵۰) درج شده نیز، تشریح شده است.

«دفتر معرفت در مناجات مرکز عبودیت» پژوهشی در مناجات‌های صادره از قلم مرکز میثاق است. این مقاله، سابقهٔ مناجات‌ها یا نیایش‌نامه‌ها را در ادبیات دینی و ادبیات ایرانی و در آثار قلم اعلیٰ و حضرت نقطهٔ اولی شرح می‌دهد و ابعاد و جنبه‌های خاص و بی‌نظیر مناجات‌های حضرت عبدالبهاء را روشن می‌سازد و نشان می‌دهد که مناجات‌های مزبور آینهٔ تمام‌نمایی از دیانت بهائی است. «ریاضیات و روحانیت» ژرف‌نگری بدیع و کوشش شایان توجهی برای آسان کردن تصوّر و تفهیم بقای روح بعد از خلع از هیكل جسمانی است و در پی کاوش در آن حیطه‌هایی از علوم ریاضی است که تقارنی با تعالیم بهائی در مورد عوالم بعد از صعود روح از جسد دارد.

بخش سوم این دفتر، رشحات عرفان، به شرح و توضیح نکات و مباحث و مطالبی اختصاص دارد که گاه به گاه، مورد پرسش واقع می‌شوند. این بخش با ارشاد حضرت

عبدالبهاء آغاز می‌گردد که با تأکید در لزوم و نحوه مطلوب تعمق و تفکر توصیه می‌فرماید؛ انسان باید قوه تعمق و تفکر داشته باشد؛ اطلاعات به یک درجه معین انسان است ولی در استنتاج، خود انسان باید ید طولایی داشته باشد. جریان «اعطای حق عضویت بانوان در محافل روحانی» در مجموعه منتخباتی از توقیعات حضرت ولی امرالله بازگو شده است. «ظهور بدیع» متن سخنانی است که جناب هوشمند فتح اعظم در کنفرانس سالانه انجمن مطالعات بهائی در سال ۲۰۱۰ در ونکور کانادا ایراد کرده‌اند. در این سخنان عمیق و دقیق، معنی و کاربرد اصطلاح «بدیع» در ادبیات بهائی تشریح شده است. این کلمه با معنای خاصی که در آثار بهائی دارد، معادلی در زبان‌های اروپایی ندارد و معمولاً به کلماتی که معنی نو و جدید می‌دهد ترجمه می‌شود در حالی که منظور از آن، بی‌سابقه و نظیر بودن است. بحث در این است که چرا ظهور جدید را «امر بدیع» و «ندای بدیع» خوانده‌اند.

پژوهش‌هایی تحقیقی در الواح موسوم به هزاربیتی از آثار مهم مرکز میثاق در دفتر سیزدهم سفینه عرفان درج شده است. «بحثی در باب برخی عبارات لوح هزاربیتی» مطالب و نکات تازه‌ای را در تکمیل و یا تفصیل مطالب مقاله «عهد و میثاق در مسیر تاریخ» مندرج در دفتر سیزدهم سفینه عرفان در بر دارد. لوح معروف به «لوح هرتیک» از آثار قلم اعلی خطاب به جورج دیوید هاردگ از پیشوایان مسیحیان موسوم به هیکلین و از بنیان‌گذاران شعبه این فرقه در حیفا نازل شده و در ابتدای دفتر یازدهم سفینه عرفان درج شده است. مقاله‌ای هم تحت عنوان «مروری بر لوح هرتیک» به قلم جناب دکتر محمد افنان، در همان دفتر منتشر شده است. «درک کلام الهی، نظری گذرا به برداشت مخاطب لوح هرتیک» شرحی است در سابقه تاریخی صدور این لوح و معرفی مخاطب آن و مؤسسين و پیشوایان فرقه هیکلین و مقالات و مطالبی که در سایر منابع در باره این لوح یافت می‌شود و نیز معرفی مآخذ ترجمه غیر رسمی لوح مزبور به زبان انگلیسی.

یادنامه عرفان در این دفتر، شامل شرح احوال و تقدیر از خدمات متصاعد الی الله جناب منوچهر هدایت است که از بنیان‌گذاران و حامیان اصلی تشکیل مجمع عرفان در مرکز مطالعات بهائی در اکوتو، ایتالیا بودند.

شاخسار عرفان اختصاص به درج فهرست مقالاتی دارد که در سایر منابع و مآخذ در باره آثار مبارکه و اصول معتقدات بهائی طبع و نشر شده است. این فهرست‌ها برای استفاده

اهل مطالعه و تحقیق به تدریج در سفینه عرفان طبع و نشر می‌شود. در این دفتر، بخش ششم از این فهرست‌ها درج شده است.

تهیه متن کامپیوتری سفینه عرفان و چاپ نهایی آن ناچار در کشورهای متعدد انجام می‌گیرد. در جریان نقل و انتقال الکترونیکی متن نهایی دفتر سیزدهم به اشتباه متن تصحیح نشده برای چاپ ارسال شده بود، بدین سبب با پوزش از دوستان و خوانندگان، بخش ضمایم سفینه عرفان در این دفتر حاوی غلط‌نامه مفصلی برای تصحیح مندرجات دفتر سیزدهم سفینه عرفان است. کوشش خواهد شد که این اتفاق تأسف‌انگیز تکرار نشود.

مجمع عرفان با پشتیبانی صندوق یادبود حاج مهدی ارجمند پایه‌گذاری شده و اقدامات آن ادامه یافته و در سال گذشته نیز از مساعدت‌های مستمر صندوق پژوهشیاری به یادبود نادیا سعادت و کمک‌های اهدایی به یادبود نورالدین ممتازی و تبرّعات دکتر ناصر و مهشید درخشان برخوردار بوده است. سخنرانی‌ها و انتشارات به یادبود دکتر منوچهر سلمان‌پور مرهون مساعدت خانواده سلمان‌پور است. همکاری ارزشمند دانش‌پژوهان گرامی و همراهی محفل روحانی ملی بهائیان امریکا ادامه اقدامات مجمع عرفان را امکان‌پذیر ساخته است. این مساعدت‌ها و همکاری‌ها مایه کمال امتنان مجریان و خادمان مجمع عرفان است.

ثالثی عرفان

از آثار قلم اعلى

بسم الله الأقدس الأَمع الأعزّ الأبهى

قد فزت بكتابتك الذى كان مزيناً بذكر المقصود و مطرزاً ببناء محبوب العالمين طوبى لك بما اقبلت الى قبله الأنام و توجهت الى وجه ربك و كنت من الفائزين كتاب أن جناب كه باين عبد خادم مرقوم فرموديد فرح بخش خاطر اين عبد فانى گرديد نسال الله بأن يوفقك على حبه و رضائه و يجعلك ممن استقام على امره على شأن انقطع عن العالمين اين كه فرمودند در ساحت اقدس امنع ذكر شما بشود و طلب عفو خواستند اين عبد تلقاء وجه حاضر و معروض داشت قد اشرفت من افق الوحي شمس العنايه و الغفران على شأن عجز عن ذكره هذا العبد الفقير و اما ما اردت فى اللقاء هذا ما طلع عن مطلع البيان قوله جلّ كبريائه نسال الله بأن يقدر له ما اراد و يؤيده على الاستقرار فى هذا الأمر الذى منه نسفت الجبال و يكتب له ما تقرّ به عينه و يفرح قلبه و تسترّ به افئدة العارفين

و اينكه از حال سؤال فرموده بوديد اكثر مدعين حال اليوم غير قال نبوده و نخواهد بود كل امور در قبضة قدرت الهيه مقبوض و محدود هر نفسى كه بغير رضاي او حركت نمود از اهل قال محسوبست اگر چه در بحر حال متغمّس و بر لجة صمت و سكوت ساير و نفسى كه مقبل بحق و مطيع او امر اوست از اهل حال در مبدأ و مأل مذكور حالى كه اليوم نزد حق محسوبست اقرار بوحدايت او و اعتراف بفرادانيت او و تقديس ذاته عن الشبهية و تنزيه نفسه عن المثلية و العمل بما امر به فى كتابه و الاجتناب عن المشتهيات النفسانية و الاشارات الافكية و التأويلات الظنونية الوهمية بوده اليوم يوم تأويل نيست چه كه ارياح تصريح در مرور است اى حبيب من اكثرى امر الله را بازيچه دانسته اند و مثل لعب اطفال انگاشته اند از او امر معرض و بنواهى مقبل و مع ذلك خود را مقبول شمرده اند و ما بين خلق از حق دانسته اند حق مقدّست از آنچه گفته اند آذان لاصغاء او امر الله خلق شده لا لظنونات الوهمية المردودة چنانچه مشاهده کرده ايد از قبل بعضى از نفوس از شريعة امرية الهية محروم گشته اند و حكم كتاب را ترك نموده اند و مع ذلك خود را از اهل باطن ميشمردند نشهد انهم ما وجدوا عرف الباطن و لا الظاهر و هاموا فى هيماء الظنون و الأوهام الا انهم من الأخرين اليوم اهل حال نفوسى هستند كه از حلاوت كلمه الهية

مجدوب شده‌اند بشأنی که من علی الأرض آن نفوس را از توجّه بوجه قدم منع ننموده و به ما نزل فی الكتاب موقن و عاملند اینست شأن اهل حال و من غیر این از اهل قال بوده و خواهند بود

و اینکه مرقوم فرموده بودید که مقصود حقّ از من يظهر و او يظهر چه میباشد همچو عبارتی در بیان دیده نشده بلکه من ظهر و من يظهر است من ظهر الذی ظهر فی السّنین و بشرّ الناس بمن يظهر الذی ظهر فی قطب العالم و یدع الأمم الی الله المهیمن القیوم جمیع آنچه در بیان نازل مقصود این ظهور اعظم بوده یشهد بذلک ما نزل فیهِ و فی صحائف الله العزیز الکریم

و اینکه از الطاف و غضب حقّ در باره عباد سؤال نموده بودید نعوذ بالله من غضبه و سخطه این بسی واضح و مبرهنست لا تتولّوا قوماً غضب الله علیهم آثار غضب الهی در قومی مشاهده میشود که بغیر رضای او حرکت مینمایند و در تیه ضلالت سائرند و رضای حقّ هم موهوم نبوده نفسی که عاملست در ظاهر ظاهر به ما حکم به الرحمن فی الألواح او برضای الهی فائز شده است و در سبیل رضا سالکست طوبی له و لأمثاله امثال نفوس غافلّه متوهّمه در کلّ عوالم الهی معذبند و این نفوس خود غضب را اختیار نموده‌اند من حیث لایشعر و الاّ انه سبقت رحمته العالمین مشاهده کنید در ساحت اقدس جز رحمت نبوده و نخواهد بود و بعد امری از مطلع امر اشراق میفرماید هر نفسی بآن اقبال نمود و عامل شد بما اراده الله او از اهل رحمت بوده و نفسی که بعید ماند و محروم گشت همین کلمه الهیه که عین رحمت بوده در باره نفس معرض غضب صرف میشود و بعضی از ظهورات این غضب در نفس معرض در عالم ظاهر ظاهر میشود و لکن کلبه بعد از صعود روح نعوذ بالله و نتوب الیه انه لهو الغفور الرحیم و همچنین در الطاف حقّ ملاحظه نمایید که الیوم از افق عنایت مشرقست مثلاً هر نفسی را که بخیر در لوحی از الواح ذکر فرماید همان سبب بقای ذکر اوست در عالم اذکار و روح او در عالم ارواح فو الذی جعلنی خادماً لنفسه لو اذکر لک هذا المقام الأعزّ الأعلى لا یتمّ ذکره بالقلم و لا بالمداد یشهد بذلک ربّک مالک الایجاد طوبی لنفس فازت بالطفاه و آثرت او امره علی ظنون ما سواه از خدا توفیق میطلبیم که در محبتش ثابت باشیم و از عالمیان فارغ و منقطع انه مجیب دعوه السائلین و ارحم الراحمین

و اینکه از توحید سؤال فرمودید این مقام بتفصیل در الواح متعدده از قلم امریّه الهیّه جاری شده آنچه که عالمیان را کفایت نماید باید در صدد آن باشید که کتب فارسیّه و عربیّه آنچه از مصدر امریّه الهیّه در این ظهور اعظم نازل شده بقدر وسع جمع نمائید مابقی من علم الا وقد ذکر فی الواح ربّی و ربّک و ما من مقام الا وقد فصلّ فیه در یکی از الواح فارسیّه میفرمایند قوله عظم شأنه و جلّ ثنائه مقصود از توحید آن نیست که دورا یک داند بلکه مقصود آن که یک را مقدّس از کل داند لآنه لایقترن بخلقه و لایعرف بغیره و انوار تجلیات او را در کلّ ملاحظه نمایند یعنی کلّ را قائم باو بینند و مستمّد از او اینست مقامی که میفرماید کان الله و لم یکن معه من شیء لم یزل در علوّ امتناع و سمو ارتفاع خود مقدّس از کلّ بوده و خواهد بود بعضی که خود را از اهل توحید می‌شمرند در شاطی شرک ماشینند و در بیدای کثرت سایر ولکن ادراک نمینمایند در جای دیگر میفرمایند قوله عزّ ذکره باسمی رفعت اعلام التّوحید و نصبت الویة التّجريد الی آخر قوله عزّ ذکره و این مقامات بسته بقبول حقّست چه اگر نفسی در تمام عمر توحید نماید و از قلم امر کلمه نفی در باره او جاری شود او از اهل شرک خواهد بود چنانچه مشاهده مینمایید که اکثری امم الیوم مبارکه لا اله الا الله ناطقند ولکن عندالله از اهل توحید محسوب نبوده و نخواهند بود چنانچه قلم اعلیٰ در اکثری از الواح شهادت داده بشرک آن نفوس الیوم از برای مقبل لازمست که ناظر بما عنده و عند الناس نباشد گوش را از کلّ ما عند الناس مطهر دارد از برای شنیدن بیانات الهیّه که شاید بما اراد الله فائز شود باری هر نفسی که الیوم مقبول شد او از اهل توحید محسوب و من دون آن محروم و ممنوع آنچه در این مقامات از سماء مشیت ربّانیّه نازل شده اگر این بنده ذکر نماید باید کتابی تألیف شود و این اوقات فرصت اینگونه امور نبوده و نیست نسأل الله بأن یوفّقک جنابک علی خدمته و ثنائه و ذکره انه ولیّ الدّاکرین

و اینکه مرقوم فرموده بودید اگر کسی بگوید این رسولان کعبه مقصود مسلمان میروند و کافر بر میگردند یا تأویل نماید یا ادعا نماید من یک شخصی میباشم چنین کسی چه حالت دارد اشهد الله و ملائکته و رسله و انبیائه و صفوته و اهل مواقع عزّه و حمله عرشه لا ینظر هذا الکلام الا من الدّین یمشون فی بیداء الغفلة و الغرور و یسلکون سبل الفحشاء و الشّرور فواللّذی انار فجر البیان بانوار وجهه و اضاء افق الایقان بظهورات طلعتّه لویعرف احد فضل تلک الایام و یطلع بما هو المستور عن الأنام لیقبّل رجل من توجّه الی شطر المقصود و یؤثر تراب قدمیه علی ما عنده و یوقّره و یعظّمه و یحضر تلقّاء وجهه خاضعاً

لوجهه و خاشعاً لعمله و لا یرفع صوته عند صوته و لا یتکلم تلقاء وجهه بغير رضائه لأن العالم البصیر و العارف الخبیر لا یرى فی من قصد المقصود و توجه الی وجه المحبوب الا حب الله و ظهور عنایتہ و ود الله و شؤون الطافه من صار محروماً عن هذا المقام الأعز الأمتع انه لهو الأعمی و رب الآخرة و الأولى لا یدکر من الانسان بل الحيوان افضل منه و یشهد بذلك کل من اخذ النظر عن شطر البشر و توجه الی الشطر الأطهر هذا المنظر الأكبر الذی فیہ ینادی مالک القدر بأعلى النداء بین الأرض و السماء لاله الا هو المهیمن القیوم اینست شأن مسافرانی که لوجه الله هجرت نموده‌اند و باذن الله بشطر محبوب توجه کرده‌اند و برضاء الله حرکت مینمایند اینست شأن مهاجر صادق و مسافر موافق اگر فی الحقیقه نفسی محبته الله در قلبش باشد از نفوسی که از شطر محبوب مراجعت نموده‌اند بعد از فوز بکعبه مقصود خود را در آن نفوس فانی محض بیند اگر چه بر حسب ظاهر قاصدین از علوم ظاهره محروم باشند چه که الیوم هیچ چیز شرط نیست مگر محبت الهیه و اتباع اوامر او چنانچه ذکر شد و این بیانات مخصوص کل قاصدین ذکر نشده این مقام قاصدینست که در سرادق ایقان وارد شده‌اند و بمحبه الله فی الحقیقه فائز گشته‌اند. ملاحظه در عشاق ظاهره نمایید اگر شخصی از نزد معشوقشان بیاید ولو بوجه منکر عشاق او را استقبال مینمایند و کمال ملاحظت در باره او معمول میدارند این شأن عشاق ظاهره است که عرض شد. حال در محبان طلعت رحمان مشاهده نمایید یعنی آنان که فی الحقیقه از این کأس آشامیده‌اند و باین جرعه باقیه فائز گشته‌اند البته کمال خضوع را نزد قاصدین کعبه رب العالمین منظور میدارند اولئک اصحاب البهاء فی لوح البقاء کما شهد بذلك قلمه الأعلى باری اهل بصر از قاصدین آثار مقصود را مشاهده نمایند و بان آثار خاضع و خاشعند طوبی لمن فاز بعرف الله فی ایامه و آثره علی ما سواه

و اما در باره تأویل و ادعا چنانچه مرقوم فرمودید لا یعلم تأویل بیان الله الا نفسه المهیمنه علی الأشياء و الذین فازوا بأنوار المعانی و البیان من عنده اولئک یعلمون علی قدرهم و مقدارهم کذلک حکم الرحمن و لکن الناس اکثرهم لا یفقهون این قدر معلوم بوده که آنچه مقصود الهی است در الواح ظاهراً واضحاً معلوم و واضحست و احدی بتأویل کلمات الهیه مأمور نبوده و نخواهد بود نشهد ان المؤولین فی هذا الیوم هم المتوهمون. از خدا میطلبیم که بحبل تصریح متمسک شویم و در سبیل رضایش باستقامت کبری سالک گردیم

و اما در باره ادعا در اين مقام بيانات شتى از قلم مشييت الهيه نازل و لكن اين عبد يكي از بيانات رحمن را كه بلسان پارسي نازل شده ذكر مينمايد تا از براى احدى ديگر مجال تأويل و ادعا نماند و به ما هو التصريح عالم شود قوله عز اجلاله متوهمين بسيارند و هر يك بوهمی مبتلا شده اند. ناس را از موهوم منع نموديم كه بسلطان مشهود تمسك جويند بعضى باوهامات نفسانيه خود تمسك جسته و تشبث نموده اند در تيه وهم سايرند و خود را از اهل مكاشفه دانسته اند و در مفازه غفلت ماشيند و خود را فارسان ميادين شهود شمرده اند لعمرى انهم من المتوهمين انهم من الهائمين انهم من الغافلين انهم من الصاغرين و آنچه را كه صبيان ادراك نموده اند هنوز بآن نرسيده اند چه كه هر صبيى عالمست بر اينكه اگر هر روز ظهورى ظاهر شود امر الهيه و احكام ربانيه ما بين بريّه معطل و معوق و بى نفاذ خواهد ماند بگوای قوم اگر هوى شما را از مشرق هدى منع نمود اقلأ از انصاف تجاوز نمائيد اگر نفسى فى الجملة منصف باشد هرگز بكلمه ئى كه سبب تفريق ناس و اختلاف احباب شود تكلم نمينمايد بلكه بتمام همّت و قدرت در ارتفاع اسم اعظم سعى بليغ و جهد منيع مبذول ميدارد لعمرى هم راقدون لوتراهم بعينى لتجدهم من الميئين در حين مهاجرت از عراق اكثرى از عباد را اخبار نموديم بما ظهر و يظهر چنانچه اگر الواح منزله قرائت شود كل تصديق مينمايند آنچه را كه در اين لوح از قلم صادق امين جارى شده قل يا قوم لو تريدون ماء الحيوان تالله انه قد جرى باسمه العلى الأبهى طوبى للشاربين و لو تريدون الاقتدار انه اشرق من افقى تعالى ربكم و رب العالمين لو تريدون الآيات انها ملأت الافاق خافوا و لا تكونن من المتوهمين لو تريدون البيئات انها بكيونونها قد ظهرت و اشرفت فى كل يوم من هذا الأفق المبين قل ان اجذبوا العباد بهذا الاسم الذى به ظهرت الصحيه و حقت الساعه و اخذت الزلازل كل القبائل و انظفرت السماء و انشقت الأرض و نسفت الجبال و ظهر ما نزل فى الواح الله المقتدر الملك العزيز العظيم من يدعى مقاماً و جذباً و ولهاً و شوقاً بغير هذا الاسم انه من الأخسرين و لو يتكلم به كل البيان او ينفجر الأنهار من الأحجار و يسخر الأرياح و يمطر السحاب كذلك نزلنا الأمر فى هذه الليله المباركه التى ينطق فيها لسان القدم باسمه الأعظم و جرى كوثر البيان من كوثر فم ربك الرحمن اذا فزت قم ثم ارفع يديك قل لك الحمد يا اله من فى السموات و الأرضين انتهى

در بيانات ديگر ميفرمايند تا باين مقام ميرسد قوله جل كبريانه چنانچه حال قلم قدم و اسم اعظم ميفرمايد اگر نفسى بكل آيات ظاهر شود قبل از اتمام الف سنه كامله ئى كه هر

سنه آن دوازده ماه بما نزل في الفرقان و نوزده شهر بما نزل في البيان که هر شهرى نوزده يوم مذکور است ابدأ تصديق منمائيد دريکى از الواح نازل من يدعى امراً قبل اتمام الف سنه کامله انه کذاب مفتر نسأل الله بأن يؤيده على الرجوع ان تاب ان ربک لهو التّواب و ان اصّر على ما قال يبعث عليه من لا يرحمه ان ربک شديد العقاب چه که ضرّ اين نفوس بحقيقت شجره ربانيه راجع و سبب اختلاف و جدال و نزاع و تزلزل قلوب ضعيفه و عدم استقرار امر ما بين بريّه بوده و خواهد بود فاسأل الله بأن يعرفهم انفسهم و يؤيدهم على ما اراد ان ربک لهو الغفور الرحيم. بگو امر الله را لغو بدانيد اى صاحبان ذائقه بحر عذب فرات در امواج بملح اجاج قانع مشويد در بيانات رحمانى تفکر نماييد و ببصر حديد در آن نظر کنيد که شايد بر شحى از ابهر معانى که در بيان مستور است فائز شويد و در اين فجر روحانى خود و عباد را از هبوب ارياح قميص رحمانى محروم ننمائيد قسم بساذج قدم ان البهأ ينوح عليكم و يبيكى لكم و ما اراد لنفسه شيئاً و قبل ضرّ من على الأرض كلّها لخالصكم و نجاتكم و اقبالكم الى الله العزيز الحميد انتهى

اميدوار است اين عبد که بعنايت رحمن كلّ بشاطى ايقان وارد شوند بقسمى که خود را فانى محض بينند و حقّ را باقى و دائم و قائم بر کل مشاهده نمايند انشاء الله بايد آن جناب در كلّ احيان بخدمت حقّ مشغول باشند يعنى نفوس غافله را هدايت نمايند و باذکار حسنه و بيانات بديعه نفوس محتجبه را بشطر احديه کشانند نزاع و جدال محبوب نبوده و نخواهد بود اگر نفوس غافله از کلمات نصحيّه منتبه شدند فنعلم المراد والا احتراز از چنين نفوس لازم و واجب در اين ظهور ابدأ اعمال شنيعه و شئونات نفسيّه مقبول نبوده و نخواهد بود و البته شنيده ايد که بعضى از اهل بيان و رؤسای کاذبه ايشان چه مقدار در بحر هوى مستغرق بودند و باعمال شنيعه متمسک و عامل ولكن در اين ظهور اعظم ابدأ مدارى نشده كلّ را تصريحاً نهى فرموده اند طوبى لمن عمل بما امر من لدى الحقّ واجتنب عن الخلق فيما هم يعملون

اى حبيب بنصرت امر حقّ بايست ايستادنى که سبب استقامت نفوس گردد و جميع احبّاي آن ديار را فرداً فرداً تکبير برسانيد مخصوص ايشان الواح منيعه از سماء مشيت رحمن نازل انشاء الله بعد ارسال ميشود امرى که اليوم لازمست و مقدّمست بر كلّ اعمال استقامت بوده و خواهد بود ملاحظه فرمائيد دو نفس که هر يك از اغفل ناس و اخبث ناس بوده بگيلان رفته و چه فتنه بر پا نموده اند يکى دعوى نموده که من غصن اکبر هستم و آن نفوسى که در آن ارض بوده اند فوراً قبول کرده اند و نفس ديگر دعوى حقيقت

نموده او را هم قبول کرده‌اند خسر الطالب و المطلوب اگرچه بعد برایشان کذب هر دو معلوم شد و بحق راجع گشتند ولکن از اول باید اعتنا بچنین نفوس ننمایند بلکه بقدرت ایمان و قوت محبت رحمن بتأديب آن دو نفس قیام نمایند و سبب و علت این امور تحقیقات موهومیته بعضی شده هر روز ندائی مرتفع و از هر کنار عجلای ظاهر و خلق هم ضعیف و بی استقامت بمجزد آنکه خوار عجل مرتفع شد بعضی من غیر شعور ساجد و عاکفند هم آن جناب باید آن باشد که احبای آنجا را مستقیم نمایند بر امر حق بشأنی که ماسوايش را معدوم شمرند ملاحظه در عهد کلیم فرمائید که بعد از آنی که بطور تشریف بردند لأجل احکام الهیه و اوامر ربانیه و ثلاثین باربعین کامل شد مراجعت فرمودند مشاهده نمودند خلق کثیری بخوار عجل از حق ممنوع و محروم گشته‌اند فرمودند ای قوم من سالها بآیات الهیه و بینات ربانیه و شئونات قدرتیه و ظهورات احدیه مابین شما بودم و شما را بحق دعوت نمودم و شما هنوز بتمامه متوجه انوار وجه قدم نشدید چه شد که بیک خوار عجل عاکف و ساجد گشتید باری ای برادر حیرت اندر حیرتست بقدر مقدور آن جناب و مخدومان که در آن ارض ساکنند باید جهد فرمائید که شاید کل از رحيق استقامت بیاشامند و بر صراط امر الهی مثل جبل ثابت و راسخ مانند نسأل الله بأن یحفظهم و یؤیدهم و ینزل لهم ما ینبت باذکارهم فی الأذکار و ارواحهم فی الأرواح و اجسادهم فی الأجساد انه ولی من والاه و مجیب من دعاه یفعل ما یشاء بسلطانه لاله الآ هو الغفور الکریم

بسم ربنا الأعظم الأقدم العلی الأبهی

الحمد لله الذی جعل النصرة فی حکمته البالغه و امر بها کل البریه الذین آمنوا بالله مالک الأحدثیه انه لهو الذی رفع بفضلہ حکم السیف و وضع مقامه حکم البیان الذی به تزوع عرف اسمه الرحمن بین الامکان تعالی تعالی ربنا الذی لایوصف بما عند العلماء و اهل العرفان نعیماً لمن تمسک بما امر به فی کتاب الله مالک الأديان و تبتاً لمن نبذ الحکمة و البیان و اخذ بأهوائه ما منع عنه فی الزبر و الألواح و طوبی لمن قام علی نصره امر ربّه بالأخلاق و الأعمال یشهد الخادم انه من اهل الفلاح فی کتاب الله مرسل الأریاح و الحمد لله الذی انزل من قلمه الأعلى ما انجذب به المخلصون فی ملکوت الانشاء و انزل لمحبيّه ما طارت به الأرواح

و بعد قد فاز الخادم بما ارسلته من قبل كأنَّ به فتح باب السُرور فلَمَّا قرأت و عرفت و علمت قصدت المقام المحمود و عرضته تلقَاء عرش ربِّنا العزيز الودود اذاً نطق لسان العظمة بما عجزت عن ذكره الأَقلام و النَّفوس و انزل لكلَّ اسم كان في كتاب حضرتك ما فاحت به نفحات العناية بين السَّموات و الأرض يشهد بذلك لوح الأحباب الَّذی انزله الوهَّاب و ارسله اليك لتقرأ و تلقى على الَّذين اقبلوا الى الأفق الأعلى و فازوا بالاستقامة الكبرى لعمر المحبوب لا يعادله شيء عمَّا خلق في الأرض و السَّماء يشهد بذلك مالك الأسماء الَّذی استوى على العرش في هذا المقام الكريم فلَمَّا كنت مشتغلاً بتحرير هذه الورقة احضرني محبوب العالم و قال جلَّ كبريائه و عزَّ بيانه

بنویس بجناب عندلیب یا عندلیب باین کلمه محکمه متقنه جامعه مبارکه که از افق سماء کتاب الهی مشرق است ناظر باش و جمیع را بآن وصیت نما که شاید بیقین کامل بدانند که نصرت امر الهی بسیف و جدال و نزاع و فساد نبوده و نیست و آن کلمه مبارکه اینست که در صحیفه حمرا از قلم اعلیٰ ثبت شده قد رفعا حکم السیف و وضعنا مقامه حکم البیان طوبی لأهل العرفان الَّذین تمسکوا بما انزله الرحمن فی الكتاب مع این کلمه محکمه متقنه مشاهده میشود که بعضی تا حین در شک و ریبند و باوهامات نفسانیه در تفسیر کلمه نصریه مشغولند قل ما لكم لا تفقهون و لا تشعرون انا وصینا الكل بالرفاه و الشفقه و العناية طوبی لمن فاز بمرادی و ویل للغافلین گویا اراده خود را مقدم بر اراده حق می‌شمارند و یا آنچه از ملکوت بیان نازل آن را مزاح میدانند و یا نعوذ بالله حق را عاجز و ضعیف مشاهده میکنند قل ویل لكم انه لهو القوی القدر انه لهو العزيز العظیم انه لهو الغالب الحکیم انه لهو القاهر فوق خلقه و هو بكل شيء علیم فاسأل الله بأن يؤید احبائى على الأعمال الحسنه و الأخلاق المرضیه و ما حکم بکتاب الله الناطق العظیم الخبیر امروز روز دیگر است و سماء دیگر مرتفع و بحر دیگر مواج بقبل و بعد قیاس نشده و نخواهد شد بگو امروز آفتاب جود موجود و بحر عنایت امام وجوه در این هواء روحانی باجنحه روح حرکت نمائید و از کدورات و اشارات و غبارهای حوادث روزگار خود را فارغ و مجرد و مقدس دارید پره‌های بگل آلوده لایق طیران نبوده و قابل صعود نه یا عندلیب بگو امروز قلب منیر باید و صدر منشرح و بصر حدید شاید آنچه شنیده‌اید بگذارید و از آنچه میبینید حکایت نمایید انسان را شئونات انسانیت لازم فاه آه الفاظ حمل این معانی ننماید و قلم خود را از مترجمی عاجز مشاهده کند الأمر بید الله مالک الیوم الالدین الحمد له انه ینطق بالحق و هو ارحم الراحمین یا عندلیب آنچه بعبد حاضر و جناب

اسم جود علیهما بهائی از رسائل ارسال داشتی در ساحت اقدس عرض شد محض فضل حیاً و میتاً مخصوص جمیع نفوس مذکوره آیات بدیعه منیعه نازل و ارسال شد انشاء الله بآن فائز شوند ذکر الله حیوة للأموات و عنایه للأحیاء قدر این فضل را بدان و بشکر و حمد الهی ناطق شو طوبی للسانک بما انشد و لقلبک بما انشأ و لفکرک بما ظهر منه ابکار العرفان فی ثناء الله مالک الحجّة والبرهان انتهى

عنایت الهی بآن محبوب و دوستان حقیقی واضح و مشهود است. انشاء الله کلّ فائز شویم بآنچه لدی الوجه محبوب است. آن جناب که الحمد لله بثنای حقّ در ایام الهی فائز گشتند جمیع عالم از عهده شکر این فضل اعظم عاجز بوده و هستند انشاء الله نفوس آن اراضی را بنار محبت الهی مشتعل دارید کلمه ای که از قلب فارغ ظاهر شود مؤثر بوده و خواهد بود هذا ما سمعت من فم ارادة ربی المبین الحکیم کلّ را از قبل این خادم فانی تکبیر برسانید و ذکر نمایید ای آقایان امروز روز بزرگ است جهد نمایند تا در این خرابه فانیه آثار باقیه و دیعه گذارید تا فرصت باقی کلّ باید غنیمت شماریم و بآنچه لایق و سزاوار است مشغول گردیم آنچه الیوم فوت شود کی تدارک شود و که تدارک نماید ینبغی فی هذا الحین ان ینادی الخادم مولی العارفين و مقصود من فی السموات و الأرضین و یقول

یا اله العالم و مقصود الأمم اسألک بالاسم الذی به فتح باب فردوسک الأعلى علی من فی ملکوت الانشاء و به ظهرت الصیحة بین الأرض و السماء بأن تؤید اصفیائک علی ذکرک و ثنائک و تلهمهم ما ادرته به علمک ای ربّ لا تحرمهم عن بحر رضائک و لا تبعدهم عن مکان قریک ای ربّ لا تنظر الیهم بما عندهم فانظر الی سماء جودک و غنائک و عجز خلقک و احتیاج عبادک انک انت المقتدر الذی خضع ملکوت القدرة عند ظهوره و بروزه لا اله الا انت المعطى المقتدر العزیز الکریم البهاء علیکم و علی الذین انجذبوا من حلاوة النداء اذ ارتفع بین الأرض و السماء و علی کلّ مقبل اقبل الی الله اذ اتی به سلطان مبین و الحمد لله ربّ العالمین

فی ۲۳ ربیع الأول سنة ۱۲۹۸

فی سؤال ۱۲۹۸

بسم ربنا الأقدس العلى الأبهى

الحمد لله الذى سرّ خادمه بنفحات بيان اوليائه الذين كرم وجوههم عن التوجه الى غيره و حفظهم بقدرته و سلطانه فى يوم ينادى المناد من كل الجهات يا ملاء الانشاء طهروا قلوبكم و آذانكم و السنكم و عيونكم لمشاهده جمال الله مالک الأسماء و اصغاء آياته الكبرى هذا يوم الذكر و الثناء قد شهد بذلك فاطر السماء طوبى لموقن اقبل الى الله فالق الأصبح و ويل لمن غفل و اعرض عن لقاء ربه اذ اتى بقدره و سلطان

سبحانك يا من بك سرع كل كليل الى ملكوت البيان و كل عطشان الى كوثر الحيوان اسألك باسمك الرحمن بأن تكتب لأوليانك ما يقربهم اليك و ينطقهم بثنائك و يؤيدهم على ذكرك و يعزفهم سبيلك و يوفقهم على خدمه امرک اى رب تراهم قائمين على اظهار ما اردته فى ايامك و ناطقين ببدايع ذكرك اى رب فاجذبهم بالكلمة العليا على شأن لا تحزنهم سبحات العلماء و لا اشارات العرفاء انك انت المقتدر على ما تشاء و فى قبضتك ملكوت الأسماء لاله الأانت المقتدر القدير

الحمد لله از عنایات نامتناهیه الهی مقبلین فائز شدند بمقامی که اهل عالم از ذکر آن عاجز و قاصر است ایشانند نفوسى که جميع کتب و صحف بر علو و سمو ایشان شهادت داده و ایشانند آن عبادى که راهها را از خار و خاشاک پاک نموده اند و ناس را بصراط مستقیم هدایت کرده اند فى الحقیقه هر نفسى اليوم بخدمت امر فائز شد او از مقربین در کتاب مبین مذکور و مسطور است امروز هر صاحب سمعى از کل اشیا ذکر و ثناءى حق جلّ جلاله را اصغا مینماید و هر صاحب بصرى اشراقات انوار وجه را در هر شىء ملاحظه میکند این شأن بلند اعلى این يوم امنع اقدس را کفایت مینماید که میفرماید بقوله تعالى الملك يومئذ لله

و بعد يا حبيب فؤادى و المذكور فى قلبى علم الله ذکرت مسرت انگيز است و خیالت بهجت بخش مراسلات آن جناب که باسم حضرت اسم جود عليه بهاء الله و عنایته بود در ساحت امنع اقدس عرض شد قوله تبارک و تعالى يا حيدر شدائد عالم و مکاره امم را قبول نمودیم و کل را بغایت قصوى و ذروه عليا بأعلى النداء دعوت کردیم و لکن ما فاز بها الا المنقطعون آنچه بطایف حول نوشتى لدى المظلوم مذکور لله الحمد و المنة که آن جناب را مؤيد فرمود بر ذکر و ثنا و خدمت امرش قلم اعلى مره شهادت داده بر آنچه فى

سبيل الله از شما ظاهر شده حياً لله حمل بلايا و رزايا نمودى و بالقای كلمه مؤيد گشتى هر كلمه‌ئى كه الله ظاهر شود البته تأثير آن در ارض وقتى از اوقات ظاهر خواهد شد. انشاء الله بر كسراصنام ظنون و خرق حجابات اوهام مؤفق باشى ناس غافل باوهام قبل از يوم مشاهده و لقا محروم مانده‌اند هر حزبى بموهوبى تشبث نموده مخصوص معرضين اهل بيان تازه بحجابهاى لانهايه محبوب مشاهده ميشوند مشتى از خار و خاشاك علوم علمای فرقان را جمع نموده‌اند و اسمش را معرفه الله و اطاعة الله گذاشته‌اند و يل لهم و للذين اتبعوهم من دون امر من لدن آمر عليم. لعمرالله از جمیع احزاب و ملل ابعده مشاهده ميشوند و طالب آنكه از حق چیزی اخذ كنند و يا ادراك نمايند نبوده و نيستند و اذا اراد احد ان يلقى عليهم من آيات ربّه يجعلون اصابعهم فى آذانهم كما جعلوا من قبل الا انهم من الأخسرین فى كتاب مبین ایامی كه جمیع از خوف مستور بودند صاحب امر بنفسه قیام فرمود و بكمال قدرت و قوت و غلبه ناس موهوم را باسم قیوم دعوت نمود و جواهر وجود را اخذ فرمود و چون فى الجملة نفحات قمیص متضوع شد و آفاق قلوب بعضی از عباد بانوار وجه روشن و منیر گشت از خلف ستر نعیب و طنین ظاهر كذلك سؤلت لهم انفسهم الا انهم من المشركين فى كتاب عظیم باید آن جناب بشأنى برتبلیغ امر قیام نماید كه حجابات و اشارات و كدورات او را منع ننماید ان اشرب فى كل الأحيان سلسبیل الحيوان باسم ربك منزل الأديان اگر در سبیل الهی حمل زحمات نمودى و بغرب مبتلا شدى و شماتت شنیدى كأس عنایت هم از ایادى عطا مژه بعد مژه و كژه بعد كژه آشامیدى لا تعادل بقطره منها كنوز الأرض كلها یا حيدر قبل على ان افرح بما ذكرك المظلوم من شطر السجن بما تجد منه عرف عنایة اسمه الرحمن فى الامكان ان ربك لهو المشفق العطوف ان انظر ثم اذكر اذ كنت معكم على اعلى الأتلال و شربنا عندكم من ورق الصّين انه لا يعزب عن علمه من شىء يشهد بذلك عباد منصفون ثم اذكر اذ كنت حاضراً فى البستان المقام الذى فيه استقرّ عرش ربك الرحمن و سمعت ما نطق به لسان الله المهيمن القیوم اياك ان تمنعك شبهات العالم عن مالك القدم ان اذكر ربك بما تنجذب به القلوب انا كنا معك اذ كنت ناطقاً بذكر ربك طوبى للسانك بما نطق بالحق و لوجهك بما توجه الى مقامى المحمود كبر من قبلی على و جوه احبائى الذين شربوا من يد عطائى رحيقى المختوم قل هذا يوم الذكر و التناء لو انتم تعلمون و هذا يوم الأعمال لو انتم تفقهون و هذا يوم الله لو انتم تعرفون و هذا يوم الاستقامه الكبرى تمسكوا بها باسم ربكم المهيمن على ما كان و ما يكون و هذا يوم البيان لو انتم بالحكمه

تنطقون و بشرهم بذکری و رحمتی و عنایتی و ما قدر لهم فی کتابی المحتوم البهآء علیک و علیهم و علی من یحزّر فی هذا الحین تلقآء عرش ربّه مالک الوجود انتهى الله الحمد که آن جناب بعنایت حقّ فائز بوده و هستند در شبی از شبها که این آیات مقدّسه ممتنعّه متعالیه از سماء مشیّت الهیّه مخصوص آن جناب نازل میشد ذکر تل را بلسان پارسی هم ذکر فرمودند و همچنین ضیافت شما و حضور دوستان بعینه در کتب الهی از قبل هم مذکور و مسطور است میفرماید بر بلندی‌ها و رؤس جبال ضیافتهاست از برای ربّ جنود آنچه در این ارض ظاهر شده حرف بحرف در کتب الهی از قبل بوده طوبی للفاضلین طوبی للعارفین و در جمیع کتب ذکر ظهور در این ارض موعود است و همچنین در اطراف آن و جمعی هم از ممالک اخری آمده و در اطراف این ارض مقدّسه مبارکه ساکن شده‌اند و میگویند ظهور نزدیک است و ما آمده‌ایم تا بآن فائز شویم و ادراک نمائیم مع ذلک در غفلت عظیم مشاهده میشوند رئیسشان چند سنه قبل اراده نمود بحضور فائز شود در ساحت اقدس این عرض مقبول نیفتاد و لکن لوح امنع اقدس از سماء عنایت مخصوص او نازل و در آن لوح ثبت شد آنچه که هر منصفی را نجات بخشد و هر قاصدی را بمقصود کشاند مع ذلک مصداق کلمه مبارکه لا یمسه الا المطهرون ظاهر باری بقطره‌ئی از بحر معانی آن فائز نشدند و هنوز منتظرند کما انتظر قوم قبلهم و معهم صد هزار حسرت و افسوس که از فیض فیاض و رحمت نامتناهی الهی ممنوع و محرومند الأمر بید الله يعطی و یمنع و هو المقتدر القدير

اینکه ذکر جناب استاد حسین فرموده بودند بعد از عرض در ساحت امنع اقدس این کلمات عالیّات از مطلع ظهور آیات نازل قوله عزّ کبریاؤه یا حسین انا ذکرناک من قبل و نذکرک فی هذا اللیل الذی تنور بانوار الوجه اذ یمشی جمال القدم فی سجنه العظیم قد اقبلت الینا و اقبلنا الیک ان اشکر و کن من الذاکرین ان احفظ ما ظهر من القلم الأعلى کما تحفظ روحک و بصرک ان ربک لهو الأمر الحکیم کن ناطقاً بذکر ربک و قائماً علی خدمه اولیائه کذلک یا مرک من عنده کتاب ما اطلع به الا الله ربّ العالمین قد ذکرک من احبّنی و صار اسیراً فی سبیلی ذکرناک بما لا یأخذه الفناء یشهد بذلک کلّ منصف بصیر قل یا قوم ضعوا کؤوس الظنون و خذوا الأقداح باسم ربکم المعطى الکریم ان احمد بما توجه الیک وجه القدم و انزل لک هذا الذکر المبین الحمد لله ربّ العالمین انتهى

و همچنین در باره جناب آقا سید آقا علیه بهآء الله که ذکر ایشان در کتاب آن جناب بود این آیات محکّمات از سماء مشیّت الهی نازل قوله عزّ کبریاؤه

يا سيد آقا ييشرك مالک الأسماء من شطر السجّن و يذکرک بذکر تجد منه المخلصون عرف الله المهيمن القيوم طوبى لاسم تحزک عليه قلمى و للسان نطق بثنائى و لقلب اقبل الى ملكوتى العزيز المحبوب قد ذکرک من طاف حولى ذکرناک فضلاً من لدى الحقّ علام الغيوب ان احفظ آيات ربک ثم اقرأها بالروح و الریحان أنّها تنفَعک فى الآخرة و الأولى يشهد بذلك من عنده لوح مسطور ضع المريبين بأهوائهم و خذ ما امرت به من لدى الله ربّ ما كان و ما يكون أنا امرنا الكلّ فى الكتاب بما ينفعم فى الآخرة و الأولى يشهد بذلك قلمى الأعلى و عن ورائه مالک الورى الذى ينطق فى السجّن أنّه لا اله الا انا العزيز الودود أنا نوصى عبادنا بالأمانة الكبرى و نأمرهم بما امروا به فى الكتاب الله مالک الوجود البهاء عليكم و على امائى اللائى سمعن النداء و فزن باليوم الموعود

و فى هذا المقام يا حيدر قبل على يذکرک لسان الله مالک الورى مرّة اخرى لتشکر و تكون من الفرحين کن متوجّهاً بوجهک مقبلاً بقلبك و مشيراً باصبعک و قل يا ملأ العالم تالله قد ظهر من كان مکنوناً فى خباء العظمة و مخزوناً فى سرادق العصمة و مسطوراً فى كتب الله ربّ العالمين اتقوا الله يا ملأ الأرض و لا تنکروا من يدعوکم الى الله العزيز العظيم انشاء الله بجمیع قلب و لسان و جوارح و چشم بنصرت امر الله مشغول باشيد ذکر شما و آنچه بر شما وارد شده از دفتر عالم محو نشده و نخواهد شد جناب اسم جود عليه بهائى الذى كان معى و يطوف اليوم حول عرشى قد ارسل ما ارسلته اليه فلما قرىء لدى الوجه نزل هذا اللوح المبين انشاء الله بحکمت و بيان جمیع من فى الامکان را بافق رحمن دعوت نمايى بايد آنچه ارسال ميشود جمیع را نوشته و در بعض قری و مدن بکمال حکمت از برای بعضى که سزاوارند قرائت نمايى حال در جمیع ایام و ليالى الواح نازل و باطراف ارسال ميشود و کلّ را از نزاع و جدال و فساد و ما تکرهه العقول و النفوس منع صريح نموديم و بآنچه سبب ارتفاع کلمه و ظهور مقام انسان است امر فرموديم آنچه از آيات و الواح که ارسال ميشود بايد صورت آن را بعضى ثبت نمايند و محفوظ دارند انتهى فى الحقیقه در حفظ آيات الهى بايد کمال جدّ و جهد مبذول گردد بعضى از دوستان اگر نفسى از مشرکين وارد بيتشان شود جمیع نوشتجات قبل از تجسس بدستش میآيد و اين از حکمت بغایت خارج بوده و هست و ارسال الواح از اين شطر بايد مسطور باشد مگر از نفوس مطمئنّة امينه ثابتة چه اگر منکرين و مشرکين مطلع شوند شايد بمنع و فساد قيام نمايند اين عبد اين عرايض را بر حسب ظاهر چون موافق و مطابق حکمت است معروض میدارد و الا العلم عند الله و ما انا الا جاهل بعيد اينکه مرقوم داشته بوديد

که الواح الهی را بصاحبانش رساندید صد هزار بار هینئاً لجنابکم و لکل نفس فازت بلوح الله و اثره معلومست آن جناب در خدمت امر کمال سعی را مبذول داشته و دارند این فقره اظهر من الشمس در پیشگاه حضور ظاهر و باهر و هویدا است

ذکر جنابان ندافها علیهما بهاء الله را نموده بودید جناب حاجی میرزا ابوالحسن علیه بهاء الله مکرراً در ساحت اقدس عرض نموده‌اند و آیات بدیعۀ منیعۀ در بارۀ ایشان نازل انشاء الله بآن فائز شده و میشوند و همچنین دولوح اقدس مخصوص ایشان نازل و جناب شیخ س ل عنایت شد که برساند فی الحقیقه در خدمت امر بهیچوجه کوتاهی ننموده‌اند از حق میطلبیم ایشان را از وضوهای غافلین و نفاق ناعقین و شبهات بعضی از اهل بیان که فی الحقیقه از اهل تابوتند حفظ فرماید یا محبوبی این عبد بسیار متحیر است چه که این اهل بیان که الیوم از سلطان بیان و منزله و مرسله غافل و معرضند ابداً از اول این امر و اصل آن اطلاع نداشته و ندارند مع ذلک در صدد اضلال نفوس مقبله بوده و هستند و خود را نزد هر کس از نفوسی قلم داده‌اند که در اول امر مؤمن بوده و از جمیع امر مطلع و آگاهند بعضی از عباد بیچاره چونکه مطلع نیستند شاید بمکر و تزویر و فریب آن نفوس بعیدۀ محتجبه از صراط الهی ممنوع مانند و محجوب شوند. فوالذی نطق و انطق الأشیاء بذکره و ثنائیه شبه این نفوس این عبد فانی ندیده و نشنیده یسأل الخادم ربّه بآن یحفظ عبادۀ من شرّ هؤلاء الذین نبذوا امر الله عن ورائهم و اتّبعوا کلّ شیطان مرید باری حضرات ندافها علیهما بهاء الله تلقاء وجه مذکورند طوبی لهما و نعیماً لهما و آنچه بمخدرۀ علیا امّ حرم علیها بهاء الله ارسال داشته‌اند رسیده و بساحت اقدس معروض داشته‌اند

و اینکه ذکر جناب آقا میرزا محمود و اهل ایشان علیهما بهاء الله را نمودید در ساحت اقدس عرض شد مخصوص ایشان در این ایام لوح بدیع منیع از سماء رحمت رحمانی نازل و حامل آن جناب شیخ س که همین چند روزه بآن جهات توجّه مینمایند و همچنین مجدداً در این لیل انور از سماء مشیت مالک قدر لوح جدید نازل و ارسال میشود انشاء الله رحیق معانی از بحر بیان الهی بنوشند و بنوشانند. این عبد فانی خدمت ایشان تکبیر بدیع منیع که مقدّس از شئونات و اشارات و کلمات این عبد است میرساند و از حقّ جلّ جلاله میطلبیم ایشان را مؤید فرماید بر تبلیغ امر و همچنین بر استقامت کبری انّ ربنا الرحمن لهو المؤید المقتدر القدر

و این که در باره جناب آقا محمد ابراهیم (ابن جواهری قمی) مذکور داشتید از حقّ این خادم فانی می‌طلبد که ایشان را بر صراط مستقیم خود مستقیم دارد تا مفتاحی باشند از برای ابواب قلوب عباد انشاء الله با اسم حقّ بگشایند تا تجلیات انوار آفتاب ظهور کُلّ را فرا گیرد و احاطه نماید از فضل و عنایت مقصود عالمیان امید است که ایشان بمتابۀ سراج در آن مدینه روشن و منیر مشاهده شوند تا کُلّ از آن روشنی بافق اعلیٰ راه یابند و بغایت قصوی که معرفت حقّ جلّ جلاله است فائز گردند باری ذکر ایشان در ساحت اقدس اعلیٰ عرض شد یک لوح اعزّامع اقدس مخصوص ایشان از ملکوت بیان رحمن نازل و ارسال شد انشاء الله از کؤوس کلمات منزل اسماء و صفات و مظهر آن رحیق معانی بنوشند و سرمست شده در انجمن عالم با اسم مالک قدم بهدایت عباد مشغول گردند در جمیع احوال حکمت را از دست ندهند جمیع امور لدی الله بحکمت معلق و منوط است مثلاً اگر حکمت اقتضا نماید تبلیغ جایزه این کلمه ایست که مکرّر این خادم فانی از لسان عظمت اصغا نموده طوبی لمن نبذ مشیته و تمسک بمشیۀ الله المهیمن القیوم

و اینکه در باره شاه‌آباد مرقوم داشتید و اشتعال احبّ و همچنین اقبال نفوس معدوده و اجتماعشان بر کلمه جامعۀ الهیّه جمیع در ساحت اقدس عرض شد و این آیات باهرات از سماء مشیت مخصوص ایشان نازل قوله عزّ کبریانه

هو الأقدم الأعظم العلیّ الأبهی

کتاب نزل بالحقّ من لدی المهیمن القیوم للذین کسروا اصنام الظنون والأوهام باسم الله مالک ما کان و ما یكون یا احبّائی فی البلاد ان استمعوا النداء أنّه ارتفع بالحقّ طوبی لقوم یسمعون ان افرحوا بما ذکرتم من قلمی الأعلى فی هذا الیوم الذی فیه استوی هیکل الظهور علی العرش الأعظم و نطق أنّه لا اله الا انا الحقّ علّام الغیوب باید جمیع بکمال روح و ریحان بحکمت منزله در الواح تبلیغ امر مشغول باشند اگر نفسی در ظاهر صاحب بیان نباشد مبین را اعانت نماید بسیار حیف است الیوم عباد از خدمت امر محروم شوند چه که عمل این یوم از اعظم اعمال لدی الله مذکور است انشاء الله کُلّ مؤید شوند بآنچه که سبب و علّت ارتفاع کلمه الهی است لحاظ مظلوم متوجّه اولیا و دوستان خود بوده و خواهد بود أنّه معهم یسمع و یری عنقریب دنیا و آنچه در او مشهود است بعدم راجع گردد و آنچه از قلم اعلیٰ در باره اهل بها نازل شده بدوام ملک و ملکوت باقی و

پاینده خواهد بود ای دوستان جهد نمایند تا برحیق استقامت فائز شوید و از کوثر یقین بیاشامید جمیع احزاب بظنون و اوهام تربیت شده‌اند اینست که از اشراقات انوار آفتاب حقیقت محروم و ممنوعند در معرضین از اهل بیان ملاحظه نمائید مع آنکه خود را عارف و ناجی می‌شمردند حال نزد حق از جمیع امم ارض پست‌ترند چه که باوهامی متمسک شده‌اند که شبه آن از قبل نبوده و بکمال جدّ و جهد در اضلال نفوس مقبله مشغولند بصاحب بیان اظهار ایمان مینمایند و بر مرسل و منزل او وارد آوردند آنچه را که هیچ ظالمی وارد نیاورده و گفته‌اند آنچه را که هیچ مشرکی نگفته اعاذنا الله و ایاکم من شرّ هؤلاء قولوا

سبحانک یا من بحلاوة بیانک سرع الموحّدون الی فناء بابک و بأنوار وجهک توجه المخلصون الی افق فضلک اسألك بالاسم الذی به سخرت الملك و الملكوت بأن تؤیدنا علی ذکرک و ثنائک و خدمة امرک فی بلادک انت الذی یا الهی عزفتنا بحر علمک و سماء حکمتک و شمس ظهورک اسألك بأن لا تجعلنا محرومین عن الاستقامة علی امرک ای ربّ انت الکریم ذوالفضل العظیم فاكتب لنا من قلمک الأعلى ما کتبتہ للذین ما منعتم شبهات العلماء عن التوجه الیک و لا ظنونات اهل البیان عن النظر الی افق عنایتک ای ربّ فارزقنا من كأس الاستقامة علی شأن لا تمنعنا حجبات العالم عن التوجه الیک و لا سبحات الأمم عن الاقبال الی شطرك لا اله الا انت المقتدر المتعالی العلیم الحکیم انتهى

یا حبیب فؤادی صد هزار حیف که قوه شامه و مدرکه در عالم بمثابه کبریت احمر کمیابست فوالذی خلقنی و اظهرنی و عزفنی و قربنی و جعلنی خادمًا لنفسه که اگر جمیع عالم بعرف بیان رحمن فائز شوند هر آینه کلّ طایف حول مشاهده گردند صد هزار افسوس که از فضل لا شبه له محروم گشته‌اند سبب و علت محرومی عباد علمای عصرند که عباد بیچاره را از سلسال بيمثال بیزوال حضرت لایزال منع نموده‌اند و بکلمات و اشارات نالایقه مشغول کرده‌اند حقّ جلّ جلاله در کلمات مکنونه میفرماید ای بظاهر آراسته و بیاطن کاسته مثل شما مثل آب تلخ صافیست که در ظاهر کمال لطافت و صفا از او مشهود شود و چون بدست صراف ذائقه احدیه افتد قطره‌ای از آن را قبول ننماید مثل این علما مثل شخصی است که حصاه بسیاری جمع نموده باشد و گمان نماید آنچه نزد اوست از جواهر است و آنچه جمع نموده از اوّل عمر الی آخره بیک قیراط

الماس معادله ننماید ولکن بیچاره از این غافل و بی‌خبر است این خادم فانی از حقّ جلّ و عزّ سائل که ابصار را بگشاید و بنور معرفت منور دارد آنّه لهوالمقتدر القدیر

خدمت جناب حسن آقا علیه بهاء الله از جانب این فانی تکبیر برسانید انشاء الله موفق باشند بر ذکر حقّ و خدمت حقّ و استقامت بر امر حقّ قسم بافتاب وجود که جمیع عالم را فنا اخذ نماید جز عملی که در سبیل الهی ظاهر شده و بشود و همچنین خدمت جناب میرزا حسین علیه بهاء الله عرض خلوص میرسانم و از حقّ میطلبم ایشان را فائز نماید بآنچه الیوم محبوبست انشاء الله باستقامت کبری فائز شوند و بنار محبت الهی مشتعل بشأنی که مشرکین و منکرین اهل بیان قادر بر اطفای آن نباشند از قول این عبد تکبیر برسانید و مذکور دارید لعمرالله بعضی از نفوس خائنه باطله کاذبه در صدد اضلال نفوس مقبله افتاده‌اند مع آنکه از اصل این امر بهیچوجه اطلاع نداشته و ندارند و در این صباح نورانی ناس را از صهبای معرفت رحمانی محروم کرده‌اند آن جناب باید باسم حقّ از کأس استقامت بنوشند نوشیدنی که تشنگی آن را اخذ ننماید و ماسوی الله را معدوم صرف و مفقود بحت بیند مکز این فانی این فقره را از لسان احدیه استماع نموده قوله عزّ کبریا نه هذا یوم الله لایذکر فیه الا هو طوبی لمن اقبل و فاز ویل للمعرضین

و همچنین خدمت جناب ملا میرزا محمد علیه بهاء الله تکبیر و سلام میرسانم امید آنکه بکمال استقامت بر خدمت امر قیام نمایند قیامی که اهل ارض قادر بر منع نباشند الحمد لله ذکرشان از قلم اعلی از قبل و بعد جاری و نازل شده و لحاظ عنایت باو متوجه باید بشأنی مشتعل باشند که آثار آن در ارض ظاهر شود و لکن در جمیع امور باید بحکمت ناظر باشند بشأنی که ضوضای جهلا که باسم علما معروفند مرتفع نشود ارض را بسنجند و تخم حکمت و دیعه گذارند این که بعضی بر حسب ظاهر مابین موافق و منافق بتبلیغ مشغولند این فقره لدی العرش محبوب نیست میقات اظهار جهره گذشت بعد از شهادت حضرت بدیع علیه بهاء الله و رحمته کلّ بحکمت مأمور شده‌اند باید در جمیع احوال باو نظر باشند چه که بعضی از دوستان نزد ظهور افتتان مضطرب و مکدر و محمود مشاهده میشوند و ربنا الرحمن لهوالمشفق الکریم روحی و نفسی و ذاتی لشفقته الفداء و لرحمته الفداء و لعنایته الفداء ای دوستان این خادم فانی بکمال عجز و نیستی معروض میدارد قدر این یوم را بدانید جمیع مقرّبین و مخلصین بکلمه یا لیتنی ناطق بودند و از حقّ در کلّ احوال و آمل که باین شرافت کبری و موهبت عظمی فائز شوند و شما الحمد لله از فضل نامتناهی الهی فائز شدید و از رحیق مختوم آشامیدید حال

باید این عبد و آقایان بکمال اتحاد و اتفاق بشکر و ثنای حقّ جلّ جلاله ناطق باشیم و قدر این نعمت کبری را بدانیم و بآنچه الیوم سبب ارتفاع امر است عامل شویم در جمیع کتب و صحف و زیر و الواح و رقاع نصرت را بصبر و سکون و وقار و اخلاق روحانیه و اعمال طیبه معلق و منوط فرموده‌اند از حقّ عمّ نواله میطلبیم که جمیع را مؤید فرماید باو امر منزله در کتاب اوست قادر و غالب در مبدأ و مآب

و اینکه در باره دوستان سلطان آباد مرقوم داشتید و همچنین در باره جناب ملا ابراهیم و استاد حسین علیهما ۶۶۹ [بهاء الله] ذکر نمودید جمیع در ساحت امنع اقدس اعلیٰ عرض شد لسان عظمت باین کلمات عالیات محکّمات ناطق قال عزّ کبریانه

بسمی الأقدم الأعظم الأعلى

ای دوستان ایام رحمن است و کوثر حیوان از مطلع کرم جاری و ساری انشاء الله بقلوب نورا و وجوه بیضا و غرر غرّا از ید عطا اخذ نمائید و باسم دوست یکتا بیاشامید اگر در کلمات مشرقه از افق قلم اعلیٰ تفکر نمایید کل را وله و شوق بشأنی اخذ نماید که ماسوی الله را مفقود مشاهده کنید و بتمام جوارح و ارکان بر خدمت دوست بایستید. باستقامتی که شبهات و اشارات علما و جهلا شما را منع نماید و از این خیر اکبر و فضل اعظم باز ندارد

یا حیدر قبل علی ذکر العباد بما نزل من سماء مشیة ربّک الرّحمن و بشّرهم بفضله العظیم قل یا احبّاء الرّحمن تمسّکوا الیوم بما ینبغی لأمر الله ربّ العالمین ایاکم ان تمنعکم شبهات الخلق عن الحقّ تشبّثوا بذیل عنایه ربّکم الغفور الکریم لعمر الله هذا یوم لاتعادلّه الاّیام ان اجهدوا لیظهر منکم ما یقرّبکم الی الفرد الخبیر انا نکبّر من شطر سجنی الاعظم علی احبّائی فی هناک و نوصیهم بما یرتفع به اسمائهم بین السّموات و الأرضین هذا یوم الأعمال و هذا یوم الأخلاق و ربّکم الخلاق المصوّر العلیم الحکیم

یا ابراهیم ان استمع نداء المظلوم اذ احاطته الأحزان بما اکتسبت ایدی الغافلین کن ثابتاً راسخاً قائماً علی خدمه هذا النّبأ الّذی به اضطربت افنده العرفاء و زلّت اقدام العلماء الاّ من شاء الله المقتدر القدر لا تعادل بذکری ایاک زخارف الأرض کلّها ان اعرف قدره ثمّ اشکر ربّک العزیز العظیم

و نذكر الحسين بعد استاد ليجذبہ نداء مالک العباد فى يوم المعاد على شأن يقوم و يقول بالحكمة و البيان يا ملاً الامكان تالله قد اتى الرحمن بسلطان مبين ان احمد الله بما ذكرت لدى المظلوم اذ كان مسجوناً فى هذا الحصن المتين اياك ان تحزنك شؤونات العالم دعها لأهلها وخذ ما امرت به فى كتاب الله مقصود العارفين

يا حيدر قبل على بلعهم ذكرى و عنائتى و فضلى و رحمتى التى سبقت العالمين لعل يظهر منهم ما اراده الله فى هذا اليوم المقدس البديع كذلك اظهرنا من غرف الكلمات حوريات المعانى و البيان طوبى لمن شهد و رأى عرف آيات ربّه الكبرى فى المبدأ و المنتهى و ويل للغافلين و ويل للمعرضين و ويل للزّاقدين انتهى

و اينکه در باره جناب آقا ميرزا محمد حکيم عليه بهاء الله مرقوم داشتيد و همچنين اقبالشان را بافق اعلى در ساحت امنع اقدس عرض شد هذا ما نطق به لسان العظمة قال و قوله الحق يا محمد ندای مظلوم را از شطر سجن بشنو ترا بحق دعوت مينمايد و بمقامى ميخواند که ذکرش در کتب و صحف و زبر الهى از قبل و بعد بوده يا محمد در ايامى که از کثرت بلايا و رزايا روز از شب امتياز نداشت اين مظلوم فرداً واحداً بر امر قيام نمود قيامى که ضوضای اهل ارض او را از ما اراده الله منع نمود بأعلى النداء اهل ملکوت انشاء را بافق اعلى هدايت نمود سبيل مستقيم الهى را ظاهر و آشکار فرمود تا احزاب ارض از فيض فياض حقيقى محروم نمانند و چون صراط ظاهر و امر حق باهر و افق عالم از انوار ظهور مشرق کُلّ بتمام اعراض قيام نمودند الا من شاء الله ربك و رب من فى السموات و الأرضين حق جلّ جلاله شاهد و گواهد است که آنى خود را ستر ننمودم و بحفظ جسد نپرداختم در جميع احوال ارتفاع امر الهى و اعلاء كلمه عليا منظور نظر ظاهر و باطن بوده جميع اهل بيان در آنچه ذکر شد شاهد و گواهند مگر نفوسى که از بحر انصاف محرومند و از افق اعلى ممنوع و چون نسيم عنایت رحمانى مرور نمود و نفحه قميص ربّانى فى الجملة متضوّع شد جمعى بنفاق برخاستند و بافاق دويدند که شايد نفوس مشتعلۀ بنار محبت را مخمود نمايند اينست شأن عباد در يوم معاد سبحان الله از بصير عليم غافل شدند و بنفوسى که ابدأ از اصل امر اطلاع نداشته و ندارند توجه نموده اند آن جناب بايد بکمال روح و ريحان اهل امکان را آگاه نمايند که شايد بعنايت کوثر حيوان از شئونات نفس و هوى مطهر شده بملکوت اعلى متوجه شوند قدر و مقام اين يوم معروف بسيار عظيمست و ناس بسيار غافل مشاهده ميشوند انشاء الله از ندای احلى از نوم غفلت برخيزند و بدریای آگاهى توجه نمايند يا محمد ان استمع نداء

المظلوم انه يذكرک لوجه الله و یامرک بما ینفعک فی کلّ عالم من عوالمه انّ ربّک لهو الفیاض الکریم ضع ما سمعت من الذین لا یعرفون الیمین عن الشّمال وخذ ما امرت به فی کتاب الله ربّ العالمین خذ الرّحیق المختوم باسمی القیوم انه ینجذبک الی مقام لا تمنعک شؤونات العالم عن مالک القدم انّ ربّک لهو المقتدر القدير وضمّ العباد بالاستقامه الکبریٰ امرأ من لدن مالک الوری انه یأمرهم بما ینفعهم فی الآخرة و الأولى یشهد بذلك من عنده کتاب مبین انتهى از آیات و بیانات مالک اسما و صفات عنایت و فضل الهی نسبت بعباد ظاهر و هویداست حقّ شاهد و گواهدست که این عبد در اکثر احيان خود را متحیر مشاهده مینماید چه که آفاق عوالم معانی و بیان از نیر ظهور روشن و منیر است و لکن عباد در کمال غفلت و بعد دیده میشوند از خمر غرور بشانی مستند که ما ینفعهم را از ما یضرهم امتیاز نمیدهند در وادی برهوت سرگردان و مبهوت بوده و هستند انشاء الله نفوسی که بطراز ذکر حقّ جلّ جلاله در این اوراق فائز شده اند مؤید شوند بر خدمت امر و تربیت عباد و احیای اموات این خادم فانی خدمت هر یک تکبیر عرض مینماید و باذکار قلم اعلیٰ بشارت میدهد انشاء الله حقّ ایشان را مؤید فرماید بر آن چه سزاوار این یوم مبارکست انه یؤید من یشاء امرأ من عنده و هو المقتدر العلیم الخبیر و این که مرقوم داشتید که اگر غیر آن جناب شخصی بآن سمتها توجه نماید سبب و علت اشتعال نار محبتّ شود این فقره واضح و مشهود است و لکن جناب علی قبل اکبر علیه بهاء الله مالک القدر و همچنین جناب ابن اسم الله الأصدق المقدّس علیهما بهاء الله و جناب آقا میرزا اسدالله علیه بهاء الله و عنایت هر که را مصلحت دانند با الواح ممتنعه مقدّسه ارسال نمایند شاید نفحات رحمن قلوب اهل آن اراضی را اخذ نماید و بدریای دانائی کشاند در این فقره باید جهد بلیغ مبذول دارند تا نفحات و وحی از مدن و دیار قطع نشود و آذان از ندا محروم نماند در ارسال نفوس و تبلیغ امر توقّف جایز نه باید نفوس را بر سبیل تبلیغ امر الهی آگاه نمود تا بحکمت تمام مابین انام تکلم نمایند و از مقصود حقیقی و نتیجه امر الهی ناس را آگاهی بخشند در این صورت شמוש استقامت از آفاق قلوب اشراق نماید و عالم را منور سازد طوبی للعارفین طوبی للعاملین و اینکه در باره جناب حاجی سید ابوالفضل مرقوم داشتید عرض شد لوح امنع اقدس مخصوص ایشان نازل انشاء الله بآن فائز شوند و بما اراده الله عامل

و همچنین ذکر جناب محمد قبل حسین علیه ۶۶۹ [بهاء الله] ابن ل ط و جناب سمی ایشان نموده بودید الحمد لله جناب مذکور در این امر اعظم اقدم از اول ایام مقرّ و معترف

بودند و بردای عنایت حقّ جلّ کبریائه مزین حال از اوّل ثابت‌تر و مشتعل‌تر دیده میشوند این خادم فانی از حقّ باقی جلّ جلاله سایل و آمل است که ایشان را بمثابه علم بر اتلال بین عباد خود ظاهر فرماید و در هر حین بر مقاماتشان بیفزاید یک لوح امنع اقدس مخصوص ایشان نازل انشاء الله بروج و ریحان تلاوت نمایند و از کوثر جاریه که در گیاهب کلمات الهی مستور است بیاشامند هنیئاً له و مریناً له و اما سمی ایشان ذکرشان در مراسله‌ئی که باین عبد فرستاده بودند مذکور و همچنین در مکتوب آن جناب که بجناب اسم جود علیه بهاء الله الأبهی ارسال داشته بودند ذکر اقبال و توجّه و استقامتشان بوده هر دو در ساحت اقدس امنع اعزّ اعلی عرض شد هذا ما نطق به لسان الرحمن فی ملکوت البیان قوله جلّ کبریائه الحمد لله بعرفان کلمه الهی فائز شد و اقرار و اعتراف نمود بآنچه لسان عظمت بآن ناطق مراتب شوق و اشتیاقشان لدی‌الوجه ظاهر و مشهود. انشاء الله بحکمت تمام از کوثر بیان مالک امکان بنوشند انتهی و یک لوح امنع اقدس هم مخصوص ایشان از سماء مشیّت رحمن نازل انشاء الله از بحور معانی و بیان که در کلمات مالک ادیان مستور است بنوشند و بنوشانند

و اینکه در باره جناب استاد حسن صبّاغ علیه ۶۶۹ [بهاء الله] مرقوم داشتید در ساحت اقدس عرض شد هذا ما نطق به لسان العظمه فی الجواب قد ذکرناه من قبل قلمی الأعلی و نذکره فی هذا الحین مرّة اخری لیشکر ربّه العزیز الکریم انشاء الله مؤید باشند بآنچه سزاوار این یوم ابدعست و موفّق باشند به ما یرتفع به امر الله العلیّ العظیم یا حیدر قبل علی کبر من لدنا علی وجهه و ذکره بآیات ربّه المهیمن علی من فی السموات و الأرضین و نذکر فی هذا المقام ابنه الذی سمی بنصر الله و نبشّره بمواهبی و الطافی لیحمد و یكون من الشاکرین و نوصیه بالاستقامه الکبری و بما نزل فی کتابی المبین انتهی

و اینکه در باره زیارت نورین نیرین علیهما من کلّ بهاء ابهه و من کلّ نور انوره مرقوم داشتید بتفصیل در ساحت امنع اقدس عرض شد هذا ما تکلم به لسان الله المهیمن القیوم قوله عزّ اجلاله یا حیدر قبل علی علیک بهائی و عنایتی یشهد لسان بیانی فی ملکوت علمی بآنک فزت بما کان من افضل الأعمال عند الغنی المتعال انا کنا معکما نسمع و نری و انا السامع البصار قد قبلنا توجّهکما و ما عملتما فی سبیل الله مالک الأذیان عدم بلوغ مکتوب و تأخیر جواب سبب عدم قبول نبوده انه یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو المقتدر القدر ان افرح بفضل مولاک انه لهو الفضال الکریم آنچه لوجه الله

ظاهر شود نزد حقّ معلوم و بطراز قبول فائز طوبی از برای نفوسی که خالصاً لوجه الله فائز شوند بآنچه شما فائز شدید یا غلام قبل علی بشنو ندای مظلوم را و بیقین بدان که آنچه در سیل الهی از تو ظاهر شد لدی الوجه مقبول افتاد عمل هیچ عاملی لدی الله ضایع نشده و نخواهد شد کن موقناً بما نطق به قلمی الأعلی و کن من الشاکرین اشهد أنّک سمعت النداء و اقبلت الی الله مالک الأسماء و زرت مقاماً لم یزل کان تحت لحاظ عنایة ربّک الغفور الکریم لعمرالله قد زاره الملائ الأعلی و قبیل من الملائکة و سوف تتوجّه الیه قبائل الأرض أنّ ربّک لهو العلیم الخبیر ان اشکر الله بما ایدک و عرفک سبیله الواضح المستقیم مکافات اعمال حسنه و کلمه طیبه لدی الله مکنون و مخزون است یشهد بذلک لسان الرّحمن و لکنّ الناس اکثرهم من الغافلین انتهی از آیات محکمۀ الهی عنایت حقّ ظاهر و مشهود است براستی عرض مینمایم از هر کلمه نئی شمس فضل مشرق نعیماً لحضرتک و لمن کان معک الحمد لله باین نعمت کبری فائز شدید و از اهل سفینه حمرا در کتاب الهی مذکور و مسطور فی الحقیقه این مقام از اوصاف ظاهره که از قلم جاری میشود مقدّس و مبرّاست چه که از لسان عظمت ذکر آن جاری و نازل صد هزار طوبی از برای نفسی که باین مقام اعلی فائز شد

و این که در باره جناب آقا میرزا حبیب الله علیه ۶۶۹ [بهاء الله] نوشته بودید عرض شد اظهار عنایت فرمودند و یک لوح امنع اقدس اعزّ ابهی مخصوص ایشان نازل انشاء الله چشمشان بمشاهده آن روشن و قلبشان بزیارت آن مسرور خواهد شد قد فاز بلالی بحر بیان ربّه أنّ الخادم بیشره بهذا اللّوح البدیع و یهتئه بهذا الفضل العظیم

و این که در باره نفوس مطمئنّه مقبله علیهم بهاء الله مرقوم داشتید اسامی کلّ لدی العرش عرض شد و مخصوص هر یک آیات باهرات از سماء رحمت ربّ الأرباب نازل این خادم فانی عاجز است از ذکر آن بتمامه و لکن بعض از آنکه بلسان پارسی نازل شد ذکر میشود تا کلّ بیان رحمن فائز شوند و بما ینبغی للانسان عامل قوله عزّ کبریائه قلم اعلی شاربان رحیق ابهی را تکبیر میرساند و میفرماید امروز روز خدمت و نصرت امر است خود را از فضل این ایام و نفحات آن محروم ننماید بکمال حکمت و استقامت و رفق و مدارا ناس را متذکر دارید که شاید از کوثر عطای الهی بحیات تازه فائز شوند و از کلمه ربّانی بغایت قصوی و ذروه علیا رسند امروز آفتاب فضل مشرق جهد نمایند تا بعملی که لایق و قابل یوم الهی است فائز گردید ذکر تان لدی المظلوم مذکور و از برای هر یک نازل شد آنچه که بمثابه کنوز باقیه است نزد امین علیم جمیع اشیاء عالم باین کلمه مبارکه معادله نماید

ان اشكروا ربكم الغفور الرحيم بايد باعمال حسنه و كلمات طيبه و حكمت منزله ناس را هدايت نماييد و انشاء الله باخلاق روحانيه و صفات پسنديده بنصرت امر مشغول شويد انا نكبر من هذا المقام عليكم و نبشركم بفضل الله و رحمته و نامركم بما نزل في كتاب الله رب العالمين بايد بقوادم اتحاد در اين هواي مقدس طيران نماييد و بكمال محبت و وداد ما بين خلق ظاهر باشيد انه يكون معكم في كل الأحوال انه لهو الحق علام الغيوب جميع اماء بذكر الهى فائزند اى ورفات سدره مباركه بشما توجه نموده و ميفرمايد بايد كل بطراز تقديس فائز باشيد و باثواب تنزيه مزين از حق منيع بخواهيد تا رؤس اعمال را باكاليل عصمت منور فرمايد اوست مقتدر و توانا ادراك نموديد ايامي را كه مقتبين و موحدين و مخلصين لقاي آن را از حق جل جلاله سائل و آمل بودند از امورات ظاهره و شئونات دنياي فانيه مكدر و محزون نباشيد دارفاني قابل ذكر نبوده و نيست عنقریب اهل ارض بحسرت تمام و خسران مبین بمقام خود راجع شوند آنچه در دفتر اين عالم و دفاتر عوالم اخري بدوام اسماء حسنى باقى و پاينده است ذكريست كه اليوم از قلم اعلى در صحيفه حمرا ثبت شود جهد نماييد تا بان فائز شويد و باسم حق حفظش نماييد جز حق از ذكر اين مقام عاجز بوده و خواهد بود بر جميع شكر و ثنای حق در كل احيان لازم طوبى لعبد فاز و لأمه فازت و لعبد اعترف و لأمه اعترفت بما نطق به لسان العظمه قبل خلق السموات و الأرض انه لاله الا انا الخبير البصير انتهى

اينكه مرقوم داشته بوديد جناب آقا عبدالحسين الموسوم بالياهو در ارض ك بودند و فرقه عنود بر ايشان شوریده اند ليس هذا اول ظلم ظهر من الظالمين في هذا الأيام و ليس هذا اول اناء كسر في سبيل الله و ليس هو اول رجل ابتلى بشماتة الأعداء باری تفصيل ايشان در ساحت امنع اقدس عرض شد فرمودند انشاء الله جميع عالم بطراز عرفان مالک قدم مزين شوند و بحكمت و بيان بر نصرت امر رحمن قيام نمايند امروز اشتغال بحرف و صنايع از عبادت محسوبست بر كل لازم بلکه واجب است كه بشغل و عملی مشغول باشند كسالت و قعود و انزوا و بيكاري و تنبلی لدى الحق محبوب نبوده و نيست انشاء الله جميع بما امر به الله فائز شوند و عامل گردند انتهى

از جانب اين خادم فاني خدمت ايشان تكبير برسانيد و مذکور داريد و بگوويد اشتغال بامور هم در مقامی از خدمت محسوبست انشاء الله نفوس مقبله باستقامت كبرى فائز شوند و استقامت كبرى مقاميست كه هر نفسی بان فائز شد غير الله را معدوم و مفقود مشاهده نمايد و لويأتى بما عند الناس

و اینکه مرقوم داشته بودند که در مکاتیب این عبد مالک یوم الطلاق بطاء نوشته شده و بنظر میآید بقاء منقوط باشد هر دو صحیح است چه که یوم الطلاق بطاء مؤلف قیامت است چه که یوم فصل است و چون فصل اکبر در آن یوم واقع لذا در بعض مقام بطاء نوشته شده و همچنین بقاء منقوط بمعنی تلاقی است و چون آن یوم اعظم یوم تلاقی است لذا در بعض از مقامات بقاء مسطور است این یومیست که احزاب مختلفه در یک مقام جمع میشوند و شئونات متضاده بیک معین توجه مینمایند هذا یوم اللقاء و هذا یوم التلاقی و هذا یوم الالتقاء و هذا یوم الطلاق و هذا یوم الفصل الأكبر و هذا یوم الجمع لعمر محبوبی و محبوبک و محبوب من فی السموات و الأرض ات القارعة و قرعت و ظهرت الحاقه و الحقت و برزت الساعه و قضت در ایامی که نیر ظهور از افق عراق مشرق ولكن نظر بعدم اکمال میقات خلف سبحات حکمت مستور یومی از ایام جمال قدم از حرم بیرون تشریف آوردند و در بیرونی جناب حاجی محمد تقی از اهل نیریز علیه ۶۶۹ [بهاء الله] مع این عبد حضور داشتیم و در آن ایام احدی از اصل امر مطلع نه و کل غافل و از غایت ستر جمیع ممنوع مع آنکه و نفسه الحق امر از آفتاب واضح تر بود و لکن بیانات نفس حق ناس را متحیر داشت در آن ایام اموری ظاهر که اگر عرض شود جمیع بکلمه و اشوقا ناطق شوند باری در آن حین لسان قدم مخاطباً لجناب حاجی محمد تقی ناطق فرمودند حاجی محمد تقی نشسته بودم دیدم ساعت موعود راه میروند فرمودند ای حاجی محمد تقی آن ساعت موعود بیان باین قسم راه میرفت و مشی میفرمودند و مکرر میفرمودند حاجی ببین ببین همین قسم مشی مینمود همین قسم مشی مینمود سبحان الله مع این ظهور اعظم چون اراده بر ستر تعلق گرفته بود احدی در آن ایام آگاه نه الا معدودی و آن معدود هم علی قدر مقدور لا علی ما هو علیه جل جلاله و عم نواله و عظم شأنه و لاله غیره

این که مرقوم داشته بودند که الواح بدیعۀ منیعه که در معنی نصرت از قلم اعلیٰ نازل شده سواد نموده اند و همراه دارند تا جمیع مشاهده نمایند و بر نصرت امر الهی و معنی آن آگاه شوند این فقره فی الحقیقه خدمت بزرگیست بامر حق و لکن از قبل هم در معنی نصرت از قلم اعلیٰ نازل شده آنچه که سبب هدایت و تذکر من علی الأرض است انشاء الله آنها را هم بدست آورده ضمّ نمائید بآنچه که نوشته اید تا کل ادراک نمایند که ظهور حق جل جلاله از برای اصلاح عالم است نه قتل و غارت و فساد و نفاق و اذیت و امثال آن

و اینکه در باره جناب آقا محمد هاشم (از اهل ک) و سایر دوستان الهی نوشته بودید در ساحت امنع اقدس عرض شد مخصوص هر یک آیات بینات از افق مشیت الهی نازل انشاء الله نفعات آن را بیابند چه اگر جمیع من علی الأرض عرف کلمه‌ئی از کلمات الهی را فی الحقیقه بیابند خود را مقدّس و منزّه و فارغ و آزاد مشاهده کنند طوبی از برای نفسی که باین مقام اعظم اعلى فائز شد هذا ما نزل لجناب محمد قبل هاشم

بسمی الشاهد العليم الخبير

ذکر من لدنا لمن فی العالم ليقربهم الذکر الی مقام جعله الله مقدساً عن شبهات الذین کفروا بیوم الدین یا هاشم ان افرح بما یذکرک من قام باسمه القیوم و کسر اصنام العلوم باسمه المقتدر القدیر انا قدرنا العلم لعرفان المعلوم و ما ینتفع به العباد لا ما ینطق به کل جاهل موهوم طوبی لوجه توجه الی وجه الله و لأذن سمعت النداء و للسان نطق بهذا الاسم العظیم ایاک ان تمنعک شبهات البشر عن مالک القدرع ما عند الناس و خذ ما اوتیت به من لدن مشفق کریم انا نذکر اهلک و من معک فضلاً من لدنا ان ربک لهو الفضال القدیم و نکبر من هذا المقام علیهم و علی الذین تمسکوا بهذا الحبل المتین

و هذا ما نزل لجناب میرزا سها (من سلطان آباد)

بنام محبوب یکتا

مالک اسماء میفرماید جهد نما تا از عنایت حقّ جلّ جلاله بشهاب نامیده شوی یعنی شهاب منیر مبین وجود اولیا و استقامتشان بر امر مالک اسماء نور است از برای مقبلین و نار است از برای مشرکین انشاء الله بمتابۀ ستاره سحری از افق سماء محبت الهی مشرق و لایح باشی امروز روزیست که هر نفسی میتواند تحصیل نماید آنچه را که سبب علو و سمو است چه مقدار از نفوس که طالب این یوم بدیع منیع بودند و لکن چون فجر یوم الله ظاهر شد کلّ معرض مشاهده گشتند از حقّ بخواه تا کلّ را از ذلت نفس و هوی مقدّس فرماید و بافق اعلى کشاند اینست نعمت حقیقی و مائده سماوی طوبی لمن فاز بها و ویل لمن جعل نفسه محروماً عن نعمه الله و آلائه و عنایه الله و الطافه از حقّ جلّ جلاله بخواه تا تورا مؤید فرماید بر امری که بدوام ملک و ملکوت باقی و پاینده است البهء من لدی المظلوم علی الذین فازوا بهذا المقام العظیم

و هذا ما نزل لجناب استاد حسين ك

بسمى السامع العليم

يا حسين يذكرك المظلوم من شطر السّجن و يدعوك الى الله العزيز الوهّاب انا دخلنا السّجن و نزلنا الآيات على شأن لا يحصيها الا الله ربّ الأرباب كن ناطقاً بثناء ربّك و عاملاً بما انزله الوهّاب فى الكتاب طوبى لقوى ما اضعفته شؤونات الخلق و لمقبل ما منعتة اشارات اهل الحجاب تمسّك بحبل عنايه ربّك و سبح فى العشى و الاشراق ان احمد بما فزت برشحات قلمي الأعلى الذى اذا تحرك ناد المناد قد اتى سريع الحساب كذلك ماج لك بحر عنايتى فضلاً من عندى و انا العزيز الفضال

انا نذكر من سمى بهاشم و نبشّره بهذا الذكر الذى نزل بالحق من لدى الله مالک الرقاب و نذكر من سمى بمحمّد ليفرح بعنايه ربّه الغنى المتعال

و هذا ما نزل لجناب آقا حسين (ك) الذى فاز فى الزروآء

هو الشاهد و المشهود

كتاب انزله مالک الوجود من مقامه المحمود لمن آمن بالله العزيز الودود طوبى لقاصد عرف المقصود و لطالب اجاب المطلوب و لعالم آمن بالله المهيمن القيوم كم من عالم اعرض عن الصراط و كم من جاهل عرف و سرع و قال لك الحمد يا مالک الغيب و الشهود تالله قد انار افق العالم بالنّير الأعظم و لكنّ الناس اكثرهم لا يشعرون انّ الحق يمشى امام وجوه الخلق يشهد بذلك من نطق فى قطب الامكان انه لا اله الا انا المقتدر على ما كان و ما يكون طوبى لمقبل اقبل و فاز باللقاء و ويل لكل معرض اعرض عن الله بما اتبع كل غافل مردود

و هذا ما نزل لمن سمى بجناب سيّد باقر ك

هو السامع المجيب

امروز جميع اشياء از نار كلمه الهيّه مشتعلند و جميع ذرات كائنات به قد اتى منزل الآيات ناطق طوبى از براى نفسى كه نداى مكلم طوراً از شجره ظهور اصغاً نمود و بتمام جان و روان بر امر محبوب عالميان قيام كرد ذكر اين يوم عزيز بديع در كتب الهى اظهار از آفتابست در وسط آسمان طوبى از براى چشمى كه بمشاهده فائز شد و از براى قلبى كه

بافق اعلى اقبال نمود يا باقر اگر بدوام ملك و ملكوت حق را شكر نمائى هر آينه باين لوح
 امنع اقدس معادله ننمايد قدر كلمات رحمن را بدان و چون جان حفظش نما انا نكبر من
 هذا المقام عليك و على ابيك و على الذين فازوا بهذا المقام العظيم

يا سيد قبل رضا مالک اسماء مي فرمايد جهد کن تا برضای حق جل جلاله فائز شوی اين
 مقام را شبه و نظير نبوده و جميع موحدین و مقربین و مخلصین طالب آن بوده و هستند
 ان ربك ينطق بالحق و يهدى من يشاء الى صراطه المستقيم والحمد لله العزيز الحكيم

هذا ما نزل لجناب من سمى بملاً محمد رضا ك

هو الأقدم الأعظم

يا محمد رضا آسمان جود مرتفع و شمس ظهور از افقش مشرق و لائح اينست آن يومی که
 کتابهای آسمانی کل را باو وعده و مژده داده امروز روز آگاهی است دانای يکتا مي فرمايد
 باب فضل مفتوحست و دريای رحمت امام وجوه ظاهر جهد نمائيد تا از فيض فياض
 قسمت برید و محروم نمانيد در قرون اولی تفکر کنید و در آنچه بر انبيا و سفرای الهی وارد
 شده نظر نماييد هر هنگام که مطلع وحی الهی از افق سماء مشیت ظاهر شد کل بر
 اعراض و اعتراض قیام نمودند و بر آن جوهر وجود وارد آوردند آنچه را که اقلام عالم از ذکر
 آن عاجز است بگوای دوستان آب حیات باسم منزل آیات جاری و ساری طوبی لنفس
 عرفت و شربت و وويل للغافلين الحمد لله رب العالمين

وهذا ما نزل لجناب من سمى بمحمد قبل جعفر

بسمي المهيمن على من في الأرض والسماء

ان يا قلمي الأعلى ان اذكر من في ملكوت الانشاء لعل الذكر يقربهم الى مقام كان في
 الكتاب مذكورا ليس اليوم يوم الوقوف والصمت ينبغي لكل انسان ان ينطق بالحكمة و
 البيان في هذا الأمر الذي كان من افق الفضل مشهودا يا احباء الله واصفيائه ان استمعوا
 النداء من شطر البقعة التوراء انه يبشركم بما نزل في كتاب كان من قلم الله مسطورا اياكم
 ان تمنعكم شبهات الخلق عن الحق دعوا ما عند الناس ثم اقبلوا بوجوه نوراء الى افق
 كان بلسان الله موعودا قد تمت الحجّة و كملت النعمة و ظهر ما كان في سرادق العز
 مستورا قد انفطرت السماء و سرت السفينه الحمراء على بحر الكبرياء بأمر كان من سماء

الوحي منزولا كذلك نطقت السدره و دلح الديق و غنت حمامه الأمر على غصن كان باسم الله معروفا أنا نوصيك و احبّاء الله بالاستقامه الكبرى على هذا الأمر الذي به زلت اقدام العلماء ان ربك كان على ما اقول شهيدا انتهى في الحقيقه فضل و عنايت و كرم و رحمت حق بمقامي است كه احدی از عهده شكر آن برنياید در ليالي و ايام آيات الهی من غير تعطيل نازل و جميع مرايایی هستند حاکی از جود و كرم و شفقت محبوب عالميان اين خادم فانی از حق سائل و آمل است كه اوليایش را موفق فرمايد بر عملی كه لایق اين فضل امنع اقدس است از جانب اين فانی خدمت شاربان رحيق معانی تكبير بديع منيع منوط بعنايت آن محبوب است انشاء الله كل كاساً بعد كأس و غرفه بعد غرفه و قدحاً بعد قدح از رحيق عنايت حق بياشامند البهَاء على جنابك و عليهم و على كل ناطق نطق و كل قائم قام و كل سالك سلك صراطه المستقيم و الحمد لله رب العالمين

عرض ديگر آنكه چندی قبل مخصوص دوستان و اوليای ارض ك الواح بديعه منيعه نازل مع جناب شيخ ارسال شد و همچنين اين ايام چند لوح امنع اقدس كه مخصوص جناب آقا محمد حسين ن و دو سمي ايشان و جناب آقا غلامعلي عليهم ۶۶۹ [بهاء الله] از سماء مشيت نازل از طريق پوسته ارسال شد انشاء الله بان فائز شوند

و اينكه از قبل قبل از برای دوستان قمصر و اطراف آن الواح خواسته بودند و تعويق افتاد اين نظر بتعويق نامه آن محبوب بوده و حال بعضی الواح از سماء عنايت نازل با اسم و بی اسم در كزه ديگر ارسال ميشود چه كه در اين كزه ارسال آن خارج از حكمت است بعد از وصول آن جناب بهر كس مصلحت دانند اذن عطا شد كه اسم او را نوشته بدهند تا كل بعنايت الهی فائز گردند الأمر بيده يقدر لمن يشاء ما يشاء و يثبت لمن اراد ما يريد و هو المقتدر العزيز الحميد

از مکاتیب حضرت عبدالبهاء

هوالبهی

ای بنده رحمن رحیم رحمت بر دو قسم است خاص و عام فیض مقدس و فیض اقدس از فضل حق امیدوارم که مظهر هر دو رحمت گردی و مطلع انوار عنایت دوستان را بشور آری و غافلان را منادی یوم النشور گردی و البهء علی اهل الحبور ع

هوالبهی

ای متوسل و متشبث بعروه و تقی اگر عزت قدیمه خواهی در سبیل الهی ذلت شدیده طلب و اگر سرفرازی در جهان الهی جوئی در عشق و محبت جمال یزدان سر و جان نثار کن اگر غنای حقیقی طلبی در ظل فقر از ما سوی الله درآ اگر راحت جان و آسایش وجدان آرزو کنی در ظل انقطاع بیاسا اگر نورانیت وجه آرزو داری بنور محبت الله مزین دار اگر روحانیت قلب می طلبی به نفحات ریاض رحمن مهتر نما اگر سلطنت دو جهان خواهی تمسک به عهد و میثاق و ایمان و پیمان جمال رحمن جو و بر اعلای کلمه الله و نشر نفحات الله قیام کن و البهء علیک عبدالبهء ع

ای بنده الهی گمان مفرما که امری در وجود اعظم از تبلیغست تبلیغ یرلیغ الهیست و منشور موهبت رحمانی اگر از جمیع جهات تأیید خواهی زبان بنشر براهین الهی بگشا دیده های نابینا را بینا کن و پرده احتجاب غافلان بدر خفتگان را بیدار فرما و بر وجوه جاهلان ابواب علم بگشا تا نصرت جنود ملأ اعلی بینی و عون و ظفر ملائکه ملکوت ابهی مشاهده کنی و علیک التّحیة و الثّنَاء

هوالله

ای دوستان حقیقی عبدالبهء آهنگ ملکوت ابهی به مسامع روحانیان در صوامع شرق و غرب رسیده و چنان هلهله و ولوله انداخته که ذرات کائنات فی الحقیقه بحرکت آمده

از مکاتیب حضرت عبدالبهاء

جهان جهان دیگر گشته و عالم ناسوتی مرآت عالم لاهوت شده و اسرار ملکوت ظاهر و آشکار گردیده صفحه کائنات لوح محفوظ شده و رُق منشور گردیده و اسرار و رموز و حقائق اشیا متتابعاً و متوالیاً در ظهور و بروز است و نغمه عبدالبهاء جانسوز و آتش افروز عنقریب فصل ربیع آثار بدیع بنماید و بذری که به ید عنایت جمال مبارک در کشتزار امکان کشته بروید صحرای وجود سبز و خرم گردد و گل و شکوفه حقائق و معانی بشکفتد و مشام اهل خاور و دماغ اهل باختر اکثر معطر و معنبر گردد انّ هذا لهو الفضل المبين و انّ هذا لهو الفوز العظيم ع ع

گلچین عرفان

مقدمه‌ای درباره‌ی سوره‌القلم

محمد افنان

سوره‌القلم از آثار نازله در دوره‌ی ادرنه است. دوره‌ی ادرنه که تقریباً چهار سال به طول انجامید به اظهار امر عمومی و اعلان استقلال امر بهائی ممتاز است و الواح نازله در آن ایام به همه‌ی طبقات اعم از بابیان و مؤمنین سایر ادیان، عامه‌ی مردم و ملوک و سلاطین است. عنوان «قلم» در این لوح، به مظهر ظهور بدیع اشاره دارد و «سوره‌القلم» که کلاً درباره‌ی مظهر ظهور است به مناسبت عید رضوان نازل شده و سراسر آن متضمن اظهار عظمت ظهور الله است.^(۱) در ضمن آیات نازله در این لوح به مطلبی اشاره فرموده‌اند که اگر هر آن چه در آسمان و زمین است به حرفی از آن چه که از قلم اعلی صادر شده روبرو شوند همه به آن چه که درخت طور ناطق شد، گویا خواهند شد و همه را یک به یک نام می‌برند.^(۲) عظمت کلام، و رای عقول و افکار ناتمام ما است.

تاریخ دقیق نزول سوره‌القلم مشخص نیست ولی مسلم است که به مناسبت ایام رضوان نازل شده و در متن به برگزاری عید امر فرموده‌اند ولی سوره‌القلم در حقیقت متضمن توجیه و تبیین مبانی فلسفی علم کلام بهائی و اصول اعتقادات ایمانی اهل بهاء است.

بنا بر مجموع آثار مبارکه چه آثار دور بیان و چه آثار صادره از قلم جمال اقدس ابهی، ذات الهی علی‌الاطلاق غیر قابل شناسایی و معرفی است. ذات و صفات الهی از یکدیگر غیر قابل تفکیک و غیر قابل تعریف‌اند و عقول و افکار بشری قادر به وصول به ذروه‌ی حقیقت الهی که و رای قیود زمان و مکان است، نیست. زمان و مکان طاری بر جسم است و مختصات جسمانی که از مشخصات عالم امکان است، در آن مقام الهی راهی و جایی ندارد زیرا درک و فهم انسانی قادر نیست که و رای زمان و مکان به چیزی بیندیشد:

«بر اولی العلم و افئدة منیره واضح است که غیب هویه و ذات احدیه مقدس از بروز و ظهور و صعود و نزول و دخول و خروج بوده و متعالی است از وصف هر واصفی و ادراک هر مُدرکی؛ لم یزل در ذات خود غیب بوده و هست و لایزال به کینونت خود مستور از ابصار و انظار خواهد بود. 'لا تُدرکهُ الأبصارُ و هُوَ یُدْرِکُ الأبصارَ و هُوَ اللطیفُ الخبیر.' [سوره‌ انعام، آیه ۱۰۳] چه میان او و ممکنات، نسبت و ربط و فصل و وصل و یا قرب و بُعد و جهت و اشاره به هیچ وجه ممکن نه، زیرا که جمیع من فی السموات و الارض به کلمه‌ی امر او موجود شدند و به اراده‌ی او که

نفس مشیت است، از عدم و نیستی بحت بات به عرصه شهود و هستی قدم گذاشتند. سبحان الله! بلکه میانه ممکنات و کلمه او هم نسبت و ربطی نبوده و نخواهد بود. «وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ» [سوره آل عمران، آیه ۲۸] بر این مطلب برهانی است واضح «وَكَانَ اللَّهُ وَلَمْ يَكُنْ مَعَهُ مِنْ شَيْءٍ»؛ دلیلی است لایح. چنانچه جمیع انبیا و اوصیا و علما و عرفا و حکما بر عدم بلوغ معرفت آن جوهرالجواهر و بر عجز از عرفان و وصول آن حقیقه الحقایق مقرّ و مدعن‌اند و چون ابواب عرفان ذات ازل بر وجه ممکنات مسدود شد لهذا به اقتضای رحمت و وسع «سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ كُلَّ شَيْءٍ وَوَسِعَتْ رَحْمَتِي كُلَّ شَيْءٍ» جواهر قدس نورانی را از عوالم روحانی به هیاکل عزّ انسانی در میان خلق ظاهر فرمود تا حکایت نمایند از آن ذات ازلیّه و ساذج قدمیه. و این مرایای قدسیّه و مطالع هوّیه بتمامهم از آن شمس وجود و جوهر مقصود حکایت می‌نمایند مثلاً علم ایشان از علم او و قدرت ایشان از قدرت او و سلطنت ایشان از سلطنت او و جمال ایشان از جمال او و ظهور ایشان از ظهور او؛ و ایشانند مخازن علوم ربّانی و مواقع حکمت صمدانی و مظاهر فیض نامتناهی و مطالع شمس لایزالی؛ چنانچه می‌فرماید: «لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَبَيْنَهُمْ إِلَّا بِأَنَّهُمْ عِبَادُكَ وَخَلْقُكَ»؛ و این است مقام «أَنَا هُوَ وَهُوَ أَنَا» که در حدیث مذکور است. و احادیث و اخبار مدله بر این مطلب بسیار است و این بنده نظر به اختصار متعرّض ذکر آنها نشدم. (ایقان، طبع آلمان، ص ۶۴ - ۶۳، بخش ۱۰۷ - ۱۰۴)

«ذات ازل، لم یزل و لایزال بر حالت واحده بوده و آیات شأن ابداع است که مشیت اولیّه باشد که در او دیده نمی‌شود، «أَلَا اللَّهُ.» (بیان فارسی، واحد دوّم، باب سوّم)

«... در قرآن خداوند کلّ را وعده به یوم قیامت داده زیرا که آن یومی است که کلّ عرض بر خدا می‌شوند که عرض بر شجره حقیقت باشد و کلّ به لقاء الله فایز می‌گردند که لقای او باشد زیرا که عرض به ذات اقدس ممکن نیست و لقای او متصوّر نه و آنچه در عرض و لقا ممکن است راجع به شجره اولیّه است.» (بیان فارسی، واحد دوّم، باب هفتم)

«... چگونه عقول انسانی ادراک آن حقیقتی که مقدّس از جمیع اوصاف است، تواند نمود؟ این است که از برای نفوس، مرجعی جز حقایق مقدّسه نیست. باید توجه به مظاهر مقدّسه الهی نمایند و الأعبده او هامند.» (حضرت عبدالبهاء، نجم باخترا، شماره ۹، ج ۱۲، ۱۹۲۱)

«آنچه انسان تصوّر کند، صور موهومه انسان است و محاط است، محیط نیست یعنی انسان بر آن صور موهومه محیط است و حال آنکه حقیقت الوهیت محاط

نگردد بلکه به جمیع کاینات محیط است و کاینات محاط و حقیقت الوهیتی که انسان تصوّر می‌نماید، آن وجود ذهنی دارد نه وجود حقیقی.» (الوح دکتور فورال، مکاتیب، ج ۳، ص ۸۲ - ۳۸۱)

تعالیم روحانی فلسفی همهٔ ادیان اساس واحدی دارد و همگان منکر تجسّد و تجسّم آن حقیقة الحقایق هستند و هر یک به نحوی این عدم امکان را تصریح کرده‌اند. مقصد بحث در این معرّفی، پرداختن به توجیّهات گذشتگان نیست فقط به کلیّاتی از این دست در علم کلام قبل از امر مبارک که در آثار مبارکه نیز مورد اشاره قرار گرفته و عالم وجود را به مقام هاهوت، لاهوت، جبروت، ملکوت و ناسوت تقسیم نموده‌اند؛ اشاره می‌شود و ما که ساکنان عالم ناسوتیم، به هیچ عنوان قادر به درک مقامات و مراتب مزبور نخواهیم بود لذا اگر گفته شود که عوالم دیگر چون از حدّ فهم و درک ما خارج است؛ حتّی این نام‌گذاری‌ها و تعریفات هم برای بیان حقیقت آنها نارسا است، سخنی به گزاف نیست و این بحث و فحوص‌ها هم برای توجیه و تفهیم ذهن محدود و نارسای ما است.

دو مقام احدیّت و واحدیّت، تعبیر دیگری از این حقیقت است که ذات حقّ در مقام احدیّت بالکلّ منقطع وجدانی است و در رتبهٔ واحدیّت در مظاهر مقدّسه تجلّی و ظهور دارد.

دقّت و نکته‌بینی در این اصطلاحات و معانی نظری، ما را به این نکته متذکّر می‌دارد که در طول تاریخ، اندیشمندان با اتکا بر این الفاظ و تقسیمات کوشیده‌اند که عدم امکان درک آن حقیقة الحقایق را تفهیم همگان نمایند و در آثار مبارکهٔ این دور نیز این مطلب برای تفهیم بیشتر مطلب تا آن‌جا که آمادگی ذهنی انسان کمک می‌نماید، تأیید و تأکید شده است.

حقیقت مطلق به کلی از حیطة تصوّر بشری خارج است و بنا بر تعالیم بهائی، عالم حقّ، و رای همهٔ موجودات است و عالم امر که همان مشیّت اولیّه است، مخلوق ارادهٔ حقّ است اما از آن مطلقاً منقطع و متمایز است. عالم خلق که همهٔ موجودات روحانی و جسمانی را در بر می‌گیرد، در ظلّ مشیّت اولیّه و مخلوق ارادهٔ آن یعنی عالم امر است و مظاهر مقدّسه به تناسب قابلیت‌ها و استعدادات بشری که اشرف موجودات است؛ تجلّی و ظهور می‌نمایند و همهٔ ایشان که در دورهٔ ظهورشان ظهورالله هستند، گرچه به

عناوین و القاب مختلف تجلی و ظهور می‌نمایند و امروز که عالم انسانی به مقتضای تطورات و تحولات روحی و فکری که آن هم حاصل عنایات تکاملی الهی در عالم خلق است به مرحله‌ای والا از کمال رسیده، ظهورالله جلوه و بروزی ممتاز حاصل کرده است.

«فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا» [کهف، آیه ۱۱۰] و در مقامی دیگر: «يُدْرِ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ» [سوره رعد، آیه ۲] جمیع این آیات مدله بر لقا را که حکمی محکم‌تر از آن در کتب سماوی ملحوظ نگشته، انکار نموده‌اند و از این رتبه بلند اعلی و مرتبهٔ ارجمند ابهی خود را محروم ساخته‌اند و بعضی ذکر نموده‌اند که مقصود از لقا، تجلی الله است در قیامت. و حال آن که اگر گویند تجلی عام مقصود است، این در همهٔ اشیا موجود است، چنانچه از قبل ثابت شد که همهٔ اشیا محل و مظهر تجلی آن سلطان حقیقی هستند و آثار اشراق شمس مجلی در مرایای موجودات موجود و لایح است بلکه اگر انسان را بصر معنوی الهی مفتوح شود، ملاحظه می‌نماید که هیچ شیء، بی‌ظهور تجلی پادشاه حقیقی موجود نه چنانچه همهٔ ممکنات و مخلوقات را ملاحظه می‌نمایند که حاکی اند از ظهور و بروز آن نور معنوی و ابواب رضوان الهی را مشاهده می‌فرمایند که در همهٔ اشیا مفتوح گشته، برای ورود طالبین در مداین معرفت و حکمت و دخول واصلین در حدایق علم و قدرت. و در هر حدیقه‌ای عروس معانی ملاحظه آید که در غرف‌های کلمات در نهایت تزیین و تلطیف جالس‌اند. و اکثر آیات فرقانی بر این مطلب روحانی مدلل و مشعر است؛ «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ» [سوره اسراء، آیه ۴۴] شاهدهی است ناطق «وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصِيئَاتُهُ كِتَابًا» [سوره نبا، آیه ۲۹] گواهی است صادق. حال اگر مقصود از لقا، الله لقای این تجلیات باشد، پس جمیع ناس به لقای طلعت لایزال آن سلطان بی‌مثال مشرف‌اند، دیگر تخصیص به قیامت چرا؟ و اگر گویند مقصود تجلی خاص است، آن هم اگر در عین ذات است، در حضرت علم ازلاً چنانچه جمعی از صوفیه این مقام را تعبیر به فیض اقدس نموده‌اند، بر فرض تصدیق این رتبه صدق لقا برای نفسی در این مقام صادق نباید لأجل آن که این رتبه در غیب ذات محقق است و احدی به آن فایز نشود «السَّبِيلُ مَسْدُودٌ وَ الظَّلْبُ مَرْدُودٌ» افندهٔ مقربین به این مقام طیران ننماید تا چه رسد به عقول محدودین و محتجبین؛ و اگر گویند تجلی ثانی است که معبر به فیض مقدس شده این مسلماً در عالم خلق است یعنی در عالم ظهور اولیه و بروز بدعیه. و این مقام مختص به انبیا و اولیای اوست چه که اعظم و اکبر از ایشان در عوالم وجود موجود نگشته چنانچه

جمع بر این مطلب مقز و مدعن اند و ایشانند محال و مظاهر جمیع صفات ازلیه و اسمای الهیه و ایشانند مرایایی که تمام حکایت می‌نمایند و جمیع آنچه به ایشان راجع است، فی الحقیقه به حضرت ظاهر مستور راجع و معرفت مبدأ و وصول به او حاصل نمی‌شود مگر به معرفت و وصول این کینونات مشرقه از شمس حقیقت. پس از لقای این انوار مقدسه، لقاء الله حاصل می‌شود و از علمشان، علم الله و از وجهشان، وجه الله و از اولیّت و آخریّت و ظاهریّت و باطنیّت این جواهر مجزده ثابت می‌شود از برای آن شمس حقیقت. 'بأنه هو الأوّل و الآخر و الظاهر و الباطن'. [سوره حدید، آیه ۳] و هم چنین سایر اسمای عالیّه و صفات متعالیه لهذا هر نفسی که به این انوار مضمیئه ممتنع و شمس مشرقه لایحه در هر ظهور موفق و فایز شد، او به لقاء الله فایز است و در مدینه حیات ابدیه باقیه وارد این لقا میسر نشود برای احدی الا در قیامت که قیام نفس الله است به مظهر کلیّه خود. و این است معنی قیامت که در کل کتب مسطور و مذکور است و جمیع بشارت داده شده‌اند به آن یوم.

حال ملاحظه فرمایید که آیا یومی از این یوم عزیزتر و بزرگ‌تر و معظم‌تر تصوّر می‌شود که انسان چنین روز را از دست بگذارد و از فیوضات این یوم که به مثابه ابر نیسان از قبیل رحمان در جریان است، خود را محروم نماید؟» (ایقان، بخش ۱۵۱ - ۱۴۸)

قلم اعلیٰ^(۳) از القاب مظهر الهی در این دور است و لوح مزبور با خطاب به «قلم اعلیٰ» آغاز می‌شود. قلم اعلیٰ مقام شهود حقّ یعنی مظهر کامل جمال و کمال او است در عالم وجود و به این نکته که حقّ و مظهر ظهور یکی هستند، تأکید می‌شود و شهادت به این حقیقت که همه به امر و اراده او یعنی قلم اعلیٰ آفریده شده و همه به امر و فرمان او عاملند، تأکید می‌شود.^(۴)

حضرت بهاء الله در این لوح، به غیر از عنوان «قلم اعلیٰ» به اسمای «قلم امر»، «جمال الله»، «نور»، «کلمه اکبر»، «ظهور اعظم»، «جمال مشرق اطهر»، «شطر اطهر انور»، «غلام اعلیٰ»، «جمال مکنون»، «غیب مکنون»، «جمال قدم»، «الرحمن الذی ظهر فی الأکوان»، «قره قدم»، «محبوب عالم»، «مظهر جمال الهی»، «جمال قدس موعود» و «ذکر المبارک المحتوم» مذکور و آستان حضرتش به «حرم الله»، «مشعر روح»، «مقام امن»، «حرم عرفان که هیاکل احدیه طایف آنند» تسمیه شده است.

بررسی مطالب نازله در سورة القلم نظر به کیفیت معنوی آن کار آسانی نیست. نگارنده سعی دارد که نکات اصلی آن را که متضمن تعبیرات روحانی و توصیفات عرفانی است؛ حتّی المقدور به زبان ساده نقل نماید. از مجموع آیات، این نکته دریافته می‌شود که تجلّی حقیقت مطلق با مظهر امرالله که با عنوان «قلم اعلی» ممتاز است، یکی است و این نکته مکرراً در این سوره به صورت‌های متنوع و مکرر بیان شده است. از ابتدای سوره، شخصیت مخاطب و غایب و متکلم، به همدیگر وابستگی غیر قابل انفکاک دارد و مظهر الهیه یعنی قلم اعلی در نفس و ذات و کینونت خود به اشراق جمال الله از افق غیب، اشاره دارد و همه از تجلّی او جلوه‌گر شده‌اند.

در چند آیه بعدتر در خطاب به قلم، مطلب تقدّم و برتری قلم تصریح شده که قبل از خلق حروف و کلمات و حتّی پیش از وجود ممکنات و ایجاد ملکوت اسما و صفات، فضل و تربیتش همگان را در بر گرفته است. مفاهیمی از این گونه که همه حاکی از تقدّم ابداعی قلم است؛ این نکته را مسلم می‌دارد که قلم اعلی، ظهور کلی الهی و علّت خلق و ایجاد و در حقیقت مقام اوّل تجلّی حقّ است و کسی را با او همتایی و همسری نیست و ورای ظهور او راهی به ساحت حقیقت مطلق و ذات احدیّت وجود ندارد. شبیه و مثیل این ظهور تا به حال در ابداع ظاهر نشده و هر که به غیر این گوید، خلاف بیان الهی گفته و در الواح محفوظ الهی از مشرکان محسوب است. سراسر سورة مبارکه بیان و تجدید همین حقیقت است که ذکر شد.

عنایت حقّ در بارهٔ آنان که به شطر اطهر انور توجّه کنند، بی حساب است و شمس تابندهٔ عنایت آنان را طایف و قلوبشان محلّ اشراق شمس الشّمس عنایت الهی است که متعالی از همهٔ شمس اسما است. امروز به حقیقت «غیب مکنون» بالتّمام ظاهر شده و یومی است که خداوند خود را به همهٔ جهانیان شناسانده است.

تلخیص و توضیح حقایق مندرجات سورة القلم که همه در ستایش جمال قدم و عظمت ظهور است با این توضیحات مختصر و پراکنده میسر نیست و ترجمهٔ آیات مبارکه نه تنها جایز نیست بلکه به هیچ عنوان هم نمی‌تواند حقیقت این امر عظیم و جلیل را بیان نماید. شمه‌ای از این آیات ذکر می‌شود که می‌فرماید:

«تالله قد ظهر غیب المکنون بأتمّه و قرّت من جماله عیون الغیب والشّهود ... قل
هذا یومٌ فیه عزّف الله نفسه علی کلّ من فی السّموات و الارض ثمّ استعلی

بسلطانه علی من فی ملکوت الامر و الخلق فتعالی من هذا الفضل المقدس
المبارک المحبوب.»

در اهمّیت و عظمت ظهور بدیع، این بیان نازل: «قد ارفع الله فيه القلم عن كل من فی السموات والارض وهذا ما اشرق به حکم القدم عن مشرق القلم.» الخ
بنا به بیان حضرت ولی‌ام‌الله «مقصود از ارتفاع قلم، غفران عمومی است»^(۵) که همهٔ گذشته را در بر می‌گیرد و فرصتی جدید می‌بخشد و یادآور بیان «عفا الله عما سلف» در کتاب عهد است.

مطلب عمیق و عظیم دیگری که شایستهٔ بحث و فحص است، خطاب به «حوریّه فردوس» است که سر تا سر آن اشارات و استعارات زیبای روحانی است که با الفاظ و اصطلاحات ادبی و اشارات زیبایی‌شناسی ذکر شده است. البته ذکر «حوریّه» مستلزم استفاده از چنین کلمات و اصطلاحاتی است تا حقّ مطلب ادا شده باشد و کلام حقّ، در هر مورد با شرایط طبیعی و مقبول قرین است اما چرا عنوان حوریّه بر ظهور و جلوه‌های ظاهری مظهر الهی اطلاق شده به فهم این مستمند این است که چون در این مرتبه اشاره به نفس است و نفس از لحاظ قواعد زبانی مؤنث است، استفاده از اصطلاح «حوریّه» مناسبت و موافقت با لطف کلام و مناسبت با مطلب دارد.

حضرت عبدالبهاء در بیان مراتب جسمانیّه و روحانیّهٔ مظاهر ظهور به سه مقام اشاره می‌فرمایند:

«أول حقیقت جسمانیّه که تعلق به این جسد دارد، ثانی حقیقت شاخصه یعنی نفس ناطقه، ثالث ظهور ربّانی.» اما «آن حقیقت شاخصهٔ مظاهر رحمانیه یک حقیقت مقدّسه است ... من حیث الذّات و من حیث الصّفات ممتاز از جمیع اشیا است ... مقام ثالث، نفس فیض الهی و جلوهٔ جمال قدیم است ...»
(مفاوضات، فصل لط)

از این رو، این عنوان یعنی حوریّه فردوس اشاره به مقام دوّم یعنی نفس ناطقهٔ مظهر ظهور است که کسی را در آن با او مشابهت و مناسبتی نیست.

در آخر سورهٔ مبارکهٔ قلم نیز خطاب و اشاره‌ای عتاب‌آمیز به اهل بیان که موفق به شناسایی ظهور حضرتش نشده‌اند، آمده که این نفوس کودکانی نابالغاند که همواره از

پستان غفلت، لبن جهل می‌آشامند و باید آنان را وا گذاشت و سپس با این بشارت لوح به پایان می‌رسد:

«ثم اخبری اهل مقاعد الفردوس عما ظهر فی ملکوت الانشاء ... لیطلعن بهذا الیوم الذی فیہ زینت هیاکل الانشاء بقمیص الاسماء و استرقی کل فقیر الی مکمن الغناء و غفر کل عاصی محروم. ان ابتغوا یا قوم فی هذه الایام فضل الله و رحمته الّتی وسعت کلّ الممکنات ایاکم ان تعقبوا کلّ جاهلٍ محجوب.»

تا آن‌جا که برایین عبد مستمند معلوم است، نام یکی از سوره‌قرآنی (سوره ۶۸) و یکی از سوره‌قیوم‌الاسماء (سوره ۷۱) نیز سوره‌القلم است. سورهٔ قلم در قرآن بر حسب ضبط حافظین قرآن در پنج قسمت قابل تفکیک است که سه قسمت در مکه و دو قسمت آن در مدینه نازل شده. گرچه بسیاری از مفسران همهٔ سوره را مکی می‌دانند، به نظر اهل تحقیق، سورهٔ قلم در قرآن متضمن ردّ نسبت جنون به رسول اکرم و تجلیل مخصوص از آن حضرت است. مخالفین، دروغ‌پرداز و فرصت‌طلب معرفی شده و به صفات «مناع للخبیر معتد ائیم» و اسما و عناوین دیگر که همه حاکی از سوء اخلاق و روش آنان است معرفی شده‌اند. این اصطلاح در فرهنگ ادبی فارسی شهرت یافته است. ابتدای سوره با «ن و القلم و ما یسطرون» آغاز می‌شود و اهل تفسیر غالباً «ن» را به «دوات» که با قلم مناسبت دارد، تفسیر کرده‌اند. از مفهوم کلی آیات می‌توان مفهوم داشت که در این مقام اصطلاح قلم، محدود به آلت مخصوص و معلوم به نوشتن ظاهری نیست و به عبارتی دیگر مقصود قلم امر الهی است. این مفهوم در طول تاریخ مورد توجه قرار نگرفته ولی در این ظهور عظیم به مدد آثار حضرت نقطهٔ اولی و جمال اقدس ابهی این نکته تبیین و تعلیم شده است. گرچه در احادیث آمده است که اول مخلوق در عالم «قلم» بوده که خداوند او را به نوشتن آن چه بوده و تا قیامت خواهد بود امر فرموده است اما مفسرین به مفهوم روحانی این مطلب توجه نکرده‌اند.

چنان‌که می‌دانیم، کتاب «قیوم‌الاسماء» تفسیر سورهٔ یوسف قرآن است. بنا بر بیان مبارک حضرت نقطه تفسیر مذکور، تفسیری بر اساس تأویل است و از همان ابتدا با آیه‌ای شروع می‌شود که در آن به مظهریت الهی حضرتش تأکید شده است: «ذکرالله فی شأن الذکر» (از القاب حضرت نقطهٔ اولی در قیوم‌الاسماء) لا اله الا الله و اعبده و اقیموا وجوهکم الی الکعبة بیت‌الحرام ولا تشرکوا بعبادة الرحمن شیئاً و حضرتش را با حضرت شعیب، پیغمبر ابراهیمی بر سرزمین مدین تشبیه و تطبیق می‌فرماید. طبق معارف اسلام شیعی،

شعیب در خطاب به اهل مدین فرمود که حضرتش «بقیة الله» است. این مطلب مذکور در قرآن «سوره هود» است. حضرت شعیب که به روایتی پدر همسر حضرت موسی است، در آثار اسلامی مقامی بس والا دارد و رسول اکرم او را به عنوان «خطیب الانبیاء» معرفی فرموده است.

طبق اعتقادات شیعه، قائم موعود در هنگام ظهور، اولین گفتارش این مطلب است که: «أنا بقیة الله و حجّته و خلیفته علیکم». درست است که حضرت نقطه در بعضی آثار، خود را به عنوان «باب بقیة الله» معرفی فرموده است اما در حقیقت، در فرهنگ آثار حضرت نقطهٔ اولی از «بقیة الله» مقصود ظهور بعد است و به اعتباری بقیة الله، اشاره به خود آن حضرت است و مؤید این مطلب همین نکته است که حضرتش را با شعیب، آن چنان که در قرآن مذکور است تطبیق فرموده است:

«یا اهل الأرض، هذا الذکر شعیب فی کتاب الله اتّقوا الله فی شأنه و لاتعرضوا عن أمره لأنّ الله قد کتب علی نفسه بالرحمة أن لا یغفر لنفس إلاّ أن یشاء و سع علم ربّنا کلّ شیء هو الله کان علیماً حکیماً».

اصطلاح «قلم» که نام این سوره (۷۱) از قیوم الاسماء است یادآور همان مفهومی است که در قرآن منظور است و قبلاً به آن اشاره شد و متعاقباً در سوره‌القلم از قلم جمال قدم تفصیل و توضیح یافته است.

نگارنده متذکر است که سوره مبارکه قلم را که سراسر اشارات و استعارات روحانی به زبان ادبی است، چه بسا که به ذوق و فهم محدود خود معرفی کرده است و با آن که به نارسایی فهم خود از حقیقت آن اذعان دارد، مع ذلک به تصوّر خود، مقدمه‌ای برای بحث و فحص دقیق اهل کمال فراهم آورده است البته او را معذور خواهند فرمود و به خواست حقّ، در آتیه حقایق عمیقۀ این اثر عظیم را استخراج و بیان خواهند کرد.

یادداشت‌ها

در خاتمه این گفتار، شاید بیان این مطلب بی‌مناسبت نباشد که علم که مجموعه حقایق مکشوفهٔ عالم وجود است واحد پیوسته‌ای است که همواره در حال تحوّل و تغییر است و در نتیجهٔ این تحولات روبه تکامل می‌رود و حقایق بیشتری معلوم می‌گردد. بنابراین مقدمه، اگر مطالبی در آثار مبارکه زیارت شود که به ظاهر منقول از پیشینیان است، در حقیقت تأیید و قبول آن حقایق است نه این که تصوّر رود که مطلبی از گذشتگان وام گرفته شده است.

در امر بدیع تمام اصناف معارف در ضمن آثار آمده و مطالب فلسفی نیز مقبول افتاده است و عقلائیات جای خود را باز یافته‌اند.

۱. حضرت ولی‌ام‌الله اظهار امر حضرت بهاء‌الله را در سه مرحلهٔ خفی، علنی و عمومی بیان فرموده‌اند. اظهار امر خفی در سیاه‌چال طهران و اظهار امر علنی در باغ رضوان بغداد و مخاطب اهل بیان عنوان ظهور من بظهره‌اللّهی است و اظهار امر عمومی در ادرنه که اعلان تحقّق وعود ادیان و ظهور الله موعود است. (توقیع مبارک مورّخ ۲۳ نوامبر ۱۹۵۱ خطاب به محفل ملی امریکا)

سوره‌الْقَلَم، بیانیهٔ این بشارت عظمی است و آثار بسیار دیگر که به مناسبت عید اعظم رضوان نازل شده و بررسی و تحقیق و طبقه‌بندی آنها می‌تواند ما را به عظمت امرالله بیشتر آشنا نماید.

۲. «تالله الحقّ لویقابلنّ کلّ من فی السموات والارض وما بینهما من الأشجار والثمار والاوراق والافنان و الاغصان و المیاء و البحار و الجبال بحرفٍ عمّا ظهر منک لینطقنّ فی انفسهم بما نطقت شجرة الطور علی ارض الظهور لموسى الکلیم فی وادی قدس مبروک.» (آثار قلم اعلی، ج ۲، طبع کانادا، ص ۵۷۲ و ج ۴، طبع طهران، ص ۶۱ - ۲۶۰)

۳. اصطلاح «قلم اعلی» در نزد اهل عرفان، مقصود «عقل اول» و «مقام واحدیت» است. (لغت‌نامهٔ دهخدا)

۴. متن زیر از لوح مبارک حضرت عبدالبهاء در شرح «بسم الله الرحمن الرحیم» است و به هر دو مقام مظهر حقّ در این دور اشاره دارد:

«انّ هذه الكلمة الجامعة والحقیقة الكاملة من حیث دلالتها علی كنه الدّات البحت البات لا یتصوّر عنها الاشارة و لا تدخل فی العبارة. أمّا من حیث ظهور الحقّ سبحانه و تعالی بمظهر نفسه و استقراره و استوائه علی العرش الرحمانی. هذه الكلمة الجامعة بجمیع معانیها و مبانیها و اشاراتها و بشاراتها و شؤونها و حقائقها و آثارها و أنوارها و باطنها و ظاهرها و غیبها و شهودها و سرّها و علانیتها و أطوارها و أسرارها ظاهرة باهرة ساطعة لامعة فی الحقیقة الكلّیة الفردانیة و السدرة الالاهوتیة و الکینونة الرئیة و الذاتیة السبحانیة، الهویة المطلقة المجلیة بصفتها الرحمانیة و شؤونها الصمدانیة، الناطقة فی غیب الامکان قطب الاکوان، المشرقة فی سیناء الظهور طور النور فاران الرحمن المتکلمة فی سدره الانسان. انّی أنا الله الظاهر الباهر المتجلّی علی آفاق الامکان بحجّة و برهان و قدرة و قوّة أحاطت ملکوت الاکوان خضعت الاعناق لآیاتی و خشعت الاصوات لسلطانی و شاخصت الابصار من أنواری و ملئت الآفاق من أسراری و قامت الاموات بنفحاتی و استبقت الرقود من نسماّتی و حارت العقول فی تجلیاتی و اهتزّت النفوس من فوحاتی و قرت العیون بکشف جمالی و تنوّزت القلوب بظهور آثاری و انشרכת الصدور فی جنّة لقائی و فردوس عطائی.» (مکاتیب، ج ۱، ص ۵۵ - ۵۳)

۵. توقیع مبارک خطاب به آقا میرزا محمد ثابت شرقی، مورّخ ۱۵ شهرالجلال ۹۱ بدیع، منقول در گنجینهٔ حدود و احکام، تألیف آقا میرزا عبدالحمید اشراق خاوری، نشر سوّم، ص ۳۶۳.

نگاهی به خطوط کلی مدنیت جهانی

شاپور راسخ

موضوع این گفتار خطوط کلی مدنیت جهانی آینده است و قصدم این است که تحت این عنوان، پنج لوح از الواح مهمه جمال اقدس ابهی نازله بعد از کتاب مستطاب اقدس را که در عین حال متمم و مکمل این کتاب مستطاب هستند مورد مطالعه و تجزیه و تحلیل قرار دهم و ضمناً توجه را به دو لوح از این الواح متمم که قبلاً در دفتر پنجم سفینه عرفان معرفی شده یعنی کلمات فردوسیّه و لوح دنیا معطوف می‌کنم که در این گفتار هم ناچار به مضامین آنها اشاراتی خواهد شد.

تمدن و فرهنگ

خوب است بحث را با موضوع مدنیت یا تمدن آغاز کنیم. مفهوم خاص تمدن شهرنشینی و مظاهر فرهنگ شهری چون خط و کتابت و صنعت است اما تمدن به معنای عام چنان که اشپنگلر «Oswald Spengler» گفته است، مجموعه‌ای است بس وسیع، وسیع‌تر از فرهنگ «culture» که شامل همه تولیدات مخصوص اندیشه انسان است چون اساطیر، هنر، دین و مذهب در حالی که فرهنگ جنبه روبنایی و «ایدئولوژیک» تمدن را دارد.

تعریف مردم‌شناسانی چون ادوارد تیلور «E. Tylor» به تعریف اخیر همانند است؛ او می‌گوید: فرهنگ یا تمدن «این دو اصطلاح را وی به یک معنی می‌گیرد» مجموعه‌ای است پیچیده شامل علوم، اعتقادات، هنرها، اخلاق، قوانین، آداب و عادات و رسوم و سایر توانایی‌ها و رفتارهای مکتسب که انسان در جامعه و در حالت اجتماعی به دست آورده است. هم او سه مرحله در تحوّل تاریخ تشخیص داده:

۱. مرحله انسان وحشی؛ ۲. مرحله انسان بربر؛ ۳. مرحله انسان متمدن.

نظر اخیر یادآور دیدگاه مورخان است که می‌گویند: انسان از دوره پارینه‌سنگی و نوسنگی گذشته و در مرحله نوسنگی یا نئولیتیک است که شهرنشینی و خط و دیگر مظاهر تمدن پدیدار شده البته این نظریه می‌تواند مورد انتقاد قرار گیرد بدین وجه که هر چند تمدن در مرحله‌ای از مراحل ترقی اجتماعی پیدا شده اما مسلماً انسان هیچ‌گاه در حالت کاملاً

طبیعی وجود نداشته و نمی‌تواند وجود داشته باشد. انسان همیشه دارای نوعی فرهنگ بوده از جمله زبان که خاص انسان و وجه امتیاز او از حیوان است و حامل مفاهیم و مُدرکات انسان.

اگر بخواهیم به سادگی سخن گوئیم می‌توانیم اظهار کنیم که فرهنگ و تمدن مجموع مکتسبات انسان در جامعه است. مجموع آموخته‌ها و اندوخته‌های او است. و اگر تمدن را زیربنا تلقی کنیم، فرهنگ حالت روبنایی دارد. هر چند که عده‌ای چون هانتینگتون فرهنگ و تمدن را عیناً به یک معنی گرفته‌اند به خلاف فلاسفه آلمان که بین این دو فاصله می‌نهند.

رابرت مک‌آیور جامعه‌شناس امریکایی گوید: «فرهنگ مربوط است به ایدئولوژی، دین و ادبیات که بازگوکننده زندگی معنوی است، در حالی که تمدن به ساخت‌ها و آفریده‌های جامعه برای کنترل شرایط زندگی انسان (خصوصاً زندگی مادی) مربوط می‌شود یعنی به تکنیک‌ها و سازه‌های اجتماعی.» آلفرد کروبر مردم‌شناس گوید: «فرهنگ به موضوع و مفهوم ارزش (value) مربوط است و تمدن به مفهوم و موضوع واقعیت (reality)». از دیدگاه هگل فیلسوف به نام، تمدن روح در حالت تجلی برونی «esprit objective» است و فرهنگ روح است در حالت تجلی درونی «esprit subjective».

مارسل موس «Marcel Mauss» قوم‌شناس فرانسوی گوید: «تمدن از محدوده یک جامعه فراتر می‌رود و فوق ملی است مثل تمدن رومی، تمدن مسیحی. در حالی که فرهنگ اختصاص به جامعه‌ای، قومی یا ملّتی دارد.» اشپنگلر سابق الذکر در کتاب انحطاط غرب معتقد است که تمدن، شکل متحجر شده و منحط فرهنگ است. فرهنگ حالت طبیعی و خودجوش جامعه است اما وقتی آن فرهنگ به مرور زمان تصلّب و تحجر یافت و از جوشش و شکوفندگی نخستین افتاد تبدیل به تمدن می‌شود.

حضرت عبدالبهاء در رساله مدنیّه بین تمدن مصنوعی یا کاذب «تمدن‌نما» و تمدن حقیقی فرق نهاده‌اند. تمدن حقیقی، تمدنی است که در مسیر تأمین رفاه مردمش کوشا است. از جنگ و اتلاف منابع پرهیز دارد یعنی صلح‌جو است و با دیگران در آشتی؛ انسان‌دوست است و به شخصیت انسان احترام می‌گذارد و پای‌بند حقوق بشر است و قایل به لزوم عدالت برای همه شهروندان.

ضمناً حضرت بهاء الله در چند لوح، تمدن حقیقی را تمدن مقید به اعتدال دانسته‌اند یعنی تعادل میان مادیت و معنویت؛ میان علم و دین. تمدنی که حد و اندازه آزادی را پاس می‌دارد، قایل به لزوم اعطای کل ذی حق حقه است و چنان‌که در لوح پنج‌کنز آمده، امکان شکفتگی یا تحقق شخصیت و استعدادات نهفته انسان را برای هر فردی تأمین می‌کند. تمدن حقیقی، بی‌گمان مجری سیاست الهی است که به فرموده حضرت عبدالبهاء از سیاست بشری متمایز است و محبت به عموم خلق و تعاون و تعاضد با هم‌نوع، در آن، کمال اهمیّت را دارد.

تمدن جهانی

حرکت عالم به سوی مرحله جهانی شدن همه امور، در آثار حضرت بهاء الله پیش از هر متفکری مطرح و عنوان شده است. پدیده‌ای که از اواخر قرن بیستم، چهره خود را نه فقط در اقتصاد و اکولوژی و مخابرات نشان داد؛ بلکه، انعکاس آن را در زمینه‌های دیگر، حتی فرهنگ، می‌توان دید. عباراتی چند از الواح متمم حضرت بهاء الله بر این حقیقت گواه است:

در لوح مقصود می‌فرمایند: «فی الحقیقه، عالم یک وطن محسوب است و من علی الأرض اهل آن.»

در کلمات فردوسیّه آمده است:

«این یک شبر عالم، یک وطن و یک مقام است. از افتخار که سبب اختلاف است، بگذرید و به آن چه علت اتفاق است، توجه نمایید.»

در لوح دنیا می‌فرمایند:

«عالم بین باشید، نه خودبین ... از قبل فرموده‌اند: 'حب الوطن من الایمان' و لسان عظمت در یوم ظهور فرموده: 'لیس الفخر لمن یحب الوطن بل لمن یحب العالم'. به این کلمات عالیات، طیور افنده را پرواز جدید آموخت و تحدید و تقلید را از کتاب محو نمود.»

و در لوح اشراقات مسطور است:

«ابهی ثمره شجره دانش این کلمه علیا است؛ همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار.»

و تصریح فرموده‌اند:

«دین الله و مذهب الله محض اتحاد و اتفاق اهل عالم از سماء مشیت مالک قدم نازل گشته.»

باید در بحث از تمدن جهانی، این نکته را افزود که مسلماً تمدن جهانی به تمدن غرب، هر چند در حال حاضر تمدن مسلط بر سراسر جهان است، تقلیل نمی‌پذیرد. نقصان‌های این تمدن، پیوند با فرهنگ‌ها و تمدن‌های دیگر را که هنوز تکیه بر معنویت و سجایای اخلاقی و روحانی انسان دارند، ایجاب می‌کند. کدام اندیشمندی است که بتواند بحران عمیق تمدن کنونی غرب را انکار کند؟ از زمان اشنپنگلر تا توینبی، سوروکین، رنه گنون و بسیاری دیگر، این موضوع مطرح بوده و هنوز کسی جز در آیین بهائی، برای چاره‌جویی این بحران راهی مطمئن ارائه نکرده است.

خطوط عمده مدنیت جهانی آینده در الواح متمم

الواح نازله بعد از کتاب مستطاب اقدس بسیار متعدّد و حتّی بیرون از شمارش هستند زیرا این عنوان را می‌توان بر همه الواحی که در فاصله سال‌های ۱۸۷۳ «سال نزول کتاب اقدس» و سال ۱۸۹۲، یعنی طی ۱۹ سال آخر حیات عنصری جمال مبارک عزّ نزول یافته‌اند، اطلاق کرد اما حضرت ولی‌امرالله، در توقیع منیع قرن بدیع، فقط هفت لوح را به عنوان الواح مکمل یا متمم به صراحت نام برده‌اند یعنی: الواح اشراقات، بشارات، تجلیات، کلمات فردوسیّه، لوح اقدس، لوح دنیا و لوح مقصود، که نام طرازات در ترجمه فارسی از قلم افتاده است.^(۱)

برای سهولت مطالعه آن الواح مهمّه، به نظر رسید که اگر به اجمال فقط خطوط اصلی تمدن آینده از همه آن الواح «به جز لوح اقدس که بشارت ظهور به اهل مسیحیت است» استخراج و در ابتدا ارائه شود، به مورد خواهد بود.

در لوح بشارات که هر چند مخاطب آن دقیقاً مشخص نیست، ولی مسلماً برای پروفیسور براون و ویکتور روزن هم ارسال شده، خطوط کلی تمدن جدید چنین ترسیم شده‌اند:

نسخ و فسخ احکام و رسوم غلیظ و شدید اعصار قدیم که تناسبی با مقتضیات عصر جدید ندارند، چون: الغای حکم جهاد، رفع حکم نجاست از پیروان ادیان سائره، جواز تعلیم و تعلّم السنه خارجه، احترام به دولت و حکام و لزوم رعایت امانت و صدق و صفا

نسبت به دولت و حکومت، آزادی در البسه و ترتیب لحي، خروج از انزوا و اعتكاف، عدم اعتراف به گناه در برابر ساير انسان‌ها، الغای حکم محو کتب سابقه، اجازة کسب علوم و فنون، حرمت گدایی، دستور اشتغال به کار و البتة بشارت مهمی چون: صلح اکبر، تأسیس بیت‌العدل، برقراری دموکراسی سلطنتی، تبدیل سلاح به اصلاح و رفع فساد و جدال از بین عباد که برخی از آنها به کلی تازگی دارند.

در لوح طرازات، این جنبه‌های تمدن، مورد تأکید هستند:

خودشناسی، جواز کسب ثروت، معاشرت با اهل ادیان، بردباری و نیکوکاری، حسن خلق، انصاف و عدل، امانت، حفظ و صیانت و رعایت مقام عباد «مردم»، عدم انکار اجر احدی از مردم، تشویق بر اقتباس صنعت «تکنولوژی» از غرب، لزوم تحصیل علم و دانایی یعنی صفات و کمالاتی که عبارت هستند از: اخلاقیات اجتماعی در آیین جدید، در حالی که بشارت بیشتر معطوف به نسخ و فسخ احکام و رسوم کهن بود.

در لوح تجلیات، این مطالب القا شده است:

لزوم معرفت مظهر الهی، استقامت در امر الهی، تحصیل علوم و فنون، درک درست معنای الوهیت. قسمتی از این دستورها از مقوله مطالب کلامی هستند.

کلمات فردوسیّه:

در حالی که تجلیات خطاب به استاد علی‌اکبر بنای یزدی است، کلمات فردوسیّه به اعزاز جناب حاج میرزا حیدرعلی اصفهانی نازل شده که هر دو از معارف خادمان آستان الهی هستند.

کلمات فردوسیّه هم شامل دستورات اخلاقی و تعالیم اجتماعی است و هم حاوی ارشاداتی کلی برای جهان بشری. از جمله این رهنمودها است: تشویق به اتخاذ هر چه سبب اعتلای مقام انسان شود، بیان لزوم اتحاد و اتفاق نفوس، تشویق به عمل و بیان لزوم مثمر ثمر بودن انسان، یادآوری اهمیّت خشیه الله و لزوم دین برای نظم جهان و اطمینان من فی الامکان، اهمیّت عدل و بالاتر از آن فضل، ارج گذاری خرد و خردمندی، تأکید در اجرای داد «عدل» که مقصود از آن ظهور اتحاد است، لزوم یگانگی ملل و خیرخواهی عمومی نوع بشری، ذکر این که عالم یک وطن محسوب است، تأکید بر شروع تعلیمات مدارس با تعلیم و تربیت روحانی بدون تحریک تعصب جاهلی، توصیه اعتدال در جمیع امور من جمله در عرصه تمدن و آزادی، انتقاد غرب به خاطر ساخت آلات

مهلكة جهنمیة، مأمور داشتن بیت العدل به صیانت و حفظ عباد و اماء و اطفال، یادآوری لزوم خروج از انزوای رهبانیت و ترک ریاضات شاقه و پرداختن به امور عام المنفعه، لزوم احتراز از اختلاف با استفاده صحیح از قوه متفکره و بالاخره توصیه محبت و وداد بین عباد^(۲) «مردم».

لوح دنیا، محبت اهل عالم را تأکید می کند و از جهت اخلاقی، توسل به جنود اخلاقی یعنی فضایل را جایگزین تمسک به جنود ظاهری می کند. مقام ادب را بزرگ می داند و به اهمیّت استقامت در ایمان اشاره می کند. مطالب دیگر لوح مربوط به جنبه های تمدن است، چون مسئولیت بیت العدل در برقراری صلح و خلع سلاح عمومی، لزوم اتخاذ خط و زبان کمکی بین المللی، ضرورت اهتمام در الفت و اتحاد، لزوم توجه کامل به امر زراعت، توصیه نظام پارلمانی و سلطنتی بر شیوه انگلستان، تصریح وظایف اصحاب مطبوعات و بالاخره، توصیه پس انداز وجوه برای تعلیم و تربیت کودکان. لوح دنیا، به اعزاز آقا میرزا آقای افغان نورالدین شرف صدور یافته است.

اشراقات، به اعزاز جلیل خوبی نازل شده و تعدادی از مشخصات جامعه و مدنیت مطلوب حضرت بهاء الله را مشخص می کند.

در این لوح، هم تقوا و هم امانت مورد تأکید قرار گرفته اند. وظایف اعضای بیت العدل را معین فرموده اند. نگهداری حرمت دین را از جانب اهل ثروت و اصحاب عزت و قدرت ضرور شمرده اند. به سلاطین دستور استقرار صلح اکبر را داده اند. بر دو اصل مشورت و شفقت که باید بنیاد جامعه مدنی باشد، تکیه فرموده اند. تقوا را که مذکور شد، قائد و سردار جنود اخلاق دانسته اند. دستور به دول و حکومت می دهند که معرفت کامل از احوال مأمورین خود داشته باشند و اعطای مناصب به این مأمورین به تناسب لیاقت و خدمت آنان باشد. لزوم اتخاذ یک خط و زبان بین المللی را یادآور شده اند. با اشاره به کتاب مستطاب اقدس، اهمیّت تعلیم و تربیت اطفال را متذکر می شوند نیز می فرمایند که: امور ملت، معلق است به رجال بیت العدل الهی که ملهم به الهامات غیبی الهی هستند تصریح می کنند که امور سیاسیّه، کل راجع به بیت العدل است؛ می فرمایند: دین محض اتحاد است و سبب نظم عالم. لزوم اتفاق دول و امم را یادآور می شوند. از همه نفوس، عدل و انصاف را خواستار می شوند و بالاخره ربیع معقول پول را تجویز می کنند.

لوح مقصود را که خطاب به میرزا مقصود نام از سوریّه است؛ یکی از جامع‌ترین الواح متمّم از جهت تعیین خطوط اصلی تمدّن آینده می‌توان عنوان کرد. در این لوح است که می‌فرمایند: کُلّ از برای اتّحاد و اتّفاق خلق شده‌اند، نظری که کاملاً در نقطه مقابل داروینیسیم اجتماعی قرار می‌گیرد. در این لوح است که می‌فرمایند: سرپرده یگانگی بلند شد، به چشم بیگانگان یکدیگر را مبینید. در این لوح است که از اهمّیت عدل و عقل، هر دو در اداره امور عالم سخن می‌گویند و دو پایه خیمه نظم عالم را که مجازات و مکافات است، تصریح می‌فرمایند. در این لوح است که رؤسای دول و ملل را به تشکیل مجمع بزرگی برای عقد پیمان صلح پایدار و برقراری نظام امنیّت تضامنی دعوت می‌کنند و اتّحاد خطّ و لسان را توصیه می‌فرمایند و عالم را یک وطن و من علی الأرض را سکنه آن وطن مشترک قلمداد می‌کنند و به دموکراسی به این گونه اشاره می‌کنند که دو ستاره آسمان حکمت الهی، مشورت و شفقت هستند.

تعریف انسان از منطق آن حضرت چنین است: انسان، کسی است که به خدمت من علی الأرض قیام نماید و بدین ترتیب، حُبّ عالم را بر حُبّ وطن ارجحیت می‌دهند. از یک طرف، سخن از اهمّیت خرد و خردمندی می‌فرمایند و تحصیل علوم نافع را که کُلّ از ثمراتش بهره‌مند شوند، توصیه می‌کنند و از طرف دیگر به اهمّیت دین که برای اتّحاد عموم است توجّه می‌دهند.

علو مقام انسان، بحث مهمّ دیگری در این لوح مبارک است؛ می‌فرمایند: همّت انسان باید مانند مقام و مرتبه او بزرگ و بلند باشد و این همّت باید معطوف به اصلاح عالم و آسایش امم شود. از منظر آن حضرت، در جمیع احوال انسان باید به کاری پردازد که سبب امنیّت و آسایش عالم است.

شرایط بیان و سخن، موضوع اساسی دیگر این لوح است؛ می‌فرمایند: بیان باید هم به حکمت مقرون باشد و هم به اعتدال و ضمناً نافذ و مؤثر باشد و این تأثیر و نفوذ وقتی دست می‌دهد که سخن به لطافت گفته شود و از دل صافی برخیزد. کلام را باید به وقت و موقع گفت و به مقتضیات و شرایط زمان و ظرفیّت و قابلیّت مخاطب نظر داشت و البته در دنیای تازه که کلام و گفتگو، جای مبارزه و منازعه را می‌گیرد حُسن کلام و بیان و آمیختگی آن به حکمت و مدارا کمال اهمّیت را دارا است.

بعضی از ویژگی های الواح مذکور

چون درباره الواح کلمات فردوسیّه و دنیا قبلاً به تفصیل سخن رفته است، در این جا تنها بعضی مختصات پنج لوح متمم دیگر را در میان می نهیم.

بشارات

مقاله ای منتشر نشده از کریستوفر باک و یولی آوانسیان که به لطف آقای دکتر فریدون وهمن در اختیار این جانب قرار گرفته، حاکی از آن است که این لوح بشارات در حدود سال ۱۸۹۱ میلادی نازل شده و احتمالاً برای چند محقق، به خصوص مستشرق روسی، بارون ویکتور روزن و خاورشناس کمبریج، ادوارد گرانویل براون و احتمالاً دولت مردان روسی قبل از انقلاب، ارسال گردیده است. این لوح، حاوی منتخبی خلاصه شده از بعضی احکام و اصول آیین بهائی است که متوالیاً در پانزده بشارت بیان شده و وجوه امتیاز این آیین را نسبت به ادیان و شرایع گذشته نشان می دهد.

لوح مذکور، ظاهراً خطاب به کل اهل عالم است، چنان که قبل از بشارت اول خطاب «یا اهل ارض» آمده و قبل از آن مذکور است که: «مقصود از ارتفاع ندا و کلمه علیا آن که از کوثر بیان، آذان امکان از قصص کاذبه مطهر شود و مستعد گردد؛ از برای اصغای کلمه مبارکه علیا ...» و به عبارت دیگر، لوحی است که نشان می دهد بسیاری افکار غلط که در اذهان عامه در باره ماهیت دین یا محتویات آن رسوخ کرده باید کنار نهاده شود و مردم آماده درک اصالت و تازگی پیام حضرت بهاء الله شوند.

لوح بشارات حاوی ۳۱ پاراگراف و حدود ۹۱ سطر است و می توان به یک اعتبار، آن را هموارکننده راه برای نیل به فهم درست آیین حضرت بهاء الله و تمدنی که در کار احداث آن هستند، دانست. از جمله مطالب بسیار مهم این لوح که بدیع است، اعطای معصومیت به بیت عدل اعظم است و دیگر تصدیق آن که «هر روز را امری و هر حین را حکمی مقتضی» لذا آن مؤسسه مصون از خطا مأذون خواهد بود که به وضع احکام غیرمنصوصه پردازد که جواب گوی این تغییرات مستمر متوالی باشند.

باید متوجه بود که احکام عبادتی که در کتاب اقدس و الواح سائره آورده شده، قطعی است و جایی برای مداخله هیچ مؤسسه ای ندارد اما احکام دیگر، هر چند بعضاً در کتاب مستطاب اقدس نازل شده اند اما تعیین کیفیت و نحوه و شرایط اجرای آنها در اکثر

موارد، مداخله بیت‌العدل اعظم را اقتضا می‌کند خصوصاً احکام جزایی با برخی از احکام مدنی «چون ارث» که جزییات طرز اجرای آنها در شرایط و احوال مختلفه در کتاب اقدس و رساله سؤال و جواب نیامده است لذا عبارت «امور سیاسیّه کلّ راجع به بیت‌العدل» یک معنایش می‌تواند علاوه بر سیاست به معنی خاصّ، تعیین سیاست‌های اجرایی باشد.

تنها در مورد یکی از بشارت‌ها که در لوح مبارک آمده و به الغای قضیه جهاد یعنی جنگ مذهبی مربوط می‌شود، ذکر مجملی در موضع اسلام در این موضوع موجه می‌نماید تا اهمّیت و عمق این بشارت بهتر درک شود. دانش‌نامه قرآن و قرآن‌پژوهی که به کوشش آقای بهاء‌الدین خرم‌شاهی در سال ۱۳۷۷ در دو جلد در طهران منتشر شده درباره جهاد چنین می‌نویسد:

«جهاد، جنگ مقدّس مسلمانان برای دفاع از حرّیت و استقلال کشور اسلامی است. در بیش از سیصد آیه از آیات قرآن کریم، احکام مربوط به جهاد و دیگر امور مربوط به جنگ از قبیل: اسیران، شهیدان، غزوات، آماده ساختن عدّه و عدّه، هجرت و مباحثی از این قبیل آمده است ... که حدود هشتاد آیه از آیات قرآن کریم خداوند متعال مؤمنان را به جهاد دعوت کرده است و این امر دلالت بر اهمّیت جهاد در اسلام می‌کند.»

در مورد جهاد، مقاله مذکور به آیات متعدّدی از قرآن مجید ارجاع می‌دهد که خارج از بحث ما است و ملغی شدن این حکم در امر حضرت بهاء‌الله ارجحیت صلح‌جویی و مسالمت را در این ظهور نوین به خوبی بارز می‌کند.

حکم نجاست در اسلام خصوصاً تشیّع، سابقه دارد. در همان دانش‌نامه قرآن آمده که: «در قرآن کریم، دو آیه به احکام نجاست اختصاص یافته [که آیه دوّم این است]:

«أَنتُمَا الْمَشْرُكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا» (سوره توبه، آیه ۲۸) این آیه به نجاست مشرکین و عدم نزدیک شدن آنها به مسجد الحرام اختصاص دارد و لذا به نظر برخی از فقها به اهل کتاب‌های موحد قابل تعمیم نیست.»

در حالی که می‌دانیم که این تعمیم در ایران در مورد یهود و مسیحیان و اهل بهاء صورت گرفته است.

تجویز کسب علوم و فنون در مقابل علمای شرع اسلام که با هر نوع اقتباس از معارف غرب مخالفت نموده‌اند گفته شده و رعایت امانت و صدق و صفا در کار دولت، دستوری است که در ردّ موضع حکومت‌ستیزی شیعه اعلام گردیده است. انزوا و اعتکاف و تکدی را در بسیاری از ادیان می‌توان دید و قضیهٔ اعتراف به گناه در برابر کشیش به مسیحیت مربوط می‌شود و تفسیری نادرست از انجیل است.^(۴) لباس مخصوص برای اهل روحانیت را نیز در اکثر ادیان مشاهده می‌توان کرد و حضرت بهاءالله این رسم را ضمن الغای طبقهٔ پیشوایان مذهبی از میان برداشته‌اند. در امر مبارک الزامی در سبیل وریش گذاشتن هم نیست.

طرازات

این لوح، احتمالاً به اعزاز حاجی میرزا حیدرعلی اصفهانی نازل شده و عبارت «یا ایها الشّارب رحیق بیانی من کأس عرفانی» خطاب به ایشان است که به راستی مصداق این توصیف بوده است. طراز، به معنی زینت و زیور و زینت لباس به طور خاص است و شاید چون لوح مبارک در بارهٔ اخلاق حسنه است که زینت آدمی است؛ چنین عنوانی به آن داده شده خصوصاً که در خود لوح آمده که حُسن خُلق، احسن طراز برای خُلق است.

هر چند تاریخ نزول لوح مبارک تصریح نشده اما با توجه به اشارات و خطابات پُرعتابی که به هادی دولت‌آبادی در همان لوح مسطور است، احتمالاً سال نزول را می‌توان به دست آورد. هادی دولت‌آبادی، آخوندی بود در اصفهان که بابی شد و بعدها از طرفداران ازل به حساب آمد و ازل وی را نمایندهٔ خود در ایران و جانشین خود قلمداد کرد. بعد از قتل میرزا اشرف، اهل آباد (اکتبر ۱۸۸۸) آقا نجفی معروف یعنی ابن‌ذئب، هادی دولت‌آبادی را به عنوان بابی تشهیر کرد و خواستار قتل او شد. هادی از ترس در ملاء عام اعلام کرد که بابی نیست، هر چند در باطن رهبر ازلی‌ها بود و به مناسبت این دورویی، هم در لوح ابن‌ذئب (۱۸۹۱) و هم در همین لوح طرازات، حضرت بهاءالله او را محکوم فرمودند.

بعد از مرگ هادی دولت‌آبادی در حدود سال ۱۹۰۸، ازل پسر او را که حاج میرزا یحیی بود به جانشینی برگزید ولی قراین، حاکی از آن است که میرزا یحیی خود را به این کار گرفتار نکرد. می‌توان حدس زد که لوح مورد بحث در فاصلهٔ ۱۸۸۸ و ۱۸۹۱ نگاشته شده است.

گفتیم که لوح طرازات حاوی اخلاقیات اجتماعی در امر مبارک است. فهرست اصول اخلاقی مذکور در لوح چنین است:

خودشناسی، احترام به مردم، معاشرت با عموم، رعایت امانت، شفقت و رأفت، آزادی از دشمنی و کینه، بردباری، نیکوکاری، رعایت عدل و انصاف و بالاخره اهتمام بر تربیت عالم و تهذیب امم.

در این لوح مبارک، از مظاهر تمدن جدید، پای مطبوعات به میان کشیده شده و در این مورد می‌فرمایند:

«روزنامه فی الحقیقه مرآت جهان است. اعمال و افعال احزاب مختلفه را می‌نماید، هم می‌نماید و هم می‌شنواید.^(۴) مرآتی است که صاحب سمع و بصر و لسان است؛ ظهوری است عجیب و امری است بزرگ و لکن نگارنده را سزاوار آن که از غرض نفس و هوئی مقدس باشد و به طراز عدل و انصاف مزین و در امور، به قدر مقدور تفحص نماید تا بر حقیقت آن آگاه شود و بنگارد.»

این بیانات مبارکه فی الحقیقه روشن‌گر مهم‌ترین مسئولیت‌های اصحاب مطبوعات است یعنی بی‌غرضی، انصاف، حقیقت‌جویی و احتراز از هوای نفس، صفاتی که متأسفانه به شهادت خود حضرت بهاء‌الله در بسیاری از روزنامه‌نگاران ایرانی آن زمان وجود نداشت (مثلاً در همان لوح می‌فرمایند: «در صحیفه اخبار نوشته‌اند این عبد از ارض طاء فرار نموده به عراق عرب رفته ...»)^(۵)

چون یکی از اخلاقیات اجتماعی را خودشناسی یعنی معرفت انسان به نفس خود دانستیم این توضیح ضرور است که معرفت انسان به نفس خود که در طراز اول ذکر شده، به عنوان نوعی سیر درونی و عرفان باطن‌گرای مطرح نبوده بلکه می‌فرمایند: این معرفت باید شامل آگاهی به اسباب و عوامل علو و سمو و ذلت و عزت و ثروت و فقر باشد یعنی آگاهی بر این که چه اموری سبب اعتلای انسان و چه اموری موجب تنزل او از مقام انسانیش در جامعه می‌شود.

در همین طراز اول، کسب ثروت را تجویز بلکه تحسین فرموده‌اند به شرط آن که از کار و کوشش صحیح حاصل شود و حتی فرموده‌اند: «بعد از تحقق وجود و بلوغ، ثروت لازم» و از عبارات بعدی استنباط می‌توان کرد که باید دست و بال کسانی که به تربیت عالم و

تهذیب امم می‌پردازند، از نظر مادی و مالی باز باشد تا بتوانند مردم را به آن چه «سبب عزت و شرف و بزرگی» است، برسانند.

طرازات جمعاً ۳۸ پاراگراف و مشتمل بر حدود ۱۳۷ سطر است.

اشراقات

گفتیم که اشراقات به افتخار جلیل خوبی که سؤالاتی به محضر مبارک طرح کرده بود، نازل شد. وی مردی است که پس از صعود حضرت بهاءالله به محمدعلی بیوست و ناقض عهد شد. به همین جلیل خوبی است که حضرت عبدالبهاء در سال ۱۳۱۵ هـ. ق، یکی از دولوح هزاربیتی را ارسال فرمودند.

چنین به نظر می‌رسد که در نامه جلیل خوبی اشاره‌ای بوده به مقام حضرت علی علیه السلام که آیا از نظر عصمت با مقام حضرت محمد برابر است یا نه. حضرت بهاءالله در پاسخ می‌فرمایند که: «اگر حضرت خاتم به کلمه ولایت نطق نمی‌فرمود، ولایت خلق نمی‌شد. حزب قبل [اشاره به شیعه] مشرک بوده‌اند و خود را موحد می‌شمردند.»

لوح اشراقات، بی‌گمان بعد از واقعه ناخوش قتل سید محمد اصفهانی و اعوان و انصارش روی داده، چه، در طی لوح می‌فرمایند: «این ایام، وارد شد آنچه که سبب جَزَع و فَرَج مَلَأُ أَعْلَى گشت.» این قتل به دست عده‌ای از بهائیان که از رفتار سید محمد «عاصی» شده بودند در ۲۲ ژانویه ۱۸۷۲ روی داد و در اشاره به این واقعه بوده که هیکل اقدس می‌فرمایند: «لیس حزنی سجنی و ما وَرَدَ عَلَیَّ مِنْ أَعْدَائِي بَلْ مِنْ الَّذِينَ يَنْسُبُونَ أَنْفُسَهُمْ إِلَى نَفْسِي وَ يَرْتَكِبُونَ مَا تَصْعَدُ بِهِ زَفْرَاتِي وَ تُنْزَلُ عَبْرَاتِي.»^(۶) می‌دانیم که این واقعه ولوله‌ای عظیم در عکا به پا کرد و هیکل مبارک حضرت عبدالبهاء سخت به زحمت افتادند و مورد استنطاق حکومتی قرار گرفتند.

از خطاب هیکل اقدس به جلیل خوبی بعد از خطبه فصیح و جلیل آغازین چنین بر می‌آید که خوبی ناچار شده مدتی برای دریافت پاسخ سؤالات خود از محضر مبارک صبر کند زیرا وضع طوری بوده که هیکل مبارک، به مراعات حکمت از قلم‌زنی امتناع فرموده‌اند: «بذلک أَمْسَكْنَا الْقَلَمَ فِي بُرْهَةٍ طَوِيلَةٍ مِنَ الزَّمَانِ حِكْمَةً مِنْ لَدَى الرَّحْمَنِ.»

یکی دیگر از سؤالات سایل، قضیه عصمت و عصمت کبری به طور کلی بوده که حضرت بهاءالله بعد از مناجات مفصلی از زبان سایل نزدیک پنج صفحه را به پاسخ آن اختصاص می‌دهند و در آخر برای مخاطب دعا می‌کنند که در حب الهی مستقیم ماند.

کلمه اشراقات از جهت عنوان لوح در خود آن بیش از یک بار آمده؛ از جمله در خطبه اولیه که اهل بیان را دعوت به ایمان به خود می‌فرمایند؛ این عبارت را می‌آورند: «أَقْبِلُوا بوجوه نوراء و صدور بیضاء إلى أفقٍ أشرقت منه شمس الإيقان أمراً من لدی الله مالک الأديان» و پس از آن که به مخاطب اطمینان می‌دهند که همه علایم ظهور که در کتب مقدسه قبل مذکور است تحقق یافته، مؤکداً یادآور می‌شوند که: «قد أشرق النور من أفق الظهور».

از عبارات دیگری که ما را در یافتن سال دقیق نزول لوح یاری می‌کند، این کلمات است: «درسنة قبل، ظالمی بردست حکومت این مدینه جالس. در هر حین، ضری از او وارد. لعمرالله عمل نمود آنچه را که سبب فزع اکبر بوده.» محتملاً اشاره است به پاشای غدار که در کتاب (رحیق مختوم، ج ۱، ص ۹ - ۲۲۸) در باره او چنین آمده است: «مقصود صبحی پاشا است که در واقعه قتل پنج نفر که در عکا اتفاق افتاد جمال مبارک را در مقر حکومت احضار کرد و استنطاق نمود.»^(۷) چنان که حضرت ولی امرالله مرقوم فرموده‌اند؛ بعداً صبحی پاشا از مقام خویش مخلوع گشت و به جزای مبین گرفتار گردید.

لوح اشراقات بالنسبه مفصل یعنی شامل ۷۹ پاراگراف و حدود ۳۲۵ سطر است و خطبه اولیه اش هم تجلیل از مقام شامخ حضرت باب است و هم اعلام ظهور خود حضرت بهاءالله و تطبیق آن با وعود سابقه. در مورد مقام حضرت باب می‌فرمایند: «الحمد لله الذی أظهر النقطة و فصل منها علم ماکان و ما یكون و جعلها منادیة باسمه و مبشرة بظهوره الأعظم.» این که فرموده‌اند خدا را شکر که نقطه را ظاهر کرد که علم ما کان و ما یكون به او تفصیل یافت یادآور حدیث اسلامی است که با ظهور قائم موعود ۲۵ حرف از ۲۷ حرف که سابقاً مکتوم و مستور بوده، معلوم و مکشوف خواهند شد. در این نقطه، همه حروفات و کلمات که دال بر اسرار عالم هستی است مندرج و مندمج است که به ظهور او معلوم و مکشوف عموم خواهد شد و این عبارت هم دال بر ترقی علوم روحانی است؛ و هم ترقی علوم مادی را در بر می‌گیرد.

آقای دکتر وحید رأفتی در مقاله‌ای در آهنگ بدیع نوشته‌اند که:

«نقطه عبارت از حقیقت روح القدس یا عقل کلی یا نفس مظهر امرالله است که منشأ صدور مخلوقات واقع می‌گردد ... در آثار متکلمین و فلاسفه اسلامی نیز اطلاق نقطه به وحی یا مشیت اولیه موجود است. (ر.ک، معراج‌نامه ابوعلی سینا) اصطلاح نقطه که باید آن را مرادف با وحی و یا مشیت اولیه دانست در آثار مبارکه جمال‌قدم به کرات مذکور گردیده است.»

در خطبه مورد اشاره به قراین متعدّد، مراد نقطه بیان یعنی حضرت باب بوده است.

اما تطبیق وعود گذشته بر ظهور خود آن حضرت این عبارات که همه از قرآن مجید مأخوذ است، گویای مطلب است:

- قل هذا یومٌ فیهِ استوی مکّم الطور علی عرشِ الظهور وقام الناس لله الرّب العالمین.

- وهذا یومٌ فیهِ حدثت الأرض اخبارها وأظهرت کنوزها.

عبارت اول، اشاره است به آیه ۶ در سوره ۸۳ قرآن: «یوم یقوم الناس لرب العالمین» و دوّمی، اشاره است به آیه ۴ در سوره ۹۹ که «یومئذ تحدث اخبارها».

در همان خطبه به تردید و تأمل بعضی نفوس اشاره کرده و اطمینان می‌دهند که آن نبوّات همه ظاهر شده؛ مثلاً سؤال می‌شود: «هل سقطت النجوم؟» می‌فرمایند: آری، وقتی قیوم یعنی حضرت بهاءالله در ارض سرّ یعنی ادرنه بودند که اشاره است به سقوط نجم ازل و اعوان و انصارش.^(۸)

در جواب کسانی که می‌گویند انفطار یعنی شکافته شدن سما، یعنی آسمان را ندیده‌اند؛ می‌فرمایند: بلی، این واقع شد هنگامی که شما در مقابر غفلت و گمراهی خفته بودید. و به همین ترتیب، یکایک وعده‌های قبل را یادآور می‌شوند و تصدیق می‌کنند که وقوع یافته است «مثل فرا رسیدن ساعت، آمدن الحاقه، وقوع زلزله‌ها و نوحه قبایل، وقوع صاخه...» و مؤکداً می‌فرمایند: «قد ظهرت العلامات کلّها». در قرآن مجید، اشاره به دو بار دمیدن در صور است، بار اول، ظهور مبشّر؛ و بار دوّم، ظهور موعود کلّ. در قرآن (سوره ۳۹، آیات ۶۹ - ۶۸) آمده: «ثمّ نفخ فیهِ آخری فإذاهم قیام ینظرون وأشرقّت الأرض بنور ربّها» که بار دیگر اختیاری عنوان اشراقات را برای لوح مذکور توجیه می‌کند.

تجلیات

چنان که جناب ادیب طاهرزاده در جلد چهارم ظهور حضرت بهاء الله «به انگلیسی» نوشته‌اند، تجلیات در حدود سال ۱۳۰۳ ه. ق، یعنی ۶ سال قبل از صعود مبارک به عالم بقا عزّ نزول یافته و به افتخار استاد علی اکبر بنای یزدی بوده که سهمی در ساختمان مشرق‌الاذکار عشق‌آباد در زمان حضرت عبدالبهاء داشت و در سال ۱۳۰۳ یعنی حدود یک سال بعد از شروع بنای مذکور در یزد به شهادت رسید. تشرّف دوّم او به ارض اقدس در زمان حضرت عبدالبهاء روی داده (۴ - ۱۸۹۳) و شهادت او بر طبق بیان مبارک در لوح تجلیات که در حقّ او فرموده‌اند: «نسل الله ان يجعلک علماً لنصرة امره و یقرّبک الیه فی کلّ الاحوال» تحقّق عینی یافت.

لوح تجلیات فقط شامل ۲۳ پاراگراف و حدود ۷۴ سطر است. در مورد کلمه تجلی باید گفت که به گفته یکی از عرفا عزالدین کاشانی، مراد از تجلی انکشاف شمس حقیقت حقّ است تعالی و تقدّس از غیوم صفات بشری به غیبت آن صفات. این مضمون تجلی حقّ در خود لوح مبارک با مقایسه وجود خود آن حضرت به شجره طور آورده شده و می‌فرمایند: «یا علی، آن چه از شجر پذیرفتند از سدره وجود نمی‌پذیرند»؛ یعنی تجلی خدا را در بوته‌ای در کوه طور تصدیق می‌نمایند ولی همان تجلی را که در وجود انسانی آن حضرت است، پذیرا نمی‌شوند و تصریح می‌فرمایند که: «اوست مکلم طور که بر عرش ظهور ساکن و مستوی است.»

به مناسبت موضوع تجلی، این سه بیت از اشعار هاتف اصفهانی را می‌توان نقل کرد:

یار بی‌پرده از در و دیوار	در تجلی است یا اولی‌الابصار
شمع جوئی و آفتاب بلند	روز بس روشن و تو در شب تار
گر ز ظلمات خود رهی بینی	همه عالم مشارق انوار

تجلیات حاوی چند مبحث مهمّ کلامی است؛ از جمله موضوع الوهیت و مظهریت و مفهوم ایمان بالله و عرفان او و مقام و مرتبه انسان که به دانش اعتلا حاصل می‌کند و هر چند در چند مورد ظهور خود را ظهور مکلم طور و منطبق بر وعده بیان در مورد من یظهره الله «ینطق فی کلّ شأنٍ انّی انا الله» اعلام می‌فرمایند، اما از فحوای کلام کاملاً برمی‌آید که مراد، تجلی صفات است نه تکرر ذات غیب منبع الهی، خاصه آن که در همان ابتدا می‌فرمایند: این ظالمان هستند که گفته‌اند آن حضرت ادعای ربوبیت کرده است.

لوح مقصود

لوحی است بالنسبه مفضل یعنی در ۵۱ پاراگراف و حدود ۲۶۰ سطر که در باره مخاطبش اطلاعات ما محدود است. فقط می دانیم که میرزا مقصود در سوریه می زیسته و مورد عنایت حضرت بهاء الله بوده و ضمناً شعر می گفته و در متن لوح خطاب به وی آمده است که: «اشعار آن جناب فی الحقیقه هر کلمه آن مرآتیی بود که مراتب خلوص و محبت آن جناب به حق و اولیایش در آن منطبع.»

به اعتقاد بنده، لوح مبارک علاوه بر احتوا بر مطالبی مربوط به مدنیت آینده بهائی، نوعی منشور یک هومانیسیم جدید است. کلمه هومانیسیم در زبان های غربی به سه معنی به کار رفته: اول، هر نظریه یا مکتب فکری که هدف خود را شخص انسان و شکوفایی او قرار دهد؛ دوم، یک جنبش فکری که نماینده آن، انسان گرایان یا هومانیسست های عهد رنسانس بودند که برای اعتلای ذهن و فکر و عقل می کوشیدند؛ سوم، تشکل ذهن انسان به مدد فرهنگ ادبی یا علمی. وقتی در این معنی هومانیسست می گویند، مرادشان کسی است که اطلاعات عمیق در باره زبان و ادب و فرهنگ عهود باستانی اروپا دارد «خاصه ادب کلاسیک». گر چه هومانیسیم به والا داشتن انسان معطوف است اما به نظر می رسد که هومانیسیم به وجهی که در مغرب زمین روی داد؛ انسان را جایگزین خدا کرد و نهضت تجدد رنسانس از یک طرف با عقل گرایی که در نهایت به انکار حقایق معنوی فوق عقلی انجامید همراه شد و از جهت دیگر با فردگرایی یعنی توجه انسان به گسترش و شکوفندگی خود و نوعی بی اعتنایی به هم نوع و به اجتماع که البته هر دو گرایش موجب مشکلات بزرگ در فرهنگ و جامعه غرب شده است.

دیانت بهائی به شهادت لوح مقصود و بسیاری الواح دیگر تجدید نظری را در هومانیسیم قدیم پیشنهاد می کند یعنی در عین تأکید بر شرافت و کرامت ذاتی انسان هم او را به همدلی با دیگر انسان ها می خواند و هم رابطه او با جهان الهی را که مبنای حقیقی او از زندگی انسان است یعنی انسان به عنوان مثال الهی و مظهر صفات علوی به یاد او می آورد. در همان لوح مقصود چنان که قبلاً متذکر شدیم، حضرت بهاء الله می فرمایند: «انسان بزرگ است، همتش هم باید بزرگ باشد، در اصلاح عالم و آسایش امم.»

این که حضرت بهاء الله در این لوح و الواح دیگر این همه از اعتدال سخن می گویند از جمله به خاطر این است که در هومانیسیم یا انسان دوستی هم باید اعتدال میان محبت

به خود و محبت به خلق میان خرد ابزاری که برای ترفیه زندگی انسان به کار می‌رود و خرد معنویت‌گرایی که به «شاهباز دست بی‌نیاز» تشبیه شده به وجود آید.

حضرت بهاءالله در طئی لوح مقصود، ذکر بی‌ثباتی اوضاع جهان را می‌کنند با یادآوری این که هیچ کس علت و سبب این تلاطمات را نمی‌داند. تنها حضرت بهاءالله بودند که در همان عصر، غلیان احساسات ملی و ظهور نوعی علم‌پرستی «مثلاً در مکتب اثباتی آگوست کنت» و مخالفت جدی با اعتقادات روحانی، انتقال عالم را به تمدنی جدید، به شهود باطنی خود ملاحظه فرمودند و چیزی چون یک هومانیسیم اجتماعی نوین را که در آن همه، خود را شهروندان این جهان واحد می‌دانند، پیشنهاد کردند. به صریح عبارت فرمودند که دنیا نیازمند تجدید کامل نظامات گذشته خویش است: «آثار هرج و مرج مشاهده می‌شود چه که اسبابی که حال موجود است به نظر موافق نمی‌آید»؛ یعنی نظام کنونی مطابق احتیاجات دنیایی که به سوی وحدت عالم انسانی در حرکت است؛ نیست. هر فردی باید از این پس در همه احوال به کارهایی پردازد که سبب امنیت و آسایش عالم است و در عین حال رؤسای دول باید با استقرار صلح بین‌المللی کوشش کنند که منافع همه مردم کره ارض تأمین شود و عالم حالت قطعۀ واحده را حاصل کند.

از آن چه مذکور آمد به نظر می‌رسد که کتاب مستطاب اقدس که موضوع بحث ما در گذشته بوده (سفینه عرفان، دفتر چهارم) و نیز الواح متمم، خطوط کلی مدنیت جهانی آینده را به روشنی ترسیم می‌کنند. شاید در پایان این بحث مفید باشد که تصویر دنیای در دست بنا را چنان که در آثار مبین منصوص حضرت ولیّ عزیز امرالله آمده به اجمال یادآور شویم که معلوم شود آن خطوط چگونه در جامعه فردا تحقق صوری خواهند یافت. حضرت ولیّ امرالله در توفیق منیع مورّخ ۱۱ مارس ۱۹۳۶ می‌فرمایند: ^(۹)

«وحدت نوع انسان به نحوی که حضرت بهاءالله مقرر فرموده مستلزم آن است که یک جامعه متحد جهانی تشکیل یابد که در آن، تمام ملل و نژادها و ادیان و طبقات کاملاً و پیوسته متحد گشته و در عین حال استقلال دول عضو و آزادی و ابتکار اعضای مرکب‌ه‌اش تماماً و یقیناً محفوظ مانده باشد ... یک زبان بین‌المللی ابداع شود و یا یکی از زبان‌های موجود انتخاب و علاوه بر زبان مادری در تمام کشورهای فدرال جهانی تعلیم داده شود ... در چنین جامعه جهانی، علم

و دین یعنی دو نیروی بسیار توانای بشر با هم آشتی پذیرند و همکاری نمایند و در پیشرفتشان هماهنگ شوند. در سایه چنین نظامی، مطبوعات به اظهار نظرات و عقاید بشر کاملاً میدان دهد و از این که مورد سوء استفاده ارباب غرض، چه شخصی و چه عمومی قرار گیرد، ابا کند و از قیود نفوذ ملل و دول متنازع رهایی یابد. منابع اقتصادی جهان تحت نظم در آید ... و محصولاتش به طور عادلانه توزیع شود. رقابت‌ها و کینه‌ها و دسایس ملّی از میان برخیزد و تعصبات و عداوت‌های نژادی به دوستی و حسن تفاهم و همکاری تبدیل گردد ... هم فقر و فاقه و هم مالکیت و ثروت فوق‌العاده از بین برود و نیروهای عظیمی که در راه جنگ‌های اقتصادی و سیاسی به هدر می‌رود از آن پس، معطوف به اهداف لایقی از قبیل توسعه اختراعات و ترقیات فنی و ازدیاد تولیدات و محصولات بشری و ازالۀ امراض و توسعه تحقیقات علمی و بالا بردن سطح صحت و تشحید و اعتلای مغز و فکر بشری ... گردد و به ترویج هر وسیله‌ای که حیات فکری و اخلاقی و روحانی نوع انسان را تقویت کند، پردازد... در چنان نظامی، زور، خادم عدل و داد شود و بقایش متکی باشد بر شناسایی خداوند یگانه و پیروی از یک دین عمومی. این است هدف و مقصدی که نوع انسان ناگزیر بر اثر نیروهای وحدت‌بخش حیات به سویش روان است ...»

به زبان دیگر، به فرموده حضرت عبدالبهاء در ظلّ آن علم الهی «کلّ دین واحد و مذهب واحد و جنس واحد و قوم واحد شوند و در وطن واحد که کره ارض است، ساکن گردند.» (مفاوضات عبدالبهاء، فصل یب)

تصویری که حضرت ولی‌امرالله از پیشرفت‌های بشر در ظلّ تمدن آینده جهانی ارایه فرموده‌اند، در بعضی مطالب کاملاً بدیع و در مطالب دیگر مقتبس از آثار جمال ابهی و حضرت عبدالبهاء و از جمله خطابات مبارکه در اروپا و امریکا است. حضرت عبدالبهاء در خطابات امریکا در چند مورد نگاهی به آینده تمدن که در آن فرهنگ روحانی و مدنیت مادی با هم تلفیق خواهند شد و تمدن الهی آینده را خواهند ساخت، معطوف داشته‌اند. نظر شود به: (کتاب «اعلام صلح جهانی» The Promulgation of Universal Peace، مجموعه خطابات مبارکه در امریکا، چاپ ۱۹۸۲، خصوصاً صفحات ۲ - ۱۰۱، ۱۰ - ۱۰۹، ۲ - ۱۳۱، و (۴۴۱)

یادداشت‌ها

۱. رجوع کنید به ترجمه فارسی، ص ۴۳۲: «این اسفار جلیله که از آثار عظیمه و اخیره قلم خستگی‌ناپذیر جمال اقدس ابهی محسوب در عداد اعلی و ابهی ثمرات جنیه آن خزانه علم الهی و هدف غایی و کمال نهایی رسالت چهل ساله آن جمال مبین است.»
۲. کلمه «عباد» در آثار مبارکه به جای مردمان که پرستنده خدا هستند بسیار تکرار می‌شود؛ مراد، بندگان الهی است نه بندگان به طور مطلق.
۳. در فرهنگ روحانیت مسیحی که زیر نظر گوردون ویک فیلد در سال ۱۹۸۳ در انگلستان نشر شده، چنین آمده است: «در ابتدا اعتراف به گناه فقط مخصوص کسانی بود که در خارج کلیسا قرار داشتند. از قرن سوم میلادی اعتراف به گناه از جانب مسیحیان در ملاء عام پذیرفته شد و فقط در قرن چهارم میلادی بود که اعتراف خصوصی نزد کشیش از طرف همه مسیحیان «اقلاً سالی یک بار» قبول شد و تعمیم یافت.»
۴. توگویی نظر هیکل مبارک به Presse به طور کلی بوده شامل رادیو، تلویزیون که بعداً اختراع شد و شاید از همین بابت در حق روزنامه فرموده‌اند: «ظهوری است عجیب.»
۵. از جمله روزنامه‌های ایران و خارج کشور که حُسن ظنی نسبت به امر مبارک نداشتند «وقایع اتفاقیه» در ایران و روزنامه «اختر» در ترکیه عثمانی و نیز روزنامه «قانون» بودند. در مورد روزنامه‌های اولیه، رجوع شود به «تاریخ روزنامه‌نگاری ایرانیان و دیگر پارسی نویسان»، ج ۱، ۱۳۷۷، اثر ناصر پروین.
۶. آقای دکتر موژان مؤمن مورخ، عبارت «لیس حزنی ...» را به همین واقعه قتل سید محمد اصفهانی مربوط می‌دانند. نگاه کنید به: (Moojan Momen, The Babi and Baha'i Religions, 1844-1944, G.R. 1981, p.212)
۷. در توقیع قرن «قرن بدیع»، ص ۳۸۳ آمده است که پاشای غدار، صبحی پاشا زبان به عتاب حضرت بهاء‌الله گشود.
۸. ضمناً به شهادت کتبی چون بحرالعرفان، تألیف حاج میرزا محمد افشار، ص ۲۲۳ / بهجت‌الصدر حاج میرزا حیدرعلی اصفهانی، ص ۲۰۳ / تصریح رساله آیات مورخه میرزا ابوالفضل گلپایگانی سقوط انجم در ۶ رجب ۱۲۸۳ ه. ق، به قدر دو ساعت عیناً واقع شد.
۹. رجوع کنید به نظم جهانی بهائی، ترجمه و اقتباس جناب هوشمند فتح اعظم، ص ۱۶۵ به بعد در نشر ۱۹۸۹.

اسرار و رموز حروف مقطعه قرآن در تفسير حضرت بهاء الله

مهرنوش فيروزمندی

مقدمه

۲۹ سوره از سوره های قرآن با ۱۴ ترکیب مشتمل بر ۱۴ حرف مخصوصه شروع می شوند که عبارتند از:

الم (الف، لام، میم، ۷ مورد) الر (الف، لام، راء، ۴ مورد) ص (صاد، ۱ مورد) ق (قاف، ۱ مورد) طسم (طاء، سین، میم، ۲ مورد) طس (طاء، سین، ۱ مورد) کهیعص (کاف، هاء، یاء، عین، صاد، ۱ مورد) حم (حاء، میم، ۷ مورد) حمعسق (حاء، میم، عین، سین، قاف، ۱ مورد) یس (یاء، سین، ۱ مورد) طه (طاء، هاء، ۱ مورد) المر (الف، لام، میم، راء، ۱ مورد) المص (الف، لام، میم، صاد، ۱ مورد) ن (نون، ۱ مورد)

این حروف را حروف نورانی نیز می گویند اما بیشتر به حروف مقطعه قرآن مشهورند چرا که به صورت کلمه معنای خاصی ندارند و در هنگام خواندن، آنها را به صورت مقطع و مستقل می خوانیم.

رموز این حروف مستور ماند تا این که جناب میرزا آقا رکاب ساز شیرازی^(۱) که یکی از افرادی بود که پس از استماع بیانات حضرت اعلی در مسجد وکیل به شرف ایمان فایز گردید، در عراق به حضور حضرت بهاء الله رسید و در دو مورد حروف مقطعه قرآن و آیه نور^(۲) سؤال کرد. در جواب وی، حضرت بهاء الله لوحی به افتخارش نازل فرمودند. این لوح در بغداد و بعد از مراجعت حضرت بهاء الله از کوه های سلیمانیه نازل شده است و بسیار مفصل (حدوداً ۷۵۰ سطر) و کلاً به زبان عربی می باشد. حضرت ولی امر الله این لوح را تحت دو عنوان «لوح آیه نور» و «لوح تفسیر حروف مقطعه قرآن» ثبت فرموده اند و جناب اشراق خاوری آن را در مائده آسمانی، جلد ۴ در صفحات ۴۹ - ۸۶ درج کرده اند.

مفسرین سعی کردند که به تعبیر مختلف این حروف را تفسیر نمایند که با نزول تفسیر حضرت بهاء الله جایی برای ذکر این تفاسیر باقی نمی ماند، فقط به اختصار بیان می شود که حتی مطالعات کامپیوتری نشان داد که یک پیوستگی عددی و ریاضی بین این حروف و حروف دیگر قرآن وجود دارد. رشاد خلیفه نویسنده کتاب اعجاز قرآن در عصر

کامپیوتر^(۳) اظهار می‌کند که مجموع حروف به کار برده شده از هر ترکیب در هر سوره، مضربی از ۱۹ می‌باشد مثلاً حروف مقطعه «الم» سرآغاز ۸ سوره از قرآن می‌باشد که مجموع تکرار این سه حرف در این ۸ سوره ۲۶۶۷۶ بار است که مضربی از عدد ۱۹ می‌باشد. علاوه بر آن، حرف الف در حروف مقطعه ۱۳ سوره به تعداد ۱۷۴۹۹ لام در ۱۳ سوره به تعداد ۱۱۷۸۰ و میم در ۱۷ سوره ۸۶۸۳ بار تکرار شده است که مجموع آنها ۳۷۹۶۲ می‌باشد و مضربی از ۱۹ است. حتی تعداد هر حرف در سوره‌های مربوط به خود نیز مضربی از ۱۹ است. نویسنده در مورد بقیه حروف مقطعه نیز با محاسبات ریاضی به نتایجی مشابه دست می‌یابد و به این ترتیب، عدد ۱۹ را به عنوان کلید رمز قرآن معرّفی می‌کند.

تفسیر حضرت بهاء الله

و اما در این ظهور اعظم بنا بر فضل و موهبت حضرت بهاء الله و به اصابع قدرت «کنوز علم و حکمت» الهیه در این حروف مفتوح گشت و «روایح مکنونه اش بر جمیع ممکنات» مبذول شد. حضرت بهاء الله در قسمتی از این لوح در جواب سایل می‌فرماید:

«و اما سئلت عن حروف المقطعات فی الصّحائف و الزّیرات، فاعلم بانّ لكلّ واحد من هذه الحروف لآیات للذّینهم یعرفون و فیها رموزات و اشارات و معانی و دلالات لا یعقل حرفاً منها الاّ الذّینهم کانوا فی رضی الله یسلکون و فی رضوان العلم یحبرون و لم یزل کانت اسرارها مکنونة فی کنائز العصمة و مختوما بختام القدرة و مقنوعاً بقناع العزّة و لکنّ حینئذ فکّ ختامه علی شانک و ودک علی ما کان النّاس یقدرون ان یعرفون.»

مضمون بیان مبارک به فارسی چنین است:

(و اما از حروف مقطعه در قرآن سؤال کردی، پس بدان که در هر حرفی از این حروف، آیاتی است برای کسانی که معرفت حاصل کنند و در آن رموز و اشارات و معانی و دلالاتی است که جز سالکان سبیل الهی حرفی از آن را نمی‌فهمند و تا ابد اسرار آن پوشیده و مخفی خواهد ماند. ولی در این هنگام در حدّ شأن و درک تو و به اندازه‌ای که مردم قادر به فهم و درک آن باشند رمز آن گشوده می‌شود.)

با مطالعه لوح، خواهیم دید که از میان ۱۴ ترکیب ذکر شده «الم» قسمت اعظم لوح را به خود اختصاص می‌دهد. در ابتدای ۷ سوره از سوره‌های قرآن ذکر شده است و اولین آیه

قرآن با آن آغاز می گردد: «الم ذلك الكتاب لا ريب فيه هدى للمتقين» حرف الف در میان این سه حرف (الف، لام، میم) به طور مفصل تر و به تعبیر مختلف تفسیر شده است. «المص» و «المر» دو ترکیب دیگر از حروف مقطعه نیز به اختصار تعبیر گردیده است.

در این مقاله چکیده‌ای از تفاسیر ارایه شده در این لوح تحت عناوین ذیل مورد مطالعه و بررسی قرار می گیرد:

۱. «الم» از اسما و صفات حق.

۲. حروف مقطعه و حضرت محمد.

۳. حروف مقطعه و مظاهر الهیه.

۴. حروف مقطعه و ظهور موعود.

۵. الف و علم جفر جامع.

۶. الف و علم کیمیا.

۱. «الم» از اسما و صفات حق

«فاعلم بانّ الالف فی مقام یشیر علی اسمه الاعظم فهو الله و اللام من علمه المکنون و المیم عن اسمه المعطى. ای انا الله الاعلم المعطى و هذه الاسماء ما اختصه الله بنفسه فی اول کتابه و بذلک اراد ما اراد ولن يعرف احد کیف اراد لانه لا یسبقه احد بعلمه و انا کلّ بذلک موقنون و معترفون.»

مضمون بیان به فارسی:

(پس بدان که حرف الف در مقامی به اسم الله و حرف لام به علم مکنون او و حرف میم به اسم معطی او دلالت دارد. یعنی من خداوند دانای بخشنده هستم. «ای انا الله الاعلم المعطى» و این گونه اولین آیه کتاب خود را با برخی از اسما و صفات عالیّه خود زینت می دهد و هیچ کس را یارای آن نیست که اراده الهی را آن گونه که شایسته آن مقام است، دریابد و همه ما به این مقرّ و معترفیم.)

۲. حروف مقطعه و حضرت محمد

حروف مقطعه، رموزی بین خدا و حضرت محمد

«ثم اعلم بانّ هذه الحروف المقطعات في مقام يكوننّ الرمز بين العاشق و المعشوق و الحبيب و المحبوب و لا يطلع بذلك احد الاّ الذين جعل الله قلوبهم كنائز علمه و خزائن حكمته.»

مضمون: (سپس بدان که این حروف مقطعه در مقامی رمزی بین عاشق و معشوق و حبيب و محبوب است و هيچ کس بر آن اطلاع ندارد مگر کسانی که قلوبشان گنجینه‌ای از علم و حکمت الهی است.)

حبيب از القاب حضرت محمد می باشد. در احادیث اسلامی آمده است که ایشان در شب معراج به این لقب ملقب گردید: «يا محمد، انت الحبيب و انا المحبوب.»

«الم» خطاب به حضرت محمد

«تلك الحروف في مقام الاسماء تدلّن على الكينونات الازلية و الحقائق الاحدية و سواذج الهوية كما انتم في الفرقان تقرئون. قال عزّ نوره في اول الكتاب «الم ذلك الكتاب لا ريب فيه هدى للمتقين» و في هذا المقام سمى الله حبيبه بهذه الحروف المنبسطة المقطعة ليوقننّ بذلك اللذينهم كانوا في هواء الروح بجناحين الانقطاع يطیرون ان يا محمد هذا الكتاب ای کتاب نفسک و هذا من کتاب غيب محفوظ الذي لن يحيط بعلم احد الاّ الله و منه يفصل كل الكتب لو انتم توقنون و هذا من کتاب الذي فصل فيه علم ما كان و ما يكون و يهتدى به المهتدون و كل ما نزل من قبل الذي لا قبل من الكتب و الزبر حرفاً من ذلك الكتاب اذا فاعرف كتاب نفس محمد الذي رقم فيه كل الاسرار من قلم الله المهيمن العزيز القيوم لتشهد بانّه لا اله الا هو الملك المهيمن المحبوب و بذلك نزل من قبل بان اقراء كتاب نفسک و هذا الكتاب الذي يكفى الذين هم آمنوا و يبلغهم الى شاطئ اسم مخزون و في مقام اخرى يطلق على كتاب الذي عليه بالحقّ و جعله فرقاناً بين الذين هم آمنوا عن الذين هم كفروا على ربهم يعدلون.»

این حروف در مقام اسما به تمامی مظاهر الهیه خصوصاً حضرت محمد دلالت می کند. خداوند در اولین آیه قرآن حضرت محمد را رمزگونه با خطاب «الم» مخاطب می سازد که ای محمد، این کتاب، هدایتی است برای متقین و شکی در آن نیست.

حضرت بهاء الله اين كتاب را به دو تعبير تفسير مي فرمايند: اولاً منظور از اين كتاب، نفس حضرت محمد است كه ملهم به اسرار الهي است و بدین گونه خداوند حضرت محمد را مخاطب مي سازد كه اسراری را كه به وی آموخته است بر خلقش بخواند و به آنان بياموزد. شاهد اين مقال، اولين آیه ای است كه بر ایشان نازل شد و مأمور به رسالت خویش گردید: «اقرا باسم ربك الذي خلق» يعنی بخوان به نام پروردگارت كه تورا آفرید. و اين واضح است كه منظور، خواندن كتاب اسراری است كه خداوند در او به ودیعه گذارده است و اين همان لوح محفوظ معروفی است كه بر اساس روايات، اسرار ما كان و ما يكون تا روز قیامت بر آن نقش بسته است و قابل تغيير و تبديل نیست. از آن جا كه اين اسرار بر اساس قوه استعداد خلق بيان می شود، تمامی آن چه تا قبل از زمان ظهور حضرت محمد بيان و ظاهر شده بود تنها حرفی از كتاب اسرار محمد است و سر بیان حضرت اعلی رخ می نماید كه بر اساس سنت الهي هر مظهر ظهوری اتم و اشرف و اكمل از ظهور ما قبل خود است؛ چنان چه در كتاب بيان فارسی می فرمايند:

«هر ظهور بعدی، علت ظهور قبل است عندالله به ظهور اشرفیت، زیرا كه خلق عیسی از برای ظهور رسول الله (ص) شد چنان چه خلق قرآن از برای خلق بيان و خلق بيان از برای ظهور من يظهره الله.» (بيان فارسی، باب ۱۷، واحد ۲)

دومین تعبیری كه حضرت بهاء الله از اين كتاب می فرمايند، كتاب قرآن است كه با لقب فرقان يعنی جدا كننده مؤمنين از غير مؤمنين ذكر شده است و باعث هدايت خلق می باشد. لازم به ذكر است كه حضرت اعلی، اين دو كتاب را به كتاب ناطق مظهر امر و كتاب صامت تدوینی هر مظهر امری تسميه می فرمايند «هیچ شأنی نیست مگر آن كه از برای كتاب صامت، كتاب ناطقی خداوند مقرر فرموده ... و ان كتاب الناطق من يظهره الله.» (همان، باب ۱۳، واحد ۲)

بنابراین كتاب صامت قرآن، كتاب ناطق حضرت محمد را همراه و ملازم می گردد تا اسرار الهي تماماً بر خلق خوانده شود.

حروف مقطعه از اسمای حضرت محمد

«فی مقام اخری فاعرف بان الله لما سمی بحیبه بالحروفات المركبة والكلمات الجامعة كما انتم فی اسمائه بمحمد و احمد و محمود فی ملكوت الاسماء تنطقون و كذلك سماه بالحروفات المنبسطة والزقومات المنقطعة لیعلم كل من

له دراية من بعد بانّ كل الحروف الابهى و الاسماء الحسنی خلق له لان لا يظهر من المحبوب شيئاً الا و قد اراد به حبيبه و هذا لو انتم ببصر الزوج تنظرون و ليثبت القول فيما نطقت به و رقاء الازلية اياً ما تدعوا فله الاسماء الحسنی.»

خداوند همانگونه که حبيش حضرت محمد را در عالم امکان با حروفات مرکبه و کلماتی جامع هم چون محمد و احمد و محمود می خواند، وی را با حروف مقطعه نیز خطاب می فرماید تا صاحبان خرد بدانند که تمامی این حروف و اسما از برای وی و به جهت وی خلق شده اند و از محبوب، چیزی ظاهر نمی شود مگر آن که حبيش را توسط آن اراده فرماید چه که خداوند در قرآن می فرماید: «چه او را خدا بخوانید یا رحمان، هر آن چه او را بخوانید از برای او نیکوترین اسما است.» (الاسراء: ۱۱۰)

در رابطه با وجه تسمیه حضرت محمد به احمد، باید متذکر شد که این نام برگرفته از قول حضرت عیسی در قرآن است که می فرماید: من بشارت دهنده به کسی هستم که بعد از من می آید و نامش احمد است «و اذا قال عیسی بن مریم یا بنی اسرائیل انی رسول الله مصدقاً لما بین یدی من التوراة و مبشراً برسول یأتی من بعدی اسمه احمد» (صَف: ۶)

از آن جا که این بیان در انجیل ذکر نشده است، در مورد صحت این بیان بین مسلمین و مسیحیان اختلاف نظر وجود دارد. جناب اشراق خاوری در کتاب محاضرات خود این مسئله را اینگونه شرح می دهند: «این آیه مبارکه منزله از اموراتی است که حق تعالی شأنه به رسول خود اخبار فرموده و این که در انجیل نیست، این دلیل بر عدم تکلم حضرت مسیح به مفاد آیه مذکور نبوده و نیست بلکه اناجیل اربعه بعد از آن حضرت نوشته شده و یوحنا و لوقا و مرقس و متی، این چهار نفر بعد از مسیح بیانی که از آن حضرت در نظرشان بود، نوشتند تا اصحاب آن حضرت به قرائت آن و تفکر در آن مشغول شوند و بسیار بیانات از آن حضرت است که از نظر محو شده و بسیار بیانات فرمودند که هیچ یک از این نفوس مذکوره اصغا نمودند» (محاضرات، ج ۲، ص ۳۷۶)

البته لازم به ذکر است که در باب ۱۴، ۱۵ و ۱۶ از اصل انجیل یوحنا که به زبان سریانی نوشته شده، از نام آن کسی که حضرت مسیح به آمدن او بشارت داده با لفظ «فارقلیط» تعبیر شده است. فارقلیط لغتی سریانی است که اهل سوریه با آن سخن می گفتند. دانشمندان اسلامی و مفسران انجیل اتفاق نظر دارند که این لفظ معرب لفظی یونانی است که انجیل یوحنا به آن زبان نوشته شده است ولی در این که ریشه اصلی این لفظ در

لغت يونانی چه بوده اختلاف نظر دارند. مفسران مسیحي، آن را برگرفته از کلمه پاراکلتوس به معنای تسلی دهنده و حامی می دانند و نام روح القدس را برای آن برگزیدند و مفسران اسلامی معتقدند که از ریشه پیرکلتوس به معنای بسیار ستوده شده گرفته شده است. ناصر مکارم شیرازی به نقل از دایرةالمعارف بزرگ فرانسه، ج ۲۳، ص ۴۱۷۴، در این باره می نویسد:

«محمد، مؤسس دین اسلام و فرستاده خدا و خاتم پیامبران است. کلمه «محمد» به معنای بسیار حمد شده است و از ریشه حمد که به معنای تجلیل و تمجید است مشتق گردیده و بر اثر تصادف عجیب، نام دیگری که آن هم از ریشه حمد است و مترادف لفظ محمد می باشد یعنی احمد ذکر شده که احتمال قوی می رود مسیحیان عربستان آن لفظ را به جای (فارقلیط) به کار می بردند. احمد یعنی بسیار ستوده شده و بسیار مجلل؛ ترجمه لفظ (پیرکلتوس) است که اشتبهاً لفظ پاراکلتوس را جای آن گذاردند به این ترتیب، نویسندگان مذهبی مسلمان، مکرز گوشزد کرده اند که مراد از این لفظ، بشارت به ظهور پیامبر اسلام است. قرآن مجید نیز آشکارا در آیه شگفت انگیز سوره صف به این موضوع اشاره می کند.» (تفسیر نمونه، ص ۷۶)

«الم» اشاره به سه مقام الوهیت، ولایت و نام حضرت محمد

«وفی مقام آخر الالف يدل على الالوهية المطلقة واللام على الولاية المطلقة التي ترجع الى نفسه القائمة بقوله انما وليكم الله وهذا من ولاية العزيز المحمود والميم عن كينونة المحمدية والظراز الاحمدية وخاطبه الله بهذه الحروفات ليوقنن الكل بان كل ما يعبر بالعبارة ويذكر بالسن الخليفة او يدرك في ارض الانشائية كل ذلك ظهر في قميص المحمديّة و كذلك يغنّ عليكم تسمعون.»

در تفسیر «الم» الف دلالت بر الوهیت مطلقه دارد که مختص خداست و از آن جا که مظاهر الهیه از جمله حضرت محمد، آینه تمام نمای حضرت الوهیت در عالم امکان می باشند، ذکر الوهیت مطلق بر آنها صادق است. لام دلالت بر ولایت مطلقه دارد و آن به تعبیر جناب ابوالفضایل گلپایگانی سلطه مطلقه اولیا در سعادت، شقاوت، هدایت و ضلالت ناس می باشد. (رسائل و رقائم، ص ۲۵۷)

حضرت ولی امرالله نیز کلمه ولایت را در توضیحات کتاب مستطاب اقدس مترادف مقام الوهیت و مظهریت و جانشینی مظاهر الهیه معرفی می فرمایند (کتاب مستطاب اقدس،

ص ۲۳۸) و بر اساس آیه قرآن که خداوند می فرماید: «انما وليکم الله و رسوله و الذين آمنوا» (مائده: ۵۵) به حضرت محمد راجع است. میم نیز اشاره است به نام حضرت محمد که با این حرف شروع می شود. به این ترتیب خداوند، رسولش حضرت محمد را با این حروف مقطعه مخاطب می سازد تا همگان بدانند که آن چه به الوهیت تعبیر می شود یا به اذکار عموم ولایت و مظهریت خوانده می شود یا در عالم امکان با نام محمد نام می گیرد، همگی در مظهر ظهورش یعنی حضرت محمد ظاهر است.

حرف میم در «الم» اشاره به مقام توحید حضرت محمد

«فوالله لو تفكروا في اللام الذي نزل بين الحرمين لتصلن الى كل ما انتم تريدون لان اللام في هيئة ثلاثة كما ان اهل الحساب في استنطاقه يحسبون و يصير بنفسه ثلاثة اللام و الالف و الميم اذا اجتمع فيه كل ما كنا به مسئلون لان الميم قد ظهر عن نفسه و هذا يدل على استغنائه لو انتم في هواء التجريد و فضاء التوحيد تطيرون و بهذا يستدلن المستدلون على انه لا اله الا هو قد كان واحداً في ذاته و واحداً في صفته و واحداً في اسمه و واحداً في صنعه هل من اله غيره سبحان الله ما من اله الا هو و انا كل له و كل في صنعه متحيرون.»

در ترکیب «الم»، حرف لام جایگاه ویژه ای را به خود اختصاص می دهد چرا که نه تنها در تطابق با حروف ابجد ۳۰ محاسبه می گردد بلکه در شکل ظاهری خود به ترتیب دارای سه حرف لام، الف و میم می باشد که اگر این سه حرف مجتمع گردد همان «الم» شکل می گیرد. بنابراین خود حرف لام حایز سه مقام و سه رتبه ذکر شده در «الم» است.

در این میان، حرف میم که رمزی از نام حضرت محمد است بر استغنای وجودی خود دلالت دارد و بیانگر مقام توحید حضرت محمد می باشد. این توحید با استناد به «لا اله الا هو» توحید وجودی است که حضرت بهاء الله آن را این گونه توصیف می فرماید:

«دو مقام در توحید مشاهده می شود؛ توحید وجودی و آن این است که کل را به لا، نفی می کنند و حق را با لا، ثابت. یعنی غیر حق را موجود نمی دانند به این معنی که کل نزد ظهور و ذکر او فنا می شود و خواهند بود. کل شیء هالک الا وجهه یعنی مع وجود او احدی قابل وجود نه و ذکر وجود بر او نمی شود مع آن که مشاهده می شود که اشیا موجود بوده و هستند. مقصود آن که در ساحت او هیچ شیء وجود نداشته و ندارد. در توحید وجودی، کل هالک و فانی و وجهه که حق است دایم و باقی.» (مائده آسمانی، ج ۷، ص ۱۲۴)

این مقام البتّه به حضرت محمّد راجع است. از آن جا که تمامی اسمای حسنی و صفات علیا به مظاهر الهیه راجع است:

«آن چه اذکار بدیعه و اوصاف منیعه که از لسان ظاهر و از قلم جاری است به کلمه علیا و قلم اعلی و ذروه اولی و وطن حقیقی و مطالع رحمانی راجع می شود، اوست مصدر توحید و مظهر نور تفرید و تجرید.» (همان، ص ۱۲۵)

علاوه بر استدلال حضرت بهاء الله از مقام استغناى حضرت محمّد و توحید نهفته وی در حرف میم به جاست که به تعبیری دیگر از یکی از عرفا در این زمینه اشاره شود. در کتاب عرفان نظری آمده است که: «شیخ محمود شبستری در کتاب گلشن راز خود اشاره می کند که فرق احمد که نام رسول خداست و احد فقط یک میم است:

ز احمد تا احد یک میم فرق است جهانی در آن یک میم غرق است^(۱۵)

(عرفان نظری، ص ۳۵۹)

و بنابراین نتیجه می گیرد که: «احد در میم احمد گشته ظاهر» (همان)

۳. حروف مقطعه و مظاهر الهیه

نقطه احدیت

«ظهر الصوت عن مكنن الاعلی مخاطباً للقلم الاولی بان یا قلم فاكتب من اسرار القدم علی اللوح البیضاء ... اذا ظهرت النقطة فی عالم البداء و تجلّت هذه النقطة بطراز الاولیة علی مرایاء الحروف فی کینونات الاسماء»

در آثار دیانت بهائی به کرات به این مسئله اشاره شده است که غیر محسوسات در قالب محسوسات ذکر می شوند تا قابل فهم و درک ما باشند. از جمله این مسایل، ظهور حق در عالم وجود و تکوین می باشد که حضرت بهاء الله آن را در این لوح به طرزی زیبا و عرفانی در تطابق با تدوین بیان می فرمایند. همان گونه که در امر کتابت، نویسنده معنا و مفهوم مورد نظر خود را به واسطه قلم و جوهر بر لوح به صورت حروف و کلمات نقش می زند، در تکوین این عالم نیز این عوامل و اسباب ضروری می گردد و عالم تدوین، مثالی از عالم تکوین می شود و این مماثلت ما را به یکی دیگر از رموز حروف مقطعه رهنمون می گردد.

اولین مرتبه ظهور حقّ به کنز مخفی و احدیت تعبیر می‌شود. در این رتبه، اسما و صفات عین ذات حقّ و غیر قابل تفکیک از ذات می‌باشند. در مقام تشبیه می‌توان از این رتبه به نقطه یاد کرد. حضرت عبدالبهاء در شرح لوح کنت کنز می‌فرماید:

«در نقطه ملاحظه فرمایید و به حروفات و کلمات که چگونه در هویت و حقیقت نقطه در کمال محو و فنا مطوی و مکنونند، به قسمی که به هیچ وجه آثار وجود از حروف و کلمات مشهود نیست و از یکدیگر هم امتیازی در میان نه، بلکه محو صرف و فانی بحتند و وجودی جز ذات نقطه موجود نه. به هم چنین اسما و صفات الهیه و شئون ذاتیه، در مرتبه احدیه فانی صرف و محو بحتند، به قسمی که نه رایحه وجود عینی استشمام نموده‌اند، نه علمی و این نقطه اصلیه، کنز مخفی این حروفات و کلمات است و در او مندرج و مندمج بود.» (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۲، ص ۸)

و این نقطه در آثار حضرت اعلیٰ به مشیت اولیه و مظهر الهی موسوم است:

«نقطه، مقام مشیت ظهورالله است» (بیان فارسی، باب ۸، واحد ۳) «نمی‌توانی عارف شوی به مظهر الوهیت الا از شجره ظهور او که مشیت اولیه باشد زیرا که غیر آن در امکان ممکن نیست.» (همان، واحد ۲)

این وجه تسمیه از آن جا است که به فرموده حضرت اعلیٰ:

«همین قسم که الفاظ حروف به نقطه متحقق می‌شود و تکثیر به هم می‌رساند الی ما نهاییه همین قسم، ارواح کینونات به آن متکون می‌گردد و متکثر» (همان، باب ۱۰، واحد ۳)

بدین علت مظهر امر الهی، نقطه حقیقت و نقطه مشیت اولیه در هر ظهوری است:

«کل حروف لفظیه به نقطه متکون می‌گردد و ارواح آن به نقطه حقیقت و اوست در فرقان، محمّد رسول الله (ص) و در بیان ذات حروف سبع (ص) و در ظهور من یظهره الله آن حقیقت الهیه و کینونت ربانیه و کافوریّه جوهریه و ساذجیه مجردیه الّتی أنّها هی شمس الحقیقه بضیائنها.» (همان، باب ۱۱، واحد ۳)

الف واحدیت

«فصل هذه النقطة الالهية في طراز هذا الالف الازلية فيما هبت عليه نسמת الرحمانية عن مصدر الاحدية اذا كشفت وجه الواحدية عن خلف حجبات الخضراء و ظهرت هيكل النقطة على هيئة الالف و قام في اللوح لقيامة على

امر الله العلی الاعلی فی عالم الصفات و الاسماء و هذا مقام الذی تقمصت کینونه
المشیة قمیص الاسمیه و تخلقت بخلع الصفتیة فی مدینه الکبریاء»

بنا بر حدیث قدسی «كنت كنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لكي اعرف»،
پروردگار اراده می کند که از نهان خانه کنز مخفی، خود را بنمایاند، پس پا به مقام واحدیت
می گذارد. این دو مین مرتبه ظهور حق است. در این مرتبه، اسما و صفات حق به وجود
علمی از یکدیگر ممتاز می گردند و یا به عبارتی تفصیل می یابند. نقطه مشیت اولیه که
آغازی به شریعت الهی مطابق با مقتضای زمان و مکان و استعداد ناس ظاهر شده بود
تکثیر می یابد. الف قائمه مظهر ظهور شکل می گیرد و بر اعلاهی امر الهی در عالم اسما و
صفات قیام می نماید.

الف، رمزی از استقامت مظاهر ظهور

«اذا فاعرف هذا الالف الروحاني و هذا الطراز الضمдاني و هذا الخيط المستقيم
الاحد انی کمن قام بنفسه لنفسه فی مقابله اهل السموات و الارض و مرة راسه الی
السماء اذا يستجذب منه افئدة ملاً الاعلی ثم مرة يلتفت الی الارض اذا یقوم
اجساد المقزیین عن قبور الفناء.»

الف به دو صورت در این بیان توصیف می شود: اولاً به تعبیری زیبا و روحانی تمثیلی از
راستی قامت مظهر ظهور می گردد که محبوب و معشوق الهی است و به فرموده حضرت
بهاء الله هنگامی که این الف سرش را به طرف آسمان بلند می کند، تمامی ملاً اعلی
شیفته او می شوند و مدهوش وی می گردند. دو انتهای این قامت ایستاده، نشانگر ارتباط
با عالم علوی و عالم سفلی است که به واسطه آن در هر لحظه با دو عالم در ارتباط
می باشد. فیض از حق می ستاند و به خلق افاضه می کند.

از طرف دیگر، استقامت این الف راست قامت تمثیلی می گردد از ثبوت مظهر الهی در
مقابله با تمامی من علی الارض و این استقامت، حجتی می گردد جهت اثبات حقانیت
رسالتش: «استقامت بر امر، حجتی است بزرگ و برهانیست عظیم. چنانچه خاتم الانبیا
فرمودند: شینتنی الآتین یعنی پیر نمود مرا دو آیه که مشعر بر استقامت بر امر الهی است؛
چنانچه می فرماید: فاستقم كما امرت.» (ایقان مبارک، ص ۱۸۱)

الف، رمزی از تجلی استقامت مظهر ظهور در مهتدين ايشان

«ثم اعلم بان لهذا الالف المستقيمة الزاسخة مثال في كل العوالم وكل من خيط
عنايته يستمدون وكل ما انت تشهد في كل خلق ويخلق من استقامة او من قيام
او من استقرار او قوة او قدرة فاعلم بان كل ذلك ظهر من استقامة هذا الالف
الالهى وكل في ظل هذا الالف مستظلون ومن استقامته مستقيمون.»

اين الف به علت جايگاه ويژه خود در تمامی عوالم مثالی را به خود اختصاص می دهد. نه تنها تمثیلی از استقامت، قیام، استقرار، قوت و قدرت مظهر ظهور می گردد؛ بلکه، منعکس کننده تمامی این صفات در مهتدين وی نیز می باشد. اگر این حقیقت را بپذیریم که هر مظهر ظهوری مرآت شمس حقیقت است، مهتدين به او به مانند شبح مظهر ظهورند در آن آینه چرا که رو به سوی او دارند و از او پرتو می گیرند. از آن جا که تمامی اسما و صفات الهی در مرآت مظهر ظهور متجلی است، مؤمنین نیز در تقابل با آن آینه مطرز به همان اسما و صفاتند. بنابراین اگر مدعی استقامت علم و عزتی دیده شود نیست؛ مگر شبحی از استقامت، علم و عزت مظهر ظهور. بدین ترتیب، استقامت، استقرار، قوت و قدرتی که حرف الف در شکل ظاهری خود به آن مفتخر است، تمثیلی می گردد از استقامت، استقرار، قوت و قدرت الف قائمه الهی و به تبع آن، ظهور این صفات در عالم نفوس و امکان.

حضرت اعلی در این مورد می فرماید:

«در ظهور نقطه حقیقت که در قرآن به اسم رسول الله ظاهر بود مثل او شمس گرفته شود و مهتدين به او شمس ظاهره در مرایا. ثمره این باب اخذ شده در علم نه در عمل که مقام عمل آن این است که امروز که ظهور همان نقطه در بیان است هر نفسی که مؤمن به او است، در خود نبیند آنچه به او عزت است؛ الّا مثل شبحی که در مرآت می بیند نزد شمس سما ... اگر در زمان او، سلطانی باشد و ذکر سلطنت خود نماید، معاینه مثل او مرآت است که بگوید در مقابل شمس که در من ضیا هست و هم چنین اگر عالمی اظهار علم خود کند نزد او معاینه همین قسم است و اگر غنی ای اظهار غنای خود کند نزد او معاینه همین قسم است و اگر قدیری اظهار قدرت خود کند نزد او معاینه همین قسم است و اگر عزیزی اظهار عزت خود کند نزد او معاینه همین قسم است.» (بیان فارسی، باب ۱۱، واحد ۳)

حروف مقطعه، رمزی از ظهور مظاهر الهیه در عالم تحدید

«فلما استقر هذا الالف القائمة على اللوح النوري تجلّى بتجلّى بدع اخرى اذا لاحت حروفات المقطعات فى اول الظهورات ليستدلّن على عوالم التّفريد و الامر فى قصابات الانشاء ثم ظهرت من هذه الحروفات التى لاحت و اشرفت من الالف الاولى فى اول الظهورات عوالم التّحدید و الكثرات.»

پروردگار پس از این که الف مظهر ظهور خود را از نقطه مشیت اولیه اش ظاهر ساخت، آن را بنا بر مقتضای مکان و زمان به صور متنوعه و حروف مقطعه در اول ظهوراتش ظاهر می سازد و در هر یک اسم و صفتی از اسما و صفات خود را به ودیعه می گذارد. گاهی آن را مسیح روح الله می نامد، گاهی موسی کلیم الله. زمانی آن را باب الله می سازد، زمانی محمّد رسول الله و سرانجام شکوه و عظمت خود را متجلّى می سازد، با نام بهاء الله.

این رتبه مظاهر الهیه به فرموده حضرت بهاء الله عالم تحدید است:

«در این مقام، هر کدام را هیكلی معین و امری مقّر و ظهوری مقدّر و حدودی مخصوص است چنان چه هر کدام به اسمی موسوم و به وصفی موصوف و به امری بدیع و شرعی جدید مأمورند ... نظر به اختلاف این مراتب و مقامات است که بینات و کلمات مختلفه از آن ینابیع علوم سبحانی ظاهر می شود ... این است که در مقام توحید و علو تجرید اطلاق ربوبیت و الوهیت و احدیت صرفه و هویت بحته بر آن جواهر وجود شده و می شود زیرا که جمیع بر عرش ظهور الله ساکنند و بر کرسی بطون الله واقف. یعنی ظهور الله به ظهورشان ظاهر و جمال الله از جمالشان باهر. چنان چه نعمات ربوبیه از این هیاکل احدیه ظاهر شده و در مقام ثانی که مقام تمییز و تفصیل و تحدید و اشارات و دلالات ملکیه است عبودیت صرفه و فنای بحت از ایشان ظاهر است.» (ایقان مبارک، ص ۱۳۸)

در ادامه لوح، حضرت بهاء الله با بیانی زیبا شرح می دهند که چگونه حرف «الف» حروف و کلمات دیگر را نقش می بندد مثلاً اگر به حرف «ب» دقت شود می بینیم که همان حرف الف است که برای خضوع و خشوع پروردگار بر زمین افتاده است همان گونه که شکلش نشان می دهد. یا این که اگر حرف «الف» در حضور خداوند رکوع نماید، به شکل «دال» ظاهر می شود و اگر برای پروردگار سجده نماید، حرف صاد ظاهر می شود که به شکل چشمه ای است که آب حیوان از آن جاری است. به همین ترتیب، هر حرفی تجلّى این «الف» است که به اشکال مختلف ظاهر شده است و حرف «الف» برای این که خود را

بشناساند و اسرارش را آشکار سازد، در هر حرفی تجلی از خود قرار داده است. به همین گونه معلوم می‌گردد که چرا هر مظهر ظهوری به نامی و عنوانی موسوم است؛ موسی کلیم الله؛ عیسی روح الله؛ محمد حبیب الله؛ محمد علی باب الله؛ و حسین علی بهاء الله. گر چه همه آنها الف واحده هستند و حایز تمامی اسما و صفات حنند، ولی بنا بر مقتضا، اسم و رسمی را به منصفه ظهور می‌گذارند و اگر لباس حدودات و عوارض عالم امکان را از تن براندازند و خود را از عالم تحدید جدا سازند، همگی همان «الف» احدیه می‌گردند همان گونه که اگر حروف، خود را از قید هیئت ظاهری رها سازند؛ همگی همان الف واحده هستند. حضرت بهاء الله می‌فرماید: «انّ الاسماء لویخلص انفسهم عن حدودات الانشاء لیصیرنّ کلها الاسم الاعظم» (اسرار الآثار، ج ۱، ص ۱۲۳) اگر اسما خود را از حدودات این عالم رها سازند، همگی همان اسم اعظم می‌شوند.

سپس حضرت بهاء الله با بیان تجلی «الف» در ارقام به شرح بیشتری از قضیه می‌پردازند. الف در شکل ظاهری خود مانند عدد ۱ می‌باشد. حال اگر این الف در رتبه دهگان غوص نماید، عدد ۱۰ حاصل می‌شود و در رتبه صدگان ۱۰۰ و در رتبه بعدی ۱۰۰۰ و البته به همین ترتیب می‌تواند زیاد گردد. این اعداد مطابق به حروف ابجد، نمایانگر حروف «ی = ۱۰»، «ق = ۱۰۰» و «غ = ۱۰۰۰» می‌باشد. بنابراین نقاطی که بر این «الف» در عالم ارقام افزوده می‌شود، به این جهت است که عدد یک از مقام خود تنزل پیدا کند تا قابل شمارش باشد چه که در غیر این صورت قابل درک نیست.

پس مشاهده می‌کنیم که چگونه تجلی این الف در ارقام نیز مانند حروف واحد است و بر اساس این استدلال صحیح است؛ اگر حرف «ب» را «ق» و یا حرف «ی» را «غ» بخوانیم. از این جا می‌توان نتیجه گرفت که تمامی مظاهر الهیه در مقام توحید یکسان هستند و دارای تمامی اسما و صفات حق می‌باشند. پس صادق است اگر بهاء الله را رجعت مسیح بدانیم و تعدد این اسما و صفات به مقتضای احصا و شناساندن اسما و صفات حق به خلق می‌باشد چه اگر لباس حدودات متعدده را به تن نکنند؛ الف توحید قابل افهام و ادراک نمی‌گردد.

حتی تجلی این الف در نفس انسان حقایقی دیگر را در ارتباط با اسما و صفات الهی آشکار می‌سازد. انسان دارای قوای مختلفی است. قوای ظاهری مثل سمع، بصر، تکلم و غیره، و قوای باطنی، مثل مدرکه، حافظه، تعقل و غیره و دارای افعال مختلفی مثل

خوایدن، راه رفتن، ایستادن و غیره. در هر زمان که واجد یکی از این قوا و یا افعال باشد، به همان اسم یا صفت خوانده می‌شود. اگر در حال دیدن باشد، بصیر و اگر در حال ایستادن باشد، قائم و اگر در حال تفکر باشد، متفکر خوانده می‌شود در حالی که شخص واحدی است و همه این آثار و افعال از مرکز واحدی صادر می‌شود که انجام هیچ یک از آنها خللی در دیگری ایجاد نمی‌کند و آن مرکز، دارنده جمیع این صفات و افعال است و این اسما و صفات را مردم به خالق خود نسبت می‌دهند از آن جهت که قادر به درک و شناسایی خالق خود نیستند. در حالی که اگر به نفس خود بنگرند، مشاهده می‌نمایند که خداوند این اسما و صفات را به هر کسی که اراده فرموده اعطا کرده و خود مقدس و منزّه از هر اسم و صفتی است. بنابراین همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، اختلافات در محل و اسباب است و گرنه تجلی‌کننده و تجلی یکی است.

اگر در زجاجه زرد تجلی کند رنگ زرد دیده می‌شود و اگر در زجاجه سفید تجلی نماید، رنگ سفید و در زجاجه قرمز به رنگ قرمز دیده می‌شود. اشراق شمس حق نیز واحد است و جامع جمیع اسما و صفات الهی است ولی در هر یک از مظاهر ظهورش به اسمی و رسمی متجلی گردیده است. این بروز و تجلی بر اساس استعداد و بلوغ ناس از دریافت اشعه شمس حقیقت است و گرنه، تجلی یکی است.

«اکمل انسان و افضل و الطف او، مظاهر شمس حقیقتند بلکه ماسوای ایشان موجودند به اراده ایشان و متحرکند به افاضه ایشان 'لولاک لما خلقت الافلاک' بلکه کل در ساحت قدس ایشان معدوم صرف و مفقود بحتند بلکه منزّه است ذکر ایشان از ذکر غیر و مقدس است وصف ایشان از وصف ماسوی و هیاکل قدسیه، مرایای اولیّه ازلیّه هستند که حکایت نموده‌اند از غیب الغیوب و از کلّ اسما و صفات او از علم و قدرت و سلطنت و عظمت و رحمت و حکمت و عزّت و جود و کرم و جمیع این صفات از ظهور این جواهر احدیه ظاهر و هویدا است و این صفات مختصّ به بعضی دون بعضی نبوده و نیست بلکه جمیع انبیای مقربین و اصفیای مقدّسین به این صفات موصوف و به این اسما موسومند. نهایت بعضی در بعضی مراتب، اشدّ ظهوراً و اعظم نوراً ظاهر می‌شوند؛ چنان چه می‌فرماید: 'تلك الرسل فضلنا بعضهم على بعض'. پس معلوم و محقق شد که محلّ ظهور و بروز جمیع این صفات عالیّه و اسمای غیر متناهیّه، انبیا و اولیای او هستند، خواه بعضی از این صفات در آن هیاکل نوریّه بر حسب ظاهر ظاهر شود، خواه نشود. نه این است که اگر صفتی بر حسب ظاهر از آن ارواح مجزده ظاهر

نشود نفی آن صفت از آن محال صفات الهيّه و معادن اسمای ربوبيّه شود. لهذا بر همه این وجودات منيره و طلعات بديعه حکم جميع صفات الله از سلطنت و عظمت و امثال آن جاری است اگر چه بر حسب ظاهر، سلطنت ظاهره و غير آن ظاهر نشود.» (ایقان مبارک، ص ۷۵)

خلقت تکوینی توسط مظاهر الهيّه

«ثم اعلم لو تدور هذا الالف الالهی حول نفسه يظهر الالفین القانمین و بعد ذلك اذ ترفعها الى العشرات يظهر عدد العشرين اذا ظهر كان الامر الذي به خلقت هياكل التوحيد و مظاهر التفريد و مواقع التجريد و ذلك يكون قبل اقتترانه برکن التّون ان انتم تعلمون و بعد اقتترانه خلقت الاشارات في عوالم التّحديد و الدّلالات الملكية في عوالم التّركيب ثم اعلم بانّ كلّ الحروفات و الكلمات يرجعن الى هذا الالف الصّمدانی و هذا الرّقم البرهانی ان انتم ببصر القلب تشهدون و أنّه لمظهر الحروفات من غير اشارة اليه.»

اگر این الف الهی حول نفس خود بچرخد، دو الف ظاهر می شود (۱۱) که در شکل ظاهری خود، نه اولی دارد، نه آخری. اگر این دو الف قائم که به صورت دو عدد یک می باشد با یکدیگر جمع گردد، عدد ۲ حاصل می شود. حال اگر عدد ۲ به مقام دهگان صعود کند، عدد ۲۰ به دست می آید و این عدد در حروف ابجد، مطابق با حرف کاف می باشد (ک = ۲۰) این کاف در آثار حضرت اعلی به کاف مستدیره معروف است و مستدیر بودن آن به لحاظ چرخش دو الف قائمه (۱۱) به دور یکدیگر است، بدون این که در مفهوم و هیئتش تغییری حاصل شود.

این کاف مستدیره را حضرت اعلی به نقطه مشیت اولیه و مظهر امر الهی توصیف می فرمایند

«آن چه ما يتلذذ و درجت هست به او متلذذ می شود و او بنفسه متلذذ نمی شود الابه مجلی خود که محلّ نقطه باشد و او کاف مستدیره است که لم یزل و لا یزال بر حول نفس خود حرکت می نماید و نیست از برای او نه اولی و نه آخری و نه منتهایی و نه غایتی.» (بیان فارسی، باب ۱۶، واحد ۲) «نه مراد این است که در هر شیء ذات الله را مشاهده کنی زیرا که این ممتنع است و او عز ذکره متعالی است از این که در شیء باشد یا با شیء باشد یا قبل شیء یا بعد شیء یا فوق شیء باشد یا دون شیء باشد و آنچه شینیت به او متحقّق است به مشیت است و او

بنفسها قائم است و لم یزل و لایزال کُلّ اسما در ظلّ او بوده و او در ظلّ الله مستقرّ است ... و اوست کاف مستدیره که لم یزل و لایزال حول نفس خود طایف است و اوست که دلالت نکرده و نمی‌کند الاّ الله عزّ و جلّ الذی له الاسماء الحسنی فی ملکوت السموات و الارض.» (همان، باب ۸، واحد ۲)

هنگامی که این کاف مستدیره به حرف نون که بنا بر آثار عرفا معرّف علم اجمالی حقّ است^(۴) متصل گردد؛ کلمه کن حاصل می‌شود و به واسطه کلمه خلاقه «کن فیکون» خلقت تکوینی شکل می‌گیرد.

عبارت «کن فیکون» از معروف مسایل قرآنی است و به کرات در این سفر کریم ذکر شده است: «بديع السموات و الارض و اذا قضی امرأ فانما یقول کن فیکون.» (بقره: ۱۱۷) شیخ محمد عبده در تفسیر خود معتقد است که «کن، ایراد کلمه تکوین است و آن عبارت است از توجه مشیت الهی به انشای چیزی و ایجاد آن در لحظه خلقت است» (تفسیر امثال القرآن، ص ۲۲۷) گاهی نیز به معنای قدرت الهی در ایجاد خلقت در یک طرفه العین و مترادف با مفهوم آنی الوجود بودن به کار می‌رود:

توانایی که در یک طرفه العین	ز کاف و نون پدید آورد کونین
در آن دم گشت پیدا هر دو عالم	وز آن دم شد هویدا جان آدم
چون قاف قدرتش دم بر قلم زد	هزاران نقش بر لوح عدم زد

(همان، ص ۲۲۹)

حضرت ولیّ امرالله در توضیحات کتاب مستطاب اقدس می‌فرمایند:

«کلمه کن متشکل از دو حرف کاف و نون است که اشاره‌ای است به کلمه خلاقه خداوند که آفرینش به امر او به وجود می‌آید و نیز حاکی از قدرت مظهر ظهور الهی و قوه عظیم روحانی اوست. در قرآن مجید کلمه «کن» به معنای صدور حکم خداوند در ایجاد و خلقت آمده است.» (توضیح شماره ۱۸۸، ص ۲۳۲)

بجاست که جهت تکمیل مطلب، بیان حضرت عبدالبهاء را زینت بخش مقال نماییم: «بدان که خلقت بر دو قسم است؛ خلق جسمانی و خلق روحانی؛ زیرا در عالم ایجاد، جمیع ممکنات مستفیض از فیض وجود است و این وجود ما یتحقّق به الاشیاست؛ نه دخولی و نه خروجی و نه حلولی و نه نزولی. مقدّس از قیاس و تکلیف است و منزّه از تمثیل و تصوّر ... آنچه هست این است که تحقّق اشیا به آن است ... پس کاینات من

حيث الوجود به حقّ محقق گشته اند ای بايجاه (اذ اراد شيئاً ان يقول له كن فيكون) و اما خلقت روحانی که مقام خلق جديد است، آن هدايت كبرى است و حيات ابدية و اقتباس کمالات جامعه رحمانيه و ترقی در جميع مراتب موهبت انسانيه. اين خلقت و وجود به ظهور مظاهر الهيّه در عالم کونيّه تحقق يابد ... پس مقصود از عالم تکوين، تحقق اشيا به فيض وجود است و اسما و صفات الهيّه مستدعي آن و مقصود از ايجاد روحانی و فيض نامتناهی الهی و خلق جديد و ولايت ثانويه، ترقی در مراتب کمالات رحمانی و تربيت حقائق انسانی و اشراق انوار الهی است.» (مکاتيب عبدالبهاء، ج ۲، ص ۱۴۱)

کلمات جامعات و عالم خلق

«لما فصلت و تفرقت و تقطعت ثم اجتمعت و ائتلفت و تمرجت اذا ظهرت کلمات الجامعات و الحروفات المركبات في عوالم الخلق في هياكل الاسماء و الصفات.

اذا تمّ خلق عوالم الملكية و راز القدرية في مظاهر الموجودات ليستدلّ الکّل بلسان الكينونات بانّه هو الباقي الدائم الخالق المقدر العزيز السلطان ... الى ان ترجع النقطة الى مقامها الاولى بعد دورها في حول نفسها و بلوغها الى محلها اذا يرجع الانتهاء الى الابتداء و حينئذٍ يظهر نداء الاولى عن شجرة القصوى عند اشراق الشمس مرة اخرى.»

سير تشکيل حروف مقطعه ما را وارد مرحله ای ديگر از تجلی حقّ می نماید که به تجلی شهودی موصوف است و آن تجلی اسما و صفات الهی است در تمام موجودات و مخلوقات. مظاهر الهيّه، نفعه حیات را در عالم امکان می دمند و هر ممکنی بر اساس استعدادش از آن نصیب می برد و زنده می شود. لوح امکان با کلمات کامل مؤمنین شکل می گیرد، همان گونه که از ترکیب و تجمّع حروف، کلمات تامّه حاصل می شود، تکوين صورت تدوين می پذیرد و کتاب کون با اسما و صفات الهی مزین می گردد:

«آن چه در آسمانها و زمين است محالّ بروز صفات و اسمای الهی هستند چنانچه در هر ذره آثار تجلی آن شمس حقیقی ظاهر و هویدا است که گویا بدون ظهور آن تجلی در عالم ملکی هیچ شیء به خلعت هستی مفتخر نیابد و به وجود مشرف نشود. چه آفتابهای معارف که در ذره مستور شده و چه بحرهای حکمت که در قطره پنهان گشته؛ خلاصه انسان که از بین موجودات به این خلع تخصیص یافته و به این شرافت ممتاز گشته چنانچه جميع صفات و اسمای

الهی از مظاهر انسانی به نحو اکمل و اشرف ظاهر و هویدا است و کلّ این اسما و صفات راجع به اوست؛ این است که فرموده: الانسان سري و انا سره ... جمیع اشیا حاکی از اسما و صفات الهیه هستند. هر کدام به قدر استعداد خود مدلّ و مشعرند بر معرفت الهیه به قسمی که احاطه کرده است ظهورات صفاتیّه و اسماییّه همه غیب و شهود را ... و انسان که اشرف و اکمل مخلوقات است؛ اشدّ دلالة و اعظم حکایه است از سایر معلومات.» (ایقان مبارک، ص ۷۵)

امری جدید رخ می نماید؛ باری دیگر بهاری جان فزا عالم را فرا می گیرد و نفوسی که «الست بر بکم» را «بلی» گفته، به نفس حقّ به حیات روحانی فایز می گردند. البتّه که آن بهار را خزانی در پی است و آن دور را انتهایی. پس اجلّ آن سلسله فرا می رسد و باری دیگر مشیّت الهیه پس از مقامات و مراتبش در عالم ایجاد به نقطه شروعی دیگر تعلق می گیرد تا کتابتی دیگر را سرآغازد. بدین گونه نقطه باب که انتهایی بر نقطه محمد بود به پایان رسید و آغازی بر نقطه بهاء الله گردید.

۴. حروف مقطعه و ظهور موعود

الف، رمزی از ظهور قائم موعود

«ثم اعلم بانّ هذا الالف نزل في اول القرآن و انا فسرناه لك باشارات التي تذهل عنها العقول قد خلق من هذا الالف الذي نزل في البيان من لدى الله العليّ المهيمن القيوم بل معدوم عنده لو انتم في سرادق التوحيد تدخلون و بذلك فاعرف مقام الالف القائمة المستقيمة في يوم الذي يبعث فيه جواهر العلم في نقطة قدس موعود و يأتي من يظهره الله.»

همان گونه که قبلاً به تفصیل به آن اشاره رفت، همه پیامبران به نحو اعمّ در مقام توحید الف قائمه بر امرشان می باشند چرا که به اعلاّی امر الهی قیام می نمایند و به هدایت نفوس می پردازند. ولی به نحو اخصّ، الف نازله در بیان، اشاره است به حضرت اعلیّ از آن جا که به لقب قائم موسوم و در این لوح به الف قائمه موصوف می باشند. این انتساب از آن جاست که بر اساس بشارات قرآن، مسلمانان منتظر ظهور موعودی هستند که قیام فرماید و قیامت را به پا دارد و بدین جهت او را قائم موعود و حضرت قائم می خوانند که البتّه با ظهور حضرت اعلیّ متحقّق گردید. جناب شیخ احمد احسایی نیز در یکی از رقومات خود صریحاً به این عنوان اشاره می فرمایند که حرف «واو» در تلفظ خود سه

حرف است، ابتدا حرف شش (منظور حرف «و») است که مطابق با حروف ابجد، عدد شش می شود؛ و (= ۶) سپس الف و در انتهای عدد شش دوم. (مانده آسمانی، ج ۱، ص ۱۴) هنگامی که شش اول به پایان رسید (منظور کور آدم است که با ظهور حضرت محمد به پایان رسید) سپس الف قائمه ظاهر می شود (منظور حضرت اعلی است)، و پس از آن، او دوم ظاهر می شود که مقام من يظهره الله است.

اما از آن جهت که هر ظهور، اشرف و اتم از ظهور ماقبل است البته ظهور حضرت اعلی ارجح از ظهور حضرت محمد است و نزد او معدوم می باشد و به همین ترتیب، مقام حضرت بهاء الله افضل از مقام حضرت اعلی خواهد بود؛ چنانچه حضرت بهاء الله در این لوح می فرمایند که، مقام الف مستقیمه ای را دریاب که من يظهره الله است؛ هنگامی که با عظمت و قدرت بی پایان ظاهر می شود و البته الف بیان نزد او معدوم خواهد بود.

بشارت به نام موعود و عظمت ظهورش

«ثم في مقام اراد الله سبحانه من الالف الاحدية ذاته و من اللام ولاية و ليه لان اللام حرف الولاية لو انتم تعلمون و من الميم نبوة حبيبه لانه حرف النبوة كما ظهر في اول اسم رسوله و كما انتم تشهدون و قدم حرف الولاية على حرف النبوة يشهدن اولوا الفئدة بان هذا بشارة من بعد على كل من في السموات و الارض بان الذي يأتي بعد محمد يقدم في اسمه العظيم اسم الولاية على اسم النبوة كما انتم في على قبل نبيل تعرفون و يدل على ذلك آية الثانية من الفرقان كما نزل بالحق ذلك الكتاب لا ريب فيه هدى للمتقين الذين يؤمنون بالغيب و الغيب لم يكن في عصر محمد الاعلى قبل نبيل لو انتم بهذا الغيب تؤمنون و بهذا الغيب اخذ الله العهد في ذر الفرقان عن كل من في السموات و الارض ... ثم اعرف عظمة هذا الامر بحيث ذكره الله في اول كتابه و اول خطابه مع حبيبه.»

در حروف مقطعه «الم» «الف» اشاره است به احدیت ذات پروردگار همانگونه که قبلاً تشریح گشت حرف «لام» نیز اشاره ای است به ولایت ولی او. از آنجا که ولایت به نام حضرت علی (ع) معروف است پس حرف «لام» رمزی است از نام علی. حرف «میم» نیز اشاره است به نبوت حضرت محمد؛ از آنجا که نام ایشان با این حرف آغاز می گردد. در ادامه، حضرت بهاء الله ذکر می فرمایند که تقدم حرف «لام» بر حرف «میم» در عبارت «الم» بشارتی است در کتاب آسمانی قرآن به این که در نام کسی که بعد از حضرت محمد ظاهر می شود، اسم ولایت یعنی علی بر اسم نبوت یعنی محمد تقدم دارد. این بشارت با ظهور

حضرت اعلیٰ با نام علی محمد متحقق گردید و البته این مطلب دال بر عظمت ظهور موعود است که خداوند در اولین آیه، پیامبر را مخاطب می سازد و کتابش را با نام موعود زینت می دهد و همگان را دعوت می نماید که به آن غیب ایمان بیاورند. این غیب در زمان حضرت محمد کسی نیست جز علی محمد که حضرت بهاء الله وی را به نام علی قبل نبیل موسوم می فرمایند.

این وجه تسمیه از آن جاست که در زمان حضرت اعلیٰ حضرت محمد را نبیل می خواندند چرا که محمد بنا بر حروف ابجد با نبیل مطابقت دارد (نبیل = ۹۲ و محمد = ۹۲) بنابراین علی قبل نبیل همان علی محمد است. به این ترتیب، خداوند توسط این غیب در قرآن از مسلمانان عهد می گیرد برای ظهور کسی که با نام علی محمد ظاهر خواهد شد.

حروف مقطعه و سنه ظهور موعود

«فی مقام اخری اراد الله بهذه الحروفات اسرار اللانهايات و منها اشارة الى مدّة اخفا الجمال خلف سرادقات الجلال كما انتم فی آثار ائمة الفرقان تشهدون بعد انقضاء المص بالمرايقوم المهدی.»

برخی از حروف مقطعه قرآن رمزگونه اشاره است به زمان ظهور موعود مثلاً «المص» و «الم» دو ترکیب از حروف مقطعه قرآن می باشند که به ترتیب در ابتدای سوره های اعراف و رعد آمده اند. در روایات اسلامی این گونه ذکر شده است که بعد از گذشت «المص بالمرا» حضرت مهدی قیام می نماید. جناب ابوالفضایل در کتاب فرائد خود^(۵) در تفسیر این مطلب به نقل از احادیث و تفاسیر مربوطه ذکر می فرماید که: هر یک از عبارات حروف مقطعه قرآن بر طبق حروف ابجد تاریخی برای قیام یکی از خاندان بنی هاشم است؛ مثلاً «الم» مطابق با ۷۱ است که سال قیام سید الشهداء است (۱ + ۳۰ + ۴۰ = ۷۱) و یا «المص» (۱ + ۳۰ + ۴۰ + ۹۰ = ۱۶۱) سال قیام ولد عباس است.

حال اگر بر اساس حدیث مذکور تمامی حروف مقطعه قرآن را از ابتدای قرآن تا «الم» با یکدیگر جمع نماییم، سال ۱۲۶۷ به دست می آید که این تاریخ مطابق با سال ظهور حضرت اعلیٰ است (۱۲۶۰) که البته هفت سال اضافه بر آن مربوط به هفت سال قبل از هجرت رسول اکرم از مکه به مدینه است که بعثت خود را مخفی و مکتوم نمود:

الم + الم + المص + الر + الر + الر + المر

$$۷۱ + ۲۳۱ + ۲۳۱ + ۲۳۱ + ۱۶۱ + ۷۱ + ۲۷۱ = ۱۲۶۷$$

یک ترکیب دیگر از حروف مقطعه در ارتباط با سال ظهور موعود «عسق» می باشد که به سال تولد حضرت موعود یعنی ۱۲۳۵ هجری قمری اشاره دارد. گرچه در تفسیر حضرت بهاء الله ذکری از آن نرفته است ولی حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح خود خطاب به مرحوم آقا میرزا آقای افنان این گونه شرح می فرمایند: «در خصوص کلمه «عسق» مرقوم فرموده بودید که روایت از حضرت باقر علیه السلام است که از لفظ «عسق» مقصد سنین ظهور حضرت قائم است ... «عسق» عددش دویست و سی است که مضاف و منسوب به باب حظه است؛ چون عدد «باب» بر عدد «عسق» اضافه گردد؛ دویست و سی و پنج می شود و این سنه تولد نور هدی قائم موعود آل عبا نقطه اولی حضرت اعلی روحی له الفداء است.» (محاضرات، ج، ص ۱۰۹۷)

$$ع + س + ق = ۷۰ + ۶۰ + ۱۰۰ = ۲۳۰$$

$$۲ + ۱ + ۲ = ۵ = ب + ا + ب$$

$$۲۳۰ + ۵ = ۲۳۵$$

اما در خصوص باب حظه در دایرة المعارف اسلامی آمده است:

«حظة را در لغت برگرفته از ریشه «ح. ط. ط» می دانند. معانی گوناگون و در عین حال قابل جمعی که در واژه نامه های عربی برای ریشه یاد شده آمده است نشان می دهد که فرو نهادن و پایین آوردن چیزی یا کسی از جای و جایگاه بالای آن اعم از این که مادی یا معنوی باشد، اصلی ترین مؤلفه معنایی آن است. از این رو بر زمین نهادن بار چارپایان، تنزل مقام، برداشتن بار و سنگینی تکلیف یا گناه از دوش انسان، پایین آمدن بهای کالا و ... از مصادیق گوناگون این معنا در کاربردهای متفاوت آن است. واژه حظه دو بار در قرآن آمده است. (بقره ۲: ۵۸؛ اعراف ۷: ۱۶۱) ... ترکیب «باب حظه» عیناً در قرآن نیامده بلکه نامی است که دست کم ساختار عربی آن پس از نزول قرآن و به سبب تقارن در کاربرد و نیز ارتباط «الباب» و «حظه» با یکدیگر پدید آمده است: 'وَ اِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا و ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا و قولوا حِطَّةٌ نَغْفِرْ لَكُمْ خَطِيئَتَكُمْ و سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ ...' (بقره ۲: ۵۸) ... این معنای سر بسته را می توان از آیه برداشت کرد که خداوند، بنی اسرائیل را فرمان داد که با حالتی خاص از دری معین وارد شده، عبارت

مشخصی را بر زبان آورند تا خداوند از خطاهای گذشته آنان درگذرد ... باب حظه از سوی برخی چون ابن عباس در قبه ای (صخره مقدس) که موسی (علیه السلام) و بنی اسرائیل به سوی آن نماز می گذاردند و نیز در بیت ایلیا - نام یکی از پیامبران بنی اسرائیل که در مسجد الاقصی غرفه ای برای عبادت داشت - شناسانده شده است. برخی به صراحت و برخی دیگر به احتمال، باب حظه را همان در صخره مقدس دانسته اند که روبروی یکی از پلکان های شمالی صحن صخره قرار دارد. گزارش ناصر خسرو در سفرنامه خویش به نوعی مؤید این دیدگاه است. بر اساس پاره ای گزارش های دیگر، باب حظه نزدیک محراب مریم مقدس قرار دارد و گویا نام دیگری برای باب توبه است که بنی اسرائیل در صورت ارتکاب گناه و برای طلب آموزش آن جا به تضرع می آمده اند. برخی از کسانی که درهای بیت المقدس را نام برده اند، در ضلع شمالی آن به جز باب توبه از در دیگری یاد نکرده اند و این می تواند مؤید یکی بودن باب توبه و حظه باشد چنان که یاد کرد؛ باب حظه به عنوان جایگاهی برای توبه در میان بنی اسرائیل در پاره ای از احادیث شیعه و سنی می تواند مؤید دیگری بر یکی بودن آن دو باشد ... از مجموع آیات ... و آنچه تاکنون گفته شد می توان نتیجه گرفت که باب حظه در میان بنی اسرائیل دارای جایگاهی مقدس و کاملاً شناخته شده بوده است و به احتمال زیاد همان در صخره مقدس است که پس از اسلام به نام باب توبه و حظه خوانده شده است.» (دایرة المعارف قرآن کریم، ج ۵)

با توجه به مطالب فوق، باب حظه درب نجاتی است جهت کسانی که طلب استغفار می نمایند و به آن داخل می شوند و تلمیحاً نویدی است به ظهور حضرت اعلی با در نظر گرفتن لقب اختصاصی ایشان به باب. به همین علت حضرت عبدالبهاء با اشاره به این مطلب قائم موعود را منسوب به باب حظه بیان می فرمایند.^(۶)

حروف مقطعه و حروف حی

«انّ علیاً قبل محمّد مظهر الدّات و مظهر الصّفات الّذی منه بدء الممكنات و الیه ترجع الکائنات و هو الّذی من نفسه المنان نفس الرّحمن و بها خلقت جواهرات و القابلیّات فی عالم الامکان و ظهورات الموجودات فی عوالم الاکوان و المریاء المستحکية عنه و الحروفات الناطقة منه.»

حضرت اعلیٰ که در این قسمت از لوح حضرت بهاء الله ایشان را با نام علی قبل محمد ذکر می فرمایند نه تنها مانند تمامی مظاهر الهیه نقطه شریعت خود می باشند بلکه به جهت خلق روحانی نفوسی که به حروف حی موسومند، مقامی خاص را در بین تمامی انبیا به خود اختصاص می دهند و نقطه اولی را برازنده خود می سازند. به این ترتیب یکی دیگر از رموز حروف مقطعه قرآن در پیروان نقطه اولی با نام حروف حی متحقق می گردد.

در کتاب اسرار الآثار در توضیح نقطه اولی آمده است:

«لقب و شهرت روحانی باب اعظم گردید و خود این کلمه را اصطلاح بدیع نموده، لقب مشیت کلیه و مظهر آن قرار دادند و به این اعتبار خود را نقطه بیان ... خواندند.» (اسرار الآثار، ج ۵، ص ۲۳۴)

حضرت بهاء الله نیز ایشان را با این لقب می ستایند:

«معنی نقطه لایعدّ و لایحصی است و لایحدّ و لایفنی است؛ زیرا طلعت موعود و کلمه جامعه و هیکل الهیه به این اسم عالی و رسم متعالی عرش اعظم را که محلّ نزول و جلوس کینونت غیبیه است مرسوم فرمودند و این اسم، مخصوص است به همان هیکل و کفی بنفسه شهیدا.» (آثار قلم اعلیٰ، ج ۳، ص ۲۰۴)

و به تبع این لقب، وجه تسمیه مؤمنین اولیّه حضرتش به حروف حی آشکار می شود. عدد حی در ابجد مساوی ۱۸ است و آن اشاره است به تعداد این نفوس که هجده تن می باشد. در این نام مفهومی بس عمیق تر نهفته است. حضرت نقطه اولی این حروف را خلق نمود و آنان را به مانند چشمه های آب حیات در بلاد منتشر ساخت تا قلوب نفوس را با آن آب حیات حی و جاوید سازند و بدین گونه حروف مقطعه حی مصداق می یابد.

۵. الف و علم جفر جامع

«ثم اعلم بانّ لهذا الالف اسرار من كلّ العلوم بما اعطاه من بدایع فضله و فيه قدر علم ما كان و ما يكون مثلاً لو تستخرج حروفات التی كانت فی سرائر هذا الالف كما القیناک من قبل من مقامات الاربعة فيه و تكتب استنطاقها و بعد ذلك تقسمها علی تقسیمات اربعة و تجری علی كل تقسیمها باقتضائها من الترقی و التّنزل و التّرفع و التّساوی لیظهر لك من اسرار التی تحیر فیها العقول و تطلع بما سمعت من الجفر الجامع و تسل الی مبدء العلوم.»

سرديگري از الف در علمي با نام جفر جامع آشكار مي شود. اين علم را علم حروف نيز مي گويند و به حضرت علي منسوب است. گفته شده كه توسط اين علم و با ساختار حروف عربي و ارقام، حوادث اين جهان تا هنگام انقراض آن شناخته مي شود. براي اين علم فوايدي ذكر كرده اند از جمله، آگاهي بر فهم خطاب محمدي، غالب شدن بر حضان نظر، تحقيق زمان سلطنت سلطان وقت، تحقيق ولادت سلطان و جلوس سلطنت او و استيلا در مملكت او، تحصيل محبت از شخص غالب، تحقيق امراض كه مريض شفا يابد يا وفات كند، تحصيل رفعت و خلاصه اين كه شخص، هر طلبي كه دارد به واسطه آن حاصل شود. (دايره المعارف شيعه، ج ۷، ص ۲۶۷) و اطلاع بر اين علم تنها با شناختن زبان عربي امكان پذير مي باشد. تعابير و توضيحات متفاوتي در مورد اين علم ارايه گرديده است. در دايره المعارف اعلمي آمده است كه حقيقت آن را تنها حضرت مهدي مي داند و در آخر الزمان آن را آشكار خواهد ساخت. بنا بر آثار جناب قدوس در رساله حروف، اعظم طرق علم جفر «دايره ظهور ايقغ» معرفي گرديده است و آن كتاب جفر حضرت علي است كه علم ما كان و ما يكون در آن ثبت شده است. اين دايره با ۴ الف (۱۱۱۱) شروع مي شود و به ۴ الف (۱۱۱۱) نيز خاتمه مي يابد.

در مورد ظهور اين ۴ الف همان گونه كه قبلاً به آن اشاره رفت، حضرت بهاء الله در تفسير خود ذكر مي فرمايند كه چگونه «الف» با سير در عالم ارقام از مقام خود تنزل مي نمايد و به رتبه هاي ۱، ۱۰ و ۱۰۰۰ كه مطابق با حروف ابجد «ي»، «ق» و «غ» مي باشد مي رسد. حال اگر اين اعداد با يكديگر جمع گردند عدد ۱۱۱۱ حاصل مي شود كه مطابق با كلمه «ايقغ» مي باشد :

$$1000 + 100 + 10 + 1 = 1111 \text{ ي + ق + غ}$$

به اين ترتيب، علم جفر به نام «دايره ظهور ايقغ» معروف و موسوم گرديد. اين دايره از سير «الف» در منازل چهارده گانه حاصل مي شود و به «ايقغ» كه ظهور قائم مي باشد خاتمه مي يابد. صورت اين دايره در رساله حروف جناب قدوس^(۷) اين گونه آمده است:

ظهور ايقغ

دايره الافراد

١٠	ودى	محمد	مشية	نقطة الاولى
١١	هويا	على	اراده	تنزل النقطة
١٠٠	دعوم ق	فاطمه	قدر	جمع النقطتين
١٠١	عال قا	حسن	قضا	الف غيبى
١١٠	على قى	حسين	اذن	شجرة الاولى مقام كلمة الف اللينة
١١١	اعلى قيا	جعفر	اجل	الف مبسوطه
١٠٠٠	مظلل غ	موسى	كتاب	هاء معطوفه شجرة الثانية
١٠٠١	ضارغا	على بن الحسين	تنزل المشية	تنزل النقطة الاولى
١٠١٠	عظم غى	محمد بن على	تنزل الارادة	مقام البهاء تنزل النقطة الثانية ... الثالث
١٠١١	اعظم غيا	على بن موسى	تنزل القدر	تنزل النقطة الثالثة
١١٠٠	مغنى غق	محمد بن على	تنزل القضا	تنزل الف الغيبية
١٠٠١	غقا	على بن محمد	تنزل الاذن	تنزل الف اللينة
١١١٠	غقى	حسن بن على	تنزل الاجل	تنزل الف المبسوطه
١١١١	ظهور ايغ	المحمد غا	تنزل الكتاب	تنزل الف غير المعطوف

٦. الف و علم كيميا

«ثم اعلم بان هذا الالف فى مقام يشير به الارض البيضاء والتور الدرى الاخضران
انتم فى اسرار الصنعة الطبيعة تريدون ان تتفرسون.»

يکي ديگر از معاني عظيم «الف» در علم کيميا نهفته است. لفظ کيميا يعني حيله و تدبير و عده‌اي نيز آن را مشتق از ريشه عربي کمي، يکمي به معنای پوشيده و پنهان شدن مي‌دانند. در اصطلاح قوم ساختن ماده‌اي است که شامل يک يا چند جزء مي‌باشد و به نام اکسير معروف است و توسط آن فلزات ناقصه به کمال مي‌رسند و به طلا يا نقره تبديل مي‌شوند. مختصري از تاريخ اين علم را در کتاب سزالحجر اين گونه مي‌خوانيم:

«اين علم از دست نوشته‌هاي پاپيروس مصري و يوناني به ازمئه قبل از ميلاد مسيح بر مي‌گردد. اعمال و نتايج آن را به خدای توت «TOT» مصري (نگهبان کتاب‌ها و کتاب‌خانه‌ها) و يا به هرمس «Hermes» يوناني منصوب مي‌دانند و تحقيق اين امور را در انحصار طبقه و دسته‌اي خاص از کهنه معابد قرار مي‌داد. از آن جا به قوم يهود نظري بي‌فکند آنها اصل علوم کيميا را به آدم ابوالبشر منصوب نموده و حضرت نوح آن را زينت پنهان کشتي خود قرار مي‌دهد و عامل کامل آن را حضرت موسي و حضرت سلیمان مي‌دانستند. داستان‌هاي منتشره و الواح مکنونه از اقوام آکادها، بابلي‌ها، سومرها و آشوري‌ها، همگي حکايت از اعمال قديمي آن دارند. زندگي نامه بولتارک و يا ذيمقراطيس که در تحصيل اين علوم حتى به صف رهبانان و کاهنان مصري در آمدند شگفتي آفرين است.

نوشته‌هاي يونانيان قديم که اشاره به مهم‌ترين عمليات يعني سفيد کردن و زرد کردن فلزات است عقیده داشتند. پس از انجام امور مقدماتي تسويد، تلميح، تعفين، تغسيل و غيره، محلول سياه رنگي که در آن سرکه و شيره گياهان مقدس وجود دارد و فلزات کم بها را تحويل ماهيت نموده و به صورت ماده اولي که صورت مشخصي ندارد و متفرق است در مي‌آورد و آنها را براي تبديل به مواد گران بها تر آماده مي‌کند. ماده سياه مزبور را ام‌المواد مي‌دانستند به نام مرکب هرمس نام‌گذاري کرده‌اند.

از اين ايام گذشته و به دوران درخشان اسلام و تأثيرات عميق اسلامي و علمي اين مکتب متعالی و دانشگاه عظيم متوجه مي‌شویم. جابر بن حيان خراساني از شاگردان برجسته امام‌المؤمنين حضرت جعفر بن محمد الصادق براي اولين بار نوشادر مورا اکسير مي‌نمايد ... در اين ميان محمد زکرياي رازي را مي‌بينيم که در آثار خود اعمال و ملحقات آن را توصيف مي‌نمايد و در معرض خاصان قرار مي‌دهد.» (سزالحجر، ص ۳)

علی‌رغم اقوال مختلف در تأیید صحت این علم در کتاب الاسرار آمده است: علمای علم طبیعی و فلاسفه قرن‌های ۱۵ تا ۲۰ میلادی نظر به این که کشفیات علمی جدیدی نموده بودند، طرز فکر دانشمندان کهن و کیمیاگران را به کلی رد می‌کرده‌اند و آن را کاملاً خارج از قلمروی واقعی قوانین طبیعی تصور می‌کردند و نوشته‌های آنها را جزو اشتباه‌های تاریخ قلمداد می‌کردند. تنها کشف رادیوم توسط دانشمند لهستانی و فرانسوی، خانم ماری کوری در سال ۱۸۹۸ دانشمندان را با اصل قابل تبدیل بودن فلزها به یکدیگر آشنا و متوجه نمود که این نظریه قدیم هر چند در آن زمان کهن از روی تجربه‌های ناقص و نارسایی گرفته شده بود ولی دور از قوانین طبیعی نمی‌باشد و بلکه یکی از پایه‌های اساسی هستی یافتن کیهان می‌باشد. در قرن ۲۰ میلادی بشر موفق شد اتم را بشکند و عنصرها را به یکدیگر تبدیل نماید و در ضمن کشف کرد که اساس هستی یافتن کیهان و ستاره‌ها و کهکشان‌ها بر تبدیل شدن هیدروژن به هلیوم قرار گرفته است و این همه گرما و نوری که از خورشید و سایر ستاره‌ها خارج می‌شود همه از این کنش و واکنش‌های هسته‌ای سرچشمه گرفته است. (کتاب الاسرار، ص ۴۵۹)

ماده‌ای که اساس صنعت کیمیا است یعنی از آن اکسیر می‌سازند به حجر و ارض معروف است و حضرت بهاء الله آن را به ارض بیضا تسمیه می‌فرمایند. این حجر بنا بر اقوال مختلف بر دو نوع است: حیوانی، مثل موی، خون، تخم مرغ، زهره، مغز، جمجمه، صدف، شاخ؛ و حجر معدنی مثل زر، سیم، سرب و قلع. گرچه در زمینه مواد نسبت‌های استفاده شده و روش‌های گوناگون در این زمینه اقوال مختلفی وجود دارد ولی قریب اتفاق آنها متفق‌القولند که برای ساخت اکسیر، طبیعی حاذق و حکیمی فایق لازم است تا به تدبیر حجری مناسب را که جسد خوانده می‌شود انتخاب کرده و آن را سپس توسط روش‌هایی لایق و با استفاده از حرارت از آلودگی‌های احتمالی پاک نموده و به نسبت‌های دقیق با ماده‌ای دیگر مصطلح به روح ترکیب نماید.

در وجه تسمیه این مواد به جسد و روح در کتاب سرّ الحجر آمده است:

«اجساد به معنی گروهی از فلزات است که عبارتند از: زر، سیم، آهن، مس، سرب، روی و خارچینی که جوهری شگفت‌آور ... است. اهل این صنعت از این فلزات به کنایه و رمز یاد می‌کنند؛ مثلاً به ذهب، زر و شمس و به فضّه، سیم و قمر و به نحاس، مس و زهره و به سرب زحل و به حدید، آهن و مریخ و به رصاص قلعی ارزیز و مشتری و به خارچینی عطارد می‌گویند. گاهی در مورد تمام یا بیشتر این

رمزها میان اهل فن اختلاف دیده می شود ولی در مورد شمس و قمر همگان متفق هستند.

ارواح: به معنی کبریت و زرنیخ و زیبق و نوشادر است. دسته اول را برای آن اجساد نامیده اند که در برابر آتش پایدارند و دسته دوم را بدان سبب ارواح گویند که به محض برخورد با آتش می سوزند و نابود می شوند.

نفس: حکما عقیده دارند تدبیر روح و جسد به نحوی باید باشد تا از یکدیگر جدا نشوند و چون مجرد در آتش ثابت و مقاوم بوده و در موارد دیگر نافذ باشد؛ در نتیجه وجود واسطه ای را لازم دیدند که مانع از جدایی آنها شود و آن را نفس نامیده اند که طبایع گرم و سرد و تر و خشک با هم درآمیزد و مستعمله ای معتدل به وجود آورد ثابت و نافذ و قائم فی النار. (سزالحجر، ص ۷۶ - ۷۲)

حضرت بهاء الله علاوه به این لوح، الواح متعدّد دیگری در مورد اکسیر و کیمیا نازل فرموده اند که در کتاب مائده آسمانی، جلد اول مندرج است. از آن جا که این علم ناشناخته می باشد و مطالب و تعبیر حضرت بهاء الله به صورت رمز و کنایه ارایه گردیده است به ذکر مطالب فوق اکتفا می شود و امید است که آینده، خواننده را به حقیقت این رموز نزدیک تر سازد؛ همان گونه که حضرت بهاء الله در یکی از این الواح صریحاً صحت و کشف آن را در آینده نوید می دهند:

«سبب انکار حفظ ید مختار است که این کنز را از ابصار خائنین حفظ فرموده و لکن عنقریب بعضی تصدیق نمایند و اذعان کنند و ظهور این کنز مستور بین هولاء علامت بلوغ دنیا است و بعد از بلوغ خطر عظیم و بلائی عظیم عالم و اهل آن را از عقب مگر آن که در رضوان الهی وارد شوند.» (مائده آسمانی، ج ۱، ص ۴۱)

گرچه عالم انسانی با استناد به بیان فوق در آینده به این علم دست خواهد یافت ولی دستیابی به جوهر اکسیر حقیقی به فضل و موهبت حضرت بهاء الله به طرفه العین میسر است چنانچه حضرت بهاء الله در لوح علی قبل اکبر می فرماید: «ای علی قبل اکبر، اکسیر اکبر کلمه حق بوده و او را ید قدرت از معدن مکنون به اسم مخزون ظاهر فرموده. او را در قرع قلب به نار محبت پیرو و بعد از ظهور اثر آن در جمیع ارکان اگر ذره از آن بر اهل امکان مبذول شود؛ جمیع نحاس وجود را ذهب ابریز مشاهده نمایی. این است اکسیر اعظم که قلم قدم به ذکر آن مشغول بوده و هست.» (همان، ص ۴۵)

و حضرت بهاء الله کشف این رمز را به زمان بلوغ عالم محوّل فرموده اند.

یادداشت‌ها

(۱). وی به دستور شیخ حسین ناظم، مجتهد شیراز که بعدها به شیخ حسین ظالم ملقب گردید در شیراز به شهادت رسید. شرح ایمان و شهادت ایشان به تفصیل در تاریخ نبیل زرنندی، کتاب ظهورالحق و گنج شایگان آمده است.

(۲). «الله نور السموات و الارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجة کأنها کوكب درى یوقد من شجرة مباركة زيتونة لاشرقية ولاغربية یکاد زيتها یضئ ولولم تمسه نور على نور یهدى الله لنوره من یشاء ویضرب الله الامثل للناس و الله بكل شیء علیم.» (قرآن نور: ۳۵)

(۳). رشاد خلیفه: اعجاز قرآن در عصر کامپیوتر، ترجمه دکتر محمدجواد سهلانی، شرکت نشر فرهنگ قرآن، ۱۴۰۳ ه. ق.

(۴). تعریفات جرجانی، ص ۱۶۷

(۵). فرائد، تلخیص صفحات ۳۱ تا ۳۴

(۶). از توضیحات و راهنمایی جناب آقای دکتر محمد افنان در این زمینه بسیار سپاس گزارم.

(۷). محمدعلی زنوزی، رساله حروف، متعلق به کتابخانه شخصی آقای کاندی در ایران (چون نسخه مورد نظر خطی بوده است متأسفانه هیچ‌گونه اطلاعات بیشتری از مأخذ در اختیار نیست) نسخه سنگی، ص ۲۱۱.

نظری کوتاه بر الواح اعیاد از آثار قلم اعلیٰ

مهری افنان

الواح مبارکی که در این امر اعظم از قلم جمال قدم نازل شده بی‌شمار است که فقط تعداد معدودی از آنها به طبع رسیده است. از این میان الواح مبارکه‌ای که به مناسبت اعیاد نازل گشته هر چند بعضی از آنها در این ایام زیارت می‌گردد ولی شاید مطالعه دقیق آنها همیشه به تعویق می‌افتد و از هر عید به عید دیگر و از هر یوم مبارکی به روزی دیگر واگذار می‌شود لذا در این مختصر سعی شده است که آشنایی کلی با این الواح حاصل گردد و مطالعه فرد آنها در فرصت دیگری انجام شود.

در کتاب «ایام تسعه»^(۱) و «تسبیح و تهلیل»^(۲) تعداد زیادی از این الواح جمع‌آوری شده ولی به احتمال زیاد منحصر به این تعداد نیست و تحقیق در باره همه آنها فرصت شایان توجهی را می‌طلبد. اکثر این الواح به زبان عربی نازل شده است.

شاید بتوان گفت که در تاریخ ادیان الهی اولین باری است که مظهر امر الهی در وصف عظمت ظهور مبارک خود و ظهور قبلش به صدور چنین الواحی مبادرت فرموده است.

در این مجموعه دو لوح به مناسبت شب تولد حضرت اعلیٰ از قلم جمال مبارک صادر شده است؛ یکی با عنوان «بسم المولود الذی جعله الله مبشراً لإسمه العزیز الودود» و مصدر به «لَوْحٌ مِنْ لَدُنَّا إِلَى لَيْلَةٍ فِيهَا لَاحَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ مِنْ نَبَرٍ بِهِ أَنَا رَبُّ مَنْ فِي الْعَالَمِينَ»^(۳) و لوح دیگر با عنوان «بسمه المغرّد علی الأفنان» و مصدر به «يَا إِسْمَى، إِسْمَعِ نِدَائِي مِنْ حَوْلِ عَرْشِي لِيُبَلِّغَكَ إِلَى بَحْرٍ مَا لَهُ سَاحِلٌ وَمَا بَلَغَ قَعْرُهُ سَابِغٌ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَلِيمُ الْكَرِيمُ»^(۴) و معروف به لوح رویا که در عکّا در سال ۱۲۹۰ هجری قمری در یوم تولد حضرت اعلیٰ درست نوزده سال قبل از صعود جمال قدم نازل شد و حضرت ولی‌امرا لله در کتاب «گادپاسز بای» به آن اشاره فرموده‌اند.^(۵)

در هر دو لوح به تولد حضرت اعلیٰ در شب اول که آیت و نشانه‌ای از شب دوم یعنی تولد حضرت بهاء الله است اشاره می‌فرمایند یعنی اول و دوم محرم.

در لوح اول تولد حضرت باب را تولد «یوم الله» و آن شب را به «لیلة الوهاب» و این مولود را به «ام‌الکتاب» موسوم می‌فرمایند و اشاره به برداشته شدن «ختم رحیق مختوم» می‌نمایند و در لوح دوم «لوح رویا» به ذکر طلعت مبارکی «وَرَقَّةٌ نَوْرَاءٌ» ملبّس به «ثياباً رَفِيعَةً بِيضَاءً»

می پردازند که چشم امکان شبه او را ندیده است. مطالب متن لوح اشاره به بلائی وارد بر جمال قدم است و سراسر لوح حالت مکالمه بین مظهر الهی «حضرت بهاء الله» و طلعت نورایی است که در رویا ظاهر شده «که شاید بتوان گفت مکالمه ای بین هیکل بشری و حقیقت روحانی آن حضرت است» و همان طور که قبلاً اشاره شد می فرمایند که خداوند این روز را به روز دیگری که غیب مکنون و سر مخزون ظاهر شد معزز داشت که اشاره به یوم تولد حضرت بهاء الله است؛ و در آخر لوح مناجاتی کوتاه نازل شده است.

در مورد تولد حضرت بهاء الله در کتاب ایام تسعه سه لوح مبارک درج شده است. لوح اول با عنوان «الأقدس الأَمْعُ الأعظم» و مصدر به «قد جاء عيد المولود واستقر على العرش جمال الله المقتدر العزيز الودود»^(۶) می باشد. در این لوح مبارک اشاره به این مطلب است که عید مولود را در سجن اعظم برگزار فرمودند در حالی که «ملوک» بر ضد آن حضرت قیام نمودند و بعد می فرمایند: «هل تضطرب كينونة الإطمينان من ضوضاء الإمكان؟ لا، و جماله المشرق على ما كان وما يكون» و سپس مطلب درباره سطوت و قدرت و هیمنه الهی و امر به تمسک به حبل اقتدار پروردگار است. در این لوح مبارک نیز اشاره به «فک رحیق مختوم» می فرمایند و اهل بهاء را به «انقطاع» و نصرت به آن چه در «لوح محفوظ» الهی نازل شده امر می فرمایند و آنان را از مجادله منع می نمایند.

لوح دیگر با عنوان «الزؤف الكريم الرحيم» و مصدر به «أن يا ملأ الغيب والشهود أن افرحوا في أنفسكم»^(۷) مخصوص لیله «شب» تولد آن حضرت نازل شده است. در این لوح می فرمایند: درهای بهشت باز شد و ابواب نیران بسته شد و نسیم غفران و آمرزش الهی وزید. «در سورة القلم هم ارتفاع قلم یعنی عفو عمومی ذکر شده» و ساعت و قیامت ظاهر شد. در این لوح حضرت بهاء الله تحقق مبانی اعتقادی قبل را در مورد روز موعود به زبان ادبی و با تشبیهات و استعارات زیبا بیان می فرمایند؛ ملائکه و روح با جام های مملو از «کوثر و تسنیم» نازل شدند، بت های «جبت» و «صنم اعظم» بر زمین افتاده، منعدم شدند و جمال قدم بر عرش «اسم اعظم» خود جالس شد و در آن «لیله» «وُلِدَ مَنْ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ» که اشاره به تولد مظهر خداوند لم یولد و لم یولد است یعنی تولد حضرت بهاء الله می فرمایند. سراسر لوح ذکر عظمت یوم ظهور است و این که عالم قدرت تحمل شنیدن این اسرار را ندارد. بعد اشاره به قلم اعلیٰ می فرمایند که آب شیرین زندگانی یعنی «ماء العذب الحیوان» را به قدر استعداد امکانات بر آنها جاری می فرمایند.

لوح سَوْم نیز که با عنوان «هوالله» و مصدر به «أَنْ يَا مَعْشَرَ الْعَشَاقِ، تَالله هذِهِ لَيْلَةٌ مَا ظَهَرَ مِثْلَهَا فِي الْإِمْكَانِ»^(۸) نازل شده در باره عظمت این «لیله» یعنی شبی است که «حقیقت رحمان» در آن ظاهر شده «مشابه لوح قبلی» و در آن عصیان و گناه همه اهل امکان بخشیده شد «یوسف الاحدیة» که اشاره به خود جمال مبارک است ختم شراب سربسته را برداشت «اشاره به بشارت قبل» و آن را به دور آورد و به همه افراد انسانی می‌فرماید که بیایند و از این آب زندگانی بنوشند «فی الحقیقه ندای وحدت عالم انسانی است» و همه باید سرور و شادمانی نمایند زیرا نعمت تمام و رحمت کامل شد «از فحوی تمام این الواح نزدیکی این دو مظهر الهی به یکدیگر مستفاد می‌شود».

در مورد بعثت حضرت نقطه اولی «لوح غلام الخلد» و «لوح ناقوس» از الواح مهمه‌ای است که از قلم حضرت بهاء‌الله نازل شده است.

لوح غلام‌الخلد در بغداد در ایام رضوان نازل شده و عنوان آن چنین است: «هَذَا ذِكْرٌ مَا ظَهَرَ فِي سَنَةِ السِّتِّينِ فِي أَيَّامِ اللَّهِ الْمُقْتَدِرِ الْمُهَيِّمِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ» و شروع لوح با عبارت «إِذَا قَدْ فَتِحَ أَبْوَابُ الْفِرْدَوْسِ وَ طَلَعَ غُلَامُ الْقُدْسِ»^(۹) می‌باشد. این لوح شامل دو قسمت است؛ قسمت اول به زبان عربی و به سبک ادبی بسیار متعالی نازل شده و قسمت دوم به لسان فارسی و به صورت قطعه‌ای ادبی است که برگردان قسمت عربی با عبارت «فیا بُشْرَى هَذَا غُلَامُ الْخُلْدِ قَدْ جَاءَ...» می‌باشد که با عباراتی مانند «بِاسْمِ عَظِيمِ»، «بِأَمْرِ عَظِيمِ»، «بِسَرِّ عَظِيمِ» و امثال آن تمام می‌شود. لوح تماماً در وصف کمال و جمال مظهر الهی آن جوان بهشتی است که چشم احدی از مقرّبین نظیر او را ندیده است و قسمت فارسی لوح در مورد ظهور موعود است که «آن کلمه مستوره که ارواح جمیع انبیا و اولیا به او معلق و مربوط است از مکمن غیب و خفا به عرصه شهود و ظهور جلوه فرمود ... نسیم رحمتی از آن تجلی برخاست که رایحه عصیان از کلّ شیء برداشت و خلعت جدید غفران بر هیاکل نامتناهی اشیا و انسان در پوشید.»

لوح دیگر معروف به لوح ناقوس است که در اسلامبول بر حسب خواهش آقا محمدعلی اصفهانی و به واسطه حضرت عبدالبهاء در شب پنجم جمادی‌الاولی به خط مبارک جمال‌قدم نازل شده است و به فرموده حضرت ولیّ مقدّس امرالله تلاوت این لوح در همان لیله محبوب است. نزول این لوح در سال ۱۲۸۰ هجری قمری مطابق ۱۸۶۳ میلادی است.

عنوان این لوح «هو العزیز» و شروع آن با جمله «هذه روضة الفردوس ارتفعت فيها نعمة الله المهيمن القيوم» می باشد.^(۱) در این لوح خطاب به «راهب الاحدیة» است که می فرماید ناقوس را به صدا در آورد زیرا این یوم الهی «روز خدا» ظاهر شده است و برگردان لوح «سبحانک یا هو، یا من هو هو، یا من لیس أحد إلا هو» است و در بندهای متعدّد هریک به نحوی بشارت ظهور مظهر الهی را به عالمیان ابلاغ می فرماید و سراسر لوح از نغمه های شادی و بشارت و تسبیح و تقدیس مظهر الهی مملوّ است و خاتمه لوح با مناجاتی مهیمن در باره مؤمنین و طلب ایجاد حرارت محبت در قلوب آنان و غلبه روحانی بر من علی الأرض و وفا به وعده الهی است که از قبل فرموده است که برضعفا منت خواهد گذارد و آنان را پیشوایان راستین خود خواهد فرمود: «نريد أن نمُنَّ على الذين استضعفوا في الأرض ونجعلهم أئمةً ونجعلهم الوارثين.»

در باره عید رضوان یا اظهار امر جمال قدم الواح متعدّده ای از قلم مبارکشان نازل شده که شش لوح از این الواح در کتاب تسبیح و تهلیل و هشت لوح در کتاب ایام تسعه به طبع رسیده است.

الواح رضوان مندرج در «تسبیح و تهلیل» از این قرار است:

۱. نُزِلَ فِي يَوْمٍ أَوَّلِ الرِّضْوَانِ، هُوَ الظَّاهِرُ المُسْتَوْرُ العَزِيزُ العَلِيمُ الصَّبُور. (ص ۸۴)
۲. «سورة القلم»: بِسْمِ اللّٰهِ اَلْبَدِيعِ اَلْاَبْهٰى، اَنْ يَّا قَلَمَ اَلْاَعْلٰى فَاشْهَدْ فِى نَفْسِكَ بِاَنَّهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنَا الْمُهَيْمِنُ الْقَيُّوم. (ص ۹۲)
۳. نُزِلَ فِي اَيَّامِ الرِّضْوَانِ: بِسْمِ اللّٰهِ العَزِيزِ الوَهَّابِ، سُبْحَانَكَ اللّٰهُمَّ يَّا اِلٰهِي، اَسْئَلُكَ بِهَذَا الْيَوْمِ وَبِالَّذِي ظَهَرَ فِيهِ ... (ص ۱۰۳)
۴. نُزِلَ فِي يَوْمِ الرِّضْوَانِ: بِسْمِ اللّٰهِ الْمُجَلِّىِ عَلٰى مَا سِوَيْهِ اَنْ يَّا مَلَأَ الْاَرْضَ وَالسَّمَاءَ ... (ص ۱۰۵)
۵. هُوَ الْاَقْدَسُ الْاَبْهٰى، يَّا اِلٰهِي، لَكَ الْحَمْدُ بِمَا ظَلَعَ فَجَزُّ عَيْدِكَ الرِّضْوَانِ ... (ص ۱۱۵)
۶. بِسْمِكَ الْاَحْلٰى الْاَبْهٰى، اِنَّكَ اَنْتَ يَّا اِلٰهِي، لَمَّا اسْتَوَيْتَ عَلٰى كُرْسِيِّ عِزِّ فِرْدَاوَيْتِكَ ... (ص ۱۱۶)

الواحی که در کتاب «ایام تسعه» به طبع رسیده است، به قرار زیر است:

۱. هُوَ الْمُسْتَوٰى عَلٰى هَذَا الْعَرْشِ الْمُنِيرِ، يَّا قَلَمَ الْاَبْهٰى، بَشِّرِ الْمَلَأَ الْاَعْلٰى، بِمَا شَقَّ حِجَابَ السَّتْرِ ... فَيَا مَرْحَبًا هَذَا عَيْدُ اللّٰهِ ... (ص ۲۴۶)

۲. قَدْ طَلَعَ جَمَالَ الْقَدْسِ عَنِ خَلْفِ الْحِجَابِ وَإِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ. (ص ۲۵۱)

۳. هَذَا لَوْحٌ قَدْ نُزِلَ فِي الرِّضْوَانِ لِيَقْرَأَ الْكُلُّ فِي عِيدِ الرِّضْوَانِ بِلَحْنِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ «بِسْمِهِ الْمُجَلِّي عَلِيٍّ مَنْ فِي الْإِمْكَانِ»؛ «يَا قَلَمَ الْأَعْلَى، قَدْ أَتَى ربيعَ الْبَيَانِ بِمَا تَقَرَّبَ عِيدُ الرَّحْمَنِ...» (ص ۲۵۴)

۴. لوح مبارک ایوب: هَذَا مَدِينَةُ الصَّبْرِ فَاجْهَدُوا أَنْ تَدْخُلُوا فِيهَا يَا مَلَأَ الصَّابِرِينَ هُوَ «بِسْمِهِ الْعَلِيِّ الْأَعْلَى» ذَكَرَ اللَّهُ فِي مَدِينَةِ الصَّبْرِ عَبْدَهُ أَيُّوبًا... (ص ۲۶۲)

۵. و در لوح دیگری، راجع به اظهار امر مبارک در رضوان می فرمایند؛ قوله تعالی: «فَلَمَّا أَخَذَ فَرِحَ اللَّهُ كُلُّ مَا سِوَاهُ فَكَانَ الرُّوحُ الْأَعْظَمُ شَفَّتِيهِ مَرَّةً أُخْرَى...» (ص ۳۰۵) (ذکر طفل آقا علی، پسر حاجی میرزا کمال نراقی)

۶. قسمتی از لوح مبارک حضرت بهاء الله که در یوم نهم رضوان نزول یافته: «بِسْمِ اللَّهِ الْمُقْتَدِرِ الْمُخْتَارِ، لَكَ الْحَمْدُ يَا إِلَهِي، بِمَا جَمَعْتَ أَحْبَابَكَ فِي عِيدِكَ الْأَعْظَمِ...» (ص ۳۱۳)

۷. هُوَ اللَّهُ، سُبْحَانَكَ يَا إِلَهِي، هَذَا يَوْمٌ مِنْ أَيَّامِ عِيدِكَ الرِّضْوَانِ وَفِيهِ زُيِّنَ مَحَلَّ السَّجْنِ لِظُهُورِ جَمَالِكَ... (ص ۳۱۷)

۸. قوله تعالی: هُوَ الْعَلِيُّ الْعَالِي الْأَعْلَى، اِي بَلْبَلَانَ إِلَهِي، از خارستان ذلت به گلستان معنوی بشتابید... (ص ۳۱۹)

مطالبی که در این الواح مشترک است، ایجاد حالت شور و انجذاب روحانی است که البته، نتیجه ظهور مظهر الهی است؛ مظهري که آب زندگانی از «کأس بقاء» به بندگانش عطا می فرماید و آنان را در این عید مبارک رضوان بشارت می دهد؛ مظهري که از ورای حجاب، به احسن جمال و کمال ظاهر شده و با برداشتن نقاب از چهره مبارکش آفاق را روشن نموده است مظهر الهی که «ختم رحيق مختوم» را با انگشتان مبارکش برداشت مظهري که خلق بدیعی را آغاز فرمود و از فم مبارکش «بحر حیوان» و آب زندگانی جاری شده و اهل امکان را بشارت می دهد و به خود می خواند.

با ظهور حضرتش بشارت گذشته تحقق یافت: «قَدْ أَتَى الْمَالِكِ وَالْمَلِكُ اللَّهُ». همان طور که ذکر شد، در این الواح، اظهار امر علنی فرموده اند: «هَذَا مَطْلَعُ الْوَحْيِ لَوْ أَنْتُمْ تَعْرِفُونَ» و «هَذَا مَشْرِقُ أَمْرِ اللَّهِ لَوْ أَنْتُمْ تَوْقِنُونَ» و خطاب به اهل امکان می فرمایند که هر چه دارید رها کنید و در این دریایی که به نام خداوند رحمان در موج است غوطه خورید.

هر یک از این الواح دریایی از شور و شوق و وله و انجذاب به همراه می‌آورد و گه گاهی هم یادآور صدمات و زحمات و لطمات وارده به مظهر ظهور است. هر یک از این الواح اختصاصات خود را دارد و همه به صورت قطعه‌ای ادبی و زیبا بعضی از آنها با برگردان‌هایی نظیر «فیا مرحبا، هذا عید الله قد ظهر عن افق فضل منیع» حالت شور و انجذابی خارج از وصف و بیان دارند و یا حالت مکالمه بین مظهر الهی و «قلم اعلیٰ» و یا «قلم اعلیٰ» با حضرت کبریا را مجسم می‌سازند و بالاخره این ایام، ایامی است که عالم «لاهورت» «عالم الهی» خطاب به ناسوت «عالم خاکی» می‌گوید: خوشا به حال تو که موطنی اقدام خداوند قرار گرفتی.

در باره عید صیام و نوروز دو لوح در کتاب ایام تسعه با عنوان «أنا الأقدس الأعظم الأبهی» و مطلع «لَكَ الْحَمْدُ يَا إِلَهِي، بِمَا جَعَلْتَ الْتِيروز عِيداً لِلْمَقْرَبِينَ مِنْ عِبَادِكَ ...»^(۱۱) و دیگری با عنوان «الأعظم» و مطلع «لَكَ الْحَمْدُ يَا إِلَهِي بِمَا جَعَلْتَ الْتِيروز عِيداً لِلَّذِينَ صَامُوا فِي حُبِّكَ وَ كَفَّوْا أَنْفُسَهُمْ عَمَّا يَكْرَهُهُ رِضَاؤُكَ ...»^(۱۲) مندرج است.

دو لوح دیگر در کتاب تسبیح و تهلیل به طبع رسیده است؛ اول: «يُقْرَأُ فِي الْتِيروز وَ عِيدِ الصِّيَامِ» با عنوان «هُوَ الْحَيُّ الْبَاقِي الْقَيُّومُ» و مطلع «شَهِدَ اللهُ لِنَفْسِهِ بِوَحْدَانِيَّةِ نَفْسِهِ وَ لذَاتِهِ بِفَرْدَانِيَّةِ ذَاتِهِ ...»^(۱۳) و دیگری با عنوان «هُوَ الْأَقْدُسُ الْأَعْظَمُ الْأَعْلَى» و مطلع «سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ يَا إِلَهَ الْعَالَمِ وَ مَالِكِ الْأُمَمِ أَشْهَدُ أَنَّكَ لَمْ تَزَلْ كُنْتَ مُقَدَّساً عَنْ ذِكْرِ الْكَائِنَاتِ ...»^(۱۴) مطالب این الواح همه اشاره به این مطلب است که خداوند نوروز را عید صیام قرار فرموده است و در حق مؤمنین که موفق به صیام گردیده‌اند دعا می‌فرمایند که به طراز قبول الهی فایز شوند زیرا همه چیز معلق به قبول او است. اگر خداوند بر کسی که افطار کرده حکم صوم جاری فرماید مانند این است که از ازل الازل صایم بوده است و نیز می‌فرمایند که در این روز و در این عید، نفحات ظهور مابین زمین و آسمان را پر کرده و آنچه در کتب مقدسه مسطور بوده و انبیا و اولیا به آن بشارت داده‌اند ظاهر شده است.

در امر مبارک، یوم اول نوروز به «یوم البهاء» و ماه اول سال به «شهر البهاء» نامیده شده است. در این الواح اشاره به این مطلب است که این روز به این اسم مبارک نامیده شده و خداوند آن را برای مقربین و مخلصین عید قرار داده است. فی الحقیقه اشاره به بهار روحانی است که با ظهور مظهر الهی یعنی حضرت بهاء الله باب «لقاء» بر روی اهل آسمان و زمین گشوده شده است و از وزش اریاح و حرکت برگ‌ها ندای «إِنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْمَحْبُوبُ» شنیده می‌شود.

سفینه عرفان - دفتر ۱۴ _____ نظری کوتاه بر الواح اعیاد از آثار قلم اعلیٰ

در واقع در همه این الواح بشارت فرا رسیدن ایام روحانی و ظهور مظهر «مشهود مکنون» به گوش می‌رسد و کسانی که به این ندا گوش فرا داده و به اطاعت احکام او «در این مورد صوم» پرداخته‌اند مورد فضل و رحمت قرار گرفته‌اند.

این الواح مملوّ از حالت شور و انجذاب روحانی و بشارت الهی و دعا و توجّه و مناجات به درگاه پروردگار عالمیان است.

یادداشت‌ها

* در باره لوح مدینه الصّبر، یا لوح مبارک ایوب بنده قبلاً مطالبی عرض نموده‌ام که در عندلیب، سال بیست و یکم، شماره ۴ (پیاپی ۸۴)، ص ۱۱ درج شده است.

۱. عبدالحمید اشراق خاوری، رساله ایام تسعه، کلمات پرس، چاپ اوّل در امریکا، ۱۹۸۱م.

۲. عبدالحمید اشراق خاوری، رساله تسبیح و تهلیل، لجنه ملّی نشر آثار امری، طهران، ۱۰۵ بدیع، ۱۳۲۷ شمسی.

۳. ایام تسعه، ص ۱۲.

۴. همان، ص ۱۶.

۵. کتاب قرن بدیع، مؤسسه معارف بهائی به لسان فارسی، کانادا، ۱۴۹ بدیع، ص ۴۴۴ / حضرت ولی امرالله، God Passes By، ص ۱۴۰

۶. ایام تسعه، ص ۴۵

۷. همان، ص ۴۸

۸. ایام تسعه، ص ۵۵

۹. همان، ص ۹۲

۱۰. همان، ص ۱۰۰

۱۱. همان، ص ۳۴۰

۱۲. همان، ص ۳۴

۱۳. تسبیح و تهلیل، ص ۱۳۴

۱۴. همان، ص ۱۴۰

چونان شعله آتش از برای دشمنان

فاروق ایزدی نیا

از جمله الواح مبارکی که تقریباً در کلیه خانواده‌های بهائی، برای تسلی خاطر یا عشق و فیر به نفس لوح یا موارد دیگر زیارت می‌شود لوح مبارک احمد است که در ادرنه از قلم حضرت بهاءالله عزّ نزل یافت.

تحولی که این لوح مبارک در احمد یزدی مخاطب آن ایجاد نمود بارها بیان شده است. او پس از دریافت لوح با آن که سخت مشتاق لقای محبوبش بود از این دیدار صرف نظر کرد و طبق امر مولایش راهی ایران شد تا پیام حق را به مشتاقان و مستعدان ابلاغ نماید و طریق حق و حقیقت بنماید و ظهور موعود بیان را به پیروان حضرت ربّ اعلیٰ بشارت دهد.

از جمله عباراتی که در این لوح مبارک نازل شده و بعضاً مورد انتقاد غیربهائیان قرار گرفته جمله: «کن كشعلة النار لأعدائی و كوثر البقا لأحبائى» است که آن را دال بر رفتار دوگانه با دوست و دشمن قلمداد نموده‌اند و با اصل محبت بی قید و شرط و معاشرت با روح و ریحان با پیروان جمیع ادیان در تضاد یافته‌اند.

به نظر رسید اگر به دیدگاه امر مبارک در این خصوص اشارتی گذرا شود شاید در روشن شدن موضوع و رفع این تفکر نادرست کمکی نماید. اگر چه هر نفسی باید نظر به انصاف داشته و با دیدگاهی بی طرف به موضوع بنگرد و از خدایش بخواهد که در اتخاذ موضع و قضاوت عادلانه به او مساعدت فرماید.

قبل از آن که وارد بحث اصلی شویم به این نکته اشاره می‌شود که کلام واحد می‌تواند تأثیری دوگانه در طالبان و منکران داشته باشد و ابداً لزومی ندارد که تصور شود که کوثر حیات و شعله نار دو امر جداگانه هستند. حضرت بهاءالله در لوحی به امضای کاتب وحی می‌فرمایند:

«ان شاء الله آن محبوب به کمال قدرت و قوت بر امر الهی قیام نمایند و بگویند آنچه را که به منزله روح است از برای طالبان و به مثابه نار است از برای جاحدان و منکران.» (مجموعه آثار قلم اعلیٰ، ج ۲۸، ص ۲۲)

در واقع نار برای رفع افسردگی و پژمردگی است یعنی برای ایجاد طراوت در نفوسی که فاقد روح حیاتند و باید از خمودت نجات یابند. در این جا آتش است که نقش مهمی ایفا می کند و کوثر یعنی آب حیات نیز برای رفع تشنگی است. بدین لحاظ اگر شخصی بتواند هر دو نقش را در آن واحد ایفا کند در سبیل الهی قدمی مؤثر برداشته است. بدین علت است که حضرت عبدالبهاء خطاب به احبای الهی می فرماید: «کونوا یا احبباء الله لکلّ ظمآنٍ سلسبیلأً عذبأً فراتأً و لکلّ میّتٍ روحأً حیأً و لکلّ مخمودٍ نارأً و لکلّ مایوسٍ رجاءً» (مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهاء، شماره ۸۸، ص ۷۵ - ۱۷۴)

دشمن کیست؟

در فرهنگ سخن سه تعریف برای دشمن آورده شده است:

۱. آن که نسبت به کسی یا چیزی حس مخالفت، بدخواهی و کینه توزی دارد.
 ۲. شخص، گروه یا کشوری که با دیگری در حال جنگ است.
 ۳. (مجازاً) آن چه برای کسی یا چیزی به شدت زیان آور باشد. فرهنگ معین فقط یک تعریف بیان می کند: «آن که بدخواه دیگری است.» دهخدا این گونه نوشته است: «آن که عداوت می کند به شخص و کسی که ضرر می رساند. حریف مخالف و ضدّ و معارض و مبغض» در این مورد به چند نکته در اعتقادات بهائی باید توجه داشت:
- اولاً: «انسان باید در جمیع شئون و احوال سماحت داشته باشد دشمن را دوست شمرد و بدخواه را خیرخواه بداند نه آن که دشمن را دشمن بداند و مدارا نماید و مبغض را مبغض بداند و حسن اخلاق بنماید. [حضرت بهاء الله] می فرماید:

«این گونه عمل نمودن تزویر است حقیقت ندارد. بلکه شما باید دشمن را دوست ببینید و بدخواه را خیرخواه بدانید و به این دستورالعمل معامله کنید یعنی محبت و مهربانی و خیرخواهی شما حقیقی باشد نه مدارا؛ زیرا مدارا یک درجه تزویر است.» (نقل نطق حضرت عبدالبهاء، از ص ۹۸ بهاء الله و عصر جدید)

این از آن جهت است که انسان باطناً دارای فطرتی روحانی است که همان حقیقت انسانی باشد و تنها از او است که محبت و خیرخواهی تجلی می کند و باید این کینونت معنوی و حقیقی را ناظر بود تا شخصیت باطنی و حقیقی بیدار و فعال شود و شخصیت خارجی را نیز تقلیب و تجدید نماید.

ثانیاً: کسانی را که خودشان را مخالف ما می‌دانند نمی‌گوییم دشمنان ما برای این که ما برای دشمن معنی قایل نیستیم و هیچ کس را هم دشمن خودمان نمی‌دانیم بنابراین می‌گوییم کسانی که خودشان را مخالف ما می‌دانند «که نباید بدانند چون ما مخالف هیچ کس نیستیم». (دکتر داودی، مقالات و رسایل در مباحث متنوعه، ص ۷۷)

ثالثاً: در معنای کلمه خصم: «این اصطلاح خصم اصطلاح متداول و رایج در قرون وسطی بود به همین صراحت. در منطق می‌گفتند: اگر خصم چنین بگوید، در جواب او چنین باید گفت. کلمه «خصم» یعنی شخص مناظر را، شخصی را که طرف بحث ما است، درست به صراحت عنوان خصم به او دادند. اگر دشمن این‌طور گفت، تو در جواب این‌طور بگو. پس به این ترتیب لاقلاً طرف بحث اگر دشمن جنگ ما نباشد، حریف مسابقه ما شده و پیدا است که اگر این روش مورد قبول قرار بگیرد، دیانت که اصل آن بر صفا و وفا و صمیمیت و صداقت باید باشد، چه معنی پیدا می‌کند. ما این کار را نمی‌کنیم برای این که به آن سرنوشت نمی‌خواهیم دچار شویم. ما این کار را نمی‌کنیم، برای این که نمی‌خواهیم کسی را به عنوان خصم در مقابل خود قرار دهیم و خودمان به قصد خصومت در مقابل او قرار بگیریم. این‌ها از ما و از دین ما که دین صلح و صفا و وفاق و وفا است، دور باد!» (دکتر داودی، همان مأخذ، ص ۱۴۸)

رابعاً: در تعریف دشمن در این مقام به گفتار دیگری از دکتر داودی استناد می‌شود که به زیبایی تام آن را تعریف می‌کند و نحوه رفتار با آنها در این امر مبارک را توضیح می‌دهد. توضیحات ایشان در واقع به قسمتی از لوح احمد مربوط می‌گردد؛ وقتی بیان دوست و دشمن می‌فرمایند؛ «البتّه دشمن منظور کسانی هستند که خود را دشمن امر بهائی و دشمن حضرت بهاء الله می‌گیرند و الاّ نه آن حضرت با کسی دشمنی دارند و نه امر آن حضرت تجویز دشمنی می‌کند» دعوت می‌فرمایند که اگر از کسانی که خود را دشمن می‌دانند و در این راه سالکند حزنی در راه من به تو وارد آید یا به خاطر من حمله‌ای به تو شود و یا ضربتی بر تو وارد کنند مضطرب مباش و به خدا توکل کن زیرا مردمی که به تو بد می‌کنند در راه اوهام قدم بر می‌دارند خدا را به چشم خود نمی‌بینند و نغمه الهی را به گوش خود نمی‌شنوند. در واقع آنان که بد می‌کنند از جمله کسانی هستند که اوهام و ظنون بین آنان و قلوبشان حایل شده است. بنابراین تونسبت به آنها کینه پیدا نکن و آنها را دشمن مگیر. آنها اگر خود را دشمن می‌گیرند به این علت است که گوششان بسته است یعنی به گوش خود نمی‌شنوند؛ چشمشان بسته است؛ یعنی به چشم خود

نمی بینند زیرا اوهام و ظنون بین آنان و قلوبشان حایل شده است. (رهایی، به اهتمام دکتر وحید رأفتی، ص ۴۲)

خامساً: با احدی نباید دشمنی کرد و هیچ کس را نباید دشمن شمرد که جمال مبین می فرماید: «أعرض عن الذين تجدد في قلوبهم غلاً من الله وأحبائه ولا تكن للكافرين خصيماً» (نورین نیّرین، ص ۱۳۴)

شعله نار برای دوستان

شعله نار بودن صرفاً برای دشمنان نیست. اگر بدانیم که در اوقاتی در مورد دوستان نیز صادق است، بهتر می توانیم پی به معنای واقعی آن ببریم. از جمله مواردی که شعله نار سبب اشتعال گشته، داستان جناب آقا سید اسمعیل زوّاره‌ای است که در بغداد از شدت احتراق به ناراشتیاق جان فدا نمود. جمال مبین در حق او فرموده است:

«از جمله محبوب شهدا جناب آقا سید اسمعیل زوّاره‌ای علیه بهاء الله الابهی که به دست خود، خود را مقبلاً الی البیت فدا نمود. اگر چه این عمل در ظاهر منکر و لکن محبت الهی چنان اخذش نمود که از هر عرقی از عروقتش شعله نار ظاهر و باهر.» (مائده آسمانی، ج ۷، ص ۲۱۶)

حضرت عبدالبهاء شدت اشتیاق خود به احبّان نیز به شعله نار تشبیه می فرماید:

«از جهتی مشغول به تمشیت مهام امور داخله و خارجه و از جهتی مشغول به تحریر این ورقه. ملاحظه کن دل چگونه به نار محبت احبّاء الله مشتعل است که جمیع این موانع مانع نمی گردد و قلم به ذکر دوستان و یاد یاران مشغولست و روح به نفحات محبتشان پر روح و ریحان.» (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۸، ص ۱۰۸)

این شعله نار می تواند سبب اشتعال احبّای الهی گردد. در مقامی حضرت عبدالبهاء به این نکته نیز اشارتی دارند:

«طوبی لک، ثم طوبی لک لاأكاد أنسی أيام العراق يوم الإشراق حينما كنت كشعلة النار بين الأبرار والأخيار تحرق حرارة حبك القلوب المنجذبة في الصور والناس في وهم وفتور و شغل يلعبون و اسأل الله أن يزيدك ثبوتاً و رسوخاً و يضيئ بك قلوب الأحرار.» (منتخباتی از مکاتیب عبدالبهاء، ج ۶، ص ۴۱۶)

شعله نار بودن دو تأثیر دارد؛ تأثیری برای دوستان و تأثیری برای کسانی که با امر الهی خصومت می‌ورزند. حضرت بهاء الله توضیح می‌فرماید:

«قم بین الأخیار والأشرار باسم ربك العزیز المختار تم اضم فی قلوبهم نار ذکری و ثنائی لیزداد به الأول و یتوجه به الآخر.» (اقتدارات، ص ۲۹۷)

در این مقام به کلامی از حضرت عبدالبهاء نیز اشاره می‌شود. هیکل مبارک به احبای الهی توصیه می‌فرماید که نسبت به سایر نفوس چگونه رفتار نمایند و چگونه آنها را از خمودت نجات بخشند:

«كونوا يا احبباء الله لِكُلِّ ماردٍ شهاباً ثاقباً و لِكُلِّ غافلٍ عرقاً نباضاً و لِكُلِّ ظلمٍ عدلاً خالصاً و لِكُلِّ جهولٍ علماً كاملاً و لِكُلِّ معاندٍ برهاناً قاطعاً و لِكُلِّ طالبٍ دليلاً لائحاً و لِكُلِّ ظمانٍ سلسيلاً عذباً فراتاً و لِكُلِّ ميّتٍ روحاً حيّاً و لِكُلِّ مخمودٍ ناراً و لِكُلِّ مايوسٍ رجاءً.» (مجموعه مكاتيب حضرت عبدالبهاء، شماره ۸۸، ص ۱۷۵)

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، در این جا نیز «نار» برای نجات از خمودت و سردی است و نه برای سوزاندن. در واقع هدایت هیکل مبارک گویای نهایت درجه الطاف الهی نسبت به بندگان است.

شعله نار برای هر چه جز خدا

باید چون آتش بود تا قلوب جمیع نفوس به آتش عشق الهی شعله‌ور گردد و این جز به راضی بودن به رضای الهی و توجه به وجه او حاصل نشود. این است که فرمود: «کُن نار الله لما سواه لتشتعل منک أفئدة الخلق كذلك أمرت من لدن عزیز حکیم.» (کتاب مبین، خط زین‌المقربین، ص ۲۰۱)

نهی از جدال با دشمن

با توجه به روشن شدن کلمه «دشمن» یعنی کسی که خود را مخالف با ما می‌داند نه آن که ما او را دشمن یا مخالف بدانیم و در این جا صرفاً برای تمیز موضوع به کار می‌رود، به ممنوع بودن هرگونه نزاع و جدال با افرادی که مخالف ما هستند اشارتی می‌شود.

این گونه افراد معمولاً سعی دارند ما را به مجادله بکشانند یعنی با تحقیر یا استهزاء یا تهمت و افترا و امثال آن و اهانت به اعتقادات ما، ما را مجبور نمایند که مقابله به مثل نماییم. دکتر داودی چه نیکواین موضوع را بیان کرده است:

«مخالفان ما حمله می کنند، ایراد می گیرند؛ و چون ما را تصدیق ندارند؛ چون ما را قبول ندارند؛ چون ما را بر حق نمی دانند از هر گونه اهانت از هیچ گونه اهانت بهتر است بگوییم؛ صرف نظر نمی کنند. در مورد ما بد می گویند؛ مقدساتمان را تحقیر می کنند؛ طلعات قدسیه را که مورد احترام ماست بر خلاف احترام نام می برند؛ ناسزا می گویند؛ فحش می دهند؛ سعی می کنند نشان بدهند که ما باطلیم؛ ما بدیم و ما زشتیم ... اما ما چه حق داریم که به جواب گویی آنها مطابق روش خودشان بپردازیم؟ ما نمی توانیم این کار را بکنیم. ما که آنها را قبول داریم چطور می توانیم به ایشان بد بگوییم؟ ... کار ما با کار او هیچ تفاوتی ندارد چون او هم کاری کرده که مخالف معتقدات ما است، ما هم در این مقام کاری کردیم که مخالف معتقدات ما است. او به ما تاخته، ما هم به نوبت خودمان به خودمان تاخته ایم.» (مقالات و رسایل در مباحث متنوعه، ص ۱۶۱)

در واقع مقصود اهل بهاء ترویج تعالیم بهائی است نه وارد شدن در مجادله. تلاش طرف مقابل در واقع منصرف کردن ما از نشر تعالیم است؛ در حالی که ما برای تعمیم معارف بهائی و انتشار کلمات الهی تلاش می کنیم. این معنی را حضرت عبدالبهاء این گونه بیان می فرمایند:

«... هر قدر اجتناب کنند، شما نزدیکی طلبید و هر قدر اذیت کنند شما محبت بنمایید و آن چه بد بگویند شما ملاحظت فرمایید به هر وسیله که ممکن باشد نهایت دل جویی را از آنها بنمایید؛ از سب و لعن و هتک منجر نگردید بلکه مانند چشمه آب حیات منفجر شوید؛ باز محبت کنید؛ الفت بنمایید.» (امر و خلق، ج ۳، ص ۲۰۷)

در مقام دیگر می فرمایند:

«زنهار! زنهار! که خاطری بیازارید و قلبی را شکسته بنمایید و دلی را دردمند کنید و جانی افسرده بنمایید و نفسی را پژمرده کنید و لودشمن جان باشد و اهل عدوان.» (همان)

در مقام دیگر می‌فرمایند:

«ای حزب الله، مبدا خاطری بیازارید و نفسی را محزون کنید و در حق شخصی چه یار و چه اغیار، چه دوست و چه دشمن زبان به طعنه گشایید. در حق کل دعا کنید و از برای کل موهبت و غفران طلبید. زنها! زنها! از این که نفسی از دیگری انتقام کشد ولو دشمن خون خوار باشد.» (منتخبات مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، ص ۷۰)

در طرز رفتار با این گونه نفوس باید ناظر به انگیزه و علت خصومت آنها بود که چرا دست به این گونه اعمال می‌زنند و چه راه حلی برای آن وجود دارد. اگر شعله نار نشانه خصومت متقابل از سوی اهل بهاء باشد، حلال مشکلات و راه رسیدن به وحدت و یگانگی نیست. دیگر بار کلامی از دکتر داودی بخوانیم که در این مورد نیز توضیحی می‌دهند:

«جمال قدم می‌فرمایند: این‌ها کسانی هستند که ظنون و اوهام بین آنها و قلوبشان حایل شده و روی قلب آنان را غباری پوشانده و آئینه دل را مکدر کرده و لذا این آئینه دیگر پرتوی حقیقت را منعکس نمی‌کند و همین است که این نفوس را از راه خدا باز می‌دارد. پس اگر آزاری به تومی‌رسانند و صدمه و لطمه‌ای به تومی‌زنند از این نفوس کینه به دل مگیر و مضطرب مشو. آنها دلشان می‌خواهد تو را خوار و غمگین کنند ولی نه غم به دلت راه پیدا کند و نه احساس خواری کن و نه مضطرب باش؛ چرا؟ برای این که این‌ها دانسته بد نمی‌کنند بلکه ظنون و اوهامی که حایل بین آنان و قلوبشان شده باعث چنین رفتاری است. بنابراین سعی تو باید این باشد که آنان را به فطرت اصلی برگردانی و قلبشان را پاک و آزاد کنی. با دل زدوده از غبار وقتی توجه به حقیقت کنند؛ حقیقت خواه و ناخواه در آئینه دل منعکس می‌شود.» (رهایی، ص ۴۳)

از این قبیل بیانات بسیار است و نشان می‌دهد که در این ظهور ابداً هیچ جدال و نزاعی با آن چه که به اصطلاح دشمن نامیده می‌شود وجود ندارد حتی در مقام معامله باید با دوست و دشمن یکسان رفتار نمود؛ حضرت بهاء الله می‌فرماید:

«اگر خدا نکرده شما دشمنی داشته باشید او را دشمن نبینید، دوست ببینید. به دوست چگونه لازم است معامله کردن؛ به دشمن همان معامله را مجری دارید. این تأکید را به جهت این می‌فرماید تا این که الفت میانه جمیع بشر حاصل شود.» (خطابات مبارکه، ج ۱، ص ۱۵۴)

وصیت حضرت عبدالبهاء به اهل بهاء، در الواح مبارکه وصایا نیز جز این نیست:

«ای احبای الهی، در این دور مقدس نزاع و جدال ممنوع و هر متعدی محروم. باید با جمیع طوایف و قبایل چه آشنا و چه بیگانه نهایت محبت و راستی و درستی کرد و مهربانی از روی قلب نمود بلکه رعایت و محبت را به درجه‌ای رساند که بیگانه خود را آشنا بیند و دشمن خود را دوست شمرد یعنی ابداً تفاوت معامله گمان نکند.» (ایام تسعه، ص ۴۶۹)

سبقت رحمت بر غضب

هیچ شکی نیست که خداون، کریم است و عاشق بندگان و مخلوقات خود. لهذا ابداً مایل نیست کسی محروم بماند و همواره رحمت او بر غضبش سبقت گرفته و به نوع بشر مهلت داده است که طریق صواب را بیابد و ببیماید. در قرآن کریم «رحمتی وسعت کل شیء» آمده است که حضرت عبدالبهاء در توضیح آن می‌فرماید: «رحمت بر دو قسم است، خاصه و عامه روحانی و جسمانی. رحمت عامه جسمانی وسعت رحمته کل شیء اما رحمت خاصه روحانی وجدانی رحمانی و یختص برحمته من یشاء.» (منتخبات مکاتیب عبدالبهاء، ج ۶، ص ۷)

در این ظهور، رحمت الهی بر غضبش سبقت گرفته است. خداوند، کسانی را که از در مخالفت با امرش برمی‌آیند علی‌رغم اقتدارش بر اخذ آنها به نظر کودکانی می‌نگرد که محتاج تربیت هستند و لذا با آنها مدارا می‌فرماید و از احبایش نیز می‌خواهد همان طریق را در پیش گیرند:

«قد أتى مالکُ القِدَمَ لإصلاح العالم. لو عرف الناسَ لَطافوا حَوْلَ العرشِ إِنَّ رَبِّكَ لَهَوَّ العَليمُ الحَکیم. مَثَلُهُم کَمَثَلِ الصَّبِيانِ إِنَّ رَبِّكَ لَمَرَبِّي العَالَمِينَ. لو أَرَدْنَا لِأَخَذِنَاهُمْ بِكَلِمَةٍ مِنْ عِنْدِنَا وَلَكِنْ سَبَقَتْ الرَّحْمَةُ غَضَبَ اللَّهِ المَقْتَدِر العَزِيزِ القَدِير. أَنْ اِقْتَدُوا رَبِّكُمْ إِنَّهُ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ.»^(۱)

حضرت بهاء الله در خطابی به مخالفین خود می‌فرماید:

«ارجعوا الی الله و توبوا الیه لیرحمکم الله بفضلہ و یغفر خطایاکم و یعفو جریراتکم و إِنَّهُ سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبَهُ وَأَحَاطَ فَضْلُهُ کُلَّ مَنْ دَخَلَ فِي قَمَصِ الوجودِ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ الْأَخْرِينَ.»^(۲)

بدین لحاظ است که نصرت به امر الهی را در مجادله نمی‌دانند بلکه در مواعظ حسنه می‌دانند و تحمّل بلایا و شداید را بر ایجاد فتنه و جدال مرجح می‌شمارند:

«ليس النَّصْر بالمجادلة بل الموعظة الحسنة إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ. سبقت رحمته غضبه لذا حملنا الشدائد من كلِّ دنيِّ بعد الَّذي في قبضتنا ملكوت السموات والأرضين. اياكم أن ترتكبوا ما تحدث به الفتنة...»^(۳)

دشمن حقیقی کیست یا چیست؟

آدمی دشمن دارد چه که در طریقی که به سوی حقّ در پیش می‌گیرد و تلاشی که برای تحقّق آرزوی مکنون در دل و جاننش یعنی تقرّب به خدایش و محبوبش به عمل می‌آورد، موانعی وجود دارند که او را از پیشروی باز می‌دارند و این‌ها در واقع دشمن حقیقی اویند. در آثار بهائی به این‌گونه دشمنان اشاراتی شده است. از آن جمله حضرت بهاءالله می‌فرمایند:

«ای بندگان، تن بی‌روان مرده است و دل بی‌یاد یزدان پژمرده. پس به یاد دوست بیامیزید و از دشمن بپرهیزید. دشمن شما چیزهای شما است که به خواهش خود، آن را یافته‌اید و نگاه داشته‌اید و جان را به آن آلوده‌اید. جان برای یاد جانان است آن را پاکیزه دارید؛ زبان برای گواهی یزدان است آن را به یاد گمراهان می‌الایید.» (یاران پارسی، ص ۳)

مورد دیگر، نفوسی هستند که آدمی را از پیشروی باز می‌دارند. در این مقام باید به کلام آنها بی‌اعتنایی نمود و ناظر به کلام حقّ بود تا مقصود حاصل شود:

«ای بنده یزدان، از بیگانگان بیگانه شو تا یگانه را بشناسی. بیگانگان مردمانی هستند که شما را از یگانه دور می‌نمایند ... به گفتار اغیار از یار دور ممان و از سخن دشمن از دوست مگذر ... چشم جان بگشا تا روی دوست بینی؛ گوش هوش فرا دار تا زمزمه سروش ایزدی بشنوی.» (همان، ص ۶)

اما در آثار مبارکه به کزّات به نفوسی که با امر مبارک و طلعات مقدّسه مخالفت شدید می‌نمایند، با واژه «اعدا» اشاره شده است؛ فی‌المثل در لوحی به یکی از اماء الرّحمن می‌فرمایند:

«یا اُمّتی، اسمعی ندائی من شطر سجنی إذ أحاطنی أعدائی الذین أنکرو القيامة و آثارها و السّاعة و أشراطها ألاّ أنهم من الصّاعرین.» (آثار قلم اعلیٰ، طبع کانادا، ج ۲، ص ۵۰)

و در لوحی خطاب به جناب عندلیب از اعمال و اخلاق ناروای احبّا به عنوان نصرت اعدا یاد می‌کنند:

«یا اولیائی، تمسکوا بحبل الأعمال و الأخلاق لیظهر منکم ما تنجذبُ به أفندة من فی البلاد؛ إعلموا أنّ جنودَ الأخلاقِ أقوى الجنود فی العالم فاعتبروا یا أولى الأبصار بها ترتفع مقاماتکم و مراتبکم بین الأحزاب. یا عندلیب، قد خلّقنا النفوس لنصرة أمرنا ولكن أكثرهم نصرُوا أعدائی بأعمالٍ ناحت بها جنودُ الوحي و الإلهام.» (لئالی الحکمة، ج ۳، ص ۹۵)

و در لوح دیگری باز هم خطاب به جناب عندلیب صریحاً به این مطلب اشاره دارند:

«از حقّ بطلب مبعوث فرماید نفوسی را که به کمال تقدیس و تنزیه و انقطاع بر نصرت امر قیام نمایند قیامی که سستی آن را اخذ نکند و قعود از پی در نیاید. احبّا قلیل و اعدا کثیر. اکثری را اسما حایل شده و حجاب اکبر گشته لذا از تقرّب به افق اعلیٰ ممنوعند. بگوای اهل بهاء، از هر یک اگر عمل نالایقی ظاهر شود او ناصر اعدای حقّ بوده و هست چه که نفوس غافله به مجرّد اصغای عمل منکری نار فساد برافروزند و به انتشار عمل آغاز نمایند و نسبت آن را به مبدأ راجع کنند.» (همان، ص ۲۳۰)

از برای این نفوس نیز دو راه وجود دارد؛ یا اقبال به مظهر امرالله یا استقرار در جحیم مقدر برای آنها. حضرت بهاءالله در مناجاتی در حقّ اعدا می‌فرماید:

«الهی و سیّدی أن افتح عیونهم لمشاهدة جمالیک أو أرجعهم إلی مقرّهم فی أسفل النّیران.» (مناجات، طبع برزیل، ۱۳۸ بدیع)

اما برای احبّا در قبال این نفوس وظیفه‌ای مقرّر که ابداً به سیف و سنان ظاهره ارتباطی ندارد و اگر نسبت به آنها آتشی بر می‌افروزند ابداً به قهر و غضب ظاهره مربوط نبوده و نیست. وقتی ذکر به کاربردن آتش می‌شود، توصیه جمال مبارک به بندگان چنین است:

«قم بین الأخیار و الأشرار باسم ربّک العزیز المختار ثمّ اضم فی قلوبهم نار ذکری و ثنائی لیزداد به الأول و یتوجّه به الآخر. کذلک یامرک سلطان القدر من هذا المنظر الأكبر.» (اقتدارات، ص ۲۹۷)

در کلامی مذکور:

«ای اهل بهاء، با جمیع اهل عالم به روح و ریحان معاشرت نمایید. اگر نزد شما کلمه‌ای و یا جوهری است که دون شما از او محروم به لسان محبت و شفقت القا نمایید؛ اگر قبول شد و اثر نمود مقصد حاصل و الاً او را به او گذارید و در باره او دعا نمایید، نه جفا. لسان شفقت جذّاب قلوب است و مائده روح و به مثابه معانی است از برای الفاظ و مانند افق است از برای اشراق آفتاب حکمت و دانایی.»
(مجموعه اشراقات، ص ۱۳۵)

البته اگر کلام حق در کسی اثر ننماید و بخواهد به خصومت و عداوت ادامه دهد اجتناب از او لازم و واجب «تجنب عن أعدائی ولا تعایشیر معهم و کن فی حفظ جمیلاً» (لثالی حکمت، ج ۱، ص ۳۵)

اما عمل خلاف آن یعنی هرگونه ضری که از سوی احبای الهی به احدی وارد شود به نفس حق وارد شده است و نافی اصل محبت و شفقت به کل اهل ارض است. جمال مبین می‌فرماید:

«ان شاء الله به کمال حکمت به ذکر حق مشغول باشید به شأنی که اذکار شما در قلوب تأثیر نماید و وصیت می‌کنیم شما را به رأفت و رحمت و حلم و امانت و صدق که شاید عالم تیره به عنایت سراج‌های اخلاق مرضیه و اعمال طیبه روشن و منیر گردد. این است معنی نصرت که در کتاب نازل شده. اگر از نفسی الیوم عملی ظاهر شود که سبب ابتلا و ضرر نفسی گردد؛ فی الحقیقه آن عمل به مظلوم راجع است. اتقوا یا احبائی عن کل ما یکرهه العقول. کذلک ینصحکم قلمی و یوصیکم لسانی الصادق الامین.» (آیات الهی، ج ۲، ص ۹۲)

تصریح و تأکید حق بر آن است که عکس این عمل یعنی آن‌چه که با محبت و شفقت و عدالت و انصاف از احبای الهی ظاهر شود، مضرّ به حال امرالله و ناصر اعدای حق بوده و هست. در کلامی می‌فرمایند:

«ای ربّ تری و تعلم أنّ الذین أزدنا منهم العدلّ و الإنصاف قاموا علینا بالظلم و الإعتساف. فی الظاهر کانوا معی و فی الباطن نصرُوا أعدائی الذین قاموا علی هتک حرمتی. إلهی، إلهی، أشهد أنّک خلقت عبّاذک لنصرة أمرک و إعلاء کلمتک و هم نصرُوا أعدائک...» (لوح مبارک خطاب به شیخ نجفی، ص ۲۸)

در موارد کثیره این اعمال را از خصومت اعدا مضرت‌تر و بدتر شمرده‌اند:

«امروز ناصر حقّ اعمال طیّبه و اخلاق مرضیه بوده. مکرر این کلمه علیا از قلم اعلیٰ نازل؛ ضرّ این مظلوم زنجیر و کُند ارض طا نبوده و هم‌چنین ظلم ظالم‌های ارض میم نه بلکه از نفوسی است که دعوی محبّت می‌نمایند و خود را از اهل بهاء می‌شمرند ولیکن مطیع نفس و هوئی مشاهده می‌گردند. امروز باید اولیا به نور تقوا منور باشند و به نار انقطاع مشتعل. این است وصیّت حقّ جلّ جلاله از قبل و بعد، طوبیٰ للعاملین. به راستی می‌گوییم از هر نفسی نارامل و شهوت ظاهر شود او از حقّ نبوده و نیست. باید دوستان به طراز انقطاع و تقوا و امانت و دیانت مزین باشند.» (لثالی حکمت، ج ۳، ص ۲۳۴)

معانی آتش در امر بهائی

در امر مبارک معانی مختلفی آتش بیان شده است. وقتی به مفاهیم آن توجه شود کاملاً روشن می‌گردد که مقصود از آتش، ابدأ نفاق و دشمنی و آزار رساندن نیست بلکه در جهت مثبت به کار رفته است. حتّی در بیانی از حضرت بهاء‌الله خطاب به یکی از پارسیان که به آیین زردشتی اعتقاد داشتند مفهوم آتش در دیانت زردشتی را توضیح می‌دهند که فی نفسه گویای تقدّس آن در جهت مثبت است نه منفی و نه پرستش و عبادت. لہذا به معانی مختلف آن در این جا اشارتی گذرا می‌شود:

۱. معنای آتش در دیانت حضرت زرتشت:

«صعود و نزول، حرکت و سکون، از خواست پروردگار ما کان و ما یکون پدید آمده. سبب صعود خفّت و علّت خفّت، حرارت است. خداوند چنین قرار فرمود و سبب سکون، ثقل و گرانی و علّت آن برودت است؛ خداوند چنین قرار فرمود. و چون حرارت را که مایه حرکت و صعود و سبب وصول به مقصود بود اختیار نمود لذا آتش حقیقی را به ید معنوی برافروخت و به عالم فرستاد تا آن آتش الهیه کلّ را به حرارت محبّت رحمانیه به منزل دوست یگانه کشاند و صعود و هدایت نماید. این است سرّ کتاب شما که از قبل فرستاده شد و تا اکنون از دیده و دل مکنون و پوشیده بود.» (یاران پارسی، ص ۵)

حضرت عبدالبهاء نیز در خطابی به یکی از پارسیان می‌فرمایند:

«کالبد جهان هر چند دلپسند و دلنشین و دلبر است ولی تن بی‌جان است و خاک پست تیره‌ناک. جان جهان و جنبش کیهان به گوهر آتش است و این نیروی

دلکش ولی این آتش، آتش پرزبانۀ جان و دل است نه گوهر جهان آب و گل»
(همان، ص ۱۹۱)

بنا بر مفاذ بیانات فوق، وقتی انسان بتواند شعله نار برای کسانی باشد که بغض و عناد را در قلب خود جای داده‌اند، برودت خصومت را از دلشان بیرون می‌کند و حرارت محبت را جایگزین آن می‌سازد و چون از ثقل خصومت رهایی یافتند، قصد عروج به آسمان محبت را می‌نمایند و به ساحت حق تقرب می‌جویند.

۲. مقصود از آتش، بسوزاندن حجاب است چه که لازال حجاب از مشاهده جمال ممانعت نموده است. حجبات آدمیان همواره آنها را از زیارت جمال معبود در مظهر ظهور منع کرده است. یکی از انواع آتشی که می‌تواند حجاب را بسوزاند و از میان بردارد «نار ایقان» است. حضرت بهاءالله می‌فرماید:

«باید به نار ایقان و نورایمان حجبات را بسوزانید و قلوب و افئده را منور دارید.»

در مقابل آن نیز «کوثر ایقان» وجود دارد:

«جهد نمایید تا از کوثر ایقان که از یمین عرش الهی جاری است بنوشید. هر نفسی به آن فایز شد او از اهل بقا در صحیفه حمرا مذکور است.» (اقتدارات، ص ۲۷۶)

۳. آتش سبب اشتعال می‌شود و هر آن‌چه را که دچار خمودت شده از آن رهایی می‌بخشد. تنها ناری که توانایی ایجاد شعله را دارد، نار الهی است. بدین لحاظ است که حضرت بهاءالله می‌فرماید: «کُن نار الله لما سويه لتشتعل منک أفئدة الخلق، کذلک أمرت من لدن عزیز حکیم.» (کتاب مبین، خط زین‌المقربین، ص ۲۰۱) نار الهی شور و شوق به جان‌ها بخشد و دل‌ها را به اشتیاق آورد و به سوی خدای یگانه کشاند. مقصود حق آن است که احدی محروم نماند، پس قلوب سرد شده از برودت عداوت را به شعله محبت الله که از «نار الله» حاصل گردد؛ توان زایل ساخت.

نار الهی سبب می‌شود که حرارت حب الهی از فرد مؤمن ساطع گردد و برای نفوس دیگر محسوس باشد. حضرت بهاءالله در لوح ام عطار می‌فرماید:

«لانعاشری مع المشرکات کذلک یامرک منزل الآیات. عنده علم کل شیء فی کتاب مبین. إذا رأیت واحدة منهن کونی نارالله لتجد منک حرارة حب ربک العزیز الکریم.»^(۴)

در مقام دیگر به یکی از احبّاً می فرمایند:

«ای علی، ندایت بسیار محبوب است. بنویس و بگو و بخوان ناس را به شطر پروردگار عالمیان به حرارت و جذبی که جمیع را مشتعل نماید.» (مائده آسمانی، ج ۴، ص ۱۱۲)

۴. استقامت نیز آتشی است که می تواند سبب احتراق قلوب شود. حضرت بهاءالله می فرمایند:

«مقصود از قدرت و قوت و عَضُد، استقامت بر امرالله است و هم چنین ذکر و بیان. استقامت ناری است که قلوب مشرکین را محترق نماید و نوری است که عالم عرفان را منور می دارد.» (رهايي، ص ۵۰)

اثرات دوگانه نار استقامت برای مؤمنان و غیرمؤمنان در این بیان حضرت بهاءالله واضح و آشکار است:

«الحمد لله الذي سرّ خادمه بنفحات بيان اوليائه^(۵) ... وجود اوليا و استقامتشان بر امر مالک اسما نور است از برای مقبلین و نار است از برای مشرکین ...» (رهايي، ص ۵۰)

۵. آتش عشق سبب سوزاندن حجاب شبهات گردد:

«افسر ثبوت بر سر نهند و ديهيم استقامت بيارايند و نار عشق را برافروزند و پرده شبهات بسوزند تا دلبر تعاليم الهيه در نهايت جمال پرده براندازد و شمع جمع گردد و شاهد انجمن شود.» (مکاتيب عبدالبهاء، ج ۳، ص ۳۱۲)

نصرت امرالله، با اشتعال به نار محبت الهی میسر گردد لهذا حق می فرماید:

«این ایامی است که باید کلّ به نار محبت رحمان مشتعل شده، به نصرت حق مشغول شوند و نصرت به ذکر و بیان مصدر شده ... ان شاء الله از نار سدره ربّانیه به شأنی مشتعل شوی که حرارت آن افنده بارده را جذب نموده به یمین احدیه کشاند ...» (رهايي، ص ۵۰)

در این مقام نیز ملاحظه می شود که اشتعال به نار محبت رحمان سبب جذب نفوسی می شود که از حرارت آن منجذب می شوند. جمال قدم پس از توصیه به احمد برای ثبوت و رسوخ و استقامت:

«از او می خواهند که نسبت به دشمنان مثل شعله نار باشد و نسبت به دوستان مثل چشمه بقا که آب زندگانی می نوشاند. در لوح دنیا و بسیاری از الواح دیگر

جمال مبارک، خود معانی نار را بیان می فرمایند. می فرمایند: منظور از آتش، آتش محبت است که آباد می کند، پیوند می دهد، نه آن آتش ظاهری که می سوزاند، ویران می کند و متفرق می سازد. می دانید وقتی چیزی را می خواهند جوش بدهند به آتش نزدیک می کنند؛ همان آتشی که می سوزاند و خاکستر می کند و اجزا را از هم پراکنده می کند؛ می تواند دو چیز را به هم جوش بدهد و این همان آتش محبت است که می فرمایند: در مقابل دشمنان من آتش محبت الهی باشید و در مقابل دوستان من کوثر بقا یعنی سرچشمه آب حیات. (دکتر داودی، رهایی، ص ۴۲)

۶. نار انجذاب نیز سبب جذب قلوب بندگان می شود. در ادعیه حضرت رب اعلی آمده است: «اضرم فی قلبنا نار الجذب و الانجذاب علی شأن تنجذب منه قلوب البریه...» (منتخبات آیات، از آثار حضرت نقطه اولی، ص ۱۴۲)

۷. آتش سبب حرکت و جنبش است؛ آتش به عالم روح بخشد و زندگی عطا کند و آن را از سکون و خمودت نجات بخشد. در واقع آتش عبارت از پادزهری است در مقابل زهر خمودت. حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح پارسی می فرمایند:

«نام خداوند آغاز سخن دانشمند است. ای نوش دل هر هوشمند، هر زهری را پادزهری است و هر نیشی را نوشی. به راستی بدان زهر بی هوشی را هوشی و نیش نادانی را نوشی. درد دردمندان را درمانی و زخم آشفتهگان را مرهم دل و جان. کالبد جهان هر چند دلپسند و دلنشین و دلبر است ولی تن بی جان است و خاک پست تیره ناک. جان جهان و جنبش کیهان به گوهر آتش است و این نیروی دلکش ولی این آتش، آتش پرزبانۀ جان و دل است نه گوهر جهان آب و گل. پس ای نوش، تن ناتوان جهان را نوشدارو باش و درد دردمندان را درمان شیرین خوش گوار؛ بیمارستان نادانان را پزشک دانا شو و شکرستان ستایش و نیایش را طوطی شکرخوا. ع» (پارازان پارسی، ص ۱۹۰)

انواع آتش^(۶)

آنچه موجب سوء تفاهم و برداشت نادرست از بیان جمال قدم شده همانا معانی متفاوت نار است. مفاهیم مثبت و منفی وجود دارد که تأثیر هر دو سوزاندن است اما یکی ممدوح است و دیگری مذموم. لهذا باید به این معنی نیز توجه داشت:

۱. یک معنای نار، جهنم است. جهنم دوری از حق است و مخالفت با مظهر ظهور او. جمال مبارک می فرماید:

«اصل النار هي الجحاد في آيات الله و المجادلة بما يُنزل من عنده و الإنكار به و الإستكبار عليه.»^(۷)

در این مقام حضرت بهاء الله در لوحی موضوع را کاملاً روشن فرموده اند:

«هر نفسی که به آن صبح هدایت و فجر احدیت فایز شد به مقام قرب و وصل که اصل جنت و اعلى الجنان است، فایز گردید ... و الا در امکانه بعد که اصل نار و حقیقت نفی است ساکن بوده و خواهد بود.» (مجموعه الواح، ص ۶۹ - ۳۶۸)

۲. اصطلاح اصحاب نار، اهل نار، اصحاب السعیر و اولیاء النار نیز در مورد مشرکین و افراد معرض از حق اطلاق شده است: «إِنَّ الَّذِينَ غَفَلُوا أَوْلَئِكَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَوْلَئِكَ مِنْ أَهْلِ الْفِرْدَوْسِ ...»^(۸)

در مقامی به ناقضین میثاق الهی نیز اصحاب نار اطلاق شده است:

«إِنَّ الَّذِينَ نَقَضُوا مِيثَاقَ اللَّهِ وَ عَهْدَهُ أَوْلَئِكَ أَخَذَتْهُمُ نَفَحَاتُ الْعَذَابِ سَوْفَ يَرُونَ مَنَازِلَهُمْ فِي النَّارِ. فَبئس مَثْوًى كَلَّ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ.»^(۹)

غافلان از حق در گمراهی خواهند بود و از جمله اصحاب سعیر محسوب خواهند گشت «إِنَّ الَّذِينَ غَفَلُوا أَوْلَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ، سَوْفَ يَرُونَ أَنفُسَهُمْ فِي النَّارِ؛ أَلَا أَنَّهُمْ أَصْحَابُ السَّعِيرِ.»^(۱۰)

ستمگران نیز سرنوشتی بهتر از آن نخواهند داشت «دَعِ الظَّالِمِينَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْأَوْهَامَ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ؛ أَوْلَئِكَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ.»^(۱۱)

۳. نار سدره اصطلاحی است که از سدره مشتعله که خداوند از طریق آن با حضرت موسی تکلم کرد نشئت گرفته است. بنابراین نار سدره نار الهی است:

«يا حزب العدل، باید به مثابه نور روشن باشید و مانند نار سدره مشتعل. این نار محبت احزاب مختلفه را در یک بساط جمع نماید و نار بغضا سبب و علت تفریق و جدال است.» (لوح دنیا، دریای دانش، ص ۹۰)

۴. منشأ نار نفس ذات الهی است که از طریق نزول آثار و الواح آن را به این جهان انتقال دهد و سبب سوزاندن حجبات نفوس شود چه که مقصود از خلقت انسان عرفان الهی و

عبادت او است و این جز با سوزاندن حجبات و اشارت و رسیدن به خلوص تام میسر نگردد.

زیارت آثار الهی چنان آتش شور و اشتیاق را در دل و جان بندگان خدا می افروزد که مشتاقانه جان فدای جانان نمایند و از کدورات این جهان خاکی بگذرند و به جهان الهی قدم گذارند. این است که حضرت بهاء الله در لوح جناب میرزا اسمعیل کاشانی معروف به ذبیح ارض کاف می فرمایند:

«هذا لوح القدس يُدَكَّرُ فيه ما يشتعل به قلوب العباد ناراً لعل يحرق بها كلَّ الحجبات و الاشارات و يجعل أنفسهم خالصاً لله المقتدر العزيز الجميل. تالله الحق من يقرء آيات الله على شأن الذي يجري من لسانه لينقطع عن كل من في السموات و الأرض و يتقرب إلى مقرّ القدس هذا المنظر المشرق المنير. و لو يطلعن العباد بحب الذي يجري منه حينئذ تلك الكلمات ليفدين أنفسهم لهذا المظلوم الذي ابتلى بين أوجج التناق و لن يجد لنفسه ناصراً إلا الله الملك العزيز الكريم.» (آفتاب آمد دلیل آفتاب، ص ۶۱)

آن چه که اشاره می فرمایند اگر کسی همان گونه که این آیات از لسان مبارک نازل شده آنها را بخواند شاید اشاره به ناری باشد که در وجود هیكل مبارک زبانه می کشد؛ بقوله تعالی:

«قد كُنِيَ في هذا الغلام من لحن لو يظهر أقل من سم الإبره لتندك الجبال و تصفر الأوراق و تسقط الأثمار من الأشجار و تخز الأذقان و تتوجه الوجوه لهذا الملك الذي تجده على هيكل النار في هيئة النور...» (دفتر دوم سفینه عرفان، ص ۳۱ به نقل از سورة الأصحاب)

یا اشاره به نار عنایت الهی باشد که هیچ گاه بنده اش را خمود و جمود رها نمی سازد و سعی می کند او را مشتعل نماید:

«ای پروردگار من، غفلت من به مقامی رسید که مرا از فرات عذب یقین محروم ساخت و به ماء صدید ظنون راه نمود؛ از ذکرت غافل شدم و تواز من غافل نشدی؛ از حبت مخمود بودم و نار عنایت تو مشتعل ...» (همان، به نقل از جلد اول اذکار المقربین)

۵. یکی از انواع معروف آتش ناری است که سبب حدت بصر و قوه بصیرت می گردد به نحوی که جمیع حجبات و سبحات را می سوزاند و اسرار ازلی در عوالم مُلکی را آشکار می سازد و افرادی را که مظهر «ترهق فی وجوههم قتره من الجحیم»^(۱۳) هستند از نفوسی

که نماد «تعرف وجوههم نضرة النعميم»^(۱۳) هستند متمایز می‌نماید. منشأ این آتش «نار الله الموقده» است.^(۱۴)

نار به معنای قهر الهی

حال اگر به معنای دیگری از نار توجه کنیم که همان برداشت منتقدان به امرالله است، یعنی قهر و سیف الهی در مقابل اعدای او توضیحاتی که بر این موضوع از قلم صاحب امر نازل شده فی نفسه گویای مطلب است و نافی این نکته که مقصود از نار، قیام علیه مشرکین و مخالفین باشد. در واقع همان طور که در سطور فوق مستنداً مذکور گشت، اهل بهاء با احدی طریق مجادله و منازعه و محاربه نمی‌پیمایند و کینه و بغض احدی را به دل راه نمی‌دهند چه که قلب را عرش رحمان می‌دانند و متعلق به خدایشان و او به آنها اجازه نداده جز «گل عشق» در آن بکارند. بدین لحاظ برای روشن تر شدن موضوع به نقل چند بیان دیگر از مظهر ظهور الهی مبادرت می‌شود که در آنها به فرد مقبل و مؤمن توصیه شده که «رحمةً للمحبّین» و «سیف الله لأعدائه» باشد.

سیف الهی

در برخی از بیانات مبارکه نحوه سلوک با اعدا و احبّا به نوع دیگری در مقابل هم قرار گرفته است. در فقره‌ای از این قبیل بیانات نازله از قلم اعلی اصطلاح «سیف» به کار برده شده است:

«ایاک أن لاتنضیع ما أراد الله لک ولاتنخمد عن نار حبک ثم اشتعل بنفسک علی الذینهم کفروا و أشرکوا و کن رحمةً للمحبّین و کن سیف الله لأعدائه و نعمته لأحبّائه ثم احفظ نفسک عن مجالسة المعرضین و تجنّب عنهم ولاتخف من أحدٍ و کن فی حصنٍ حفیظ.»^(۱۵)

همان طور که در بیان فوق کاملاً مشهود است، فرد مقبل و مؤمن نباید اجازه دهد آتش محبت الهی در قلبش خاموش شود و باید اشتعالش را به کسانی که کافر و مشرک هستند نشان دهد؛ و اما در معنای سیف در امر بهائی باید دقت نمود. در هیچ بیانی «سیف حدید» یعنی شمشیر معهود و مشهور در بین بندگان مقصود نبوده و استفاده از آن نهی شده است و از آن گذشته آن را ابداً مؤثر نمی‌دانند؛ مثلاً در بیانی می‌فرمایند: «سیف تقوا احدّ از سیف حدید است.» (اشراقات، ص ۲۱) در بیان دیگر نازل: «سیف الحکمة

أَحْرَزَ مِنَ الصَّيْفِ وَ أَحَدٌ مِنَ سَيْفِ الْحَدِيدِ»^(۱۶) (الواح نازلہ خطاب بہ ملوک و رؤسای ارض، ص ۱۱۱)

در معنای «سیف» و «سنان» از قلم اعلیٰ بالصّراحه نازل:

«قَالَ السَّيْفُ هُوَ ذِكْرِي وَالسَّيْفَانِ هُوَ اللِّسَانُ؛ أَنْ أَخْرَجُوهُمَا بِإِذْنِي ثُمَّ انصَرُوا بِهِمَا الرَّحْمَنُ بَيْنَ الْأَكْوَانِ كَذَلِكَ أَمَرْتُمْ مِنْ لَدُنْ مُنْزِلِ الْآيَاتِ. لِعَمْرِي سَيْفُ الْكَلِمَةِ أَحَدٌ مِنْ سَيْفِ الْحَدِيدِ أَنْ اعْرِفُوا يَا أَوْلَى الْأَبْصَارِ»^(۱۷)

اما سيف الهی هم برای فصل است و هم برای وصل:

«از جمله سلطنت آن است که از آن شمس احدیه ظاهر شد آیا نشنیدی که به یک آیه چگونه میان نور و ظلمت و سعید و شقی و مؤمن و کافر فصل فرمود و جمیع اشارات و دلالات قیامت که شنیدی از حشر و نشر و حساب و کتاب و غیره کلّ به تنزیل همین یک آیه هویدا شد و به عرصه شهود آمد و هم چنین آن آیه مُنزله رحمت بود برای ابرار یعنی انفسی که در حین استماع گفتند: رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا، وَ نَقَمْتُ بُوَدَ بَرَايَ فُجَّارٍ يَعْنِي أَنهَائِي كِه بَعْدَ اَزِ اسْتِمَاعِ كُفْتَنَد: سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا وَ سَيْفِ اللّٰهِ بُوَدَ بَرَايَ فِصْلِ مَوْمِنٍ اَزِ كَافِرٍ وَ پَدْر اَزِ پَسِر. چنانچه دیده اید آنهایی که اقرار نمودند با آنهایی که انکار نمودند در صدد جان و مال هم بر آمدند. چه پدرها که از پسرها اعراض نمودند و چه عاشقها که از معشوقها احتراز جستند و چنان حادّ و بزنده بود این سيف بدیع که همه نسبتها را از هم قطع نمود و از یک جهت ملاحظه فرمایید چگونه وصل نمود مثل آن که ملاحظه شد که جمعی از ناس که سالها شیطان نفس تخم کینه و عدوان مابین ایشان کاشته بود به سبب ایمان به این امر بدیع منیع چنان متحد و موافق شدند که گویا از یک صلب ظاهر شده اند و کذلک یؤلف الله بین قلوب الذین هم انقطعوا الیه و آمنوا بآياته و كانوا من کوثر الفضل بأیادی العز من الشاربین ...»^(۱۸) (امر و خلق، ج ۲، طبع طهران، ص ۶۱۷ / طبع آلمان، ص ۳۴۰ به نقل از کتاب ایقان، طبع آلمان، بند ۱۱۸، ص ۷۲)

سيف الهی در هر دوری سبب فصل و وصل بوده و خواهد بود. در قرآن کریم (مؤمنون ۲۳: ۱۰۱) به «فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ»^(۱۹) تصریح دارد و این همان کلمه ای است که بر لسان مظهر ظهور جاری می شود و جز نسبت الله هر نسبتی را از میان بر می دارد. حضرت بهاء الله در تبیین کلام یوحنا لاهوتی در (باب اول مکاشفاتش، آیه ۱۴) که

می‌گوید: «شبیبه پسرانسان را که ردای بلند در بر داشت ... و از دهانش شمشیری دودمه تیز بیرون می‌آمد» در جواهرالاسرار می‌فرمایند:

«و اما قوله ' كان يخرج من فمه سيف ذافمين ' فاعلم بأن السيف لما كان آلة القطع والفصل ومن فم الأنبياء والأولياء يخرج ما يفصل بين المؤمن والكافر و يقطع بين المحب والمحبوب، لذا سمي بهذا وإنه ما أراد بذلك الآ القطع و الفصل. مثلاً نقطة الأولية والشمس الأزلية في حين الذي يريد أن يحشر الخلائق بإذن الله و يبعثهم من مرقد نفوسهم و يفصل بينهم بآية من عند الله و هذه الآية تفصل بين الحق والباطل من يومئذ إلى يوم القيمة وأي سيف أحد من هذا السيف الاحدي و أي صمصام أشحد من هذا الصمصام الصمدي الذي يقطع كل النسبة و بذلك يفصل بين المقبل والمعرض و بين الأب و الابن و الأخ و الأخت و العاشق و المعشوق. لأن من آمن بما نزل عليه فهو مؤمن و من أعرض فهو كافر و يظهر الفصل بين هذا المؤمن و هذا الكافر بحيث لا يعاشرا و لا يجتمعا في الملك ابدأ و كذلك في الأب و الابن و إن الابن لو يؤمن و الأب يُنكر، يفصل بينهما و لا يجانسا ابدأ بل تشهد بأن الابن يقتل الأب و بالعكس و كذلك فاعرف كل ما ذكرنا و بيننا و فضلنا و أنك لو تشهد بعين اليقين لتشهد بأن هذا السيف الإلهي ليفصل بين الأصلاب لو أنتم تعلمون و هذه من كلمة الفصل التي تظهر في يوم الفصل و الطلاق لو كانوا الناس في أيام ربهم يتذكرون بل لو تدق بصرک و ترق قلبک لتشهد بأن كل السيف الظاهرية التي تقتل الكفار و تجاهد مع الفجار في كل دهر و زمان يظهر من هذا السيف الباطنية الإلهية»^(۲۰)

در کلام دیگر وقتی نبیل را به هدایت من علی الأرض امر می‌فرماید لسان او را به سیف تشبیه می‌کنند:

«ان شاء الله الرحمن باید ناس را در كل حين به شریعه الهیه دلالت نماید که شاید به مواعظ حسنه نفوس غافله مریبه به شطر احدیه توجه کنند. یا نبیل، قم علی خدمه مولیک القديم بقلبک و بصرک و سمعک و لسانک و كل ارکانک ... اجعل رجلیک من الحديد فی امری و لسانک سیفاً ذافمین فی ذکری و ثنائی و بصرک ناظراً إلى شطری و قلبک متوجهاً إلى جمالی المشرق المنیر.» (اقتدارات، ص ۲۹۶)

بنابراین معنای شمشیر خداوند یا سیف الهی کاملاً مشخص می‌شود و واضح است که خداوند با کلام خود ایجاد فصل و وصل می‌کند و زمانی که حضرت بهاء الله به بندگان

می‌فرمایند سیف الهی باشند صرفاً برای بیان کلام حقّ و معلوم ساختن مُعرض از مقبل است و لا غیر.

قهر الهی

اصطلاح دیگری که از قلم اعلیٰ در مورد سلوک با اعدا مخاطباً لأحبّائِه نازل شده: «کنونا یا قوم قهر الله لأعدائِه» است. در این مقام، حضرت بهاء الله ابتدا احبّا را به ثبوت و رسوخ و استقامت تامّ توصیه می‌فرمایند. آنها باید به حدی ثابت و راسخ باشند که احدی نتواند آنها را از صراط مستقیم منحرف سازد. این استقامت سبب یأس و حرمان معاندین می‌گردد و همین حرمان است که در مورد آنها قهر الهی محسوب می‌شود.

زمانی که حضرت بهاء الله در مورد شیاطینی صحبت می‌کنند که در کسوت انسان ظاهر می‌شوند تا به گمراه کردن نفوس مؤمنه مقبله بپردازند، می‌فرمایند: آنها وقتی مقبلین را هم‌چون خویش به سمت ضلالت کشیدند رهایشان می‌سازند چه که هدف آنها این است که «شاید به شأنی از شئون و قسمی از اقسام ناس را از مبدأ امر محتجب نمایند.» (مائده آسمانی، ج ۴، ص ۱۴۰) حضرت عبدالبهاء نیز به نقل از جمال مبارک می‌فرمایند: «شیاطین، به لباس‌های مختلفه ظاهر می‌شوند و به هر نفسی به طریق او برآیند تا آن که او را به مثل خود مشاهده نموده بعد او را به خود واگذارند.» (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳، ص ۴۱۳) حال اگر این نفوس نتوانند مقبلین را از صراط مستقیم منحرف سازند، حرمان نفوس شیطانیه نفس قهر الهی برای آنها است. به این بیان حضرت بهاء الله توجه نمایید:

«الیوم بر جمیع لازم به مقامی واصل و ثابت شوند که اگر جمیع شیاطین ارض جمع شوند که ایشان را از صراط الله منحرف نمایند نتوانند و خود را عاجز مشاهده نمایند. قل کونوا یا قوم قهر الله لأعدائِه و رحمته لأحبّائِه و لاتکونن من الذّین غلبت علیهم رطوبات الهوائیه و لن یبقی فیهم أثر الذّکر و الأنثی و یكونن من الهالکین.»^(۲۱)

ملاحظه می‌فرمایید که استقامت مقبلین سبب می‌شود که مُعرضین به هلاکت برسند و این همان قهر الهی است.

از جمله معانی قهر الهی نفس مظهر ظهور است که تنها ملجأ و ملاذ افراد بشر است و هر نفسی که از او اعراض نماید، قهر الهی دامن او را خواهد گرفت:

«قل یا معشر البشر، تالله الحقّ قد ظهر مظهر القدر فی هذا المنظر الأكبر بطراز الذی تحیرت عنه افئدة کلّ ذی ذکاء و نظر. قل یا ملأ المشرکین بأیّ جهة تفرّون، بالله

لم یکن لأحدٍ مفزٍ إلا بأن ینقطع عمّا عنده ویتمسک بهذا الحبل الذری الأثور. قل تالله أنه لآیة الکبریٰ بینکم وجمال الله فیکم وانه لسرٌّ مستتر وإنه لقهرالله علی المشرکین وإن قهره أدهی وامر. قل به یعذب الله الذینهم کذبوا بآیات الله ثم بالقدر. قل ففرّوا الی الله بارئکم ولا تشرکوا به وإن الی المستقر^(۲۲)

صاعقه الهی

اصطلاح دیگری که در کنار «نار» و «قهر» الهی به کاررفته صاعقه الهیّه است. در این مقام حضرت بهاءالله کاملاً توضیح می‌فرماید که احبّا چه باید بکنند تا مظهر نار، قهر، صاعقه و عذاب الهی برای کفار و مشرکین و نور و رحمت خداوند برای موحدین باشند. در این سبیل ابدأ خشونت، کینه، بغض و عناد، لعن و طعن و غیره راه ندارد و مورد استفاده نیست بلکه تنزیه و تقدیس، حُسن خُلق، توکل، رعایت عدالت، خودداری از خیانت، امتناع از غیبت و بغضا و فتنه و شقاوت است که حاکم است و بس:

«هذا کتابٌ یذکرُ فیهِ أحبّاءُ الله ... یا قوم، کونوا نار الله و قهره ثم صاعقته و عذابه للذین هم کفروا و أشرکوا ثم نور الله و رحمته للموحدین و ایاکم ألا یفسد منکم من أحدٍ اتقوا الله حقّ تقاته و کونوا من المصلحین و کونوا فی منتهی التقدیس و التنزیه بحیث یظهر منکم ما أراد الله عنکم و إن هذا لأمری علیکم إن أنتم منّ العاملین و کونوا فی الأخلاق علی مقام الذی لن یحزن منکم أحدٌ لعلّ بذلك لن تردّوا الحزن علی الله فی یوم الذی یأتی بالحقّ یغمام مبین و خذوا منّ الأمور أحسنها ثم توکلوا علی الله ربکم الرحمن الرحیم و لاتتعدّوا علی أحدٍ منّ الناس منّ أیّ مذهبٍ کان إلا بعد إذنه و انه هو یفصل بین الحقّ و الباطل و انه هو خیر الفاصلین ... قل یا قوم، کونوا بین الناس علی العدل الخالص بحیث لن یظهر منکم الخیانة و العداء و لا الغیبة و البغضاء و لا الفتنة و الشقاء لتکونوا اعلام الهدایة بین الناس و إن هذا لنصرتکم بارئکم و توجهکم خالقکم و تقربکم الی الله الملک المقنندر العزیز و لم یکن فی الملک نصرٌ أعظم منّ هذا لأنّ بذلك ترفع الشجرة و أغصانها و أفنانها و أوراقها إن أنتم منّ العالمین. لأنّ بذلك تطمئنّ قلوب الذین هم کفروا و أشرکوا و کانوا من المنکرین و إذا اطمئنّوا یتقربون بکم و یجتمعون معکم إذا فاسمعوهم من آیات الله العزیز القدیر و إذا یظهر منکم ما یفرّ عنه القلوب إذا لایجتمع معکم من أحدٍ لیطلع بما نزل علیکم بالحقّ من آیات الله العلیّ العظیم أو یهدی بهدیکم أو یعرف صراط الله بینکم و یتبع سبل

المحسنين. كل ذلك ما يعظكم الله به في الكتاب لتتبعوا وعظ الله وأمره ونصحه
الله وحكمه وتكونن من المتبعين...»^(۲۳)

توضیحات دیگر

در متون انگلیسی توضیحاتی بر این بیان مبارک در لوح احمد مشاهده شده است که مضامین آنها (از صفحه ۵۱ کتاب رهایی) نقل می‌گردد:

حضرت ولی‌ام‌الله در یکی از آثار خود به زبان انگلیسی که به تاریخ ۲۷ مارچ سنه ۱۹۳۸ میلادی مورخ است در باره عبارت «کن كسحلة النار...» در لوح احمد عربی به این مضمون چنین می‌فرماید که بیان جمال قدم در لوح مزبور نباید به مفهوم تحت‌اللفظی آن در نظر گرفته شود؛ چه بیان مزبور مبنی بر نصایح قلم اعلی در ابتعاد از دشمنان امر و هم‌نشینی و مؤانست با احبای الهی است.

و در بیانی دیگر که به تاریخ ۱۹ دسامبر ۱۹۴۳ میلادی مورخ است به این مضمون به مفهوم عبارت لوح احمد اشاره می‌فرماید که بیان مزبور، استعاره‌ای است مبنی بر این مطلب که احبای الهی باید در مقابل دشمنان امر الهی استقامت نمایند و به هیچ‌وجه در مقابل آنان به تسلیم و رضایت در ندهند.

و مضمون فارسی بیانی دیگر که به تاریخ ۲۱ جولای ۱۹۵۵ میلادی مورخ است چنین است که عبارت «كسحلة النار» در لوح احمد باید به صورت مجازی در نظر گرفته شود. به بیان دیگر، اعمال شیطانی ناقضین و دشمنان امر الهی را نباید تحمل نماییم و در مقابله با آنان، با ثبوت و وفاداری و بدون مداهنه به دفاع از امرالله پردازیم.

کتابی نیز با عنوان Learn Well This Tablet اثر ریچارد گورینسکی در شرح لوح مبارک احمد نوشته شده که دو صفحه (۳۹ - ۲۳۸) را به توضیح «کن كسحلة النار» اختصاص داده و آن را به نار محبت تعبیر کرده که سبب سوزاندن حجابات ناس می‌شود و اشارتی نیز به «کوثر الحیوان» دارد که اگر چه به بحث ما مربوط نمی‌شود اما بیانی را که به آن استناد نموده در این جا می‌آوریم:

«ای دوستان، قدر و مقام خود را بدانید. زحمات خود را به توهّمات این و آن ضایع ننمایید. شما باید انجم سمای عرفان و نسایم سحرگاهان. شما باید میاه جاریه که حیات کلّ معلّق به آن است و شما باید احرف کتاب، به کمال اتحاد و اتفاق جهد

نمایید که شاید موفق شوید به آنچه سزاوار یوم الهی است.» (لنالی حکمت، ج

۳، ص ۳۱۲)

کلام آخر

ملاحظه می شود که مقصود از نار، قهر، سیف و صاعقه برای مشرکین و معاندین، ابدأً به معنای خشونت و اظهار بغض و کینه و ابراز لعن و طعن نیست بلکه ابلاغ کلمه الهی و استقامت بر امر او و اجتناب از کسانی است که غلّ و بغضا در قلب خود جای داده و سعی در منحرف ساختن مقبلین دارند. البته اگر به دیده انصاف ملاحظه شود، در همین قهر و سیف الهی آثار رحمت بی منتهای او مشاهده می شود که مایل است معرضین از مظهر ظهورش نیز به سوی او اقبال نمایند و از آنچه که برایشان در عوالم الهیه مقدر فرموده بهره و نصیب برند زیرا تصریح بیان مبارک است که ابدأً مایل نیستند که هیچ یک از آحاد عباد خداوند از پیام او و اقبال و تقرب به او محروم بمانند. وقتی یکی از عباد به اعمال نالایقه و کلمات ناشایسته مبادرت نموده بود، حضرت حقّ علی رغم احاطه کامله ستر فرمود و سپس به هدایت او مبادرت فرمودند و الواح مخصوصه نازل و برایش ارسال داشتند و:

«در جمیع احوال تصریحاً و تلویحاً او را به مقام پاک که مقدّس از شایبه نفس و هستی است دعوت نمودیم که شاید به مقامات عالیّه ممتنعه فایز شود. کلّ ذلک من فضل ربّک و رحمته و عنایت. چه که دوست نداشته و نداریم که نفسی از ما خُلِقَ له محروم ماند و از ما قُدّر له بی نصیب گردد.» (اقتدارات، ص ۱۸۳)

حتّی در مورد کسانی که در هنگام امتحانات نمی توانند استقامت نمایند نیز حقّ مقرر فرموده به لسان لَیْن و ملایم آنها را به صراط مستقیم الهی هدایت نمایند.

«نفوسی که در این فتنه کبری متزلزل و مضطرب شده اند به جمیع تَلَطّف و مهربانی نمایید و به مواظط حسنه به شریعه احدیه دلالت کنید چه که حقّ دوست نداشته نفسی محروم ماند.» (مائده آسمانی، ج ۸، ص ۱۶۵ و ۷۱)

یادداشت ها

۱). کتاب مبین، خطّ زین المقرّبین، ص ۳۳۹. مضمون بیان مبارک: (به تحقیق مالک ازلی برای اصلاح عالم آمد. اگر مردم بدانند هر آینه دور عرش او را طواف می کنند به درستی که پروردگارت

آگاه و دانا است. مثال آنها مانند کودکان است و به درستی که پروردگارت مرئی جهانیان است. اگر بخواهیم آنها را اخذ می‌کنیم به کلمه‌ای از سوی خود اما رحمت خداوند عزیز توانا بر غضب او پیشی گرفته است. شما هم از پروردگارتان پیروی کنید که او بخشنده‌ترین بخشندگان است.

۲). سورة الملوک مجموعه الواح نازلہ خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص ۳۳. مضمون بیان مبارک: (به سوی خداوند برگردید و نزد او توبه کنید، حتماً به فضل خود بر شما رحم خواهد کرد و اشتباهات شما را خواهد بخشید و گناهانتان را عفو خواهد کرد و رحمت او بر غضبش پیشی گرفته است و فضلش هر کسی را که لباس هستی بر تن دارد از اولین کسان تا آخرین آنها را در بر گرفته است.)

۳). کتاب مبین، خط زین‌المقرئین، ص ۲۳۸. مضمون بیان مبارک: (نصرت به مجادله نیست بلکه به نصیحت‌های نیکو است؛ به درستی که پروردگارت بخشنده و مهربان است. رحمتش بر غضبش پیشی گرفته بدین لحاظ است که ما از هر فرد پستی شدت و ناراحتی را تحمل کردیم با آن که پادشاهی آسمان‌ها و زمین در دست ما است. مبادا کاری کنید که فتنه ایجاد شود.)

۴). مائده آسمانی، ج ۴، ص ۳۶۵. با زنان مشرک معاشرت نکن؛ نازل کننده آیات این گونه به تو امر می‌کند. نزد اوست علم همه چیز در کتاب آشکار. وقتی یکی از آنها را دیدی آتش خداوند شو تا از تو حرارت محبت پروردگار عزیز کریمت را بیابد.

۵). مضمون بیان مبارک به فارسی: (حمد خدایی را که بنده خدمت‌گزارش را به بیان دوستانش مسرور ساخت.)

۶). در این بخش از مقاله محققانه جناب دکتر منوچهر سلمان‌پور، با عنوان «مفاهیم نار در آثار حضرت بهاء‌الله» که در دفتر دوم سفینه عرفان، صفحات ۳۱ الی ۴۹ درج شده نیز استفاده شده است.

۷). ادعیة محبوب، ص ۴۷ (طبع طهران، ص ۴۳) اصل آتش «جهنم» عبارت از انکار کردن آیات الهی و مجادله کردن به آنچه که از نزد او نازل می‌شود و انکار کردن به موجب آن و کبر و غرور و رزیدن علیه آن است.

۸). اقتدارات، ص ۲۶۳. مضمون به فارسی: (کسانی که غفلت نمایند از اهل جهنم هستند و کسانی که ایمان آورند از اهل بهشتند.)

۹). لوح سحاب، آثار قلم اعلیٰ، ج ۱، نشر کانادا، ص ۱۴۳. مضمون به فارسی: (کسانی که عهد و پیمان خداوند را بشکنند بادهای عذاب آنها را فرا گیرد و به زودی مسکن خود را در جهنم خواهد دید. چه بد است منزل‌گاه هر متکبر ستمگری.)

۱۰). همان، ص ۳۰۵. کسانی که غفلت کنند در گمراهی و دور از خدایند آنها به زودی خود را در جهنم خواهند دید به درستی که انیس آنها آتش افروخته است.

۱۱). همان، ص ۴۱۱. مضمون به فارسی: (ستمگرانی را که خدای را گذاشته اند و اوهام را پروردگار خود قرار داده اند، رها کن که آنها اهل جهنم هستند.)

۱۲). اشاره به آیه قرآن (عبس ۸۰: ۴۳ - ۴۰) در وصف کفار است: «وَجِئُوا يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ تَرْهَقُهَا فِئْرَةٌ أُولَئِكَ هُمُ الْكٰفِرَةُ الْفٰعِزَةُ» مضمون به فارسی از بهاء الدین خرم‌شاهی: (در چنین روز بر چهره‌هایی غبار باشد تیرگی آنها را فرو گیرد، اینان هان کافرکیشان نافرمانند.)

۱۳). اشاره به آیه قرآنی (مطففین ۸۳: ۲۱) در وصف اهل بهشت است: «إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ؛ عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ تَرَفُّ فِي وَجْهِهِمْ نَضْرَةٌ التَّعِيمِ.» مضمون به فارسی از بهاء الدین خرم‌شاهی: (بی‌گمان نیکان در ناز و نعمت [بهشتی] اند؛ بر اورنگ‌ها [نشسته اند و] می‌نگرند؛ در چهره‌هایشان خرمی ناز و نعمت را باز می‌شناسی.)

۱۴). این مطلب در جواهرالاسرار (آثار قلم اعلیٰ، طبع طهران، ج ۳، صص ۲ - ۶۱) درج شده است.

۱۵). آثار قلم اعلیٰ، ج ۴، ص ۳۱. مبدا آن‌چه را که خداوند برای تو خواسته ضایع کنی و مبدا از آتش محبت افسرده شوی پس نسبت به کسانی که کفر گفتند و شریک برای خدا تراشیدند به نفس خود شعله فروزنده باش و برای کسانی که محبت خدای را در دل و جان دارند رحمت باش. برای دشمنان خدا شمشیر خدایی باشد و برای احببایش نعمت خدای. پس خود را از هم‌نشینی اعراض کنندگان حفظ کن و از آنها دوری نما و از هیچ کس مترس و در دژ نگهدارند بمان.

۱۶). مضمون: (شمشیر حکمت از گرمای تابستان گرم‌تر و از شمشیر آهنی تیزتر است.)

۱۷). کتاب مبین، خط زین‌المقرئین، ص ۳۵۸ / آثار قلم اعلیٰ، ج ۱، نشر کانادا، ص ۳۹۳. مضمون به فارسی: (بگو: شمشیر عبارت از ذکر من است و نیزه عبارت از زبان؛ این دورا به اجازة من خارج کن سپس به کمک آنها به نصرت خداوند بخشنده بین مردمان مشغول شو. نازل کننده آیات این‌گونه به تو امر کرد. قسم به جانم که شمشیر کلام تیزتر از شمشیر آهنی است. بدانید ای صاحبان بینش‌ها.)

۱۸). مضمون بیان عربی: (این چنین الفت می‌دهد خداوند بین دل‌های کسانی را که وارسته شده به سوی او روی آورده‌اند و به آیتش ایمان دارند و از چشمه فضلی که به دست‌ها عزت می‌بخشد می‌نوشند.)

۱۹). مضمون: (پس زمانی که در صورت‌دمیده شود هیچ نسبتی بین بندگان وجود نخواهد داشت.)

۲۰). جواهرالاسرار، آثار قلم اعلیٰ، ج ۳، ص ۶۶ - ۶۴. و اما کلام او که می‌گوید: «از دهانش شمشیر دو دمه خارج می‌شود.» پس بدان که شمشیر چون وسیله بریدن و جدا کردن است و از دهان پیامبران و اولیا خارج شود بین مؤمن و کافر را جدا می‌کند و عاشق را از معشوق مجزا می‌سازد. بدین لحاظ است که به این اسم نامیده شده است و مقصودش جز این قطع کردن و جدا ساختن نبوده است؛ مثلاً نقطه اولیه و خورشید بی‌آغاز (مشیت اولیه) در زمانی که اراده نماید که مردمان را به اجازة خداوند در صحرای محشر جمع کند و آنها را از گورهای نفسشان بلند نماید و بین آنها جدایی اندازد تا به آیه ای از سوی خداوند سخن بگوید و این آیه بین حق و باطل را از حالات روز رستاخیر جدا می‌کند و کدام شمشیر تیزتر از این شمشیر و کدام شمشیر بزرگتر از این شمشیر تیزتر است که هر نسبتی را قطع می‌کند و به این وسیله بین اقبال‌کننده و اعراض‌کننده و بین پدر و پسر و بین خواهر و برادر و عاشق و معشوق جدایی می‌اندازد زیرا هر کسی به آن چه که نازل شده ایمان آورد مؤمن است و هر کس روی برگرداند، کافر است و جدایی بین این مؤمن و این کافر آشکار می‌گردد به طوری که در روی زمین ابداً با یکدیگر معاشرت نمی‌کنند و جمع نمی‌شوند و همین موضوع در مورد پدر و پسر مصداق دارد و به درستی که اگر پسر ایمان آورد و پدر منکر شود، بین آنها فصل می‌اندازد و ابداً هم نشینی نمی‌کنند بلکه مشاهده می‌کنی که پسر پدر را به قتل می‌رساند و برعکس. پس هر آن چه را که ذکر کردیم و توضیح دادیم و تفسیر کردیم بفهم و به درستی که اگر به دیده یقین نگاه کنی مشاهده می‌کنی که این شمشیر جدایی بین اصلاّب هم جدایی می‌اندازد اگر شما بدانید و این از کلمه جدایی است که در یوم فصل و جدایی ظاهر می‌شود. اگر مردم در ایام پروردگارشان به یاد آورند بلکه اگر دیده تو دقت نماید و قلبت رقیق باشد، هر آینه مشاهده خواهی کرد که تمام شمشیرهای ظاهری که همیشه کفار را می‌کشند و با گناهکاران مبارزه می‌کنند، از این شمشیر باطنی جدایی ظاهر می‌شوند.

۲۱). مجموعه الواح، ص ۳۵۷. مضمون به فارسی: (بگو: ای مردم، قهر خداوند برای دشمنانش و رحمت او برای احبّایش باشید و نباشید از کسانی که رطوبت نفس و هوئی بر آنها غلبه می‌کند و اثری از مردی و زنی در آنها باقی نمی‌ماند و از جمله هلاک شوندگانند.)

۲۲). آثار قلم اعلیٰ، ج ۴، ص ۱۰. بگو از جماعت انسان‌ها قسم به خداوند که مظهر قدر در این نظرگاه بزرگ به زینتی ظاهر شد که دل‌های هر فرد صاحب هوش و بینشی متحیر ماند. بگو ای جماعت مشرکان، به کدامین جهت فرار می‌کنید؟ قسم به خداوند که برای هیچ کس گریزگاهی نیست مگر به این که از آن چه که نزد اوست گسسته گردد و به این ریسمان روشن نورانی بچسبید. بگو: قسم به خداوند که او آیت بزرگ خداوند در میان شما و جمال خداوند بین شما است و او راز سرپوشیده و قهر خداوند برای مشرکان است و قهر او بسیار سخت و بسیار تلخ است. بگو: به وسیله او خداوند عذاب می‌دهد کسانی را که اول آیات الهی و سپس قدر را مردود شمردند. بگو:

پس فرار کنید به سوی خداوند پروردگارتان و شریک برای او تراشید و به درستی که مکان ثابت و محل استقرار نزد من است.

۲۳). رهایی، ص ۵۰. مضمون به فارسی: (این کتابی است که احبای الهی در آن ذکر می‌شوند ... ای مردم، آتش خداوند و قهر او سپس آذرخش و عذاب او برای کسانی باشید که کفر گویند و شریک بهر خدای تراشند؛ پس نور خدا و رحمت او بر یکتاپرستان شوید و مبادا از کسی از شما فسادی ظاهر شود. تقوای واقعی الهی پیشه کنید و از نیکوکاران باشید و در نهایت درجه پاکي و تنزیه باشید به طوری که از شما آنچه که خواست خدا است ظاهر شود و به درستی که این امر من است بر شما اگر عمل نمایید و باشید در امر اخلاق در جایگاهی که هیچ کس از شما اندوهگین نشود؛ شاید به این تردید به خداوند در روزی در سایه‌هایی از ابرهای آشکار می‌آید، حزنی وارد نشود؛ از کارها بهترینشان را انجام دهید پس توکل کنید به خدایی که پروردگار بخشنده مهربان شما است و تعدی نکنید بر کسی از مردمان از هر مذهبی که باشند مگر بعد از حکم او و به درستی که او جدایی می‌اندازد بین حق و باطل و او بهترین جدایی اندازندگان است ... بگو ای مردم، بین مردمان عدالت خالص پیشه کنید به طوری که هرگز از شما خیانت و دشمنی و غیبت و کینه و فتنه و ستمگری ظاهر نشود تا که پرچم‌های هدایت بین مردمان باشید و به درستی که این است نصرت شما برای پروردگارتان و توجه شما به آفریننده‌تان و نزدیک شدن شما به خداوندی که پادشاه مقتدر و عزیز است و در زمین هیچ نصرتی بزرگ‌تر از این نیست زیرا به این وسیله شجره [اصل مظهریت الهیه] و شاخه‌های بزرگ و کوچک و برگ‌هایش [بندگان و مؤمنان به او] رشد می‌کنند و ترقی می‌کنند اگر شما از آگاهان باشید زیرا به این وسیله قلوب کسانی که کفر گفتند و شریک برای خدا تراشیدند و از منکرین بودند اطمینان می‌یابد و وقتی اطمینان یافتند به شما نزدیک می‌شوند و با شما هم‌نشین می‌گردند پس آن‌گاه از آیات خداوند عزیز توانا به گوششان برسانید و اگر از شما عملی ظاهر شود که قلوب از آن در گریز است دیگر با شما نخواهند نشست تا به آن چه که به حق از آیات خداوند بلند مرتبه بزرگ بر شما نازل شده اطلاع یابند یا به هدایت شما راهنمایی گردند یا صراط الهی را که بین شما است بشناسند و راه نیکوکاران را بیمایند. تمام این، آن چیزی است که خداوند به آن شما را موعظه می‌کند در کتاب؛ حتماً وعظ و امر و نصیحت و حکم خدا را پیروی کنید و از پیروی کنندگان باشید.

دفتر معرفت در مناجات مرکز عبودیت

فریدالدین رادمهر

مناجات‌های حضرت عبدالبهاء در عین حال که حاوی خصایص کلی همه مناجات‌ها است؛ افزون بر این دارای جوانبی است که آنها را از دیگر صور مناجات‌ها ممتاز می‌سازد. حضرت عبدالبهاء این ادعیه را در احوال گوناگون و در زمان‌های متفاوتی مرقوم فرمودند. مناجات از نظر حضرت عبدالبهاء مقامی بس بلند در نقش‌پذیری هویت آدمی در جهان هستی دارد و البته تأثیرات آن در خود ایشان بسیار شدید بوده است چنان‌که حتی سابقه آشنایی ایشان با مناجات به اوان کودکی‌شان باز می‌گردد که با تلاوت مجموعه‌ای از مناجات‌های حضرت اعلیٰ عربی را آموختند:

«فرمودند: من عربی را تحصیل نکرده‌ام وقتی طفل بودم، کتابی از مناجات‌های حضرت باب را به خط جمال مبارک داشتم و خیلی خواندن آن را شایق بودم. شب‌ها که بیدار می‌شدم برمی‌خاستم و از شدت طلب و اشتیاق می‌گریستم تا آن‌که دیدم عربی را خوب می‌فهمم. دوستان قدیم به خوبی می‌دانند که من تحصیل نکرده‌ام اما گفتن و نوشتن عربی را از فصحای عرب بهتر می‌دانم.»
(بدایع الآثار، ج ۱، ص ۳۰۸ / حیات حضرت عبدالبهاء، ص ۷)

لذا شاید بنا بر همین تأثیر ادعیه بود که دائماً احبای خویش را به تلاوت مناجات توصیه می‌فرمودند. از جمله کهن‌ترین این نوع دعا‌های صادره از قلم حضرت من اراده الله همان باشد که در انتهای تفسیر مبارک ایشان بر حدیث کنت کنت مرقوم فرمودند و بی‌تردید همه اهل بهاء با آن آشنایند و ابیاتش را ورد زبان دارند:

ای خدای پرعطای ذوالمنن واقف جان و دل و اسرار من^(۱)

(مکاتیب عبدالبهاء، ج ۲، ص ۵۴-۵۵)

همین شیوه در دوران عکا ادامه یافت و در ضمن لوح تفسیر آیه روم از قرآن نیز مناجاتی در شأن علم نازل فرمودند: «ای ربّ ثبت قدمی علی امرک و علمنی من علمک المکنون و سرک المخزون...» (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، ص ۷۰-۷۱)^(۲) و البته در بدو همین اثر از

حضرت عبدالبهاء مناجاتی صادر که بی نهایت شکوهمند و قدرت آفرین است. (همان، ص ۶۴)^(۳)

آنچه در مناجات‌های حضرت عبدالبهاء باید مدّ نظر آید مقایسه آن با ادعیه موجود در ادیان دیگر است. ادعیه مأثوره در اسلام و نوع عبادات در مسیحیت و انواع دعاها در مناسبت‌های گوناگون در دین یهودی در جای خویش قابل مقایسه با دعاها نازل از کلک حضرت عبدالبهاء است که البته جای تحقیق مفصل و فراگیری دارد که باید به آینده موکول کرد. فقط احصای آثاری که در عرفان اسلامی در مراتب دعا و مناجات نوشته شده است خواه آثار عبدالقادر گیلانی و خواه نیایش‌های عرفانی خواجه عبدالله انصاری و یا حتی مناجات‌های منظوم سنایی و عطار و مولانا و نیز جامعیت دعاها در احیاء علوم الدین غزالی بی شک کتابی مفصل را می‌سزد که باید در آینده‌ای دور یا نزدیک بدان دست یازید اما با اندک فرصتی که اینک هست می‌توان به برخی از خصایص آثار مرکز میثاق اشاراتی داشت.

برخی از خصایص مناجات در آثار مرکز میثاق از این قرار است:

نخست

این مناجات‌ها به زبان‌های عربی و فارسی و ترکی و کردی نازل شده است در حالی که مناجات‌های مأثوره از ائمه اطهار در فرهنگ اسلامی تنها به زبان عربی است^(۴) و ادعیه یهودی آن‌چه به زبان اهل نبوت و الهام است بیشتر به عبری است.^(۵) زبان حضرت مسیح نیز آرامی بود و تنها بدان زبان تکلم می‌نمود اگر چه تکلم به سایر زبان‌ها معجزه مسیحیان نیز به شمار آید.

دوم

این ادعیه به قلم خود حضرت عبدالبهاء است و گزارش یا روایت اشخاص دیگر ولو معتمد نیست یعنی مثلاً مناجات‌های برجای مانده از حضرت محمد روایت است و در احادیث یافت می‌شود و اعتبار هر یک نظیر سایر احادیث است اما دعاها صادر از قلم حضرت عبدالبهاء بی تردید از وثوق تام برخوردار است. این مناجات‌ها در خلال الواح و مکتوبات حضرتش آمده است که مهور به مهر مبارک است.

سوم

این ادعیه در شئون گوناگون نازل شده است که از جمله شامل زیارت نامه‌های مخصوص رجال اقدم احباً می‌گردد. التماس نامهٔ احبای الهی و احتیاجات گوناگون آنان باعث صدور ادعیه در مناسبت‌های متفاوت بوده است. دعا برای تبلیغ و تربیت اطفال و مائدهٔ سر سفره و شفاعت و ارتقای روح اموات نمونه‌هایی از این دست است.

چهارم

مباحث گوناگونی در خلال این مناجات‌ها صادر شد که شامل جوانب کلامی و فلسفی و عرفانی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی است و بعد از این به آن اشاره خواهد شد.

پنجم

ظرایف کلامی و هنری است که در این ادعیه وجود دارد. نوعی موسیقی خاص در هر یک از آنها طنین انداز است و در عین حال سوابق ادبی گوناگونی در هر یک به چشم می‌خورد. مناجات‌های مرکز میثاق را می‌توان از شئون گوناگون مورد بحث و بررسی قرار داد مثلاً می‌توان اوصاف جمال‌قدم را در این ادعیه محلّ توجه قرار داد: «تویی مربی و معلّم بی‌همتا» و «تویی شافی و تویی کافی و تویی وافی» و «تویی آمرزنده و آموزندهٔ یاران» و «تویی خجسته دلبر من و تویی فرخنده یار جان‌پرور من» و «اُنک انت الرّحمن و اُنک انت الرّحیم، یا غفور، یا کریم، یا حلیم» و «تویی معشوق آفاق و تویی محبوب اهل وفاق». می‌توان از حیث تشبیهات طبیعی به کار رفته در این دعاها به بررسی آنها نشست؛ مثلاً «موجی از امواج بحر اعظمت» و «اشعّ ساطعهٔ آفتاب بخشایش» و «ابر نیسان عنایت» و «هریک اختری نورانی گردند» و «از چشمهٔ هدایت نوشانیدی». می‌توان تشبیهات مربوط به عالم حیوان را محلّ تحقیق قرار داد؛ مثلاً «پرنندگان بام تو، مرغان دست‌آموز عنایتند و بلبلان شیدای گل‌های حقیقت» و «این طیور بال و پر شکسته» و «گلبانگ عندلیب حدایق قدست» و «هریک ماهی تشنه لبند و در غایت عطش آروزی دریای تو نمایند».

می‌توان از هزار منظر بر این ادعیه نظر کرد و از هر چشم اندازی از آنها حقایق بی‌شماری یافت لذا می‌توان کتابی در باره این مناجات‌ها نوشت و در این جا به قدر مقدور سهمی ناچیز باید ادا کرد.

بحث اول - اشاراتی از ادب و هنر

در مناجات‌های حضرت عبدالبهاء اشاراتی بس عمیق به میراث غنی ایرانی دارد که رنگ و بویی عرفانی و هنری به آنها می‌بخشد. برخی از این اشارات مربوط به شعر و ادب است و برخی از آنها اشاره به قصص‌ها و حکایات دارد، و بعضی نیز ناظر به کتب مقدسه و کلام خداست.

اول - نکات ادبی و هنری

نخست به جوانبی از مناجات‌ها باید نظر داشت که معطوف به ادب و شعر و هنر است. بی‌گمان تلفیق روح مناجات با الفاظ شیرین فارسی و عربی شاهکاری است که می‌باید فارغ از حوزه دینی حضرت عبدالبهاء را یکی از ارباب هنر و ادب شناخت. حضرتش در این خصوص دستی تمام داشتند و کار را به غایت بردند. ذیلاً به برخی از آنها اشاراتی بس کوتاه و به اجمال خواهد شد.

۱. مشهور به شیدایی

گاهی در خلال مناجات آن‌جا که روح آدمی سیر در آفاق و انفس دارد صیغه هنری ایشان ظاهر می‌شود به این مناجات نظر کنید:

«ای پروردگار، موفق بدار تا از سوداییان تو گردم و از شیداییان تو شوم. سر دفتر محبوبان روی تو گردم و عاشقان خوی تو.» (مناجات^(۶) / ۴ و ۴۱) بلافاصله خاطره این اشعار منسوب به مولانا به ذهن متبادر می‌گردد:

ای عشق منم از تو سرگشته و سودایی و ندر همه عالم مشهور به شیدایی

در نامه مجنون تا از نام من آغازند زین پیش اگر بر دم سر دفتر دانایی

(دیوان منصور حلاج، ص ۲۰۰)

۲. صفت حمد تو

گاهی در خلال برخی مناجات‌ها کلمه‌ای خواننده را به متن آثار ادبا و عرفا ارجاع می‌دهد؛ برای نمونه در ضمن مناجاتی می‌خوانیم: «وجد و طربی در قلوب انداز و جذب و ولهی در افنده و ارواح افکن تا هر یک با چنگ و دف و نی هی هی آغاز نماید و صفت حمد تو گوید.» (مناجات / ۱۱) و یا: «چون مرغ سحری همدم نغمه و آواز هر یک در جنت ابهات صفت حمد تو گویند.» (مناجات / ۳۵۵) گویی این عبارت «صفت حمد تو» مطبوع خاطر مبارک بوده است؛ در عین حال اشاره به این شعر معروف شیخ بهایی دارد:

تا کی به تمنای وصال تو یگانه
اشکم شود از هر مژه چون سیل روانه؟
خواهد بسر آید، شب هجران تو یا نه؟
ای تیر غمت را دل عشاق نشانه

جمعی به تو مشغول و تو غایب ز میانه

رفتیم به در صومعه عابد و زاهد
دیدم همه را پیش رخت راکع و ساجد
در میکده رهبانم و در صومعه عابد
گه معتکف دیرم و گه ساکن مسجد

یعنی که تو را می‌طلبم خانه به خانه

روزی که برفتند حریران پی هر کار
زاهد سوی مسجد شد و من جانب خمّار
من یار طلب کردم و او جلوه‌گه یار
حاجی به ره کعبه و من طالب دیدار

او خانه همی جوید و من صاحب خانه

هر در که ز من صاحب آن خانه تویی تو
هر جا که روم، پرتوی کاشانه تویی تو
در میکده و دیر که جانانه تویی تو
مقصود من از کعبه و بتخانه تویی تو

مقصود تویی کعبه و بتخانه بهانه

بلبل به چمن زان گل رخسار نشان دید
پروانه در آتش شد و اسرار عیان دید
عارف صفت روی تو در پیر و جوان دید
یعنی همه جا عکس رخ یار توان دید

دیوانه منم من که روم خانه به خانه

عاقل، به قوانین خرد، راه تو پویید
دیوانه، برون از همه، آیین تو جویید
تا غنچه بشکفته این باغ که بویید
هر کس به زبانی صفت حمد تو گوید

بلبل به غزل خوانی و قمری به ترانه

بیچاره بهایی که دلش زار غم توست
هر چند که عاصیست ز خیل خدم توست

امید وی از عاطفت دم به دم توست
تقصیر خیالی به امید کرم توست
یعنی که گنه را به ازاین نیست بهانه

(کلیات دیوان و اشعار شیخ بهایی، ص ۱۶۱)

عبارت «بلبل به غزل خوانی» در اشعار فوق نیز در دیگر مناجات حضرت عبدالبهاء به کار رفته است: «بلبلان روحانی را به غزل خوانی بخوان» (مناجات / ۱۹۷ و ۲۰۲ و ۳۵۵)

۳. قطره و بحر

از مشهورترین تعبیرهای آدمی در حق تعالی قطره و دریاست که در مصطلحات به کار رفته در آثار مولانا بی حد و شمار است. حضرت عبدالبهاء در آثار خویش به کرات به این تعبیر اشاره می‌فرمایند؛ از جمله: «هر قطره‌ای که به عواطف رحمانیت موقف، بحری است بی کران و هر ذره‌ای که به پرتو عنایت مؤید، آفتابی است درخشنده و تابان» (مناجات / ۲۷) مولانا در غزلی این مکالمه روحانی میان قطره و دریا را به خوبی به تصویر کشیده است:

دی سحری بر گذری گفت مرا یار	شیفته و بی خبری، چند ازین کار؟
چهره من رشک گل و دیده خود را	کرده پراز خون جگر در طلب خار؟
گفتم: کی پیش قدت، سرو نهالی	گفتم: کی پیش رخت، شمع فلک، تار
گفت: کی زیر وزبر چرخ و زمینت	نیست عجب گر بر تو نیست مرا یار
گفت: منم جان و دلت خیره چه باشی	دم مزن و باش بر سیمبرم زار
گفتم: کی از دل و جان برده قراری	نیست مرا تاب سکون گفت به یک بار
قطره دریای منی دم چه زنی بیش	غرقه شو و جان صدف پرز گهر دار

(دیوان شمس تبریزی، ص ۲۷۱)

مراد از قطره، وجود سالک است که در بحر صفات و ذات خداوند مضمحل می‌گردد عیناً تعبیر ذره و آفتاب که افاده همان معنا می‌کند و تکمیل بحث پیش است.

۴. مرغ سحر

نالیدن مرغ سحر یکی از کهن‌ترین تعابیر شعر فارسی است و حضرت عبدالبهاء در خلال برخی ادعیه خویش آورده‌اند نظیر: «مرغ سحر در دام محبت تو گرفتار گردم و شب و روز بنالم و بزارم و بگریم و بگویم: یا بهاء الابهی» (مناجات / ۳۹) (شبهه به این ۳۵۵) لطف ملیح بیان مبارک به برخی اقوال عارفان است، چنان‌چه سعدی گفت:

امشب نه بیاض روز بر می‌آید نه ناله‌ای از مرغ سحر می‌آید

منظور از مرغ سحر همان بلبل و هزار آوا و هزار و به تعبیری عندلیب است؛ همو در گلستان به این مرغ سحر اشاره دارد:

ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز کان سوخته را جان شد و آواز نیامد
این مدعیان در طلبش بی‌خبرانند کان را که خبر شد خبری باز نیامد

(گلستان سعدی، ص ۱۵۰)

ناله مرغ سحر بسیار معروف است، زیرا طلب وصل دارد، همان‌قسم که حافظ گفت:

صبا ز منزل جانان گذر دریغ مدار وزو به عاشق بیدل خبر دریغ مدار
به شکر آن که شگفتی به کام بخت ای گل نسیم وصل ز مرغ سحر دریغ مدار

(دیوان حافظ، ص ۱۶۱)

در ادبیات معاصر ایرانیان، مرغ سحر نام تصنیفی شد منسوب به ملک الشعرای بهار (۱۲۶۵ - ۱۳۳۰ ش) که در کوران حوادث مربوط به تغییر حکومت ایران ورد زبان‌ها شد. این سروده بهار شامل دو بند است که هر دو مضامین سیاسی و اجتماعی دارد و به همین سبب ماندگار است از این قران:^(۹)

بند اول

مرغ سحر ناله سر کن، داغ مرا تازه‌تر کن، ز آه شرربار، این قفس را، برشکن و زیر و زبر کن
بلبل پر بسته ز کنج قفس درآ، نغمه آزادی نوع بشر سرا، و ز نفسی عرصه این خاک تیره را،
پر شرر کن.

ظلم ظالم، جور صیاد، آشیانم داده بر باد، ای خدا، ای فلک، ای طبیعت، شام تاریک ما
را سحر کن.

نوبهار است، گل به بار است، ابر چشمم، ژاله بار است؛ این قفس، چون دلم، تنگ و تار است.

شعله فکن در قفس ای آه آتشین، دست طبیعت گل عمر مرا مچین، جانب عاشق نگه ای تازه گل از این، بیشتر کن مرغ بیدل شرح هجران مختصر، مختصر کن.

بند دوم

عمر حقیقت به سر شد، عهد و وفا بی اثر شد، ناله عاشق، ناز معشوق، هر دو دروغ و بی ثمر شد.

راستی و مهر و محبت فسانه شد، قول و شرافت همگی از میانه شد، از پی دزدی، وطن و دین بهانه شد، دیده تر کن.

جور مالک، ظلم ارباب، زارع از غم گشته بی تاب، ساغر اغنیاء پر می ناب، جام ما پر ز خون جگر شد.

ای دل تنگ، ناله سر کن، از مساوات صرف نظر کن. ساقی گل چهره بده آب آتشین، پرده دلکش بزن ای یار دلنشین ناله بر آراز قفس، ای بلبل حزین، کز غم تو، سینه من، پر شرر شد، پر شرر شد.

۵. آئینه غماز

«ای بی نیاز، یاران را محرم راز نما و آئینه غماز کن.» (مناجات ۴۹ و ۹۲) این تعبیر نیز اشاره به تعبیر زیبای مولانا دارد:

عشق خواهد کین سخن بیرون بود آئینه غماز نبود چون بود

آینت دانسی چرا غماز نیست زآن که زنگار از رخس ممتاز نیست

(مثنوی معنوی، ج ۱، ص ۳)

تعبیر فوق اشاره به آن تهذیب نفس و تصفیة باطن و زدودن خلق‌های زشت دارد که صوفیان، بر این باروند؛ جمله آنها برای حصول معرفت لازم است. این معنا را تخلیه نامند

و باید تمامی اندیشه را از آرایش منزه داشت تا قابل دیدار حقایق گردد. (شرح مثنوی شریف، ص ۳۹ - ۴۰)

۶. آتش عشق

حضرت عبدالبهاء از تعبیر آتش و آتش عشق بسی استفاده کردند و ایفای معنا نمودند؛ از جمله در مناجاتی می‌فرمایند: «ای دلبر آفاق، ... آتش عشق برافروزند، صخره صمّا را بگدازند.» (مناجات/۷۰) معروف‌ترین جایی که این تعبیر در آن به کار رفته است، مثنوی است:

آتش عشقست کاندرنمی فتاد جوشش عشقست کاندرمی فتاد

(مثنوی معنوی، ج ۱، ص ۳)

همانی است که در مثنوی ابهی نیز آمده است:

ای بهاء یک آتشی از نو فـروز عالم تحقیق و دانش را بسـوز^(۱)

(آثار قلم اعلیٰ، ج ۳، ص ۱۷۶)

۷. گلبنگ پهلوی

در ضمن مناجاتی است: «این مرغان را گلبنگ پهلوی بیاموز» (مناجات / ۴۱۸) این کلمه اشاره‌ای است به این مضمون که حافظ گفته بود:

بلبل ز شاخ سرو به گلبنگ پهلوی می‌خواند دوش درس مقامات معنوی

یعنی بیا که آتش موسی نمود گل تا از درخت نکته توحید بشنوی

مرغان باغ قافیه سنجید و بذله‌گو تا خواجه می‌خورد به غزل‌های پهلوی

(دیوان حافظ، ص ۲۷۲)

برخی گفته‌اند که «پهلوی» مذکور در بیت فوق اشاره به گوشه‌ای از ردیف موسیقی ایرانی است که در دستگاه چهارگاه نواخته می‌شود و بعد از «حدی» و قبل از «رجز» یا «ارجوزه» می‌خوانند. (حافظ‌نامه، ج ۲، ص ۱۲۲۹) اما با عطف نظر به بیت دوم معلوم است که حافظ از زبان بلبل سخن از آینده می‌گوید که درسی بر زبان داشت و آن آتشی است که بر موسی روی نمود و دین توحید اظهار داشت. حضرت عبدالبهاء در ضمن این مناجات می‌فرماید: این مرغان را به مقام بلبل معنوی نایل کن تا گلبنگ پهلوی بیاموزند و

سفینه عرفان - دفتر ۱۴
دفتر معرفت در مناجات مرکز عبودیت
بشناسند. در عین حال گلبانگ پهلوی می‌تواند اشاره به فلهویات باشد. (سبک‌شناسی،
ج ۱، ص ۱۷)

۸. عقل مجنون

حضرت عبدالبهاء در حین دعایی مرقوم فرموده‌اند: «نغمه‌ای سرودی که قلب‌ها مفتون
شد و عقل‌ها مجنون» (مناجات / ۳۷۰) صفت جنون عقل از ترفندهای عارفان برجسته
ایرانی است که در طرّاری‌های عقل و حدود آن در معرفت کردگار ابداع کرده‌اند.
فخرالدین عراقی در غزلی بس دل‌با می‌سراید:

عشق شـوری در نهاد ما نهاد	جان ما را در کف سـودا نهاد
گفت و گویی در زبان ما فکنـد	جست و جویی در درون ما نهاد
داستان دلـبـران آغاز کرد	آرزویی در دل شیـدا نهاد
رمزی از اسرار باده کشف کرد	راز مستان جمله بر صحـرا نهاد
قضهٔ خوبان به نوعی بازگفت	کآتشی در پیر و بر برنا نهاد
عقل مجنون در کف لیلی سپرد	جان وامق در لب عـذرا نهاد
بر مثال خویشتن حرفی نوشت	نام آن حرف آدم و حـوا نهاد
تا تماشای جمال خود کنـد	نور خود در دیدهٔ بینا نهاد

۹. هستی نیستی نما

در مناجاتی به این تعبیر ملیح اشاره شده است: «ای ربّ ملکوت، ... از این نیستی
هستی نما برهان و به هستی حیات ابدیه موقّق فرما.» (مناجات / ۱۱۸) که این تشبیه از آن
مولانا است که او نیز این تعبیر را در ضمن مناجاتی بس دل‌با بیان می‌کند:

ما عدم‌هاییم و هستی‌های ما	تو وجود مطلقـی فانی‌نُما
ما همه شیران ولی شیـر علم	حمله‌شان از باد باشد دم به دم
حمله‌شان پیداست و ناپیداست باد	آن‌که ناپیداست هـرگز گم مباد
باد ما و بـود ما از داد تست	هستی ما جمله از ایجاد تست
لذّت هستی نمودی نیست را	عاشق خود کرده بودی نیستی را

(مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۲۷)

عبارت وجود مطلق در ابیات فوق از آن ابن عربی در فصوص الحکم است. (شرح مثنوی شریف، ج ۱، ص ۲۵۶) نظر به همین تعبیر از عدم وجود در مناجاتی از مرکز میثاق است: «عدم را موهبت وجود بخشیدی» (مناجات / ۳۴۲) در عین حال نیستی رسم عبودیت نیز هست: «ای پروردگار، نیستی آموز تا نار هستی بر افروزد و حجاب خودپرستی بسوزد تا میان حیب و محبوب آشنایی افتد و بین طالب و مطلوب رسم جدایی بر افتد.» (مناجات / ۴۷۶)

۱۰. قضیه دل

حضرت عبدالبهاء در اکثر الواح خویش به نکته دلبرانه دل اشاره دارند؛ به این مناجات دقت کنید: «دلبر، دل‌ها بریا. دلدارا، به امید وصال نوازش نما. دل‌نشینا، به رجای وصال کام آنان را شیرین فرما.» (مناجات / ۱۹۳) کلمات دلبر و دلدار و دل‌نشین اطلاق عاشقانه به حق تعالی است که در ادبیات نیایشی کم‌نظیر است. اما مراد اهل حق از دل همان حقیقت انسانیت است:

به نام آن که جان را فکرت آموخت چراغ دل به نور جان برافروخت

و چون انسانیت آنان به دل است، چه دل محل تفصیل علم و کمالات روح است و مظهر تقلب ظهورات الهی به شئون ذاتی است و از این جهت مسما به قلب شده فرمود: «چراغ دل به نور جان برافروخت» و چون دل واسطه است میان روح و نفس و کمالات، هر دو به حسب برزخیت در او ظهور یافته و از روح مستفیض و به نفس مفیض است؛ گفت که چرا دل به نور جان اشارت به آن که قلب مستفیض از روح است و دل را به چراغ از آن جهت نسبت کرد که چنانچه در ظلمت ادراک اشیا به واسطه نور چراغ می‌توان نمود، رؤیت جمال وحدت حقیقی در تاریکی کثرت جز به صفای دل حاصل نمی‌تواند بود.

جام جهان‌نما، دل انسان کامل است مرآت حق‌نما به حقیقت همین دل است

(شرح گلشن راز، ص ۳)

۱۱. بازو جفدان

در مناجاتی است:

«ای خداوند پر عطا، صد هزار امیر در کمندت اسیر و هزاران سروران در آستانت پاسبان و این نفس نفیس به انفاس طیب ریاض احدیت مشام معطر نموده و به

مشاهده آیات وحدانیت دیده منور کرده حال مانند باز ساعد شهریاری در خطر
تعرض جغدان حسود و زآغان عنود است. ای پروردگار، تو حفظ و حمایت فرما و
بر رضایت موفق کن و این نهال بی همال باغ هدایت را به فیض عنایت هر دم
طراوت و لطافت و تروتازگی عطا فرما تا میروفا گردد و شمع منیرانجمن اصفیا.
تویی مقتدر و توانا.» (مناجات / ۳۷۷)

باز و ساعد سلطان البته نظر به این بیت از دیوان کبیر مولانا دارد:

بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست بگشای لب که قند فراوانم آرزوست
بشنیدم از هوای تو آواز طبل باز بازآمدم که ساعد سلطانم آرزوست
(غزلیات شمس تبریزی، ج ۱، ص ۲۹۷)

البته در مثنوی ابیاتی است که حضرت عبدالبهاء نظر بدان داشتند:

باز سلطانست زآن چغدان^(۱۱) به رنج در حدث مدفون شدست آن زفت گنج
چغدها بر بازستم می کننند پزوبالش بی گناهی می کننند
جراو اینست کوبازست و بس غیر خوبی جرم یوسف چیست پس؟
چغد را ویرانه باشد زاد و بـود هستشان بر باز زآن زخم جـهود
که چـرا می یاد آری زآن دیار یا ز قصـر و ساعدِ آن شـهریار؟
در ده چغدان فضولی می کننی فتنه و تشویش در می افکننی
(مثنوی معنوی، دفتر ششم، ص ۸۴۹)

۱۲. مناجات منظوم

این مناجات حضرت عبدالبهاء بسیار مشهور است: «ای خدای پر عطای ذوالمنن،
واقف جان دل و اسرار من» (مناجات / ۱۳۵) باید گفت که در تمامی ابیات این مناجات
اشاراتی بس لطیف هست که ذیلاً به آن اشاره می شود: «در این جا به عنوان یک حاشیه در
مورد مثنوی مولانا و مقام آن در امر بهاء باید به این نکته اشاره شود که بر وزن مثنوی ابهی
از هیکل میثاق ابیاتی در مقام مناجات وجود دارد که در انتهای تفسیر عظیم الشان ایشان
بر! حدیث کنت کنز/ مرقوم شده است و با این بیت شروع می شود:

ای خدای پر عطای ذوالمنن واقف جان و دل و اسرار من^(۱۲)

(مکاتیب عبدالبهاء، ج ۲، ص ۵۴-۵۵)

که خالی از برخی تشابهات با مثنوی مولانا نیست از آن جمله همین بیت را می‌توان با بیت زیر از مولانا مقایسه کرد:

ای قدیم راز دان ذوالمنن
دره تو عاجزیم و ممتحن (م ۱۷/۱)^(۱۳)
و یا این که حضرت عبدالبهاء فرموده‌اند:

خون شود آن دل که بریان تو نیست
کوربه چشمی که گریان تو نیست (ع ۴)
در مثنوی مولانا می‌توان چنین شباهتی با آن یافت:

ای خنک چشمی که او گریان اوست
ای همایون دل که او بریان اوست (م ۲۳/۱)
و نیز شبیه به همان بیت است این که مولانا گفته است:

چون که دید دوست نبود کوربه
دوست کو باقی نباشد دور به (م ۳۸/۱)
و یا این بیت که حضرت عبدالبهاء فرمودند:

در لیاقت منگر و در قدرها
بنگر اندر فضل خود ای ذوالعطا (ع ۷)
در مثنوی مولانا می‌توان چنین بیتی شبیه آن یافت:

منگر اندر ما مکن در ما نظر
اندر اکرام و سخای خود نگر (م ۱۷/۱)
این چند نمونه کافی است که نشان دهد که بین این دو مثنوی نیز شباهت‌هایی وجود دارد و باید با دقت بسیار مورد تحقیق و تفحص قرار گرفت.^(۱۴)

۱۳. عجز از ادراک

گاهی در ضمن مناجاتی بخشی از قول بزرگان تصوف نقل می‌شود؛ مثلاً در ضمن مناجاتی در شأن تقدیس و تنزیه خداوند می‌فرمایند: «اذا لا مفرّ لی الا الاقرار بالعجز و القصور و لا مفرّ لی الا وهدة الفقر و الفتور فان العجز عن الادراک عین الادراک» (مناجات/۱۴۱) که این عین قولی است که از صنایع اهل تصوف نقل شده است و جنید بغدادی آن را به ابوبکر صدیق منسوب می‌کند:

«حکی عن الجنید انه قال اشرف کلمة فی التوحید قول ابی بکر سبحان من لم
يجعل للخلق طریقا الی معرفته الا العجز عن معرفته». (جنید بغدادی،
تاج العارفین، ص ۲۵۷)

۱۴. سُکر مدام

در مناجاتی است: «رَبِّ، رَبِّ ... اجعلنا سکاری من مدام معرفتک». (مناجات / ۳۶۰)
این اشاره به بیت شعری از ابن فارض مصری است که در قصیده معروف خویش گفته است:

شربنا علی ذکر الحبيب مدامة سکرنا به من قبل ان یخلق الکرم
لها البدر کأس وهی شمس یدیرها هلال و کم میدوا اذا مزجت نجم

(دیوان ابن الفارض، ص ۱۶۴)

شرح این ابیات می‌گوید: «نوش کردیم و با یکدیگر به دوست‌کامی خوردیم بر یاد حضرت دوست که روی محبت همه به دوست شرابی که بدان مست شدیم بلکه به بویی از آن از دست شدیم و این پیش از آفریدن کرم بود که درخت انگورست و ماده شراب مشهور پرشرو شور.» (سه رساله در تصوف، ص ۱۳۰)

دوم - قصص و حکایات

با تلاوت مناجات‌های حضرت عبدالبهاء برخی نکات تاریخی و حکایات و قصه‌های مرسوم به ذهن می‌رسد که توجه به آنها باعث تفکر و وفور معناست.

۱. مور و سلیمان

حضرت عبدالبهاء در برخی از ادعیه به این داستان اشاره می‌فرماید: «اگر چه موران ضعیفیم اما تو سلیمان پر حشمت سلطنت جلیل» (مناجات / ۱۷۶) و یا آن‌جا که می‌فرماید: «موری را قوت سلیمانی بخشید و پشه‌ای را شیر بیشه رحمانی فرمودی، قطره‌ای را موج دریا دادی و ذره‌ای را ذروه الطاف رساندی.» (مناجات / ۲۹۳)

این حکایت را می‌توان در کتب مشهور قصص قرآنی یافت. از جمله ابوبکر عتیق نیشابوری در کتاب ماندگار خویش می‌نویسد:

«حدیث مور و حشمت سلیمان - و آن، آن بود که سلیمان را صلوات الله علیه شادروانی بود صد فرسنگ در صد فرسنگ. بر آن شادروان خیمه‌ای فرسنگی در فرسنگی تُنک‌تر از پوست خایه مرغ. در آن خیمه تختی میلی در میلی از راست دو هزار کرسی زرین نهاده علما را و از چپ او ده هزار کرسی سیمین نهاده ندما را.

سلیمان بر تخت و علما و ندما بر کرسی‌ها و دیگر آدمیان در پیش وی بیستادی و پریان بر عقب ایشان و دیوان گرد بر گرد ایشان فریشتگان بر اطراف با عمودهای آتشین تا هر دیو یا پری و هر که بی فرمان از آن مجلس بازگشتند فریشته‌ای او را عمود آتشین بزدی، برجا بسوختی و مرغان بر سر وی همه پر در پر یافتندی چون چتر سایه داشتند باد رُخا (باد ملایم) نرم نرم به زیر آن شادروان درآمدی و آن را برگرفتی هفت میل در هوا بردیدی هُزست و جُزست (صدای مهیب) در جهان افتادی، خلائق بر بام‌ها آمدی به نظاره آن. آن باد بدان قوت می‌رفت و آن را با همه خلق برداشته می‌بردید هفت میل در بالا تا آن جا که سلیمان خواستی فرو آمدی، فریشتگان آسمان به نظاره آمدندی [هنگامی] در آن ملک و جلوه او تعجب می‌نمودی، گفتندی که آنت بزرگوار بنده‌ای که سلیمان است خدای تعالی او را [چنان] برکشیده. حق تعالی گفت: ای فریشتگان من، آن برکشیدن من مرسلیمان را از بهر فروتنی او راست که اگر در دل وی یک ذره کبر بودی چنان که او را به آسمان برمی‌آریم به زمین فرو بردمی تا روزی که بر وادی نمل می‌گذشت، موری نامش منذره می‌گفت: ای موران، در خان‌های خویش شوید تا لشکر سلیمان شما را نکوبد و ایشان ندانند. باد آن سخن را به گوش سلیمان رسانید، سلیمان بکمارید و تعجب نمود و آن مور را حاضر کرد، گفت: ای مور، از من چرا می‌ترسید که شادروان من در هواست و شما بر زمین. آن مور جواب داد، گفت: بلی تو در هوایی و لکن ملک دنیا را بقا نیست، من ایمن نیم که از نفس تا به نفس ملک تو را زوال آید، تو به زیر افتی، ما کوفته گردیم. سلیمان آن مور را دید که آن موران را در پیش کرده، به سوراخ فرو می‌کرد. سلیمان گفت: تو ایشان را کی باشی؟ گفت: من امیر ایشانم. سلیمان گفت: چگونه از پس ایشان می‌روی؟ گفت: تا اگر مکروهی رسد به من رسد نه بدیشان و حق رعیت بر امیر این باشد که خود را سپر ایشان دارد. سلیمان را از آن سخن عجب آمد. سلیمان گفت: لشکر چند داری؟ گفت: درین وادی چهل هزار چهل هزار قایدست با هر قایدی چهل هزار علم زیر هر علم می چهل هزار کُردوس (گله) هر کُردوسی چهل هزار مور و از مشرق تا به مغرب، همه موران در فرمان من باشند چون بخوانم همه مرا اجابت کنند. سلیمان گفت: لشکر خویش به من نُمای تا ببینم. منذر گفت: چنین به تعجیل راست نیاید [اگر می‌خواهی فرو آی و] دل فرو نه تا لشکر خویش بر تو عرضه کنم. سلیمان در آن بیابان فرو آمد، منذر آوازی بداد که: 'یا ایها النمل اخرجو من مساکنکم'. کُردوس‌های موران از زمین بر می‌آمدند تا هفت روز. سلیمان را دل بگرفت، گفت:

تا کی خواهد بود؟ گفت: اگر بباشی تا هفتاد سال هم چنین برمی آیند. سلیمان آن مور را بناوخت و بر دست خود نشاند گفت: چه گویی در این بساط من. منذر گفت: بساط من به از بساط تو. گفت: چرا؟ گفت: بساط من دست سلیمانست و بساط تو نسیج دیوانست. سلیمان گفت: چه گویی درین مملکت من؟ گفت: چه گویم در ملکی که پَر پشه ای نسنجد. گفت: چه گویی درین دیوان که در فرمان من اند؟ گفت: رعیت فرع بر امیر بود. [گفت:] چه گویی درین باد که در فرمان منست؟ گفت: بادست به دست تو باد. گفت: چه گویی درین مرغان که مونس من اند؟ گفت: [اگر] تو را با خدای انس بودی با دون وی تو را انس ندادندی. آن گه گفت: یا سلیمان، تو را به چه سلیمان گویند؟ گفت: ندانم تا تو بگویی. گفت: معنی آن بود که 'یا سلیم، اَنْ تَتُوبَ اِلَى اللّٰهِ بَقَلْبِكَ'؛ دانی چرا پدرت را داوود گفتند؟ گفت: تا بگویی. گفت: معنی داوود آنست که 'داو داءک' درمان کن درد خویش را. سلیمان [را] از آن حکمت های وی عجب آمد بگریست آن گاه [گفت:] یا منذر، حاجت خواه منذر گفت: حاجت من آنست که از این معلولی درست گردم که وی را یک پای و یک دست و یک چشم بیش نبود و دیگر حاجت من آنست که پیرم و جوان گردم. دیر بزم. سلیمان گفت: من از این عاجزم. منذر گفت: حاجت به عاجز چرا بردارم. (قصص قرآن مجید، ص ۲۸۲-۲۸۵)

۲. قصه آب حیات

حضرت عبدالبهاء در کثیری از آثار خویش به این داستان اشاره فرمودند ولی این نکته در خلال مناجات بسی عبرت آموز است؛ مثلاً در ضمن دعایی می فرمایند: «این تشنه سلسبیل حیات را از چشمه حیوان بنوشان.» (مناجات / ۳۹۹)

این داستان را در شکل قدیمی آن باید در شاهنامه فردوسی یافت (شاهنامه فردوسی، ج ۴، ص ۱۶۵۷ به بعد) که در آن جا اسکندر به همراه خضر در پی آب حیات می رود اما در جایی خضر را گم می کند و خضر به چشمه حیات رسیده و از آن می نوشد:

همین رفت ازینسان دوروز و دو شب	کسی را به خوردن نجنبید لب
سدیگر به تاریکی اندر دو راه	پدید آمد و گم شد از خضر شاه
پیمبر سوی آب حیوان کشید	سر زندگانی به کیوان کشید
بدان آب روشن سرو تن بشست	نگهدار جز پاک یزدان نجست
بخورد و بیاسود و بگرگشت زود	ستایش همی به آفرین بر فرزند

۳. قصه ایوب

حضرت عبدالبهاء در ضمن مناجاتی به این داستان ایوب اشاره می‌فرماید:

«هذا مغتسل این قافله گمگشته را به راه کوی خویش هدایت فرما و این تشنگان وادی ایمن را به معین صافی ایوب هذا مغتسل بارد و شراب دلالت کن.»
(مناجات / ۳۳۲)

داستان ایوب از مهم‌ترین داستان‌های انبیا است که در عهد عتیق کتابی بدو اختصاص یافته است. در ضمن این حکایت، او بنده‌ای است خداشناس که شیطان اجازه می‌یابد او را به موقف امتحان کشاند.

«روزی واقع شد که پسران خدا آمدند تا به حضور خداوند حاضر شوند و شیطان نیز در میان ایشان آمد و خداوند به شیطان گفت: از کجا آمدی؟ شیطان در جواب خداوند گفت: از تردّد کردن در زمین و سیر کردن در آن. خداوند به شیطان گفت: آیا در بنده من ایوب تفکر کردی که مثل او در زمین نیست مرد کامل و راست و خداترس که از گناه اجتناب می‌کند؟ شیطان در جواب خداوند گفت: آیا ایوب می‌جائاً از خداوند می‌ترسد؟ آیا تو گرد او و گرد خانه او و گرد همه اموال او به هر طرف حصار نکشیدی؟ و اعمال دست او را برکت ندادی و مواشی او در زمین منتشر نشد؟ لیکن الآن دست خود را دراز کن و تمامی مایملک او را لمس نما و پیش روی تو، تو را ترک خواهد نمود.» (عهد عتیق، باب ۱، آیات ۶-۱۲)

این داستان در قرآن نیز آمده است و آنچه در فوق حضرت عبدالبهاء درباره او فرموده‌اند مربوط به قرآن است: «و اذکر عبدنا ایوب اذ نادى ربّه انى مسنى الشيطان بنصب و عذاب، اركض برجلک هذا مغتسل بارد و شراب» (قرآن، ص ۳۸: ۴۰-۴۱) یعنی یاد دار ایوب را که خدای خویش بخواند و گفت: ای پروردگار، شیطان مرا به تباهی گرفت و خداوند فرمود: پای بر زمین بکوب اینک آبی بس گوارا و نوشیدنی خواهی یافت. این داستان ابعاد گوناگونی دارد به خصوص در اندیشه یهودی از جمله ابن میمون در دلالة الحائرین به این تناقض پرداخته است که چگونه خداوند به تقاضای شیطان گردن نهاد و ایوب را مورد امتحان قرار داد؛^(۱۵) اما در تفکر اسلامی این چشمه‌ای که باعث شد ایوب از همه بیماری‌ها و امراض نجات یابد مهم‌ترین است؛ چنان که مولانا فرمود:

مرغ آبسی غرق دریای عسل عین ایوبی شراب و مغتسل
که بدو ایوب از پا تابه فـرق پاک شد از رنج‌ها چون نور شـرق

(مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۲۱۰۶)

۴. یوسف و عزیز مصر

در بخشی از یک مناجات آمده است: «تا در سبیل عزیز مصر بقا ملکوت جمال ابهات جان رایگان فدا نماید» (مناجات/۴۶۲) مراد از عزیز مصر حضرت یوسف است که اگر چه در کنعان به اسارت رفت اما در مصر به عزت رسید؛ اما در قصص قرآنی مأخوذ از قرآن نام عزیز همسر زلیخا است: «قال نسوة فی المدینة امرأة العزیز تراودها فتاها عن نفسه» (قرآن، ۱۲/۳۰ و نیز ۵۱) و حتی گفته‌اند که نامش قطیفر بوده است. احمد بن زید طوسی در تفسیر سوره یوسف جمع این دو کرده است، هم یوسف را، هم عزیز را به دو عزیز تعبیر می‌کند:

یوسف را همه خریداری کردند و لکن چون عزیز بود هم عزیزش بخرد. قوله تعالی: «وقال الذی اشتريه من مصر لامرأته. مؤمن را در من یزید ازل همه خریداری کردند و لکن چون عزیز بود هم خداوند عزیزش خرید، ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم. پس چون خبر به عزیز مصر شد و نام او قطیفر بود و گویند انفیر بن روبخت بود و او عزیز مصر بود. (قصه یوسف، ص ۲۳۷)

جامی در هفت اورنگ، اورنگ پنجم به مطلب فوق اشاره دارد. در یکی از الواح مخصوص یوسف این مطلب زیبا آمده است:

«عبدالبهاء در این ایام متهیاً عزیمت به بلاد غرب است که شاید به آستان جمال مبارک خدمتی مذبوحانه نماید و شاید به قطره‌ای از دریای عبودیت موفق گردد، ولی هیهات! هیهات! بسیار بعید است که این جسم علیل حرکتی در این سبیل نماید و این زبان کلیل به محامد و نعوت ربّ جلیل پردازد! عبودیت در راه جمال مبارک بحری است بی‌پایان و عبدالبهاء مانند قطره‌ای بی‌نام و نشان، پس چگونه در مقام عبودیت موجی زند و موجش اوج گیرد؟ ولی دل به آن خوش دارم که به کلافه‌ای از خریداران یوسفم در این سفر به عنوان خدمت حرکت می‌شود امیدم چنان است که به تأیید آسمانی به قدر خردلی موفق شوم و لیس هذا علی الله بعزیز.»^(۱۶) (آهنگ بدیع، سال ۳۱، شماره ۳۴۷، ص ۱)

این کلافه به قصه مشهوری در ادبیات اسلامی اشاره دارد:

«پس دیگر روز خبر در شهر افتاد کی آن غلام را به من یزید می‌فروشد. دیگر روز در میدان کرسی‌های زرین بنهادند و یوسف را بیاراستند و بر کرسی نشانند. هر کی آن‌جا صاحب بضاعت بود و خداوند مال و ثروتی بود سرمایه بر گرفتند تا او را

بخرند. پیرزنی در میانه می آمد کلافه ریسمان در دست گرفته گفتند او را کجا می شوی؟ گفت: بخریدن یوسف. گفتند: ای بیچاره، آن جا خروارها مشک و عود و کافور و عنبر به هم نهاده اند تو با این بضاعت مختصر کجا می روی؟ گفت: اگر نگذارندم کی بخرم باری بگذارند کی ببینم.» (الستین الجامع، ص ۲۳۶)

۵. تاریخ انبیا

در یکی از مناجات های حضرت عبدالبهاء به تاریخ انبیا اشاراتی بس دلربا رفته است که بر زیبایی مناجات دو صد چندان افزوده است: «تا دوستانت به قوت لاهوتی و قدرت ملکوتی و سطوت جبروتی و تأیید سمایی و جنودی آسمانی نفسی رحمانی و بخششی یزدانی و ید بیضایی نفحه مسیحایی و خلّتی خلیلی و محبتی حبیبی و جمالی یوسفی و اشتیاقی یعقوبی و صبری ایوبی بر خدمتت قیام نمایند.» (مناجات/ ۳۰۳) ید بیضا اشاره به حضرت موسی و نفحه مسیحایی اشاره به احیای موتی توسط حضرت مسیح و مقام خلّت از حضرت ابراهیم و نکته مربوط به محبت در معراج حضرت محمد و جمال دل فریب حضرت یوسف و اشتیاق حضرت یعقوب و صبر حضرت ایوب مقصود است. جمع کمالات انبیا در یک مناجات به این نحو بی سابقه است. البته تاریخ انبیا را در یک اثر نوشتن به ندرت معمول بوده است؛ مانند فصوص الحکم اثر ابن عربی که هر فرص به ذکر نکته ای از انبیا اشاره دارد.

۶. حضرت موسی و معجزاتش

حضرت موسی دارای معجزاتی نظیر ید بیضا و ثعبان است؛ در طی مناجاتی است: «دستشان ید بیضا نما و لفظشان لؤلؤ لالا، برهانشان ثعبان مبین کن و دلیلشان سنوحات علیین و ظهیرشان شدید القوی.» (مناجات / ۱۸) اصل ماجرا در تورات است:

«موسی در جواب گفت: همانا مرا تصدیق نخواهند کرد و سخن مرا نخواهند شنید بلکه خواهند گفت: یهوه بر تو ظاهر نشده است، پس خداوند به وی گفت: آن چیست در دست تو؟ گفت: عصا. گفت: آن را بر زمین بینداز و چون آن را به زمین انداخت ماری گردید و موسی از نزدش گریخت. پس خداوند گفت: دست خود را دراز کن و دُمش را بگیر. پس دست خود را دراز کرده آن را بگرفت که در دستش عصا شد تا آن که باور کنند که یهوه خدای پدر ایشان خدای ابراهیم خدای اسحق و خدای یعقوب به تو ظاهر شد و خداوند بار دیگر وی را گفت

دست خود را در گریبان خود بگذار. چون دست به گریبان خود برد و آن را بیرون آورد اینک دست او مثل برف مبروص شد، پس گفت: دست خود را باز به گریبان خود بگذار. چون دست به گریبان خود باز برد و آن را بیرون آورد اینک مثل سایر بدنش باز آمده بود.» (عهد عتیق، سفر خروج، ۴، ۱-۹)

برای این دو معجزه معانی بی شماری بر شمرده اند، از جمله مولانا است که قرآن حضرت محمد را همان عصای موسی می داند:

ای رسول ما توجاد و نیستی صادقی، هم خرقة موسیستی
هست قرآن مر ترا هم چون عصا کفرها را در کشد چون اژدها

(مثنوی معنوی، دفتر ۳، بیت ۱۲۱۰، ۱۲۱۱)

جمال ابهی این عصا را همان امرالله معنا می فرمایند:

این عصا سیفی بود کز دست حق می بدرد وصف امکان چون ورق
آن عصا از دوحه بستان دمید و این عصا از امر حق آمد پدید
آن عصا از آب و گل آمد برون این عصا از نار دل باشد کنون
این عصا ناری بود کز شعله اش می بسوزد پرده های غل و غش

(آثار قلم اعلیٰ، ج ۳، ص ۱۸۰)

۷. قصه موسی و انصاع

این قصه مشهوری است که حضرت عبدالبهاء بارها بدان اشاره فرمودند و اینک در متن مناجاتی است:

«الحمد لله الذی تجلی بجماله ظهر بعظمة جلاله اشرق بنور وجهه و لاح بضیاء طلعتہ و نور الکائنات بطلوع صبح صفاته فانصعق الظوریون فی سیناء الامر و تحیرت الریبون فی بقعة القدس و خروا مغشیا و انصعق الراسخون ثم افاقوا و قالوا سبحانک اننا تبنا لیک و انت الثواب الرحیم ای رب کشف الغطاء و القیت القناع» (مناجات / ۱۴۷)

می فرمایند: چون جمال ابهی پرده از رخسار خویش بر کشید، اهل طور منصعق شدند و بی هوش گشتند و مدهوش شدند و بعد از آن که به هوش آمدند گفتند: خدایا توبه می کنیم. این همه اشاره به داستان حضرت موسی دارد:

«وواعدنا موسى ثلاثين ليلة و اتممنها بعشر فتمّ ميقات ربه اربعين ليلة و قال موسى لآخيه هارون، اخلفنى فى قومى و اصلح و لا تتبع سبيل المفسدين و لما جاء موسى لميقاتنا و كلمه ربّه قال ربّ ارنى انظرالى قال لن ترانى ولكن انظرالى الجبل فاناستقر مكانه فسوف ترانى فلما تجلى ربّه للجبل جعله دكا و خرّ موسى صعفا فلما افاق قال سبحانك تبت اليك و انا اول المؤمنين.» (الاعراف: ۷: ۱۴۳)

اشاراتی به قرآن

۱. ماء مورود

«تسنگان را به ماء مورود وارد نمودی» (مناجات / ۳۴۲) که اشاره‌ای است به آیه قرآنی.

۲. نفس راضیه مرضیه

در مناجاتی است: «ای خداوند یکتا، این نفوس مطمئنّه را جام عطا بخش و این قلوب راضیه مرضیه را نشئه صهبا احسان کن.» (مناجات / ۳۴۷) که اشاره به این آیات قرآنی است: «يا ايّها النفس المطمئنة، ارجعى الى ربّك راضية مرضية فادخلى فى عبادى و ادخلى جنتى.» (الفجر: ۸۹: ۲۶ - ۲۸) یعنی ای نفس مطمئنّه، به سوى پروردگار خویش باز گرد، به رضایت و رضامندی و به بندگان من پیامیز و به جنتم درآ. این آیات از مشهورترین آیات قرآنی در ادبیات دینی است و محلّ تفسیر بسیاری واقع شده است. بنای این آیه بر مقام رضا است چنان که لاهیجی در شرح گلشن راز نوشته است:

ارادت با راضی حقّ شود ضمّ رود چون موسی اندر باب اعظم

یعنی ارادت و خواست سالک سایر به جانب حقّ با رضای حقّ منضمّ شود و اصلاً غیر رضای حقّ در هیچ امری طلب ننماید و ارادت خود از میانه بردارد و در جمیع اقوال و افعال نظرش بر رضای الهی باشد نه به حظّ نفس خود و ارادت و رضای او در ارادت و رضای حقّ محو و متلاشی گشته خواست الهی خواست او شده باشد. قوله تعالی:

«ارجعى الى ربّك راضية مرضية، اشارت با بشارتی است بر آن که سیر رجوعی مشروط به رضاست و به انتفای شرط انتفای مشروط لازم است گویا این معنی دارد که را به رجوع به جانب حقّ نیست مگر به رضا. (مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، ص ۲۲۳)

۳. نار موقده در سینا

این تشبیه به کزات در ادعیه حضرت عبدالبهاء آمده است نظیر: «اریتهم نار محبتک الموقده فی شجرة عرفانک قد توجّهوا الی الوادی الایمن من البقعة المبارکة فی سیناء معرفتک» (مناجات ۲ و ۴۷۰) به این شکل دلبرانه در این مناجات: «الهی، الهی، هولاء عباد ... اشتعلوا بالنار الموقده فی سدره السیناء و سمعوا النداء المرتفع فی البقعة المبارکة وادی طوی جمالک الابهی» (مناجات / ۲۵۹) که منظور از این نار سدره مبارکه سینا در محلّ وادی طوی همان جمال ابهی است. و در مناجات دیگری است: «یا الهی و محبوبی و مقصودی و مطلوبی ... ان تؤیّد الذین سمعوا النداء و لبوا الدعاء و انجذبوا الی ملکوتک الاعلی و اشتعلوا بالنار الموقده فی سدره السیناء.» (مناجات / ۸۶) و جملگی اشاره به آیات قرآنی دارد:

«هل آتیک حدیث موسی اذ رأی ناراً فقال لاهله امکثوا انی آنست ناراً لعلی آتیکم منها بقبس او اجد علی النار هدی فلما اتتها نودی یا موسی انی انا ربک فاخلع نعلیک انک بالواد المقدس طوی و انا اخترتک فاستمع لما یوحی» (طه ۲۰: ۱۲- ۱۳)

و در جای دیگر:

«فلما قضی موسی الاجل و سار باهله آنس من جانب الطور ناراً قال لاهله امکثوا انی آنست ناراً لعلی آتیکم منها بخبر او جذوة من النار لعلکم تصطلون فلما آتیها نودی من شاطی الواد الایمن فی البقعة المبارکة من الشجرة ان یا موسی انی انا الله رب العالمین» (القصص ۲۸: ۲۹)

و اصل داستان البته در تورات است:

«اما موسی گله پدر زن خود یترون کاهن مدیان را شبانی می کرد و گله را بدان طرف صحرا راند و به حوریب که جبل الله باشد آمد و فرشته خداوند در شعله آتش از میان بوته ای بر وی ظاهر شد و چون او نگریست اینک آن بوته به آتش مشتعل است اما سوخته نمی شود. و موسی گفت: اکنون بدان طرف شوم و این امر غریب را ببینم که بوته چرا سوخته نمی شود چون خداوند دید که برای دیدن مایل بدان سو می شود خدا از میان بوته به وی ندا در داد و گفت: ای موسی، ای موسی، گفت: لبیک! گفت: بدین جا نزدیک میا. نعلین خود را از پای هایت بیرون

کن زیرا مکانی که در آن ایستاده‌ای زمین مقدّس است.» (تورات، سفر خروج، ۳،
 ۱-۷)

در این تصویرسازی سینا و حوریب و جبل فاران و کوه طور و وادی ایمن و سدره و نار مشتعل در سدره خلع نعلین و مشهورند و هر یک در ادبیات اسلامی و شیخی وجوه گوناگون یافته‌اند که بحث مستوفی می‌طلبد. از جمله این مباحث گوناگون در مناجات حضرت عبدالبهاء که فوقاً نقل شد کلمه سمع به معنی شنیدن است که در ضمن این داستان محلّ توجه عارفان و متکلمان اسلامی را به خود جلب کرده است و مدخل آداب سلوک شده است. عزالدین محمود کاشی در این باره می‌نویسد:

«ادبی دیگر اصغای سمع است با کلام الهی و حسن استماع اوامر و نواهی به ترک اصغا با حدیث نفس و استماع کلام الهی بر آن وجه کند که هر گاه که به زبان او یا زبان غیری در نماز یا غیر نماز کلمه‌ای یا آیتی از قرآن مجید برود آن را از متکلم حقیقی سماع کند و زبان خود را یا زبان دیگری را در میان واسطه داند که حق سبحانه بدان سبب کلام خود را به سمع او می‌رساند چنان که به واسطه شجره خطاب قدیم خود را که: «انی انا الله رب العالمین» به سمع موسی رسانید و بدان که تصفیة موارد علوم و تهنیة دقایق فهم کلمات قرآن به انصات نفس و ترک اصغا با حدیث او میسر شود. (مصباح الهدایة و مفتاح الکفایة، ص ۱۴۸)

۴. ربّ ارنی

«ای دلبر مهربان، این ورقات مؤمنات را پر شور و شعله نما تا از لمعه نور، در صحرای طور اقتباس کنند و ربّ ارنی گویان یوم لقا را احساس نمایند. ای پروردگار هر چند ایام غیبت است ولی این قرن عظیم تو را عصر ظهور است و این صحرای وسیع وادی ایمن و شعله طور. پروردگارا، فیض ابدی بخش»
 (مناجات/ ۴۷۰)

این مناجات اشاره به این آیات قرآنی دارد:

«و لما جاء موسی لمیقاتنا و کلمه ربّه قال ربّ ارنی انظر الیک قال لن ترانی و لکن انظر الی الجبل فان استقرّ مکانه فسوف ترانی.» (الاعراف: ۷: ۱۴۲)

نزد مسلمانان بحث بسیار است که چرا موسی از خداوند درخواستی کرد که غیر ممکن بود. معتزله و اشاعره بحث مطوّلی در این خصوص کرده‌اند اما به جایی نرسیدند. شیخ احمد در رسالهٔ توبلیّه به مطلبی در این باره اشاره می‌نماید:

«أما قوله تعالى لموسى (ع) لن ترانى لما سئله القوم السبعون الذين اختارهم للزّوية واخبرهم انها لا تصح على الله اذ الاشياء انما تدرك امثالها وانما تشير الآلات الى نظائرها والحوّ عليه فاستأذن ربّه ان يسأله ما سأله ليبين استحالة ما طلبوا بسبب ما يترتب على تلك المسأله فاخبره تبيننا لهم بما يترتب على ذلك بعد ان اجابه بلن ترانى فلاتنافية بين الزّوية فى الأول لان المراد بها تحقّقه بذاته فى كلّ شىء وعدم تحقّق ما سواه فى كلّ حال واليه الاشارة بقول الصادق عليه السّلام فى قوله تعالى اولم يكف ربّك انه على كلّ شىء شهيد اى موجود فى حضرتك وفى غيبتك وهذه روية الشّهود والمعرفة وبين تلك الزّوية فانها روية الحوائس والادراك والاحاطة.» (جوامع الكلم، ج ۱، ص ۵۰۶)

۵. آیه نور و شجره لا شرقیه و لا غربیه

در مناجاتی این آیات صادر شده است:

«الهی، الاهی، لك الحمد بما اوقدت نار محبتك الزبانية فى قطب الامكان فى الشجرة المباركة التى لا شرقية ولا غربية» (مجموعه مناجات / ۱۴)

اشاره است به آیه نور که در قرآن آمده است:

«الله نور السموات والارض مثل نوره كمشكاة فيها مصباح المصباح فى زجاجة الزجاجه كأنها كوكب درى يوقد من شجرة مباركة زيتونة لا شرقية ولا غربية يكاد زيتها يضىء ولو لم تمسسه نار نور على نور يهدى الله لنوره من يشاء» (النور: ۲۴)

(۳۵)

تفسیر این آیه کتابی را می‌سزد که برخی از حکیمان نظیر ملاصدرا بدان پرداخته‌اند و نیز غزالی مطلبی کامل در خصوص نور دارد.

۶. لوح محفوظ و رق منشور

یکی از بیشترین اصطلاحاتی که در آثار مرکز میثاق به کار رفته است همین لوح محفوظ و رق منشور است؛ مثلاً در دعایی است: «رب اجعله نشوان من رحيق المعانى الطافح من

الكأس الظهور الساری فی بواطن اللوح المحفوظ و الرقّ المنشور» (مناجات / ۶) و یا این بیان: «گناه این عاصیان را در لوح محفوظ ثبت مفرما و از رقّ منشور محو کن، نظر به استحقاق مفرما.» (مناجات ۲۸۰) که هر دو اشاره به آیات قرآنی دارد: «بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ» (البروج ۸۵: ۲۲) و نیز: «و الظور و کتاب مسطور فی رقّ منشور» (الظور ۵۲: ۱-۳) معانی لوح محفوظ و رقّ منشور در ضمن لوحی از حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله آمده است.

۷. مزاج کافور

از جمله شایع‌ترین تعبیر در مناجات‌های حضرت عبدالبهاءست: «در کأس مزاجها کافور فی محفل التجلی و الظهور» (مناجات / ۱۵) و نیز: «ربّ رنحه من کأس مزاجها کافور» (مناجات / ۲۵۸) و یا: «از شراب کأس کان مزاجها کافورا سرمست کن.» (مناجات / ۳۲۶) که در اصل اشاره به بیان مشهور قرآنی است: «ان الابرار یشرّبون من کأس کان مزاجها کافورا» (الانسان - الذّهر ۷۶: ۵) در ضمن هفت وادی اثر جمال‌قدم آمده است.

۸. جنود لم تروها

در مناجاتی است: «ای ربّ، ایدهم بجنود لم یروها و انصرهم بملائکة ملکوتک الابهی» (مناجات / ۲۰) که اشاره دل‌انگیزی به این آیه قرآنی است: «ثم انزل الله سکینته علی رسوله و علی المؤمنین و انزل جنودا لم تروها و عذب الذّین کفروا و ذلک جزاء الکافرین» (التّوبه ۹: ۲۶) که در مقامی منظور تأییدات الهیه و نفثات ربّانیه است.

۹. احياء عند ربّهم

در این مناجات به آیه دیگری از قرآن اشاره فرمودند: «ای پروردگار، ... به حرارت شعله نورانیّه بال و پربسوزان تا مظهر و لنحینه حیاتا طیّبه گردند و مطلع بل احياء عند ربّهم یرزقون شوند.» (مناجات / ۲۶) قسمت اخیر بیان مبارک نقل این آیه قرآنی است: «و لا تحسبن الذّین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احياء عند ربّهم یرزقون» (آل عمران ۳: ۱۶۹) و بخش نخست بیان مبارک اشاره به این آیه قرآنی است: «من عمل صالحا منذکرا و انثی و

هو مؤمن فلنجيئنه حيوة طيبة ولنجزينهم اجرهم باحسن ما كانوا يعملون» (التَّحَلُّ ۱۶):
(۹۷)

۱۰. لومة لائم

در مناجاتی است: «رَبِّ تَراه لیس له سکون وقرار... ولم تأخذه لومة لائم ولا طعنة شاتم و لا ضربة لازب عن النداء بملکوتک الابهی» (مناجات / ۷۶) که اشاره به قرآن کریم است.

۱۱. اهدنا الصراط المستقیم

در دعایی است:

«پروردگارا، جمعی هستیم بندگان تو و دردمند درمان تویم. در ره تو قدم نهادیم و مقصد و آرزویی جز نشر نجات تو نداریم تا نفوس فریاد اهدنا الصراط المستقیم برآرند و دیده به مشاهده انوار روشن نمایند. (مناجات / ۸۲)

۱۲. لا یسبقونه بالقول

در مناجاتی حضرت عبدالبهاء به آیه دیگری از قرآن استناد می فرمایند: «پاک یزدانا، بی مثل و مانندا، بی همتا خداوندا، وحدک لا شریک لک ولا نظیر لک ولا مثیل لک لا شبیه لک تفردت فی الوهیة و ربوبیة و تعزت بوحدانتیک کل عبادک و ارقائک ... کما قلت فی محکم کتابک عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول و هم بامرہ یعملون» (مناجات / ۱۱۴)

و آن آیه قرآنی این است: «و قالوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلِداً سَبْحانَہ بل عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول و هم بامرہ یعملون» (الانبیاء ۲۱: ۲۷)

۱۳. ساق بالساق

در یکی از ادعیه حضرت عبدالبهاء آمده است:

«تغشی و تجلّل السدرة المنتهی و المسجد الاقصی و الهیکل المکرم الّذی خضع ربّ انسانی نفسی و نجنی من هوانی و احرسنی من الطّغیان و قنی من وساوس الشّیطان ... ولو اشدت الساق بالساق ان الیک المساق و یقصون احسن القصص فی کتابک» (مناجات / ۱۵۶ و ۱۵۸)

این جملات اخیر اشاره به وقایع روز قیامت دارد از آن حیث که در قرآن آمده است: «کلا اذا بلغت التراقي وقيل منراق، وظنّ انه الفراق؛ والتفت الساق بالساق الى ربك يومئذ المساق» (القيامة ۷۵: ۲۸-۳۰)

۱۴. عروۀ وثقی

در این مناجات است: «الهی، الاهی، اید عبدک المتضرع بباب احدیتک علی التمسک بذیل رداء کبریائک و التثبت بالعروۀ الوثقی الّتی لا انفصام لها بحولک و قوتک» (مناجات / ۲۱۵) که اشاره به این بیانات مبارک در قرآن دارد: «لا اکراه فی الدّین قد تبین الرّشد من الغیّ فمن یکفر بالطّاغوت و یؤمن بالله فقد استمسک بالعروۀ الوثقی لا انفصام لها والله سميع عليم» (البقرة ۲: ۲۵۶)

۱۵. من حیث لا احتسب

در ضمن مناجاتی است: «افتح علی وجهی ابواب الرّخاء واجعل لی مخرجا وارزقنی من حیث لا احتسب من کنوز السّماء واجعلنی متوجها الی وجهک الکریم» (مناجات / ۲۲۶) تلمیحی زیبا به این آیه قرآن است: «من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر و من یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب و من یتوکل علی الله فهو حسبه» (الطلاق ۳-۲: ۶۵)

۱۶. تلفیق آیات قرآنی

گاهی در ضمن مناجات به انواع آیات قرآنی اشاره شده است از جمله می فرمایند: «از ظلمات نجات ده و به مرکز انوار، هدایت فرما و اخرجهم من الظلمات الی النور و اهدهم الی الصراط الممدود و دخلهم الی المقام المحمود و ظلل علیهم اللّواء المعقود بانامل قدرتک فی هذا العصر الموعود.» (مناجات / ۳۳۴)

بخش اول بیان مبارک تلمیحی به این آیه قرآنی است: «الله ولیّ الدّین آمنوا یخرجهم من الظّلمات الی النّور و الذّین کفروا اولیائهم الطّاغوت یخرجونهم من النّور الی الظّلمات اولئک اصحاب النّار هم فیها خالدون» (البقرة ۲: ۲۵۷) و بخش دیگری از بیان مبارک به این آیه دلالت دارد: «اهدنا الصراط المستقیم» (فاتحة الكتاب ۱: ۶) و عبارت مقام محمود

اشاره دارد به این آیه: «و من اللیل فتهجد به نافله لك عسی ان یبعثک ربک مقاماً محموداً» (الاسراء: ۱۷: ۷۹)

این سیاق را می‌توان در متن این مناجات نیز یافت: «عنایتی کن، مرحمتی نما که کل در ظلّ ممدود و سایه خیمه محمود و در تحت لوای معقود مجتمع گردند و برارایک و سرر متقابلین جالس گردند و از کأس موهبت نوشند.» (مناجات / ۱۶۳ و ۱۶۵) جمله خیمه محمود پیش از این مذکور افتاد و جمله «سرر متقابلین» عین آیه قرآن است: «فی جنات النعمی علی سرر متقابلین» (الصافات ۳۷: ۴۴) و یا عبارت «ارایک» اشاره به این آیه است: «وما ادریک ما علیون کتب مرقوم یشهده المقربون ان الابرار لفی نعیم علی الازرائک ینظرون» (المطففین ۸۳: ۲۳)

و نیز این مناجات است که مملوّ از اشارات قرآنی است:

«اللهم یا فاتح مدائن القلوب بنفحات القدس فی الیوم المشهود و هادی الامم الی الاسم الاعظم و الوصول الی مقام محمود تری عبادک المخلصون منجذبون بالنفحات یرتلون الآیات و یتمرون فی البینات و یتلون کتاب فی الغدوّ و الاصل و تتهلل و جوههم بانوار ملکوتک الساطعة علی الآفاق رب اجعل لهم قدم صدق عندک و مقاما علیا فی جبروت قدسک و ایدهم علی هدایة الخلق بنور الحقّ و ترویه الظماء العطاش بماء معین فی جنة الابهی و تفریح القلوب ببشارة کبری و تنویر الابصار بمشاهدة الانوار و تطهیر الأذان باستماع الالحان و احیاء النفوس بروح الحیوان انک انت العزیز الکریم المنان و انک انت المقتدر المهیمن علی الامکان لاله الا انت العزیز الوهاب. ع» (مناجات / ۹۸)

سوم - اشاراتی به احادیث

در مناجات‌های حضرت عبدالبهاء گاهی اشاراتی بس لطیف به احادیث اسلامی شده است که باید در غایت دقت، آنها را شناخت. احاطه حضرتش در این خصوص بی‌نظیر است و باید بدان توجه خاص داشت.

۱. السبیل مسدود

در مناجاتی است: «ترجع الی الحقیقة الرّحمانیة الساطعة اللامعة فی الجانب الایمن من البقعة المبارکة وادی طوی و دون ذلك اوهام یتصورها الافکار فی عالم الانشاء و انت

متعال متقدّس عن حيّز الادراك ولا يتميّز باّدق المعانى فى اوج الاوهام السبيل مسدود و الطّلب مردود» (مناجات/۱۳۲) اين جمله بخشى از بيان حضرت على است كه در كفاية المؤمنين نقل شده است:

بصنع الله يستدل عليه وبالعقول تعتقد معرفته وبالتّفكر يثبت حجته ... السبيل مسدود و الطّلب مردود معروف بالدلالات و مشهور بالبيّنات دليله آياته و وجوه اثباته ... و فى كل شىء له آية على انه واحد ... ولو فكره فى عظيم القدرة و جسيم النعمة لرجعوا الى الطّريق و خافوا عذاب الحريق. (قاموس ايقان، ج ۲، ص ۷۴۱)

سيد كاظم رشتى در شرح القصيدة و شيخ احمد در شرح العرشية به اين حديث اشاره و آن را توضيح داده اند.

۲. الناس هلكاء

در دعايى دلربا از مركز ميثاق است: «رب انى امة ضعيفة عاجزة فى الافتتان قاصرة لدى الامتحان و نجنى من التمحيص المنصوص من فم الائمة الهدى و نجوم الافق الاعلى عليهم التحيّة و الثناء قال عليه السلام الناس هلكاء الا المؤمنون و المؤمنون هلكاء الا الممتحنون و الممتحنون هلكاء الا المخلصون و المخلصون فى خطر عظيم» (مناجات/ ۴۶۸) به طرق گوناگون نقل و ضبط شده است، خواهه ايوب آن را جزو احاديث نبوى مى داند؛ (اسرار الغيوب، شرح مثنوى، ج ۱، ص ۳۸۱) كه بر طبق آن، مولانا گفت:

زان كه مخلص در خطر باشد مدام تا ز خود خالص نگردهد او تمام

چهارم - اشاراتى به بيانات جمال ابهى

امتزاج آثار حضرت عبدالبهاء با آثار جمال ابهى به نحوى است كه بيان آن خود مقاله اى مفصّل و جداگانه مى طلبد با اين همه در برخى از مناجات ها به وضوح اين مهم به چشم مى آيد.

۱. شجره انيسا

در كثيرى از مرقومات حضرت عبدالبهاء شرح اين شجره انيسا آمده است اما در ضمن مناجات شايد اندكى دور به نظر آيد با اين وصف در خلال برخى از مناجات ها اين تعبير نيز به وفور ياد شده است از جمله: «اى رب ... اجمعهم فى ظلّ شجرة انيسا بقلوب

طافحة بالسَّراء» (مناجات/ ۶۳) و یا این مورد: «ندای الست به سمع این عبد رساندی و بانگ سبحان ربی الابهی مسموع فرمودی و در ظلّ شجره انیسا مأوی دادی و از کأس میثاق نوشانیدی» (مناجات/ ۱۵۰) و نیز در این یکی «در ظلّ شجره انیسا مأوی بخشیدی» (مناجات/ ۱۵۱) و یا این دعای زیبا: «مدهوش جام الستیم، جوشی بده و باده نوش بزم محبتیم خروشی احسان کن. گوش‌ها منتظر ندای سروش برسان.» (مناجات/ ۳۹۱) جملگی به این بیان جمال ابهی در کلمات مکنونه ناظر است:

«ای دوستان من، آیا فراموش کرده‌اید آن صبح صادق روشنی را که در ظلّ شجره انیسا که در فردوس اعظم غرس شده، جمیع در آن فضای قدس مبارک نزد من حاضر بودید و به سه کلمه طیبه تکلم فرمودم و جمیع آن کلمات را شنیده و مدهوش گشتید.» (کلمات مکنونه، ص ۳۲)

گفتنی است در تمامی این بیانات همراهی شجره انیسا با واقعه الست نکته آموز است. در مناجات دیگری حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

«ای خداوند بی‌مانند، این یاران مستمند را در عهد الست ثابت قدم دار و از باده عنایت سرمست فرما و به نفحات الطاف مهتر کن و به مواهب این کور مقدس مخصّص نما» (مناجات/ ۱۲۳)

این واقعه الست اشاره به قرآن است که وقتی خداوند اراده فرمود از سلاله انسانی عهد گیرد، خطاب در داد:

«و اذ اخذ ربك من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و اشهدهم علی انفسهم الست بریکم قالوا بلی شهدنا ان تقولوا یوم القیامة انا کنا عن هذا غافلین.» (الاعراف: ۷)
 (۱۷۲)

۲. آن چه در خمخانه داری

حضرت عبدالبهاء در مناجاتی می‌فرمایند: «ای پروردگار، اهل بهاء را در هر موردی تنزیه و تقدیس بخش ... تا نشئه از باده محبت الله یابند و فرح و سرور از انجذابات به ملکوت ابهی جویند، چنان چه فرمودی:

آن چه در خمخانه داری نشکند صفرای عشق زان شراب معنوی ساقی همی بحری بیار
 (مناجات/ ۴۲۲)

این بیت اخیر از قصاید جمال ابهی اقتباس شده است که بسی معروف است بخشی از ابیات این قصیده به صورت زیر است:

ساقی از غیب بقا برقع برافکن از عذار	تا بنوشم خمرباقی از جمال کردگار
آنچه در خمخانه داری نشکند صفرای عشق	زان شرب معنوی ساقی همی بحری بیار
تا که این مستور شیدایی در آید در خروش	تا که این مخمور ربّانی بر آید زین خمار

(مأذنه آسمانی، ج ۴، ص ۲۱۰)

پنجم - اشاراتی به انجیل

در برخی ادعیه حضرت عبدالبهاء اشاراتی دلاویز به منطوق انجیل جلیل است که ذیلاً به یکی دو نمونه اشاره خواهد شد.

۱. مدعوون و مختارون

حضرت مرکز میثاق در مناجاتی می فرمایند: «ای پروردگار مهربان، شکر تو را که مرا از مختارین نمودی نه مدعوین. راه ملکوت بنمودی و بر مشاهده انوار لاهوت موقّق کردی.» (مناجات/ ۶۸) این اشاره لطیف به بیان حضرت مسیح است که در خلال داستانی نقل فرمودند:

«زیرا ملکوت آسمان صاحب‌خانه‌ای را ماند که بامدادان بیرون رفت تا عمّله به جهت تاکستان خود به مزد بگیرد پس با عمّله روزی کی دینار قرار داده ایشان را به تاکستان خود فرستاد و قریب به ساعت سیّم بیرون رفته بعضی دیگر را در بازار بی کار ایستاده دید ایشان را نیز گفت: شما هم به تاکستان بروید و آن چه حقّ شما است به شما می‌دهم. پس رفتند. باز قریب به ساعت ششم و نهم رفته هم‌چنین کرد و قریب به ساعت یازدهم رفته چند نفر دیگر بی کار ایستاده یافت ایشان را گفت: از بهر چه تمامی روز در این جا بی کار ایستاده‌اید؟ گفتندش: هیچ کس ما را به مزد نگرفت. بدیشان نیز گفت: شما نیز به تاکستان بروید و حقّ خویش را خواهید یافت. و چون وقت شام رسید، صاحب تاکستان به ناظر خود گفت: مزدوران را طلبیده از آخرین گرفته تا اولین مزد ایشان را ادا کن. پس یازده ساعتیان آمده هر نفری دیناری یافتند و اولین آمده گمان بردند که بیشتر خواهند یافت ولی ایشان نیز هر نفری دیناری یافتند اما چون گرفتند به صاحب‌خانه شکایت نموده گفتند که: این آخرین یک ساعت کار کردند و ایشان را با ما که متحمّل سختی و

حرارت روز گردیده ایم مساوی ساخته ای؟ او در جواب یکی از ایشان گفت: ای رفیق، بر تو ظلمی نکردم مگر به دیناری با من قرار ندادی؟ حق خود را گرفته، برو. می خواهم بدین آخری مثل تو دهم آیا مرا جایز نیست که از مال خود آن چه خواهم بکنم؟ مگر چشم تو بد است از آن رو که من نیکو هستم بنابراین اولین، آخرین و آخرین، اولین خواهند شد زیرا خواننده شدگان بسیارند و برگزیدگان کم.» (انجیل متی، باب ۲۰، آیه ۱-۱۷)

در جایی دیگر نیز این جمله را نقل می نماید که عجب آن نیز در یک حکایت است: «و عیسی توجّه نموده باز به مثل ها ایشان را خطاب کرده، گفت: ملکوت آسمان پادشاهی را ماند که برای پسر خویش عروسی کرد و غلامان خود را فرستاد تا دعوت شدگان را به عروسی بخوانند و نخواستند بیایند. باز غلامان دیگر روانه نموده فرمود: دعوت شدگان را بگویید که اینک خوان خود را حاضر ساخته ام و گاوان و پرواری های من کشته شده و همه چیز آماده است به عروسی بیایید. ولی ایشان بی اعتنایی نموده راه خود را گرفتند، یکی به مزرعه خود و دیگری به تجارت خویش رفت و دیگران غلامان او را گرفته دشنام داده؛ کشتند. پادشاه چون شنید غضب نموده لشگریان خود را فرستاده آن قاتلان را به قتل رسانید و شهر ایشان را بسوخت آن گاه غلامان خود را فرمود: عروسی حاضر است لیکن دعوت شدگان لیاقت نداشتند. الآن به شوارع عامه بروید و هر که را بیایید به عروسی بطلبید. پس آن غلامان به سر راه ها رفته نیک و بد، هر که را یافتند جمع کردند، چنان که خانه عروسی از مجلسیان مملو گشت، آن گاه پادشاه به جهت دیدن اهل مجلس داخل شده، شخصی را در آن جا دید که جامه عروسی در بر ندارد؛ بدو گفت: ای عزیز، چطور در این جا آمدی و حال آن که جامه عروسی در بر نداری؟ او خاموش شد آن گاه پادشاه خادمان خود را فرمود: این شخص را دست و پا بسته بردارید و در ظلمت خارجی اندازید جایی که گریه و فشار دندان باشد زیرا طلبیدگان بسیارند و برگزیدگان کم.» (انجیل متی، باب ۲۲، آیه ۱-۱۵)

ترجمه عربی این جمله آخر بدین گونه است: «لأنّ كثيرين يُدعون و قليلين يُنتخبون» اما کلمه «مدعوین کثیرون» در ضمن همین حکایت به روایت لوقا آمده است. (انجیل لوقا، باب ۱۴، آیه ۱۴-۲۴) حضرت عبدالبهاء در مفاوضات این نکته را شرح مستوفی مبذول فرموده اند. (النور الابهی فی مفاوضات عبدالبهاء، ص ۹۸)

۲. عشای ربّانی

در ضمن دعایی است: «تسنگانیم، آب ده. گرسنه‌ایم، عشای ربّانی بخش.» (مناجات / ۴۱۵) که بخشی از مراسم مسیحی است مربوط به آخرین شب حیات حضرت مسیح و ضیافتی که حضرتش مر حورائون را نمود. (انجیل متی، باب ۲۶ / ۲۰ به بعد و مرقس، باب ۱۴)

۳. نفثات روح القدس

مشهورترین اصطلاح برگرفته از انجیل جمیل در آثار مرکز میثاق است که در مناجات‌های ایشان نیز صادر شده است: «ربّ، ربّ، انفث فی روحه نفس الرّحمن و نور به البصائر» (مناجات / ۸۵)

۴. سم خیاط و توانگر

یکی از مثال‌های زیبایی که حضرت عبدالبهاء در مناجاتی نقل فرمودند برگرفته از انجیل است، مرکز میثاق می‌فرماید: «ای ربّ، ثبت اقدامهم الی الصّراط و وسع علیهم سم الخیاط و اجعلهم رافلین فی ذیول العزّة السّرمدیة» (مناجات / ۳۵۲) اشاره به دو بیان از حضرت مسیح است، نخست این که فرمود:

«از درتنگ داخل شوید زیرا فراخ است آن در و وسیع است آن طریقی که مودی به هلاکت است و آنانی که بدان داخل می‌شوند بسیارند زیرا تنگ است آن در و دشوار است آن طریقی که مودی به حیات است و یا بندگان آن، کم‌اند.» (انجیل متی، باب ۷، آیه ۱۳ - ۱۴)

و نیز اشاره به این تمثیل نیز دارد:

«آن‌گاه عیسی گرداگرد خود نگریسته به شاگردان خود گفت: «چه دشوار است که توانگران داخل ملکوت خدا شوند چون شاگردانش از سخنان او در حیرت افتادند عیسی باز توجّه نموده بدیشان گفت: ای فرزندان، چه دشوار است دخول آنانی که به مال و اموال توکل دارند در ملکوت خدا سهل تر است که شتر به سوراخ سوزن درآید از این که شخص دولتمند به ملکوت خدا داخل شود.» (انجیل مرقس، باب ۱۰، آیه ۲۳ - ۲۶)

این تشبیه به قرآن نیز رسیده است: «لا یدخلون الجنة حتی یلج الجمل فی سم الخیاط و كذلك نجزی المجرمین» (قرآن / ۷ / ۴۰)

بحث دوم - مضامین مناجات‌ها

مناجات‌های حضرت عبدالبهاء مضامین وسیعی را در خود دارد که بحث در باره آن مقدمات بسیار می‌طلبد و باید مقاله‌ای جداگانه در باره آن نوشت. به برخی از وجوه این بحث به اجمال می‌توان اشاراتی مطابق با ذیل داشت:

اول - مسایل کلامی

در خلال برخی مناجات‌ها موضوعات کلامی و الهیاتی مطرح شده است، به عنوان نمونه به این جمله کوتاه توجه کنید: «چون عنایت کنی انس است و چون عدالت نمایی وحشت است.» (مناجات / ۳۵۸) بحث مستوفای متکلمان در عدالت خدا مطرح می‌شود که در کلام شیعی جزواصول معتقدات این فرقه واقع شده است.

مسئله مهم در اندیشه متکلمان مسلمان جنبه تقدیس و تنزیه ذات خداوند و تفوق آن بر تشبیه است و این نکته در سراسر مناجات‌های حضرت عبدالبهاء تثبیت شده است:

«سبحانک اللهم، تبارکت و تعالیت و تقدست و تنزهت عن کل ذکر و ثناء و کل نعت لم یصدر من قلمک الاعلی فجوهر العجز و الفناء و حقیقه الفقر و الهباء کیف یستطیع ان یطیر الی هواء بهاء عز احدیتک او یتصاعد الی ملکوت قدس هویتک حتی یقوم بمحامدک و ثنائک و ینطق بنعوتک و اوصافک فو عزتک خرس الالسن و کلت عن ثناء ادنی آیه من آیاتک و بیان معنی من معانی کلماتک فیکف ثناء نفسک العلیا و محامد ذاتک الاعلی و لیس لی سبیل و لا دلیل الا الاعتراف بالعجز و التقصیر ان انسج بلعاب عناکب اوهامی حجابا فی اوج الاثیر اذا اسئلک العفو و الستر فی کل حالی و ان تنظر الی امتک الطیبة الزکیة الخاضعة لاسمک الخاشعة بیابک الناطقة بثنائک المبتهله الیک المتضرعة الی ملکوتک بلحظات اعین رحمانیتک و انظار توجّهات وحدانیتک و تؤیدها علی ما تحب و ترضی فی ملکک و ملکوتک انک انت السلطان المتقدر العزیز القدر.

ع» (مناجات / ۴۶۳)

از نظر حضرت عبدالبهاء این تنزیه اوج مناجات و لذت دعا است که بر آدمی حادث می‌گردد؛ در مناجات معروف خویش فرمودند:

«وتجل يا الهی، بالخطاب الزحمانی و السّر الوجدانی، حتی تطربنا لذة المناجات المنزهة عن همهمة الحروف و الكلمات المقدسة عن دممة الالفاظ و الاصوات حتى تستغرق الذوات فی بحر من حلاوة المناجات و نصبح الحقایق متحققه بهویة الفناء و الانعدام عند ظهور التجلیات» (مناجات / ۱۱۹)

و در مناجات دیگری به فارسی، همین مضمون را نقل می‌فرمایند:

«پروردگارا، آموزگارا، چگونه زبان به ستایشت گشایم و پرستش و نیایش نمایم؟ تقریر عین تقصیر است و تحریر دلیل نادانی در این امر عسیر. زبان آلتی است مرکب از عناصر صوت و بیان. عرضی است از عوارض به آلت عنصری و صوت عارضی، چگونه توان نعت و ستایش حضرت بی چون گفت؟ آن چه گویم و جویم از مدرکات عالم انسانی است و در تحت احاطه عالم بشری. نتایج فکریه چگونه به معارج الهیه رسد و عنکبوت اوهام چگونه به لعاب ظنون و افهام بر رفرق تقدیس تند؟ جز بیان عجز چاره‌ای نه و به غیر از اعتراف به قصور بهانه‌ای نیست. تو غنی متعالی و مقدس از ادراک عقول اهل کمال ...» (مناجات / ۱۴۲-۱۴۳)

دوم - مباحث عرفانی

شاید بتوان گفت عمده حالت مناجات و به تعبیر حضرت اعلی روح مناجات وفود به مقامات بلند عرفانی است. در همان بدو ادعیه آدمی تشویق به سلوک در طریقت الهی می‌گردد چنان‌که در ضمن مناجاتی می‌فرمایند: «خدایا، ما را قوت بخش تا در سبیل تو سلوک نماییم. در عالم ناسوتیم به عالم لاهوت هدایت کن، ابواب ملکوت بگشا.» (مناجات / ۱۸۶) در این مناجات وطن خاکی به تعبیری عالم ناسوت است و وطن اصلی حقیقی همانا عالم لاهوت است و طریقت راهی است که میان او ترسیم شده است و باید به مدد سلوک از آن گذشت. در این جهان باید از خدا خواست تا توفیق سلوک یابیم: «ربّ و قفهم علی السّلوک فی اقوم المسالک.» (مناجات / ۳۷۸) اما باید به اقوم مسالک در آییم و آن، آیین یزدان است.

شروع سلوک با گذر از دنیا توأم است لذا دنیا جایی است که در آن آدمی محاط به بلائی گوناگون است؛ در دعایی بس دلربا می فرمایند:

«ربّ انت تعلم بانّ النفوس محفوفة بالتوائب والآفات و محاطة بالمصائب و الزیّات كلّ بلاء یحوم حول الانسان و كلّ داهية دهماء تصول صولة الثعبان و لیس لهم ملجاء و مناص الا حفظک و حمايتک و وقایتک و کلائتک یا رحمن و ربّ اجعل حفظک درعی و وقایتک جنّتی و فناء باب احدیتک ملاذی و حفظک و حراستک حصنی و معاذی و احفظنی من شرّ نفسی و هوائی و احرسنی من كلّ بلاء و سقم و محنة و عناء. انک انت الحافظ الحارس.» (مناجات / ۳۸۹)

آدمی در این دام بلائی دنیای بی وفا گرفتار آمده است و آنچه بر این مصایب مزید است، شرور نفس اماره است. از معدود مواهبی که در این جهان باید بدان متشبّث شد و راه خروجی از محنتکده هستی یافت، سماع یا آهنگ ملأعلی است: «ابوب عرفان گشودی ... آهنگ ملأعلی استماع گردید.» (مناجات / ۱)

باید در این جهان، به حیل عبودیت و انکسار متمسک شد:

«الهی، الاهی، نحن عبید لذنا بعبتک العلیا و التجانا بموهبتک العظمی فاحفظ عبادک فی صون حمايتک و انزل علینا سجال رحمتک و ادخلنا فی کھف رعایتک نحن عباد ضعفاء و انت الجلیل و الکریم علی البرایا ینبغی لفضلک العظیم ان تعفو عن کل عبد اثم ربنا لا تؤاخذنا باعمالنا و لا تعذبنا بسخطک یوم یقوم الابرار و الاشرار فی موقع الحساب عند العزیز الجبار ربنا نحن خطاة و انت العفو الغفور بدل سیئنا بالحسنات و قنا من شرّ انفسنا لانها امارة بالسوء. » (مناجات / ۲۷۸ و ۲۹۴ - ۲۹۶)

در این جا جهان عصاره آفرینش محبت و عشق است و از این بابت ازدواج اهل بهاء جسمانی و روحانی هر دو است:

«تا از اجتماع آن دو بحر محبت موج الفت برخیزد و لئالی سلاله نجیبه مقدسه بر ساحل وجود ریزد. مرج البحرين، یلتقیان بینهما برزخ لا بیغیان فیای آلاء ربکما تکذبان یخرج منهما اللؤلؤ و المرجان» (مناجات / ۴۵۶)

سوم - مباحث تاریخی

در ادعیه حضرت عبدالبهاء مسایل تاریخی بسیار درج است شاید بتوان بارزترین آن را همان مناجات در عزت ایران دانست که فرمودند: «خاک ایران را از آغاز مشکبیز فرمودی» (مناجات / ۴۸۸ - ۴۹۱) در این مناجات به علل عقب ماندگی ایرانیان اشاره رفته است: «روزگاری بود که آتشش خاموش شد و اختر بزرگواریش پنهان در زیر روپوش» (همان) و سبب اعتزاز و اعتلای ایرانیان همانا ظهور امر بدیع معرفی گشت «تا آن که دریای بخششست به جوش آمد و آفتاب دهش در دمید و بهار تازه رسید و باد جان پرور وزید و ابر بهمن بارید و پرتوی مهر پرور تابید، کشور بجنبید و خاکدان گلستان شد.» (همان) آن چه روشن فکران ایرانی از آن چشم پوشیدند علل ترقی ایران در عصر قبل و بعد از مشروطه و نقش اهل بهاء در تقدّم و توسعه ایران بود.

مناجات دیگر به اوضاع یهودیان اشاره دارد که این قوم در تاریخ طولانی خویش مدّت ها آواره ماندند تا بالاخره به کرامت ظهور اعظم و عود انبیای پیشین تحقّق یافت و آنان عاقبت به سر و سامان خواهند رسید:

«ای پروردگار، در کتب و صحف به واسطه انبیا اخبار فرموده‌ای و اسرائیل را بشارت داده‌ای و نوید بخشیدی که روزی آید اسرائیل نومید، امیدوار گردد و اسیر ذلت کبری عزت ابدیه یابد؛ آن قوم پریشان در ظلّ ربّ الجنود در ارض مقدّسه سر و سامان یابند...» (مناجات / ۴۹۱)

و نیز در مناجات دیگری در وصف مؤمنان با تبار یهودی این نکته را توضیح می‌دهند که مآل قوم اسرائیل و بهبود یهود منوط به استظلال در ظلّ شریعت غزای بدیع است:

«رب و رجائی و غیائی و ملاذی ان احبائک الاصفیاء و اودائک التجباء اسأله عبدک الخلیل و آل حبیبک ابراهیم قد هتکوا الاستار و اظلموا بالاسرار و کشفوا السبحات و رؤا الآیات البینات و اتبعوا سنن الخلیل و اخلصوا وجوههم یا ربّی الکریم ما منعهم الاوهام و لاحجبات الانام عن التوجه الی مشرق نور رحمانیتک.» (مناجات / ۴۹۲)

گاهی نیز این مسایل تاریخی به زندگانی حضرت عبدالبهاء باز می‌گردد که در متن مناجاتی آمده است:

«پروردگارا، یزدانا، مهربانا، این بنده تواز اقصی بلاد شرق به غرب شتافت که شاید از نفحات عنایات مشام‌های این نفوس معطر شود؛ نسیم گلشن هدایت بر این

ممالک بوزد. نفوس استعداد الطاف تو یابند. قلوب مستبشر به بشارات تو گردند.
 دیده‌ها مشاهده نور حقیقت نماید و گوش‌ها از ندای ملکوت بهره و نصیب گیرد.
 ای پروردگار، دل‌ها را روشن کن ...» (مناجات / ۸۰)

که اشاره مختصری به اسفار چهار ساله حضرت عبدالبهاء به دیار مصر و اروپا و آمریکا است.

چهارم - مسایل اجتماعی

در اکثر ادعیه حضرت عبدالبهاء مسایل و معضلات اجتماعی منعکس است و یکی از آنها در عصر حضرت عبدالبهاء جنگ جهانی نخست بود که حضرت عبدالبهاء در سفرهای اروپا و آمریکا بارها قبل از وقوع بدان انداز فرمودند. بعد از آن که جنگ شروع شد، ادعیه حضرتش در مذمت جنگ و التجا به حضرت حق در اختتام آن صادر شد؛ مانند این مناجات:

«خدایا، تاریکی نزاع و جدال و قتال بین ادیان و شعوب و اقوام افق حقیقت را پوشیده و پنهان نموده جهان محتاج نور هدایت است. پس ای پروردگار، عنایتی فرما که شمس حقیقت جهان را کران به کران روشن نماید. عبدالبهاء عباس»
 (مناجات / ۵۵)

و در این دعاها غریو جغد جنگ و شئامت آن نکوهش و آه و انین مظلومان بیان شده است:

«ای خداوند مهربان، به فریاد بیچارگان برس. ای پاک‌یزدان، برای اطفال یتیم رحم فرما. ای خداوند بی‌نیاز، این سیل شدید را قطع کن. ای خداوند جهانیان، این آتش افروخته را خاموش کن ...» (مناجات / ۵۵ - ۵۶)

و به زبان عربی، در آن احیان این مناجات نازل گشت:

«الهی، الهی، تری قد اشتد الظلام الحالک علی کل الممالک و احتترقت الآفاق من نائرة النفاق و اشتعلت نيران الجدال و القتال فی مشارق الارض و مغاربها فالدماء مسفوكة و الاجساد مطروحة و الرؤس مذبوحة علی التراب فی میدان الجدال. ربّ، ربّ، ارحم هولاء الجهلاء انظر اليهم بعین العفو و الغفران ...»
 (مناجات / ۵۶ - ۵۷)

نکته جالب این است که این جنگ بعد از تبلیغ جهری حضرت عبدالبهاء در مناطق اروپا و آمریکا رخ داد؛ سفری که در آن حضرت عبدالبهاء از تعالیم اجتماعی امر بهائی نظیر تحرّی حقیقت و صلح عمومی و نظایر این توضیح و تبیینی به کفایت روشنگر بیان فرمودند. در خلال مناجاتی به این گونه تعالیم نیز اشاره شده است:

«ای پروردگار، این جمع محض محبت به این محفل آمدند و با کمال حبّ و وفاق، حاضر شدند. خدایا، روی‌ها را منور کن ... این نفوس را از عالم اوهام برهان و به حقیقت دلالت نما تا تحرّی حقیقت کنند، از عالم ناسوت دور شوند و به عالم ملکوت نزدیک گردند.» (مناجات / ۲۰۵)

و یا در سهم اهل غرب در تحقق صلح عمومی در مناجاتی چنین یاد فرمودند:

«پروردگارا، یاران غرب را به نفعات روح القدس مشام معطر فرمودی ... ای پروردگار، این دوستان را ... کواکب درخشنده در افق ناسوت نما. سبب راحت و آسایش عالم انسانی فرما و خادم صلح عمومی کن.» (مناجات / ۴۱۳)

و از این دست نکات در خلال دیگر ادعیه صادر شده است.

جان کلام در شناسایی عصر و زمانه مرکز میثاق که ناظر به دوران ما نیز هست، این دعای بس مشهور است: «جهانیان هر چند غافلند ولی به جان در گفتگوی تو، ندانند و نشناسند، نجویند و نپویند، ولی مستحقّ الطافند.» (مناجات / ۳۵۰) شاید بتوان صفت زمانه ما را غفلت یاد کرد. زمانه‌ای که در آن دو مظهر حقّ آمدند و کتاب‌ها نوشتند و آیات نازل کردند و مؤمنانی به راهشان قربانی شدند، رنج‌ها بردند و مظالم دیدند و دشنام‌ها شنیدند و در عوض خلق، یکی از این دو پیامبر را کشتند و دیگری را به منفای سارقان و گنهکاران سرگون کردند و به اسارت کشیدند، آیاتش را به کناری افکندند و تعالیمش را نادیده گرفتند و به مشتتهیات خویش مشغول گشتند. اهل ایمان را خوار کردند و شهید نمودند و از هستی ساقط کردند. جز غفلت بر این اعمال چه نامی می‌توان نهاد؟ خلاصه این انسانی است که در خویشتن خویش به اسارت رفته است و نمی‌داند در پی چیست و به کدام درد خویش بنالد به رغم آن که نزدیک به دو قرن جان عالم بلکه جان جانان که روح عالم است در کنارش قرار یافته است؛ آری، نه در قرن حضرت محمّد و مسیح‌ایم که در عصر تسخیر فضا و عصر ارتباطات عالم‌گیر شاهد چنین غفلتی از دلبر عالمیانیم و این خود اسباب حیرت است «حیرت اندر حیرت آمد زین قصص.» اما در مناجات مرکز میثاق باز نظر عنایت به این آدم خاکی عاصی رفته است: «جهانیان هر چند غافلند ولی

به جان در گفتگوی تو» آری، مقصد همه اهل عالم نیل به سعادت است که فی الحقیقه باید در آیین یزدان یابند، لذا گفتگوی ایشان مصروف اهتمامی است که در وصول به حق و حقیقت خرج می کنند. در این جا باید اشاره کرد که لغت گفتگو نظر به این شعر مولانا نیز دارد:

بر عشاقان فریضه بود جست و جوی دوست
بر روی و سرچوسیل دوان تا به جوی دوست
خود اوست جمله طالب و ما همچو سایه ها
ای گفتگوی ما همگی گفتگوی دوست
(غزلیات شمس، ج ۱، ص ۲۹۹)

پنجم - مسایل علمی

البته و صد البته دعاهاى حضرت عبدالبهاء خالى از نکات علمى جالب نیست که بررسی هوشمندانه‌ای می‌طلبد و وقت دیگری می‌جوید. برای نمونه در مناجاتی به طراحی و دکوراتوری نظر دارند: «ای خداوند بخشنده، ... باغبان احدیت در خیابان‌های دل‌ها به طراحی گل‌های معارف پرداخته و طراوت و لطافت بی‌نهایت یافته...» (مناجات / ۲۲۲)

در مناجات دیگری به قوای مغناطیس محبت اشاره می‌فرمایند: «اللهم یا جاذب القلوب بمغناطیس المحبة الفائضة على الوجود» (مناجات / ۲۱۷) که کلمه مغناطیس محبت فایض بر عالم وجود قانون عامی است که در اندیشه عارفان به سریان محبت در کاینات تعبیر کرده‌اند. (حالات عشق عرفانی)

ششم - مسایل فلسفی

شاید بتوان گفت که ادعیه حضرت عبدالبهاء مملو از اشارات فلسفی است؛ فی‌المثل همین عبارت مکرر در ادعیه حضرتش: «ای رب ملکوت، از این جهان اوهام برهان و به جهان بی‌پایان برسان.» (مناجات / ۱۱۷) تعبیری است که از دیرباز فلاسفه و حکما بدان اشاره کرده‌اند. اصل این ماجرا به افلاطون باز می‌گردد که جهان را سایه عالم مثل می‌داند و آن را نسبت به عالم مثل اوهام می‌بیند. البته این قول وی را نباید با برخی از سوفسطاییان که منکر حقیقت‌اند اشتباه گرفت زیرا این طایفه از اهل سفسطه بر آنند که اصولاً حقیقتی در عالم نیست و همه چیز وهم است. (کشاف اصطلاحات الفنون ذیل سفسطه) اما گفته افلاطون این است که عالم ظاهر یعنی عالم محسوسات را مجاز

می‌داند و حقیقت همان عالم مثل است. عالم ظاهر حقیقت ندارد اما عدم هم نیست یعنی نه بود است و نه نبود بلکه نمود است.

دانش ما به عالم ظاهر حقیقت ندارد بلکه حدس و گمان است که نسبت به حقیقت وهم صرف است. (سیر حکمت در اروپا، ص ۱۹) همین تعبیر را حضرت عبدالبهاء در مناجات توصیف فرمودند. میل آدمی در رسیدن به حقیقت او را از این عالم گریزان می‌کند. از این جاست که حقیقت سیر و سلوک در نظر افلاطون معلوم می‌شود.

گاهی اوقات مناجاتی از حضرت عبدالبهاء مشهود می‌افتد که در خصوص اقامه دلیل و برهان است و این که اهل بهاء را خداوند به نور برهان و استدلال مزین نماید:

«ای یزدان، آن جمع پریشان تواند و آن انجمن آشنا و خویشان تو، بخشش بی پایان رایگان فرما... تا زبان به بیان گشایند و لسان به برهان مشغول نمایند. اقامه حجت قاطعه کنند و ادله ساطعه اثبات نمایند.» (مناجات / ۱۹۲)

به عبارت دیگر اهل بهاء مناجات می‌کنند که ایمان از قلب گیرند اما به مدد عقل اثبات دین کنند. آن چه اهل بهاء بدان دست یافته‌اند مستظهر به عقل است و فراتر از عقل است اما مخالف عقل و استدلال نیست.

گاهی نیز در خود مناجات گونه‌های استدلال به چشم می‌خورد. به این نحو استدلال دقت فرمایید:

«ای پروردگار، این آوارگان را به سایه خویش در آوردی و سر و سامان دادی. نیستی را هستی دادی و نابود را وجود بخشیدی، تشنگان را آب گوارا دادی و گرسنگان را سفره مهنا گستردی و نعمت مهیا رایگان نمودی. پس در هر موردی ملجأ و پناه باش و در هر مقصدی معین و مستعان گرد.» (مناجات / ۱۷۱)

به این معنا که از آن جا که خداوند وجود را هستی بخشیده است و خود سرچشمه عنایت و وجود است و وجود حصه‌ای از ذات او برده است شایسته خداوند است که همین وجود را در ظل رحمت خویش ملجأ و پناه دهد.

هفتم - تاریخ امر بدیع

بی‌کم و کاست در غالب مناجات‌های حضرت عبدالبهاء نظری بدیع به امر مبارک است و جمله آنها مشحون از تاریخ امر و ارتباط آن با عصر حاضر است. از جمله به این

مناجات نظر کنید که باید در بحبوحه شیوع نقض (حوالی ۱۳۱۰ ق تا ۱۳۱۵ ق) صادر شده باشد:

«هو الله، ای پروردگار، در این کور عظیم به سلطان مبین تجلی فرمودی و در حشر اکبر به جمال انور اشراق نمودی. این قرن سلطان قرون و این عصر نوبهار اعصار در جمیع شئون. و چون به جمیع جهات و مراتب این کور را ممتاز از سایر ایام ظهور مظاهر احدیت فرمودی محض سدّ باب خلاف و شقاق و قطع ریشه انشقاق و دفع شبهات و منع ارتیاب در کتاب اقدس که ناسخ کلّ کتب و صحف است به نصّ جلیل قاطع حقّ را از باطل واضح فرمودی و جمیع مدعیان محبت را از ثدی عذر ای کتاب اقدس سی سال به لبن عهد و میثاق پرورش دادی و در جمیع الواح و صحایف متمسک به عهدت را نوازش و ستایش نمودی و مترنزل و ناقض را نفرین و نکوهش فرمودی؛ پس به اثر قلم اعلایت کتاب عهد را مرقوم نمودی و لوح میثاق را نگاشتی تا مجال شبهه و ارتیاب نماند و امر و مقرّ امر الله چون آفتاب واضح و روشن باشد و هیچ نفسی نتواند رخنه نماید و در امر مبارکت که سبب اعظم اتحاد عالم و دافع اختلاف امم است رایحه خلاف و نفاقی افکند و این بنیان عظیم را خراب کند و این جنت ابهی را خارستان جفا نماید. حال نوهوسانی چند در فکر نقض میثاق افتادند و بی خردانی چند در صدد قلع و قمع این بنیان درسز بلکه چهاراً تیشه بر ریشه ایمان و پیمان امرت زند و سیف بر هیکل میثاق روا دارند. در هر دقیقه به ظلمی برخیزند و جفایی وارد آورند و فریاد مظلومی بلند کنند. الواحت را که به نصّ صریحت مبین واضح و مشهود به اوهام خویش معنا کنند و در جیب و بغل نهند و استدلال بر اوهامات و ترهات خود کنند و بر بندگان مظلومت استهزا نمایند. تیری نماند که پرتاب ننمودند؛ سهم و سنانی نماند که روا نداشتند؛ طعنی نماند که نزدند؛ زخمی نماند که وارد نیاوردند. ای پروردگار، تو آگاهی. ای آمرزگار، تو ملجأ و پناهی. ای کردگار، تو گواهی دوستان ثابت گرفتارند؛ تو نجات بخش و یاران راسخت مبتلایند؛ تو رهایی ده. علم مبینت را بلند کن و ثعبان مبین را اجازت بخش تا از آستین کلیمت به در آید. فاذا هی تلف ما یفکون و البهاء علی کلّ ثابت علی عهد الله المحکم المتین. ع» (مناجات / ۱۰۹ - ۱۱۱)

نظیر این مناجات را می توان در ثبات عهد و میثاق یافت و بدان نظر افکند. (مناجات /

هشتم - رمز و سرّ

در خلال مناجات‌ها گاهی اشاراتی رمزگونه هست که برای حلّ آن باید به ادبیات کامل بابی و شیخی رجوع کرد. از این دست می‌باید به این نمونه اشاره کرد:

«اللّهم یا الهی، قد بعثت الهیکل المکرم والظلم الاعظم علی شکل التریب فی هیئة التثلیث فتبارکت یا ربی العلی العظیم فکان عرشک الجلیل و سریرک القویم.» (مناجات / ۲۵۴)

عبارت هیکل مکرّم و ظلّم اعظم از سویی ناظر به ادبیات اسلامی و شیخی است و از سوی دیگر کلمه تربیع و تثلیث عاطف به ادبیات بابی و بهائی است. مراد از تثلیث و تربیع یعنی سه و چهار. در ادبیات بابی نام حضرت اعلیٰ یعنی ترکیب علی محمد است یعنی حضرت علی «سه حرف» و محمد «چهار حرف» که ذات حروف سبع نام دارد «۷ = ۳ + ۴». در ادبیات بهائی این تربیع و تثلیث اشاره به نام حسین علی یعنی اسم جمال ابهی دارد که حسین «چهار حرف» و علی «سه حرف» است و این‌ها نیز ذات حروف سبع است و این همان هفت دوبار تکرار شده یا سبع‌المثانی مذکور در قرآن است. حضرت اعلیٰ در بیان فارسی می‌فرماید: «ان ذات حروف السبع باب الله لمن ادعو معه بابا و یؤمن بمن یظهره الله.» (بیان فارسی، باب ۱، واحد ۱، ص ۶)

نهم - تأثیر حروفیه

یکی از وجوه بارز در ادبیات بهائی به کارگیری استعارات حروف و اعداد است که ادعیه حضرت عبدالبهاء خالی از این مقوله نیز نیست؛ به عنوان نمونه می‌توان به این دعا نظر داشت: «همه ما را درختان بارور فرما. حروفات مفرده‌ایم، کلمات تامّات نما. کلمات مجمله‌ایم، آیات بینات فرما. اوراق باطله‌ایم، کتاب مبین کن. نقاط سافله‌ایم، احرف علیین نما.» (مناجات / ۴۷۶)

در این تعبیر مقام انسان از نقطه به حرف و از حرف به کلمه و از کلمه به آیات و عبارت و از آیات به دفتر تعبیر شده است.

دهم - مسایل اخلاقی

بن‌مایه اصلی مناجات‌های حضرت عبدالبهاء کمالات و فضایل اخلاقی است که باید مطمح نظر داشت. ذیلاً می‌توان به برخی از امّهات این مسایل اخلاقی اشاره کرد.

«ای پروردگارا، ... این نفوس را به قوتی ملکوتی و موهبتی آسمانی و اخلاقی رحمانی و مواهبی سبحانی و انجذابی قلبی و بشارتی روحی و تأییدی روح القدس موفّق و مؤید فرما.» (مناجات / ۱۷۵)

«پروردگارا، مهربانا، این جمع ... اسیر زنجیر حبّ تواند از هر قید آزاد فرما و دلیل راه راست رضای تواند دلالت فرما ...» (مناجات / ۱۸۰)

«ای پروردگارا، یاران را کامکار کن و به عبودیت همدم و دمساز فرما. قلوب را نورانی فرما و وجوه را رحمانی کن.» (مناجات / ۴۵)

«خداوندا، مهربانا، ... فقرایم از کنز آسمانی بخش. نادانیم به حقایق اشیا دلالت کن ...» (مناجات / ۴۶)

«ربّ، اجعلنی منقطعاً عن دونک متشبّهتاً بذیل عنایتک، مخلصاً لدینک، ثابتاً علی محبتک، عاملاً بما امرتني به فی کتابک.» (مناجات / ۶۶)

و عاقبت به عنوان حسن ختام این بحث به این مناجات باید ناطق شد:

«هوالله، ای پروردگارا، این یاران را بزرگوار نما و در ملکوت عزّت پایدار کن و از صهبای محبتت سرشار نما تا آهنگ تسبیح به ملکوت تقدیس رسانند و سبب انتشار نفعات گردند و به گفتار و رفتار، اثبات نمایند که بهائی صمیمی‌اند و روحانیان حقیقی. مظاهر انوار توحیدند و مطالع اسرار تجرید. از غیر تو بیزارند و شب و روز مشتاق دیدار. پروردگارا، عنایت فرما و بنواز و به اخلاق روحانیان همراز کن. تویی مقتدر و توانا و تویی مربی و معلّم بی‌همتا. ع.» (مناجات / ۴۰۰)

یادداشت‌ها

۱. برای اشارات موجود در این اثر بنگرید به فریدالدین رادمهر، بیسه اندیشه‌ها، نه مقاله، مقاله مثنوی ابهی.
۲. این مناجات برای حصول علم و دانایی و معرفت الهی نازل شده است.
۳. این مناجات حاوی نظرگاه حضرت عبدالبهاء در باره شأن و مقام انسان و اتصال او به حضرت حقّ است.
۴. برای نمونه بنگرید به صحیفه سجادیّه و نیز مفاتیح الجنان که در یادداشت‌های بعدی کتاب‌شناسی آن ارایه خواهد شد.

۵. برخی از این ادعیه با ترجمه فارسی آن موجود است.
۶. از این پس کلمه مناجات در متن مقاله که همراه با عدد است، اشاره به مرجع زیر است:
(حضرت عبدالبهاء، مجموعه مناجات، نشر آلمان، ۱۹۹۸ م.)
۷. باید یادآور شد که این دیوان به رغم آن که به اسم حلاج آمده است اما در اصل اشعار کمال‌الدین حسین خوارزمی است که شارح برجسته مثنوی مولاناست. در عین حال برخی از اشعار دیوان کبیر مولانا در خلال دیوان نیز آمده است.
۸. البته در سایر اشعار مولانا نیز به این قطره و دریا نیز اشاره شده است: قطره ز بحر فضل تو یافت عجب تبدلی / پاک‌دلی و صفوتی، توسعه و احاطتی (همان، ج ۵، ص ۲۱۶) یا آن که در مثنوی گفت: قطره دانش که بخشیدی ز پیش / متصل گردان به دریا‌های خویش.
۹. برگرفته از لغت‌نامه دهخدا
۱۰. برای تفصیل این معنا بنگرید به شرح نگارنده بر هفت وادی.
۱۱. در اصل متن چندان آمده است که منظوره تعبیر ما امروزیان جغد است.
۱۲. این مناجات حضرت عبدالبهاء جمعاً هشت بیت است که در این مقاله شماره هر بیت با علامت (ع) مشخص می‌شود؛ مثلاً (ع ۳) یعنی بیت سوم از دعای حضرت عبدالبهاء.
۱۳. منظور از م / ۱ / ۳۸ یعنی مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۸ و ابیات بعدی را نیز به همین نحو در نظر بگیرید.
۱۴. نقل قول از فریدالدین رادمهر، بیشه اندیشه‌ها، نه مقاله، نشر آلمان، ۲۰۱۰ م، مقاله مثنوی ابهی.
۱۵. برای تفصیل بنگرید به:
- Daniel H. frank(ed): History of Jewish Philosophy, Routledge, 1997, pp.33-36
۱۶. در لوح دیگری به این کلافه اشاره شده است: «چون شاهد نازنین در انجمن روحانیین جلوه فرمود و به انوار آن حسن یوسفی جمیع آفاق را مشکات اقلیم مصری نمود بی‌پرده به بازار آمد و دکان شکران باز کرد و بازار یوسفان در هم شکست؛ جعی خریدار پدیدار شد یکی به لؤلؤی آبدار و گوهر شاهوار طبل طالبی کوفت و بعضی به کلافه ریسمان در جرگ خریداران داخل گشت و برخی چشم پوشیدند در اخماد آن سراج کوشیدند ولی هیهات! هیهات! آن یوسف رحمانی در سریر عزت جاودانی در اقلیم ملکوت سبحانی عزیز حقیقی و سلطان ملکوت الهی گردید.» (حضرت عبدالبهاء، منتخباتی از مکاتیب عبدالبهاء، ج ۲، نشر انگلستان، ۱۹۸۴ م، ص ۲۲). از دوست عزیزم، جناب بیژن داورپناه که نویسنده را متذکر به این لوح مبارک نمود، تشکری همراه با احترام تقدیم می‌دارد.

خطابات مرکز میثاق در اروپا و امریکا

فاروق ایزدی نیا

مقدمه

اسفار مرکز میثاق به اقالیم غریبه که در سال‌های اخیر حیات عنصری هیکل مبارک و بعد از سال‌ها تبعید و مسجونیت صورت گرفت، به بیان مبارک منشأ اثرات عظیمه‌ای بود که در آتیۀ ایام به ظهور و بروز خواهد رسید.^(۱)

اما در همان زمان نیز بیانات هیکل اطهر مورد تحسین و تمجید اعظم و جراید قرار گرفت که در این وجیزه به آن اشارت خواهد شد. در این سفرها طلعت میثاق فقط به تبلیغ امر مبارک آب حنون خویش نپرداختند بلکه چون دیانت الهی را دین واحد می‌دانستند، در کنایس به تبلیغ دیانت مسیحی و اسلام پرداختند و در کلیساها نام حضرت محمد را بلند کرده، در باره حَقَانِیَّتِ دِیانتِ اسلام سخن گفتند و به تشریح حقایق امور مبادرت فرموده، از جمیع حاضران خواستند، اختلافاتی را که منبث از تقالید بوده کنار بگذارند و حقیقت را تحرّی نمایند و تصریح فرمودند که چون حقیقت واحد است و تعدّد نپذیرد اگر فارغ از حبّ و بغض و با کنار گذاشتن مسموعات به تحقیق بپردازند همه به نقطه واحد خواهند رسید و نزاع و جدال که ناشی از تعصبات دیرین است بالمّرّه موقوف خواهد شد.

هیکل مبارک امریکا را مملکتی مستعدّ جهت برافراشتن رایت صلح تشخیص دادند و از امریکاییان خواستند که برای تحقّق آن قیام نمایند.

انطباق خطابات مبارکه انگلیسی و فارسی بعضاً ممکن، بعضاً دشوار و برخی نیز مستحیل است. ظاهراً مترجم یا مترجمین، برای تشریح موضوع بعضی موارد را به متن انگلیسی خطابه فارسی افزوده‌اند. بعضی از خطابه‌ها فقط به زبان انگلیسی موجود است و برخی فقط به زبان فارسی انتشار یافته است.^(۲)

آنچه که به زبان اصلی انتشار یافته به شرح زیر است:

۱. خطابات مبارکه، جلد اول که به همّت جناب شیخ فرج الله ذکی الکردی در سال ۱۳۴۰ هجری قمری (۱۹۲۱ میلادی) در مصر طبع گردید. دست خطّ جناب میرزا محمود زرقانی

در ابتدای این مجموعه مشاهده می‌شود که مرقوم داشته: «الحمد لله البهی الابهی از فضل و عنایت مرکز عهد، این عبد فانی موقّق به جمع خطابه‌های سفر اوّل حضرت عبدالبهاء به بلاد اروپا شده در سنه ۱۹۱۲ م، مطابق ۱۳۳۰ هجری جمیع را به نظر انور اطهر رسانیده، حسب الامر منتشر نمود. عبد ذلیل فانی، محمود زرقانی.»

۲. خطابات مبارکه جلد ثانی که مربوط به سفر امریکا است توسط لجنه ملی نشر آثار امری از مآخذ مختلف مانند نجم باختر، مجموعه‌های عکسی و ژلاتینی و نیز مجموعه خطابات طبع طهران جمع‌آوری و تدوین نموده که مؤسسه ملی مطبوعات امری ایران در سال ۱۲۷ بدیع منتشر نمود.

۳. در سال ۱۲۷ بدیع مجموعه‌ای از خطابه‌های حضرت عبدالبهاء توسط مؤسسه ملی مطبوعات امری انتشار یافت که در واقع گزیده‌ای از جلد اوّل خطابات مبارکه بود.

۴. مجموعه خطابات اروپا و امریکا طبع طهران حاوی تعدادی از خطابه‌های هیکل مبارک و نیز چند لوح خطاب به دکتر فورال خانم پارسونز و چند خطابه که در اسکندریه و حیفا ایراد شده است. چند خطابه آن در دو جلد اوّل و دوّم نیز درج است. این مجموعه فاقد تاریخ انتشار است.

۵. لجنه ملی نشر آثار امری لانگنهاین آلمان، جلد اوّل، ثانی و قسمتی از مجموعه خطابات طبع طهران (ردیف ۴ فوق) را در یک مجلد انتشار داد.

۶. سه فقره خطابات مبارکه منتشر نشده در دفتر هفتم سفینه عرفان درج گردید. تاریخ آنها هفدهم و هجدهم آوریل ۱۹۱۲ است.

آنچه که باید به این نکات افزود آن که جلد اوّل و ثانی خطابات مبارکه به ترتیب تاریخ تنظیم شده اما مجموعه خطابات طبع طهران (ردیف ۴ فوق) از این قاعده مستثنی است.

و اما آن چه که به زبان انگلیسی موجود است^(۳) عبارتند از:

۱. Paris Talks، شامل خطابه‌های ایراد شده در پاریس در سال‌های ۱۹۱۱ و ۱۹۱۲ که شامل متجاوز از پنجاه خطابه و یک لوح است. اولین نشر این کتاب در سال ۱۹۱۲ صورت گرفت. این کتاب در انگلستان، تحت همین عنوان و در ایالات متّحده تحت عنوان The Wisdom of Abdu'l-Baha منتشر شده است.

۲. The Promulgation of Universal Peace که توسط جناب هاوارد مکنات جمع‌آوری و تدوین گردید و شامل خطابه‌های طلعت میثاق در امریکا و کانادا در سال ۱۹۱۲ است. این مجموعه شامل قریب پنجاه خطابه است. این اثر در سال ۱۹۸۲ توسط محفل روحانی ملی بهائیان امریکا انتشار یافته است.

۳. Divine Philosophy مجموعه خطابه‌های حضرت عبدالبهاء در اروپا در مراجعت از امریکا است که در سال ۱۹۱۳ ایراد شده است. این مجموعه توسط ایزابل فریزر چمبرلین جمع‌آوری و منتشر شده است.

۴. Abdu'l-Baha in London خطابه‌هایی است که در انگلستان ایراد شده است. اولین خطابه، تاریخ دهم سپتامبر ۱۹۱۱ را دارد.

۵. در سال ۱۹۴۵ محفل روحانی ملی بهائیان ایالات متحده مجموعه‌ای از خطابات مبارکه و الواح صادره از قلم میثاق را تحت عنوان Foundations of World Unity انتشار داد که هیچ‌یک از آنها تاریخ و محل مشخصی ندارد.

منبع دیگری که برای مطالعه خطابات مبارکه وجود دارد، مجلدات نجم باختر است.

در این مختصر به علت کثرت مطالب، فقط به بخش فارسی خطابات مبارکه پرداخته می‌شود. سعی شده است بحث تحت پنج عنوان تنظیم گردد:

۱. نحوه شروع خطابه‌ها ۲. زبان خطابه‌ها ۳. محتوای خطابه‌ها ۴. نحوه پایان یافتن خطابه‌ها ۵. چون بعضی از خطابه‌ها با مناجات خاتمه یافته توضیح مختصری نیز در این مورد داده خواهد شد.

نکته دیگری که باید به آن توجه داشت این است که بعضاً بحثی در خطابه‌ای شروع شده اما پایان نیافته یا بتمامه بیان نشده است؛ مثلاً در جایی ذکری از لکورغه به عنوان پادشاهی در یونان قدیم آمده و در بحث دیگر نام وی به صورتی دیگر و با تصریح محل و با حکایتی کامل‌تر بیان شده است.

بحث تعدیل معیشت قسمتی در یک خطابه و قسمتی دیگر در خطابه دیگر مطرح شده است. همین موضوع در باره حصول استعداد در رتبه‌ای و صعود به رتبه دیگر که معنای آن در خطابه دیگر بیان شده، و نیز مبحث تربیت که وجوه گوناگون آن در خطابه‌های مختلف تشریح شده نیز صادق است.

بعضاً حضرت عبدالبهاء بنفسه المبارک به این نکته تصریح فرموده‌اند؛ اما در موارد دیگر خواننده، خود باید با مذاقه در مطالب به این نکته پی ببرد.

آخرین مطلبی که در این مقدمه ذکر می‌شود، مراتب تمجید بیانات مبارکه از زبان دیگران است. در جای جای خطابه‌ها، این نکته از زبان میزبان یا کشیش کلیسا بیان شده است اما به سه مورد که در این مجموعه‌ها با تفصیل بیشتر ذکر شده، اشاره می‌شود:

۱. روزنامه وادی النیل:

«در تاریخ دوم محرم سنه ۱۳۳۰، در مقاله‌ای مختصر به ذکر خبر خطابه حضرت عبدالبهاء پرداخته از ایشان با عنوان «حضرة الشیخ الموقر السید عباس افندی امام البهائین» یاد کرد و تصریح کرد که سخنرانی ایشان به زبان عربی در باره نبوت و قدمت ذات الوهیت تأثیر عظیمی بر مستمعین که «عدد کبیر من ابناء الدیانات جمیعها» بودند، گذاشت.» (خطابات، ج ۱، ص ۲)

۲. روزنامه اهرام از قول مخبر خود در سویس چنین گوید:

«در کناره دریاچه ژنو گردش می‌کردم که در شهر «تونون» به بستان «اوتیل دو پارک» وارد شدم. گروهی کثیر از نفوس مختلفه اجتماع کرده و سفره‌ای گسترده با انواع غذاها پهن کرده بودند. گروهی از آنها ایرانی بودند و دستاری سپیدرنگ بر سر داشتند و گروهی دیگر فرانسوی و انگلیسی و امریکایی و ایتالیایی بودند. این جمع در نهایت درجه نظام و سکون و وقار و کمال الفت و وداد بود. در میان آنها مردی بود متوسط القامة که حدود هفتاد سال از عمرش می‌گذشت؛ ردایی سپید به تن داشت؛ موهایش نیز سپید بود. در میان آن جماعت به نهایت آرامی به زبان عربی سخن می‌گفت و کاتبان می‌نوشتند و مترجمان به زبان‌های اروپایی ترجمه می‌کردند، و همه با کمال توجه و با تمام وجود و دیدگان باز به او متوجه و گوش می‌کردند.» (خطابات عبدالبهاء، ج ۱، ص ۹)

۳. حضرت عبدالبهاء از قول فیلسوف وامبری می‌فرمایند:

«در کنیسه یهود به قول فیلسوف وامبری که در بوداپست بود و به هیچ‌یک از ادیان معتقد نبود و سال‌های سال در اسلامبول و افغانستان و ترکستان و ایران سفر کرده بود و السن این ممالک را به خوبی می‌دانست به من گفت که از یک چیز خیلی

متعجب و حیران شدم، من که وامبری هستم، جرئت نمی‌کنم و نمی‌توانم در کلیسای یهود اسم مسیح را به احترام ببرم، ولی شما با این شجاعت و قوت در معبد یهود اثبات نمودید که مسیح، کلمه‌الله و روح‌الله بود.» (خطابات، قسمت سوم، ص ۷۹)

بحث اول - حضرت عبدالبهاء خطابه‌های خود را چگونه آغاز می‌فرمودند؟

خطابه‌ها همیشه به طور یکسان شروع نمی‌شود، بعضاً بدون مقدمه به اصل موضوع می‌پردازند و بحث را با ذکر نکات مرتبط ادامه می‌دهند؛ مثلاً می‌فرمایند: «ایام ظهور مظاهر مقدسه بهار الهی است؛ اراضی قلوب را سبز و خرم نماید.» (ج ۲، ص ۱۱) بقیه خطابه نیز در همین زمینه ادامه می‌یابد، اما در مواردی از کلامی متفاوت برای شروع بحث استفاده می‌فرمایند. به مواردی چند با ذکر مثال اشاره می‌شود:

۱. استفاده از کلام میزبان:

«مسس کروپر عرض کرد: منزل کوچک است، گنجایش احباب ندارد. فرمودند: منزل کوچک نیست؛ باید قلوب وسعت داشته باشد. از خدا می‌خواهم قلوب را گشایش بخشد. گشایش قلوب ممکن نیست جز به محبت‌الله.» (ج ۱، ص ۱۶)

۲. استفاده از نقل قول ناظم از کلام شخصیت‌ها:

«در این جمع، قسیس عبارتی از پولس قدیس ذکر نمود که شما نور را از شیشه‌های رنگین می‌بینید روزی خواهد آمد که روبرو خواهید دید.^(۴) فی الحقیقه نور حقیقت از شیشه‌های رنگین دیده می‌شد حال امیدواریم تجلیات الهیه به واسطه مرآت صافی قلب و روح پاک دیده شود. آن نور حقیقت تعلیم الهی است؛ تعالیم آسمانی است.» (ج ۲، ص ۱۶)

۳. تأیید کلام ناظم یا کشیش:

«آن چه قسیس فرمودند دلیل بر حسن اخلاق و خدمت به عالم انسانی است؛ شایان ستایش است و سزاوار تحسین؛ زیرا مخالف تعصبات طبیعی است که شش هزار سال است این تعصبات عالم انسانی را زیر و زبر نموده ...» (ج ۲، ص ۳۳)

۴. استفاده از محتوای سرودی که ابتدا خوانده شده است:

«امشب در این سرود، ذکری از قریبیت الهی بود. اعظم موهبت در عالم انسانی قریبیت الهیه است...» (ج ۲، ص ۹۱)

۵. تشکر از میزبان که اسباب ملاقات را فراهم آورده:

«من از مسس پارسنز ممنونم که سبب شده با شما ملاقات و معاشرت می‌کنم. من یک انسان شرقی هستم و شما از اهالی این بلاد غرب هستید؛ ممکن نبود اجتماع ما در یک جا...» (ج ۲، ص ۱۹۰)

۶. بیان مایه سرور در عالم ناسوت:

«امروز، روز خوبی بود. در این عالم ناسوت، سروری برای من نمانده جز ملاقات احبًا دیگر در این عالم هیچ چیز مرا مسرور نمی‌نماید؛ چه از جهت جسمانی؛ چه روحانی. سرور من به ملاقات احبًا و نشر نفعات الله است لهذا امروز بسیار به سرور گذشت چرا تأییدات ملکوت ابهی پیایی می‌رسد و ملاقات احبًا پی‌درپی می‌شود اما کمال سرور من در این است که بینم شماها به موجب تعالیم بهاء الله قیام دارید...» (ج ۲، ص ۹)

۷. وضعیّت طبیعی موجود:

«امروز هوا تاریک است؛ ابر است. شرق خوش‌تر است که همیشه آفتاب و روشن است؛ ابر بسیار کم است؛ ظاهر طبق باطن است؛ لفظ موافق معنی است. شرق دوروشنایی دارد: روحانی و جسمانی...» (ج ۱، ص ۱۱۱)

۸. اشاره به وضعیّت حاکم بر جامعه:

«من به اروپا و پاریس آمدم؛ ملاحظه کردم اروپا در مادیات نهایت ترقی را دارد؛ ولیکن روحانیات تأثیر و نفوذش، چنان‌که باید و شاید موجود نیست. لهذا، لازم شمردم امشب بحثی از روح بکنم...» (ج ۱، ص ۱۰۰)

۹. بیان وضعیّت موجود به حالت تشویق:

«روزی که به پاریس آمدم، دیدم مزرعه‌ای است، خاکش استعداد دارد؛ قوه انبات دارد؛ تخمی از محبت الله در آن پاشیده شد... و از فیض ملکوت ابهی سرسبز و خرم خواهد شد.» (ج ۱، ص ۲۳۹)

۱۰. بیان حقیقتی طبیعی:

«انسان، حیوان، نبات، حتی جماد، جمیع حیاتشان به آب است ... پس سبب حیات، آب است که از این است می فرماید: باید از آب و روح تعمید شد.» (ج ۱، ص ۱۲۵)

۱۱. بیان خبرها:

«امروز حوادث ایتالیا و ترکیا را خواندم. باز محاربه جدیدی شده؛ خون بیچارگان انسان از برای پست‌ترین چیزها ریخته می‌شود.» (ج ۱، ص ۸۷)

«می‌گویند: یک ترن در رود سن افتاده، بیست و پنج نفر غرق شده و امروز در پارلمان فرنسا از وقوع این قضیه بحثی مفضل خواهد شد؛ وزیر راه آهن را در تحت محاکمه آورند ... بسیار بسیار تعجب کردم که جهت بیست و پنج نفر که در رودخانه افتاده، غرق شده‌اند، چنین هیجان غریبی در پارلمان ظاهر شده؛ اما از برای طرابلس که روزی هزاران کشته می‌شوند، ابداً حرفی نمی‌زنند.» (ج ۱، ص ۲۰۴)

۱۲. اشاره‌ای به رویدادهای مهم:

«شنیده‌ام امروز در پاریس عید است. عید جمیع قدیسین. چرا این‌ها را قدیس می‌گویید؟ مقدس یعنی چه؟ مقدس یعنی پاک و طاهر یعنی پاکی از اوساخ عالم بشریت زیرا در انسان دو مقام است یک مقام انسانیت ... یک مقام حیوانیت.» (ج ۱، ص ۹۷)

«امروز می‌خواستم بیایم این‌جا. دم در دیدم اروپ پلن [هواپیما] بلند شده. بسیار منظر خوشی بود. حقیقت خیلی صنعت غریبی است؛ دلالت بر قوت بشر می‌کند که خداوند چنین قوه‌ای به انسان داده که پروازی به اوجی مافوق طاقت طیور می‌کند ... بسیار بسیار از این اروپ پلن خوشم آمد زیرا هر چیزی را پروازی است ...» (ج ۱، ص ۲۲۸)

۱۳. بیان شنیده‌ها:

«من از شرق آمدم به غرب. در شرق می‌شنیدم که اهالی غرب احساسات روحانی ندارند. حال ملاحظه می‌کنم که الحمدلله احساسات روحانی دارند ... ولی تا به حال مرتبی روحانی نداشتند.» (ج ۱، ص ۱۱۳)

۱۴. توّسل به تاریخ برای بیان موضوع:

«چون نظر به تاریخ می‌کنیم ملاحظه می‌نماییم که از اوّل عالم الی زماننا هذا بین بشر جنگ و جدال بوده ...» (ج ۲، ص ۶)

۱۵. بیان واقعیتی علمی:

«جمیع کاینات متحرّک است زیرا حرکت دلیل وجود است و سکون دلیل موت ... از جمله کاینات معقوله، دین است ... دین باید متحرّک باشد.» (ج ۲، ص ۷۱)

۱۶. بیان وحدت مقصود با جمع میزبان:

«از احساسات جناب رییس [انجمن تیاسفی‌ها] نهایت خشنودی را دارم و هم‌چنین از احساسات و کیلهٔ ایشان نهایت سرور را دارم به جهت این‌که مقاصدمان یکی است و آرزویمان یکی است. آرزوی ما وحدت عالم انسانی است و مقصود ما صلح عمومی پس در مقصد و آرزو متحدیم.» (ج ۲، ص ۹۸)

۱۷. بیان تمایل دیرین به دیدار از محلّی:

«بی‌نهایت مسرورم از این‌که در این جمعیت دارالفنون حاضر شده‌ام. بسیار میل داشتم که این دارالفنون را روزی مشاهده کنم. الحمدلله این تحقّق یافت زیرا این دارالفنون منشأ فواید عظیمه است ...» (ج ۲، ص ۷۷)

۱۸. ذکر مبدأ حرکت خود:

«من از ممالک بعیده شرق می‌آیم؛ مملکتی که همیشه نور آسمان در آن طلوع نموده؛ مملکتی که مظاهر مقدّسه از آن ظاهر شده که محلّ ظهور قدرت الهیه بوده و مراد و مقصد این است بلکه ان‌شاءالله ارتباطی مابین شرق و غرب حاصل شود ... نورانیت الهیه هر دو اقلیم را روشن نماید.» (ج ۲، ص ۱۲۹)

۱۹. وصف شهر و مردم محلّ اقامت پیشین:

«سه هفته است که من در دوبلین هستم. در حقیقت دوبلین جای بسیار خوشی است ... علی‌الخصوص نفوسی که در دوبلین هستند نفوس محترمه هستند، اخلاقشان بسیار خوش است، مهمان‌نوازند، غریب‌پرستند، نهایت رعایت را از آنها دیدم ... لهذا دعا می‌کنم که خدا تأیید کلی بفرماید و این نفوس محترمه را مبارک کند ...» (ج ۲، ص ۲۰۲)

۲۰. ابراز سرور از ملاقات با دوستان حضرت بهاءالله:

«من از ملاقات شما خیلی مسرورم. شکر می‌کنم خدا را که حضرت بهاءالله چنین دوستانی دارد؛ روی هاشان روشن است و مشام هاشان به رایحهٔ محبت الله معطر.»
(ج ۲، ص ۲۴۰)

۲۱. استفاده از نام محل ایراد خطابه (کلیسای موحدین):

«امشب الحمدلله در کلیسای موحدینیم؛ کلیسایی که منسوب به توحید است؛ لهذا خواستم ذکر از توحید کنم که اعظم اساس ادیان الهی است.» (ج ۲، ص ۲۸۰)

۲۲. سپاس‌گزاری از محبت‌ها:

«من از خدمات شما بسیار ممنونم. فی الحقیقه مرا خدمت کردید، مهمان‌نوازی نمودید، شب و روز قائم بر خدمت بودید و ساعی در نشر نفعات الله. من هیچ وقت خدمات شما را فراموش نخواهم نمود زیرا جز رضای الهی مقصدی ندارید و غیر از دخول در ملکوت الله مقامی نخواهید.» (ج ۲، ص ۳۲۶)

۲۳. ذکر یوم مبعث برای بیان معنای مبعث:

«امروز چون مبعث حضرت اعلی بود لهذا جمیع شماها را تبریک می‌گویم ... مظاهر مقدسه از بدایت ممتاز بوده‌اند ... اما یوم مبعث عبارت از اظهار است و الا از قبل هم نورانی بوده‌اند.» (قسمت سوم خطابات، ص ۶ - ۵)

۲۴. بیان وضعیّت موجود عالم:

«معرکه شده است؛ دنیا به هم خورده است؛ در کارند که همه به جان همدگر بریزند ... اروپا، مانند جبهه‌خانه می‌ماند و نایره‌اش موقوف به یک شراره است.»
(قسمت سوم، ص ۴۰)

۲۵. اشاره به مذاکره‌ای که قبلاً با شخصی داشته‌اند:

«ده پانزده روز قبل با قنصل آلمان در مسئلهٔ جنگ صحبت شد. او اصرار در ازدیاد و اكمال قوهٔ حربیه داشت، می‌گفت: هر قدر قوهٔ حربیه مکمل‌تر باشد سبب ترقیات است.» (قسمت سوم، ص ۳۷)

۲۶. اشاره به بحثی که قبلاً با کسی داشته‌اند، جهت تکمیل آن:

«ساعتی پیش جوانی این‌جا آمد. با او مذاکره کردیم که طبیعت کامل است یا ناقص؛ روشن است یا تاریک. آن بحث را می‌خواهم حالا تکمیل کنم.» (ج ۲، ص ۲۳۲)

۲۷. اشاره به خطابه قبلی در جای دیگر:

«امروز من به دارالفنون کلازک رفتم ... در آن‌جا خیلی جمعیت بود. صحبت کردم؛ بی‌نهایت اظهار سرور و شادمانی نمودند. خیلی تشویق و تحریص بر تحصیل علم کردم زیرا علم اعظم منقبت عالم انسانی است.» (ج ۲، ص ۸۳)

۲۸. اشاره به بیماری و حضور در جمع به علت محبت:

«امشب مریض بودم، احوالم خوب نبود لکن محض محبتی که به شما دارم با وجود علیلی مزاج آدمم. هم علیل بودم و هم خسته ولی شنیده‌ام که شما مجمعی دارید و تحرّی حقیقت می‌کنید ... لهذا مناسب دانستم که بیان فلسفه شرق و غرب نمایم.» (ج ۲، ص ۲۹۷)

۲۹. فرض بودن صحبت:

«از بس از صبح تا به حال من حرف زده‌ام دیگر قوت نمانده است. بعضی وقت‌ها صحبت فرض می‌شود که اگر انسان نکند؛ عندالله مستول است. امروز از آن روزها بود.» (قسمت سوّم، ص ۷۹)

۳۰. مطرح کردن نام فرد حاضر جهت معرفی اسلاف فداکاران:

«امروز، می‌خواهم آقا میرزا ولی‌الله‌خان را به شما معرفی کنم. این جوان، پسر آقا میرزا ورقا است. میرزا ورقا پسر حاجی ملامهدی است.» (ج ۲، ص ۱۰۷)

بحث دوم - زبان خطابه‌ها

حضرت عبدالبهاء با توجه به سنخ مخاطبین خود کلامی ساده و همه‌فهم را انتخاب فرمودند؛ اما علاوه بر آن برای آن‌که موضوع کاملاً تفهیم گردد یا توجه مخاطبان را به خود جلب نماید از فنون مختلف سخنرانی استفاده کرده‌اند که به بعضی موارد آن با ذکر مثال اشاره می‌شود:

۱. ذکر مثال: برای روشن شدن موضوع مثال می‌زنند و علت را تصریح می‌فرمایند:

«این مقام مثل است می‌گویم تا بفهمید.» (ج ۱، ص ۱۶۹)

۲. استناد به وقایع تاریخی: بعد از آن که به وحدت اساس ادیان می‌پردازند اضافه می‌فرمایند که:

«جمیع انبیا برای نشر آن مبعوث شدند ... جمال مبارک در این سبیل خیلی صدمات دیدند، در حبس زیر زنجیر رفتند، چوب و تازیانه خوردند ... جمال مبارک تمام عمرشان را صرف کردند تا آن که وحدت بین قلوب جمیع بشر تحقق یابد.» (ج ۱، ص ۲۵)

۳. استناد به گفتار انبیا: این مورد به کرات در خطابه‌های مبارک مشاهده می‌شود:

«حضرت سلیمان می‌فرماید: من وقتی طفل بودم چنین می‌دانستم که لذت در گردش و سواری است چون به سنّ شباب رسیدم و به تفرّج و سواری و گردش دیدم لذتی ندارد؛ با خود می‌گفتم: لذت در سلطنت است، اقتدار است ... چون به سلطنت رسیدم دیدم آن هم لذتی ندارد ... فهمیدم سرور به محبت الله است.» (ج ۱، ص ۱۶)

«حضرت مسیح می‌فرماید: «اگر کسی سیلی بر یمن شما زند، یسار را پیش آرید ...» (ج ۱، ص ۱۰۶)

این مورد، بسیار مشاهده می‌شود. نگاه کنید به صفحات ۴۵، ۷۸، ۱۰۷، ۱۷۶ جلد اول و صفحه ۸۰ و ۹۵ جلد دوم. بعضاً ضمن استناد به آنها، به تبیین معانی واقعی آنها نیز می‌پردازند.

۴. استفاده از اشعار: اگرچه این مورد کمتر مشاهده شده، اما، به هر حال به کار رفته است:

چرخ‌گردون کین چنین نغز و خوش و زیباستی صورتی در زیر دارد آن چه در بالاستی ...^(۵)
(ج ۱، ص ۲۱)

«به قول حکیم سنایی:

نکته و رمز الهی پیش نادانان چنان پیش کربربط سرا و پیش کورآینه دار^(۶)
(ج ۱، ص ۱۵۱)

لوله در شهر نیست جز شکن زلف یار فتنه در آفاق نیست جز خم ابروی دوست^(۷)
(قسمت سوم، ص ۷۸)

گاهی نیز تلویحاً به شعری اشاره شده است:

«چراغی را که ایزد برافروخت، خاموش نکنیم.»^(۸) (ج ۱، ص ۲۱۹)

۵. اشاره به وحدت منشأ ملت ایران و انگلیس که هر دو از نژاد آریایی بودند و وجود لغات فارسی در زبان انگلیسی:

«از اصل ملت ایران و انگلیس یکی بودند از قبیلۀ آریان بودند ... این دلالت دارد که هر دو یکی بوده‌اند تا این که خدا حالا اسباب فراهم آورده است که این دو به حالت اصلی رجوع کنند و یقین است که خواهد شد.» (ج ۱، ص ۲۴)

۶. بیان مطالب علمی مانند اصل ترکیب در کاینات:

«هر کاینی از کاینات، مرکب از اجزای متنوعه متعدده است و وجود هر شیء، فرع ترکیب است ... چون در آن ترکیب اختلاف حاصل گردد و تحلیل شود و تفریق اجزا گردد، آن کاین معدوم شود ...» (ج ۱، ص ۳۷)

تأثیر ادویه در امراض: «اگر مریضی را مرض ضعیف باشد، معالجات عادیه کفایت است، ولی امراض مزمنه شديده را معالجه دریاق فاروقی لازم: ادویه قویه واجب تا علاج یابد.» (ج ۱، ص ۶۱)

قوة برق و جاذبه و ضبط صوت: «این قوه برقیه که مشاهده می‌کنید، با وجود آن که عاصی تر و سرکش تر از او قوه‌ای نیست ... ولی، انسان او را می‌آورد؛ حبس می‌کند ... صوت آزاد را در آلتی حبس نماید ...» (ج ۱، ص ۷۰)

کیفیت نور: «نور ظاهر کیفیتی است از اجسام فلکیه زیرا جمیع اشیا، به نور دیده می‌شود بدون نور چیزی دیده نمی‌شود ولی این نور ظاهر حتی از خود بی‌خبر است ...» (ج ۱، ص ۱۱۱)

۷. استفاده از تشبیهات:

«جمال مبارک می‌فرماید: همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار. عالم وجود را به یک شجر و جمیع نفوس به منزله اوراق و ازهار و اثمار تشبیه فرمودند لهذا باید جمیع شاخه و برگ و شکوفه و ثمر در نهایت طراوت باشند.» (ج ۱، ص ۳۹)

۸. استناد به بیان حضرت اعلی: در یوم بعثت حضرت اعلی جهت تشویق احببا به فداکاری، به کلام حضرت رب اعلی استناد فرمودند:

«آن وجود مقدس در محبت جمال مبارک جان فشانی فرمود چنانچه در کتاب احسن القصص می فرماید: «یا سیدنا الأكبر، قد فدیته بکلی لک و ما تمئیث الا القتل فی محبتک...» (ج ۲، ص ۸۵)

۹. استناد به بیان حضرت بهاء الله و بیان ماهیت کلمات مکنونه:

«حضرت بهاء الله در کلمات مکنونه می فرماید که: خداوند به واسطه انبیا و اولیا فرموده: قلب تو منزلگاه من است، آن را پاک و منزّه کن تا در او داخل شود و روح تو منظر من است، آن را پاک و مقدس کن تا من در آن جا گیرم. پس فهمیدیم که قریبت الهیه به توجه الی الله است.» (ج ۲، ص ۹۴)

۱۰. استناد به بیانات جمال مبارک:

«جمال مبارک می فرمایند: اگر چنانچه مخالف شریعت الله نبود دست قاتل خویش را می بوسیدم و از مال خود او را ارث می دادم.»^(۹) (ج ۱، ص ۱۰۷)

«حضرت بهاء الله می فرماید: فؤادک منزلی طهره لنزولی و قلبک منظری قدسه لظهوری». این کلمات، جمیعاً دلالت بر این دارد که انسان به صورت و مثال الهی است.» (ج ۱، ص ۵۷)

۱۱. استفاده از اشیای موجود برای مثال زدن:

«مثلاً این چراغ را لابد لازم که بلوری مهیا و روغنی مهیا، فتیله ای مهیا شود تا روشن گردد. ما می خواهیم در میان بشر محبت حاصل شود محبت را روابطی لازم است...» (ج ۱، ص ۶۵)

۱۲. استفاده از تمثیل برای بیان مطلب اما خود تمثیل فی نفسه هدایت است:

«ما باید شب و روز بکوشیم تا نقص مبدل به کمال شود مثلاً اطفال در عالم طفولیت نمی دانند ولی مستحق نکوهش نیستند. باید این اطفال را تربیت کرد تا به رتبه بلوغ برسند؛ این نهالها را باید نشو و نما داد تا ثمر بدهد...» (ج ۱، ص ۶۷)

«لهذا نمی توانیم نفسی را بر نفسی ترجیح بدهیم زیرا خاتمه مجهول. نهایت این است که بعضی نفوس امثال اطفال به بلوغ نرسیده اند باید آنها را تربیت نماییم تا

به بلوغ برسند؛ یا مریضند باید معالجه کنیم تا شفا یابند؛ یا جاهلند باید تعلیم کنیم تا دانا شوند. نباید آنها را بد بدانیم و نفرت از آنها داشته باشیم.» (ج ۱، ص ۱۵۲)

۱۳. استفاده از حکایاتی در باره آن چه که خودشان دیده یا شنیده‌اند:

«روزی در طبریّه در جنب معبد یهود بودم و خانه مُشرف به معبد بود دیدم حاخام یهود وعظ می‌کند می‌گوید: ای قوم یهود، شما اَمّت خدا هستید و سایر ملل اَمّت غیر او، خدا شما را از سلالة حضرت ابراهیم خلق کرده و فیض و برکت به شما داده و شما را از جمیع ملل ممتاز نموده ... موعود شما مسیح می‌آید؛ آن وقت شما عزیز می‌شوید و بر جمیع ملل عالم حاکم و امیر می‌گردید و اَمّا سایر ملل، خذله هزله رذله گردند. یهودیان آن قدر از حرف او مسرور بودند که وصف ندارد.» (ج ۱، ص ۸۰ - ۷۹)

۱۴. مقایسه وضعیت جوامع در هنگام ظهور پیامبر بعد و تهمت‌های وارده:

«وقایع ازمئه سابقه را به میزان عقل باید سنجید. اگر مطابق آید مقبول است و الا سزاوار اعتماد نیست. اولاً این که آن چه در حَقّ حضرت رسول علیه السّلام در کتب قسیس‌ها می‌خوانید مانند شرح حال مسیح است در کتب یهود. شما ملاحظه کنید مسیح به این بزرگواری را خلق در حَقّش چه نسبت‌ها می‌دادند و حال آن که حضرت مسیح با وجه صبیح و نطق فصیح مبعوث شده بود. بر سر مطلب رویم ...» (ج ۱، ص ۸۱)

۱۵. وقایع مندرج در کتب مقدّسه:

«ملاحظه کنید حواریین حضرت مسیح اول نفوس عادیّه بودند. یکی ماهی‌گیر بود؛ یکی نجّار و یکی صباغ. تأییدات روح القدس، پطرس را پطرس اکبر کرد و یوحنا را یوحنا انجیلی ...» (ج ۱، ص ۹۲)

«حتّی در قرآن می‌فرماید: حضرت مریم نامزد کسی نبود بلکه در اورشلیم قدس الاقداس معتکف و منزوی بود؛ شب و روز مشغول عبادت بود؛ مانده از آسمان برای او می‌آمد. حضرت زکریّا پدر یحیی هر وقت می‌آمد، می‌دید مانده پیش مریم است؛ سؤال می‌کرد: مریم، این مانده از کجاست؟ مریم می‌گفت: از آسمان است و حضرت مسیح در گهواره تکلم کرد ...» (ج ۱، ص ۸۲)

۱۶. استفاده از آیات قرآنی:

«زمین ملک خداست؛ جمیع ملل و دول مانند مستأجرند. عاقبت از دست کل خواهد رفت و لله میراث السموات و الأرض» [حدید (۵۷)، آیه ۱۰/ آل عمران (۳)، آیه ۱۸۰] «(ج ۱، ص ۸۷)

«این نوری است که حضرت محمد در قرآن می فرماید: «الله نور السموات و الأرض» [نور (۲۴)، آیه ۳۵] تحزّی این نور را بکنید.» (ج ۱، ص ۱۱۲)

«[فرعون] فریاد کرد که این موسی و هارون هر دو مفسدند ... «ان هذان لساحران یریدان أن یتدلّا دینکم بسحرهما...» [طه (۲۰)، آیه ۶۳]: ابدأ تأثیر نکرد بلکه نور موسی درخشید.» (ج ۱، ص ۱۹۱)

موارد دیگر را در صفحات ۴، ۶ (حدیث)، ۸، ۳۲، ۱۱، ۳۳ ملاحظه نمایید.

۱۷. استفاده از تمثیل اوضاع طبیعی و انطباقش در حیات روحانی:

«جسم انسان در هوای خوش منتعش می شود؛ حیات انسان تجدّد می یابد؛ قلب مسرور می شود؛ احساسات جسمانی زیاد می گردد؛ ناخوش شفا می یابد ... این سعادت جسمانی عالم انسان است ولی تعلق به روح ندارد ... لهذا هم چنان که در مدنیت جسمانی سعی و کوشش داریم ... باید حیات روحانی را بیشتر اهمّیت دهیم.» (ج ۱، ص ۹۳)

«آفتاب جهان تاب آسمانی را طلوع و غروب و از این جهت، کیهان را ربیع و خریفی و فصل تابستان و زمستانی ... هم چنین شمس حقیقت را طلوع و غروب ...» (ج ۱، ص ۲۵۴)

۱۸. اشاره به اظهارات علمای مادی:

«بشر ولو انسان است؛ ولی اگر از نفس رحمان محروم، نهایت این است که حیوان کامل است. مثل این که داروین فیلسوف انگلیسی گفته است: انسان از سلالة بوزینه است.» (ج ۱، ص ۱۰۵)

۱۹. زبان تشویق در خطابات مبارکه بسیار به کار رفته است:

«الحمد لله [اهالی غرب] احساسات روحانی دارند بلکه احساسات روحانی شان از شرق بیشتر است ولی تا به حال مربّی روحانی نداشتند.» (ج ۱، ص ۱۱۳)

«الحمد لله نیت‌ها صدق است و قلوب متوجّه به خداست. هیچ مقصدی جز حقیقت نداریم و با یکدیگر در نهایت محبت نشستیم. مجلس ما هیچ غلّ و غشّی ندارد، هیچ اغراض نفسانی در میان نیست، بلکه جمیع مقاصد ما محبت الله است.» (ج ۱، ص ۱۸۳)

«احساسات روحانیّه دارید؛ فکرتان حصر در عالم خاک نیست؛ از عالم پاک هم نصیب دارید؛ مثل این حیوانات نیستید که همه در فکر امور مادیّه اند و خوردن و خوابیدن و نوشیدن و چمیدن و بالیدن و اندوختن و نهایت آرزوشان چمن سبزی است و جنگلی و سبزه‌ای و گلستانی و بوستانی و سر و سامانی بلکه شما انسانید ...» (ج ۱، ص ۲۰۲)

۲۰. خودداری از تکرار مطالب:

«یک شخص در جرنالی نوشته که ما منتظر بودیم فلانی از اساس امر بهاء الله بیان کند. لکن از اساس امر حضرت بهاء الله بیانی نکرد بلکه از روح صحبت داشت؛ لهذا ما چنان چه باید و شاید استفاده نمودیم. من از اساس حضرت بهاء الله ذکر کردم. در جمعیت دیگر مفصل بیان کردم دیگر تکرار لزومی نداشت. نمی شود من یک صحبتی را در هر مجلس تکرار کنم. این عجز است که انسان یک مسئله را در هر مجلس اظهار کند لهذا من در هر مجلسی بیانی دیگر می کنم. تکرار نمی کنم.» (ج ۱، ص ۱۳۸)

۲۱. استفاده از شخصیت های گذشته برای تشریح موضوع:

«حُسن خاتمه مجهول است و نمی داند. چه بسیار انسان در بدایت حال نفس زکی بود بعد منصرف از آن شده. نظیر یهودای اسخریوطی در بدایت بسیار خوب و در نهایت بد شد و چه بسیار که در بدایت بسیار بد است و در نهایت بسیار خوب؛ مثل پولس حواری که در بدایت دشمن مسیح و در نهایت، اعظم بنده مسیح. پس عاقبت حال انسان مجهول است.» (ج ۱، ص ۱۵۹)

«حُتی انبیای بنی اسرائیل مانند اشعیا، حزقیا، ایلیا و ارمیا، آنها از نفوسی عادی بودند حُتی به درجه ای بود که پطرس نیز به حسب تاریخ کلیسا حساب هفته را نمی توانست نگاه دارد. وقتی می خواست به صید ماهی برود، هفت بسته غذا می بست، هر روز یکی را می خورد. چون آن هفتمین را می خورد، می دانست آن روز سبت است. آن وقت می آمد سبت را نگاه می داشت. این نفوس از نفثات

روح القدس به درجه‌ای رسیدند که نفوذ در جمیع عالم پیدا کردند.» (ج ۱، ص ۱۸۰)

۲۲. استفاده از حکایات تاریخی:

«عالم بشر مانند اردویی است؛ اردو را سردار لازم و نفر نیز لازم. آیا ممکن است که همه سردار یا صاحب منصب باشند یا همه سرباز باشند؟ البته مراتب لازم است. از ملوک یونان شخصی بود اسمش لکورغه پادشاه بود و هم فیلسوف. نیتش بسیار خوب بود. او در فکر افتاد که جنس خود را در معیشت مساوی کند...» (ج ۱، ص ۱۷۱)

«در دنیا اول یک شخص بود که این فکر را کرد و او پادشاه مملکت اسپارته بود و سلطنتش را فدای این کار کرد. حیاتش قبل از ولادت اسکندر یونانی بود. ... لوکورگوس که اسم این پادشاه بود، خواست مساوات حقیقی بین این سه قسم بگذارد...» (ج ۲، ص ۱۲۱)

۲۳. بیان اختراعات نارینه و جنگ‌ها برای نشان دادن تفاوت بین انسان‌های لاهوتی و ناسوتی:

«هر روزی یک آلت قتال جدیدی پیدا می‌شود؛ یک قانون حرب جدیدی پیدا می‌شود؛ عسکر و لشکر زیاد می‌شود؛ توپ‌ها تزاید پیدا می‌کند؛ قوای التهابیه رو به ازدیاد است. یک روز تفنگ ماوزر^(۱) پیدا می‌شود؛ یک روز تفنگ مارتین^(۲) پیدا می‌شود؛ یک روز مترالیوز^(۳) اختراع می‌گردد؛ یک روز توپ کروپ، یک روز کشتی زره‌پوش، یک روز کشتی تریپید^(۴)، یک روز طیاره پیدا می‌شود تا نارنجک از هوا بیندازد...» (ج ۱، ص ۱۸۵)

۲۴. بیان وقایع روز برای اثبات مطلب:

«ملاحظه کنید که در طرابلس چه می‌شود. این بیچارگان در چه بلایی افتاده‌اند. ایتالیا مملکت وسیع خویش را گذاشته؛ پاپی اعراب بیچاره در صحرای بی‌آب و علف شده است. چه قدر جوانان از دو طرف کشته می‌شود؛ چه قدر خانمان‌ها خراب می‌شود...» (ج ۱، ص ۱۹۳)

«ملاحظه در طرابلس نمایید، ببینید که از هجوم غیرمشروع ایتالی چه می شود ... آخر چه ثمری حاصل خواهد شد؟ نه ثمری و نه نتیجه ای. انصاف نیست که انسان آن قدر غافل باشد ...» (ج ۲، ص ۶۴)

۲۵. مقایسه زمان های گذشته با حال:

«وقتی که حضرت مسیح ظاهر شد، در اورشلیم ظهور نمود. مردم را به خدا خواند، خلق را به ملکوت الله دلالت فرمود ... جمیع بشر دشمن او شدند ... نفوسی که نادان بودند می گفتند: این شخص مجهول کیست و این فرید وحید مغلوب که پنج نفر متابعت او را کرده؟ ولی نفوس دانا می دانستند بعد چه خواهد شد ... آن چه آنان در یوم مسیح می دیدند، دیگران بعد از سیصد سال دیدند لهذا حال شما نظر نکنید که معدودی هستید و دیگران نامعدود ... به شما نظیر حواریین خواهند کرد ...» (ج ۱، ص ۲۰۹ - ۲۰۷)

۲۶. استفاده از خبر اختراعات برای اثبات برتری انسان بر طبیعت: این موضوع در بحث اول در مورد اختراع هواپیما مطرح شد.

۲۷. ذکر مثال ابداع زبان اسپرانتو: در مورد زبان عمومی بین المللی فرمودند:

«اگر چنین چیزی بشود، فی الحقیقه سبب راحت و آسایش و سرور جمیع ملل عالم است. بعد از مدتی مدیده شخصی پیدا شد این لسان اسپرانتو را ایجاد. فی الحقیقه زحمت کشیده، خوب ایجاد کرده لکن به جهت آن که تأمین و ترویج آن لسان لازم است لهذا عموم ملت از ارباب معارف باید یک مجلس عمومی تشکیل دهند ...» (ج ۱، ص ۲۳۵)

۲۸. تشبیه هیکل عالم به جسم بیمار و انبیا به اطباء و پیشوایان دین به طبیب غیر حاذق:

«شریعت الله مانند علاج است و اگر در محل خود صرف شود سبب شفا است و لکن یا اسفا که این علاج ها در دست طبیب غیرحاذق بود! علاجی که سبب شفا گردد؛ سبب مرض شد عوض آن که سبب حیات باشد؛ سبب ممات شد؛ زیرا این علاج ها در دست طبیب غیرحاذق افتاد و طبیب غیرحاذق حیات نبخشد و از علاجش ثمری حاصل نگردد بلکه سبب ممات شود.» (ج ۲، ص ۸۸)

۲۹. استناد به بیان حضرت مسیح و ضمناً بیان معنای حقیقی آن:

«قربیت الهیه به تعمید روح و نار و ماء است زیرا در انجیل می فرماید که: هر نفسی باید تعمید به آب و روح یابد و در جای دیگر می فرماید: باید به آتش و روح تعمید یافت و حال باید دانست که مقصود از آب، آب حیات است و مقصود از روح، روح القدس و مقصود از آتش، نار محبت الله.» (ج ۲، ص ۹۲)

۳۰. استناد به تاریخ جهت بیان اساس اتحاد:

«اگر به تدقیق و تحقیق در جمیع تواریخ ملاحظه کنیم، می بینیم که اساس اتحاد و اتفاق همیشه ادیان الهی بوده و اعظم سبب به جهت وحدت بشر بوده است.» (ج ۲، ص ۱۰۱)

۳۱. بیان واقعه ای شبیه وقایع روز از کتب مقدسه:

«امروز بعد از ورود رفتیم به آبشار، وقت مراجعت باران گرفت. قدری باران خوردیم، فرار کردیم در یک خانه نزدیک. در الواح حضرت بهاء الله است که وقتی حضرت مسیح در بیابان بود، شب بود، تاریک بود، باران شدید گرفت حضرت رو به یک مغاره تشریف بردند، ملاحظه فرمودند که سباع ضاریه در آن جا است. بعد بیرون در باران ایستادند؛ باران شدید بر سر حضرت می بارید؛ فرمودند: ای خداوند، از برای مرغان آشیانه قرار دادی و از برای سباع ضاریه مغاره قرار دادی و از برای گوسفندان مکان قراردادی اما از برای ابن انسان جایی خلق نکردی که خود را از باران حفظ نماید ... بعد فرمودند: کیست غنی تر از من به جهت این که آن موهبتی که به پادشاهان ندادی، به امرا ندادی، به فلاسفه ندادی، به اغنیا ندادی، به من احسان کردی.» (ج ۲، ص ۱۱۳)

۳۲. بیان حکایت مرویه جهت توضیح مطلب:

«کارگران ممکن نیست به اوضاع حالیه راضی شوند. هر سال، هر ماه، اعتصاب کنند و آخر الامر ضرر مالیون است. اعتصابی در قدیم در عسکر عثمانی واقع شد. گفتند به حکومت: معاش ما کم است، باید زیاد کرد. دولت مجبوراً ضم کرد. بعد از چندی دوباره اعتصاب کردند عاقبت جمیع مالیات در جیب عسکر رفت. کار به جایی رسید که سلطان را کشتند که چرا مالیات را زیادتر نکردی که ما بیشتر بگیریم.» (ج ۲، ص ۱۲۶)

۳۳. استناد به الواح ملوک و سلاطین و تحقق وعیدهای مذکور در آنها:

«وقت آن نیست که از یکدیگر گره داشته باشیم. در زمانی هستیم که باید در نهایت محبت و الفت با هم باشیم. حضرت بهاءالله به جمیع اقلیم عالم رسایل فرستاد و به جمیع ملوک الواح فرستاد حتی به رییس جمهور امریکا پنجاه سال پیش در وقتی که هیچ ذکری از صلح عمومی نبود، در آن رسایل جمیع را به صلح عمومی دعوت نمود ... بعضی از ملوک اروپا استکبار کردند از جمله ناپلئون ثالث. بعد رساله ثانی به او نوشتند ... که ای ناپلئون، تو بسیار مغرور شدی، متکبر شدی، خداوند را فراموش کردی، گمان می‌کنی که این عزت از برای تو باقی می‌ماند؟ ... منتظر باش نعمت الهی را ... بعد از یک سال بود که بنیان سلطنت او به کلی برداشته شد.» بعد داستان لوح سلطان و محتوای آن را بیان می‌کنند. (ج ۲، ص ۱۶۵ به بعد)

۳۴. مقایسه مسجون شدن احببا و اعدا:

«کمیتة اتحاد ترقی اعلان حریت کردند مرا آزاد نمودند و زنجیر را از گردن من برداشته و برگردن عبدالحمید گذاردند؛ همان کاری را که او با من کرد؛ به سراو آوردند. الآن در نهایت مذلت در حبس است مثل آن که من در حبس بودم ولی من در حبس مسرور بودم، نهایت انشراح قلب را داشتم زیرا من مجرم نبودم، به جهت سبیل الهی حبس را قبول نموده بودم. هر وقت در خاطر می‌آمد که من برای خدا حبس شده‌ام، نهایت سرور را پیدا می‌کردم ولی عبدالحمید به نکبت اعمال خود گرفتار، به سبب گناه در حبس افتاد؛ هر ساعت می‌میرد و زنده می‌شود. در نهایت حزن، در نهایت یأس است.» (ج ۲، ص ۱۶۹)

۳۵. ذکر تمام آنچه که تا به حال بیان شده:

«چون من از شرق آمدم پیام الهی را آوردم زیرا در این ممالک روحانیات ترقی نکرده است لهذا من پیام الهی آوردم؛ بشارت آسمانی آوردم؛ جمیع را به سطوح انوار ملکوت بشارت دادم؛ تعالیم بهاءالله را بیان کردم؛ دلایل و براهین عقلیه بر وجود الوهیت آوردم؛ دلایل عقلیه بر وجود وحی آوردم؛ حجج عقلیه اقامه کردم که رحمت پروردگار مستمر است؛ ابواب ملکوت مفتوح است؛ فیض الهی ابدی است؛ انوار شمس حقیقت ساطع است ... خلاصه هر برهانی را بیان و هر دلیلی را واضح نمودم که در عالم انسانی یک قوه روحانیه است؛ یک روح فعال است و انسان به آن ممتاز از مادون انسان است ...» (ج ۲، ص ۲۰۳)

۳۶. بیان قصه:

«اگر وحدت لسان باشد جمیع افراد بشر به آسانی یکدیگر را تفهیم نمایند. حکایت کنند که دو نفر دوست بودند که لسان یکدیگر را نمی دانستند؛ یکی بیمار شد، دیگری به عیادت او رفت. رفیق از مریض پرسید به اشاره که چطوری؟ جواب داد: مُردم. ولی رفیق چنین فهمید که می گوید بهترم. گفت: الحمدلله. باز به اشاره پرسید، چه خوردی؟ جواب داد: زهر. گفت: شفای عاجل است. باز پرسید، حکیم تو کیست؟ جواب داد: عزرا ییل. گفت: قدمش مبارک است. شخص ثالث که زبان هر دو را می دانست به رفیق گفت: می دانی چه جواب می دهی؟ گفت: چون من چنین گمان کردم که می گوید بهترم، گفتم: الحمدلله؛ می گوید فلان دوا خوردم، گفتم: شفای عاجل است؛ می گوید حکیم من فلان کس است، لهذا گفتم: قدمش مبارک است. بعد چون فهمید به عکس جواب داده خیلی محزون شد و این حکایت را نوع دیگر مثنوی بیان می کند؛^(۱۴) مقصود یکی است.» (قسمت سوم، ص ۹۱)

بحث سوم - طبقه بندی موضوعی محتوای خطابات مبارکه

طبقه بندی موضوعی مفاد خطابات مبارکه شاید به آسانی میسر نباشد، چه که گاه در خطابه ای به چندین موضوع پرداخته اند که با حلقه های ظریفی به یکدیگر مرتبطند. گاه یک خطابه فقط به یک موضوع مربوط می شود و گاه به چندین موضوع متفاوت. گاه بعضی خطابه ها در نگاه اول مشابهند اما وقتی به دقت مطالعه شود، نکات جدیدی در خطابه دوم نسبت به اولی یافت می شود. با این همه، سعی شده است در چند عنوان کلی و چندین عنوان فرعی در ذیل هر کدام از آنها طبقه بندی موضوعی صورت گیرد.

اول - الوهیت

۱. حقیقت الوهیت در نهایت تنزیه و تقدیس و غیر قابل درک است:

«حقیقت الوهیت در نهایت تنزیه و تقدیس است؛ از برای حقیقت الوهیت نزول و صعودی نیست. تنزل حق در عالم خلق مستحیل است چرا که مناسبتی میان غنای مطلق و فقر محض نیست. حقیقت الوهیت غنای محض است، قدیم است.» (ج ۱، ص ۹۰)

۲. تفاوت مراتب مانع از ادراک مافوق توسط مادون است:

«و اذا أمعنا النظر بعين الحقيقة ترى أنّ تفاوت المراتب في الوجود مانع عن الادراك حيث أن كلّ مرتبة دانية لا تكاد أن تُدرک مافوقها.» (ج ۱، ص ۵ / ج ۲، ص ۴۹)

۳. تعریف انواع ترکیب برای اثبات وجود خداوند:

«ترکیب منحلّ به سه قسم می شود. یا ترکیب عنصر تصادفی است یا ترکیب لزوم ذاتی است یا ترکیب به اراده حیّ قدیر. اگر بگوییم ترکیب عناصر، ترکیب تصادفی است باید قایل به معلول بی علت شویم و این واضح البطلان است و یا ترکیب لزوم ذاتی است؛ لزوم ذاتی انفکاک نتواند ... پس مادام که این ترکیب لزوم ذاتی است، تحلیل و تفریق ممکن نیست ... پس چه می ماند؟ قسم ثالث ترکیب عناصر به تقدیر حیّ قدیر.» (ج ۱، ص ۲۴۷ / به صفحه ۲۶ در قسمت سوم نیز مراجعه شود.)

۴. حقیقت الوهیت نامحدود و بنابراین لایدرک است:

«حقیقت الوهیت وحدت محض است و مقدّس و منزّه از ادراک کاینات زیرا ادراک کاینات محدود و حقیقت الوهیت نامحدود. چگونه محدود می تواند احاطه به غیرمحدود نماید؟» (ج ۲، ص ۱۲۹)

۵. حقیقت الوهیت قدیم است و انسان حادث:

«حقیقت الوهیت در تصوّر انسان نیاید. انسان ادراک حقیقت الوهیت ننماید زیرا انسان حادث است و حقیقت الوهیت قدیم.» (ج ۲، ص ۲۸۰)

۶. وحدانیت الهیه:

«شمس حقیقت بر مرایای متعدّده اشراق نماید. هر چند مرایا متعدّدند ولی شمس یکی است؛ فیوضات الهیه یکی است؛ حقیقت یکی است؛ نور واحد است که بر مرایا اشراق نمود.» (قسمت سوم، ص ۷۲۲ / این خطابه شامل جمیع موارد ۱ تا ۵ است که در بالا به آن اشاره شد.)

۷. لزوم وجود واسطه بین حق و خلق:

«ما بین حقیقت الوهیت و عالم خلق یک واسطه فیض لازم ... روح القدس به منزله شعاع آفتاب است، تجلی آفتاب است ... حقیقت انسان به واسطه روح القدس فیض از حقیقت الوهیت یابد و بدون واسطه ممکن نیست.» (ج ۱، ص ۹۱)

دوم - نبوت

۱. حقیقت نبوت و مثال مرآت:

«انَّ النَّبُوَّةَ مِرْآةٌ تَنْبِئُ عَنِ الْفَيْضِ الْإِلَهِيِّ وَالتَّجَلِّيِ الرَّحْمَانِيِّ وَانْطَبَعَتْ فِيهَا اشْعَةُ سَاطِعَةٌ مِنْ شَمْسِ الْحَقِيقَةِ وَارْتَسَمَتْ فِيهَا الصُّوْرُ الْعَالِيَةُ مِمْتَلَةٌ لَهَا تَجَلِّيَّاتُ أَسْمَاءِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ.» «ما ينطق عن الهوى إن هو إلا وحي يوحى» [قرآن، نجم، ۴ - ۳] (ج ۱، ص ۳)

۲. ظهور انبیا برای نورانیت عالم است:

«طلوع شمس حقیقت محض نورانیت عالم است و ظهور رحمانیت در انجمن بنی آدم نتیجه و ثمر مشکور و سَنُوحَاتِ مَقْدَسُهُ هَرِ فَيْضِ مَوْفُورٍ...» (ج ۱، ص ۳۹)

۳. انبیا معادن رحمتند:

«فَالْأَنْبِيَاءُ مَعَادِنُ الرَّحْمَةِ وَمِهَابُ الْوَحْيِ وَمَشَارِقُ الْأَنْوَارِ وَمَصَادِرُ الْأَثَارِ.» (ج ۱، ص ۴)

۴. انبیا برای عروج انسان به معارج عالیّه مبعوث می شوند:

«وَمَا بَعَثَهُمُ اللَّهُ إِلَّا لِلتَّلْعِيمِ وَتَرْبِيَةِ الْإِنْسَانِ وَتَثْقِيفِ عُقُولِ الْبَشَرِ وَالتَّدْرِجِ إِلَى الْمَعَارِجِ الْعَالِيَةِ مِنَ الْفَلَاحِ وَالتَّجَاحِ.» (ج ۱، ص ۱۲ / ج ۲، ص ۲۹۲ و ۳۱۱)

۵. انبیا رحمت بر عالمیانند نه نعمت بر آنها:

«انَّ الْأَنْبِيَاءَ اخْتَارَهُمُ اللَّهُ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ وَلَيْسُوا نِعْمَةً لِلسَّائِرِينَ وَكُلُّهُمْ دَعَا إِلَى الْهُدَى ... حَتَّى انْقَدُوا لِأَمْرِ السَّافِلَةِ مِنْ حَضِيضِ الْجَهْلِ وَالْعَمَى إِلَى أَوْجِ الْفَضْلِ وَالنُّهَى.» (ج ۱، ص ۱۲)

۶. تأثیری که انبیا بر قوم خود گذاشتند، فی نفسه مدلل بر نبوت آنها است. (ج ۱، ص ۱۲ و

۱۳ / ج ۲، ص ۲۴۷)

۷. زمان بعث انبیا:

«مظاهر الهی اول معلمین و مروّجین حقیقت هستند. چون عالم تاریک و ظلمانی گردد و غفلت پیدا شود خدا یک نفر الهی را می‌فرستد.» (ج ۱، ص ۵۱)

۸. هر پیامبری، پیامبر قبل از خود را تأیید کرد و ظهور پیامبر بعدی را بشارت داد:

«هر پیغمبری مژده به خَلَف خویش داد، هر خَلَفی تصدیق سَلَف نمود.» (ج ۱، ص ۲۱۴ / ص ۱۵). «حضرت محمد علیه‌السلام چون مبعوث شد، اول اعتراض که به اقربای خویش کرد، گفت: چرا به انجیل و تورات مؤمن نشدید؟» (ج ۱، ص ۸۲)

۹. محبت بین مظاهر مقدّسه:

«جمیع مظاهر مقدّسه الهی با یکدیگر در نهایت محبت بودند، یکدیگر را بسیار ستایش می‌کردند، یکدیگر را بی‌نهایت تنزیه و تقدیس می‌نمودند.» (ج ۲، ص ۲۶۳)

۱۰. طلوع شمس حقیقت مستمرّ است:

«فیض الهی و تربیت ربّانی مستمرّ است؛ نمی‌شود که این فیض عظیم منقطع گردد و این جلوه رحمانی تمام شود.» (ج ۲، ص ۳۴۰)

۱۱. ظهور مظاهر الهی باید به کامل‌ترین صورت باشد:

«ظهور مظاهر الهیه باید به اکمل صورت باشد و به اعظم شئون و کمالات ظاهر شود یعنی با قوتی الهی و نفوذی آسمانی تا ممتاز از سایرین باشد.» (ج ۲، ص ۳۴۰)

۱۲. لزوم اقتدا به انبیای الهی:

بعد از ذکر جان‌فشانی‌های حضرت اعلی می‌فرمایند: «ما باید به ایشان اقتدا کنیم و جان‌فشانی نماییم و به نار محبت‌الله مشتعل گردیم ...» (ج ۲، ص ۸۶ / ص ۳۷) «می‌گویند: ما شاگردان مسیح هستیم. شاگرد باید متابعت معلّم بکند تا جمیع اطوار و رفتار او مطابق تعالیم استاد باشد.» (قسمت سوم، ص ۸۱). «لکم اسوة حسنة فی هذه المظاهر التّورانیة ...» (ج ۱، ص ۱۵)

سوم - انبیای الهی

اگر چه مطالب مربوط به نبوت و مقام مظاهر ظهور در بخش دوم مذکور آمد اما مطالبی نیز در خصوص هر یک از انبیا مطرح فرموده اند که به نظر رسید در بخشی جداگانه به آن پرداخته شود:

۱. بیان مصایب جمال مبارک:

«امروز می خواهم قدری از مصایب جمال مبارک برای شما بیان کنم ... این بود خلاصه بلایا و زحمات و حبس های جمال مبارک، و السلام.» (ج ۱، ص ۱۱۶ الی ۱۲۵)

۲. معرفی حضرت بهاء الله:

«ما بهاء الله را اول مرتبی عالم انسانی می دانیم. در زمانی که شرق را ظلمت اختلاف احاطه نموده بود ... حضرت بهاء الله چون شمس از افق شرق طالع شد ...» (ج ۲، ص ۵۴)

۳. حیات حضرت بهاء الله:

«در این محفل، می خواهم از حیات حضرت بهاء الله قدری صحبت نمایم. از بدایت طفولیت، در میان خاندان و اقربا شهرت عجیب یافت که این طفل یک قوه خارق العاده دارد ...» (سفینه عرفان، دفتر هفتم، ص ۲۶ الی ۲۸)

۴. ظهور حضرت اعلی:

«امروز، روز بعثت حضرت اعلی است ... مبدأ اشراق است زیرا ظهور حضرت باب مانند طلوع صبح صادق بود و ظهور جمال قدم، ظهور آفتاب ... حضرت اعلی را در شیراز اذیت کردند بعد ...» (ج ۲، ص ۸۴ / قسمت سوم، ص ۵)

۵. ذکر حکایاتی درباره حضرت مسیح که در انجیل وجود ندارد:

«در آثار مبارک حضرت بهاء الله بعضی قضایا مذکور که در انجیل نیست و این روایات از حیات مسیح است و مبنای آن بر علویت مسیح و بر بزرگواری مسیح.» (ج ۲، ص ۱۱۴)

۶. شرح حال برخی انبیا:

«از جمله انبیا حضرت ابراهیم بود. (ص ۳۰۸) ... حضرت موسی مبعوث شد. (ص ۳۰۹) ... در همچو وقتی حضرت مسیح ظاهر شد (ص ۳۱۳) ... حضرت محمد در بین اقوام وحشی عرب تولّد یافت. (ص ۳۱۵) ...» (ج ۲ / موارد مزبور در یک خطابه آمده است.)

۷. امی بودن مظاهر ظهور:

«بهاء الله در مدرسه‌ای داخل نشد، معلّمی نداشت، کمالاتش بذاته بود ... جمیع مظاهر الهیه چنین بوده‌اند. حضرت ابراهیم و حضرت موسی و حضرت مسیح و حضرت محمد و حضرت باب و حضرت بهاء الله در هیچ مدرسه‌ای داخل نشدند لکن کتبی از آنها صادر که جمیع شهادت دادند بر این که بی مثل بوده‌اند و این قضیه بهاء الله و باب یعنی عدم دخول در مدارس را الآن در ایران نفوس دلیل و برهان می‌دانند.» (قسمت سوّم، ص ۷)

۸. حضرت زردشت:

«از جمله مظاهر مقدّسه الهیه حضرت زردشت بود. نبوت حضرت مثل آفتاب واضح و روشن است ...» (قسمت سوّم، ص ۵۰ الی ۵۲)

۹. مسیح که بود؟

«مقام مسیح مقام کلمه است که معنی تامّ و مستقلّ دارد؛ لهذا کلمه گفته می‌شود و مقصد از معنی تامّ فیوضات کمالات الهیه است چه که کمالات سایر نفوس جزئی است و از خودشان نیست و مستفاد از غیر است؛ لکن حقیقت مسیحیه دارای کمالات تامّه و مستقلّ است.» (قسمت سوّم، ص ۶۱)

۱۰. ارتباط حضرت مسیح با خدا:

«حقیقت مسیحی مانند آینه است که شمس الوهیت در آن جلوه نموده ...» (قسمت سوّم، ص ۶۴)

۱۱. بیان علّت جنگ‌های حضرت رسول:

«مخالفین لشکر کشیدند بر سر حضرت محمد آمدند تا رجال را بکشند و نسا را اسیر کنند. حضرت محمد امر به دفاع فرمودند. این بود اساس حرب اسلام ...» (قسمت سوّم، ص ۷۱)

۱۲. مقایسه حضرت مسیح و کاردینال:

در مورد افتتاح کلیسای تازه‌ای توسط کاردینال بعضی سخن‌ها گفته شد. حضرت عبدالبهاء بعد از مدتی سکوت می‌فرماید: «بعضی این مطالب را ذکر می‌کردند که فی‌الحقیقه نمایش دینی بود. من دیدم که از حد تجاوز کرده ... گفتم ... این نمایش نظیر نمایشی است که حضرت مسیح در اورشلیم کرد و حضرت کاردینال در دنور نمودند فقط یک فرق جزئی در میان، در آن نمایش الهی آسمانی بر سر حضرت مسیح تاجی از خار بود لکن در این نمایش بر سر حضرت کاردینال تاجی مرصع، در آن نمایش البسه حضرت مسیح پاره پاره بود، در این نمایش، البسه حضرت کاردینال، حریر و زربفت ...» و این مقایسه را ادامه می‌دهند. (قسمت سوم، ص ۸۱)

۱۳. معجزه بودن قرآن:

«از جمله برهان حضرت محمد، قرآن است که به شخص امی وحی شده و یک معجزه از معجزات قرآن این است که قرآن حکمت بالغه است؛ شریعتی در نهایت اتقان که روح آن عصر بود تأسیس می‌فرماید.» (ج ۱، ص ۸۵)

۱۴. داستان میرزا حسن عمو و معجزه طلبیدن از حضرت بهاء‌الله:

«... مجتهدین شخصی شهیر از علما که مسمی به میرزا حسن عمو بود انتخاب کردند به حضور مبارک فرستادند ... عرض نمود ... حضرات علما مرا فرستادند که امور خارق‌العاده ظاهر شود تا سبب اطمینان قلب آنان گردد ...»^(۱۵) (قسمت سوم، ص ۷۶)

۱۵. تأثیر حضرت محمد بر قوم عرب:

«حضرت محمد وقتی مبعوث شد که آنها به هیچ‌وجه انسانیت، تربیت و مدنیت نداشتند ... حضرت محمد میان این‌ها ظاهر شد. این قوم جاهل را همچو تربیت کرد که در اندک زمان تفوق بر سایر طوایف حاصل نمودند.» (ج ۱، ص ۸۳)

۱۶. انبیا به قوه قاهره امرشان را بلند کردند:

«حضرت [محمد] به قوه قاهره امرالله را بلند نمود ... جمال مبارک ... در سخن در زیر زنجیر مقاومت به من علی الارض یعنی با جمیع ملوک و ملل فرمود ...» (قسمت سوم، ص ۳ - ۲)

چهارم - ادیان الهی

۱. ادیان الهی مبتنی بر فضایل انسانی و الفت و محبت است:

«انّ الأديان الالهية مبنية على الفضائل الانسانية ومنها الالفة والوداد بين العموم و الوحدة و الاتفاق بين الجمهور...» (ج ۱، ص ۱۱)

۲. لزوم دین و تشبیه آن به روح در هیکل انسانی:

«جسد امکان هر چند در عالم مادی در نهایت طراوت و لطافت است ولی بی روح است. روحش دین الهی است ... اگر در هیکل انسان روح نباشد از جسد چه فایده؟ جسد مرده است. همین قسم جسد امکان اگر از ترقیّات معنویّه محروم باشد جسمی است بی جان.» (ج ۱، ص ۴۴)

۳. دین سبب اتحاد من علی الارض است:

«دین است که سبب اتحاد من علی الارض می شود توجّه به خدا است که سبب اتحاد می شود دخول در ملکوت است که سبب اتحاد اهل ارض می شود.» (ج ۱، ص ۶۶)

۴. فرق دین حقیقی و تقالید موجود:

«مقصد از دین نه این تقالیدی است که در دست ناس است اینها سبب عداوت است، سبب نفرت است، سبب جنگ و جدال است، سبب خونریزی است ... مقصد از دین انوار شمس حقیقت است و اساس ادیان الهی یکی است...» (ج ۱، ص ۶۶ / ج ۲، ص ۶۳)

۵. ادیان را با اعمال پیروان نباید قضاوت نمود:

«اصل حقیقت اسلام این است. اما نگاه به معاملات بعضی از امرای اسلام نکنید زیرا تعلق به حضرت محمد ندارد ... تورات را بخوانید ببینید احکام چگونه است ولی ملوک یهود چه کردند! انجیل را بخوانید ببینید رحمت صرف است ... اما امرای مسیحی چه قدر خونریزی نمودند! ...» (ج ۱، ص ۸۴)

۶. سیر نزولی ادیان به علت عمل نکردن پیروان:

«در جمیع ادیان الهیه در بدایت عمل بود، نه قول ... کم کم عمل کم می شود و قول زیاد می گردد تا به درجه ای می رسد که عمل نمی ماند تمام صرف قول می شود. این است که در قرون وسطی امرالله به درجه ای رسیده بود که از تعالیم مسیحی اثری باقی نمانده بود.» (ج ۱، ص ۱۰۷ - ۱۰۸)

۷. دو بخش دین:

«دین منقسم به دو قسم است: یک قسم تعلق به روحانیات دارد و آن اصل است. قسم دیگر تعلق به جسمانیات یعنی معاملات دارد. آن قسمی که تعلق به روحانیات و الهیات دارد، آن تغییر و تبدیل نیافته ... اما قسم دیگر از دین الهی ... به اقتضای زمان و مکان تغییر و تبدیل پذیرد.» (ج ۱، ص ۱۵۶ / ۱۵۷ و نیز ج ۲، ص ۳۱۲)

۸. تشبیه تاریخ یا دوران تطبیق ظهور ادیان به فصول سال:

«ایام ظهور مظاهر مقدسه بهار الهی است، اراضی قلوب را سبز و خرم نماید ... اما چون مدتی گذرد کم کم حقایق الهی فراموش شود؛ قلوب پژمرده ماند ... لهذا باز بهار یزدانی جلوه نماید ...» (ج ۲، ص ۱۱ / ج ۱، ص ۵۳)

۹. متحرک و پویا بودن دین:

«دین باید متحرک باشد و روز به روز نشو و نما نماید. اگر غیر متحرک ماند افسرده گردد، مرده و پژمرده شود زیرا فیوضات الهیه مستمر است ...» (ج ۲، ص ۷۲)

۱۰. طریق دیانت در مقابل طریق طبیعت:

«از بدایت خلق آدم تا یومنا هذا در عالم انسانی دو طریقت بوده، یک طریق، طریق طبیعت، یک طریق، طریق دیانت. طریق طبیعت، طریق حیوانی است ... طریق ثانی، طریق دیانت است و این آداب الهی است ...» (ج ۲، ص ۱۳۹ الی ۱۴۳)

۱۱. دین اول موهبت الهی است:

«اول موهبت الهی در عالم انسانی دین است زیرا دین تعالیم الهی است؛ البته تعالیم الهی بر جمیع تعالیم مقدم و فایق است ...» (ج ۲، ص ۳۰۷)

۱۲. مخالفت نفوس شیطانی با دین:

«از بدایت عالم تا امروز هر وقت ندای الهی بلند شد ندای شیطان هم بلند شد زیرا همیشه ظلمت می خواهد مقاومت نور کند ... چون که برهانی ندارند، به افترا دست زنند ...» (ج ۱، ص ۱۸۶ - ۱۹۲)

۱۳. اساس ادیان الهی یکی است:

«جمیع مظاهر مقدسه خدمت به حقیقت فرمودند ... و تعالیم کل توحید عالم انسانی والفت و محبت و یگانگی ...» (ج ۱، ص ۲۱۰ / ۲۳۶ / ج ۲، ص ۸۳)

۱۴. لزوم تربیت عالم انسانی به مدد دین:

«این عالم ظلمانی را هر وقت می خواهیم نورانی کنیم، تربیت می نماییم ...» (ج ۲، ص ۲۳۳ - ۲۳۹)

پنجم - اساس تعالیم مبارکه

۱. معرّفی حضرت بهاء الله و بیان اصول امر مبارک:

«اما از تعالیم حضرت بهاء الله اول تحزّی حقیقت است ... ثانی تعلیم حضرت بهاء الله وحدت عالم انسانی است ...» (ج ۲، ص ۵۵ - ۵۷)

۲. وحدت اساس ادیان و یگانگی منشأ انبیا:

«اساس دین الهی یکی است. شریعت الله یکی است. جمیع انبیا برای نشر آن مبعوث شدند.» (ج ۱، ص ۲۴)

۳. بیان کلی تعالیم اساسی امر بهائی:

«حضرت بهاء الله مانند کوكب آفاق از مشرق ایران طالع شد ... و این اساس را در عالم وجود ترویج فرمود اولاً تحزّی حقیقت ... ثانیاً وحدت عالم انسانی ... ثالثاً آن که دین اساس الفت و محبت است ... رابعاً دین و علم توأم است ... خامساً آن که تعصّب دینی و تعصّب جنسی ... هادماً بنیان انسانی است ... سادساً مساوات بین بشر است و اخوت تامّ ... سابعاً تعدیل معیشت نوع بشر است ... ثامناً صلح اکبر است ... تاسعاً آن که دین از سیاست جدا است ... عاشراً تربیت و تعلیم و ترقّی و رعایت و حرمت زنان است ... حادی عشر استفاضه از فیوضات

روح القدس است ... این نبذه‌ای از تعالیم بهاءالله است.» (ج ۱، ص ۳۰ / ۶۶ / ۱۳۳ ج ۲، ص ۵)

ششم - حقیقت انسانیت

۱. برتری انسان بر طبیعت:

«انسان جامع جمیع کمالات است ... لهذا انسان ممتاز از جمیع کاینات است.» (ج ۱، ص ۵۹) «انسان حاکم بر طبیعت است؛ قواعد و احکام طبیعت را می‌شکنند.» (همان، ص ۷۰ / ۷۴ / ۱۹۶ / ۲۴۶ / ۲۸-۲۷)

۲. انسان جامع کمالات امکانی و برخوردار از فیض الهی است:

«و اما الانسان فهو جامع للكمال الامكاني وهو الجسم الجمادي واللطف النباتي والحس الحيواني وفضلاً ذلك حائز لكمال الفيض الالهي.» (ج ۱، ص ۶)

۳. فرق انسان با حیوان:

«انسان به صورت حیوان است؛ فرق مابین انسان و حیوان این است که انسان قوای روحانی دارد و حیوان محروم از آن.» (ج ۱، ص ۴۴)

۴. آفرینش انسان به صورت و مثال الهی:

«خداوند، در تورات می‌فرماید: انسان را به صورت خود خلق نمودیم و در انجیل جلیل می‌فرماید: الأب فی الإبن و الإبن فی الأب؛ حضرت محمد می‌فرماید که: خدا فرموده، انسان سرّ من است و من سرّ انسان ... این کلمات، جمیعاً دلالت بر این دارد که انسان، به صورت و مثال الهی است ...» (ج ۱، ص ۵۶ و ۵۷)

۵. انسان دارای دو مقام است:

«در انسان دو مقام است یک مقام انسانیت که تعلق به عالم بالا دارد و فیض ربوبیت است یک مقام حیوانیت که تعلق به عالم ناسوت دارد یعنی جنبه حیوانی مثلاً غضب و شهوت ...» (ج ۱، ص ۹۷ / ج ۲، ص ۳۶ / ص ۳۳۵ / ص ۳۳۷)

۶. انسان به روح انسان است:

«انسان به روح انسان است زیرا در جسمانیات انسان با حیوان شریک است اما به روح ممتاز از حیوان.» (ج ۱، ص ۱۳۲)

۷. شباهت انسان به حیوانات اهلی مبارکه:

«نوع بشر بندگان الهی باید الفت و محبت با همدیگر نمایند و از کلفت و بغض و عداوت نفرت کنند. ملاحظه نمایید حیوانات مبارکه در نهایت الفتند لیکن حیوانات دزنده ... در نهایت استیحاخ به تنهایی زندگانی می نمایند.» (ج ۱، ص ۴ - ۱۵۳)

۸. انسان جامع جمیع حقایق است:

«خداوند انسان را جامع جمیع حقایق خلق کرده است ... در انسان یک جامعیتی موجود یعنی جامع جمیع کمالات جمادی و نباتی و حیوانی است و فضلاً عن ذلک این جامعیت، مؤید به قوه روح است.» (ج ۱، ص ۲۴۴)

۹. دو زندگی انسان:

«انسان دو حیات دارد؛ یک حیات جسمانی، یک حیات روحانی. حیات جسمانی انسان حیات حیوانی است ... حیات روحانی حیات است؛ حیاتی است که عالم انسانی به آن روشن ...» (ج ۲، ص ۱۷۶ و ۱۷۸)

۱۰. حقیقت انسانیّه دارای سه صورت است:

«حقیقت انسانیّه بین ظلمت و نور است و دارای سه صورت؛ صورت ملکوتی، صورت انسانی و صورت طبیعی.» (ج ۲، ص ۳۳۸)

۱۱. انسان بنیان الهی است، تخریش سبب غضب خداوند:

«انسان بنیان الهی است، بنیان بشر نیست. اگر بنیان بشری را خراب کنی لابد صاحب بنا مکدر شود؛ پس چگونه انسان را که بنیان الهی است خراب کند؟ شبهه ای نیست که سبب غضب الهی است.» (ج ۲، ص ۲۷۳)

۱۲. حقیقت ساطعه در نفس انسان به ودیعه گذاشته شده:

«سبحان الله! با این ضعف عقل خود را دانا شمرند و حال آن که از حقیقت ساطعه‌ای که در نفس آنها به ید قدرت الهیه ودیعه گذاشته شده غفلت نمایند.»
(ج ۲، ص ۳۲۱)

۱۳. ودیعه رحمانیه بودن انسان:

«انسان که مظهر ودیعه ربانیه است و مرکز سنوحات رحمانیه.» (ج ۲، ص ۳۲۲)

۱۴. در عالم انسانی سه مقام است:

«در عالم انسانی سه مقام است؛ مقام جسم است و آن مقام حیوانی انسان است؛ نفس ناطقه واسطه است میانه روح انسانی و جسم.» (ج ۱، ص ۱۶۷)

۱۵. دو جنبه نفس انسان:

«نفس دو جنبه دارد؛ یک جنبه جسمانی و یک جنبه روحانی. اگر جنبه حیوانی غالب بر نفس شود از حیوان پست تر است.» (ج ۱، ص ۱۶۸)

هفتم - روح انسانی

۱. تصرفات روح:

«از برای روح دو تصرف است؛ یکی به واسطه آلات و ادوات یعنی به چشم می بیند ... و اما تصرف دیگر بدون آلات است؛ در عالم رویا بدون چشم می بیند ...» (ج ۱، ص ۱۳۳)

۲. ترقیات روح:

«از برای روح توقف نیست، تدنی نیست، چون تدنی نیست، لابد رو به ترقی است ... از برای روح ترقی دایمی است زیرا اکتساب فیض مستمر است ... روح انسانی بعد از انقطاع از این جسد همواره رو به ترقی است چه که کمالات نامتناهی است.» (ج ۱، ص ۱۴۳ و ۱۴۴)

۳. روح انسانی محیط بر اشیا است:

«این روح انسانی که نفس ناطقه است محیط بر اشیا است و کاشف اشیا و مُدرک اشیا. این است که اسرار کاینات را از حیّز غیب به حیّز شهود می آورد.» (ج ۱، ص ۱۰۱)

۴. قوه روح ایمانی ابدی است:

«این قوه [کاشف اشیا] هر چند غیر محسوس است لکن آثارش ظاهر و باهر است ... در عرف روحانیین روحی که گفته می شود، مقصد این روح نیست بلکه مقصود آن روح ابدی است؛ آن حیات ایمانی است؛ آن روحی است که حضرت مسیح می فرماید باید به آن روح انسان تعمید بشود...» (ج ۱، ص ۲-۱۰۱)

۵. تحزّی حقیقت سبب پی بردن به روح است:

«تحزّی حقیقت سبب ظهور روح است زیرا روح به قوای محسوسه احساس نشود ولی به قوای باطنیه ظاهر و آشکار گردد. هر چند جسم انسان محسوس است ولی روحش پنهان و حاکم بر جسد است.» (ج ۱، ص ۱۳۳)

۶. جسم به روح زنده است:

«روح محتاج به جسم نیست، جسم محتاج به روح است. روح به جسم زنده نیست، جسم به روح زنده است. ملاحظه کنید جسم هر قدر تناقص پیدا کند، روح بر عظمت و قوت خود باقی است...» (ج ۱، ص ۳۴-۱۳۳)

۷. بقای روح و ترقّی آن:

«از برای روح ترقّی دایمی است زیرا اکتساب فیض مستمرّ است ... روح انسانی بعد از انقطاع از این جسد همواره رو به ترقّی است چه که کمالات نامتناهی است. این است که در ادیان الهی از برای نفوس متصاعده امر بر خیرات و مبرّات است زیرا سبب علوّ درجات است و طلب عفو و مغفرت است...» (ج ۱، ص ۱۴۲ به بعد)

۸. زبان روح:

«یکی از حاضرین اظهار حزن نمود که نمی تواند فارسی صحبت نماید. فرمودند: الحمد لله در عالم روح این حجاب لسانی نیست قلوب با یکدیگر صحبت می نمایند...» (ج ۲، ص ۱۱۷)

۹. دلایل عقلی بر بقای روح:

«مسئله بقای روح را نقلاً در کتب مقدسه خوانده‌اید ... حال من از برای شما دلایل عقلی می‌گویم ...» (ج ۲، ص ۱۸۵ الی ۱۸۹ / قسمت سوم، ص ۵۴ / ۵۸)

هشتم - تربیت

۱. لزوم تربیت اطفال:

«پدران و مادران شما باید شما را به کمال رأفت پرورش دهند، به نهایت آداب و کمالات تعلیم نمایند تا در نهایت اتقان به فضایل عالم انسانی متّصف شوید ...» (ج ۲، ص ۵۷)

۲. لزوم تربیت و انواع آن:

«اگر انسان تربیت نشود در نهایت توحّش است انسان را تربیت انسان کند ... تربیت دو قسم است؛ تربیت مادی و تربیت الهی ...» (ج ۲، ص ۲۱۲ و ۲۱۳)

۳. اول تربیت خود بعد دیگران:

«بکوشید اول نفس خود را تربیت کنید، اخلاق خود را تربیت نمایید، گفتار خود را منظم کنید تا از نقایص مبرّاً گردید و به فضایل عالم انسانی مزین شوید، آن وقت به تربیت ناس پردازید.» (قسمت سوم، ص ۸ - ۱۰۷)

۴. لزوم مربّی:

«الفت و التیام دلیل بر تربیت مربّی حقیقی است و تفرّق و تشّت، برهان وحشت و محرومیت از تربیت الهی.» (ج ۱، ص ۳۷)

۵. لزوم مؤانست اطفال:

«اگر با ادب باشند لازم است بعضی اوقات با هم باشند. ملاحظه می‌کنید که طفل به سنّ دو سالگی می‌رسد، میل به مؤانست اطفال دیگر می‌نماید ...» (ج ۲، ص

(۱۱۲)

نهم - اصول اخلاقی

در ذیل این عنوان آن چه که به احبای الهی در خدمت به عالم انسانی توصیه شده آورده می شود:

۱. هدایت خلق الله و محبت به نوع انسان:

«خلق را به خدا بخوانید و نفوس را به روش و سلوک ملاً اعلی دعوت کنید، یتیمان را پدر مهربان گردید و بیچارگان را ملجأ و پناه شوید...» (ج ۱، ص ۴۲)

۲. ذم خودپسندی:

«هیچ آفتی در عالم وجود مثل خودپسندی نیست و آن این است که انسان دیگران را نپسندد و خود را بپسندد...» (قسمت سوم، ص ۱۰۵)

۳. لزوم مدارا با نفوس:

«بعضی نفوس هنوز به بلوغ نرسیده اند، باید آنها را به بلوغ برسانیم. جاهلند، سعی کنیم تا دانا گردند، مریضند، علاج و درمان دهیم...» (ج ۱، ص ۶۲ / ۱۵۲ / ۲۱۱ / ج ۲، ص ۳۴)

۴. لزوم استقامت در سبیل الهی:

«اگر شماها همت کنید کلال و ملال نیارید جهدتان را مبذول دارید، نتایج مفیده حاصل خواهد شد ... پس همیشه ... از خدا بخواهید که [شما را] اسباب الفت خلق بکند ... شاید در این سبیل به جایی برسید که جانان را باید فدا کنید. هر انسانی که مقصدش مقصد جلیل است باید هر مشقتی را بر خود گوارا کند...» (ج ۱، ص ۸۹)

دهم - عرفان و ایمان

۱. اعتماد به قوه ملکوت ابهی:

«شما نظر به استعداد خود مکنید، اعتماد به ملکوت ابهی نمایید زیرا ملکوت ابهی ذره را آفتاب می کند ... ضعیف را قوی می کند.» (ج ۱، ص ۴۸)

۲. قلب انسان باید به خدا تعلق داشته باشد:

«سرور قلب انسان به محبت الله است، بشارت روح انسان به معرفت الله است. اگر قلب انسان به خدا تعلق نیابد به چه چیز خوش گردد؟» (ج ۱، ص ۱۹۵)

۳. منشأ سرور روحانیات است:

«جمیع بشر همیشه مورد دو احساس هستند. یکی احساس سرور، دیگری احساس حزن ... اگر حزنی از برای انسان حاصل شود از مادّیات است ...» (ج ۱، ص ۱۹۷ - ۲۰۱)

۴. سرور فقط با احساسات ملکوتی ممکن:

«از برای عالم انسانی سعادت بدون حصول احساسات روحانی ممکن نه ... سرور حقیقی و فرح روحانی جز به احساسات ملکوت ممکن نیست ...» (ج ۲، ص ۱۹۱)

۵. باید عاشق خود نور بود نه مطلع آن:

«نفوسی که اهل حقیقت بودند و پرستش آفتاب می نمودند و عاشق انوار بودند، چون شمس را در افق موسوی مشاهده نمودند استفاضه از فیوضات الهیه کردند و چون نیز حقیقت انتقال به افق عیسوی کرد مشاهده آفتاب را در آن نقطه حقیقت نمودند ... چون شمس حقیقت در نقطه محمدی انتقال نمود ... نور حقیقت را در افق محمد مشاهده کردند ...» (ج ۱، ص ۲۵۷)

۶. لزوم استعداد برای تجلی نور الهی:

«فیض نور واحد است و تجلی تجلی واحد ... باید قلوب را صیقل داد تا استعداد جلوه حاصل نماید ...» (ج ۲، ص ۵۸ / ۲۲)

۷. قریبیت الهیه و نحوه وصول به آن:

«اعظم موهبت در عالم انسانی قریبیت الهیه است ... ولی قریبیت الهیه حصول آسان نیست ... مشروط به محبت الله است ... به حصول معرفت الله است، به انقطاع از ماسوی الله است ... به جان فشانی است ...» (ج ۲، ص ۹۱ - ۹۸)

۸. حصول آمادگی برای ورود به ملکوت:

«در این عالم نیز باید تهیه و تدارک عالم بعد را دید و آنچه در عالم ملکوت محتاج باید تهیه و تدارک آن در این جا بیند ...» (ج ۲، ص ۱۷۱)

یازدهم - وعود الهیه

۱. وعده فتوحات آینده:

«این را در خاطر داشته باشید، نورانیت شما آفاق را احاطه کند، قوه شما بر جمیع قوای عالم غالب گردد، روحانیت شما، در جمیع اشیا اثر کند، شماها شمع روشن عالم می شوید...» (ج ۱، ص ۲۳۳)

۲. وعده انتصارات آتیه:

«فرمودند در گوشه کتاب خود بنویسید و ثبت کنید جمیع صفوف عالم شکست خورده و می خورند. چند سال صبر و تأمل کنید یعنی نورانیت بهاءالله آفاق را احاطه کند.» (ج ۱، ص ۲۰۴)

۳. مستقبل ایران:

«مستقبل ایران را به یک مثل از برای شما می گویم بعد خودتان قیاس کنید. این دلیل کافی وافی است. این مگه یک قطعه سنگستان بود، وادی غیر ذی زرع ... لکن به جهت این که وطن حضرت رسول بود این سنگستان، این سنگلاخ قبله آفاق شد ... اما ایران که سبز و خرم است، گل های خوب دارد؛ هوایش لطیف است؛ مائش عذب است؛ از این قیاس کنید که چه خواهد شد. این میزان کافی است.» (قسمت سوم، ص ۸۳)

دوازدهم - علم

۱. اعظم فضیلت عالم انسانی:

«اعظم فضایل عالم انسانی علم است. علم سبب ظهور فیض الهی است؛ علم کاشف اسرار است؛ علم نظیر آینه ای است که صور اشیا در آن مرتسم است...» (ج ۱، ص ۶۹ / ج ۲، ص ۷۷ الی ۸۲ / ۲۶۷)

۲. لزوم استفاده از علم در جهت صحیح:

«حالا که خدا به انسان چنین قوه و استعدادی عنایت فرموده که خرق عالم طبیعت کند حیف است این موهبت را در امور مضره تلف نماید...» (ج ۱، ص ۷۱)

۳. زمان تحصیل علم:

«زمان تحصیل علم از بدایت حیات تا نهایت حیات است.» (ج ۱، ص ۷۱)

۴. انواع علم:

«علم بر دو قسم است؛ یکی تصوّری و دیگری تحقیقی است. به عبارت اخری حصولی و حضوری.» (ج ۱، ص ۲۴۳)

۵. اقسام علوم:

«علم بر دو قسم است؛ علوم مادّیه و علوم الهیّه. علوم مادّیه کشف اسرار طبیعت کند؛ علوم الهیّه کشف اسرار حقیقت نماید...» (ج ۲، ص ۸۳)

سیزدهم - عالم خلقت

۱. ازلیّت خلقت خداوند:

«همچو گمان نمایند که سلطنت الهیّه حادث است. چنین اعتقاد دارند که این عالم وجود شش هزار ساله یا هشت هزار ساله است و پیشتر خدا خلقی و سلطنتی نداشته اگر چنین باشد، نعوذ بالله الوهیّت حادث است نه قدیم و حال آنکه مادام خدا بوده، خلق هم داشته...» (ج ۲، ص ۳۳۴)

۲. ابدی بودن خلقت:

«نفس اسما و صفات الهی مستدعی وجود کاینات است، مستدعی خلقت است... خالقیت به وجود مخلوق منوط... همان قسم که نفثات روح القدس در پیش بر عالم وجود فیض بخشید، همین قسم فیض روح القدس مستمرّ است، انتهایی ندارد...» (ج ۲، ص ۶-۱۰۲)

چهاردهم - معانی حقیقی بعضی اصطلاحات

۱. مائده آسمانی:

«اصل مائده آسمانی محبّت است... مائده آسمانی به مقتضای آسمان است، مائده روح به حسب روح و مائده عقل به حسب عقل... تأثیرات آن غذای آسمانی ابدی است.» (ج ۲، ص ۱۱۰ و ۱۱۱)

۲. وطن حقیقی انسان:

«اصل وطن قلوب است، انسان باید در قلوب توطن کند نه در خاک. این خاک مال هیچ کس نیست از دست همه می رود، اوهام است.» (ج ۲، ص ۱۱۱)

۳. موت:

«جسد در زیر خاک می رود، از آن جا آمده و به آن جا می رود. هر چه می بینی از کجا پیدا شده به همان جا می رود. جسم انسان چون از خاک آمده به خاک می رود اما روح انسان از نزد خدا آمده، به نزد خدا می رود.» (ج ۲، ص ۱۱۱)

۴. موت و حیات:

«موت عبارت از تفریق این عناصر است اما عناصر باقی است، از میان نمی رود. در این صورت حیات عبارت از ترکیب است و موت عبارت از تفریق و انتقال عناصر از حالی به حالی است.» (ج ۲، ص ۸ - ۲۰۷)

۵. مبعث چه روزی است:

«اما یوم مبعث عبارت از اظهار است والا از قبل هم نورانی بوده اند؛ حقیقت آسمانی بوده اند؛ مؤید به روح القدس بوده اند...» (قسمت سوم، ص ۶)

۶. شرط وفا چیست؟

«حضرت مسیح ... با وجود این زحمت و مشقت بی پایان شماها را به جهت امروز تربیت کرد. اگر بوی وفایی در مشام دارید او را فراموش ننمایید، به راحت نپردازید، آسایش خود نخواهید. اگر اهل وفایید به یاد و ذکر او مشغول باشید.» (قسمت سوم، ص ۲۹)

پانزدهم - محبت و اتحاد و اتفاق

۱. گشایش قلوب به محبت الله است:

«گشایش قلوب ممکن نیست جز به محبت الله. اگر گشایش از امور دیگر حاصل شود عَرَضی است، موقت است، زود به تنگی تبدیل می شود اما سرور و گشایشی که به محبت الله باشد ابدی است.» (ج ۱، ص ۱۶)

۲. مصدر ایجاد محبت است:

«حقیقت الوهیت بر جمیع کاینات به محبت طلوع نموده زیرا محبت اعظم فیض الهی است، مصدر ایجاد محبت است.» (ج ۲، ص ۲۵۵)

۳. هیچ امری اعظم از محبت نیست:

«در عالم وجود چون نظر کنیم امری اعظم از محبت نیست. محبت سبب حیات است؛ محبت سبب نجات است؛ محبت سبب ارتباط قلوب انسان است ...» (قسمت سوم، ص ۸۶)

۴. انواع محبت که مبتنی بر روابط است:

«ما می خواهیم در میان بشر محبت حاصل شود. محبت را روابطی لازم است. یک وقتی است روابط، روابط عائله است ... روابط وطن است ... وحدت لسان است ... روابط جنسی است ... این اسباب جمیعاً خصوصی است، محبت عمومی حاصل نخواهد شد ... اعظم روابط و وسیله جهت اتحاد بین بشر قوه روحانیه است چون که محدود به حدودی نیست.» (ج ۱، ص ۶۵ / ص ۷۲)

۵. الفت سبب وجود و جدایی سبب ممات است:

«ملاحظه کنید در عالم وجود الفت سبب وجود محبت سبب حیات است، جدایی سبب ممات است ... بندگان الهی باید الفت و محبت با همدیگر نمایند و از کلفت و بغض و عداوت نفرت کنند.» (ج ۱، ص ۱۵۳ و ۱۵۴)

۶. خدمت به وحدت و اتحاد ممدوح است:

«امروز هر کس به وحدت بشر خدمت کند در درگاه احدیت مقبول است زیرا جمیع انبیای الهی در وحدت عالم انسانی کوشیدند ...» (ج ۱، ص ۱۸)

۷. اتحاد و اتفاق سبب کسب رضای الهی است:

«این مجلس ما صورت ملأ اعلی است ... در ملأ اعلی اتحاد و اتفاق است ... اگر بگویم این مجمع آسمانی است، راست است چرا که هیچ مقصدی جز رضای خدا ندارید ... الحمدلله آرزوی ما رضای الهی و وحدت الهی است.» (ج ۱، ص ۲۲)

۸. محبت الهیه:

«محبت الله حقیقت فضایل عالم انسانی است ... سبب نورانیت عالم می شود ... از برای جمیع بشر سبب وحدت می شود ... درمان هر دردی است ...» (ج ۱، ص ۱۲۶)

۹. ظهور انبیا جهت الفت و محبت:

«جنگ و جدال ... از سوء تفاهم و عدم تربیت منبعت ... انبیای الهی به جهت اتحاد و الفت بین بشر آمدند زیرا آنان شبانان بودند نه گرگان.» (ج ۲، ص ۶۰ / ص ۱۹۲)

۱۰. زمان تحقق اتحاد بین ادیان:

«وقتی اتحاد حاصل می شود که تقالید را کنار گذارند حقایق کتب مقدسه به میان آید. الآن سوء تفاهم در میان است چون این سوء تفاهم و تقالید از میان برود، اتحاد حاصل شود.» (قسمت سوم، ص ۶۴)

۱۱. انواع اختلاف، اعم از مطلوب و مذموم:

«اختلاف به دو قسم است. یک اختلاف سبب انعدام است و آن نظیر اختلاف ملل متنازعه ... اما اختلاف دیگر که عبارت از تنوع است آن عین کمال و سبب ظهور موهبت حضرت ذوالجلال ...» (ج ۱، ص ۳۷ / سفینه عرفان، ج ۷، ص ۲۵)

۱۲. علت اختلاف بین امم عالم:

«سبب اصلی این اختلاف و جدال از علمای ملل است زیرا آنها به ملت خود چنان تفهیم می کنند که سایر ملل مغضوب خدا هستند و محروم از رحمت پروردگار.» (ج ۱، ص ۷۹)

۱۳. سیاست الهیه الفت و محبت و اتحاد است. (ج ۱، ص ۱ - ۴)

۱۴. الفت و محبت به قوای مادیّه ممکن نیست:

«این الفت و محبت که حضرت بهاء الله در میان ما انداخته نمی شود مگر به قوه الهیه ...» (ج ۲، ص ۲۷ الی ۲۹)

۱۵. قوه محبت در مقابل قوه حرب:

«اگر قوه محبت غالب شود تأثیرات این اعظم از قوه حربیه است.» (قسمت سوم، ص ۳۷)

شانزدهم - ترک تعصبات و تقالید و تحرّی حقیقت

۱. لزوم ترک تقالید و تعصبات:

«اگر به موجب تعالیم الهی که بر جمیع انبیا نازل شده عمل نماییم، یقین است تأثیر شدید کند و آن این است که به کلی تقالید را ترک کنیم و از تعصبات مذهبی و جنسی و سیاسی و وطنی بگذریم و با جمیع طوایف عالم محبت و مهربانی نماییم.» (ج ۱، ص ۲۱۰ / ۶۱ و ۲۲۵)

۲. تطبیق هر مطلبی با عقل:

«خداوند مهربان بندگان خود را در اعتقادات خود تکلیف به اموری که خارج از دایره عقل است نمی فرماید. ما که بندگان خداوندیم نفسی را تکلیف به امر غیر معقول نمی نماییم، چگونه خداوند ما را تکلیف می فرماید به اموری که عقل از ادراکش عاجز است؟» (ج ۱، ص ۶۰)

۳. هدایت بدون تحرّی حقیقت محال است:

«اول اساس بهاء الله تحرّی حقیقت است. یعنی باید نفوس از تقالیدی که از آبا و اجداد موروث مانده منزّه و مقدّس گردند ... اگر ترک این تقالید نکنند ممکن نیست هدایت بیابند و به وحدانیت الهی پی برند ...» (ج ۱، ص ۴۰ - ۱۳۹)

۱۴. مرض تعصب سبب هلاک است:

«عالم بشر به مرض تعصب مبتلا شده و این مرض مزمن است که سبب هلاک است ... حضرت بهاء الله می فرماید: این تعصبات هادم بنیان عالم انسانی است ...» (ج ۱، ص ۱۵۸ - ۱۶۳)

هفدهم - صلح عمومی

۱. ذمّ جنگ:

«جهان در جنگ و جدال است و نوع انسان در نهایت خصومت و وبال ... سروران سرداری نمایند و به خونریزی افتخار کنند ... این است مدار فخر و مباهات بین

نوع بشر... منادی صلح و صلاح و محبت و سلام، آیین جمال مبارک است...» (ج ۱، ص ۴۱) «خون بیچارگان انسان از برای پست‌ترین چیزها ریخته می‌شود، از برای این خاک سیاه همدیگر را می‌کشند و حال این‌که مال هیچ‌کدامشان نیست.» (ج ۱، ص ۸۷)

۲. عدم اعتقاد به عدالت الهی باعث جنگ است:

«اگر انسان معتقد به عدالت الهی باشد راضی نمی‌شود خاطری بیازارد و به ریختن قطره‌ای از خون راضی نگردد...» (ج ۱، ص ۲۱۷)

۳. برقراری صلح منوط به ازدیاد افراد صلح‌پرور است:

«آثار انتباه در بعضی از بشر پیدا شده، بدایت اشراق صبح صلح اکبر است... این مشروط و موكول بر این است که صلح‌پرور در دنیا بسیار گردند، محب عالم انسانی تزاید یابد، افکار عمومی منعطف به صلح شود تا از کثرت محبتین صلح و صلاح، ملل و دول مجبور بر اتحاد شوند.» (ج ۱، ص ۲۱۷ و ۲۱۸)

۴. نحوه اجرای صلح عمومی:

«یک قوتی عظیمه لازم که این صلح را اجرا نماید و این حرب را منع کند... زیرا مجرّد علم به شیء کفایت نمی‌کند... به قوای مادّیه این مقصد و آمال حاصل نمی‌شود...» (ج ۲، ص ۹۹ و ۱۰۰)

۵. مأموریت امریکاییان برای بلند کردن پرچم صلح:

«آرزویم چنان است که اول پرتوی صلح از امریکا به سایر جهات برافتد...» (ج ۲، ص ۶۹) «در داخله امریکا امن و امان است و اول علم صلح در این‌جا بلند می‌شود...» (ج ۲، ص ۱۲۰)

۶. انواع اخوت که هیچ‌کدام قادر به ایجاد صلح نیست، مگر اخوت روحانی:

«اخوت بر چند قسم است؛ اخوت عائله است؛ اخوت وطن است؛ اخوت جنس است؛ اخوت آداب است؛ اخوت لسان است و لکن این اخوت‌ها سبب قلع و قمع، نزاع و قتال بین بشر نمی‌شود و لکن اخوت روحانی که منبعث از روح القدس است ارتباط تامّ بین بشر حاصل می‌نماید.» (ج ۲، ص ۷۵)

۷. مضرات جنگ: (در سه خطابه در صفحات ۳۷ - ۴۵ قسمت سوم درج است.)

هجدهم - تبیین بشارات کتب مقدسه

۱. بشارات مربوط به ظهور جمال مبارک:

«در جمیع کتب الهیه از جمیع ملل روزی موعود است که آن روز جمیع بشر در امن و امان راحت خواهند بود و عالم انسانی اتحاد و اتفاق حاصل خواهد نمود...»
(ج ۱، ص ۶۴)

۲. مجی ثانی مسیح سوار برابر:

«در انجیل می فرماید: هر وقت مسیح می آید سوار بر ابر است. جمال مبارک در تفسیر این آیه می فرماید: حضرت مسیح دفعه اولی هم که آمد سوار بر ابر بود...»
(ج ۱، ص ۷۶)

۳. بیان کَلِّ حَقِّ تَوَسُّطِ مَوْعُودِ:

«حضرت مسیح می فرماید: وقتی که آن روح حَقِّ می آید تمام حَقِّ را به جهت شما می گوید و باز می فرماید: امور بسیاری هست که حال شما استعداد شنیدن آنها را ندارید اما چون آن روح حَقِّ آید...» (ج ۲، ص ۳۶)

۴. نزول اورشلیم:

«در انجیل می فرماید که اورشلیم از آسمان نازل می شود... این اورشلیم آسمانی یقین است سنگ و آهک و گل نیست... اورشلیم آسمانی که عبارت از تعالیم الهیه است...» (ج ۱، ص ۱۳۱)

۵. بشارات کتب مقدسه به این یوم:

«در جمیع کتب مقدسه الهیه بشاراتی است که بشارت می دهد روزی خواهد آمد که موعود جمیع کتب ظاهر خواهد شد و یک قرن نورانی تشکیل خواهد کرد...»
(ج ۲، ص ۱۶۱)

۶. سبب احتجاب ناس از مظاهر مقدسه و پی نبردن به بشارات:

«امشب می خواهم از برای شما سبب احتجاب ناس را از مظاهر مقدسه الهی بیان کنم. این مسلم است که در جمیع عهدها مردم منتظر موعود بودند... اما سبب بسیار قوی دو سبب بود... سبب اول آن که شخص موعود را در کتب مقدس

شروطی مذکور که آن شروط کلام رمزی است (ص ۱۵۵) ... مانع ثانی این است که در مظاهر مقدسه الهیه دو مقام است ...» (ج ۲، ص ۱۵۹)

۷. موعود امم آن چنان که جمیع انتظار دارند ظاهر نشود:

«این جمع جمیعاً گمان می کردند که منتظر حضرت مسیح هستند و مسیح آمد و هیچ کس ملتفت نشد ... حضرات یهود منتظر ظهور مسیح بودند، آرزوی ظهور مسیح می کردند لکن وقتی که حضرت آمد محروم شدند بلکه انکار مسیح کردند... کلمات الهی رمز است، اسرار است، دینه است، دینه مستور است، معدن جواهر است، معدن همیشه مستور است ... به اسرار الهی واقف شوید تا در ملکوت الهی داخل شوید ...» (قسمت سوم، ص ۷۴ و ۷۵)

نوزدهم - عمل به تعالیم

۱. معنای محافظه حقوق حضرت بهاء الله:

«هر یک منادی حق باشید و از افق عالم انسانی مانند کوكب لامع طالع شوید. این است محافظه حقوق حضرت بهاء الله ... جمیع مصایب و متاعب را تحمل فرمود و در حبس و زندان به ملکوت یزدان صعود نمود تا ما به تعالیم او عامل شویم به آن چه مقتضای وفا است قیام کنیم ...» (ج ۲، ص ۳۰ - ۳۲۹)

۲. صورت و مثال الهی چیست؟

«اگر به موجب این تعالیم مقدسه عمل نمایند، عالم ناسوت آینه ملکوت گردد، روی زمین جنت ابهی و غبطه فردوس برین شود. امیدوارم موفق بر عمل به تعالیم شوید تا چون شمع به عالم انسانی روشنی بخشید و مانند روح جسم امکان را به حرکت آرید. این است عزت ابدی، این است صورت و مثال الهی که شما را به آن وصیت می نمایم.» (ج ۲، ص ۳۴۶)

۳. تبعیت از سیاست الهیه:

«فلنَّبِعِ الزَّبَّ الْجَلِيلِ فِي حَسَنِ السِّيَاسَةِ وَحَسَنِ الْمَعَامَلَةِ وَالْفَضْلَ وَالْجُودَ وَ لَنْتَرِكَ الْجُورَ وَالطَّغْيَانَ ...» (ج ۱، ص ۱۱/ج ۲، ص ۳۴۳)

۴. تبعیت از مظاهر ظهور:

«فما بالکم أنتم یا قوم تختلفون و تتجادلون و تتنازعون و لکم اسوة حسنة فی هذه المظاهر التوراتية و المطالع الرحمانية و مهبط الوحي العصبية الزبانية...» (ج ۱، ص ۱۵)

۵. دین الله عبارت از اعمال است:

«دین الله فی الحقیقه عبارت از اعمال است، عبارت از الفاظ نیست زیرا دین الله عبارت از علاج است. دانستن دوا ثمری ندارد بلکه استعمال دوا ثمر دارد.» (ج ۱، ص ۱۰۵)

۶. بهائیان باید به عمل ممتاز باشند:

«جميع ملل عالم از حیثیت اقوال کاملند. جمیع ذکر می کنند که محب خیرند ... ولی جمیع این ها در عالم قول می ماند، عملی در میان نیست ... ولی بهائیان نباید چنین باشند. بهائیان باید ممتاز باشند، باید عملشان بیش از قولشان باشد ...» (ج ۱، ص ۲۸-۱۲۷)

۷. عمل به تعالیم سبب ترقی است:

«باید به موجب تعالیم الهی عمل نمود. در جمیع ادیان الهیه در بدایت عمل بود نه قول؛ مثلاً در ایام حضرت مسیح حواریین به موجب تعالیم الهی عمل می کردند، این بود که ترقی کردند ... چون آن ایام می گذرد به تدریج تغییر می نماید. کم کم عمل کم می شود و قول زیاد می گردد تا به درجه ای می رسد که عمل نمی ماند ...» (ج ۱، ص ۸-۱۰۷)

۸. تشویق احباً به پاشیدن بذر محبت الله و عمل به تعالیم الهی:

«ایام تخم افشانی است ... هر کس تخمی بیفشاند، شقایق حقایق بروید و آن محبت الله است ... به جان و دل بکوشید تا انوار و آثار بهاء الله از اعمال و رفتار و گفتارتان ظاهر شود ...» (ج ۱، ص ۸-۱۰)

بیستم - لسان عمومی

۱. هر امر عمومی فوایدش بسیار است:

«در عالم انسانی دو قضیه است؛ عمومی و خصوصی. هر امر عمومی فوایدش بی نهایت است و هر امر خصوصی فوایدش محدود ... لهذا می توانیم بگوییم لسان

عمومی امری است مهمّ زیرا سوءتفاهم را از بین ملل زایل نماید؛ قلوب عموم را به هم ارتباط دهد...» (قسمت سوّم، ص ۹۳)

۲. وحدت لسان سبب الفت بین قلوب است:

«وحدت لسان سبب الفت بین قلوب است، سبب حصول اتّحاد است، سبب زوال سوءتفاهم است، سبب ظهور حقیقت است ... و سبب تفهیم و تفهّم است که اهمّ امور در عالم انسانی است...» (قسمت سوّم، ص ۹۰)

۳. نحوه تعیین لسان عمومی:

«بهترین است یک لسان ایجاد و یا انتخاب شود تا آن که لسان عمومی باشد. در این صورت انسان به دو لسان محتاج است، یکی لسان وطنی، یکی لسان عمومی...» (ج ۱، ص ۲۳۳ - ۲۳۶)

بیست یکم - قوای مادّیه و روحانیّه

۱. لزوم وجود قوای مادّیه و روحانیّه:

«عالم وجود مثل هیکل انسان است. قوای مادّیه مانند اعضا و اجزای آن هیکل، ولی این جسد، روحی لازم دارد تا به او متحرک باشد ... روحش دین الهی است. دین الهی روح عالم امکان است. هم چنان که فکرتان منعطف به ترقّیات مادّیه است باید در ترقّیات روحانیّه نیز بکوشید.» (ج ۱، ص ۴۴ / ۱۹۴)

۲. لزوم ترقّیات روحانی و مادّی:

«هم چنان که در مدنیت جسمانی سعی و کوشش داریم و در فواید مادّیات می کوشیم ... باید حیات روحانی را بیشتر اهمّیت بدهیم و سعادت ابدی را بیشتر بطلبیم...» (ج ۱، ص ۹۴)

۳. لزوم همراهی مدنیت جسمانی و روحانی:

«اگر این مدنیت جسمانیّه با آن مدنیت روحانیّه توأم شود، آن وقت کامل است...» (ج ۲، ص ۱۶ الی ۲۰ / ۲۶ - ۲۵)

۴. لزوم ارتباط بین ممالک جهت تبادل مدنیت روحانیّه و مادّیه:

«امیدوارم ملت امریکا سبب شود ... ارتباط تامّ در میان ایران و امریکا حاصل گردد؛ خواه از حیث مدنیت جسمانیّه، خواه از حیث مدنیت روحانیّه به یکدیگر

معاونت نمایند تا آنکه مدنیت مادیّه امریکا در ایران و مدنیت روحانیّه ایران در امریکا نهایت نفوذ و تأثیر نماید.» (ج ۲، ص ۳۱ - ۳۰)

بیست و دوّم - وحدت عالم انسانی

۱. جمیع بشر بندگان خداوندند:

«ثانی اساس الهی وحدت انسانی است یعنی جمیع بشر بندگان خداوند اکبرند. خدا خالق کلّ است؛ خدا رازق کلّ است ... جمیع بشر انسانند یعنی تاج انسانی، زینت هر سری و خلعت موهبت زیور هربری ...» (ج ۱، ص ۱۵۲)

۲. خدا ناظر به قلوب است نه الوان:

«پیش خدا سفید و سیاه نیست جمیع رنگ‌ها رنگ واحد است و آن رنگ عبودیت الهی است. بو و رنگ حکمی ندارد، قلب حکم دارد ...» (ج ۲، ص ۳۹ - ۴۳)

۳. مسایل عقیدتی به ما ربطی ندارد، باید قوم واحد شویم:

«مسایل عقاید راجع به خدا است ... خداوند ما را محتسب آنها قرار نداده ... چون حقیقت حاصل شود جمیع یک قوم گردیم ... این است مقصود از تجلّی شمس حقیقت تا وحدت عالم انسانی ظاهر گردد ...» (ج ۲، ص ۲۸۰ - ۲۸۸)

بیست و سوّم - انطباق دین با علم و عقل

۱. آنچه مطابق علم و عقل نیست وهم است:

«اگر مسئله‌ای از مسایل دین به حقیقت مطابق عقل و علم نباشد آن وهم است زیرا ضدّ علم، جهل است ...» (ج ۱، ص ۱۵۵ - ۱۵۸)

۲. مقصود از عقل عقل کلی الهی است:

«اگر مسئله‌ای از طور عقل کلی الهی خارج چگونه انسان قناعت کند؟» (ج ۱، ص ۱۵۵)

بیست و چهارم - تساوی حقوق رجال و نساء

۱. علت امتیاز ظاهری مردان بر زنان:

«با وجودی که در ایجاد الهی تفاوت نیست چرا این تفاوت گذارده می شود؟ هیچ شبهه نیست که از تربیت است. اگر نسا به مثل رجال تربیت شوند مثل مردان می شوند...» (ج ۱، ص ۱۶۳ - ۱۶۶)

۲. مساوات بین زنان و مردان مانع از جنگ است:

«مساوات حقوق بین ذکور و اناث مانع حرب و قتال است زیرا نساوان راضی به جنگ و جدال نشوند. این جوانان در نزد مادران خیلی عزیزند هرگز راضی نمی شوند که آنها در میدان قتال رفته و خون خود را بریزند. جوانی را که بیست سال مادر در نهایت زحمت و مشقت تربیت نموده آیا راضی خواهد شد که در میدان حرب پاره پاره گردد؟» (ج ۲، ص ۱۳۶)

بیست و پنجم - تعدیل معیشت

۱. لزوم اصلاح معیشت بشر:

«از جمله اساس بهاءالله تعدیل معیشت است ... اصلاح معیشت از برای بشر لازم، نه آنکه مساوات باشد بلکه اصلاح لازم است ... باید ... چنان قانونی گذارد که از برای کُل وسعت و رفاهیت باشد...» (ج ۱، ص ۱۷۰ - ۱۷۳)

۲. لزوم اجرای تدریجی تعدیل معیشت:

«این یکی از مسایل اساسی حضرت بهاءالله است اما معتدلانه، نه متهورانه، و اگر این مسئله به طور محبت التیام نیابد، عاقبت به جنگ خواهد کشید.» (ج ۲، ص ۱۲۱)

۳. مساوات محال است:

«مسئله مساوات، مستحیل است اما آنچه هست این است که اغنیا رحم به فقرا کنند اما به میل خودشان نه مجبوراً...» (ج ۲، ص ۱۲۳)

۴. مالیات تصاعدی:

«باید قانونی وضع نمود که این شخص فقیر که فقط ده کیلو دارد و به جهت قوت ضروری خود جمیع را لازم دارد از مالیات معاف باشد ولی شخص غنی که ده هزار کیلو دارد اگر عشره یا دو مقابل عشر مالیات بدهد، ضروری به او نمی‌رسد ... لهذا قوانینی بر این منوال لازم.» (ج ۲، ص ۱۲۳)

۵. شریک کردن کارگران در سود:

«به موجب شریعت الله مزد به این‌ها داده نمی‌شود بلکه فی الحقیقه شریک در هر عملی می‌شوند ...» (ج ۲، ص ۱۲۴)

بیست و ششم - سیر تغییر و تکامل انواع

۱. اشاره تلویحی به سخافت موضوع بنیاد انواع:

«همّت انسان باید بلند باشد، رو به علوّ باشد تا انسان را به عالم رحمان رساند لکن این نفوس، جهدشان این است که انسان ترقّی معکوس نماید. این انسان سلاله مقدّس الهی است، می‌خواهند نسبت سلاله انسان را به میمون بدهند ... چقدر این افکار از صواب بعید است.» (ج ۱، ص ۱۱۴)

۲. عالم حیوان غیر از عالم انسان است:

«عالم حیوان غیر از عالم انسانی است و لکن فلاسفه غرب استدلال کرده‌اند که انسان از عالم حیوان آمده است ...» (ج ۲، ص ۳۰۱)

بیست و هفتم - عدل

۱. لزوم مجازات و مکافات:

«انسان باید در عالم وجود امید به مکافات و خوف از مجازات داشته باشد ... مأمورین حکومت را رادع از ظلم خوف از مجازات است ...» (ج ۱، ص

(۱۷۴)

۲. انواع مجازات و مکافات:

«مکافات و مجازات دو نوع است؛ یک مکافات و مجازات سیاسی و یک مکافات و مجازات الهی...» (ج ۱، ص ۱۷۵)

۳. انواع عدل:

«عدل مختص به ارباب حکومت نیست؛ تاجر نیز باید در تجارت عادل باشد؛ اهل صنعت باید در صنعت خویش عادل باشد؛ عدل این است که باید از حقوق خود تجاوز نکنند...» (ج ۱، ص ۱۷۷)

بیست و هشتم - جدایی دین از سیاست

۱. دین در امور سیاسی مدخلی ندارد:

«دین ابدأ در امور سیاسی علاقه و مدخلی ندارد زیرا دین تعلق به ارواح و وجدان دارد و سیاست تعلق به جسم لهذا رؤسای ادیان نباید در امور سیاسی مداخله نمایند...» (ج ۱، ص ۱۷۶)

بیست و نهم - احتیاج عالم انسانی به نفثات روح القدس

۱. نیاز بشر به نفثات روح القدس:

«بشر هر قدر ترقی کند، باز محتاج به نفثات روح القدس است زیرا قوت بشریه محدود است اما قوت و قدرت ملکوت غیرمحدود...» (ج ۱، ص ۱۷۹ / ۲۴۸)

سی ام - سایر موضوعات

۱. انواع نور:

«نور بر دو قسم است. نور ظاهر کیفیتی است از اجسام فلکیه زیرا جمیع اشیا به نور دیده می شود ... ولی این نور ظاهر حتی از خود بی خبر است ... اما نور بصر مظهر اشیا است و کاشف اشیا ... نور بصر نیز حقیقت اشیا را ادراک نمی کند ولی نور عقل، هم اشیا را ظاهر می کند هم اشیا را کشف می کند ... پس نور عقل اعظم انوار است اما نور الهی فایق بر نور عقل است زیرا نور عقل، ادراک اشیا موجوده را می کند اما نور الهی ادراک اشیا غایبه را می نماید...» (ج ۱، ص ۱۲ - ۱۱۱)

۲. انواع پرواز:

«هر چیزی را پروازی است. این پرواز اروپا پلن است که به قوه گاز طیران نماید و هم چنین مرغ را پروازی ... اجسام غیر موزونه را پروازی ... عقل انسان را نیز پروازی، روح انسان را پروازی، قلب انسان را پروازی ...» (ج ۱، ص ۲۲۹)

۳. هدف از تشکیل محافل:

«محفل بهائی هر جا تأسیس گشت، روز به روز اتّسع علوم شد ... محفل باید بر یک اساس متینی تأسیس شود ... اولاً اساس آن باشد که این محفل برای نشر رحمت باشد ... خدمت به وحدت عالم انسانی نمایند ... قلوب ناس را منور به نور هدایت کنند ... به منتهای مهربانی با جمیع ناس معامله نمایند ...» (ج ۱، ص ۲۲۲-۲۲۱)

۴. فقر و غنا:

«باید شکر کنید که فقیرید زیرا ملکوت الهی برای فقرا است ...» (سفینه عرفان، دفتر ۷، ص ۲۸)

۵. مراحل سه گانه حصول هر شیء:

«حصول هر شیء مشروط به سه چیز است: اول دانستن. دوم اراده. سوم عمل ...» (ج ۲، ص ۱۰۰)

۶. شرح حال خاندان ورقا:

«حاجی ملامهدی [پدر جناب ورقا] در یزد مؤمن شد، صدمات شدیده قبول کرد ...» (ج ۲، ص ۱۰۷)

۷. شهر و روستا:

«حضرت بهاء الله بسیار از این گونه مناظر طبیعی خوششان می آمد و فرموده اند که شهر، عالم اجسام است اما کوه و صحرا، عالم ارواح ...» (ج ۲، ص ۱۱۲)

۸. هر امری هم ضرر دارد هم نفع مگر امور روحیه:

«هر کاینی از کاینات ناسوتیه ولو هر چه فایده داشته باشد لابد مضرتی هم دارد لکن باید نظر کرد که آیا فایده یا ضررش بیشتر است. امروز چیزی که خیر محض است آن امور روحیه است ...» (ج ۲، ص ۱۱۳)

۹. نظام حکومتی انتخابی:

«اگر عمومیت ملت اعزه را انتخاب نمایند که آنها رؤسای جمهور را انتخاب کنند بهتر است یعنی رییس منتخب منتخب باشد...» (ج ۲، ص ۱۲۰)

۱۰. عالم امکان نظیر انسان است:

«انسان مقام نطفه، مقام شیرخواری، اوقات نشو و نما، وقت تمیز و رشد و وقت بلوغ دارد، همین طور عالم امکان درجاتی دارد...» (ج ۲، ص ۱۸۱ - ۱۸۵)

۱۱. تفاوت فلسفه غرب و شرق:

«میزان ادراک در نزد فلاسفه غرب حس است ... اما در نزد فلاسفه شرق علی الخصوص فلاسفه یونان و ایران، میزان ادراک عقل بوده است.» (ج ۲، ص ۹۸ - ۲۹۷)

۱۲. تفاوت هدایای ظاهری و حقیقی:

«هدایایی به جهت اهل بیت من آورده اید. این هدایا بسیار مقبول است و مرغوب اما خوب تر از اینها هدایای محبت الله است که در خزاین قلوب محفوظ ماند.» (ج ۲، ص ۳۲۶)

۱۳. فقدان زخارف در بیت مبارک:

«در خانه ما نه انگشتر الماس استعمال می نمایند و نه یاقوت نگه می دارند. آن بیت از این گونه زخارف پاک و مبرا است.» (ج ۲، ص ۳۲۷)

۱۴. توصیف نوروز:

«از عادات قدیمه است که هر ملتی از ملل را ایام سرور عمومی که جمیع ملت در آن روز سرور و شادمانی کنند و اسباب عیش و عشرت فراهم آورند ... چون در روز نوروز از برای ایرانیان امور عظیمه ای واقع شد لهذا ملت ایران یوم نوروز را فیروز دانستند...» (قسمت سوم، ص ۱۰۱)

بحث چهارم - نحوه پایان یافتن خطابه ها

معمولاً در سخنرانی ها با جمع بندی کلی و بیان خلاصه کلام سخن را خاتمه می دهند اما در خطابه های حضرت عبدالبهاء روش های گوناگون مشاهده شده است:

۱. مکث ناگهانی با عبارت: «از این قبیل تعالیم بسیار.» (ج ۲، ص ۵۷)
 ۲. وعده دعا در حق مخاطبان: «در حق شما دعا می‌کنم که موفق شوید.» (ج ۲، ص ۷۱)
 ۳. بیان وصایا و تضمین حصول تأیید در صورت عمل به آن. (ج ۲، ص ۵۹)
 ۴. تلاوت مناجات (به بحث پنجم توجه نمایید).
 ۵. تشکر از میزبان: «از مرحمت حضرت سفیر خیلی ممنونم که ...» (ج ۲، ص ۴۸ / ۱۰۶)
 ۶. شکر که قرن صلح عمومی یا وحدت عالم انسانی تأسیس شده. (ج ۲، ص ۷۶)
 ۷. بیان آرزو و مقصود از سفر. (ج ۲، ص ۸۲ / ۱۹۶)
 ۸. توصیه به حاضرین. (ج ۲، ص ۱۵۳)
 ۹. بعد از پایان توصیه‌ها با کلام: «این است نصیحت من؛ این است نصیحت من.» (ج ۲، ص ۱۷۵ / ۱۸۵)
 ۱۰. توصیه به شکر کردن. (ج ۲، ص ۱۸۰)
 ۱۱. دعا برای تحقق بشارت. (ج ۲، ص ۲۰۲)
 ۱۲. وعده به خاطر داشتن محبت‌ها. (ج ۲، ص ۲۰۶)
 ۱۳. بیان امید جهت حصول الفت و محبت. (ج ۲، ص ۲۷۹)
 ۱۴. انتظار تمایز انسان از حیوان. (ج ۲، ص ۳۲۵)
 ۱۵. وعده ملاقات مجدد در ارض اقدس. (ج ۲، ص ۳۳۰)
 ۱۶. نشان دادن صورت و مثال الهی. (ج ۲، ص ۳۴۷)
 ۱۷. تبریک روز خاصی که خطاب به ایراد می‌شود. (قسمت سوم، ص ۸)
 ۱۸. توصیه به شکر خداوند که قوه ادراک بخشیده. (قسمت سوم، ص ۲۷)
 ۱۹. بیان آن‌که امروز روزی فراموش نشدنی است:
- «امروز، روزی است که فراموش نخواهد شد زیرا در ظل جمال مبارکیم ... روح ما زنده به فیوضات رحمانی. یقین است چنین روزی فراموش نخواهد شد.» (ج ۲، ص ۱۲۸)

بحث پنجم و پایانی - مناجات‌های پایان‌بخش خطابه‌ها

بعضی از خطابه‌های حضرت عبدالبهاء، با مناجاتی که همان موقع از لسان مبارک صادر شده به پایان می‌رسد. هر کدام از آنها دارای معنایی خاص و برای موقعیتی خاص است. به بعضی از آنها اشاره می‌شود:

۱. متناسب با موضوع: «جان‌ها به نغثات قدس زنده کن و نفوس به هدایت کبری نفیس فرما.» (ج ۱، ص ۲۱)

۲. دعا برای حصول توفیق و عفو و غفران. (ج ۱، ص ۲۹)

۳. دعا برای ارتقای نفوسی که به محبت الهی گرد آمده‌اند. (ج ۱، ص ۴۹)

۴. دعا برای آن‌که احببای الهی مظهر اسما و صفات الهی گردند. (ج ۱، ص ۶۳)

۵. دعای شکر. (ج ۱، ص ۶۸)

۶. دعا برای گشوده شدن چشم‌ها. (ج ۱، ص ۶۸)

۷. دعا برای کسب رضای الهی و جلوگیری از بروز اختلافات. (ج ۱، ص ۱۱۵)

۸. دعا برای طلب تأیید برای حاضرین. (ج ۱، ص ۱۳۶)

۹. دعا از طرف احببای و رجای لقای الهی برای آنها. (ج ۱، ص ۱۷۸)

۱۰. دعا برای هدایت جمیع گمراهان. (ج ۱، ص ۲۲۴)

۱۱. دعا برای توفیق در خضوع و خشوع و استقامت. (ج ۱، ص ۲۳۰)

۱۲. دعا برای ملهم شدن قلوب و ایجاد محبت بین نفوس. (ج ۱، ص ۲۴۲)

۱۳. مناجات در بیان علت سفر به غرب و رجای تحقق مقصود. (ج ۲، ص ۲۰)

۱۴. دعا برای حصول توفیق جهت ایجاد اتحاد. (ج ۲، ص ۳۳ - ۳۲)

۱۵. دعا برای رهایی از اوهام. (ج ۲، ص ۳۸)

۱۶. دعا برای کسب قابلیت تا استحقاق وصول الطاف حاصل گردد. (ج ۲، ص ۹۶)

۱۷. مناجات در مقایسه عظمت خداوند و حقارت خلق و در نتیجه طلب آنچه سزاوار درگاه است. (ج ۲، ص ۱۳۷)

۱۸. دعا جهت ورود به ملکوت. (ج ۲، ص ۲۳۲)

۱۹. مناجات برای نزول تأییدات الهی. (ج ۲، ص ۲۵۴)

۲۰. دعا برای پایان یافتن جنگ. (ج ۲، ص ۲۶۵ / قسمت سوم، ص ۴۵)

۲۱. تعلیم دعا و مناجات برای حصول آمادگی جهت کسب حیات ابدی و اعطای آن به دیگران. (ج ۲، ص ۳۳۲)

۲۲. دعا برای رهایی از خودپرستی. (قسمت سوم، ص ۱۰۶)

یادداشت‌ها:

۱. این بیان حضرت عبدالبهاء فی نفسه گویای کل مطلب می‌تواند باشد: «این بنده آستان کبریا عبدالبهاء، چهار سال متماداً در خاور و باختر سفر می‌نمود و ندا به ظهور ربّ الجنود می‌نمود تا غرب منور گردد و شرق معطر شود. لهذا در جمیع مجامع و صوامع، نعره یا بهاء‌الابهی به اوج ملأ اعلیٰ متواصل شد و فریاد یا علی‌الاعلیٰ به بارگاه حضرت کبریا متتابع گشت. ملتی نماند که در معابد موجوده تبلیغ امر ملیک وجود نشد و فرقه‌ای نماند که در محفل ترتیل آیات ربّ و دود نگردید. در کنایس مسیحیان نفخ روح شد و در معابد یهود بشارت ظهور ربّ الجنود منتشر گشت. در دارالفنون‌های اروپا و امریکا نظیر اکسفورد و انگلیز و دارالفنون کالیفورنیا که اول مدارس عالم است، خطاب بلیغ گشت و بیان فصیح شد. من جمله در دارالفنون سانفرانسیسکو در مقابل صد و هشتاد و پنج پروفیسر و هزار و هشتصد تلامذه بیان بلیغ گردید. در مجامع سیاسوفی‌ها و روحیون و اسپرانتوحتی در مجمع زنادقه امریکا خطاب‌های بدیع مجری گشت و در جمیع این مواقع و محافل و کنایس و معابد به فضل و عنایت جمال مبارک نفسی مقتدر بر کلمه اعتراض و احتراز نشد. کل اصغای تعالیم و براهین می‌نمودند و جمیع در وقت خروج اظهار تشکر می‌کردند و این به عون و عنایت جمال مبارک بود که در جمیع مواقع تأییدات ملکوت ابهی موج می‌زد و صریخ عبدالبهاء، به اوج می‌رسید و البته در جراید امریکا و اروپا که اثر کلک ملل سایره است قرائت نموده‌اید، الحق ما شهد به عموم الازکیاء این مندرجات جراید اثر خامه ملّت روح و ملّت کلیم و فلاسفه و پروفیسر و ارباب اقلام و ادبای غرب است؛ مثلاً جریده دارالفنون اعظم کالیفورنیا و جریده اکسفورد دارالفنون شهیر انگلترا و روزنامه کریستچن کامانولث و جریده سانتجری و هرالد و استاندارد و جراید غربی نیویورک، جمیع این اوراق به قلم فلاسفه و پروفیسر و ادبای باختر تحریر یافته و این نیست مگر از فضل و موهبت جمال مبارک که اراده مطلقه به نشر امرالله در جمیع اقطار تعلق یافته و تأیید عبد آستان نمود.» (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۴، ص ۱۶۴)

۲. راقم سطور همواره متحیر بود که جناب میرزا محمود زرقانی با آن همه دقت که در تحریر خطابات مبارکه مبذول فرمودند، چرا متن فارسی برخی خطابه‌ها را که نسخه انگلیسی آن موجود است مرقوم ننمودند؟ در حین مطالعه و ترجمه کتاب *Abdu'l-Baha in America* که نام دیگر آن

Agnes Parson's Diary است متوجه شدم حضرت عبدالبهاء همیشه ایشان را با خود نمی بردند و بدین لحاظ بعضی از خطابه‌ها به فارسی نانوخته باقی ماند.

۳). در مورد اعتبار و صحت متن دو ترجمه انگلیسی خطابات مبارکه، یعنی The Promulgation of Universal Peace و Paris Talks جوابی از ساحت رفیع واصل گردیده است. مضمون کلام ذیلاً نقل می‌گردد:

در خصوص جایگاه خطابات مبارکه حضرت عبدالبهاء که در The Promulgation of Universal Peace و Paris Talks انتشار یافته، متن فارسی برخی و نه تمام آنها در دست است. ذیلاً گزیده‌ای از مکتوبی که از طرف بیت‌العدل اعظم نوشته شده نقل می‌گردد. در این مکتوب آمده است: «در آینده هر یک از خطابه‌ها باید بررسی و شناسایی شود و مواردی که موثق نیستند باید کاملاً از مواردی که بخشی از آثار مبارکه بهائی را تشکیل می‌دهند متمایز گردند.»

متن اصلی فارسی «مفوضات عبدالبهاء» که در ارض اقدس محفوظ است به طور کامل توسط نفس مبارک حضرت عبدالبهاء مطالعه و تصحیح شده است. متأسفانه حضرت عبدالبهاء کلیه نسخ خطی سایر خطابه‌های مبارک را که برخی از آنها به زبان‌های گوناگون ترجمه و منتشر شده مطالعه و صحت آن را تأیید نفرموده‌اند؛ مثلاً برای بسیاری از خطابه‌های مبارک که در The Promulgation of Universal Peace و Paris Talks انتشار یافته، متن موثق اصلی هنوز یافت نشده است؛ اما حضرت ولی‌ام‌الله اجازه فرمودند استفاده از این‌گونه مجموعه‌ها توسط احبباً ادامه یابد. در آینده هر یک از خطابه‌ها باید بررسی و شناسایی شود و مواردی که موثق نیستند، باید کاملاً از مواردی که بخشی از آثار مبارکه بهائی را تشکیل می‌دهند، متمایز گردند. این بدان معنی نیست که استفاده از خطابات غیر موثق متوقف خواهد شد بلکه صرفاً به این مفهوم است که میزان صحت هر سندی باید دانسته و درک شود. (۲۳ مارس ۱۹۸۷)

برای مطالب مندرج در Abdu'l-Baha in London هیچ نسخه اصلی وجود ندارد و مکتوب زیر در این خصوص از طرف حضرت ولی‌ام‌الله نوشته شده است.

در خصوص Abdu'l-Baha in London، هیچ مطلبی که متن اصلی آن در دست نباشد جزو آثار مبارکه محسوب نمی‌شود. ثبت کلمه به کلمه متن فارسی خطابات مبارکه طلعت مبارک البتّه معتبرتر از متن انگلیسی است زیرا بیانات مبارکه همیشه به نحوی صحیح ترجمه نمی‌شد اما چنین کتابی ارزشمند است و مسلماً در میان ادبیات امری جایگاه خود را دارد. (۲۴ اکتبر ۱۹۴۷ خطاب به محفل روحانی ملی جزایر بریتانیا مندرج در صفحه ۲۰۸ Unfolding Destiny، نشر ۱۹۸۱ توسط مؤسسه ملی مطبوعات امری در لندن).

منبع: <http://bahai-library.com/uhj/authenticity.texts.html>

در مکتوب مورخ ۲۹ دسامبر ۱۹۳۱ که از سوی حضرت ولی‌ام‌الله نوشته شده در باره مجموعه Divine Art of Living چنین آمده است: «حضرت ولی‌ام‌الله اصلی را تعیین و تثبیت فرموده‌اند که احباً برای خطابه‌هایی که به حضرت مولی‌الوری نسبت داده می‌شود و به هیچ نحوی یا شکلی به صحهٔ هیکل مبارک نرسیده نباید اهمیّت زیادی قایل شوند. حضرت بهاء‌الله این مطلب را به وضوح بیان فرموده‌اند که فقط آثاری که به صورت لوح عزّ نزل یافته، برای احباً الزام‌آور است. مطالب افواهی ممکن است جالب باشند اما به هیچ وجه از تقه و اعتبار کامل برخوردار نیستند. این تعلیم اساسی حضرت بهاء‌الله سبب حفظ امر الهی از فساد است که دامن‌گیر اسلام شد که اعتبار و صحت الزام‌آور برای کلیهٔ بیانات منتسب به حضرت محمّد قایل است. با توجه به این اصل اساسی امرالله، ما نباید الواح مبارکه را که عملاً عزّ نزل یافته با کلام شفاهی که به شارعان امر مبارک نسبت داده می‌شود اشتباه کنیم و آنها را یکسان بدانیم. الواح مبارکه اعتبار قطعی دارند و مطاع‌اند در حالی که سایر بیانات شفاهی چنین نیستند. بالاترین حدی که این قبیل بیانات شفاهی بدان نایل می‌شوند تأثیر و نفوذ آنها در اعمال و رفتار کسی است که شخصاً از لسان مبارک شنیده باشد.

بیانات مبارکهٔ حضرت مولی‌الوری را که بعداً توسط نفس مبارک مطالعه و تصحیح شده یا به نحوی از انحا مورد تأیید هیکل اطهر قرار گرفته، مانند «مفاوضات عبدالبهاء» می‌توان با الواح مبارکه در صقع واحد دانست و بنابراین قوهٔ الزام‌آور مزبور در آنها وجود دارد. کلیهٔ بیانات منتسبهٔ دیگر مانند مواردی که در دفتر خاطرات احمد یا سایر خاطرات زیرین درج شده در این مقوله قرار نمی‌گیرند و فقط مطالبی جالب تلقی می‌شوند که برای آنچه که ارزش آن را دارند مدّ نظر قرار می‌گیرند.

به این علت است که حضرت ولی‌ام‌الله انتشار بیانات انتسابی را که صحهٔ نفس هیکل مبارک را به همراه ندارد توصیه نمی‌فرمایند. حضرت ولی‌ام‌الله سعی دارند احباً را منع کنند از این که عبارات منسوب به حضرت عبدالبهاء را که توسط نفس مبارک ایشان تأیید و توثیق نشده عین کلمات مبارک بدانند.

حال در بارهٔ Divine Art of Living چون بعضی از احباً در عرایض خود به حضرت ولی‌ام‌الله مرقوم داشتند که این کتاب بسیار مورد علاقه است، ایشان اجازه دادند که به همان صورت پیشین خود انتشار یابد اما چون زینک چاپ آنها دیگر وجود ندارد موضوع کاملاً تغییر می‌کند. مطمئناً ایشان توصیه نمی‌فرمایند که در این مقطع زمانی متحمل هزینه شده، کتابی را که معتبر نیست مجدداً به طبع برسانید متأسفانه مطالب غیر معتبر به نحو اسفباری سبب اشتباهات می‌شوند زیرا ارزش کتابی را که از الواح مبارکه در آن نقل شده و الزام قطعی دارند و حاوی گفتارهای انتسابی است که ابداً اعتباری ندارند به میزان زیادی تقلیل می‌دهد.

منبع: http://bahai-library.com/?file=shoghiEFFendi_compilation_bahai_news.html

- (۴). اشاره به کلام پولس قدیس در رساله اول او به قرن‌تینان (باب ۱۳، آیه ۱۲) است.
- (۵). برای ملاحظه توضیح در باره این شعر نگاه کنید به جلد سوم مآخذ اشعار در آثار بهائی، ص ۶۱. تمامی قصیده میرفندرسکی در جلد دوم مآخذ اشعار در آثار بهائی، ص ۱۳۹ به بعد درج شده است.
- (۶). برای ملاحظه توضیح در باره این شعر نگاه کنید به جلد پنجم مآخذ اشعار در آثار بهائی، ص ۲۰۰.
- (۷). برای توضیح در باره این شعر سعدی نگاه کنید به جلد پنجم مآخذ اشعار در آثار بهائی، ص ۲۵۷. تمامی غزل مزبور در جلد سوم مآخذ اشعار، ص ۱۹۰ آمده است.
- (۸). این شعر به صورت ضرب‌المثل و به دو صورت دیده شده است: چراغی را که ایزد بفرورد / هر آن کس پف کند ریشش بسوزد. یا جوابله پف کند ریشش بسوزد.
- (۹). اشاره به بیان حضرت بهاء‌الله خطاب به ذبیح است که می‌فرماید: «تالله لولم یکن مخالفاً بما نُزِّل فی الألواح لقبلتُ ید الذی یسفک دمی فی سبیل المحبوب العالمین و قدّرتُ عمّا ملکنی الله له ارتناً ولو أنّه یتحقّق بذلک نعمة الله و سخطه ثمّ قهره و غضبه بدوام الله الملك العادل الحکیم...» (منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله، شماره ۴۸). در صفحه ۵۸ ظهور عدل الهی، عین بیان حضرت عبدالبهاء در خطابات آورده شده است.
- (۱۰). تفنگ ماوزر که به نام سازنده‌اش Peter Paul Mauser (۲۷ ژوئن ۱۸۳۸ - ۲۹ مه ۱۹۱۴) نامیده شده ساخت آلمان است. ماوزر یا ماوسر آلمانی از دهه ۱۸۷۰ تولید تسلیحاتش را شروع کرد. ماوزر در سال ۱۸۷۱ با کمک برادرش ویلهلم (۱۸۳۴-۱۸۸۲) اولین تفنگ و اسلحه کمربندی خشاب‌دار موفق را ساخت.
- (۱۱). تفنگ مارتین یا Martini-Henry تفنگ گلنگدن دار بود که با اهرم فعال می‌شد و دارای قطعات متحرکی بود که فردریک فون مارتینی Friedrich von Martini ساخته بود. این تفنگ خشابی داشت که فردی اسکاتلندی به نام الکساندر هنری Alexander Henry طراحی کرده بود. این تفنگ ابتدا در سال ۱۸۷۱ در امپراطوری بریتانیا وارد خدمت شد و در طول سی سال انواع آن مورد استفاده قرار گرفت.
- (۱۲). میترالیوز Mitrailieuse (به زبان فرانسه به معنای پرتاب کننده گلوله خوشه‌ای) واژه فرانسوی برای توصیف سلاح‌های با آتش سریع با کالیبر تفنگی است. بنابراین واژه میترالیوز وقتی در زبان فرانسه به کار برود، به تمامی سلاح‌های خودکار از جمله اسلحه مدرن کاملاً خودکار اطلاق

می‌گردد اما در زبان انگلیسی این واژه به معنای تفنگ‌های رگباری با چندین خشاب تفنگی است. اولین مترالیوز واقعی در سال ۱۸۵۱ توسط افسر ارتش بلژیک موسوم به فافشامپ Toussaint-Henry-Joseph Fafchamps اختراع شد.

۱۳). ناوچه اژدرافکن torpedo boat - قایق‌های تندرو و نسبتاً کوچک برای حمل اژدر در نبرد دریایی. اولین طرح‌ها کشتی‌های دشمن را با اژدرهای دیرک‌دار حامل مواد منفجره در هم کوبید. اولین بار این‌گونه ناوچه‌ها در سال ۱۸۶۰ توسط ناخدا جیووانی لوییس Giovanni Luppis (معروف به ایوان بلاتس لوییس Ivan Blaz Luppis) در شهر ریکا Rijeka در کروآسی که آن زمان بخشی از اتریش هنگری سابق بود اختراع شد. این سلاح اولین بار در سال ۱۸۶۰ به تماشای عامه گذاشته شد. اولین کارخانه اژدر در ریکا ساخته شد.

۱۴). داستان مرد کرو عیادت مریض در دفتر اول مثنوی مولوی ذکر شده است.

۱۵). این حکایت در لوحی از ایراعه عظمت جمال مبارک مندرج در صفحات ۲۰۰-۱۹۹ کتاب مبین خط زین‌المقربین مندرج است.

حیطه‌های اختیار در زندگی انسان

در منظر حضرت عبدالبهاء

ناصر نیلی

هُوَ الْمُخْتَار...

مقدمه

انسان‌شناسی یکی از سه شاخه اصلی مطالعات و معارف انسانی و مورد توجه بسیار اندیشمندان در حوزه‌های مختلف اندیشه است و اختیار انسان و حیطه‌های آن اصلی‌ترین مبحث آنست. این مبحث نه تنها مورد توجه خاص متخصصین فن در حوزه‌های عرفان و فلسفه و کلام است بلکه عموم انسان‌ها نیز البته به درجات گوناگون در باره آن اندیشه می‌نمایند چرا که سرنوشت خود را در گرو حدود اختیار و اراده و حیطه‌های آن می‌دانند و هر یک از ایشان شاید بدون آن که خود بدانند متعلق به یکی از نحله‌های مختلف فکری چون «جبر مطلق» یا «جبر میانه» و یا «اختیار و تفویض» و سایر مکاتب شناخته شده دیگر هستند.

بنابراین این مبحث مقوله‌ای انتزاعی و جدا از زندگی یومیّه مردمان نیست و توجه به آن برای ایشان اهمیتی فراوان دارد. علاوه بر آن و به همان درجه از اهمّیت و اعتبار نگاه و توجه هر یک از انسان‌ها به این مسئله نه تنها در زندگی فردی بلکه در حیات اجتماعی ایشان و جریان حرکت‌های جوامع انسانی نیز تأثیر انکارناپذیر داشته و سرنوشت این جوامع را رقم می‌زند و مطالعه در باره آن در جامعه‌شناسی بسیار اهمّیت دارد.

در دیدگاه دیانت بهائی هم‌چنان که از قول یکی از طلعات مقدّسه این آیین نازنین نقل خواهد شد، اراده و فعل خداوند تنها به صورت اختیار هر یک از اشیا ظاهر می‌شود و تجلی می‌یابد و این اختیار «مساوق» وجود هر شیء بوده و در رابطه با راز و رمز «قَدَر» و تقدیر هر یک از موجودات است.

در منظر مبارک حضرت عبدالبهاء و در اکثر آثار ایشان هم انسان محور اصلی بحث است و در این رابطه مسئله اختیار و حیطه‌های آن مورد توجه خاص هیکل مبارک است. به فرموده آن حضرت مسئله جبر و اختیار از امّهات مسایل الهیه و بسیار غامض است. وقتی

که از «منظر حضرت عبدالبهاء» سخن می‌گوییم، توجه داریم که در واقع چشم‌انداز و نقطه‌نظر آن حضرت به عنوان مبین آیات‌الله، آثار مبارکه مظاهر مقدسه علی‌الخصوص حضرت ربّ اعلی و جمال اقدس ابهی بوده است. بنابراین منظر حضرت عبدالبهاء در باره اختیار و حیطه‌های آن تصویری واضح‌تر و روشن‌تر از دیدگاه طلعات مقدسه به دست می‌دهد و به همین خاطر است که در بخشی از این مقاله نخست چند اثر از آثار آن مظاهر قدسیه مورد مطالعه قرار گرفته و سپس شرح و تفسیر حضرت عبدالبهاء در باره مضامین آنها مورد بررسی و امعان‌نظر واقع می‌گردد.

هم‌چنین و قبل از آن، از آن‌جا که به نظر نگارنده این مقاله تبیینات حضرت عبدالبهاء در باره موضوع مورد بحث ارتباط نزدیکی با آرای اندیشمندان چه در غرب و چه علی‌الخصوص با نظریات اهل کلام در اسلام دارد لذا به اختصار و به اشاره در صفحاتی از این مقاله ذکری از آرای این دانشمندان هم خواهد شد تا شاید زوایای دیدگاه حضرت عبدالبهاء در این منظر بیشتر و بهتر نمایان و عیان گردد.

بی‌تردید بررسی همه آثار صادر از یراعه مقدسه حضرت عبدالبهاء در باره موضوع مورد بحث، امری صعب بلکه محال است و در این مقاله تنها می‌توان به قطره‌ای از این دریای معرفت دست یافت؛ چرا که اسرارآمیز بودن آن و فقدان توان علمی نگارنده و محدودیت صفحات این رساله همه و همه موجب آن می‌گردد که چه از نظر کیفی و چه از جهت کمی نتوان به هیچ عنوان حقّ مطلب را ادا نمود.

هم‌چنان که ذکر شد منظور نگارنده از نوشتن این مقاله، ایجاد مقدماتی بوده است برای مطالعه آثار حضرت عبدالبهاء در باره موضوع مورد بحث در این رساله. هر چند که این روزنه باریک، لایق و درخور چشم‌انداز و منظر نامتناهی و متعالی آن حضرت نیست اما امید این بنده آنست که دانشمندان و محققین و اساتید فنّ در عالم بهائی قلم به دست گیرند و در این باره رسایل و کتب پرشمار بنگارند و آن‌گونه که لایق و سزااست به بیان مطلب پردازند و حقّ مطلب را به جا آورند و دیدگاه‌های وسیع و گسترده‌ای را در مقابل اهل نظر قرار دهند.

مفهوم اختیار

اختیار کلمه‌ای است عربی و با ریشه سه حرف «خ . ی . ر» یا «حَیْر» و در همان باب افتعال. در دستور زبان عربی گفته شده است که این باب مفاهیم مشارکت و طلب و

کوشش و اتخاذ و مطاوعه را می‌رساند و بدین ترتیب معنای کلمه اختیار با توجه به ریشه لغوی آن عبارت از طلب خیر و مشارکت در به دست آوردن و اتخاذ آن و گردن نهادن به آنست و این بررسی لغوی ما را به درک مفهوم و معنای فلسفی و کلامی این کلمه نیز رهنمون می‌شود. بنابراین اختیار یک انتخاب و گزینش بی‌علت و بی‌جهت و بی‌هدف و بی‌معنا و بدون غایت نیست بلکه فرایندی است حاصل تمایل و طلب انسان و مشارکت و مجاهده او جهت انتخاب و اتخاذ یک گزینه از میان گزینه‌های مختلف بر مبنای آنچه که انسان آن را برتر و بهتر و خیر می‌داند و در نهایت قبول آن و گردن نهادن به آنست.

نکته قابل توجه در این باره اینست که از دیدگاه اهل حکمت و کلام ترجیح بلامرجح محال است یعنی آن‌که عامل و سببی وجود دارد که به موجب آن انسان از میان گزینه‌های مختلف امری را بهتر و برتر می‌داند و آن را بر می‌گزیند که بعضی از ایشان، آن را «موجب» یعنی علتی که وقوع یک فعل را ضروری و واجب می‌نماید، می‌نامند. این سبب و عامل هر چه باشد و هر چند که از نظر باطنی و جسمانی انسان پنهان باشد، اختیار به معنی مطلق آن را در قید و بند می‌گذارد و محدود می‌نماید و از همین جاست که ضرورت و موجبیّت و جبر وارد صحنه معنا می‌شوند و خود را نشان می‌دهند و چهره می‌کشایند. پس عجب نیست اگر متفکر فرانسوی «مینار» می‌گوید: «هم‌چنان که در باره اختیار فکر می‌کنیم، مفهوم مقابل آن نیز به نظر می‌رسد. مفهومی که خود به خود در مقابل اختیار قرار می‌گیرد جبر است.» (شناسایی و هستی)

از طرف دیگر به قول اهل منطق، هر چیزی را که بخواهیم بشناسیم باید بتوانیم آن را تعریف نماییم و لازمه تعریف منطقی هم رعایت حدود است. بنابراین شناخت مفهوم اختیار لازمه‌اش تعریف آنست و تعریف هم مستلزم تعیین حدود است که مفهومی متضاد با اختیار و آزادی به معنای مطلق آن دارد و بدین سبب است که اهل شهود بر مبنای عقل منطقی تعریفی را برای اختیار قایل نیستند و بر همین اساس است که از جمله ایشان برگسون می‌گوید: «اختیار را باید به احساس درونی دریافت و یا آن‌که اختیار (معلوم بی‌واسطه است.)» (همان، ص ۱۲۴)

می‌دانیم که حضرت عبدالبهاء در باره مسئله جبر و اختیار می‌فرماید: «این مسئله از امّهات مسایل الهیه و بسیار غامض است.» (مفاوضات، ص ۱۱۵) هم‌چنین در این باره آن

حضرت در پاسخ به پرسش خانم استیونس، یکی از مؤمنین غربی، در باره مسئله جبر و اختیار بیانی می‌فرمایند که ترجمه فارسی آن اینست: «سه مسئله است که حلّ قطعی آن بعد از صعود انسان برای او اتفاق می‌افتد، اول راز عظیم خیر و شر؛ دوم رمز محنت و رنجی که برای اطفال و افراد به بلوغ نرسیده معین شده است و سوم حقیقت مسئله جبر و تفویض»^(۱) که البته هر سه مسئله ذکر شده در بیان مبارک ارتباط بسیار نزدیکی با یکدیگر دارند.

نگارنده این مقاله معتقد است که یکی از جنبه‌های شاخص بسیار غامض بودن و اسرار آمیز بودن مفهوم اختیار و آنچه که علت و باعث مجادلات میان اهل جبر و تفویض شده است، همین است که تعریف و شناخت مفهوم اختیار، نه تنها مستلزم به رسمیت شناختن و قبول مفاهیم متناقض با آن یعنی محدودیت و موجبیت و ضرورت و قانون‌مندی است بلکه علاوه بر آن، چنانچه در ادامه این مقاله خواهد آمد، روی آوردن و پذیرش و اتکای اختیار به همین مفاهیم است.

بنا بر اندیشه دینی، خلقت جهان هستی حاصل تصادف نیست؛ یعنی هستی علتی دارد و بر سراسر عالم وجود روابط علت و معلول که قانون مبین آنست، حاکم است. در هیچ جای هستی چه در عالم محسوسات و چه در عالم معقولات و دنیای ذهن انسان، نمی‌توان خلأ قانون را مشاهده نمود. بسیاری از اندیشمندان، قانونمندی و موجبیت را که به عنوان یکی از اصول عقلی هم شناخته شده، متکا یعنی محلّ اتکای اختیار می‌دانند. در نظر آنان، اختیار برای آن که تحقق یابد، ناچار است که به متضادّ خود روی آورد و به آن اتکا کند، آن را دریابد و بفهمد و در عین حال با آن به مبارزه برخیزد. در این رابطه هگل گفته است: «اختیار فهم ضرورت است.» (شناسایی و هستی، ص ۱۳۱)

حضرت عبدالبهاء در همان بیان، خطاب به خانم استیونس مطلبی را بدین مضمون می‌فرمایند:

«انسان دارای یک اراده نسبی است و یا به عبارتی دیگر، یک آزادی عمل در تصمیم و تمایلات خود دارد یعنی قادر است به وسیله استعدادی که مولود قوه تصوّر و موقّیّت او است، به وسیله تعمّق در علت و معلول، مبارزه با چیزی نماید که از طرف غرایز و امیال غیر منتظره بر او تحمیل می‌گردد.» (ترجمه بیانات حضرت عبدالبهاء خطاب به خانم استیونس، ص ۱)

این تعمق در علت و معلول که حضرت عبدالبهاء بر آن تصریح می‌فرمایند؛ در واقع همان کشف قوانین حاکم بر روابط موجود در جهان هستی است. ناگفته نماند که در فلسفه مارکس هم اختیاری‌پی بردن به وجوب ترتب معلول بر علت تعریف شده است اما هم‌چنان که می‌دانیم در این فلسفه همه چیز تابع ماده است. (شناسایی و هستی، ص ۱۳۲) در حالی که از نظرگاه ما انسان در جهان هستی رابطه‌ای با خویشتن و درون خویش دارد و ارتباطی با عالم طبیعت و جهان بیرون و رابطه‌ای با خداوند و خالق هستی. در بیان مبارک که ذکر شد، مثال روابط انسان با امیال و غرایز خویش آورده شده است اما حضرت عبدالبهاء در لوح دکتر فورال و در مباحث مختلف کتاب مفاوضات از جمله مبحث طبیعت در این باره تأکید می‌فرمایند که انسان به واسطه کشف قوانین طبیعت، خرق این قوانین را می‌نماید و با آنها به مبارزه بر می‌خیزد و برخلاف آنها رفتار می‌نماید و به تعبیر آن حضرت، شمشیر را از دست طبیعت گرفته بر فرق آن می‌کوبد و البته این همه به واسطه اراده خاص انسانی که مخصوص انسان و ملازم قوه کاشفه اوست، تحقق می‌یابد و به همین مناسبت هم هست که انسان روز به روز حیطة اختیارات خویش را در رابطه با عالم طبیعت یا عالم اجسام گسترش می‌دهد و بر آن می‌افزاید.

اما در رابطه با خویشتن نیز مطابق مثال حضرت عبدالبهاء انسان زمانی می‌تواند به اختیار دست یابد که به روابط علت و معلولی درون خویش پی برد. یکی از نکات جالب توجه در مبحث اختیار آنست که آدمی از طرفی اصرار بر آن دارد که اختیار واقعی هنگامی دست می‌دهد که از خویشتن خویش یعنی از «من» سر بر می‌آورد؛ اما از طرفی دیگر اگر انسان بر روابط علت و معلولی حاکم بر درون خویش آگاه نباشد، اختیار بر خود را از دست می‌دهد و این «من» غافل از خویشتن به قولی عامیانه کار به دست او می‌دهد. در همه مواردی که ما از تصمیم و بر مبنای آن از کرده خویش نادم و پشیمانیم، به این «من» دشنام می‌دهیم، این «منی» که اختیار حقیقی انسان را از او می‌گیرد، و به عنوان یک عامل جبر عمل می‌کند و شاعری درباره آن می‌سراید:

این دگر من نیستم، من نیستم حیف از آن عمری که با من زیستم

(مجموعه تولدی دیگر، شعر فروغ فوخ‌زاد)

در رابطه با خدا نیز چنانچه ذکر شد، تعمق در الهیات و آنچه که رابطه علت و معلولی انسان با خالق او را تبیین می‌کند، آدمی را در مراتب بالاتری از اختیار قرار می‌دهد و او را به سوی خیر محض رهنمون می‌شود.

مطابق آنچه که ذکر شد، تعمق در علت و معلول در همه جای هستی بر دامنه و حیطة اختیار نسبی انسان می‌افزاید و جهل نسبت به روابط علت و معلول و یا روابط ضروریة بین اشیا از اختیار او می‌کاهد و جبری نسبی را بر او تحمیل می‌نماید. بنابراین جبر با جهل ملازم است و اختیار با آگاهی همراه و این آگاهی همان پی بردن به روابط ضروریة اشیا یا فهم ضرورت است.

در نظر بسیاری از اندیشمندان، محدودیت‌هایی که روابط علت و معلول در عالم هستی ایجاد می‌نمایند، جبر به مفهوم واقعی آن نیستند. قوانین طبیعی و فیزیکی، قواعد علم النفس چون منطق و علوم روان‌شناسی که مبین روابط علت و معلول در درون ذهن هستند و حتی قضا و قدر که در ادامه این مقاله در باره آن سخن خواهد رفت، هیچ‌یک را نمی‌توان عامل جبر مطلق دانست. فی‌المثل در رابطه با قضا و قدر، انسان قادر است که لااقل در زمینه فکر و تصمیم برخلاف آن رفتار نماید. از طرفی انسان برای تصمیم گرفتن و اختیار کردن، نیازمند دنیایی است که سراسر قانونمند باشد و اختیار در جهانی سراسر آشفته و بی‌نظم و قانون، هرگز مفهومی ندارد چون در چنین جهانی، جایی برای تفکر هدفمند و سررشته‌ای برای اختیار وجود ندارد. بنابراین هم‌چنان‌که گفته شد، اختیار که خود قانون عظیم هستی است، با تعمق در علت و معلول می‌تواند تحقق یابد.

در این‌جا تأکید بر این مطلب لازم است که انسان با تعمق که به واسطه اندیشه و قوه کاشفه او می‌تواند تحقق یابد، قادر است که اختیار انسانی را تحقق بخشد و این اختیار خاص انسان است اما در اوایل قرن بیستم هنگامی که هاینبرگ، متفکر و دانشمند نامی، نظریه جبر علی قرن نوزدهم را رد نمود و با ارایه نظریه عدم قطعیت، رابطه علت و معلول را تابع احتمال دانست «ونه قطعیت» و به دنبال آن، وقتی که دانشمندان فیزیک ذره‌ای، رفتاری پیش‌بینی نشده و غیر قابل اندازه‌گیری از ذرات مشاهده نمودند از جمله ایشان «دیراک» سعی نمود ثابت نماید که اختیار به مفهوم رفتار خلاف قاعده پیش‌بینی شده حتی به ذرات مادی هم قابل تعمیم است اما حتماً توجه داریم که چنین تعریفی از اختیار، با مفهوم اختیار انسانی یا اختیار در زندگی انسان به کلی متفاوت می‌باشد زیرا که

اختيار انساني مولود دو عامل قدرت و اراده است و همان گونه كه ذكر شد، اراده، خصيصه اصلي روح انساني است و تنها به انسان تعلق دارد. حضرت عبدالبهاء در كتاب مفاوضات و در مبحث طبيعت و ساير مباحث ديگر اين كتاب، بر اين نکته تصريح فرموده و اراده انسان را ناشي از قوه كاشفه او مي دانند.

اما اين كه اختيار در مورد ساير كاینات به چه مفهوم است، مطلبي است كه در ادامه اين مقاله از آن سخن خواهد آمد.

منشأ اختيار

يكي از مسائلي بسيار مهم در مبحث اختيار، مسئله منشأ آن است و اين كه قدرت و اراده از كجا ناشي مي شود. در اين جا دو ديدگاه مشخص وجود دارد، يكي ديدگاه الهيون و اهل كلام در اديان كه براي قدرت و اراده و در نتيجه اختيار منشأ بي الهي قابل هستند و معتقدند كه سرمنشأ قدرت و توان، خداوند است و اراده نيز از جانب او به انسان تفويض گردیده است كه ايشان را «مفوضه» مي خوانند. البته گروهی ديگر از اهل اديان هستند كه به جبر معتقدند كه در ادامه مطلب به آراي ايشان نيز اشاره خواهد شد.

مفوضه معتقدند كه خداوند به اسمي از اسمای خود كه «مختار» است، بر عالم انساني تجلی نموده و در اين باره در بياني حضرت بهاء الله به همين مسئله اشاره مي فرمايند كه خداوند به اسم يا مختار انسان را خلق نموده است. حضرت عبدالبهاء در مبحث جبر و اختيار در كتاب مفاوضات بر اين مطلب تصريح مي فرمايند كه قدرت و توان و نيروي حركت صادر از حق است و اراده نيز از جانب خداوند به انسان تفويض شده است. آن حضرت طی مثالی اين مطلب را تبیین می فرمایند و مثال كشتي بخارا بيان می نمایند كه قدرت حركت از قوه بخار ناشي می شود اما سمت و سوي حركت در تحت اراده كشتيبان است. آن حضرت قدرت را كه منشأ آن خداوند است، به تأييدات الهيّه كه در كتب مقدسه ذكر آن شده است تعبير مي فرمايند. (مفاوضات، ص ۱۱۶) و اراده را ناشي از قوه كاشفه يعنى روح انساني مي دانند و در باره منشأ روح در بياني مي فرمايند: «روح، فيض الهي است.» بنابراین به فرموده مبارك، اراده، خصيصه اصلي روح انساني و روح انساني هم فيض الهي است.

اما طبیعی است آنان که از طرفی برای انسان اختیار قایل هستند اما معتقد به خدا نیستند، ناگزیرند منشأ مادی و طبیعی را برای آن قایل باشند و یا آن که نهایتاً بگویند که انسان خود دارای اصالت است و از جهت اراده و اختیار به هیچ مبدایی نیاز ندارد.

این تفاوت دو دید درباره منشأ اختیار انسان طبیعتاً تفاوت دیدگاه‌ها در باره مفهوم اختیار را نیز در بر دارد. از دیدگاه الهیون هم چنان که منشأ اختیار خداوند «خیر محض» است بنابراین اختیار حقیقی هم به سوی خیر محض و اراده الهی باز می‌گردد یعنی اراده و اختیار و آزادی حقیقی در قبول و اجرای اوامر الهی در نهایت رغبت و عشق است و بدین سان است که انسان به اختیار حقیقی دست می‌یابد و به اصل خویش باز می‌گردد اما بر طبق نظریه اصالت روح چنان چه مینار گفته است:

«راهی که اصحاب مذهب اصالت روح برای حلّ این مسئله نشان می‌دهند نه مانند طریقت اسپینوزا بدان جا می‌رسد که اختیار را به معنی فنای انسان در خدا بدانند و نه بدین نتیجه می‌انجامد که چنان چه در آیین پیروان مارکس آمده است، انسان را تابع ماده بینگارد، اینان می‌گویند که اختیار، موهبت خداست و تنها اوست که می‌تواند اختیار را از تهدید نتایج حاصله از ضرورت طبیعت محفوظ دارد.» (شناسایی و هستی، ص ۱۳۴)

آن جا که معنی اختیار فنای انسان در خداست، هم چنان که ذکر شد اراده آدمی به سوی اراده خالق خویش بر می‌گردد، یعنی انسان به اراده الهی و تقدیر او که به گمان الهیون خیر محض است گردن می‌نهد و این همان «مطاوعه» یعنی گردن نهادن است که در توضیح مفهوم کلمه اختیار در باره آن سخن رفت اما همان گونه که ذکر شد این گردن نهادن باید در نهایت رغبت و عشق باشد و در این صورت است که مورد قبول خداوند مختار قرار می‌گیرد، در این باره حق می‌فرماید: «إِنَّ أَوَامِرِي سُرُجٌ عِنَايَتِي وَمَفَاتِيحُ رَحْمَتِي لِبَرِيَّتِي أَنْ أَعْمَلُوا حُدُودِي حُبّاً لِحِمَالِي.» (کتاب مستطاب اقدس)

در کلام اسلامی هم اهل تصوف معتقد بوده و هستند که اجبار عبارت از اکراه است، یعنی هر امری را که انسان با ناخشنودی و کراهت قبول نماید، جبر است و لو آن که توان انجام ندادن آن را داشته باشد، اما اگر امری را ولو آن که خواه ناخواه باید آن را انجام دهد، با رضایت و عشق قبول نماید و عمل کند، جبر نیست؛ بنابراین در این جا به معنای دیگری از اختیار می‌رسیم: «اختیار با عشق ملازم و جبر با اکراه همراه است.» (حدود آزادی انسان از دیدگاه مولوی مبحث جبر از دید اهل تصوف)

مدارج اختیار

یکی از موضوعات مهمی که در مبحث اختیار مطرح است موضوع درجات اختیار است. اختیار انسان علاوه بر آن که به فرموده حضرت عبدالبهاء نسبی است «یعنی آن که در برابر مطلق، نسبی است» اما در میان حالات خود نیز درجاتی دارد یعنی آن که انسان گاهی اوقات در پایین‌ترین درجات اختیار و آزادی است و در بعضی مواقع در بالاترین آنها و بدین ترتیب حیطه‌های اختیار انسان نیز به تناسب درجات آن متفاوت می‌باشد.

پایین‌ترین مدارج اختیار هم‌چنان که هم اندیشمندان غرب و هم اهل کلام و فلسفه در حوزه اسلام از آن سخن گفته‌اند، فقدان تصمیم و انتخاب است به نحوی که انسان در حالی که توان آن را دارد که از میان دو گزینه یکی را انتخاب نماید اما در میان دو جانب در نوسان می‌ماند و در ترجیح جانبی بر جانب دیگر مردد می‌شود و هم‌چنان مردد می‌ماند. اختیار در این مرحله بدین معنی است که شعور ما در مقابل دوای متضادی که به او عرضه می‌شود در عدم تعین محض باشد (شناسایی و هستی، مبحث مدارج اختیار، ص ۱) یعنی ضمن این که انسان «قدرت» آن را دارد که هر یک از دعوت‌ها را قبول نماید اما «اراده» اجابت هیچ یک از آنها را ندارد.

«بوریدان» فیلسوف قرون وسطی در این باره مثالی داشت که به مثال «خربوریدان» معروف شده است. او می‌گفت: اگر یک الاغ را مدتی گرسنه نگه داریم و بعد او را در میان دو دسته علف یکسان و در فاصله و شرایط یکسان قرار دهیم، هر چند که حیوان می‌تواند به یکی از دو طرف حرکت کند اما در بی‌تصمیمی باقی مانده و احتمالاً در جای خود می‌ماند و حرکتی نمی‌کند «البته» برای این مثال بوریدان بعضی از فلاسفه از جمله دکارت ایراد آورده‌اند و آن را امری تصنعی دانسته‌اند. اهل کلام در این باره مثال تشنه‌ای را آورده‌اند که میان دو کوزه همانند در حالت تشنگی باقی می‌ماند. بی‌تردید حالت تردید هر چند که پایین‌ترین درجه اختیار است ولی چنان چه به واسطه عقل انسان به درستی مدیریت شود، می‌تواند پایه‌گذار اختیار و یقین باشد. در این باره مولوی می‌گوید:

این که گویی این کنم یا آن کنم ————— خود دلیل اختیار است، ای صنم —————
(مثنوی مولوی)

تردید و شک «شک دکارتی» آن جا که انسان را به یقین رهنمود گردد پایه و اساس خوبی برای اختیار است.

مرحله دوم و بالاتر اختیار مرحله‌ای است که به قول دکارت در آن اختیار عبارت از اینست که بر تردید فایق آییم و نهایتاً بتوانیم کاری را بکنیم یا از انجام همان کار سرباز کنیم. امری را قبول کنیم یا همان امر را انکار نماییم و در عین حال چنان رفتار کنیم که هرگز این احساس به ما دست ندهد که قوه‌ای خارج از ما به این رفتار وادارمان می‌سازد. (شناسایی و هستی، ص ۱۷) خلاصه آن‌که احساس اجبار نکنیم و فکر کنیم خودمان تصمیم گرفته‌ایم اما پس از تصمیم‌گیری در این مرحله در بسیاری اوقات احساس پشیمانی به انسان دست می‌دهد چرا که او احساس می‌کند می‌توانست انتخاب دیگری را داشته باشد زیرا که در این مرحله «موجبات و محرکات و تمایلاتی وجود دارند که جهات انتخاب ما در لحظه تصمیم» (شناسایی و هستی، ص ۱۱۸) هستند و ما ممکن است از آنها بی‌خبر و غافل باشیم.

این مرحله از اختیار نیز به صورت پایه‌ای است برای ارتقا به درجه‌ای بالاتر. مرحله‌ای که در آن به قول مینار: «بی‌آن‌که رفتاری بی‌جهت و بی‌معنی از ما سر بزند و برحسب دلایلی که آنها را صحیح می‌دانیم و اموری که به صراحت و بر اثر تفکر به اعتبار آنها قایل می‌شویم، بتوانیم به نحو ایجابی و واقعی به فعل خود تعیین بخشیم.» (شناسایی و هستی، ص ۱۱۸) اختیار در این مرحله دارای علت و جهت و غایت است. این مرحله از اختیار همراه با عالی‌ترین درجات علم و آگاهی و یقین و عشق است. اما گروهی دیگر از اندیشمندان مراحل آزادی و اختیار را به صورت‌های دیگری و به این شرح مطرح نموده‌اند. آزادی و یا اختیار بر اساس مرجحات ذهنی، آزادی احداث و ایجاد مبدعانه «ابداع»، آزادی انتخاب یا گزینش، آزادی اختراع، آزادی تصمیم و بالاخره آزادی خلق و آفرینش. (جبرهای اجتماعی، ص ۱۲۷-۱۱۲) توضیحات درباره این مراحل از آزادی، خود می‌تواند موضوعات رسایل متعدّد باشد که ذکر آنها در این مقاله مختصر نمی‌گنجد اما اشاره نگارنده در این مقاله به این مراحل آزادی اندیشه و اختیار به جهت توجه عمیق‌تر و بیشتر به جنبه‌های دیگری از عنوان این رساله یعنی حیطه‌های اختیار در زندگی انسان می‌باشد.

اختیار در کلام اسلامی

در قسمت‌های پیشین این مقاله مختصری از آرای اندیشمندان غربی در باره مفهوم اختیار ذکر شد. جای آن دارد که مختصری هم در این باره از نظریات اهل کلام در اسلام

سخن به میان آید چرا که این نظریات در بعضی از موارد چه در معنا و چه در لفظ و کلام خویشاوندی و نزدیکی زیادی با آثار مبارکه دارند.

اهل کلام در اسلام در رابطه با مسئله جبر و اختیار دو گروه بودند. گروهی معتقد به جبر و گروهی دیگر معتقد به اختیار. آنان که معتقد به جبر بودند، خود نیز به دو دسته تقسیم می‌شدند؛ دسته‌ای که معتقد به جبر مطلق بودند و می‌پنداشتند که انسان مانند جماد در افعال خود مقهور است و هیچ‌گونه اختیاری ندارد که چهره شاخص ایشان «جهم بن صفوان» بود. گروه دوم از جبریون معتقد بودند که کنش و کردار انسان را خدا می‌آفریند و تحقق فعل او به قدرت یزدان است و او به همراه به وقوع پیوستن فعل در انسان، قدرت و اختیار ایجاد می‌نماید. پس فعل انسان از حیث ابداع و احداث مخلوق خداست و از حیث «کسب» متعلق بدوست. این گروه می‌خواستند با توجه به تکلیف شرعی انسان و مسئول بودن او از این بابت تمایز انسان را از سایر موجودات حفظ کنند چرا که در صورت مطلق بودن جبر، تکلیف و مسئولیت انسان نمی‌توانست موضوعیت داشته باشد.

ابداع کننده این نظریه «یعنی جبر میانه»، «ابوالحسن اشعری» بود و یکی از پیروان او به نام ابوبکر باقلانی در توجیه این نظریه و در بیان معنی «کسب» چنین می‌گفت: فعل انسان بدون آن‌که خود در آن نقشی داشته باشد به وقوع می‌پیوندد ولیکن رنگ نیکو «حسن» و رنگ زشت «قبیح» به خود گرفتنش به اراده و اختیار او بستگی دارد و برای توجیه این نظریه خود مثالی می‌آورد و می‌گفت: زدن و یا ضرب یتیم که از انسان سر می‌زند اگر به قصد تأدیب باشد، حسن ولی اگر از روی خشم و انتقام باشد قبح است. در واقع او می‌خواست بگوید که انسان با نیات خود به افعالی که خود در به وجود آوردن آنها نقشی ندارد معنا می‌دهد و در واقع در این جاست که تکلیف موضوعیت پیدا می‌کند. در این خصوص باید گفت که از نظر آنان که معتقد به اختیار هستند نیت انسان که همان اراده با معنای اوست نه تنها صفت فعل را تعیین می‌کند بلکه تحقق بخش و به وجود آورنده آن «فعل» هم هست.

در باره مبهم بودن معنای واژه «کسب» که معتقدین به جبر میانه آن را مطرح کرده‌اند سخن بسیار است اما بحث در باره آن خارج از حوصله این مقاله است.

معتقدین به جبر دو مبنا را اساس اعتقادات خود قرار می‌دهند، اول دلایل نقلی و استناد به آیاتی از قرآن مجید که از نظر ایشان دالّ بر وجود جبر در زندگی انسان است. از جمله این آیه مبارکه: «وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ وَا مَا تَعْمَلُونَ» (قرآن، صافات) یعنی خداوند آفرید شما را و آنچه را که عمل می‌کنید. و هم‌چنین آیات «خَتَمَ اللّٰهُ عَلٰی قُلُوْبِهِمْ» (قرآن، بقره) و «مَنْ يُرِيدْ اَنْ يُضَلَّ وَّيَجْعَلَ صَدْرَهُ ضَيْقًا حَرَجًا» (قرآن، انعام) و «فَعَالٌ لِّمَا يُرِيد» (قرآن، هود) هم‌چنین بعضی از ایشان استدلال می‌نمایند از آن‌جا که طبق مستندات قرآن، خداوند خالق کلّ اشیا است و افعال ما نیز شئیّت دارند بنابراین خالق افعال ما خداوند است و ما در به وجود آوردن آنها هیچ‌گونه نقشی نداریم. (حدود آزادی انسان، ص ۵۷)

مبنای دومی که اساس اعتقاد معتقدین به جبر قرار می‌گیرد آنست که می‌گویند: از آن‌جا که خداوند عالم بر هر چیز است و اگر جز این باشد با علیم بودن او مغایرت دارد پس همه چیز جبراً باید مطابق علم او اتفاق افتد و گریزی از علم و نهایتاً حکم و اراده و قضا و قدر او نیست.

در مقابل دسته و گروه اول یعنی معتقدین به جبر «چه مطلق و چه میانه» مفوضه بودند که اعتقاد داشتند انسان مختار است و خداوند این اختیار را به او تفویض نموده است که ایشان را «معتزله» می‌نامیدند. آنان نیز در صف‌آرایی در برابر جبریون برای اثبات مدّعی خود به آیاتی از قرآن استناد می‌جستند که دالّ بر نسبت فعل به انسان و مسئولیت او در برابر افعال خویش است. از جمله آیه: «فَوَيْلٌ لِلَّذِيْنَ يَكْتُبُوْنَ الْكِتَابَ بآيٰدِيْهِمْ» (قرآن، بقره) و یا «اِنْ يَتَّبِعُوْنَ الْاٰظِن» (قرآن انعام)

ایشان علاوه بر آیات مذکور به آیات دیگری از قرآن استناد می‌نمودند که انسان را مسئول اعمال خویش می‌داند و استدلال می‌کردند که اگر انسان سراسر مجبور باشد و آن‌گاه مسئول اعمال خویش هم باشد این برخلاف عدل الهی است که از اصول دین است.

از چهره‌های شاخص معتقدین به اختیار در کلام و فلسفه اسلامی «ابو علی سینا» بود که وی به واسطه آن‌که اراده و اختیار انسانی را به عنوان یک اصل می‌دانست لذا بدین سبب اثبات وجود نفس ناطقه یا روح انسانی را می‌نمود. در این‌جا قابل ذکر است که حضرت عبدالبهاء در نظریه‌ای مشابه و در این رابطه ضمن اشاره به فرایند تفکر و تصمیم‌گیری در یکی از خطابات مبارکه بیانی به این مضمون می‌فرماید که: «وقتی که در باره موضوعی به تفکر می‌پردازیم و گونه‌های مختلف قضیه را بررسی می‌کنیم انگار که داریم با کسی

مشورت می‌کنیم این کس کیست؟ این روح ماست» (امرو خلق، ص ۱۹۳) و البته این بیان مبارک یکی از استدلالات آن حضرت جهت اثبات وجود روح و نفس ناطقه است.

بحث در باره دلایل قایلین به جبر و معتقدین به اختیار بسیار طولانی و از حوصله این مقاله خارج است. در این جا تنها اشاره‌ای به چکیده آرای خواجه نصیرالدین طوسی در این باره می‌شود که به بررسی و نقد نظرات هر یک از دو طرف قضیه پرداخته و نهایتاً جمع‌بندی خود را در باره این نظریات بیان داشته است و البته هدف نگارنده این مقاله از بیان این مطالب، ورود به بحث اصلی یعنی بررسی آثار طلعات مقدسه در باره مواضع مرتبط با مسئله جبر و اختیار است. خواجه نصیرالدین در عرصه هستی قایل به اسباب بود که در پرداختن هستی غیر دستی قوی دارند. او معتقد بود که هیچ چیز بی سبب و علت رخ نمی‌دهد و سبب نیز بر دو نوع است؛ «سبب موجب» که از او هستی مسبب و معلول «واجب» و لازم می‌آید مانند آفتاب که مسبب واجب نور است و «سبب ناموجب» مانند کاتب که سبب کتابت است ولی ممکن است کتابتی از او صادر نشود. وی معتقد بود که سبب تا «موجب» نشود معلول و مسبب از او به حصول نمی‌پیوندد. هم‌چنین او اعتقاد داشت در فرایند انتخاب و اختیار وقتی رجحان پدید آید، تحقق فعل واجب می‌شود و الا حصولش ممتنع.

هم‌چنین او می‌پنداشت در جهان وقایع و حوادثی رخ می‌دهند و آدمیان چون سبب موجب آن را درنیابند به اتفاق منتسب نمایند و عوام چنان پندارند که آن را علتی نیست اما خواجه نصیرالدین علی‌رغم آن که معتقد بود علت اتفاقات و حوادث اسباب موجب است اما در ضمن معتقد بود که وجوب فعل فاعل منافی اختیار او نیست.

به عقیده او «قادر» فاعلی است که هم می‌تواند به فعل دست یازد و هم می‌تواند آن را رها سازد و چون مرجحی در یک طرف پدید آید و آن طرف حصول یابد اگر مرجح «اراده» فاعل باشد، چنان فاعلی مختار است. از این سخن چنان نتیجه‌گیری می‌شود که فاعل هم‌چنان که قبلاً نیز ذکر شد دارای دو خصیصه است، یکی قدرت و دیگری اراده و با پیوستن اراده به قدرت «یعنی توان انجام کار» ترجیح یکی از دو طرف حاصل می‌آید و آن‌گاه حصول فعل واجب می‌نماید. (حدود آزادی انسان، ص ۴۹)

ناگفته نماند که بعضی از معتقدین به اختیار چنین بیان می‌دارند که رجحان امری بر امر دیگر در فرایند انتخاب و اختیار حتماً لازمه‌اش وجوب و ضروری بودن آن امر به طوری که انجام ندادنش ممتنع باشد، نیست بلکه می‌تواند اولی بودن آن امر باشد.

نهایتاً خواجه نصیرالدین طوسی به آن معتقد بود که افعال انسان میان جبر و تفویض است. بنا به عقیده او قدرت «توان انجام کار» ناشی از دو عامل است؛ یکی بی‌آفت بودن و درست بودن ابزار فعل یعنی اعضا است؛ دوّم حالتی که انسان هنگام حصول فعل دارد. قدرت به معنی اول قبل از فعل و به همراه آنست که اعتقاد معتزله یعنی معتقدین به اختیار است و به معنی دوّم جز با فعل نیست که اشاعره یعنی معتقدین به جبر قایل به آن هستند. ضمناً وی معتقد بود که لازمه فعل، قدرت و اراده است و چون در اسباب و علل قدرت و اراده امعان نظر کنیم در می‌یابیم که در اصل از خداست. بنابراین خواجه طوسی مصدر قدرت و اراده را خدا می‌دانست.

هم‌چنان‌که قبلاً نیز در این مقاله ذکر شد، یکی از دلایل معتقدین به جبر آن بود که می‌گفتند خلاف آن چه که در علم خداست وقوعش محال است و این موجب جبر است و خواجه نصیرالدین در جواب، دو دلیل در ردّ آن می‌آورد. دلیل اول نقضی است و دلیل دوّم اثباتی. در رابطه با دلیل اول او می‌گفت: خداوند در ازل عالم به افعال خود است. اگر علم به افعال بندگان لازمه‌اش جبر است، همین در حقّ خود او «خدا» نیز صدق می‌کند. هر پاسخی که نسبت به افعال خداوند دارید، همان جواب شما در باره افعال انسان است اما دلیل دوّم و پاسخ واقعی خواجه نصیرالدین به جبریون این بود که بسا علم به چیزی سبب آن شیء نمی‌شود. فی‌المثل کسی که سحرگهان به طلوع خورشید علم دارد، علم او سبب سر زدن آفتاب نیست. وقتی علم در فعل بی‌تأثیر باشد؛ فعل از سر جبر و ایجاب صورت نمی‌پذیرد و الله أعلم. (حدود آزادی انسان، ص ۵۶)

هم‌چنان‌که بیان شد، ذکر مختصری از آرای بعضی از اهل کلام در اسلام علی‌الخصوص نظریه ابو علی سینا و آرای خواجه نصیرالدین طوسی به خاطر آنست که سابقه تاریخی بعضی از آرای ایشان و هم‌چنین ارتباط این آرا با دیدگاه‌های دیانت بهائی در باره جبر و اختیار که از طرف طلعات مقدسه بیان شده و به واسطه حضرت عبدالبهاء تبیین گردیده، بیان گردد.

بی‌تردید در میان اهل بهاء و پیروان حضرت بهاء‌الله هم بر مبنای استنباط‌های شخصی، آرا و عقاید گوناگونی در باره حیطه‌های اختیار در زندگی انسان وجود دارد که هر یک نیز مبتنی بر آثار مبارکه است و نگارنده این مقاله نیز با ذکر بعضی از این بیانات مبارکه به قدر فهم و استعداد خود نظر خویشتن را در باره این مواضع مطروحه بیان می‌دارد.

مفهوم اختیار در آثار مبارکه

شاید بتوان گفت که حلقه اتصال بین نظریات ارایه شده در باره جبر و اختیار در کلام اسلامی و آنچه را که شاید بتوان کلام بهائی نامید، آثار حضرت نقطه اولی است و به نظر نگارنده، ایشان که خود موعود اسلام بودند در این باره کلام آخر را بیان فرموده‌اند لذا در ابتدا به چند اثر از آثار مبارکه ایشان استناد می‌گردد. حضرت اعلی در صحیفه اصول و فروع در این باره می‌فرمایند؛ قوله‌الاعلی:

«و در مقام توحید افعال فرض است بر معتقد بالله که خالق جز او اعتقاد ننماید و از حکم جبر و تفویض به خلق در کل شیء بیرون نرود که کفر محض است بل هر شیئی که اسم شینیت بر او اطلاق شود، خالق او خداوند است؛ وحده به علت خصال سبعة به اختیار خود شیء و فرقی در خلق حقایق امکانیه و صفات اکوانیه به نظر حقیقت نیست، بل عمل عاملین، نه جبر است و نه تفویض؛ بل امرالله سوای این دو امر است و این امر اوسع از سمای مشیت است تا ارض جماد که منتهای قوابل است و سزاوار نیست که خداوند عالم کل شیء را عالم است و بر سبیل اختیارات کل، کل را خلق می‌فرماید و جزا می‌دهد. ایشان را به وصف اختیار ایشان و هرگاه شیء بر غیر رتبه قبول خودش خلق فرماید ظلم به او کرده.» (امر و خلق، ج ۱، ص ۷۵)

آنچه که می‌توان در باره این بیان به طور مختصر و در حد بیان سرفصل مطالب اظهار نمود اینست که هیکل مبارک حضرت نقطه اولی ابتدا بر مسئله توحید افعال تأکید فرموده‌اند که خالق جز خداوند نیست و هر چه هست او خلق نموده و در نتیجه خلایق و اختیار انسان نیز خلق اوست و این خلایق به علت خصال سبعة است که آن حضرت در آثار متعدّد خویش به آنان اشاره فرموده‌اند «مشیت، اراده، قدر، قضا، اذن، اجل، کتاب» سپس آن حضرت از حکم جبر و تفویض به خلق در کل شیء سخن می‌گویند؛ یعنی آن‌که در همه اشیا و موجودات، جبر و تفویض هر دو قابل مشاهده است.

در ادامه، آن حضرت می‌فرماید: هر چیزی را خداوند خلق نموده به اختیار خود شیء خلق فرموده و در این جا منظور از اختیار «قَدْر» است؛ یعنی اندازه و رتبه. پس منظور از تفویض در کل شیء، اندازه و رتبه‌ای است که شیء بر مبنای آن خلق شده است. چنین مطلبی از آن حضرت در یکی دیگر از آثار ایشان یعنی «تفسیرها» ذکر گردیده که در ادامه این مقاله خواهد آمد.

مطلب بسیار مهم دیگری که در این اثر مبارک آمده است آنست که عمل عاملین نه جبر است و نه اختیار. اصولاً این که ما بخواهیم عمل عاملین را یا مبتنی بر جبر بدانیم و یا بر پایه اختیار و مورد سومی را در نظر نداشته باشیم آن هم بدون دلیل، به قول اهل منطق نوعی مغالطه است که مبتنی بر مصادره به مطلوب است «یعنی امری را که باید اثبات شود، اثبات شده فرض نموده و آن را مبنای استدلال قرار دهیم و آن منحصر نمودن آن به دو گزینه است» علاوه بر آن که این قضیه خلاف منطق است، به فرموده حضرت نقطه اولی، امرالله سوای این دو امر است و این امر وسیع‌تر و بالاتر و با عظمت‌تر از آسمان مشیت «مشیت اولیه» است تا چه رسد به این که ما انسان‌های خاکی بخواهیم با قابلیت‌تی که داریم به راز آن پی ببریم.

در پایان این بیان، حضرت رب اعلی می‌فرماید که خداوند عالم، بر کل اشیا عالم است و هر چیزی را به اندازه رتبه و قدر و اختیار خود شیء که مقدر شده خلق می‌فرماید و به اندازه همان رتبه هم از او مؤاخذه می‌نماید، چه که اگر جز این باشد به او ظلم کرده است. به طور مثال یعنی این که خداوند، جماد را در رتبه جماد خلق نموده و به اندازه این رتبه، به او اختیار و قدر و منزلت داده و این رتبه را می‌داند و به همان اندازه از او طلب می‌نماید بنابراین اگر از او انتظار کمالات گیاه و یا حیوان و یا انسان را داشته باشد به او ستم نموده است.

هم چنین حضرت نقطه اولی در تفسیر «ها» در باره اختیار و رابطه آن با قدر چنین می‌فرماید:

«وَ اِنَّ سِرَّ الامرِ هُوَ اَنْ لا يَرى اَحَدٌ ظهور فعلِ الله بما هُوَ عَلَيْهِ الا نَفْسَ تَجَلَّى اختياراتِ الاشياء بما هُم عَلَيْهِ و ما هُم سائرون اِلى ما نَهايةٌ لَها و لا يَرى نوراً الا نوره و لا حُكماً الا حُكمه. لَأنَّ لا يوجَدُ شىءٌ فى السَّمَاوَاتِ و لا فى الارضينِ الا بِمراتب سَبعةٍ الَّتى هى مَقاماتِ آلِ الله سَلامِ الله عَلَيْهِم. و اِنَّ العَبْدَ فى حَينِ الفِعلِ هُوَ يَفْعَلُ بِفِعلِ القَدْرِ مِنَ لَدُنِ حَبيرِ عَلِيمٍ. لَأنَّ الله سُبْحانَهُ كانَ عَالِماً باختياراتِ الكُلِّ وَ

ماهم سائرون وَعَلَى ذَلِكِ يُجْزِيهِمْ وَصَفَّهُمْ وَيُعْطِيهِمْ حَقَّهُمْ وَإِنَّ ذَلِكَ الْاِخْتِيَارَ هُوَ مُسَاوِقٌ وُجُودِ شَيْءٍ وَهُوَ سِرُّ الْقَدْرِ حَيْثُ يَعْلَمُ اَهْلَ الْمَنْظَرِ اِلَى الْفُؤَادِ وَلَا يَرَوْنَ الْاَفْعَلَ اللهُ وَلَا يَرَوْنَ مُؤَثِّرًا اِلَّا اللهُ.» (امروخلق، ج ۱، ص ۷۶)

اين بيان حضرت نقطه اولی در بردارنده دریایی از معانی عمیق عرفانی و فلسفی است؛ اما در این مقاله به اختصار و تنها در حد اشاره به این معانی و مفاهیم که در ارتباط با اختیار انسانی است توجه خواهد شد. در این بیان مبارک، حضرت رب اعلی تصریح می‌فرمایند که سر «امر» اینست که هیچ‌کس نمی‌بیند آشکار شدن فعل خداوند را چنان چه هست؛ مگر در نفس تجلی و جلوه اختیارات اشیا همان‌گونه که هستند. یعنی شأن و حقیقت ثابتۀ ایشان است و آن‌چه آنان بر مبنای آن در حرکت و سیر هستند آن حضرت توضیح می‌فرمایند که هیچ حکمی غیر از حکم خداوند نیست. «در باره دو اصطلاح (امر) و (حکم) در ادامه این مقاله به اختصار اشاره خواهد شد». بنابراین مطابق این بیان مبارک هر چند که حکم و امر و فعل از آن خداوند است اما به صورت اختیارات اشیا ظاهر می‌گردد و جلوه‌گر می‌شود. در ادامه بیان، آن حضرت می‌فرمایند: و به درستی که بنده در هنگام عمل، انجام می‌دهد به فعل قدر که جانب خداوند خبیر و بسیار داناست «یعنی او بر مبنای قدر و اندازه و استعدادی که به او عطا شده، حرکت می‌نماید و عمل می‌کند» و سپس آن حضرت می‌فرمایند: همانا خداوند که پاک و منزّه است آگاه است به اختیارات همه و آن‌چه که بر مبنای آن، آنان سیر و حرکت می‌نمایند و بر مبنای آن «اختیارات» ایشان را جزا می‌دهد و حقشان را عطا می‌کند و به درستی که این اختیارات، ملازم و مساوق هستی شیء است «یعنی همه وجود شیء اختیار او است و مفاهیم اختیار و وجود به سوی هم سوق پیدا می‌کنند» و بعد در ادامه بیان می‌فرمایند: اینست راز «قدر» به شأنی که آگاهند بر آن آنان که نظرگاهشان «فؤاد» است و نمی‌بینند چیزی جز فعل خداوند را و نمی‌بینند مؤثری مگر پروردگار را و البته خداوند برای بندگان خود چیزی جز خیر را نمی‌خواهد.

حضرت نقطه اولی در تفسیر قدر می‌فرمایند که حکما از بیان حقیقت آن اظهار عجز کرده‌اند زیرا به دلیل عقل تشبث نموده‌اند. حال آن‌که درک سر قدر، تنها از طریق فؤاد که وسیله حقیقی عرفان رب العباد است، میسر است زیرا قدر سرّی از اسرار الهی است. به هر حال به فرموده مبارک جوهر «قدر» اراده خیر حقّ به جهت بشر است لذا آن‌چه سرّ از بشر صادر شود، سوی خود او باز می‌گردد.^(۲)

به طور خلاصه بر مبنای این بیانات مبارکه، فعل خداوند و تأثیرات خداوند بر عالم وجود از طریق اختیاراتی تحقق می‌یابد که به موجودات داده شده و این اختیارات مساوق هستی اشیا و بر مبنای همان قَدَر و اندازه و منزلتی است که هر یک از موجودات دارند و راز قَدَر اینست. اما اختیار انسانی نیز که مساوق وجود او و قدر و منزلت اوست حاصل قدرت و اراده‌ای است که از جانب خداوند به او داده شده. هم‌چنانکه ذکر شد در مبحث جبر و اختیار از مباحث کتاب مفاوضات قدرت و یا نیروی مُحَرَّکه تعبیر به تأییدات الهیه شده است و حضرت عبدالبهاء تأکید می‌فرمایند که بی‌مدد حضرت یزدان، انسان قادر به هیچ حرکتی نیست اما این‌که خود انسان چه نقشی در جذب این تأییدات دارد، موضوع بحث مفصل دیگری است. تردیدی نیست که بنا بر بیانات مبارکه این امدادات یزدانی یا تأییدات الهیه عالم وجود را احاطه نموده است. بخشی از این امدادات تحت عنوان رحمت و اسعه یا محیطه یا منبسطه که در لوح رحمت از آثار نازلۀ جمال قدم از آن یاد شده، بدون درخواست و مسئلت بندگان بر آنان نازل می‌گردد اما بخشی از این تأییدات تحت عنوان رحمت محدوده «مذکور در همان لوح» به اندازه و قَدَر و بنا بر خواسته و مسئلت بنده به او تعلق می‌گیرند. بنابراین در این جا بندگان در جلب و جذب این تأییدات نقش مؤثر و تعیین کننده دارند.

از طرفی در یکی از فصل الخطاب‌ها حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: «تأیید طایف حول اقدام است.» بنابراین بیان مبارک تأیید «یا قدرت به تعبیر اهل کلام در اسلام» که بالقوه وجود دارد تنها با فعل انسان می‌تواند فعلیت یابد و شاید با این دید نظر بعضی از اهل کلام در اسلام که می‌گویند: قدرت جز با فعل نیست از صواب دور نباشد چون تنها با فعل انسان است که اختیار تحقق عینی می‌یابد و قدرت و اراده ظاهر می‌گردند.

از طرفی هم‌چنانکه ذکر شد، اراده در جلب و جذب قدرت تأثیر شگرفی دارد و می‌تواند چون عدسی که انوار را در نقطه‌ای تمرکز می‌دهد و جمع‌آوری می‌نماید، اراده هم قدرت بالقوه را در نقطه‌ای متمرکز نموده و به واسطه آن کارهای عظیم انجام دهد. بنابراین اراده می‌تواند جالب و جاذب تأییدات و یا امدادات الهی و قدرت باشد.

قضا و قدر

یکی از مباحث مهمّ و اصلی در رابطه با اختیار انسانی مبحث قضا و قدر است که هر چند در سطور گذشته این مقاله به آن اشاره گردید اما جای آن دارد که در حدّ حوصله این رساله قدری بیشتر به این مسئله توجه شود.

در فرهنگ اصطلاحات عرفانی در باره قضا و قدر چنین آمده است:

«در اصطلاحات (حکم) الهی در اعیان موجودات را بر آن نحو که هست از احوال جاری از ازل تا ابد قضا گویند. نسفی گوید: حکم خدای دیگر است و قضای خدای دیگر و قدر خدای دیگر. این اسما اسمای متباینند نه اسمای مترادف. علم او که ازلی است حکم اوست و پدید آوردن آن چه که می‌دانست، قضای او است و آن چه پدید آورد، قدر او است که کارکن خدای است هر چه می‌کند در این عالم، او می‌کند پس جمله کارها به قدر باشد و اگر این عبارت را فهم نکنی به عبارت دیگر بگویم ای درویش علم او حکم او است و پیدا آوردن اسباب قضای او است و در کار آوردن اسباب قدر او است یعنی اسبابی که در این عالم است به یکبار قضای او است و افعال این اسباب جمله به یکبار قدر او است. تو را به یقین معلوم است که امکان ندارد که چیزی در این عالم حادث شود بی این که او را سببی باشد. پس یقین دانستی که امکان ندارد که چیزی که در عالم حادث می‌شود بی قدر او باشد. (فرهنگ لغات اصطلاحات عرفانی، دکتر سجّادی، «حرف قاف»

اصطلاحات قضا و قدر که مصطلح در کلام و عرفان اسلامی هستند در آثار مبارکه علی‌الخصوص آثار حضرت نقطه اولی بسیار آمده‌اند. هم‌چنان که در فرهنگ اصطلاحات عرفانی آمده است و «نسفی» گفته است: علم و یا حکم الهی به صورت قضا و قدر در عالم هستی پا به عرصه شهود می‌گذارند و به طور خلاصه قضا اسباب و افعال این اسباب، قدر است. هم‌چنان که ذکر شد حضرت نقطه اولی در تفسیر «ها» می‌فرمایند: افعال خداوند به صورت اختیارات اشیا که به آنها تفویض شده ظاهر می‌گردند و این اختیار مساوق وجود هر شیء است و راز «قدر» در همین جاست.

به عقیده برخی از عوام، قضا و قدر اولاً امری دفعی و ناگهانی و حتّی تصادفی و بی‌سبب و علت و حکمت است و ثانیاً گویی خداوند دائماً در حال انجام افعال جدید است که

البته با شأن و منزلت الهی که تغییر و تبدیلی در او راه ندارد؛ مغایر است و ثالثاً معتقدند که قضا و قدر با اختیار انسان در تضاد است.

حضرت بهاء الله در یکی از الواح مبارکه در باره قضا و قدر و امر و حکم الهی و رابطه بندگان با این امور چنین می‌فرماید:

«یا ثَمَرَتی، یا وَرَقَتی عَلَیْکَ بَهَائِی وَرَحْمَتِی، محزون مباش از آن چه که وارد شده. اگر در دفتر عالم نظر نمایی، مشاهده کنی آن چه را که هم و غم را رفع نماید. یا ثَمَرَتی، دو (امر) از امر حقیقی ظاهر و این در مقامات (قضا) و (قدر) است. اطاعتش لازم و تسلیم واجب. اجلیست محتوم و هم چنین اجلیست به قول خلق معلق اما اول باید به آن تسلیم نمود چه که حتم است و لکن حق قادر بر تغییر و تبدیل آن بوده و هست و لکن ضررش اعظم است از قبل لذا تفویض و توکل محبوب و اما اجل معلق به مسئلت و دعا رفع شده و می‌شود. (امر و خلق، ج ۱، ص ۸۶)

در این بیان مبارک حضرت بهاء الله به همان کلمات مصطلح در عرفان و کلام اسلامی امر و قضا و قدر که به قول نسفی کلماتی مبیانند و نه مترادف اشاره نموده و نکته بسیار مهم آن است که می‌فرمایند: اطاعت از این قضا و قدر لازم و تسلیم در برابر آن واجب است. هم چنین در مورد اجل که یکی از مراتب هفت‌گانه قوس نزول و حد ابداع است و معنای آن بقا و حد موجودیت شیء است می‌فرمایند: این «اجل» دو نوع است؛ یکی «محتوم» که بنا به فرموده حضرت عبدالبهاء مثال آن تمام شدن روغن چراغ است که به طور حتم به خاموشی چراغ می‌انجامد و دیگری «معلق» که باز بنا به فرموده آن حضرت مانند تندبادی است که می‌وزد و چراغ را خاموش می‌نماید که البته این وزش باد هم سبب و علتی دارد که شاید برای ما ناشناخته باشد. جمال ابهی در باره اجل محتوم می‌فرمایند: باید به آن تسلیم شد چه که حتم است اما حق می‌تواند آن را تغییر و تبدیل دهد ولی ضررش خیلی بیشتر خواهد بود.

اما اجل معلق را می‌توان به مدد دعا و مسئلت رفع نمود. این که حق چگونه می‌تواند قضا و قدر و اجل محتوم را تغییر دهد در میان اهل کلام در اسلام بحث بسیار است. از قول حضرت محمد (ص) روایت شده است: تغییر تقدیر نیز جزء تقدیر است. این تغییر در اصطلاحات کلامی به بداء نیز تعبیر شده است. مصداق بارز آن اتفاقاتی است که در طول تاریخ در ادیان آسمانی به وقوع آنها از جانب خداوند وعده داده شده اما رخ نداده‌اند

و جمال مبارک در کتاب مستطاب ایقان آن‌ها را جزء طرح و نقشه «تقدیر» الهی و به منظور امتحان عباد قلمداد فرموده‌اند.

حضرت نقطه اولی در کتاب بیان فارسی بدای الهی را نشانه حقانیت حق و قدرت او می‌دانند و در این باره می‌فرمایند:

«فی اَنَّ البَداءَ حَقٌّ. مخلص این باب آن‌که خداوند عبادت کرده نمی‌شود به هیچ چیز مثل بداء زیرا که بداء اعتراف به قدرت اوست بر ما یشاء ... ولم و بم کسی نتواند گفت در فعل او زیرا که او عادل است در قضای خود ... متعالی است بدای خدایی که مقترن شود با بدای خلق او، زیرا که بدای خلق از عجز می‌گردد و بدای او از قدرت ...» (بیان فارسی، باب سوم از واحد چهارم)

نکته جالب توجه دیگر آنست که حضرت اعلی در این بیان تصریح می‌فرمایند که بدای خلق «یعنی تغییر تصمیم او» از ضعف است و در عالم خلق و جهان امکان تغییر و تبدیل وجود دارد و از لوازم اوست اما بدای حق «که جزء نقشه ازلی اوست» هر چند به نظر ما تغییر و تبدیل است اما اراده ازلی او بوده است.

از آن‌جا که در مباحث گذشته این مقاله ذکر مراتب سبعة شد لازم است ولو به اختصار با استمداد از یکی از الواح مبارکه حضرت بهاء‌الله، درباره این مراتب و ارتباط آن با مراحل تصمیم‌گیری و اختیار انسان سخنی به میان آید.

آن حضرت می‌فرمایند:

«لَا يَكُونُ شَيْءٌ فِي السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ إِلَّا بِمَشِيَّةِ وَ ارادة و قدر و قضا و اذن و اجل و کتاب. هر نفسی به دنیا می‌آید، اسباب لاثحصی با او می‌آید اگر چه به بصر ظاهر دیده نمی‌شود ولیکن فی الحقیقه این مقام محقق است. آنچه از محتومات محسوب، تغییر نپذیرد و دون آن به سبب اسباب و اعمال تغییر می‌نماید. اول میلی که در انسان احداث می‌شود قبل از ظهور اسباب این مقام مشیت اول تصور اسباب که در انسان مقام اراده و قدر مقام هندسه و اندازه است یعنی ظهور اسباب به مقدار امضای تألیف ما قدر. مقام قدر را بسیار عظیم ذکر نموده‌اند ... و این مقامات را انسان در مقامات خود مشاهده می‌نماید یعنی مراتب سبعة که ذکر شد و بعد از ظهور قضا امضای مشهود و همان مقام اذن است از برای هر شیئی اجل بوده و هست یعنی مدت کون آن و بعد مقام کتاب که مقام تمامیت شیء است، ظاهر و هویدا ...» (مائدة آسمانی، ج ۸، ص ۱۹۱)

در اين بيان مبارك ضمن بر شمردن مراتب هفت‌گانه خلقت و وجود اشيا ذكر اسباب **لا تحصى** مي‌شود كه با به دنيا آمدن انسان با او مي‌آيند و طبيعتاً اين اسباب، روابط علت و معلولی بي شماری را ايجاد مي‌نمايند كه با عقل حسابگر انسان قابل درك نيستند. هم‌چنين مي‌فرمايند: آن‌چه از محتومات محسوب، تغيير نپذيرد بنا بر اين اين محتومات خارج از حوزه اختيارات انسان هستند اما اموری هستند كه به سبب اسباب و اعمال تغيير مي‌يابند همان اسبابي كه ذاتي انسان هستند و يا اسبابي كه آدمي در اين جهان كسب مي‌نمايد. آن‌چه كه در اين بيان مبارك و در رابطه با اختيار انسان و تحقق آن حايز اهميت است آنست كه به فرموده حق اين مقامات «مقامات سبعة» را انسان در مقامات خود نيز مشاهده مي‌نمايد و گويي انسان از آن‌جا كه به صورت و مثال خدا آفريده شده در تصميم‌گيري و اختيار خود نيز مقاماتي مشابه را طي مي‌نمايد يعني فرآيند اختيار و تصميم‌گيري انسان مشابه آنست كه در مراتب سبعة تحقق مي‌يابد. به غير از مسئله بدهاء كه هم‌چنان كه ذكر شد در نزد حق با آن‌چه كه در نزد خلق است به كلي متفاوت است هر چند كه در صفحات قبلي اين مقاله به مناسبت‌هاي گوناگون سخن از بيانات حضرت عبدالبهاء كه در واقع تبينات آن حضرت پيرامون آثار الهيه در باره اختيار و حيطه‌هاي آن است به ميان آمد و اوراق اين رساله با سخنان گهربار حضرت مولی‌الوری در اين باره مزین گردید اما صفحات پاياني تماماً اختصاص به تبينات آن حضرت در باره عنوان اين مقاله و مسائلي مربوط به آن دارد كه به نحوی روشن تر و با بياني واضح تر توضيحات مطالب را بيان مي‌فرمايند و پرده از چهره رازها مي‌گشايند.

بيانات حضرت عبدالبهاء

قسمت قبلي اين مقاله با آثار حضرت نقطه اولی و جمال اقدس ابهي، در باره مسئله قضا و قدر و ارتباط آن با اختيار انسان پايان يافت لذا براي آن‌كه ارتباط مطالب مطروحه قطع نگردد؛ اين قسمت از رساله با آثار گهربار حضرت عبدالبهاء در اين باره آغاز مي‌گردد و سپس به ساير مباحث مربوطه به خصوص آن‌چه كه در كتاب مفاوضات آمده است مورد بررسي قرار مي‌گيرد.

حضرت عبدالبهاء در يکي از الواح مقدسه تصويري واضح تر را از مفهوم قَدَر و تقادير الهيه براي ما آشکار مي‌نمايند. ايشان در اين لوح مبارک در پاسخ به سؤال يکي از مؤمنين در اين باره چنين مي‌فرمايند:

«اما مسئله قصر عمر و قلت اولاد و تنگي رزق حکمت بالغه است که مصدر تقادير الهيه است و تقادير الهيه، روابط قويه صحيحه که در بين اجزای کایناتست. هر امری مرتبط به جميع امور است و هر قضيه از روابط ضروريه جميع قضایا.» (امر و خلق، ج ۱، ص ۸۳)

با توجه به اين بيان مبارک در مي‌يابيم که مصدر تقدير حکمت بالغه که ناشی از علم و حکم و امر الهی است می‌باشد «هم‌چنان‌که در توضیح اصطلاح اهل عرفان و کلام و آثار مبارکه ذکر شد» و اين تقادير چيزی جز همان روابط ضروريه در ميان کاینات نیست و به فرموده مبارک هر امری نیز مربوط به جميع امور است و هر قضيه از روابط ضروريه جميع قضایا. بنابراین در رابطه با هر تقديری ما با شبکه پیچیده بی‌شمار و لاتحصى از قضایا روبرو هستيم و عوامل غير قابل احصا در کار هستند لذا در باره قدر عقل حسابگر در می‌ماند و به فرموده حضرت اعلى جز به نیروی ماورای عقل يعنی «فؤاد» حقيقت آن قابل درک نیست.

اما مصدر اين تقادير، حکمت بالغه الهيه است و هم‌چنان‌که ذکر شد قَدَر اراده خیر خداوند جهت بشر است. آن‌چه که خدا آفریده در نهايت کمال است. «ليس في الأمكان ابدع مما كان» بنابراین انتخاب بر طبق اين روابط قويه و صحيحه و ضروريه و عمل به آن مطابق خیر و دربردارنده اختيار حقيقي «يعنی ائخاذ خیر» انسان است. شايد آدمی بتواند با تعمق در علت و معلول و با دست‌کاری‌های ژنتیکی بر عمر خود بيفزايد و یا آن‌که تعداد فرزندان خود را با تکنیک‌های جديد پزشکی اضافه نماید و تنگي رزق خود را بدون توجه به روابط ضروريه تعريف شده در علم اقتصاد و حکمت بالغه الهی به گشادگی تبديل نماید و یا حتی در اثر روابط ناسالم اقتصادی بر روزی خود بيفزايد اما آیا اين همه مطابق خیر است؟ در اين‌جا اين بيان مبارک و مشهور حضرت عبدالبهاء به خاطر می‌آيد که می‌فرمايند: «همچو گمان مدار که آن‌چه آرزوی انسان است، خیر انسان است، چه بسيار آرزو که عدو جان است ...»

انسان می‌تواند با تعمق در علت و معلول و روابط ضروریّه از انرژی اتمی استفاده نماید اما این‌که آن را برای ایجاد نیرو جهت رفاه انسان به کار برد و یا آن‌که به واسطه آن بمب اتم بسازد و به نابودی آدمی بگمارد بر عهده خود اوست. خداوند برای انسان چه خواسته است، آبادی و رفاه و آسایش و یا نابودی؟

حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر در باره قضا و قدر چنین می‌فرماید:

«... اما شرارت و دزدگی و خون‌خواهی یزید از خود ایشان بود، قضا را نباید متهم نمود. قدر استعداد و لیاقت و اندازه خود اشیا است زیرا معنی قدر اندازه است و قضایای الهی که عبارت از حکم ربّانی در حقایق اشیا است به قدر و اندازه اشیا ظاهر می‌شود.» (امر و خلق، ج ۱، ص ۸۴)

در این بیان مبارک نیز معانی و مفاهیم حکم الهی و قضا و قدر و هم‌چنین رابطه مفهوم اختیار انسان با این مفاهیم بیان گردیده. آن‌چه مسلم است حضرت عبدالبهاء شرارت یزید را به قضا مرتبط نمی‌داند زیرا هم‌چنان‌که گفته شد، به فرموده حضرت اعلیٰ، جوهر قدر اراده خیر خداوند به جهت بشر است و آن‌چه شر است به خود ایشان راجع می‌شود؛ بنابراین و چنان‌که خواهد آمد انتخاب خیر و شر در حوزه انتخاب انسان است اما برای این‌که به حقیقت مسئله در باره حیطه‌های اختیار در زندگی انسان و رابطه آن با قضا و قدر پی ببریم با استناد به بیان حضرت عبدالبهاء باید بدانیم که حکم ربّانی و در حقیقت انسانی چیست و چگونه به قدر و اندازه انسان ظاهر می‌گردد.

در بیانات حضرت عبدالبهاء اولین محدوده و چارچوب کلی که برای انسان و در نتیجه اختیار او مقدر شده است، رتبه او در مراتب وجود است که به فرموده آن حضرت ابداً نمی‌تواند از آن تجاوز نماید و آن رتبه عبودیت است؛ ایشان در این باره می‌فرمایند:

«... ولی هر کابینی از کاینات برای او رتبه‌ای است که تجاوز از آن مرتبه نتواند یعنی آن‌که در رتبه عبودیت است هر چه ترقی کند و تحصیل کمالات غیر متناهیّه نماید، به رتبه ربوبیت نمی‌رسد...» (مفاوضات، ص ۱۰۷)

و در ادامه همین بیان می‌فرماید:

«... مثلاً پطرس مسیح نشود، نهایتش اینست که در رتبه عبودیت به کمالات غیر متناهیّه رسد...» (مفاوضات، ص ۱۰۸)

در این بیان مبارک حضرت عبدالبهاء تأکید می‌فرمایند که انسان هر چه ترقی کند، به رتبه ربوبیت و نبوت نمی‌رسد اما در رتبه خود کمالات غیر متناهیّه دارد. بر مبنای این بیان قدر و اندازه وجودی انسان در مراتب وجود و در نتیجه چارچوب و حیطة کلی اختیارات او تعریف می‌شود چرا که اختیارات و توانایی‌ها به جهت کسب کمالات است و از نظر الهیون کمالات انسانی حرکت و ترقی انسانی به سوی مقصد نهایی از خلقت او یعنی عرفان و محبت خلق است و هر چند که انسان در رتبه خود از نظر جسمانی و ذهنی و جنبه‌های معرفتی و شناختی گرفتار محدودیت‌هایی است اما به نظر نگارنده این مقاله در رتبه خویش و برای رسیدن به آنچه به خاطر آن خلق شده است و مقصد اصلی از حیات اوست محدودیتی ندارد و در نتیجه اختیارات او در رتبه عبودیت برای رسیدن به این کمالات نامتناهی، نامتناهی است.

حضرت عبدالبهاء در بیانی دیگر در رابطه با حیطة‌های اختیار در زندگی انسان می‌فرمایند:

«... اموری در تحت اختیار انسان است؛ مثل عدل و انصاف و ظلم و اعتساف مختصراً اعمال خیریه و افعال شریّه. این واضح و مشهود است که اراده انسان در این اعمال مدخلی عظیم دارد و اما اموریست که انسان بر آن مجبور و مجبور است؛ مثل خواب و ممات و عروض امراض و انحطاط قوا و ضرر و زیان این امور در تحت اراده انسان نیست و مسئول از آن نه، زیرا، مجبور بر آنست...» (مفوضات، ص ۱۱۵)

تردیدی نیست که انسان ناچار است روزی این جهان را ترک نماید و بنابراین ممات «اجل محتوم» امری ناگزیر است و یا آن که انسان نمی‌تواند نخواهد یا در اثر عوامل و سبب‌هایی که برای او ناشناخته است دچار امراض می‌گردد و در فعالیت‌های اقتصادی متحمل ضرر و زیان می‌شود اما، به نظر می‌رسد جبری که هیکل مبارک از آن سخن می‌گویند مطلق نیست هر چند که به فرموده حضرت عبدالبهاء اموریست که انسان بر آن مجبور «امور جبلی و ذاتی انسان» و مجبور است «امور خارج از وجود انسان» اما هم‌چنان که به استناد بیان مبارک در بحث‌های گذشته مطرح شد، هیچ امری بی‌سبب و علت تحقق نمی‌یابد و انسان می‌تواند به واسطه تعمق در علت و معلول به مبارزه با جبری برخیزد که زندگی او را در بر می‌گیرد و اگر چه باید بالاخره روزی از این جهان برود و این امر محتوم است ولی از بسیاری از بیماری‌ها که می‌تواند منجر به مرگ گردند با دانش و عمل

جلوگیری نماید و با شناخت علل و عواملی که حیات انسان را تهدید می‌کند مانند امراض و حوادث و بلائیای طبیعی از میزان مرگ و میرها بکاهد و حتی به مسئلت و دعا از این آجال معلّقه نجات یابد و بی‌تردید هر ضرر و زیانی را نمی‌توان ناشی از اجبار دانست مگر آن‌که علل و عوامل آن از دید انسان پنهان باشد.

اما هم‌چنان‌که از قبل گفته شد ارتباط هر قضیه با قضایای دیگر و به وجود آمدن شبکه گسترده و غیر قابل شمارش و پیچیده قضایا در بعضی از موارد سبب می‌گردد که عقل انسان از بررسی و تجزیه و تحلیل آنها بازماند.

در باره قضا و رابطه اختیار انسان با آن، حضرت عبدالبهاء آن را به دو قسم منقسم فرموده‌اند؛ یکی محتوم و دیگری مشروط. (مفوضات، ص ۱۳۳) هم‌چنان‌که حضرت بهاء‌الله نیز در نصی که زیارت شد، دو نوع اجل را ذکر فرموده‌اند؛ محتوم و به قول خلق معلّق اما تصریح می‌فرمایند که این دو امری که از امر حقیقی صادر شده در مقامات قضا و قدر است. در هر حال حضرت عبدالبهاء در این بیان می‌فرمایند: قضای محتوم، حتم است؛ تغییر و تبدیل ممکن نیست. اما در مورد قضای مشروط می‌فرمایند: این قضا مشروط است، احتراز و محافظه و ملاحظه و احتیاط از این مثمر و مفید است.

منظور از ذکر این بیان مبارک حضرت عبدالبهاء آن است که هم‌چنان‌که گفته شد و به نظر نگارنده با استناد به بیانات مبارکه حضرت مولی‌الوری بروز هر نوع مرضی و یا هر نوع ضرر و زیانی نمی‌تواند جبر باشد و می‌توان با احتراز و ملاحظه و محافظه و احتیاط تا حد ممکن از آن جلوگیری کرد و حتی به مسئلت و دعا مطابق نص جمال مبارک آن را رفع نمود.

در مورد علم و حکم الهی یعنی قضا و قدر و رابطه آن با مسئله جبر و اختیار نظر بعضی از اهل کلام در اسلام «معتقدین به جبر» پیش از این آمد و پاسخ یکی از متکلمین در این باره یعنی خواجه نصیر طوسی ذکر گردید. حضرت عبدالبهاء در کتاب مفوضات در مبحث سؤال از قضا و قدر مطلبی بیان می‌فرمایند که مؤید نظریه خواجه مذکور و تبیین آثار حضرت نقطه اولی و جمال اقدس ابهی در این باره است.

سؤال اینست، چون علم الهی تعلق به عملی از شخص یافت و در لوح محفوظ قدر مثبت گشت، آیا مخالفت آن ممکن است؟ و بخش‌هایی از پاسخ حضرت عبدالبهاء به این شرح می‌باشد:

«علم به شىء سبب حصول شىء نيست زيرا علم ذاتى حَقّ محيط بر حقايق اشيا قبل وجود اشيا و بعد وجود اشيا يكسانست سبب وجود شىء نگردد...»

و اتفاقاً آن حضرت در اين باره مثالى را مشابه مثال خواجه نصير مى‌آورند و مى‌فرمايند:

«... مثلاً امشب جميع خلق مى‌دانند که بعد از هفت ساعت آفتاب طلوع کند اين علم جميع خلق سبب تحقّق و طلوع آفتاب نگردد...» (مفاوضات، ص ۶۸)

حضرت عبدالبهاء در بياني ديگر در اين باره چنين مى‌فرمايند:

«در علم الهى پيش و پس و اول و آخر نيست، حقيقت هر شىء على ما هو عليه به جميع انتقالات معلوم و مشهود چنان که باغبان حقيقت اثمار را در بطن اشجار مى‌دانند که کدام تلخ است و کدام شيرين وليکن اين علم سبب تحقّق آن نيست...» (مفاوضات، ص ۶۹)

در ارتباط با يکى ديگر از مباحث مربوط به موضوع اين مقاله، حضرت عبدالبهاء در مبحث اخلاق متفاوتۀ نوع انسان از مباحث کتاب مفاوضات به واقعيت و حقايق مطالبى اشاره مى‌فرمايند که در رابطه با اختيار انسان بسيار حائز اهميت است. ايشان در ابتدا بر وجود اخلاق فطرى تصريح مى‌فرمايند؛ اخلاقى که به همراه انسان متولد مى‌شود آن حضرت مى‌فرمايند: فطرت الهيه خير محض است و لکن اختلاف اخلاق فطرى در انسان به تفاوت درجات است. بنا بر اين ضمن آن که به اخلاق فطرى به عنوان يک واقعيت و يک حقيقت اشارت مى‌فرمايند، به تفاوت درجات نيز در بين انسان‌ها در اين رابطه تصريح مى‌فرمايند امورى که بسيار در سرنوشت انسان مؤثر مى‌باشند و سپس در بارۀ اخلاق ارثى يعنى آن چه که به واسطۀ وراثت به انسان مى‌رسد مطالبى را بيان مى‌فرمايند. اين هر دو اخلاقياتى هستند که انسان در به وجود آوردن آن هيچ نقشى ندارد و هم چنين تفاوت درجات که خارج از حيطۀ اختيارات آدمى است. اما در ادامه سخن، حضرت عبدالبهاء در مورد اخلاق اکتسابى چنين مى‌فرمايند:

«... و اما تفاوت اخلاق من حيث التربيۀ اين بسيار عظيمست زيرا تربيت بسيار حکم دارد. نادان از تربيت دانا شود، جان از تربيت شجاع گردد...» (مفاوضات، ص ۹۹)

در ادامه سخن، هيکل مبارک نقش اکتساب را تا آن جا عظيم مى‌دانند که مى‌فرمايند: حتى استعداد را مى‌توان اکتساب نمود و اخلاق فطرى را به واسطۀ اکتساب در جهت

خیر و یا شرّ راهنمایی نمود و سوق داد و این عامل عظیم یعنی اکتساب در حوزه اختیار انسان است و البته نقشی تعیین کننده در سرنوشت او دارد و می‌تواند در تعدیل و تبدیل اخلاق انسان بسیار مؤثر آید.

یکی از مطالب بسیار مهمی که در رابطه با اختیار انسانی مطرح است، مسئله مسئولیت انسان و تکلیف او در قبال این اختیار است. بدون این اختیار مسئولیت و تکلیف معنا ندارد و با وجود اختیار، انسان نمی‌تواند فاقد مسئولیت باشد. در دو اثر از آثار حضرت نقطه اولی که در این مقاله مورد بررسی قرار گرفتند بر این نکته تصریح گردیده که خداوند به اندازه اختیاری که به هر موجودی داده است از او مؤاخذه می‌نماید.

حضرت عبدالبهاء در همان مبحث اخلاق متفاوتۀ نوع انسان می‌فرمایند:

«... اعتراض بر اشقیای از جهت استعداد و قابلیت فطری نیست بلکه اعتراض از جهت استعداد و قابلیت اکتسابیست. در فطرت شری نیست کُلّ خیر است حتّی صفات و خلقی که مذموم و ملازم بعضی از نوع انسانست و فی الحقیقه مذموم نه...» (مفاوضات، ص ۹۹)

هم‌چنین حضرت عبدالبهاء در یکی دیگر از مباحث کتاب مفاوضات مسئله مسئولیت انسان در قبال عقل و در نتیجه اراده‌ای که اساس اختیار انسانی است را توضیح داده و در این باره می‌فرمایند:

«... اما الهیون بر آنند که حسن و قبح اشیا معقول است و مشروع بناء علیه. ممنوعیت قتل و سرقت و خیانت و کذب و نفاق و ظلم معقولست. هر عقلی این را درک می‌کند که قتل، سرقت، کذب، نفاق و ظلم کُلّ قبیح مذموم است و چون ارتکاب نماید، مؤاخذه است، خواه صیت نبوت به او برسد خواه نرسد چون عقل مذمومیتش را ادراک کند...» (مفاوضات، ص ۱۲۲)

بنابراین انسان به خاطر عطیۀ کبری یعنی عقل که به او عطا شده مسئول و پاسخگو است. در همین رابطه و در ارتباط با پاسخ‌گویی انسان در قبال اختیاری که به او تفویض شده در بیانی دیگر چنین می‌فرمایند (ترجمه): «فقط خداوند متعال قادر است مسئولیت ما را در مقابل اراده آزاد ما با در نظر گرفتن اعمال اجباری و غریز با میزان کامل عدالت خود بسنجد و ارزش آن را تعیین نماید. هر قدر خداوند ودایع و استعدادهای بیشتری به شخص عطا فرموده باشد، به همان نسبت بیشتر از دیگران او را مورد مؤاخذه قرار می‌دهد...» (بیانات حضرت عبدالبهاء خطاب به خانم استیونس)

و در همين رابطه و در بياني ديگر حضرت عبدالبهاء مي فرمايند:

«چنانچه در انجيل مذکور که خداوند مانند کوزه‌گر قدحی عزيز بسازد و ظرفی ذليل صنعت نمايد. حال ابريق ذليل حق ندارد که اعتراض بر کوزه‌گر نمايد که چرا مرا جام عزيز نساختی که دست به دست می‌گردد؟ مقصود از اين عبارت اينست که مقامات نفوس مختلف است ... جمیع اين اشيا در رتبه خود کاملند و بايد تحزی کمالات در رتبه خویش نمايند...» (مفوضات، ص ۱۱۶)

با توجه به آن چه که ذکر شد و با استفاضه از بيانات مبارکه درمی‌يابيم که مسئوليت انسان در رابطه با اختیاری که به او تفویض شده و ودایع و استعدادهایی که به او عطا شده آنست که در رتبه خود تحزی کمالات نمايد. کمالاتی که به فرموده حضرت عبدالبهاء در رتبه عبودیت نامتناهی است، ضمن آن که در این جا این حقیقت بزرگ باید یادآوری گردد که هر چند انسان در این رتبه محدود است اما آن جا که بتواند فیوضات نامتناهی الهیه را که به واسطه رتبه نبوت یا عالم امر به عالم خلق افاضه شده است، دریافت دارد، آن گاه می‌تواند به واسطه روح ایمانی خود و فراتر از روح انسانی یا قوه کاشفه خویش به اختیاراتی عظیم و در نتیجه کمالاتی نامتناهی دست یابد و به مقام بلندی که خداوند مختار برای او مقدر فرموده برسد.

علی‌رغم همه محدودیت‌هایی که انسان را در بر گرفته و اموری که آدمی بر آنها به فرموده مبارک مجبول و مجبور است و به رغم همه عوامل ناشناخته‌ای چون امیال و غرایز انسانی و تأثیرات کاینات سايره و شبکه‌ای از قضایای بی‌شمار و پیچیده و درهم تنیده که سرنوشت بشر را تحت تأثیر خویش قرار می‌دهند، انسان در اصلی‌ترین و اساسی‌ترین انتخاب سرنوشت‌ساز خود یعنی انتخاب بین خیر و شر بنا به تصریح حضرت عبدالبهاء مدخلیتی عظیم دارد. انتخابی که تنها در زندگي انسان می‌تواند مفهوم یابد و تحقق پذیرد اما در این جا نیز به فرموده آن حضرت با «سر عظیم خیر و شر» روبرو هستیم. راز بزرگی که قرن‌ها اندیشمندان جهان را به خود مشغول نموده است و از اهم عواملیست که مسئله جبر و اختیار را بسیار غامض و پیچیده نموده است.

در حوزه فلسفه یعنی فلسفه اخلاق و در مبحث ارزش‌ها همیشه این سؤالات اساسی مطرح بوده‌اند که به راستی مفهوم خیر و شر و ارزش‌ها چه هستند و منشأ آنها چیست و ضامن و حافظ آنان کدام است؟

حضرت عبدالبهاء در بیانات مبارکه خود در باره مفهوم شرّ آن را عدم خیر و امور متضادّ طبایع کاینات دانسته‌اند و هم‌چنین اموری که مخالف روابط قویّه صحیحه مابین اشیا است. به فرموده آن حضرت «در وجود شرّ نیست» و شرّ ذاتاً وجودی ندارد. (مفاوضات، ص ۱۲۱) هر چند که در این باره حضرت عبدالبهاء رئیس مطالب را بیان فرموده‌اند اما بحث در باره هر یک از آنها مستلزم مقالات مفصّل دیگری است. مع‌هذا از این بحث اجمالی تنها می‌توان نتیجه گرفت که اختیار حقیقی انسان در گرو شناخت او از مفهوم خیر و آگاهی و عشق او به آنست زیرا هم‌چنان‌که ذکر شد، اختیار عبارت از میل و طلب و عشق به نیکی و کوشش انسان برای رسیدن به خیر و گردن نهادن به آن است و گستردگی حیطة‌های اختیار بشر منوط به شناخت بیشتر او در باره مفهوم «خیر» است و هم‌چنان‌که گفته شد مقصد از حیات انسان از نظر اهل ادیان، رسیدن به عرفان و حبّ الهی یعنی خیر محض است و از نظر ایشان تحقّق اراده حقیقی آدمی چیزی جز انطباق آن بر اراده‌الله نیست و بدین طریق است که انسان می‌تواند به مقام حقیقی و قدر و اندازه و منزلت خویش در عالم هستی یعنی جانشینی خدا بر روی زمین به اسم «یا مختار» نایل آید.

خلاصه

۱. آن‌چه که در جهان روی می‌دهد همه دارای علت و سبب و نهایتاً به حکم و اراده الهی است. حکم و فعل خداوند هم‌چنان‌که حضرت ربّ اعلی فرموده‌اند به صورت اختیاری که به اشیا داده شده جلوه‌گر می‌شود و اختیار هر شیء مطابق رتبه وجودی آنست. در رتبه انسانی اختیار آدمی حاصل قدرت و اراده است که هر دو منشأ الهی دارند.

۲. هر چند که آن‌چه روی می‌دهد به حکم الهیست اما هم‌چنان‌که گفته شد این بدان معنی نیست که انسان مسلوب‌الاختیار است اما اختیار انسان مراتب و محدوده‌هایی دارد. در بعضی از موارد انسان اختیار بیشتری دارد؛ مانند تحصیل کمالات اخلاقی و اجتناب از شرّ و گناه اما در مواردی اختیار انسان بسیار قلیل است یا آن‌که هیچ اختیاری ندارد؛ مانند خور و خواب و مرگ و پیری و پدیده‌هایی از این قبیل.

۳. علم الهی شامل و محیط بر همه چیز است اما موجب حدوث و وقوع اشیا نیست و دلیل بر جبر نمی‌باشد.

۴. انسان به اندازه رتبه و استعداد و اختیاری که به او داده شده مسئول است و اگر مختار نبود نه مسئول بود و نه مؤاخذ می‌توانست باشد.

۵. در باره قضا و قدر و رابطه آن با اختیار انسان و حیطه‌های آن باید گفت که به فرموده حضرت بهاءالله در مقامات قضا و قدر دو اجل وجود دارد؛ اجل محتوم که باید به آن تسلیم بود و اجل معلق را که می‌توان به مسئلت و دعا رفع نمود. به تعبیر حضرت عبدالبهاء نیز قضا دو قسم است؛ محتوم و مشروط یا معلق. قضای محتوم تغییر و تبدیلی ندارد و باید به آن تسلیم شد اما در مورد قضای مشروط، احتراز و محافظه و ملاحظه و احتیاط از آن مثمر و مفید است و بنابراین تا حدودی در حیطه اختیار انسان است. به فرموده حضرت عبدالبهاء تقادیر الهیه «روابط قویّه صحیحه‌ای است که در بین اجزای کایناتست» و این روابط شامل شبکه گسترده و پیچیده‌ای از قضایا و روابط علت و معلولی است و انسان به واسطه تعمق در این روابط می‌تواند بر حیطه اختیار و آزادی خود تا حدی بیفزاید اما هم‌چنان که ذکر شد پیچیدگی و گسترده بودن این روابط بین قضایا باعث می‌گردد که در موارد بسیاری بررسی و تحلیل آنها برای عقل منطقی و حسابگر دشوار و حتی محال گردد لذا به فرموده حضرت اعلی در چنین حالتی جز «به خط فؤاد» یعنی استفاده از قوه‌ای ماورای عقل نمی‌توان به حقیقت «قدر» پی برد.

یادداشت‌ها

(۱). بیانات حضرت عبدالبهاء به خانم استیونس و دکتر مانس در جواب سؤالات ایشان در مورد مسئله جبر و اختیار که در کوه کرمل و در سال ۱۹۱۰ میلادی ایراد گردیده است. متن مورد استناد نگارنده مقاله ترجمه از انگلیسی به فارسی است که طبق استفسار جناب عزیزالله سلیمانی از مرکز جهانی در دسترس ایشان قرار داده شده. در این مقاله به مواردی از این متن استناد شده که در سایر آثار نیز وجود دارند.

(۲). تفسیر القدر از آثار نازله حضرت اعلی در شیراز نقل از کتاب حضرت اعلی.

ریاضیات و روحانیات

مهیا د رهنمایی

اصول فلسفی و روحانی دیانت بهائی طرحی شکیل و بدیع برای تفکر و تدقیق در مورد هستی انسان، مبدأ قدسی روح انسان، صعود روح به عالم دیگر و بالاخره تعالی تدریجی روح را به سوی مقصد عالی خود به دست می دهد.

آثار حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء مملو از اشارات واضح و لامع به وجود عوالم دیگر الهی هستند که در واقع حیات انسانی را در این عالم خاک هدفمند و پر معنا می سازند. در این طی طریق روحانی، دلالت های قدسی مانند بانگ جرس راه نمای سالک بوده اند. مثال های بی بدیل در آثار بهائی سعی بلیغ بر این داشته اند که مفاهیم غیر مادی و غیر قابل تصور برای انسان را قابل فهم سازند تا هر کس به فراخور حال، نصیبی ازین دنیای پر رمز و راز برده باشد و چراغ راهی در این جاده صعب العبور به دست داشته باشد. به تأیید حضرت بهاء الله:

«درک عالم ارواح در این عالم اجساد ممکن نشود. هر آن چه در قوه خیالیه دست دهد، آن عالم سوای آنست. در این اجساد فانیه درک عوالم باقیه نتوان نمود الا ما انتم من الرؤیا.» (امر و خلق، ج ۱، ص ۳۰۹)

با این همه خود آثار ما را به غور و تعمق در اقیانوس بیکران کلام الهی دعوت کرده اند تا از آن اعماق در و گوهرهای بی بدیل صید کنیم.

سیر صعودی توانایی های ادراکی، عقلی، علمی و روحانی انسان در بستر قرون و اعصار سیری بوده است تدریجی که تحت تعالیم ادیان از سویی و فلاسفه و دانشمندان از سوی دیگر، مسیرهای پر خطری را پیموده است. طبق تعالیم بهائی گرچه در این سیر، وقفه ها، پس گردها و بیراهه ها کم نبوده اند؛ اما سیر کلی، سیر صعودی بوده و خواهد بود. سیر سرنوشت بشر چاره ای جز دستیابی به یک تمدن پویا به سمت استقرار نهایی ملکوت در عالم ملک را ندارد. در این مسیر دایمی، تأثیرات متقابل علم و دین به عنوان عوامل زیربنایی غیر قابل انکار است. تعالیم روحانی طلعات قدسی که در هر دوره جان تازه ای در عالم دمیده، پنهان و آشکار، قوه محرکه پیشرفت های عظیم در همه شئون بوده است. از جانب دیگر جهش های صنعتی، علمی و فلسفی موجد دنیای جدیدی بوده که آمادگی

برای پذیرش تعالیم روحانی نوراً پیدا کرده است. آگاهی به این گفتگوی دایم میان خالق و مخلوق یکی از بدیع‌ترین و جذاب‌ترین ارمغان‌های تعالیم بهائی برای عالمیان بوده است. از این منظر، دیانت از یک پدیده ایستای جزمی و خشک، تبدیل به پدیده‌ای پویا، زنده و قابل انعطاف می‌شود. در این راستا بیانات حضرت ولی‌ام‌الله ما را متوجه اهمیت کاربرد تعالیم روحانی در حیطه علوم از یک طرف و به کار گرفتن عقل، علم و منطق در درک بهتر از تعالیم روحانی از طرف دیگر می‌سازند.

با این مقدمه، این مقاله در پی کاوش در آن حیطه‌هایی از علوم ریاضی است که تقارنی با تعالیم بهائی در مورد عوالم بعد از صعود روح از جسد دارد. امید آنست که برای آن دسته از خوانندگان علاقمند به این مسایل، پنجره‌ای به سوی درک و فهم عمیق‌تری از روابط عوالم مادی و روحانی و ارتباط ضروری و دایم آنها باز شود.

طبق تعالیم بهائی، پدیده‌های این دنیا وسایل و امکانات برای پیشرفت روحانی انسان هستند و از هر یک می‌توان درسی آموخت. از آن گذشته، هر پدیده در این عالم نشانی از عالم دیگر دارد و آیتی است که خبر از گم‌شده‌ای به دست می‌دهد. طبق بیان جمال مبارک:

«آنچه در این عالم ناسوت و عالم حدود به هر اسم و رسم و هر صورت و وصف دیده در هر عالمی از عوالم الهی ظهوری و شهودی مناسب و ملایم با آن عالم دارد و به اسم دیگر و رسم دیگر و صورت و وصفی دیگر جلوه می‌نماید و رخساره می‌گشاید». (مائده آسمانی، ج ۷، ص ۱۱۸)

نظری اجمالی به تاریخ ریاضیات و رشد آن در چند هزاره اخیر تمدن انسانی واضحاً نشان می‌دهد که از زمان پیدایش اعداد تا به امروز مباحث ریاضی به عنوان انتزاعی‌ترین و خالص‌ترین بخش دانش بشری محسوب شده است.

در ابتدای ظهور اعداد، مصریان، بابلیان و بعدها یونانیان مبدأ اعداد را فردانیایی و قدسی می‌دانسته‌اند و بسیاری از ریاضی‌دانان در عین حال از ارباب فلسفه و الهیات نیز به حساب می‌آمدند. برخی از پیروان ریاضی‌دانان برجسته دنیای کهن مانند فیثاغورث و اقلیدس، خود مسلک‌هایی برای «خواص» تشکیل داده بودند که به اعداد و منشأ آن به صورت هدیه‌ای الهی نگاه می‌کردند. به طور مثال فیثاغورثیان معتقد بودند که علم ناب فقط در حیطه اعداد است که یافت می‌شود و دنبال کردن این علم ناب عامل تصفیه و پالایش روح خواهد بود. نظم بی‌بدیل و روابط و نسبت‌های درون‌سیستمی اعداد، آیتی به

شمار می‌آمدند از یک نظم پنهان جهان شمول و حاکم بر کل هستی که در طبیعت و بسیاری از دستاوردهای مختلف آن زمان مانند هندسه موسیقی و معماری به وضوح قابل مشاهده بود. ارسطو که خود از سلک فیثاغورثیان آبشخور بود، متافیزیک ایشان را با این جمله که: «ذات کل شیء اعداد است و بس» با ایجاز تمام بیان کرد. از نظرگاه ایشان هر آن چه در آسمان‌ها و زمین بود به زبان ریاضی و از طریق اعداد و روابطشان قابل توضیح بود. در یک کلام تنها راه رسیدن به حقیقت غایی، ریاضیات بود و بس.^(۱)

نوافلاطونیان نیز که کل جهان بینی خود را بر اساس مثل افلاطون بنا نهاده بوده‌اند، ریاضیات و به خصوص هندسه را به عنوان پلی بین دنیای پاک و جهان خاک می‌انگاشتند که عامل تعالی روحانی انسان و فراخوانی او به سوی ماوراءها بود. به گفته پرکلوس (ب. م. ۴۸۵ - ۴۱۰) که از آخرین فلاسفه عمده ماقبل قرون وسطی است «ریاضیات، متعالی‌ترین تصوّر ذهنی انسان از خدا و ماوراء است. تمام وجه‌های ریاضی نشئه از دنیای قدسی و روح کلی دارد.»^(۲) ایده‌های ریاضی مانند «کلمه اولی» خود از جنس جهان روح است و موجد و مولد این دنیای هستی. تجدید حیات نوافلاطونیان در زمان رنسانس بار دیگر ردّ پای عمیق خود را در بسیاری از اکتشافات علمی وقت به جا گذاشت. برای مثال، مدل‌های ایده‌آلی ریاضی که در آن دایره و کره به عنوان کامل‌ترین و زیباترین اشکال و احجام به شمار می‌آمدند، عاملی بود اصلی برای رشد سیستم کیهان‌شناسی کپرنیکس که در آن کیهان (که چاره‌ای جز پیروی از ایده‌آل‌های ریاضی را نداشت) می‌بایست که متشکل از کراتی می‌بود که در یک مسیر مدور در حرکت باشند. منطق کپرنیکس بر این اساس شکل گرفته بود که:

۱. ریاضیات متعالی‌ترین زمینه تفکری و تعقلی را ایجاد می‌کند.

۲. اجرام سماوی که همگی آفریده پروردگارند می‌بایست که این تعالی و تکامل را به طور اکمل مجسم کنند.

۳. بنابراین اولاً باید این اجرام کروی باشند «زیرا که کره، متعالی‌ترین حجم هندسی است» و ثانیاً مسیر حرکت آنها الزاماً باید به شکل دایره باشد که کامل‌ترین شکل هاست. البته تحقیقات بعد این مدل ریاضی ارابه شده توسط کپرنیکس را کمی تعدیل کرد و نشان داد که مسیر کرات بیضوی هستند و نه مدور. با این وجود نحوه تفکری که باعث ارابه این مدل جدید از کاینات شد، تکیه بر این فرض اولیه بود که اندیشه پروردگار و آفرینش او در رابطه تنگاتنگ با ساختارهای ریاضی‌اند.^(۳)

در قرون بعد نیز نوابغی چون گالیله، لاپلاس، دکارت، نیوتن، لایبنیتز و کانت، اراده الهی را منعکس در نظم این جهان می‌دیدند که با دقت فراوان و منحصرأً به زبان ریاضی از مشیت الهی نازل و به عنوان هدیه‌ای به بشریت ارایه شده. در عوض از دید ایشان به شکرانه این احسان و برای تکریم پروردگار بر بشر است که این زبان را بشکافد و این نظام را عمیق‌تر درک و کشف کند. ماحصل این طرز تفکر جهش‌هایی عظیم نه تنها در زمینه‌های ریاضی، فیزیک و کیهان‌شناسی در قرون ۱۵ تا ۱۷ و بعد از آن بود بلکه منظرهای بدیعی در مورد الهیات، مبانی روحانی، ارتباط خالق با خلق و نقش انسان در این حیات جسمانی ایجاد کرد. پس از یک انقلاب علمی ناشی از یافتن قوانین و روابط حاکم بین جرم، انرژی، شتاب، جاذبه و حرکت اجرام سماوی و زیر و زبر کردن جهان بینی بشر تا آن زمان، نیوتن باقی‌مانده عمر خود را وقف تعمق در باب کشف یک نیروی واحد حاکم بر تمام پدیده‌ها کرده و در این رهگذر، ریاضیات را خط اصلی ارتباطی دانست مابین خالق و مخلوق.^(۴)

حضرت باب نیز عنایتی خاصه به ارقام و اعداد داشتند و در بسیاری از ادعیه و اوراد، ردپای برخی از این اعداد دیده می‌شود. ارزش عددی حروف ابجد و بستگی آنها با کلمات و معانی آنان در بسیاری از آثار و نام‌گذاری‌های ایشان خواننده را به سوی درک عمیق‌تری از این ارتباطات فرا می‌خواند. هم‌چنین رابطه اعدادی مانند پنج، نه، نوزده، نود و پنجم و مضارب آنها و برخی از اعداد اول در بسیاری از شئون از حروفات حی تا تقویم بهائی به خوبی قابل مشاهده‌اند. حیطه آشنای اعداد با بسیاری از نوشته‌های پیچیده و ویژه اهل راز به هم آمیخته و تصویری بدیع از پرده‌های پر نقش و نگار جهان پراسرار برای ما به ودیعه گذاشته شده است. امید است که این حیطه رمزآلود روزی مورد تحقیق کاوشگران قرار گیرد تا لاقلاً پاره‌ای از اسرار آن آشکار شود.

تا آن‌جا که مدارک و شواهد تاریخی از فرهنگ بشری به جا مانده، این مسئله اساسی ذهن بسیاری را به خود مشغول کرده که وجود و حضور ما در این دنیا به چه جهت و هدفی بوده است؟ «این آمدن و رفتن من بهر چه بود؟» ادیان، روحانیون، عرفای عارفین، فلاسفه، شعرا و ارباب علوم هر کدام به فراخور خویش «گفتند فسانه‌ای و برباد شدند».

ادیان سلف به طور اخص به تدریج مؤمنین را متوجه مراتب روحانی وجود انسانی کرده و می‌کنند اما مسایل گنگ و مورد سؤال بسیار باقی می‌گذارند؛ مثلاً به دنبال مبحث مشترکی که «دنیا مزرعه‌ایست برای آخرت» یک سؤال به میان آمده که چرا باید جان پاک،

مراحل رشد خود را ازین دنیای خاک آغاز کند؟ «مرغ باغ ملکوتیم نیم از عالم خاک ...» چرا تجارب روحانی را باید از گذرگاه عالم ماده کسب کرد؟ اهمّیت حیات مادّی به چه جهت است؟ از این بیان حضرت بهاء الله چه مطلبی مستفاد می شود که می فرماید: «کلّ عوالم الهی طایف حول این عالم بوده و خواهد بود»؛ ارتباطات رمزآلود بین عالم ماده و سایر عوالم الهی از چه دست می توانند باشند؟ طبق کلام حضرت عبدالبهاء در مفاوضات، آیا این روح است که بر اثر سیر و سیاحت در عالم ماده کسب کمالات روحانی می کند و یا این عالم ماده است که بر اثر فیوضات روح جان تازه می پذیرد؟

«به ظهور روح در هیکل جسمانی این عالم نورانی گردد. روح انسان سبب حیات جسد انسان است. به هم چنین عالم به منزله جسد است و انسان به منزله روح. اگر انسان نبود و ظهور کمالات روح نبود و انوار عقل در این عالم جلوه نمی نمود این عالم مانند جسد بی روح بود.» (مفاوضات، ص ۱۴۲)

در باب بسط و توضیح به این سؤالات برخی از مباحث ریاضی می توانند چشم اندازهای جدیدی را برای وسعت اندیشه فراهم کنند. مدل های ریاضی همان طور که در ابتدای مباحث هندسه مسطحه اقلیدسی به خاطر داریم کلیه قضایای مربوطه محدودند به فضاهای بدون بعد، تک بعدی و دو بعدی (نقطه، خط، سطح) با وجود این که خود نقطه، خط و سطح، مابه ازای خارجی در عالم ماده ندارند و کاملاً مفاهیم انتزاعی و ذهنی هستند، روابط و قوانین راجع به آنها در ۲۶۰۰ سال گذشته بی اغراق عمده ترین عامل پیشرفت سایر رشته های علوم بوده و هست. طبق یکی از تعاریف متداول می توان نقطه را مبدأ فرض کرد که از حرکت آن خط «فضای تک بعدی» و سپس از حرکت خط سطح «فضای دو بعدی» و متعاقباً از حرکت سطح حجم «فضای سه بعدی» به وجود می آید. به این دلیل که این عالم سه بعدی مادّی جایگاه و پایگاه پرورش جسمی و فکری بشر بوده، فضای سه بعدی تا اواخر قرن ۱۸ می توانست جواب گوی پرسش های علمی تا آن زمان باشد. از آن جا که ذهن و فکر بشر استعداد تصوّر ابعاد بالاتر را داراست، تدریجاً غور در امکان فضاهای دیگر روابط ریاضی هندسی و فیزیکی حاکم بر چنین سیستم هایی هم چنین تأثیر این ابعاد بر دنیای سه بعدی ما و بسیاری امکانات دیگر ذهن خلاق بشر را به خود مشغول داشته و دامنه توسعه این فضاهای جدید را تا بی نهایت کشانده است. علاوه بر این بسیاری از قضایا و روابط اثبات شده در سطوح پایین تر قابل تعمیم به ابعاد بالاتر هستند و به این ترتیب چنین سیستم هایی با ابعادی فراتر با این که به مشاهده

نيابند و يا حَتَّى وجود مادّی آنها به تجربه درنيابند تحت يك سري قوانين شناخته شده با يكديگر در ارتباطند.^(۵)

از مهم‌ترين دستاوردهاي اين تعمّقات بررسي مسئله خطی بودن زمان در هر بعدی و ترتيب پيشينه و پسينه بودن اتّفاقات در بستر زمان است. مسئله يك طرفه بودن خدنگ زمان و مجازی يا حقیقی بودن آن از غوامض فکری بشر بوده است. برای روشن شدن بيشتري، مثال زير با مدد گرفتن از قدرت اندیشه و ذهن می‌تواند مفيد باشد.

فراوش نکنيد که ما موجودات سه بعدی در هر لحظه امکان مشاهده دو بعد را بيشتري نداريم. در واقع اين مغز ماست که با ترکيب و تلفيق تصاوير دو بعدی، ايجاد تصوّر دنيای سه بعدی را در ذهن ما ممکن می‌سازد. فرض می‌کنيم که همين خاصيت در بقيه ابعاد هم حکم فرما باشد. سطح برکه‌ای کم عمق همراه با يك موجود دو بعدی ساکن اين سطح را به عنوان يك جهان دو بعدی در نظر بگيريد که کاملاً نا آگاه از وجود سطوح بالاتر و پايين تر از خود است. حلقه طلايي از انگشت شما فرو می‌لغزد و به کف برکه می‌رسد. شما دست خود را تا آرنج در برکه فرو برده و حلقه را از آب خارج می‌کنيد. تمام مراحل اين آزمایش ساده برای شما متّصل به يكديگر و معطوف به هدف بوده. حالا بيبنيم در آن جهان دو بعدی و از دیدگاه موجودی که صرفاً در سطح آب زندگی می‌کند چه سلسله اتّفاقاتی رخ داده. توجّه داشته باشيد که يك موجود دو بعدی نه هيچ آگاهی به سطوح بالاتر از آب را دارد و نه به لایه‌های زيرين آن. بنابراین آگاهی صرفاً محدود به محلّ برخورد اجسام سه بعدی و سطح آب خواهد بود. به محض اصابت حلقه با سطح آب يك برق طلايي به چشم می‌خورد و از حيطه آگاهی موجود دو بعدی ما خارج می‌شود. بعد از مدّتی پنج دایره مجزّاً از هم در سطح آب تشکيل می‌شود «پنج انگشت شما» که تبديل به يك خطّ «کف دست» و بعد به بيضی‌هایی با اندازه‌های متفاوت «ساعت» می‌شود. در هنگام پس کشيدن دست شما از آب همين سناريو به ترتيب عکس تکرار می‌شود و بار ديگر برقی طلايي ثبت می‌شود. اين اتّفاقات غير متّصل و بی معنا برای آن موجود دو بعدی بی جهت و هدف در دنيای او ظاهر شده و سپس رهسپار ديار عدم شده‌اند. اما از دیدگاه شما نه هيچ چيز به وجود آمده و نه از بين رفته است. همه چيز به هم پيوستگی کامل داشته و اجزای يك واحد بوده‌اند و برای يك هدف جزیی همکاري کرده‌اند. اسير بودن در هر فضایی هميشه اين امکان را باقی می‌گذارد که بستر زمان و حوادث منفصل و وجود و عدم پديده‌ها ممکن است در فضایی بالاتر معنا و مفهومی

متفاوت را تشکیل دهند. در واقع گذریک پدیده از یک بعد به ابعاد دیگر به منزله نیستی در محدوده ابعاد قبلی است در حالی که در ابعاد بالاتر آن پدیده ممکن است به حیات خود ادامه دهد.

حال این جهان سه بعدی ما را در نظر بگیرید که کل نگرش و درک و احساس ما را احاطه کرده است. برای اکثر ما تصوّر ابعاد بالاتر و شرایط و روابط حاکم بر آن و ارتباط آن با جهان سه بعدی ما امری است بس مشکل اما با مقایسه یک دنیای دو بعدی با ما تصوّر یک دنیای چهار بعدی کمی آسان تر خواهد بود. مدل های ریاضی دقیقاً آینه ای مطابق واقعیات موجود نیستند بلکه بیشتر نقشی مانند یک نقشه جغرافیا را بازی می کنند. یک نقشه دقیق با آن که اطلاعات وسیعی در اختیار ما می گذارد و بدون آن درک کامل محیط، فواصل، مسافات و موانع طبیعی و مصنوعی غیر ممکن است مطلقاً خود آن حوزه جغرافیایی نبوده و نخواهد بود. لازم به توضیح است که قصد این مقاله به هیچ وجه اثبات این ادعا نیست که مقامات روحانی بعد چهارم دنیای سه بعدی ما هستند. یک دنیای چهار بعدی حتی به فرض موجودیت می تواند کاملاً یک دنیای مادی باشد بلکه هدف یافتن وجوه تشابهی است مابین ارتباط ما با یک جهان روحانی از یک سو و با یک جهان چهار بعدی از سوی دیگر. امید آنست که غور و تعمق در چنین مباحثی غایتاً پر پروازی هدیه کند برای بالندگی بیشتر روحانی و عقلانی.

عدم ابزار کافی برای درک

موجودات یک جهان دو بعدی در حالی که در دل یک جهان سه بعدی زندگی می کنند از آن جهان نا آگاه باقی می مانند. فقط بر اثر تماس جزیی بین دو جهان است که گاه درک ناقصی ممکن می شود. «آن قدر هست که بانگ جرسی می آید.» حضرت بهاء الله در تشریح عوالم روحانی پس از صعود می فرمایند:

«اگر چه کلّ عوالم الهی طایف حول این عالم بوده و خواهند بود ولیکن در هر عالمی برای هر نفسی امری مقدر و مقزّر» (امرو خلق، ج ۱، ص ۱۷۹)

و هم چنین در بیان حضرت عبدالبهاء آمده است:

«در جهان دیگر حقیقت انسانیه صورت جسمانی ندارد بلکه صورت ملکوتی دارد که از عنصر عالم ملکوت است ... و آن جهان در این جهان است ولی اهل این جهان از آن جهان بی خبر» (گلزار تعالیم بهائی، ص ۱۵۸)

همان طور که بدون درک از یک جهان سه بعدی، یک جهان دو بعدی می‌تواند کاملاً تحت تأثیر قوانین، روابط، اتفاقات و تغییرات بعد بالاتر از خود باشد، جهان سه بعدی هم می‌تواند دست خوش تغییرات حاصله از ابعاد بالاتر باشد، بدون آن که استعداد درک و فهم ارتباطات درون سیستمی و یا حتی وجود جهان دیگری را داشته باشد.

واضح است که ابعاد بالاتر تا بی‌نهایت با این حال که برای ذهن بشری خارج از حوزه تصوّر است هنوز با کمک تعمیم قوانین قابل بررسی هندسی، ریاضی و فیزیکی هستند. وجود این گستره بی‌انتهای فرموده حضرت بهاءالله در عوالم روحانی نیز تأیید شده است:

«در انجمن عالم، عوالم الهیه ... از ابصار جسمانی و انظار ترابی مخفی و مستور و غیر متناهی است ... یک عالم از عوالم، عالم روحانی انسانی است اگر چه به سبب ظاهر مشهود نیست و معلوم نه لکن من حیث البصیره ظهور و بروزش و احکام و آثارش و افعال و شئونش چون آفتاب مشهود و موجود و عیان.» (امر و خلق، ج ۱، ص ۱۹۶)

ملک آیینۀ ملکوت است

جمال مبارک می‌فرمایند:

«البته حقایق اشیا به جلوه‌های مختلفه و ظهورات متغایره حقایقاً بعد حقایق در

هر عالمی جلوه نمایند و رخساره گشایند.» (مائده آسمانی، ج ۷، ص ۱۲۱)

در حیطة ریاضیات اگر با فرض وجود فضاهای چند بعدی شروع کرده، سیر نزولی را طی کنیم بعدها پایین‌تر را می‌توان به انحای مختلف بازسازی کرد یکی به وسیله تمرکز روی یکی از وجه‌های بعد بالاتر مثلاً سطح را می‌توان یکی از شش وجه مکعب دانست دیگری به وسیله تلاقی دادن بعد بالاتر با پایین‌تر مثلاً محل برخورد یک سطح با یک مخروط می‌تواند یک بیضی را تولید کند و یا از طریق فرافکنی «ایجاد سایه یا تصویر» یک جسم بر روی بعدی پایین‌تر. به طور مثال سایه‌ای از یک هواپیما که روی زمین تشکیل می‌شود. برای روشن شدن بیشتر، پرنده‌ای را در حال پرواز در نظر بگیرید که سایه‌ای متحرک را روی زمین تشکیل می‌دهد. پرنده در این مثال موجودی سه بعدی و مستقل از سایه خویش است. بنا بر شکل و فرم، پستی و بلندی و یا خشکی و سرسبزی زمین، سایه این پرنده شکل و فرم‌های مختلف به خود می‌گیرد و انعکاسات متنوعی را ایجاد می‌کند اگر ناظر به سایه بود تفاوت‌های صوری بی‌انتهای در حین حرکت پرنده در روی سطح دو

بعدی تشکیل می‌شود که اثری و خبری از آن پرنده را به ذهن اهل راز متبادر می‌سازد. در این رابطه محدود بین پرنده و سایه، پرنده قائم بالذات است و در همه حال علت وجودی حرکت، جهت و سیر و سیاحت سایه از اوست اما اگر شخص ناظر خود را منحصراً درگیر مشاهده سایه کند و از وجود پرنده غافل بماند آسان است که تحرکات سایه را اصل و مبدأ فرض کرده و از اصل آسمانی پرنده بالکل غافل بماند. اشارات موجود در آثار در مورد عوالم بعد در بسیاری از مثال‌ها ظاهراً شباهت و تقارنی نزدیک‌تر با این مدل اخیر دارد. وجود سایر عوالم الهی مستقل از این هستی یکی از اصول و پیش‌فرض‌های اولیه را در جهان بینی بهائی تشکیل می‌دهد. این عوالم با ایما و اشاره نه تنها وجود و حضور خود را به عنوان اصل و مبدأ و منشأ و محرک این دنیا اعلام می‌کنند بلکه ما را به طرف خود صلا می‌زنند و فرا می‌خوانند. به بیان حضرت عبدالبهاء در مفاوضات: «بعضی را گمان چنین که جسد جوهر است و قائم بالذات است و روح عرض و قائم به جوهر بدن و حال آن که نفس ناطقه جوهر است و جسد قائم به آن.» (ص ۱۶۸)

یکی از اهداف اصلی عرفان در ادیان کوشش برای تغییر جهت دید ما از سایه به طرف اصل است.

حرکت و زمان

با اذعان به این که در مورد بحث زمان در این قسمت حق مطلب آن‌طور که باید و شاید بیان نخواهد شد فقط به کلیاتی خواهیم پرداخت بدون درگیر شدن در مسایل تکنیکی و به بیان ساده، هر بعدی به اضافه زمان بعدی بالاتر را ایجاد می‌کند؛ به طور مثال یک سطح دو بعدی از طریق حرکت در زمان یک فضای «جای - گاه» سه بعدی را تشکیل می‌دهد. اگر به سیر صعودی یک سطح افقی دقت کنیم، می‌بینیم که این سطح در مسیر خود یک حجم سه بعدی را تشکیل می‌دهد و در این حرکت مراحل پایین‌تر «ابتدایی‌تر» این مسیر از نظر یک موجود دو بعدی به ما قبل تعبیر می‌شود «که به گذشته او تعلق دارد و در دنیای او از بین رفته است» و آن‌چه در این مسیر هنوز به آن نرسیده به عنوان مابعد تلقی می‌شود اما از نظر مشاهده‌کننده در دنیای سه بعدی تمام این مسیر با یک نگاه دیده می‌شود و قبل و بعدی در کار نیست. به همین منوال ما موجودات سه بعدی در طی مسیر زمانی خود یک فضای چهار بعدی را ایجاد می‌کنیم که در آن حوادث در طی زمان قبل و بعد را برای ما تشکیل می‌دهند اما برای یک ناظر در ابعاد بالاتر قبل و بعدی وجود

ندارد و می‌تواند همه هستی را در یک آن نظاره کند. به یک اعتبار، زمان و حرکت در رابطه تنگاتنگی هستند که اساس اندیشه‌های جدیدی را می‌تواند بنا نهد. جالب است توجه کنیم به تقارن این سیستم با این طرح کلی ارایه شده در امر بهائی که به محض جدایی روح از بدن انسان به تمام اعمال خویش در طی حیاتش در این عالم آگاه می‌شود «از اسارت زمان آزاد می‌شود» و دیگر آن که حرکت مؤلفه لایتجزای هستی است و در وجود، سکون و بازگشت نیست. «مفوضات» همین طور القابی که شیعیان برای موعود اسلام قایل‌اند مانند «امام زمان» و «ولئی عصر» و سایر اشارات اسلامی و قرآنی مثل سوره «والعصر» و ازین قبیل، همه حاکی از تلویحاتی هستند که عرصه‌های تازه‌ای برای غور و تحقیق در باب زمان را باز می‌کنند.

وجود یک نظام کلی

با تعمیم منطقی قوانین و روابط ثابت شده و حاکم در ابعاد قابل مشاهده در ریاضیات می‌توان تصویری قابل پیش‌بینی و منسجم و قانونمند از ابعاد بالاتر به دست داد. با این که بسیاری از کیفیت‌ها و خواص این فضاها بر ما مکشوف نیست اما می‌دانیم که کلیه ابعاد تحت یک قانون کلی مشترک رفتار می‌کنند. هر چه سیر صعودی طی کنیم عمومیت قوانین بسط بیشتری می‌یابد.^(۶)

در تأیید همین تعمیم قانون، حضرت عبدالبهاء در مفوضات چنین بیان می‌فرمایند:

«قانون الهی یکی است. ترقیات وجودی یکی است. نظام الهی یکی است چه از کاینات صغیره و چه از کاینات کبیره، جمیع در تحت یک قانون و نظامند.»
(ص ۱۴۰)

و در مقام دیگر:

«سلسله موجودات به یک قانون عمومی و نظام الهی مربوط است و جمیع کاینات به هم مرتبط نمی‌شود [توجه کنید به بعد بالاتر که فقط در یک (برش) با بعد پایین‌تر در تماس است] حلقه‌ای از آن به هم خورد مگر آن که مربوط به آن ارتباط و نظام عمومی است.» (امر و خلق، ج ۱، ص ۸۲)

کمال تدریجی است و انفصال مجازی

از حضرت عبدالبهاء در مفاوضات است:

«این جهان غیرمتناهی مثل هیكل انسانی است. جمیع اجزا به یکدیگر مرتبط و در نهایت اتقان متسلسل ... این کون نامتناهی مانند هیكل انسانی اعضا و اجزایش به یکدیگر مرتبط و از یکدیگر معناً و جسماً متأثر ... و چون در اعضای جسمانی انسان که کاینی از کاینات جزئیّه است این ارتباط و این تأثیر و تأثرات معنویّه است البتّه بین این کاینات کلیّه نامتناهیّه نیز ارتباط جسمانی و معنوی هر دو موجود.» (ص ۲۴۵)

اگر به سیر تکامل ریاضیات از مفهوم اعداد، حساب و هندسه و جبر تا Calculus, topology, analysis... نگاهی سریع بیندازیم، می بینیم که با آن که در همان ابتدا، قابلیت انتزاعی شدن و عمیق تر شدن مفاهیم در تمام شئون و مراحل موجود بوده اما بالاجبار این بخش از دانش بشری از محسوسات و ملموسات و مشهودات شروع شده و به تدریج و با کندی و پالایش مدام جنبه های کامل تر، پرمایه تر، عمومی تر و بالاخره انتزاعی تر رخ گشوده است.

اگر به اعداد صحیح دقت کنیم می بینیم که سیر تدریجی آنها به سمت بقیّه اعداد کسری، اعشاری، منفی، غیر کسری، حقیقی و بالاخره موهومی بطئی بوده است. اعداد صحیح که نقاط مجزّاً و منفصل را روی خطّ اعداد تشکیل می دهند، مبدأ برخورد اولیّه انسان با ریاضیات محسوب می شوند. حال اگر از کلّ محور اعداد شروع کنیم، مشاهده می کنیم که اعداد صحیح در واقع حالات خاصّ و جزئی از یک کلّ بسیار عظیمند که با آن که خود بی نهایتند در مقام مقایسه با کلّ اعداد ناچیز به نظر می رسند. علاوه بر این، انفصال اعداد صحیح امری است مجازی چه که فاصله بین دو عدد صحیح را بی نهایت عدد دیگر پر می کنند و یا با آن که در سطوح پایین تر ریاضیات عمل تقسیم بر عدد صفر ممنوع است، بخش مهمی از مباحث سطوح بالاتر اختصاص به شرایط تقسیم بر صفر دارد.

چه در مورد اعداد و چه سایر شاخه های ریاضی و در حقیقت بخش عظیمی از دانش بشری سیر ادراکی همیشّه از مبدأ ملموس و مشهود شروع شده و به تدریج به طرف تکامل و انتزاع پیش رفته اما کشفیات جدید هیچ کدام مجزّاً از مرحله قبل نبوده بلکه به تمامیت بر آن اساس بنا شده اند اما از زاویه دیگر نطفه همگی این مراحل تکمیلی در آن

مرحله بسیار ابتدایی نیز موجود بوده که به تدریج از مرحله کمون به بالندگی نهایی رسیده. بنابراین می‌بینیم که سطوح ابتدایی‌تر با تمام قابلیت‌های خفته‌شان و در حالی که بخش لایتجزای دیگر مراحل پیشرفته آینده‌اند از حضور و وجود آنها بی‌خبر باقی می‌مانند. بر اساس همین مدل، می‌توان دید که چرا مسیر تکامل و تعالی یک جوهر غیر مادی مانند روح با یک مبدأ مادی شروع می‌شود و به تدریج در عوالم بالاتر به مسیر سیر و سلوک خود ادامه می‌دهد.

آثار مبارکه بهائی به نحوی بدیع و زیبا این اتصال و رابطه نزدیک ملک و ملکوت را بیان می‌دارند. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

«... و حال آن‌که عالم وجود عالم واحد است ولی بالنسبه به حقایق متعدده تعدد یابد.» (امر و خلق، ج ۱، ص ۲۰۰)

بنابراین بر خلاف سیستم‌های فلسفی، مذهبی در گذشته که در آنها جهان ماده و معنا در تقابل با یکدیگر برمی‌خیزند در آثار بهائی سعی بر تلفیق و آشتی بین آنهاست. در مکاتب سلف یا از یک سو بر آن بوده‌اند که جهان جهانیست مادی که در پس آن چیز دیگری نیست و یا از سوی دیگر پیرو گرایش‌های تندی بودند که در آن صرفاً باید به امید آخرت زیست و حیات مادی و دنیوی را به هیچ انگاشت. شارع امر بهائی تصویر جامع‌تر و زیباتری به دست می‌دهد که در آن «ملک، آئینه ملکوت است» و «این جهان از آن جهان جدا نیست.» تعالیم و اندازات بهائی برای بهزیستی و تکامل انسان به طور انفرادی و اجتماعی و در حیات دنیوی خود دال بر این واقعیت است که پیشرفت مدنیت مادی و روحانی نه تنها در ستیز با یکدیگر نیستند بلکه عناصر اصلی و مکمل برای استقرار ملکوت خدا بر کره ارض است.

ما، سایه‌های مجبور و اسیر در غار افلاطون نیستیم بلکه «به اسم یا مختار» مفتخریم. به مدد نسایم فضل روحانی که در نوسان دایم است و به علت آن گوهر اولیّه که در درون ما به ودیعه گذاشته شده و امکان رشد رو به کمال را مهیا می‌سازد، در حرکت هستیم.

یادداشت‌ها

1). Boorstin, Daniel J., *The Discoverers: A History of Man's Search to Know His World and Himself* (New York: Random House, 1983)

- 2). Gullberg, Jan, *Mathematics: From the Birth of Numbers* (New York: Norton & Company; 1997)
- 3). Boorstin, Daniel J., *The Discoverers: A History of Man's Search to Know His World and Himself* (New York: Random House, 1983)
- 4). Westfall, Richard, *The Life of Isaac Newton* (Cambridge: Cambridge University Press, 1994)
- 5). Stewart, James, *Multivariable Calculus* (Pacific Grove, CA: Brooks Cole, 2008)
- 6). Gershenfeld, Neil, *The Nature of Mathematical Modeling* (Cambridge, Cambridge University Press, 1998)

برخی مفاهيم مشترك كتاب اصول آموزش و پرورش و كتاب مفاوضات

مرگان ملکان

استاد فقيد دكتر هوشيار نخستين كسى است كه توانست اصول تعليم و تربيت را به روشى علمى و بى سابقه در تاريخ تعليم و تربيت ايران مطرح نمايد. او - كه اگر پدر تعليم و تربيت ايران بخوانيمش، به حق راه به خطا نبرده ايم - توانست با بهره ورى از هوش و نبوغ سرشار خود و با تكيه بر دانش و علم فراوان و با الهام از آثار مباركه در تعليم و تربيت ايران طرحى نو درآندازد. تعمق در شاهكار استاد - اصول آموزش و پرورش - مبين آن است كه هر چند نگارش اين كتاب به سبك علمى محدوديت هاى را جهت پرداختن به جنبه هاى روحانى و ملكى انسان به وجود آورده ولى هرگز نتوانسته مانع از اندماج اندیشه هاى ژرف علمى و الهامات عميق مبتنى بر آثار مباركه شود.

در بحث پيرامون امور تربيتى آنچه كه در بدو امر به ذهن متبادر مى شود اين است كه تربيت چيست؟ تربيت از آن دسته مفاهيمى است كه بين انديشمندان و متفكران اجماع نظرى در مورد آن وجود ندارد و هر يك بر اساس ديده گاه خويش تعريفى از آن به دست داده اند.

دكتر هوشيار تربيت را مراقبت از حيات در حال رشد و نمو دانسته است. اين جمله مبين آن است كه حياتى وجود دارد كه اين حيات در حال رشد و نمو است «يعنى موجودى وجود دارد كه يكى از ويژگى هاى مهم آن رشد و نمو است و بايد ببينيم اين موجود كه تربيت فقط در مورد او صدق مى كند كيست، چيست و چه كسى و چگونه بايد از او مراقبت كند.» و البته اين حيات نياز به مراقبت دارد. پس تربيت فعل و انفعالى است كه بين دو قطب سيال جريان دارد و مرئى كسى است كه آگاهانه و عمدى و با توجه به هدفى و با اجراى طرحى، قصد اثرگذارى بر كسى را داشته باشد.

از سوى ديگر دكتر هوشيار تربيت را هدايت و اداره جريانى ارتقايى و تكاملى مى داند اين كه استاد، تربيت را نوعى جريان مى داند بيانگر استمرار و پيوستگى امر تربيت است؛ يعنى تا مادام حيات ادامه دارد نه اين كه مختص مقطعى خاص باشد و در ضمن چون

این جریان ارتقایی و تکاملی است «یعنی رو به رشد است.» در هر مقطع نیازمند هدایت و اداره است و بدیهی است که این مهم اگر متوجه به هدف نباشد به سرمنزل مقصود نخواهد رسید. بنابراین هدف تربیت نیز اهمیتی خاص می‌یابد.

استاد از قول فیشر هدف تربیت را پرورش اراده متمایل به ارزش عنوان می‌کند. آن چه در این تعریف شایسته تأمل بیشتر می‌باشد کلمه اراده است؛ یعنی تربیت در مورد موجودی صدق می‌کند که دارای اراده باشد و گر نه امری بی‌معنا خواهد بود. از سوی دیگر این اراده دارای خاصیتی است که همانا گرایش و تمایل به سمت و سوی ارزش است و از همه مهم‌تر این که اراده هر چند در موجود وجود دارد باید پرورنده شود. بنابراین توضیح هر یک از این مفاهیم جهت درک صحیح معنای تربیت ضروری به نظر می‌رسد. اما پیش از پرداختن به مفهوم اراده باید دانست که آیا این مفهوم در جمیع طبقات حیات مشهود است یا خیر. بدین مناسبت لازم است در ابتدا به بررسی طبقات حیات پرداخت. حضرت عبدالبهاء در مذاکرات مبارک می‌فرمایند؛ قوله‌الاسنی: «بدان که کلیه ارواح پنج قسم است؛ اول روح نباتی است و آن قوه‌ای است که از ترکیب عناصر و امتزاج مواد به تقدیر خداوند متعال و تدبیر و تأثیر و ارتباط با سایر کاینات حاصل شود.»

بیان این که روح یا نفس واقعاً چیست بسیار مشکل است اما به بیان ارسطو: «نفس عبارت است از کمال اول جسم طبیعی آلی که بالقوه دارای حیات است.» کمال حالت شیء کامل است و به آن چه که نوع در ذات یا صفات خود توسط آن تکمیل شود اطلاق می‌گردد.

کمال بر دو قسم است؛ کمال اول و کمال ثانی. آن چه موجب کمال ذاتی نوع می‌گردد کمال اول نامیده می‌شود زیرا مقدم بر نوع است و آن چه موجب کمال صفات نوع شود کمال ثانی خوانده می‌شود؛ مثالی این مطلب را روشن‌تر می‌کند؛ مثلاً در مورد علم، حصول علم و داشتن آن کمال اول برای شخص محسوب است و به کارگیری آن کمال ثانی. ارسطو کمال اول را صورت یا علت صوری شیء می‌داند که آن را از قوه به فعل می‌رساند؛ بدین لحاظ نفس کمال اول است زیرا اقدام بر کمالات دیگر برای جسم طبیعی آلی حاصل می‌شود و در حقیقت نوعیت هر شیء به کمال اول است؛ هم چون رطوبت آب. اما کمال ثانی بعد از کمال اول و تابع آن است؛ مانند گوارایی آب.

لفظ «جسم» در عبارت «جسم طبیعی آلی»، مبین خروج مجردات از حوزه این تعریف است و اما «جسم طبیعی» یعنی «جسم صناعی» نباشد ذکر «جسم آلی» هم اجسام بسیطه مورد اعتقاد قدما هم چون آب و آتش و هوا و خاک را از این تعریف خارج می‌کند لذا جسم آلی تنها شامل طبقات نبات، حیوان و انسان می‌شود و مقصود از آلی این است که جسم طبیعی مرکب از آلات یا اعضا و اندام‌هاست و می‌دانیم که این سه گروهند که طبقات حیات را تشکیل می‌دهند زیرا تجلیات خاص فعل و انفعال حیاتی مانند تولید و ترمیم و ... را دارا هستند.

روح نباتی:

در هر جسم مرکب به جهت آن که حیات جریان یابد، علاوه بر آن که باید بین اجزای آن تضادی موجود نباشد، وجود تناسب و تعادل نیز ضروری است. هر گاه این تناسب و هماهنگی به درجه معینی برسد نیروی حیات بخشی در جسم به وجود می‌آید که به آن نفس نباتی می‌گویند که از تأثیر کاینات مختلف در دانه حاصل شده در طبقه اول حیات که پایین‌ترین رتبه آن است به چشم می‌خورد. ابن سینا می‌گوید: «نفس نباتی کمال اول جسم طبیعی آلی است از این جهت که متولد می‌شود و رشد و تغذیه می‌کند.» دکتر هوشیار نیز در اصول آموزش و پرورش به این قوا اشاره می‌کند یعنی این نظام هماهنگ «نفس نباتی» دارای قوای متعدّد است که به وسیله این قوای مختلف به اعمال متفاوت مبادرت می‌کند. این قوا خدمت‌گزاران نفسند و عبارتند از: تغذیه به جهت بقای آن، نامیه به جهت کمال و نمو آن، مولده برای بقای نوع. سیر این قوا از تغذیه به مولده ارتقایی است و برعکس آن فهقرایی یعنی نمی‌توان گیاه یا به عبارت کلی‌تر موجود زنده‌ای را یافت که تغذیه نکند.

در ادامه بیان مبارک می‌فرمایند: «روح حیوانی که عبارت از قوه حسّاسه است پیدا شود و احساس حقایق محسوسه ... نماید.» بوعلی سینا می‌گوید: «نفس حیوانی کمال اول جسم طبیعی آلی است از این جهت که جزئیات را درک و به اراده خود حرکت می‌کند.»

پیش‌تر گفته شد که روح نباتی عبارت از نظام هماهنگ متناسبی است دارای قوای مختلف. وقتی این تناسب و هماهنگی و تعادل به درجه کامل‌تری برسد در آن هنگام است که روح حیوانی ظهور می‌کند بر خلاف نبات که فاقد دستگاه عصبی است و بدین لحاظ واجد حسّ نبوده از چیزی متأثر نمی‌شود. در حیوان درک محسوسات

صورت می‌گیرد و بدین لحاظ نفس حیوانی نفس حسّاسه نیز نامیده می‌شود که این نفس حیوانی دارای قوا و استعداداتی است که فارابی تحت عنوان حواسّ ظاهری یا قوه‌ای که از خارج درک کرده تحت تأثیر حواسّ پنج‌گانه ظاهری است و حواسّ باطنی یا قوه‌ای که از داخل درک می‌کند «یعنی حسّ مشترک، متخیله، واهمه، حافظه و متفکره که در مذاوضات نیز ذکر شده» از آنها یاد می‌کند.

خصوصیات اصلی حیوانی عبارتند از: غریزه، حافظه متداعیه و هوش عملی. غریزه عامل یا استعدادی است که حیوان را به رفتار غریزی وا می‌دارد و رفتار غریزی رفتار پیچیده‌ای است که اکتسابی نبوده بر اساس نوع قابل پیش‌بینی می‌باشد بنابراین رفتاری است که غیر ارادی انجام می‌شود. حافظه نیز که به معنای نگهداری و حفظ صور محسوسات پس از عبور آنها از جلوی حواسّ است در حیوانات چندان مستلزم استشعار نیست چه همان‌گونه که از نام حافظه متداعیه برمی‌آید متکی بر تداعی است و به همان نحو بسیاری امور را از راه تجربه فرا می‌گیرند «در حالی که لازمه این یادگیری تذکر و استشعار نیست» و چون محتویات محفوظ مرتبط با یکدیگر و مؤثر در همدیگرند به این ویژگی حیوانی حافظه متداعیه گفته می‌شود.

از شرایط تداعی این است که غیر ارادی بوده در برابر مقاومت اراده خود به خود انجام گیرد. در حقیقت آنچه هوش حیوانات نام دارد هم محدود به حسّیات و محصور در ادراکات حسّی است و در اکثر مواقع اگر محرّکی مستقیماً حواسّ آنها را تحریک نکرده به قلمرو محسوسات مربوط نشود موجب بروز رفتار هوشمندانه نخواهد شد.

پیش از پرداختن به طبقه عالی حیات باید گفت که در نبات و حیوان، نفس عین روح است لکن در انسان هر گاه توجه به مراتب نازله صورت گیرد به طور اخصّ عنوان نفس می‌یابد و زمانی که متوجه مراتب بالای مقدر خویش شود عنوان روح می‌گیرد یعنی در هر دو حالت عبارت از امر واحدی است که فقط نقطه توجه آن می‌تواند متفاوت گردد در صورتی که در نبات و حیوان چنین نیست و آن چه کنند همان پیروی از خیر ملحوظشان است.

حضرت عبدالبهاء در بخش دیگری از مذاوضات می‌فرمایند؛ قوله الاحلی:

«اما روح نباتی قوه نامیه است که از تأثیر کاینات سایره در دانه حاصل می‌شود اما روح حیوانی یک قوه جامعه است که از ترکیب و امتزاج عناصر تحقّق یابد و چون

این ترکیب تحلیل جوید آن قوه نیز محو و فانی گردد ... اما روح انسانی که مابه الامتياز انسان از حیوان است همان نفس ناطقه است و این دو اسم یعنی روح انسانی و نفس ناطقه عنوان شیء واحد است و این روح که به اصطلاح حکما نفس ناطقه است محیط بر کاینات سایره است.»

روح انسانی:

سرانجام در طبقات حیات عالی‌ترین رتبه مختص انسان است. تجلیات پایین‌ترین نفس در گیاهان و جانوران گیاه‌مانند است و عالی‌ترین آن در انسان. مرتبه بالاتر حایز مقامات و قوای مرتبه پایین‌تر است؛ مثلاً حیوان و انسان «هر دو» تغذیه، نمو و تولید مثل می‌کنند اما گیاه دارای هوش عملی یا حافظه متداعیه یا ... نیست بنابراین طبقات بالاتر دارای قوای به مراتب پایین‌ترند به انضمام قوای دیگری که در آنها اضافه شده است. مع ذلک روح نباتی قائم به ذات بوده از نیرومندترین وضعیت در مراتب بالا برخوردار است به گونه‌ای که به هیچ عنوان نمی‌توان از آن چشم‌پوشی یا صرف‌نظر نمود و به واسطه تکانه‌هایی که ایجاد می‌کند آن موجود را شدیداً متوجه خود می‌سازد و این مطلب بسیار مهمی است که به خصوص در امر تربیت باید کاملاً مطمئن نظر قرار گیرد.

سابقاً ذکر شد که تغذیه، نمو و تولید مثل سه خاصیت اصلی نبات است در انسان نیز می‌بینیم که سه کشش اصلی صیانت و بقای نفس نمو و کمال و بقای نوع، کشش‌ها و سابق‌های اساسی آدمی را تشکیل می‌دهند «در حقیقت غرایز حیوانی در انسان تعالی و تلطیف می‌یابند و سابق‌ها را به وجود می‌آورند» یعنی این سه سابق همان خصوصیات گیاهند که در انسان بدین صورت تعلیه یافته‌اند و چون از لحاظ جسمی گیاه مستقل از انسان و انسان نیازمند گیاه است کشش‌های روح نباتی نیز تنها منبع نیرو برای آدمی به حساب می‌آیند علی‌هذا آن‌گونه که برخی معتقدند نمی‌توان این تکانه‌ها را مسکوت گذاشت و تکبیت کرد یا سرکوب نمود. تنها راه ممکن آن است که این کشش‌ها را متعالی نمود زیرا تنها منبع قوا «جسمانی و روحانی» در انسانند و ریشه‌کنی آنها ممکن نیست. بو علی می‌گوید: «نفس انسانی کمال اول جسم طبیعی آلی است از این جهت که به مدد اختیار، تفکر عمل و استنباط می‌کند و از این جهت است که می‌تواند امور کلی را درک کند» و البته ما می‌دانیم که این - تنها - از آدمی برمی‌آید زیرا حیوان فقط

قادر به درک جزئیات است. سه خصوصیت اصلی طبقه عالی حیات عبارت است از: سابق ها، ادراک ارزش و عقل نظری.

کشش یا سابق حالتی است که در آن غرایز به فعالیت در می آیند. در حدود هفت سال اول حیات، کشش ها حکمران اصلی محسوب می شوند و این زمانی است که نفس نباتی یا به عبارتی نفس شهوی حاکم بر بدن است و به موجب آن همه فعالیت ها به سمت و سوی ارضای نیازهای ابتدایی است که از نفس نباتی سرچشمه می گیرد و به همین لحاظ گفته می شود که به جذب لذات «آن هم لذات حسی» مشغول است چه که لذت، اشباع تمایلات حسی است که البته در این مرحله یگانه تاز و تنها حاکم و فرمانروای بدن است آن گونه که در کودکان این گروه سنی مشهود است.

به موازات رشد عقلی و شناختی اندک اندک اراده ظاهر می شود و انسان از اسارت بی قید و شرط سابق ها رهایی می یابد و این حدود هفت سال دوم است که دوره فرمانروایی نفس غضبی و پایان آن نیز، آغاز بلوغ ذهنی است این جاست که دیگر شخص باید بتواند زمانی که لازم است. از لذات حسی سطح پایین به نفع لذات برتر سطوح بالاتر بگذرد.

بین زندگی کششی و زندگی ارادی، تفاوت هایی وجود دارد به این دلیل که کشش به لحاظ منشأیی که دارد از اراده جداست همچنین نوع جلوه و بروز این دو نیز یکسان نیست. اراده امری است که مربوط به منطقه هشیار یا صحنه روشن ذهن است در صورتی که کشش از طبقات غیر قابل استشعار نفس و از منطقه ناهشیار ذهن سرچشمه می گیرد.

فعل ارادی رفتار استشعاری و قابل انتظام و عمدی است، در صورتی که کشش همیشه موجود آلی را به عمل و فعل و انفعال معینی مجبور می کند و در حیطه قدرت انسان نیست که بی مقدمه از آن سر باز زند. نشانه کشش ها که در انسان به هر کوشش ساده ای می توان اطلاق کرد این است که پس از هر تخیلی که اندکی رنگ خوشی یا رنج داشته باشد بلافاصله عارض می شود و وظیفه طبیعی آن نگاهداری امر ملایم یا دفع امر منافر است در حالی که از جمله لوازم امور ارادی، وجود تصویری است که موضوع آن منوط به آینده باشد.

موضوع کشش منوط به تصور قبلی نیست و جزء لاینفک عمل است در صورتی که موضوع کوشش ارادی تصویری است قبلی. مثال دکتر هوشیار در این جا طفلی است که

تصادفاً و بدون آگاهی قبلی برای نخستین بار حبه قندی را به دهان می‌گذارد و به ادراک ارزش قند «یعنی شیرینی» می‌رسد پس اراده هدفی تصویری دارد اما کشش از نتیجه و هدف بی‌خبر است به محض این‌که طفل شیرینی قند را چشید و از آن لذت برد، دیگر فعل او تنها یک فعل سایقی نیست بلکه به جهان اراده قدم می‌گذارد و مقدمات عقل عملی به معنای حقیقی از او نمودار می‌شود لذا کشش و اراده نه تنها در منشأ که در نحوه بروز و ظهور نیز متفاوتند یعنی تفاوت دیگر بین کشش طبیعی و اراده در رفتاری است که از انسان به ظهور می‌رسد. پس خواستن و اراده یعنی اقدام به کاری که مطلوب است و مطلوب در حقیقت همان موردی است که به آن راغب هستیم و برای ما ارزشمند است و در این جاست که انسان قادر به ادراک ارزش می‌شود.

بدین ترتیب از مفهوم اراده امر اختیار برمی‌آید و انسان می‌تواند انتخاب کند. هدف تربیت نیز این است که انسان را به مرحله اختیار برساند تا موجود محکوم سایق را که همان انسان در زمان طفولیت و قبل از تکامل روحی و عقلی است به وسیله ترقی استعدادات مکونه‌اش به صورت موجودی صاحب اختیار و تا حدی اخلاقی درآورد تا سرانجام اراده او تحت حکم وجدان و اخلاق درآید و در این هنگام است که اراده دیگر تحت تأثیر کشش‌ها نیست بلکه از نیروی خرد و عقل فرمان‌بری می‌کند که در مرحله بالاتر در انسان ظهور می‌کند و معنای واقعی اراده نیز جز تبدیل نیروی خرد به کار نیست یعنی عقل به صورت عمل جلوه کند بنابراین خواستن و اراده کردن یعنی از روی خرد خود را به اجرای عملی یا به خودداری از عملی برانگیختن.

از نقطه نظر دکتر هوشیار تربیت یعنی فراهم ساختن چنین اراده‌ای هر چه غیر از این در نظر گرفته شود از مقوله تعلیم است نه تربیت.

بنابراین علاوه بر این‌که در انسان نفس نباتی و نفس حیوانی وجود دارد، عقل و خرد نیز جلوه و بروز دارد و به واسطه وجود همین عقل است که طفل انسان در بدو تولد هم که روح نباتی در او حاکم است انسان است و متفاوت از طبقات مادون. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

«عقل قوه روح انسانی است، روح به منزله سراج است، عقل به منزله انوار که از سراج ساطع است. روح به منزله شجر است و عقل به مثابه ثمر. عقل کمال روح است و صفت متلازمه آن است؛ مثل شعاع آفتاب که لزوم ذاتی شمس است.»

ظهور عقل وجه ممیزه و مشخصه این طبقه از طبقات حیات است. بوعلی سینا عقل را که مختص آدمی است در برابر نفس حیوانی قرار می‌دهد. عقل در لغت به معنای منع و نهی است و از این جهت به این نام خوانده شده که شبیه افسار شتر است زیرا عقل صاحب خود را از عدول از راه درست باز می‌دارد همان‌گونه که عقال (افسار) شتر را از بدی‌ها دور می‌کند.

آنچه مهم است این‌که وجود نفس نباتی یا نفس حیوانی یا نفس خردمند دال بر این نیست که روح انسانی دارای تعدد است بالعکس نفس انسانی جوهری واحد است یعنی موجود قائم بالذاتی است که قابل تجزیه نبوده مرکب از اجزا نیست. سپس در ادامه بیانات مبارک در این قسمت از کتاب مفاوضات می‌فرمایند:

«اما این روح انسانی دو جنبه دارد یا رحمانی یا شیطانی یعنی استعداد نهایت کمال را دارد و هم‌چنین استعداد نهایت نقص را. اگر اکتساب فضایل کند اشرف ممکنات است و اگر اکتساب قبایح کند ارذل موجودات گردد.»

مراد از قابلیت یا استعداد، امکاناتی است که تصویر کلی آن در خلقت مخلوق بالقوه موجود است ولی فعلیت یافتن و تحقق تمام یا بخشی از آن منوط و مشروط به حصول فرصت مناسب است. امر بالقوه یعنی آنچه که بر حسب مساعدت یا عدم مساعدت شرایط، ممکن است فعلیت حاصل کند یا نکند و در صورت فعلیت یافتن به تمامی تحقق یابد یا به طور ناقص و نیز کیفیت تحقق آن بسته به شرایط در موارد مختلف متفاوت باشد و ابعاد مختلف وجودش دست‌خوش افراط و تفریط گردد یا بین جنبه‌های آن هماهنگی وجود داشته، هستیش از اعتدال نسبی برخوردار باشد. امر بالقوه برای فعلیت یافتن محتاج شرایطی است که چون جمع آید دگرگونی و تحوّل به طور خود به خود در آن آغاز می‌شود.

فعلیت یافتن امر بالقوه یا دفعی است یا تدریجی. دفعی است اگر در خلقت کمال موجود مقارن وجودش باشد و تدریجی است وقتی که کمال موجود از وجود او متأخر باشد و در این مورد اخیر فراهم شدن شرایط برای آغاز رشد لازم است ولی برای رسیدن موجود به مرحله کمال کافی نیست.^(۱) حضرت بهاء‌الله در کلمات مبارکه مکنونه می‌فرمایند؛
قوله الابهی:

«ای پسر جود در بادیه‌های عدم بودی و تورا به مدد تراب امر در عالم ملک ظاهر نمودم و جمیع ذرات ممکنات و حقایق کاینات را بر تربیت تو گماشتم چنان‌چه

قبل از خروج از بطن امّ دو چشمه شیر منیر برای تو مقرر داشتم و چشم‌ها برای حفظ تو گماشتم و حبّ تو را در قلوب القا نمودم و به صرف جود تو را در ظلّ رحمتم پروردم و از جوهر فضل و رحمت تو را حفظ فرمودم و مقصود از جمیع این مراتب آن بود که به جبروت باقی ما درآیی و قابل بخشش‌های غیبی ما شوی ...»

و در قرآن می‌فرماید: «والله اخرجکم من بطون امهاتکم لاتعلمون شیئاً و جعل لکم السّمع والابصار...»^(۲)

پس این‌که می‌فرمایند استعداد کمال یا نقص دارد یعنی قوه‌ای در او موجود است که می‌تواند صور گوناگون را بپذیرد که هرگاه پذیرفت آن استعداد فعلیت یافته یعنی یا به حدّ کمال رسیده یا نقص در او پدیدار گشته است و نقص عبارت است از خروج شیء از قاعده معمول خود یا بی‌نظمی در یکی از اجزای شیء یا کاستی در سرشت آن یا بی‌نظمی در کلّ شیء ولی در بدو امر این حالت فقط به صورت استعداد و قوه وجود دارد زیرا به هنگام طفولیت، بدن تنها به رفع نیازهای ضروری زیستی و دفع آلام و جذب لذات مشغول است و این عمل کمال او محسوب می‌شود لکن اگر در سنین بالاتر نیز تنها به همین امر اشتغال ورزد نقصان به حساب می‌آید پس باید دائماً رشدی همه‌جانبه و نه تک‌بعدی در آدمی به وقوع پیوندد.

بدین لحاظ است که دکتر هوشیار پرورش را عبارت از مراقبت از حیات در حال رشد و نمو می‌داند. بنابراین تربیت یا هدایت جریان رشد یعنی اتخاذ تدابیر مقتضی جهت فراهم آوردن شرایط مساعد برای رشد در جهت مطلوب و این عمل عمدی فردی است که به اصول تربیتی آگاه است و گر نه صرفاً هر فرد بالغی به دلیل برخوردارگی از رشد بیشتر نمی‌تواند مدّعی تربیت دیگران شود.

به قول کانت مردی که در تربیتش کمبودهایی وجود دارد با اقدام به تربیت فرزندش فقط اشتباهاتش را تکرار می‌کند. بدین جهت است که در این مورد بین آرای متفکران بزرگ اختلافاتی به چشم می‌خورد؛ مثلاً برخی هم‌چون جان لاک معتقدند که انسان در بدو تولّد مانند صفحه و لوح سفیدی است که عاری از هرگونه نقش و نگار بوده می‌توان هر نقشی بر آن زد.

گروه دیگری هم چون رواقیون و ژان ژاک روسو فطرت انسانی را نیکو می‌دانستند که بر اثر عوامل محیطی شرّ در آن رخنه می‌کند بعضی نیز مانند آگوست فرانکه و غزالی نیز به فطرت و گوهر انسانی بدبین بودند و آن را اساساً بد و شرّ می‌دانستند.^(۳)

دکتر هوشیار نیز از قول پستالوزی طبیعت و فطرت آدمی را پراز تناقض و دورویی مطرح می‌کند همان‌گونه که حضرت عبدالبهاء فطرت را از آن‌جا که خلق الهی است خوب معرّفی می‌کنند اما آن‌گونه که این فطرت خوب متمایل به شرّ و بدی است آن‌چنان که آدمی را در مرز نور و ظلمت قرار می‌دهند یا در مواضع دیگر او را مایل به شرّ و بدی می‌دانند که باید تربیت شود و قوای او تحت نظم و انتظام و انضباط درآید. بدین ترتیب فطرت انسان نیک و خیر است چون خلق الهی است اما اگر به حال خود واگذاشته شود متمایل به شرّ و بدی خواهد شد.

فطرت نیز مانند غریزه و طبیعت امری تکوینی است یعنی جزء سرشت انسان بوده غیراقتسابی می‌باشد. فطرت امری است که از غریزه آگاهانه‌تر است انسان آن‌چه را می‌داند می‌تواند بداند که می‌داند یعنی آدمی فطریاتی دارد که از وجود آنها آگاه است.

تفاوت دیگر فطریات با غرایز این است که غرایز در محدوده امور مادی است ولی فطریات به ارزش‌های انسانی و انسانیت مربوط می‌شوند. فطرت آن بخش از اخلاق انسان است که در نوع ثابت می‌ماند یعنی از اختصاصات نوع آدمی بوده، در طبیعت همه انسان‌ها موجود است مانند محبت و میل به کمال و ... اما در همه یکسان نیست، آن‌گونه که می‌فرمایند:

«هر چند فطرت الهیه خیر محض است ولیکن اختلاف اخلاق فطری در انسان به تفاوت درجات است همه خیر است اما به حسب درجات خوب و خوش‌تر است چنان‌که جمیع نوع انسان ادراک و استعداد دارد اما ادراک و استعداد و قابلیت در میان نوع انسان متفاوت است ... پس معلوم شد که در اصل فطرت تفاوت درجات موجود و تفاوت قابلیت و استعداد مشهود ولی این تفاوت نه از روی خیر و شرّ است مجرد تفاوت درجات است یکی در درجه اعلی است و یکی در درجه وسطی و یکی در درجه ادنی.»

خداوند جمیع انسان‌ها را به نحوی خلق کرده که فطرتاً از مشاهده زیبایی‌ها از شنیدن اصوات خوش و ... محظوظ و متلذذ می‌شوند اما او گاهی بر اثر مداومت به اموری که خیر و سعادت او در آنها نیست حتی فطرت خویش را تغییر می‌دهد. می‌توان گفت

جميع افعال انسانی که به شَرّ تعبیر شده به واسطه عدم استعمال قوای طبیعی در جای خود است زیرا قوای ظاهری و باطنی آدمی - هریک - به جهت کاری خلق شده‌اند که عین خیر آنهاست حال اگر در موضعی غیر از محلّ اصلی خویش به کار گرفته شوند نه تنها کارایی اصلی را نخواهند داشت بلکه شَرّ آنها هم به حساب است؛ مثلاً اگر چشم به عوض مشاهده گل و مناظر زیبا به دیدار مذبله عادت کند شَرّ آن محسوب می‌شود یا زمانی که شخص سنین کودکی را پشت سر گذاشته اما هنوز نفس نباتی را بر فعالیت‌های خود حاکم می‌دارد، فطرت خویش را از طریق صحیح منحرف نموده است، به همین جهت است که می‌فرمایند:

«استعداد بردو قسم است؛ استعداد فطری و استعداد اکتسابی. استعداد فطری که خلق الهی است کلّ خیر محض است. در فطرت شَرّ نیست اما استعداد اکتسابی سبب گردد که شَرّ حاصل شود ... جميع اخلاق فطریه انسان که سرمایه حیات است اگر در موارد غیر مشروعه اظهار و استعمال شود مذموم گردد.»

پس چنین نیست که شخص مقهور و مجبور اخلاق و استعداد فطری یا حتّی ارثی باشد زیرا اخلاق اکتسابی هم وجود دارد که تحت تأثیر تربیت می‌باشد. اگر استعداد انسان به صورت یک پیوستار مجسّم شود طرفین و دو حدّ آن یا به عبارت دیگر دامنه و گستره آن را، ارث مشخص می‌نماید اما جولان شخص بین این دو حدّ نهایی کمال و نقصان، به عهده تربیت و اکتساب است.

تربیت صحیح می‌تواند استعدادات را به اوج برساند و خلاف آن می‌تواند او را به نازل‌ترین رتبه بکشاند. تربیت نمی‌تواند ویژگی و خصوصیتی را که ارث ایجاد نکرده به وجود آورد یا از حدّی که وراثت اجازه داده فراتر ببرد اما اگر ناصحیح و نامناسب باشد، می‌تواند بسیاری از خصایص را نابود کند یا از طریق درست منحرف سازد. انسان، استعداد کسب فضایل را داراست اما این استعداد، باید پرورانده شود زیرا برخلاف قوای حسّی است که از همان ابتدا حاضر و آماده و رشد یافته است.

نخستین قاعده‌ای که در خصوص پرورش استعدادهای انسانی وجود دارد پرهیز از افراط و تفریط است زیرا فعل اخلاقی ارزشمند که فضیلت خوانده می‌شود از لحاظ برتری یک حدّ نهایی است اما به لحاظ ماهیت و تعریف حدّ اعتدال است. در حقیقت فضایل و قبایح یا رذایل دو امر متفاوت نیستند بلکه بسته به این که ظرف تا چه حدّ از چه چیز پر شده باشد این عنوان را می‌یابند.

جهت درک صحیح از فضیلت یک رفتار آن را نیز می‌توان به صورت پیوستار در نظر آورد در این صورت نقطه میانه و اعتدال آن عملی اخلاقی است و هرگونه گرایش به دوسوی پیوستار آن را از فضیلت دور می‌کند. اکنون می‌توانیم بگوییم این که انسان همواره در طول حیات خویش بین دو قوس صعود و نزول قرار دارد به دلیل اراده است زیرا انتخاب مبتنی بر اراده و اختیار است یا به عبارت بهتر جلوه رفتاری اختیار است که انسانی را که از درون و توسط نیروهای درونی گوناگون کشیده می‌شود هدایت می‌کند.

علت تنوع و گوناگونی این نیروها هم آن گونه که پیش‌تر گفتیم ناشی از وجود نفس نباتی، حیوانی و به قول استاد، نفس خردمند است. در صورتی که مراتب نازلۀ نفس تحت فرمان عقل درنیايند دائماً در درون آدمی کشمکش و غوغا به پاست زیرا به قول دکتر هوشیار همان گونه که در جهان سیر نیرو از پایین به بالاست یعنی گیاه و حیوان با کمال استقلال در برابر انسان ایستاده‌اند در انسان نیز نفس نباتی که به عبارتی همان نفس اماره در اصطلاح صوفیان است. مستقل و قائم به ذات و تأمین کننده کُل قوا و نیروهای انسانی است و قابل سرکوبی و چشم‌پوشی نیست. مهم این است که بتوان بین این سه رتبه که به گفته استاد در انسان به صورت وحدت در کثرت جلوه نموده‌اند تعادل برقرار نمود به گونه‌ای که همواره زیر فرمان عقل باشند.

به همین سبب است که حکمای یونان نیز اساس فضایل آدمی را چهار فضیلت می‌دانستند که عبارت بودند از: عفت به واسطه وجود نفس شهوی یا همان نفس نباتی؛ شجاعت به علت حضور نفس غضبی یا همان نفس حیوانی؛ علم به دلیل وجود نفس عاقله یا خردمند که هر گاه کسی در این فضایل نیز طریق میانه پیشه کند آن‌گاه فضیلت انصاف از او ظاهر می‌شود^(۴) در حقیقت هیچ عمل و هیچ فعل اخلاقی یا ارزشمند یا غیر اخلاقی از انسان صادر نمی‌شود مگر این که ریشه در یکی از این سه قسمت وجودی او داشته باشد. جمیع فضایلی که در دیانت بهائی مطرح می‌شوند نیز از این قاعده مستثنا نیستند. این جاست که ارزش‌ها به منصفه ظهور می‌رسند زیرا ارزش‌ها هر چند که از انفعالات ناشی می‌شوند یعنی صبغه‌ای انفعالی و عاطفی دارند صورت آنها و نحوه تدوینشان مبتنی بر شناخت است و در همین جاست که فعلی می‌تواند اخلاقی یا غیر اخلاقی باشد.

دکتر هوشيار معتقد است که حتی ارزش‌های والای روحانی نیز ریشه در همین سوابق دارند و نمی‌توانند منبع نیروی دیگری در آدمی بیابند. او معتقد است تسلیم و رضا تحرّی حقیقت و فنای فی‌الله و بقای به او، به ترتیب بر اثر والایش سابق‌های ناشی از نفس نباتی، نفس حیوانی و نفس خردمند به وجود می‌آیند زیرا والایش یا تصعید و تعلیه سوابق، کنترل و به خدمت گرفتن انگیزه‌های طبیعی انسان به وسیله روح انسانی و استفاده از آنها برای تکامل انسانی، اجتماعی و روحانی است. متأسفانه ماهیت آکادمیک کتاب اصول آموزش و پرورش مانع از آن شده که استاد به روح آسمانی یا من روحانی اشاره کند اما از فحوای کتاب کاملاً بر می‌آید که اندیشه‌های بی‌نظیر و بسیاری در این باره داشته است.

با توجه به آنچه که تاکنون مذکور شد، تربیت تنها در مورد انسان صدق می‌کند و مفاهیمی هم‌چون دست‌آموز کردن و اهلی کردن مقولاتی متفاوت از آن به شمار می‌روند. در دست‌آموز کردن عاداتی در موجود زنده ایجاد می‌شود جهت نیل به اهدافی ساختگی که شباهتی با فعالیت‌های طبیعی حیوان ندارد بلکه حرکات حیوان را به حالت ماشینی در می‌آورد. در عین حال این عادات چون با فعالیت‌های طبیعی حیوان شباهتی ندارد فقط مختص خود او باقی می‌ماند و در نسل یا نوع استمرار نمی‌یابد در صورتی که تربیت دارای خاصیت تراکمی است و از نسلی به نسل دیگر انتقال می‌یابد که اگر چنین نبود بشر هنوز در غار می‌زیست.

به همین جهت است که دکتر هوشيار تربیت را عبارت از انتقال سرمایه تمدنی از نسلی به نسل دیگر می‌داند. اهلی کردن نیز هر چند مرتبه‌ای بالاتر از دست‌آموز کردن بوده به منظور سرگرمی انجام نمی‌شود و حیوان را به حالت ماشینی در نمی‌آورد بلکه به نیت انجام اعمالی سودمند صورت می‌گیرد با تربیت متفاوت است.

تربیت تحقّق و شکوفایی کامل جنبه‌های اصیل موجود است. تربیت یا پرورش مستلزم روبرو به کمال بردن و رشد دادن است؛ مثلاً باغبان هم کاری می‌کند که قوای نهفته در دانه یا گیاه فعلیت یابند و گیاه به رشد و کمال برسد پس شاید بتوان گفت به نوعی آن را تربیت می‌کند اما رشد و کمالی که در تربیت لحاظ می‌شود جنبه تعالی و تکامل دارد و دارای مطلوبیت است و مسئله این جاست که این مطلوبیت برای انسان مطرح است و تنها از نقطه نظرگاه اوست که معنی می‌یابد؛ زیرا مثلاً گیاه فاقد شعور و آگاهی است و از

مطلوبیت تصوّر و اطلاعی ندارد بلکه این باغبان است که برای استفاده خویش گیاه را می‌پرورد و در حقیقت مطلوبیت تنها برای او معنا دار است نه برای گیاه.

دهخدا نیز در لغت‌نامه خویش در تعریف تربیت چنین آورده است: «تربیت در لغت به معنی نشو و نما و برتر نهادن، زیاد کردن، برکشیدن، پروردن، بزرگ داشتن و ارزنده ساختن است.» و البته در معنای اخیر تربیت یعنی از حدّ افراط و تفریط آن هم تنها در یک جهت و یک بعد بیرون آوردن و به حدّ اعتدال سوق دادن. با توجه به این تعریف، موجودات جمیعاً محتاج تربیتند البته به فراخور حال خود اما در مورد آدمی به طور خاصّ چون موضوع تربیت نفس ناطقه است که از آن به قول خواجه نصیرالدین طوسی به طور ارادی افعال جمیل و محمود یا قبیح و مذموم صادر تواند شد و چون نفس ناطقه از امور مادی نیست تربیت انسان جز در آن چه به پرورش تن مربوط می‌شود و در آن تا اندازه‌ای نشو و نما و افزایش ابعاد مادی وجودش مورد نظر است به معنای برکشیدن قیمتی ساختن و به حدّ اعتدال سوق دادن است.

یادداشت‌ها

۱. خواجه نصیرالدین طوسی می‌گوید: «هر موجودی را کمالی است و کمال بعضی موجودات در فطرت با وجود مقارن افتاده است و کمال بعضی از وجود متأخر... و هر چه کمال او از وجود متأخر بود هر آینه او را حرکتی بود از نقصان به کمال و آن حرکت بی‌معونت اسبابی که بعضی مکملات باشند و بعضی معدّات نتواند بود.» (اخلاق ناصری، ص ۲۴۷) دکتر شکوهی گفته خواجه را متضمّن چند نکته می‌داند: نخست این که برای هر موجودی کمالی متصوّر است که هدف خلقت او و به تبع آن، هدف تربیتش رسیدن بدان است؛ دیگر این که کمال بعضی از موجودات در فطرت با وجود مقارن افتاده است به طوری که برای نیل به حالت کمال خویش نیازی به سرپرستی و کمک ندارند. سوّم این که کمال بعضی از موجودات متأخر از وجودشان است بدین معنی که پس از این که وجود پیدا کردند هنوز راه کم و بیش درازی برای رسیدن به مرحله کمال در پیش دارند و بالاخره موجوداتی چون آدمی که کمالشان از وجود متأخر است در حرکت از نقصان به کمال به کمک اسبابی محتاجند که خواجه از بعضی از آنها به مکملات تعبیر می‌کند و از برخی دیگر به معدّات.

مکملات به ساختمان وجود موجود و به کنش اندام‌های مختلف او مربوط است که در این دسته اخیر از موجودات هنگام تولّد در مقایسه با مرحله کمال تمام نیست و باید طیّ مراحل رشد

- چه از لحاظ ساختمانی و چه از نظر کنشی - به تدریج تکمیل شود. معدّات شرط لازم بقای موجود از طرفی و تحقّق مکملات از طرف دیگر است. کیفیت تحقّق مکملات و نحوه عمل کردن قسمت‌های مختلف وجود موجود اعمّ از بخشی که مقارن وجود او موجود بوده یا بعداً برای تکمیل آن به وجود آمده است همه و همه به چگونگی معدّات بستگی دارد. بهترین نمونه معدّات شیر مادر است که هم‌زمان با تولّد نوزاد آماده می‌شود. رفع نیازهای نوزاد، وفق دادن معدّات با تحوّل وضع موجود پس از تحقّق هر قسمت از مکملات و نیز رعایت تناسب معدّات با میزان پیشرفت مکملات بر عهده تعلیم و تربیت است. (برگرفته از مبانی و اصول آموزش و پرورش، ص ۲۹)

۲. سوره نحل، آیه ۷۸.

۳. خواجه نصیرالدین طوسی می‌گوید: «انسان در فطرت مرتبه وسطی یافته است و میان مراتب کاینات افتاده و او را راه راست به ارادت به مرتبه اعلی و یا به طبیعت به مرتبه ادنی از بهر آن که هم‌چنان که در ظاهر آن‌چه در دیگر حیوانات بدان احتیاج افتاد مانند غذا و موی و پشم و آلات دفع ... طبیعت بر وفق مصلحت ساخته است و آن‌چه انسان را بدان حاجت است از این اسباب حواله با تدبیر و رؤیت و تصرف و ارادت او کرده تا چنان که بهتر داند می‌سازد ... هم‌چنان در باطن کمال هر نوع از انواع مرکبات نباتی و حیوانی در فطرت او تقدیم یافته است و با غریزت او مرکوز شده و کمال انسانی و صرف فضیلت او، حواله با فکر و رؤیت و عقل و ارادت او آمده و کلید سعادت و شقاوت و تمامی و نقصان به دست کفایت او باز داده ... و از جهت آن که مردم در بدو فطرت مستعدّ این دو حالت احتیاج افتاد به معلّمان ...» (اخلاق ناصری، ص ۶۳ تا ۶۵)

۴. غزالی می‌گوید: «صورت باطن نیکو نبود، تا آن‌گاه که چهار قوّت اندروی نیکو نبود؛ قوّت علم و قوّت خشم و قوّت شهوت و قوّت عدل میان این هر سه ... و بدان که این هر یکی چون زشت شود از وی خلق‌های زشت و کارهای زشت تولّد کند و زشتی هر یکی از دو وجه بود یکی از فزونی خیزد که از حدّ بنده باشد و یکی از کمی که ناقص بود.» (کیمیای سعادت، ج دوم، ص ۶)

آماده کردن جوامع بهائی شرق و غرب برای پذیرفتن تساوی حقوق رجال و نساء

بهاریه روحانی معانی

ترجمه: فاروق ایزدی نیا

مقدمه

وحدت عالم انسانی اصل محوری و اساسی تعالیم حضرت بهاءالله است. تحقق آن میسر نخواهد بود مگر آن که حقوق انسانی زنان، که قرون متمادی از آنها دریغ شده به ایشان اعاده گردد. برابری جنسیتی، اصلی که حضرت بهاءالله مطرح فرمودند شرط اساسی برای تأسیس یگانگی نوع بشر و یکی از دشوارترین اهدافی است که در سراسر عالم باید به آن دست یافت. سابقه نابرابری به قرن‌ها پیش بازمی‌گردد. ریشه آن در سنن و آدابی قرار دارد که تقریباً تمامی ادیان گذشته از دیرزمان محترم شمرده و آن را پذیرفته‌اند. از میان بردن آن چه که به عنوان طریقی که خداوند مقدر و مقرر فرموده و از دیرباز برای مردان و زنان این چنین معمول و مقبول بوده مستلزم صبر و بردباری، سعی و تلاش مداوم و پیگیری و حکمت فوق‌العاده است. اصل برابری حقوق زن و مرد را حضرت بهاءالله مقرر فرمودند زمینه لازم برای تحقق هدفمند آن را حضرت عبدالبهاء در دوران قیادت خود فراهم آوردند.

در مقاله حاضر ظرایف و جزئیات مربوط به آن و نیز نحوه پرداختن خردمندانه هیکل مبارک به این موضوع مورد بررسی قرار می‌گیرد. در طی آن برخی از آثار نازله به افتخار زنان بهائی در ایران و امریکای شمالی و روش‌های مورد استفاده طلعت اطهر برای به کار گرفتن قوا و قابلیت‌های آنها برای پیشبرد امر الهی بررسی خواهد شد. هم‌چنین به روش‌های عملی ایشان برای تعلیم دادن مردان بهائی برای پذیرش زنان به عنوان افرادی هم‌رتبه با آنان توجه خواهد شد. بالاخره نتایج درخشانی که هیکل مبارک در طی مدت زمانی نسبتاً کوتاه کسب کردند، مطرح خواهد گردید.

سوابق تاریخی تأسیس جوامع بهائی

۱. تأسیس جوامع بهائی در شرق

عرصه‌های اقدامات بابیان که بدایت آن اظهار امر حضرت اعلیٰ در شیراز در ماه مه ۱۸۴۴ بود در ایران و عراق قرار داشت. حضرت اعلیٰ در سال ۱۸۱۹ در شیراز ولادت یافتند و در سال ۱۸۵۰ در تبریز به شهادت رسیدند. در طی دوران رسالت ایشان بسیاری از نفوس به امر مبارک اقبال کردند و در مراکز متعدّد در دو کشوری که امر ایشان انتشار یافت جوامع بابی تأسیس گردید.

حضرت بهاءالله نیز که حضرت باب مردم را برای ظهور ایشان آماده کرده بودند اهل ایران بودند. ایشان در سال ۱۸۱۷ در طهران ولادت یافتند و اندکی بعد از آن که حضرت اعلیٰ رسالت خود را اعلام فرمودند به امر بابی اقبال کردند. مشارکت فعال حضرت بهاءالله در ترویج امر بابی و رهبری جامعه توسط ایشان بعد از شهادت حضرت باب ایشان را در معرض تضییقات شدیدی قرار داد که نهایتاً به تبعید ایشان از ایران منجر گردید. حضرت بهاءالله در ژانویه ۱۸۵۳ ایران را به مقصد بغداد ترک کردند و ده سال بعد هنگام ترک بغداد به عزم قسطنطنیه «استانبول» در بهار ۱۸۶۳ اعلام فرمودند که همان شخص موعودی هستند که جمیع ادیان گذشته به ظهورش بشارت داده حضرت اعلیٰ مبشّرش بوده و جان در راهش فدا کرده است. نفوسی که به امر حضرت بهاءالله اقبال کردند «بهائی» نامیده شدند. حضرت بهاءالله بعد از دو نوبت تبعید دیگر به ادرنه و عکا در سال ۱۸۹۲ در عکا درگذشتند. در دوران رسالت ایشان (۱۸۶۳-۱۸۹۲) امر مبارک به بیش از دوازده کشور گسترش یافت و در این نقاط جوامع بهائی تأسیس شد.

۲. تأسیس جوامع بهائی در غرب

اندکی بعد از صعود حضرت بهاءالله، ابراهیم خیرالله اولین بهائی سوری که در حدود سال ۱۸۹۰ در قاهره پایتخت مصر به امر حضرت بهاءالله اقبال کرد و قدم بر خاک امریکا گذاشت.^(۱) مقیم شدن وی در فوریه ۱۸۹۴ در شیکاگو آغاز تأسیس جامعه بهائی در شهر مزبور را رقم زد. تدریجاً تعالیم امر نوزاد انتشار یافت و جوامع بهائی در نقاط مختلف امریکای شمالی تأسیس شد و از آن جا به اروپا و سایر نقاط نیم کره غربی گسترش پیدا کرد.

اصل برابری حقوق زنان و مردان و تأثیر آن بر تکامل تشکیلات بهائی در غرب

با افزایش تعداد مقبلین جدید در ایالات متّحده و تشدید شور و اشتیاق آنها به دریافت هدیای مبسوط و واضح دربارهٔ امر بهائی معلوم شد که آنها به بهائیان مجرب و فاضلی نیاز دارند تا درک آنها از تعالیم و اصول امر بهائی را افزایش داده از عمق بیشتر برخوردار نمایند. حضرت عبدالبهاء برای تأمین این نیاز تنی چند از رجال بهائی را که حایز شرایط لازم بودند از خاورمیانه به امریکا اعزام فرمودند. از جملهٔ این نفوس میرزا اسدالله اصفهانی بود.^(۲)

در طی سفر وی به ایالات متّحده در آغاز قرن بیستم، هیئت‌های انتخابی مشورتی متشکل از بهائیان بزرگسال ذکور تأسیس گردید اعمّ از آن‌که تأسیس این هیئت‌ها صرفاً هم‌زمان با سفر میرزا اسدالله صورت گرفت یا با نقشهٔ قبلی انجام شد مساعدت به سازماندهی اداری جوامع بهائی به او نسبت داده می‌شود. اگر چه وی فردی مشهور و مطلع بود اما از سنن دیرین و تعصبات جنسیتی ممالک شرق اوسط فارغ نبود. وقتی تدارکات لازم برای تشکیل هیئت‌های مشورتی صورت می‌گرفت، او از این دیدگاه حمایت کرد که نسوان مجاز به خدمت در این هیئت‌ها نیستند. جالب است بدانیم که در آن زمان زنان امریکایی هنوز حق رأی پیدا نکرده بودند و برابری زن و مرد، هنوز رویایی دور از دسترس تلقی می‌شد بنابراین برداشت میرزا اسدالله از احکام باید منطقی و منطبق با هنجار حاکم تلقی شده باشد. اما تحوّل مزبور، اقدامات آموزشی را که حضرت عبدالبهاء با هدف آماده ساختن جوامع بهائی در غرب برای پذیرش اصل برابری زنان و مردان در نظر داشتند به جریان انداخت. اگر چه هیکل مبارک در آن‌چه که رخ داده بود دخالتی نداشتند و هیئتی را که زنان در آن عضویتی نداشتند ابطال فرمودند اما جریان امور را به نحوی هدایت فرمودند که نسوان بهائی حق انتخاب شدن را پیدا کردند و مردان بهائی آنها را از هر نظر برابر با خود پذیرفتند:

از آن‌جا که ترجمهٔ رسمی و موثق متن کتاب اقدس وجود نداشت، دانش احبّای غربی نسبت به احکام کتاب اقدس اساساً مبتنی بر درک و برداشت احبّای ذکور اهل خاورمیانه بود.^(۳) یکی از احکام کتاب اقدس (بند ۳۰) گویای آن است که «قد كتب الله على كلّ مدينة ان يجعلوا فيها بيت العدل و يجتمع فيه النفوس على عدد البهَاء ...» این آیه، به تأسیس بیوت عدل محلی اشاره دارد و در آن هیچ اشارتی به جنسیت اعضا نشده

است. در همین کتاب مقدّس (بند ۵۲) حضرت بهاءالله از «مقرّالعدل» سخن می‌گویند و اعضای آن را «رجال العدل» مخاطب قرار می‌دهند. در مراحل اَوَلیّه توسعه امرالله و تا زمانی که حضرت عبدالبهاء مقصد از این حکم را روشن فرمودند اگرچه بهائیان در شرق و غرب از اصل برابری حقوق زنان و مردان آگاهی داشتند اما عموماً عقیده داشتند که زنان از عضویت در جمیع بیوت عدل مستثنی هستند. با توجه به بالاگرفتن تعصبات جنسی که از قدیم زنان را خارج از صحنه مؤسّسات تصمیم‌گیری نگه داشته بود این امر حیرت‌آور نبود اما در دوران قیادت حضرت عبدالبهاء چند تن از نسوان که از احبّای غربی بودند، برداشت نادرست از این حکم بهائی را مورد سؤال قرار دادند. هیکل مبارک با حکمت و درایت لانه‌ای مقصود از حکم مزبور را تبیین فرمودند و این سبب شد که زنان بتوانند در کلیّه تشکیلات امریه به استثنای بیت‌العدل عمومی به خدمت بپردازند.

اعضای اَوَلین «بیت‌العدل» که بعدها بیت روحانیت (House of Spirituality) نامیده شد اوایل سده ۱۹۰۰ در شیکاگو انتخاب شدند. این انتخابات در طی سفر دراز مدت میرزا اسدالله صورت گرفت. این مؤسسه و نیز هیئت شورایی که بعداً در همان سال در نیویورک تشکیل شد زنان را از عضویت مستثنی ساختند.^(۴)

بنا به نوشته نیتان روتستاین Nathan Rutstein، مؤلف زندگی‌نامه کورین ترو Corinne True :

«آنها نسخه‌ای از کتاب اقدس را ملاحظه کرده بودند که تحوّل در بیوت عدل در آن ذکر شده بود. بنابراین، حتی اگر حضرت عبدالبهاء سازماندهی اداری را از احبّای تقاضا نکرده بودند برخی از بهائیان برجسته شیکاگو احساس می‌کردند که باید این کار را انجام دهند. به هر حال هیکل مبارک نفرموده بودند که آنها نمی‌توانند ... اما نفوسی مانند تورنتون چیس Thornton Chase معتقد بودند که سازماندهی امر مبارک آن را از آشفتگی و تفرقه حفظ خواهد کرد.»^(۵)

حضرت عبدالبهاء با حزم و احتیاط لازم توصیه فرمودند که آن هیئت را بیت‌العدل نام نگذارند بنابراین «بیت روحانیت» نامیده شد. همان‌طور که قبلاً بدان اشارت رفت، زنان ابتدا از عضویت آن محروم بودند. برخی از نسوان که کورین ترو از مشهورترین آنان بود در خصوص محرومیت و مستثنی شدن زنان احساس ناخوشایندی داشتند. روتستاین می‌نویسد:

«کورین ترو تحوّل بیت روحانیت را دقیقاً دنبال می‌کرد. این موضوع او را آزار می‌داد که زنان مجاز به خدمت در هیئت مزبور نبودند. گرچه اعتراضی نداشت اما کمر

همّت را محکم بیست که تلاش کند عضویت را به نحوی تغییر دهد که شامل زنان نیز بشود ... وی اطمینان داشت که حضرت بهاء الله مبدع عصری جدید بودند که در آن نسوان از مقام و موقعیتی برابر با مردان برخوردار می شدند اما بسیاری از بهائیان اولیه ... بر اظهار نظرهای کورین ترو صحّه نمی گذاشتند.»^(۶)

کورین ترو موضوع را به حضرت عبدالبهاء وصی و جانشین حضرت بهاء الله و میبین منصوص آثار آن حضرت ارجاع داد.^(۷) مکتوب او در دست نیست اما از جوابی که دریافت کرده می توان به سهولت محتوای نامه وی را حدس زد. بخشی از جواب حضرت عبدالبهاء چنین است:

«انّ النّساء عند البهَاء حکمهنّ حکم الرّجال فالکل خلق الله خلقهم علی صورته و مثاله ای مظاهر اسمائه و صفاته فلا فرق بینهم و بینهنّ من حیث الرّوحانیات الأقرب فهو الاقرب سوءاً کان رجالاً او نساءً و کم من امرئیه منجذبه فافت الرّجال فی ظلّ البهَاء و سبقت مشاهیر الآفاق.»

در همین لوح طلعت میثاق می فرماید:

«و اما بیت العدل بنصوص قاطعه فی شریعة الله اختصّ بالرّجال حکمةً من عند الله و سیظهر هذه الحکمة کظهور الشّمس فی رابعة النّهار.»^(۸)

محتوای این لوح مبارک که حضرت عبدالبهاء ضمن تحسین و تمجید زنان پر شور و مخلص بهائی می فرماید که آنها از مردان سبقت گرفتند و از مشاهیر ارض نیز بالاتر رفتند برای مردان سبب حیرت بسیار شد. چگونه از این حیرت مردان آگاهی می یابیم؟ لوح مبارکی که به افتخار تورنتون چیس از قلم حضرت عبدالبهاء صادر شد این نکته را روشن می سازد. در این لوح آمده است:

«یمكن مکاتیبی که خطاب به احبای انانث مرقوم می گردد حاوی مطالبی بر سبیل تشویق باشد اما مقصود از چنین عباراتی مشهود شدن این مطلب است که، در این عصر بدیع بعضی از نسوان از رجال سبقت گرفته اند. مقصود این نیست که کلیّه نسوان مقدّم بر کلیّه رجال باشند. اعضای محفل روحانی باید حتّی المقدور سعی نمایند که وسایل تشویق نسوان از احبّ را فراهم آورند. در این دور نباید تفکّرات بر مبنای «رجال» و «نساء» باشد کلّ در ظلّ کلمه الله هستند چه که هر نفسی اعمّ از رجال یا نساء یا اضعف نفوس بیشتر مجاهدت نماید، مکافاتش اعظم است.»^(۹)

بخش دوم لوح مبارک خطاب به کورین ترو به «نصوص قاطعه فی شریعة الله» اشاره دارد که حضرت عبدالبهاء طبق آن تصریح می‌فرمایند که: «بیت العدل ... اختص بالرجال»^(۱۰) ایشان هم چنین درباره «حکمة من عند الله و سیظهر هذه الحکمة کظهور الشمس فی رابعة النهار» بحث می‌کنند. این نکته بسیار حایز اهمیت است که حضرت عبدالبهاء برای مستثنی شدن زنان از عضویت بیت العدل نه به دلیل و منطق بلکه به «حکمت» اشاره دارند. اگر طلعت میثاق از «دلیل و منطق» سخن می‌گفتند این عقیده مردان مورد تأیید قرار می‌گرفت که کیفیتی ذاتی در زنان، آنها را فاقد شرایط لازم برای خدمت در بیت العدل می‌سازد. حضرت عبدالبهاء از «حکمت» سخن به میان می‌آورند اما هیچ سرنخی عنایت نمی‌کنند که به عالم انسانی در مکشوف ساختن آن کمک کند. ایشان در واقع ظهور و بروز آن را به تاریخی در آینده موکول می‌کنند. ایشان هم چنین به «نصوص قاطعه فی شریعة الله» اشاره می‌فرمایند اما آن را مشخص نمی‌کنند. مضافاً هیکل مبارک مقصود از این حکم را روشن نمی‌فرمایند.

نقش و اهمیت حکمت در آثار مبارکه

«حکمت» واژه‌ای است که در آثار بهائی کراراً استفاده شده است. برای درک معانی متفاوت آن تا بدان حد که میسر است باید مفهوم مزبور را آن چنان که در آثار مبارکه به کار رفته و خارج از حیطه بحث حاضر است مورد بررسی قرار داد. همین قدر کافی است که گفته شود یک نوع حکمت را احدی جز خداوند ادراک نتواند. نوع دیگر عبارت از آن است که فقط مبینین منصوص درک می‌کنند. نوع سوم عبارت از حکمتی است که درک آن در حیطه امکانات نوع بشر است اما مستلزم گذشت زمان است.

حکمتی که حضرت عبدالبهاء در لوح خطاب به کورین ترو بدان اشاره دارند در زمره دو مقوله اول و دوم نیست زیرا طلعت میثاق می‌فرمایند که به زودی در کمال وضوح مانند خورشیدی در وسط آسمان مشهود خواهد شد. کورین ترو مشتاق بود به دلیل محرومیت زنان از عضویت بیت العدل پی ببرد. حضرت عبدالبهاء هیچ دلیلی بیان نفرمودند. در عوض، ایشان از «حکمت» سخن به میان آوردند. چرا می‌توان این سؤال را مطرح کرد:

«دلیل و منطق نیاز به مقدمه یا مفروضات دارد و آن عبارت است از: «بیان واقعیت یا فرضی که به عنوان مبنای استدلالی بیان یا تلویحاً بدان اشاره می‌شود.» دلیل

عبارت است از 'عبارتی که در توضیح یا توجیه بیان می‌گردد' و آن مستلزم کاربرد مناسب استعداد تفکر منطقی است.^(۱۱)

در مقام قیاس، حکمت مستلزم صغری و کبری نیست. آن را «(بهره‌مندی از) تجربه و دانش همراه با قوه کاربرد عملی یا نقادانه آنها» تعریف می‌کنند.^(۱۲) همان‌طور که قبلاً اشاره شد اگر حضرت عبدالبهاء واژه «دلیل» را به کار برده بودند سبب می‌شد که همه در جستجوی چیزی ذاتاً نامتناسب در زنان باشند که فقدان صلاحیت لازم در آنها برای انتخاب شدن در شاخه انتخابی نظم اداری را توجیه نماید. اگر دلیل وجود داشت زمانی که جهان مشتاق و آماده شنیدن و پذیرفتن آن بود، حضرت عبدالبهاء آن را بیان می‌فرمودند. حضرت عبدالبهاء در آثار مکتوب و بیانات شفاهی خود می‌فرمایند که عدم تعلیم و تربیت سبب عقب‌ماندگی زنان شده و آنها را از عرصه فعالیت دور نگه داشته بود. زنان خودشان محرومیت از تحصیل را انتخاب و اختیار نکرده بودند بلکه جامعه‌ای مردسالارین بی‌عدالتی را مانند بسیاری از موارد دیگر تحمیل کرده بود. به‌علاوه از بین بردن علت باید سبب از میان رفتن معلول گردد که در این جا قضیه این‌گونه نیست.

اصطلاح «حکمت» توجه احباً را از تمرکز و تأمل بر حقارت زنان که تصور می‌کردند زنان را برای خدمت در مؤسسات تصمیم‌گیری فاقد صلاحیت ساخته است به موضوعی سوق داد که قادر به درکش نبودند. تمرکز بر «دلیل» از قدیم‌الایام به تحقیر و تخفیف مقام و موقعیت زنان در دین منجر شده بود. تمرکز بر «حکمت» اولین قدم در اجرای اصل برابری جنسیتی محسوب می‌شد. حضرت بهاء‌الله قبلاً به موضوع تصویری که از برتری مردان در اذهان وجود داشت پرداخته بودند:

«قلم اعلیٰ فرق مابین عباد و اماء را از میان برداشته ... ظهر ظنون را به سیف بیان قطع نمود و خطرات اوهام را به قدرت غالبه قویه محو فرمود.»^(۱۳)

حضرت عبدالبهاء با وقوف تام بر مقتضیات اجتماعی زمان و بی‌کفایتی جامعه‌ای کاملاً عاجز از درک اهمیت اصل برابری جنسیتی به طریقی به مسئله‌ای دیرین پرداختند که مانع پیشرفت امرالله در مراحل آغازین ترقی و تقدّمش نشود. هیکل مبارک با تشویق زنان به پیشرفت در میدان تبلیغ و تعلیم نقطه تمرکز را بر تعلیم و تربیت جامعه قرار دادند.

ایشان آنها را به تأسیس محافل روحانی هدایت کردند. طلعت میثاق خطاب به نسوان بهائی فرمودند:

«وَمَا أَنْتَ إِلَّا الْمُنْجَذَبَاتُ بِنَفْحَاتِ اللَّهِ اسْتَسْنَ مَحَافِلَ رُوحَانِيَّةٍ وَمَجَامِعَ رَبَّانِيَّةٍ
الَّتِي هِيَ أَسَاسٌ لِنَشْرِ نَفْحَاتِ اللَّهِ وَاعْلَاءِ كَلِمَةِ اللَّهِ وَسَطْوَعِ سِرَاجِ مُوَهَّبَةِ اللَّهِ وَ
تَرْوِيحِ دِينِ اللَّهِ وَنَشْرِ تَعَالِيمِ اللَّهِ فَهَلْ مِنْ مُوَهَّبَةٍ عَظِيمٍ مِنْ هَذَا»^(۱۴)

در عین حال این نکته را به همه فهماندند که برتری ذکور در اثر قوای جسمی و مقتضیات دوران ابتدایی و کودکی نوع بشر بوده و این امتیاز مبتنی بر جنسیت در نقشه الهی برای آفرینش نبوده و بی عدالتی‌هایی که زنان در اثر نابرابری مقام و موقعیت با مردان متحمل آن شده بودند باید اصلاح می‌شد. طلعت میثاق تأکید فرمودند که زنان نیز به صورت و مثال الهی خلق شده‌اند و تصریح فرمودند که رجال و نساء عندالله در صُقع واحدند و مردان را آماده ساختند که زنان را به عنوان نفوس برابر با خود بپذیرند. اگر ایشان در ابتدای کار توضیح داده بودند که مقصود از حکم مزبور چیست اگر ایشان دیدگاه مردان را که درک اشتباهشان در مورد مقصود از حکم مزبور سبب آشفتگی و اشتباه شده بود ابطال یا رد فرموده بودند مردان مزبور و حامیانشان شگفت‌زده بل متوحش می‌شدند و هرج و مرج به راه می‌افتاد. حکمت الهی مقدر داشت که مقصود از حکم الهی تدریجاً مکشوف گردد و به احباً وقت کافی داده شود که برای پذیرفتن نتیجه از آموزش کافی برخوردار شوند. محتوای لوح مبارکی که به افتخاریک یا چند تن از اماء الرّحمن در طهران عزّ نزل یافت و بعداً در همین مقاله مورد بحث قرار خواهد گرفت مؤید این حدس است. وقایعی که بعد از صدور لوح مبارک خطاب به کورین ترو رخ داد، نشان می‌دهد که حضرت عبدالبهاء چگونه جامعه را به نحوی برای پذیرش عضویت زنان در بیوت عدل ملی و محلی آماده ساختند که وقتی زمان مقتضی فرا رسید انتقال به آرامی صورت گرفت و همه نتیجه را پذیرفتند. کلید این انتقال آرام در اطاعت زنان از هدایت حضرت عبدالبهاء نهفته بود. آنها همان کاری را کردند که ایشان توصیه فرمودند و جمیع قوای خود را بیش از همیشه بر تبلیغ امر نوزاد متمرکز ساخته، امرالله را در ایالات متّحده و خارج از آن منتشر ساختند. آنها «محفل تبلیغ» تأسیس کردند و در عرصه ترویج امرالله بر مردان پیشی گرفتند. بیت روحانیت و محفل تبلیغ مدّتی به صورت تشکیلات هم‌تراز به موازات هم عمل می‌کردند. با همکاری زنان با این بی‌نظمی و نابهنجاری که سبب آشفتگی می‌شد به نحوی موفقیت‌آمیز برخورد شد اما مسئله مستثنی شدن زنان از

عضویت بیت روحانیت از بین نرفت. حضرت عبدالبهاء در جواب به سؤالات بعد صلاحیت زنان برای عضویت در تشکیلات محلی و ملی بهائی را تأیید فرمودند. این با برداشت کسانی که ابتدا به نحوی دیگر اندیشیده بودند منافات داشت. تا این زمان جریان آموزش احبّاء برای درک مفاهیم ضمنی برابری جنسیتی ریشه گرفته بود، احبّاء مقصود از حکم الهی را آن گونه که حضرت عبدالبهاء توضیح دادند دریافته و پذیرفته بودند:

«در شریعت الله نسا و رجال در جمیع حقوق متساویند مگر در بیت العدل عمومی زیرا رییس و اعضای بیت العدل به نصّ کتاب رجالدند.»

ایشان هم چنین فرمودند:

«دیگر در سایر محافل عموماً مثل محفل بنای مشرق الاذکار و محفل تبلیغ و محفل روحانی مثل محافل خیریه و محافل علمیّه رجال و نسا مشترکند در جمیع حقوق.» (ترجمه)^(۱۵)

حضرت عبدالبهاء در این لوح مبارک با تأیید صلاحیت زنان برای عضویت در کلیّه تشکیلات «الاعضویت بیت العدل عمومی» نه تنها مقصود از حکم مزبور را بیان می کنند بلکه «نصّ کتاب» را مشخص می فرمایند که طبق آن «رییس و اعضای بیت العدل رجالدند.»

حضرت بهاء الله در کتاب اقدس اشارتی تلویحی به مؤسسه ولایت دارند.^(۱۶) حضرت عبدالبهاء در الواح مبارکه وصایا نحوه انتخاب اعضای بیت العدل عمومی را تعیین و ولی امر الله را به مقام «رییس مقدّس این مجلس و عضو اعظم ممتاز لاینعزل» آن منصوب می فرمایند. بنابراین نصّ کتاب که در این زمینه بیان شده ممکن است اشارتی به الواح مبارکه وصایا باشد.

در لوح مبارک اول که خطاب به کورین ترواز قلم مبارک صادر شده عدم صلاحیت زنان برای عضویت در «بیت العدل» که قبلاً تصوّر می شد شامل کلیّه بیوت عدل می شود به حکمت الهی ربط داده شده است. برای آن که حکمت مزبور به نحوی مشهود گردد که همه بتوانند به وضوح آن را مشاهده نمایند لازم است گذشت زمان زمینه را برای عضویت زنان در کلیّه تشکیلات امری غیر از بیت العدل عمومی فراهم آورد. برای آن که به مردان ثابت شود که زنان جهت ورود به کلیّه عرصه های خدمت و ارتقا در کلیّه اموری

که انجام می‌دهند دارای توانایی لازم هستند، و نیز برای آن که به زنان ثابت شود که برای انجام وظیفه قابلیت لازم را دارند حضرت عبدالبهاء برخی از زنان با کفایت را تشویق کردند عهده‌دار مسئولیت‌هایی شوند که تا آن زمان به مردان اختصاص داشت؛ مثلاً در اثر تشویق طلعت میثاق بود که کورین ترو به جستجو برای یافتن زمین مناسب و تأمین بودجه برای بنای ام‌المعابد غرب پرداخت. مشارکت فعال و توفیق او در عضویتش در هیئت اتحاد معبد که مرحله مقدماتی انتخاب محفل روحانی ملی بهائیان ایالات متحده و کانادا بود تأثیر اساسی داشت. خدمات خالصانه او به امر مبارک که در نهایت توانایی به عرصه شهود رسید در گستره وسیعی مشهود گردید و برای نفوس شگاکای از احباً ثابت کرد که همان‌طور که حضرت عبدالبهاء اظهار داشته بودند وقتی به زنان و مردان فرصت‌های مساوی اعطا شود در اجرای وظایف محوله به طور یکسان عمل خواهند کرد. در اولین انجمن شور روحانی ملی امریکای شمالی دو تن از اماء الرحمن از جمله کورین ترو به عضویت محفل روحانی ملی انتخاب شدند. همه بدون ادنی تأملی نتیجه انتخابات را پذیرفتند. صلاحیت زنان برای انتخاب شدن در هیئت‌های تصمیم‌گیری تا آن زمان به واقعیتی تثبیت شده تبدیل شده بود اما مسئله عدم صلاحیت زنان برای عضویت در بیت‌العدل عمومی هم‌چنان به قوت خود باقی ماند. در طی دوران ولایت حضرت شوقی افندی این موضوع مجدداً مطرح گردید و از زمان تأسیس بیت‌العدل اعظم نیز محل پرسش بوده است. جواب همیشه بدون هیچ تغییری مبتنی بر الواح حضرت عبدالبهاء در این مورد به خصوص لوحی بود که در بالا نقل گردید. در مکتوبی که در ۲۸ ژوئیه ۱۹۳۰ از طرف حضرت ولی‌ام‌الله نوشته شد چنین آمده است:

«لوح مبارکی از حضرت عبدالبهاء در دست است که هیکل مبارک در آن قاطعانه تصریح می‌فرمایند که عضویت بیت‌العدل اعظم منحصرأ با رجال است و این که حکمت آن در آتیۀ ایام به طور کامل مکشوف و معلوم خواهد گردید اما در بیوت عدل محلی و ملی، نسوان واجد حق کامل عضویت هستند. بنابراین فقط در بیت‌العدل عمومی است که نمی‌توانند انتخاب شوند.»

در همین مکتوب به بهائیان توصیه شده که:

«این بیان حضرت مولی‌الوری را با روح ایمان عمیق بپذیرند و اطمینان داشته باشند که هدایت و حکمت الهی در آن مکنون است که تدریجاً در مقابل عیون اهل عالم مکشوف و مشهود خواهد گردید.»^(۱۷)

واکنش بهائیان ایران به اصل برابری حقوق زنان و مردان

آغاز و تکوین فعالیت سازمان یافته امری در ایران آن چنان که در اسناد و مدارک در غرب ثبت و ضبط شده به وضوح توصیف نشده است. وقتی که تاریخ عمومی امر مبارک در سرزمین زادگاهش در دسترس قرار گیرد نحوه آغاز آن را توضیح خواهد داد. در حال حاضر آن چه که معلوم است آن که اولین گروه احبایی که در برداشت مقدماتی خود از امر حضرت بهاءالله در کتاب اقدس (بند ۳۰) که «علی کلّ مدینه ان يجعلوا فیها بیت العدل» گرد هم جمع شدند و محفلی را به قصد اجرای امور جامعه تشکیل دادند تماماً از مردان بودند و خودشان خویش را عضو محفل کرده بودند. مدت‌های طولانی بعد از آن که این محفل به صورت انتخابی نیز تشکیل شد اعضای آن را مردان تشکیل می‌دادند.

مستثنی شدن زنان از عضویت در تشکیلات انتخابی بهائی در ابتدا در ایران مسئله‌ای نبود. با توجه به آن چه که از قبل در این کشور معمول بود همه این نظریه را پذیرفتند که زنان به عضویت تشکیلات تصمیم‌گیری برگزیده نشوند گویی مقصود از حکم نازله در کتاب اقدس همین بوده است. در اثر شرایط اجتماعی هم‌چنین به علت تعصباتی که زنان را در مقام و موقع پستی نگه داشته بود مستثنی شدن خانم‌ها از عضویت در مؤسّسات انتخابی بهائی در ایران، چندین دهه ادامه یافت. حضرت ولی‌امرالله در جهاد کبیر اکبر روحانی (۱۹۵۳ - ۱۹۶۳) حصول صلاحیت برای نسوان را از جمله اهدافی قرار دادند که جامعه بهائی در ایران باید برای حصول آن تلاش می‌کرد. در انتهای سال اول نقشه مزبور یعنی رضوان ۱۹۵۴، نسوان که تا آن موقع فقط حق انتخاب کردن داشتند برای اولین مرتبه از حق انتخاب شدن نیز بهره‌مند گردیدند. حتی در آن موقع هم سدّ ذهنی که زنان ایرانی را فاقد لیاقت جهت خدمت در تشکیلات انتخابی تلقی می‌کرد انتخاب شدن را برای آنان دشوار می‌ساخت.

اولین خانمی که به عضویت محفل روحانی ملی ایران انتخاب شد آدلاید شارپ خانمی آمریکایی بود که آن موقع در ایران خدمت می‌کرد. بسیاری از محافل محلی بعد از سال

۱۹۵۴ یا اصلاً عضوی از نسوان نداشتند یا فقط یک خانم عضویت داشت. بنابراین جریان آموزش توده احبّا در مورد برابری جنسیتی باید مدّتی طولانی تر ادامه می‌یافت. برای کسانی که این سؤال برایشان مطرح است که چرا هیچ خانم بهائی ایرانی به مقام ایادی امرالله منصوب نگردید یا احدی در سرزمین زادگاه حضرت بهاءالله در مقام مشاور قاره‌ای قرار ندارد، این نکته می‌تواند تا حدّی جواب باشد.

موقعی که حضرت عبداله‌بهاء مشغول آماده کردن احبّای غرب برای اجرای اصل برابری رجال و نساء بودند زمینه را برای تحقّق آن در شرق نیز آماده می‌ساختند. در الواح متعدّده هیکل مبارک خانم‌ها را به سرمشق قرار دادن زنان بهائی در امریکا و اروپا و حتّی سبقت گرفتن از آنها در عرصه خدمت تشویق می‌فرمودند. در یکی از الواح ایشان می‌خوانیم:

«ای ورقات موقنات، در صفحات اروپا و امریکا اماء رحمان گوی سبقت و پیشی را از میدان رجال ربوده‌اند و در تبلیغ و نشر نفحات الله ید بیضا نموده‌اند. عنقریب مانند طیور ملاً اعلی در اطراف و اکناف دنیا به پرواز آیند و هر نفسی را هدایت کنند و محرم راز گردانند. شماها که ورقات مبارکه شرفید باید بیش از آنان شعله زیند و به نشر نفحات الله پردازید و ترتیل آیات الله کنید. پس تا توانید به نصایح و وصایای جمال مبارک قیام نمایید تا جمیع آرزوها میسر گردد و آن جویبار و چمن گلشن احدیت شود.»^(۱۸)

وقتی اولین علائم آگاهی جمعی خانم‌های بهائی را در طهران به اقدام واداشت و هنگامی برخی از مردان خوش‌نیت از صمیم قلب و با تمام وجود از آنها حمایت کردند ابتکارات آنها نویدبخش بود. در آن مقطع حیاتی و خطیر حضرت عبداله‌بهاء برخی از نسوان غربی را تشویق فرمودند که به ایران سفر نمایند و به زنان آن مرز و بوم و حامیان آنها مساعدت نمایند.

اگر چه نفحات ظهور حضرت بهاءالله شعله امید را در دل نسوان احبّا برافروخت و اگر چه آنها می‌دانستند که روزی به تساوی مقام و حقوق با مردان دست خواهند یافت اما آن آینده پرشکوه بسیار دور و بعید به نظر می‌رسید. جریان تساوی رجال و نساء با حضرت طاهره «قرّة‌العین» شروع شده بود اما راهی که به سوی تحقّق آن منتهی می‌شد به نظر می‌رسید ناهموار و مملوّ از خطرات است. زنان ایرانی نیاز به مثال‌های ملموس و الگوهای زنده داشتند تا رویاهای خود را به واقعیت تبدیل نمایند آنها به تمامی حمایتی که می‌توانستند جلب کنند نیاز داشتند. آنها بارقه‌های حیات جامعه سازمان یافته بهائی

و فعالیت‌های آن را در طهران مشاهده کرده بودند که مردان به طور خودانگیخته مؤسسات امریه را که به رتق و فتق امور جامعه می‌پرداختند تشکیل دادند. آنها هم‌چنین در سال ۱۹۰۰، شاهد تأسیس مدرسه بهائی پسرانه بودند که با موقّیّت به تعلیم و تربیت پسران می‌پرداخت. آنها آرزومند تأسیس مدرسه برای دختران بودند حتّی بعضی با مساعدت برخی از مردان خیراندیش دست به تأسیس مؤسسات خصوصی زدند اما به علّت کمبود منابع و حمایت ناچیز جامعه پیشرفت به نحو دردناکی کند و بطئی بود.

اولین کسی که سلامی حضرت عبدالبهاء را اجابت کرد، دکتر سوزان مودی Susan Moody بود. او اوایل سال ۱۹۰۹ در طهران سکونت اختیار کرد و با شور و شوق برای بهبود وضعیّت بهداشتی و صحّی زنان شروع به فعالیت نمود. مشاّزالیها در تأسیس مدرسه دختران بهائی مشابه مدرسه تربیت پسران نیز البتّه در مقیاسی کوچک‌تر کمک به سزایی نمود. قریب یک سال بعد از ورودش به طهران، در فوریه ۱۹۱۰ در نامه‌ای به اجنای امریکایی این خبر مسرّت‌بخش را فرستاد:

«... مدرسه دختران قطعی است. آنها، کار خود را با محلّ سکونت برای پنجاه محصل شروع خواهند کرد ... لطفاً به کسی که مایل به اعانت است بگویید که تعلیم و تربیت هر دختر در طیّ یک ماه فقط یک دلار و نیم خرج بر می‌دارد. در این جا بسیاری از احبّا فقیرتر از آنند که کمک کنند و این طریقی برای کمک به ارتقای سطح ایران از وضعیتی نومید کننده است.»

دکتر مودی در جلب نظر موافق حضرت عبدالبهاء برای استفاده از خدمات خانم لیلیان کیپس Lillian Kappes، مربّی بهائی امریکایی جهت تدریس در مدرسه دختران تأثیر اساسی داشت.

لیلیان کیپس قبل از سفر به ایران از محرومیّت‌های زنان در کشور مزبور آگاهی داشت. او می‌دانست که مردان بر امور زنان سلطه دارند و ابداً به فکر تحصیلات آنها نیستند. او بر مشکلاتی که در انجام دادن امور محوّله با آن مواجه می‌شد واقف بود. آنچه که نمی‌دانست این بود که همکاران ذکورش در طریق تأمین آموزش دختران مانع از آن می‌شدند که به نحوی اثربخش عمل کند.

خوش‌بختانه در راه سفر به ایران در سویس به حضور حضرت عبدالبهاء رسید و تا حدّی برای مواجهه با معضلاتی که پیش روی بود آمادگی یافت. مع‌هذا گاهی اوقات اوضاع را

غیر قابل تحمّل می‌یافت؛ مثلاً مجبور بود تقریباً دست تنها و در عین حال بدون آزادی عمل مدرسه دختران را اداره کند. مدرسه مزبور ابتدا به صورت بخشی از مدرسه پسران تأسیس شده بود و لجنه تعلیم و تربیت متشکل از بهائیان ذکور اساساً به نیازهای مدرسه پسران توجه داشت.

لیلین کیپس در مساعی خود دچار محدودیت‌هایی بود و نمی‌توانست زیاد پیشرفت کند. طولانی شدن این وضعیّت دشوار بر صحت جسمانی او اثر گذاشت. در سال ۱۹۱۶ دکتر سارا کلاک Sarah Clock یکی دیگر از احبّای امریکایی که برای مساعدت به دکتر مودی به ایران سفر کرده بود در نامه‌ای خطاب به برخی از نسوان بهائی در ایالات متّحده پرده از واقعیّت اوضاع برداشت:

«دیروز میس ک [کیپس] که در اثر ملاقات با ۵ تن از مردان سخت آزرده شده بود در حالی که از لحاظ عصبی کاملاً در هم ریخته بود به منزل بازگشت و تمام شب را به علّت نگرانی و آن وضعیّت عصبی نتوانست بخوابد ... چندی قبل لوحی به دست یکی از ایرانیان رسید که در آن از میس ک و کارش در مدرسه تمجید شده بود ... بسیاری از مردان شایسته و کلیّه زنانی که در جلسه‌ای پرشور در کنارش بودند، جملگی از او حمایت می‌کنند و به تقویت روحیه او می‌پردازند.

... اگر میس کیپس بهائی نبود یا کمتر از یک قدیس بود، وضعیّت فعلی‌اش را تحمّل نمی‌کرد. مدت پنج سال دست‌های او بسته بوده است یعنی اجازه و مجال نیافته نظریّات مترقی‌اش را در مورد مدرسه به کار ببرد ... برخی از بهترین مردان تماماً حامی او هستند. آنها پیشنهاد می‌کنند که مدرسه دیگری برای او تأسیس کنند و چند تن از شایسته‌ترین دوشیزگان به رایگان به تدریس خواهند پرداخت.»^(۱۹)

در مملکتی که کاملاً در چنگال استیلای مردان اسپر بود جایی که زنان نمی‌توانستند به طور فعال و جدی در جریان تصمیم‌گیری مشارکت داشته باشند حضور معدودی از زنان، که به شیوه سنتی زندگی را به مبارزه می‌طلبیدند ابزاری نیرومند در برملا کردن تعصباتی بود که زنان را در مقام و موقعیتی نازل و پست نگه داشته بود. برخلاف فرستادگان اولیه به غرب که به جامعه نوزاد بهائی ایالات متّحده یاد داده بودند که زنان را از عضویت تشکیلات انتخابی مستثنی سازند زنان بهائی امریکایی به زنان ایران تعلیم دادند که چگونه از مقام و موقع مساوی با مردان برخوردار شده خود را برای خدمت در کنار آنان در

تشکیلات بهائی آماده سازند. آنها با مثال و الگو و به طور عملی آموزش می دادند که زنان اگر از فرصت های لازم برای پیشرفت برخوردار شوند همانند هممتایان ذکور خود به خوبی کار خواهند کرد.

برخی از نسوان در جامعه بهائی ایران که از دستاوردهای خواهران بهائی خود سر شوق آمده بودند یاد گرفتند از اعتماد به نفس برخوردار شده حقوق خداداده خود را مطالبه نمایند. با این کار آنها درگیر موضوعی شدند که عموم مردان ایران نسبت به آن نه تنها نظر مساعدی نداشتند بلکه آن را تحمّل هم نمی کردند. وقتی تقاضاهای آنها جهت برخورداری از رفتار برابر با مقاومت روبرو شد تعدادی از زنان در عریضه ای به حضرت عبدالبهاء شاکی شدند.^(۲۰) آنها تنها کسانی نبودند که عریضه هایشان به حضرت عبدالبهاء می رسید. برخی از مردان نیز نامه نوشته، شکایت کردند اما ماهیت شکایات متفاوت بود. زنان طالب مساوات بودند. مردان تفوق تصویری خود را حق طبیعی و مسلم خویش دانسته، تقاضای زنان را نمی توانستند درک کنند. اگر چه متون عریض در دسترس نیست اما محتوای یکی از جواب های حضرت عبدالبهاء حاوی نکات آموزنده ای در این مورد است و ضمناً نشان می دهد که حضرت عبدالبهاء چگونه از طریق جریانی آموزشی هم مردان و هم زنان را آماده می کردند تا اصل برابری جنسیتی در ایران را بپذیرند. هیکل مبارک ضمن تصویب «تأسیس محفل اماء به جهت ترویج معارف» می فرماید که: «اما باید حصر در مذاکره معارف باشد».^(۲۱) و توضیح می دهند: «باید نوعی نمود که اختلاف روز به روز زایل شود نه این که منتهی به آن شود که در میان رجال و نساء معاذالله به مجادله انجامد».^(۲۲) سپس هیکل مبارک مثالی را ذکر می فرماید که کاملاً خلاف حکمت عمل کردن را نشان می دهد و مربوط به امر حجاب می شود. ایشان فرمودند: «مثل مسئله حجاب بی حکمت سلوک ننمایید.» سپس به تشویق زنان می پردازند که:

«حضرات نسا باید الیوم به امری تشبّث نمایند که سبب عزّت ابدیّه عالم نسا گردد. عالم نسا روشن شود و آن محافل درس تبلیغ است و مجالس ترتیل آیات و تضرّع به ملکوت ربّ البینات و تنظیم تحصیل بنات. ملاحظه نمایید که جناب طاهره چگونه به تبلیغ می پرداخت و از هر فکری آزاد بود این بود که جلوه داشت. حال عالم نسا باید عالم روحانی باشد نه سیاسی تا جلوه نماید و الانسای جمیع ملل در سیاسی غرقند چه فایده و ثمر؟ تا توانید به روحانیات بپردازید تا سبب

اعلای کلمة الله و نشر نفحات الله شوید. روش شما باید سبب ائتلاف گردد و رضایت عموم باشد.»^(۲۳)

از بیانات بعد از آن کاملاً مشهود و بدیهی است که جو بین زنان و مردان در طهران پر تشنج و سبب نگرانی بوده و حضرت عبدالبهاء سعی داشتند با هدایات و توصیه‌های محبت‌آمیز خود وضعیّت را آرام کنند تا اجرای اصل برابری جنسیتی را شتاب بخشند:

«من در سعی و کوششم که عالم نسا را به عون و عنایت جمال مبارک چنان ترقی دهم که کلّ حیران مانند یعنی در روحانیت و فضایل و کمالات انسانیت و معرفت.»

برای آن که زنان نسبت به رفتار نامناسب آگاهی داشته باشند حضرت عبدالبهاء به وضعیّت زنان در امریکا اشاره کرده، می‌فرمایند:

«ممالک امریکا که مهد حریت نسا است هنوز نسا انجمن سیاسی ندارند زیرا به هم درمی‌افتند هنوز در مجلس امت عضو ندارند.»

در این‌جا به این نکته باید اشارت داشت که حضرت عبدالبهاء به اعمال نامناسب مردان نیز اشاره داشتند. در طی اسفار هیکل مبارک به امریکای شمالی آنچه را که در فرانسه مشاهده کرده بودند و ایشان را در جریان خصوصیات به مراتب بدتری در مردان گذاشته بود بیان کردند. ایشان فرمودند: «در فرانسه در جلسه سنا حضور داشتم اما تجربه حاصله مطلوب نبود. سپس بعد از توضیح هدف اصلی از مشورت می‌فرمایند: در جلسه مذکور پارلمان منازعه و جرّ و بحث بی‌حاصل مکرراً اتفاق افتاد نتیجه عمدتاً هرج و مرج و اغتشاش بیشتر بود حتی در یک مورد مواجهه عنصری بین دو نفس از اعضا واقع شد. این مشاوره نبود بلکه مضحکه بود.»^(۲۴)

حضرت عبدالبهاء در لوح مبارک خطاب به نسوان بهائی در طهران به خطاب حضرت بهاء الله «یا رجال بیت العدل» اشاره می‌فرمایند که نشان می‌دهد عضویت تشکیلات بهائی یکی از نکاتی بود که در مکاتبات واصله به دست هیکل مبارک مطرح بوده است. ایشان می‌فرمایند: «هم چنین جمال مبارک خطاب می‌فرمایند یا رجال بیت العدل» توجه به این نکته جالب خواهد بود که در این لوح ایشان مقصود از حکم مزبور را توضیح نمی‌فرمایند. شاید جریان آموزش در ایران ناقص بوده و زمینه هنوز برای روشن ساختن

مقصود از حکم مزبور آماده نبوده است. آنچه که بعد از آن می‌فرمایند به نظر می‌رسد مؤید این فرضیه باشد:

«حال شما باید قدری سکون و قرار داشته باشید تا کار به حکمت پیش رود و الا چنان مغشوش و درهم شود که خود شما بگذارید و فرار نمایید. این طفل یک شبه ره صد ساله می‌رود. باری حال شما به روحانیت صرفه پردازید و با رجال اختلاف ننمایید. عبدالبهاء جمیع امور را به حکمت ترتیب می‌دهد مطمئن باشید. عاقبت خود شما خواهید گفت: ما هذه الحکمة العظمی. من از خود شما می‌خواهم که این اختلاف بین رجال و نساء را محو نمایید.»^(۲۵)

سپس لوح مبارک این‌گونه اختتام می‌یابد:

«هیچ نفسی به سعی خود کاری از پیش نبرد؛ عبدالبهاء باید راضی باشد و امداد نماید.»^(۲۶)

حضرت عبدالبهاء در سفرهایی که به امریکای شمالی و اروپا انجام دادند کراراً به موضوع برابری جنسیتی پرداختند. بیانات شفاهی هیکل مبارک در مجموعه‌هایی چون *The Abdu'l-Baha on Divine Philosophy, Paris Talks, Promulgation of Universal Peace* و *Compilation on* در این خصوص در *Women گنجانده شده است*. در این‌جا به نقل یکی از بیانات مبارک می‌پردازم که مقام و موقف زنان در زمان ظهور حضرت بهاء‌الله و پیشرفت‌های حاصله بعد از آن را به وضوح توضیح می‌فرمایند:

در شرق زنان ترقی کرده‌اند. قبلاً در هندوستان، ایران و سراسر مشرق زن را داخل در انسان حساب نمی‌کردند. برخی طوایف عرب زنان را در زمره احشام محسوب می‌داشتند. در زبان آنها اسمی که برای زن به کار می‌برند به معنای حمار نیز هست.^(۲۷) یعنی یک اسم را برای هر دو به کار می‌بردند و میزان ثروت و مکنت مرد را بر حسب تعداد حیوانات باربر که در تملک داشت محاسبه می‌کردند. بدترین تحقیری که نفسی می‌توانست نسبت به مردی معمول دارد این بود که او را «ای زن» خطاب کند. از زمان ظهور حضرت بهاء‌الله این وضعیت تغییر کرد. حضرت بهاء‌الله تمایز بین رجال و نساء را منسوخ فرمودند و آنها را از هر لحاظ مساوی اعلام کردند.

در ایام سالفه، حکیمانانه چنان بود که زن از نعمت قرائت و کتابت محروم باشد او باید فقط به کارهای پر زحمت مشغول می‌شد. او بسیار جاهل بود. حضرت بهاءالله اعلام می‌فرمایند که تعلیم و تربیت زنان مهم‌تر از مردان است. اگر مادر جاهل باشد حتی اگر پدر از علم و عرفان بسیار نصیب برده باشد تعلیم و تربیت اولاد ناقص است چه که تربیت با لبن شروع می‌شود. طفل رضیع به مثابه ساقه ظریفی است که باغبان هر طور که بخواهد تعلیم می‌دهد.

در شرق تعلیم و تربیت نسون شروع شده است. در ایران نفوسی هستند که در اثر این امر حرّیت یافته‌اند به نحوی که علما نمی‌توانند فصاحت و درایت آنها را منکر شوند. کثیری از آنها در زمره شعرا هستند؛ آنها کاملاً متهوّرند.

امیدوارم همان میزان ترقّی را در میان نسون اروپا مشاهده کنم که هر یک مانند سراج بدرخشند. هر یک فریاد زده، مبشّر ملکوت باشد. به حقیقت رجال را اعانت نمایند بلکه بر رجال سبقت گیرند. در علوم متبحر شوند و در عین حال منقطع گردند تا جمیع عالم شهادت دهد که رجال و نسا بالمزّه از حقوق مساوی نصیب دارند. مشاهده این قبیل نسون سبب نهایت مسرت من است. این کار مفید است؛ نسون به این طریق وارد در ملکوت گردند والا هیچ نتیجه حاصل نشود.»^(۲۸)

هنگامی که حضرت عبدالبهاء در ایالات متّحده بودند بسیاری از خبرنگاران جرّاید و روزنامه‌نگاران با ایشان مصاحبه کردند. در برخی از این مصاحبه‌ها هیکل مبارک به سؤالاتی در باره برابری جنسیتی و حقّ رأی زنان پاسخ دادند. تقریباً یک قرن پیش در روزنامه‌ای در سان‌فرانسیسکو مصاحبه‌ای را با عنوان «عبدالبهاء حامی حقّ رأی، برابری جنسیتی لازمه ترقّی» درج گردید. یکی از سؤالاتی که مصاحبه‌کننده مطرح کرد این بود: «نظر شما در باره حقّ رأی نسون چیست؟» حضرت عبدالبهاء جواب دادند:

«عالم انسانی را دو بال است؛ یکی رجال و دیگری نسا. هر دو باید قوی باشد تا عالم انسانی قادر به طیران باشد. زمینه تساوی در حقوق و امتیازات رجال و نسا در امریکا سریع‌تر از سایر نقاط فراهم می‌شود. مادام که حقّ رأی نسون حاصل نشود هیئت اجتماعیّه ترقّی ننماید. زن، اوّل مرتبی مرد است. پس معلوم شد که نسا باید تحت تعلیم و تربیت قرار گیرند تا به سطح رجال برسند.»^(۲۹)

کلام آخر

اصل برابری حقوق زنان و مردان که حضرت بهاء الله اواسط قرن نوزدهم نازل فرمودند شرط اساسی و ضروری برای تحقق وحدت عالم انسانی است که هدف غایی ظهور آن حضرت است. اصل مزبور زمانی نازل شد که عالم منهمک در تعصباتی بود که زنان را مقهور ساخته و ایشان را در ظلّ اختیار و اقتدار مردان قرار داده بود. برای اعاده حقوقی که قرون متمادی از زنان دریغ شده بود تعلیم و تربیت جوامع بهائی و دادن فرصت کافی به آنها جهت اقبال تدریجی به اصل برابری جنسیتی ضرورت داشت. این جریان در دوران قیادت حضرت عبدالبهاء در مقیاسی وسیع شروع شد و زمانی قوت و شتاب گرفت که برخی از زنانی که بیدار شده بودند اعتبار وضعیت موجود را که عموم احبّای ذکور مایل به حفظ آن بودند مورد سؤال قرار دادند. قدم‌های بلندی که در ابتدا در دوران حضرت عبدالبهاء برای غلبه بر موانع سنتی و تعصبات جنسیتی برداشته شد، در ممالکی که زنان آزادی اعمال حقوق و ثبوت ارزش و فضیلت خود را داشتند با موفقیت بیشتری مواجه گردید. این جریان مقدر است استمرار یابد تا تساوی کامل در مقیاسی جهانی حاصل گردد.

یادداشت‌ها

۱. ابراهیم خیرالله در تاریخ ۲۰ دسامبر ۱۸۹۲ به نیویورک وارد شد. (Baha' i Faith in America، ج ۱، ص ۲۶)
۲. میرزا اسدالله از احبّای باتجربه اصفهانی و از منسوبین سببی حضرت عبدالبهاء بود. او با خواهر کوچک‌تر منیره خانم حرم حضرت عبدالبهاء، ازدواج کرده بود. میرزا اسدالله با خانواده‌اش در ارض اقدس سکونت داشت. پسرش دکتر امین فرید در طی سفرهای حضرت عبدالبهاء به غرب در سمت مترجم در خدمت طلعت میثاق بود. او بعدها نقض عهد کرد و سبب نابودی روحانی والدین و خواهرش شد.
۳. در آغاز قرن بیستم، آنتون حدّاد از احبّای عربی زبان مقیم ایالات متّحده شروع به ترجمه متن کتاب اقدس به انگلیسی نمود. ترجمه او غیر رسمی بود و هرگز انتشار نیافت.
۴. برای کسب اطلاعات بیشتر به فصول اولیه جلد دوم The Baha' i Faith in America مراجعه نمایید.

- (۵). کورین تروامه موقنته عبدالبهاء، ص ۳۰ - ۳۱ (Corinne True, Faithful Handmaid of 'Abdu'l-) (Baha)
- (۶). همان، ص ۳۱
- (۷). همان، ص ۳۲
- (۸). منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، ص ۷۷ (شماره ۳۸): مجموعه Women، طبع مؤسسه ملی مطبوعات امری انگلیس، نشر ۱۹۹۰، شماره ۱۴
- (۹). ترجمه؛ مأخذ انگلیسی فوق، شماره ۱۹
- (۱۰). در مجموعه مربوط به نسوان در پاورقی ذیل لوح مبارک فوق نوشته شده است: «از فقرات دیگر مستخرجه از آثار مبارکه این نکته مشهود و بدیهی است که محدودیت عضویت به مردان فقط در مورد بیت‌العدل عمومی مصداق دارد و در مورد بیوت عدل ملی و محلی صادق نیست.»
- (۱۱). The Concise Oxford Dictionary.
- (۱۲). همان مأخذ
- (۱۳). مائده آسمانی، ج ۸، ص ۳ - ۵۲
- (۱۴). منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، ص ۷۷
- (۱۵). مأخذ اشعار در آثار بهائی، ج ۴، ص ۱۰۳
- (۱۶). کتاب اقدس، بند ۴۲
- (۱۷). ترجمه - مجموعه Women، شماره ۳۱
- (۱۸). مکاتیب عبدالبهاء، ج ۷، ص ۲۱۹ / مجموعه Women، شماره ۱۰۰
- The Journal of Baha'i Studies، سال چهارم، شماره ۱، ص ۳۱
- (۱۹). صفحه ۱۹۰. جلد سوم، In Iran رشته مطالعاتی در تاریخ بایی و بهائی منقول در «وابستگی متقابل جوامع بهائی»
- (۲۰). در مقایسه با مردانی که به حضرت عبدالبهاء عریضه می‌نوشتند تعداد زنانی که توسل می‌جستند بسیار ناچیز بود. به این علت تعداد الواحی که به افتخار نسوان بهائی ایران صادر شده به مراتب کمتر از الواحی است که خطاب به مردان عزّ صدور یافته است.
- (۲۱). مکاتیب عبدالبهاء، ج ۷، ص ۳۵ / مجموعه Women، شماره ۱۳
- (۲۲). همان مأخذ

سفینه عرفان - دفتر ۱۴ _____ آماده کردن جوامع بهائی شرق و غرب برای پذیرفتن تساوی حقوق رجال و نساء

۲۳. همان مأخذ فارسی و انگلیسی

۲۴. ترجمه - خطابه دّوم مه ۱۹۱۲ مندرج در صفحه ۷۲ The Promulgation of Universal Peace

۲۵. مکاتیب عبدالبهاء، ج ۷، ص ۷ - ۳۶ / مجموعه Women، شماره ۱۳.

۲۶. همان مأخذ فارسی، ص ۳۷ / همان مأخذ انگلیسی.

۲۷. توضیح مترجم: اگرچه اصل این خطابه مبارک در دست نیست اما شاید با محتوای این لوح مبارک مشابهتی داشته است: «حزب نسا به درجه‌ای در شرق ساقط بودند که در لسان عربی چون ذکر زن را می‌خواستند «اجلک الله نسوان» می‌گفتند. نظیر آن «اجلک الله حمار» می‌گفتند.» (مائده آسمانی، ج ۵، ص ۲۹۳). (اجلک الله نسوان = بزرگ گرداند شما را خداوند صحبت زن در میان است.)

۲۸. ترجمه - Abdu'l-Baha on Divine Philosophy، ص ۳ - ۸۱

۲۹. جریده San Francisco Examiner، جمعه ۴ اکتبر ۱۹۱۲

مفهوم نوی از خدا در دیانت بهائی

رامین وصلی

امروزه اکثر مکاتب فلسفی بر این باورند که خدا دیگر چندان شأن و منزلتی در اندیشه بشر ندارد و فقط می‌توان از آن به عنوان یک پدیده متعلق به گذشته و دوران اندیشه سنتی و اسطوره‌ای یاد کرد اما اگر بخواهیم جانب انصاف را روا داریم باید بگوییم خدا به عنوان «حقیقت هستی» نزد فلاسفه طرد و انکار نمی‌شود. آن چه برای آنان قابل قبول نیست مفهوم خدا نزد ادیان می‌باشد به ویژه خدای ادیان ابراهیمی. بنابراین پرسش این است آیا چنین سرنوشتی می‌تواند گریبان‌گیر دیانت بهائی شود؟

معضل اساسی برای مفهوم خدا مانند سایر موضوعات فلسفی پس از رنسانس آغاز می‌شود به نحوی که خدای ادیان ابراهیمی دیگر تاب و توان در برابر نقدهای فلسفه مدرن را ندارد. این مشکل در دوره روشنگری به اوج خود می‌رسد چنانچه نیچه در قرن نوزدهم اعلان کرد: «خدا مرده است». نیچه با اظهار این سخن مرگ خدای ادیان ابراهیمی را اعلام داشت و بر آن بود که ما به دست خود او را کشته‌ایم و به درستی نیهلیسم اروپایی را خبر داد. به همین دلیل وی در کتاب خویش داستان کسی را بازگو می‌کند که روز روشن با چراغ در جستجوی خداست. پس می‌توان اهمیت مفهوم خدا را از این منظر دریابیم زیرا فقدان مفهوم خدا در زندگی افراد می‌تواند ویرانگر باشد و بی‌معنایی و پوچی را به همراه داشته باشد و هم‌چنین موضوع اخلاق و ارزش‌ها فروخواهد ریخت. داستایوسکی می‌گوید: اگر خدا نباشد هر کاری مجاز است. حتی ولتر به رغم این که دئیست «خدا باور عقلی» است می‌گوید: اگر خدایی هم نیست باید خدایی ساخت و کانت خدا را به عنوان اصل موضوعه برای اخلاق اثبات می‌کند.

بنابراین می‌توان گفت: خدا یک مفهوم بنیادین برای تمام ادیان و فلسفه‌ها و مکاتب می‌باشد و سرآغاز هر اندیشه و تفکری نیازمند مفهوم خدا است. پس اگر مفهوم خدا را به عنوان حقیقت هستی بدانیم باید اذعان داشت؛ انکار مفهوم خدا هر گونه اندیشه‌ای را متوقف می‌کند و علی‌رغم دعا و مشاجره بین اهل فلسفه و دین شاید جنگ اسمی باشد؛ حقیقت هستی انکار ناپذیر است. در فلسفه مدرن با جایگزین شدن الهیات طبیعی «Natural theology» به جای الهیات وحی مفهوم خدا نیز دگرگون می‌شود و دیگر سازگاری با خدای دین ندارد. شاید بتوان گفت که ما دو مفهوم از خدا داریم؛ خدای فلاسفه و

خدای ادیان. داستان موسی و شبان می‌تواند یادآور این باشد که همه از یک حقیقت سخن می‌گویند و هر کسی به زبانی و به ظنّ خویش وی را یار خویش می‌داند.

با توجه به آنچه گفته شد مفهوم خدا یک مفهوم بنیادین برای دین می‌باشد زیرا زندگی اخلاقی و بسیاری از باورها و اعتقادات دینی چون رستگاری، رنج و سختی‌های این عالم ناسوتی، جاودانی روح و علم به حیات پس از مرگ منوط به چنین مفهوم و درکی از خدا است؛ و فقدان آن بی‌معنایی و پوچی را به همراه دارد.

این مقاله به سه بخش تقسیم می‌شود. بخش اول به مفهوم خدا نزد یونانیان و فلسفه کلاسیک یونانی و ادیان ابراهیمی با تمرکز به مفهوم «Theism» خدا باوری به ویژه «Theistic Personalism» شخص‌انگاری خدا می‌پردازد. در بخش دوم، دیدگاه فلسفه مدرن در ارتباط با مفهوم خدا مطرح می‌شود به نحوی که شاخص این دوران مفهوم خدا باوری عقلی «Deism» است. به عبارت دیگر خدا پذیرفته می‌شود اما وحی انکار می‌شود و به نوعی خداشناسی طبیعی و عقلی مطرح نظر می‌باشد.

البته در این دوران یعنی پس از رنسانس و عصر روشنگری برخی از فلاسفه راه Atheism «خدا ناباوری» را برگزیده‌اند. بخش سوم، دیدگاه امر بهائی بر اساس فهم نگارنده مطرح می‌شود، به نحوی که این مفهوم، چون چند مفهومی است برآنیم که این موضوع را مطرح کنیم که دیدگاه امر بهائی در خصوص خدا راهی به سوی آشتی‌سازی سه مفهوم خدا باوری «Theism»، خدا باوری عقلی «Deism» و حتی «Atheism» می‌باشد.

پیش از پرداختن به بخش اول اغلب گفته می‌شود که سه دوره مهم و برجسته تاریخ تمدن هر کدام ویژگی‌های خاصی را برای خود دارد. به عبارت دیگر دوره فلسفه کلاسیک یونان، دوره قرون وسطی و دوره مدرن هر کدام مشخصاتی به ترتیب چون کیهان‌محوری «Cosmocentric»، خدامحوری «God centric» و انسان‌محوری «Man Centric» را دارند. بدیهی است پس از قرون وسطی در دوره رنسانس و عصر روشنگری، انسان‌محوری جایگزین خدامحوری می‌شود به نحوی که در پرتوی این پارادایم جدید تمام موضوعات چون اخلاق رستگاری و غیره معنای نوینی می‌یابد. به همین دلیل با کنار رفتن محوریت خدا و محوری بودن ادیان ابراهیمی طرحی نو و متفاوت با دوره قرون وسطی افکنده می‌شود. تفکر علمی مدرن به گفته لوی برول تفکر پیش از مدرن را نوعی تفکر پیش منطقی می‌داند که شیوه اصلی اندیشه آن اندیشه اسطوره‌ای است.

تفاوت خدای فلسفه و دین

برخی معتقدند که خدای فلاسفه و خدای ادیان با هم تعارض بنیادین دارند هر چند هر کدام به نحوی از یک حقیقت واحد سخن می‌گویند چنانچه هگل می‌گوید: موضوع فلسفه و دین یکی است و آن خداست به همین دلیل است که در سراسر تاریخ ملاحظه می‌کنیم که اغلب دینداران به حکم کفر و الحاد شهید شدند. به عنوان مثال، سقراط جام شوکران به خاطر فاسد کردن اعتقادات دینی جوانان آتنی می‌نوشد؛ حلاج به دار آویخته می‌شود چون کوس «انا الحق» می‌زند.

گاهی نزد عموم مردم چنین تصوّر می‌شود که هر کسی به فلسفه می‌پردازد لاجرم آهنگ خداناباوری می‌نوازد اما می‌دانیم که جستار مایه اصلی فلسفه، خداست. در برخی تفسیرها از تالس چنین گفته می‌شود: وقتی تالس آب را ماده‌الموادّ عالم می‌داند، منظورش خداست نه آب ظاهری.

مارتین هایدگر معتقد است که ساختار نه تنها فلسفه امروز بلکه فلسفه در کل در پرتوی پرسشی چون جوهر خدای فلسفه می‌تواند روشنی‌بخش باشد. هگل نیز پیش از وی چنین اظهار می‌دارد که جستار مایه اصلی فلسفه، خداست.

بخش اول - خدا در فلسفه کلاسیک یونان و ادیان ابراهیمی

در دوره یونان پیش از ظهور حکمای هفت‌گانه و نیز سقراط، افلاطون و ارسطو، دوره اسطوره بر اندیشه یونانیان حاکم بوده است. به نحوی که یونانیان دوره میتوس «Mythos» اسطوره‌ای را به دوره عقل «Logos» تبدیل می‌کنند و پیشرفت چشمگیری را نصیب بشریت می‌کنند که این‌که سایر تمدن‌ها به چنین اندیشه‌ای چون یونانیان دست نیافتند.

در دوره اسطوره «میتوس» مفهوم خدا بسیار پیچیده و چند بُعدی می‌باشد زیرا در این دوره برای هر چیزی یونانی خدایی داشت. به عنوان مثال زئوس «خدای خدایان» هرا، آپولو، پالاس و آتنا. جدای از این خدایان برای برخی اعمال و احساسات و عواطف نیز خدایانی داشته‌اند. خدا برای ترور، اضطراب، جنگ که به ترتیب فوبوس، روت، آرس، تاناتوس و هیپنوس، نام‌های خدایان آنها می‌باشد. آنچه میان خدایان یونانی مشترک

است، زندگی داشتن و اراده آنها است که تأثیری نیز بر سرنوشت و زندگی آدمیان می‌توانند داشته باشند.

ویژگی‌های این خدایان بدین قرار است که همگی زنده‌اند و زندگی مانند انسان دارند اما برخلاف انسان هرگز نمی‌میرند و اهمّیت و جایگاه ویژه‌ای در زندگی و حیات انسان یونانی دارند. از این رو سرنوشت‌ها و مقدرات زندگی یونانی در پرتوی هستی‌های زنده دیگری چون خدایان تفسیر و تعبیر می‌شوند که این نگرش، ارزش و منزلت خدایان را در زندگی یونانی می‌رساند.

در دوره توجّه به لوگوس یا عقل ظهور فلسفه را از تالس تا ارسطو ملاحظه می‌کنیم. دیگر خدایان هومری و اسطوره‌ای برای تبیین حقیقت هستی فلاسفه این دوران را راضی نمی‌کند. اپیکور معتقد بود که خدایان در حیات شادکام خویش می‌زیند و دخالتی در امور انسانی ندارند در حالی که خدایان اسطوره‌ای در زندگی یونانیان اثر بخش بودند و چنین خدایی برای مردمان قابل فهم بود.

افلاطون برخلاف عقیده به خدایان هومری اظهار داشت که خدا یک قدرت، یک مفهومی انتزاعی و غیر شخصی «Impersonal» می‌باشد. خدای افلاطون نیز تا حدّی با ادیان ابراهیمی سازگار بود اما ارسطو بر این باور بود که عالم قدیم است و برخلاف نظر افلاطون، عالم ایده‌ها نداریم بلکه عمل اندیشیدن داریم زیرا وی خدا را خود اندیش می‌دانست.

به عقیده ارسطو ما خدا را دوست داریم اما او ما را دوست ندارد. ما مجبوریم امور زندگی مان را خودمان تدبیر کنیم زیرا خدا در بهشت آرمیده است، از این رو ارسطو اولین دئیست «خدا باور عقلی» پیش از رنسانس تلقی می‌شود.

ظهور دیانت یهود مفهوم دیگری را از خدا به ارمغان آورد که با خدای یونانی متفاوت بود. به عبارت دیگر نه تنها با خدای هومری بلکه حتّی با خدای فلاسفه یونان شباهتی نداشت. خدای یهود برخلاف خدایان یونانی واحد و یکتا بود. به همین دلیل از نظر ادیان نقطه عطفی محسوب می‌شد زیرا توحید و یگانگی را برخلاف چند خدایی نوید می‌داد. از این نقطه نظر شباهتی با خدای فلاسفه داشت چون یکتایی حقیقت هستی را بشارت می‌داد. فلاسفه یونان نیز در خصوص کثرات هستی خواستار وحدتی بودند و به همین دلیل هر کدام نامی بر این وحدت یعنی خدا گذاشتند اما خدای موسی نیز در زندگی

مردمان مانند خدایان هومری دخیل بود. بر اساس ایده هگلی می توان گفت: خدای موسی سنتز خدای هومری و خدای فلاسفه بود.

موسی یک خدای عقلانی شده مانند فلاسفه را برای قوم یهود بشارت نداد موسی، به قوم یهود نگفت خدا چیزی است «God is Something» بلکه گفت خدا کسی است «God is Somebody» طبع یهودیان با برهان و استدلال سازگاری نداشت، بدیهی بود که خدا به صورتی قابل درک برای عموم تصویر شد. از این رو می بینیم که در تاریخ تمدن اگر یونانیان آموزگار فلسفه ما هستند، یهودیان آموزگار خدای توحیدی هستند.

خدای فلاسفه یونانی از نظر عقلانی پذیرفتنش آسان تر است اما خدای یهود برای زندگی مردمان کارساز است. پس می توانیم بگوییم که دو مفهوم از خدا وجود دارد؛ یکی خدایی که عقلانی شده و دیگری خدایی که برای زندگی اخلاقی و عموم مردم نقش ویژه و حیاتی دارد. به همین دلیل، ادیان ابراهیمی «Theism» و فلاسفه «Deism» را برگزیدند.

«Theism» ته ایسم یعنی طبیعت و عالم هستی یک خالق و حافظی را دارد. رابرت فلینت معتقد است که اعتقاد به «Theism» سه پیامد را می تواند در عرصه الهیات، سیاست و اخلاق داشته باشد. ته ایسم یعنی همان خدایی که ادیان بدان معتقدند و به صورت شخص در نظر گرفته می شود، خالق عالم است، اراده دارد و در هر لحظه ناظر به مخلوق خویش است. این خدا فراتر از طبیعت و هستی وجود دارد و یک هستی متعادل است.

الهیات ته ایسمی به عقیده رابرت فلنیت مبین آن است که این عالم فیزیکی خالق دارد و جهان و هر چه در اوست در ید قدرت اوست. در حیطه سیاسی معتقد است که مفهوم قانون طبیعی «Natural law» بیانگر اراده الهی است. در زمینه اخلاق، هر عملی اخلاقی به خاطر خدا انجام می شود تا پاداش یا عقوبتی از وی به ما رسد.^(۱)

بخش دوم - مفهوم خدا در فلسفه مدرن

با دکارت و فلسفه وی طرحی نو در عالم افکنده شد و در این فلسفه نه تنها انسان مرکز عالم قرار گرفت و دایر مدار کاینات شد بلکه مفهوم خدا نیز متحوّل شد. چون دکارت خواستار علم و دینی برای این عالم بود، مفهوم خدای وی می بایست با علم سازگار باشد. برای مؤمنان مسیحی طبیعت از اهمّیت چندانی برخوردار نبود زیرا طبیعت نیز تحت سیطره و فرمان خدا بود. به همین دلیل بود که خدای آنان قادر بود هر لحظه قوانین

طبیعت را بر هم زند اما برای دکارت، پذیرفتن چنین خدایی تناقضی آشکار و مبرهن با فلسفه وی داشت. وی معتقد بود قوانین طبیعت تخطی ناپذیرند زیرا اگر چنین باشد، علم قادر به حیات نیست. به همین منظوری اظهار داشت خدا عالم را بر اساس قوانین لاینغیر آفریده و دیگر کاری به آن ندارد. به عبارت دیگر خدا عالم را مانند ساعتی کوک کرده و آن را رها کرده که طبق قانون خودش ادامه یابد. به همین دلیل مفهوم «خدای ساعت‌ساز» در این دوران پدید آمد.

موقّعیّت‌های گالیله در دسرهایی را برای فلسفه دین ایجاد نموده بود. وی برای رفع این مشکل اظهار داشت که آفریدگار دو کتاب نوشته است؛ کتاب طبیعت و کتاب مقدّس. در کتاب طبیعت، خدا خود را به صورت نوعی مهندس و ریاضیدان ظاهر می‌کند و زبان این کتاب ریاضی است اما کتاب مقدّس بر خلاف کتاب طبیعت به زبان بشری و با واژه و استعاره و تمثیل و سمبولیک نگاهشده شده است.

اما پاسکال که ریاضیدان و اهل دین بود علیه خدای دکارت شورید زیرا به پیامدهای فلسفه جدید برای دین پی برد. بی‌جهت نیست که پیروان اصول روشنگری از ولتر تا نیچه وی را مثال بارز جنبه بیمارگون روان‌شناسی دینی مسیحیت می‌پندارند. پاسکال که مانند دکارت ریاضیدان بود منکر بینش مکانیکی جهان مورد نظر گالیله و دکارت نبود ولی اظهار می‌داشت که تصویر تازه جهان و برداشت نوین از جایگاه انسان در طبیعت معضل سهمناکی را برای اهل دین پدید می‌آورد زیرا خدای خونسرد فلاسفه پاسخ‌گوی نیاز اهل دین نخواهد بود ولی پاسکال نقطه نظر مشترکی با دکارت داشت. وی مانند دکارت برای مقام انسان برخلاف اندیشه قرون وسطایی که در آن خدا محور بود برتری و تفوق قایل بود.^(۲) (دریای ایمان، ص ۶۵ - ۷۱)

با توجه به آنچه گفته شد، خدای دکارت قادر و قدرتمند و واحد است اما این خدای مسیحیت نیست. برای دکارت خدا یک اصل موضوعه است که بتواند به وسیله آن علم را تئوریزه «توجیه نظری» کند. دنیای مکانیکی دکارت که بر اساس کمیّت و حرکت بنا می‌شود نیازمند چنین خدایی است زیرا قوانین علمی و طبیعت تخطی ناپذیرند. در حقیقت برای دکارت مفهوم خدا پلی بین ذهن و ماده است.

پس از دکارت اغلب متفکران این طرز تلقی از خدا را پذیرفتند و به دئیسم صحّه گذاشتند زیرا این مفهوم هم با علم سازگار بود هم عقلانی‌تر از خدای ادیان انگاشته

می‌شد. دئیسم هرگونه رویدادهای فوق‌طبیعی چون معجزات و وحی را بر نمی‌تابد و معتقد است که خدا با زندگی مردمان کاری ندارد و قوانین طبیعی که ساخته وی است بر عالم هستی حکم فرماست. در نظر دئیسم، خدا با خلق عالم هستی کارش تمام شده و دیگر مراقبت هر روزی زندگی مردمان را انجام نمی‌دهد.

در عصر روشنگری به ویژه در شاخه فرانسوی آن حتی دئیسم برای برخی متفکران دیگر چندان نظریه رضایت‌بخشی نبود و بنابراین افراطگری به خدا ناباوری («Atheism») انجامید.

اما آلمانی‌ها و به ویژه اصحاب رمانتیک و ایده‌آلیسم آلمانی از کانت تا هگل علی‌رغم این‌که مفاهیم سنتی از دین و خدا را نمی‌پذیرفتند ولی دین، اخلاق و خدا برای آنان دغدغه اصلی محسوب شد به نحوی که هر کدام به طریقی در فلسفه‌های خویش مفهوم خدا را دوباره احیا کردند. کانت خدا را گرچه در عقل نظری قابل اثبات نمی‌داند اما در عقل عملی خدا را به عنوان اصل موضوعه می‌پذیرد.

هگل مفهوم گایست را به جای خدا قرار می‌دهد. از آنجایی که کانت معتقد بود که به وسیله عقل نظری نومن «شیء فی نفسه» قابل شناخت نیست و شناخت در حد پدیدارها که قلمروی علم است یعنی فنومن‌ها منحصر می‌شود و نیز از آنجایی که معتقد بود که من می‌خواستم حیطة و محدوده عقل را شناسایی کنم تا راهی برای ایمان گشوده شود، پس از وی سه رویکرد فلسفی پدید آمدند، برخی چون اشلایر ماخر و کی یرکگارد راهی نو در ایمان‌گرایی «Fideism» را گشودند زیرا معتقد بودند شناخت خدا از طریق عقل - طبق نظر کانت - امکان‌پذیر نیست و تنها راه امن ایمان است. برخی لا اداری شدند و برخی خدا ناباوری «Atheism» را پذیرفتند زیرا کانت در عقل نظری عدم اثبات عقلانی نظری را نشان داده بود.

مفهوم خدا در دیانت بهائی

در دیانت بهائی شناخت و معرفت اصل اساسی و بنیادینی برای دین محسوب می‌شود؛ چنان‌چه حضرت اعلی در صحیفه اصول و فروع می‌فرمایند؛ قوله الاعلی: «بدان که اصل دین معرفت‌الله است و کمال معرفت توحید است و کمال توحید نفی صفات و الهیات از ذات مقدس او...»

و نیز حضرت بهاء الله می فرمایند: «اصل کلّ العلوم هو عرفان الله جلّ جلاله»
 اما در ادامه می فرمایند که تحقق این امر منوط به شناخت و معرفت مظهر امر است؛
 چنان چه می فرمایند: «و هذا لن یحقّق الا بعرفان مظهر نفسه.» (امر و خلق، ج ۱، ص ۱۴ و ۲۶)
 در دیدگاه بهائی خدا را به عنوان مبدأ و منشأ و حقیقت غایی عالم هستی می توان اعتقاد
 داشت ولی معرفت وی برای انسان میسر نیست و شناسایی برای انسان تا حدّ مظهر امر
 یا عالم امر می باشد؛ چنان چه در لوح سلمان می فرمایند:

«ای سلمان، سبیل کلّ به ذات قدم مسدود بوده و طریق کلّ مقطوع خواهد بود و
 محض فضل و عنایت، شمس مشرقه از افق احدیّه را بین ناس ظاهر فرموده و
 عرفان این انفس مقدّسه را عرفان خود قرار فرموده ...» (امر و خلق، ج ۱، ص ۲۶)

و نیز حضرت عبدالبها در رساله شرح حدیث کنت کنزاً می فرمایند:

«... ابواب معرفت کنه حقّ مسدود است بر کلّ وجود، و طلب و آمال در این مقام
 مردود ... و اگر متعارجین سمای عرفان و متصاعدین ملکوت حکمت و ایقان به
 بقای ذات احدیّه در هوای بی منتهای معرفت کنه آن جوهر الجواهر پرواز نمایند
 البتّه شبری طیّ ننمایند و به حقیقت او پی نبرند... این است که سید الاولین و
 آخرین در این مقام اظهار عجز و فقر و اکمال علم و غایه القصوای حکمت
 دانسته اند و این جهل را جوهر علم شمرده اند.» (امر و خلق، ج ۱، ص ۴۱)

بر اساس دیدگاه بهائی ملاحظه می شود که خدا قابل شناخت نیست اما حقیقت و وجود
 خدا انکار ناپذیر است. کسی که معتقد به عقل و علم باشد هرگز نمی تواند در مورد
 حقیقت عالم هستی بی تفاوت باشد زیرا فرد علم گرا چون معتقد به اصل علیّت است؛
 پس نمی تواند حقیقت عالم هستی را به عنوان علت العلل نادیده انگارد.

برتر راند راسل به عنوان چهره برجسته قرن بیستم که معمولاً از وی به عنوان یک خدا
 ناباور تمام عیار یاد می شود در مناظره اش با کاپلستون در سال ۱۹۴۸ خدا را به عنوان
 حقیقت عالم هستی می پذیرد ول، لادری گری را بر می گزیند. کاپلستون می گوید: مفهوم
 ما از خدا عبارت است از یک هستی مشخص متعال متمایز از جهان و خالق جهان. آیا
 شما - لاقّل عجالتاً - قبول دارید که مراد از اصطلاح «خدا» همین است؟

راسل پاسخ می دهد: بله، من این تعریف را قبول دارم. کاپلستون می گوید: موضع شما
 لادری است یا موضع انکار؟ وی پاسخ می دهد: لادری. (عرفان و منطق، ص ۱۹۹)

بنابراین موضع انکار اختیار کردن برای کسی که معتقد به علم و عقل باشد امکان پذیر نیست زیرا خود علم و عقل نیز در مظان شک قرار می‌گیرد. از این رو بسیاری از اندیشمندان در برابر آن خدای انسان‌گونه ادیان ابراهیمی راه لاادری را در پیش گرفته‌اند زیرا می‌دانستند شناخت چنین خدایی میسر نیست. در دیانت بهائی نیز اعتقاد چنین خواهد بود فرد بهائی وجود حقیقت عالم هستی را می‌پذیرد و این موضوع از نظر عقلی اثبات پذیر است اما کیفیت این حقیقت متعالی ابدأ قابل فهم و ادراک نمی‌باشد.

بنابراین برای فردی که معتقد به دئیسم است، از نظر عقلی و علمی وجود حقیقت عالم هستی به عنوان خدا قابل پذیرش است اما پذیرش خدایی که چشم و گوش دارد و هر لحظه می‌تواند قوانین طبیعت را به دعا و مناجات بندگان بر هم زند، قابل پذیرش نیست. در دیانت بهائی به عقیده نگارنده این وجه از نگرش دئیسمی مورد تأیید می‌باشد. چنانچه حضرت عبدالبها در مفاوضات می‌فرمایند:

«طبیعت در تحت قانون عمومیت» و نیز می‌فرماید: «طبیعت کیفیتی است و یا حقیقتی است که به ظاهر حیات و ممات و به عبارة آخری ترکیب و تحلیل كافة اشیا راجع به اوست و این طبیعت در تحت انتظامات صحیحه و قوانین متینه و ترتیبات کامله و هندسه بالغه است که ابدأ از او تجاوز نمی‌کند به درجه‌ای که اگر به نظر دقیق و بصر حدید ملاحظه کنی، ذرات غیر مرئی از کاینات تا اعظم کرات جسمه عالم وجود مثل کره شمس و یا سایر نجوم عظیمه و اجسام نورانیه چه از جهت ترتیب و چه از جهت ترکیب و خواه از جهت هیئت و خواه از جهت حرکت در نهایت درجه انتظام است و می‌بینی که جمیع در تحت یک قانون کلی است...» (مفاوضات، ص ۲)

پس با توجه به فرموده حضرت عبدالبهاء طبیعت تحت یک قانون عمومی است که ابدأ تخطی ندارد، فلسفه مدرن نیز به چنین چیزی معتقد است زیرا علم نیازمند یک قانون کلی و عمومی و تخطی ناپذیر است.

پس ملاحظه می‌شود در فلسفه مدرن ظهور دئیسم تحولی عمیق و ژرف در خصوص مفهوم خدا را موجب شد که مرحله‌ای از رشد و ترقی محسوب می‌شود. به عقیده نگارنده، فلاسفه مدرن با مطرح ساختن مفهوم دئیسمی متوجه عدم امکان درک خداوند به عنوان غیب منیع لایدرک شدند زیرا دیگر مفهوم خدای ته‌ایسمی یعنی خدای انسان‌گونه سازگاری چندانی با علم نداشت. در دیانت بهائی مفهوم خدای انسان‌گونه

«Personal God» به آن صورت که ادیان ابراهیمی مطرح می‌کنند قابل قبول نیست و صفاتی که به عنوان شخص به وی داده می‌شود بیشتر برای رفع نقایص است نه اثبات کمالات و به صورتی است که برای همگان قابل فهم باشد و مقصود کسی است که از خلق خودش آگاه است و برخلاف کسانی که معتقدند که عالم هستی غیر ارادی خلق شده است، چنین صفاتی هرگز به معنای ظاهری و جسمانی آن طور که برخی معتقدند مطرح نمی‌شوند. به همین منظور برای اهل بهاء بالاترین حد معرفت مقام مظهر امر می‌باشد. به همین دلیل در آثار بهائی برای توصیف مقام مظهر امر از تمثیل آئینه استفاده می‌شود یعنی حقیقت الهی در مظهر امر متجلی می‌شود.

به عنوان نتیجه بحث می‌توان گفت که اگر خدا به صورت دئیسمی مطرح شود همان طور که کانت می‌گوید می‌تواند از نظر عقلی و منطقی قابل اثبات باشد. ولی اگر خدا را به صورت ته‌ایسمی تصوّر کنیم چنین خدایی از نظر عقلی قابل اثبات نیست؛ صرف به حکم یک ایمان بدون دلیل پذیرفتنی است.

کانت بر این باور است که دئیست به خدا باور دارد ولی یک ته‌ایست به خدای زنده «Living God» اعتقاد دارد یعنی خدایی که در هر لحظه او را می‌خواهد احساس کند تا آرامش داشته باشد. از نظر کانت آن کس که خدا را به عنوان اصل موضوعه اخلاق در نظر می‌گیرد و در صدد کسب یک زندگی اخلاقی است، ته‌ایست است اما کسی که خواهان اثبات وی از طریق عقلی می‌باشد دئیست است. به همین دلیل برخی معتقدند برخلاف آن چه تصوّر می‌شود، کانت خودش دئیست نبوده بلکه یک ته‌ایست بوده است.

با توجه به آن چه گفته شد باید توجه داشته باشیم وقتی کسی می‌گوید من خدا را قبول ندارم، منظورش کدام خدا است. خدا در مفهوم ته‌ایسمی قابل اثبات نیست ولی خدا به عنوان حقیقت عالم هستی انکار ناپذیر است و قیل و قال دو هزار ساله به خاطر عدم شفافیت مفهوم خدا است.

در دیانت بهائی هم دیدگاه ته‌ایسمی از خدا و هم برخی از جنبه‌های مفهوم دئیسمی مورد تأیید است و علاوه بر آن مفهوم جدید و بدیعی از آن ارایه شده که متضمن هر دو مفهوم است و دیدگاه نوینی نیز می‌تواند باشد. در کل می‌توان گفت که دو مفهوم از خدا مطمح نظر می‌باشد؛ خدای فلسفه و خدای دین هر دو از یک مفهوم ولی به صورتی متفاوت سخن می‌گویند. مردم عادی با خدای زنده به مفهوم کانتی زندگی می‌کنند و

نیازمند به باور داشتن چنین خدایی هستند هر چند عقلاً و منطقاً قابل پذیرش می‌تواند نباشد؛ ولی حقیقت عالم هستی قابل اثبات است هر چند کیفیت و چگونگی آن از حد فهم و ادراک انسان فراتر باشد. حتی کسی که لاادری می‌شود به دلیل پیچیدگی موضوع چنین راهی را اتخاذ می‌کند برخلاف مردم عادی موضوع را ساده ننگرد. لاادری شدن به طریقی همان اذعان داشتن به غیب منیع لایدرک است.

یادداشت‌ها

(۱). - 117 pp (jul , 1944) Vol 1q No 73 Philosophy , Bur Kill source : Theism and Absolutism
129 Published by Cambridge university press

(۲). پس از مرگ پاسکال دست‌خط پوستی که در جامه او دوخته شده بود توسط خدمت‌کارش پیدا می‌شود که در آن نوشته شده بود:

سال فیض و شکرانه ۱۶۵۴

دوشنبه، ۲۳ نوامبر، عید قدیس کلمنس پاپ شهید و دیگر شهدا

شب عید قدیس کریسوگونوس شهید و دیگران

از حدود ده و نیم شب تا نیم ساعت پس از نصف شب.

آتش

«خدای ابراهیم، خدای اسحق، خدای یعقوب» نه خدای فیلسوفان و دانشمندان.

رشحات عرفان

انسان باید قوهٔ تعمق و تفکر داشته باشد^(۱)

از بیانات شفاهی حضرت عبدالبهاء

«... خواندن کتب خوب است بر اطلاعات می‌افزاید. اهمّیت در این است که علوم و فنون از قلوب انسان نبعان کند. این همه علوم و فنون که پیدا شده از این است که از قلوب نبعان نموده است. قلوب باید مانند چشمه باشد. علمای عصر و فلاسفهٔ زمان مانند حوض می‌مانند که یک کاسه از این جای یک کاسه از آن جا برداشته‌اند تا حوضشان را پر کنند ولی بعضی قلوب مثل چشمه است که هر چند آب بیرون می‌آید بیشتر و پاک‌تر می‌شود. نفوسی هستند که چون صحبت می‌نمایند می‌گویند که فلان کس در کتابش چنان گفته، فلان شخص چنین نوشته ولی از خودشان رأی ندارند. باید انسان بخواند و هم‌چنین در عمق اشیا بصیرت پیدا کند. چون این هر دو در یک وجود جمع گردد، خوب می‌شود.

در ظهور مظاهر مقدّسهٔ الهیه این قلوب از آثار ظاهره مطهر می‌گردد. هر نفسی به دیدهٔ بصیرت می‌خواهد در غوامض مسایل الهیه و مادّیه بصیرت پیدا نماید این است که خوب نبعان می‌نماید اما این‌که انسان افکارش را حصر در این کند که علما چنین گفته‌اند و چنان نوشته‌اند فایده ندارد. این‌ها را باید کنار بگذارد و تحقیق مسایل را به تجربه از اساس کند؛ تحزّی حقیقت نماید؛ آن وقت مسایل جدید ظاهر و آشکار می‌شود اما این‌که حصر در جمع اطلاعات شود باید از این اطلاعات نتیجه حاصل گردد. انسان باید قوهٔ تعمق و تفکر داشته باشد اطلاعات به یک درجهٔ معین انسان است ولی دراستنتاج خود انسان باید ید طولایی داشته باشد. مرئیات دیگران از برای انسان چه ثمر دارد؟ هم‌چنین مسموعات دیگران و معلومات دیگران چه نتیجه می‌بخشد؟ مظاهر مقدّسه از برای این آمده‌اند که خلق را بصیرت دهند. اعظم فضایل بصیرت است زیرا خلق را از نادانی و جهل نجات می‌دهد. اگر خود انسان چشم و گوش نداشته باشد، چشم و گوش دیگری برای او فایده ندارد اما معلومات و مسموعات دیگران سبب توسعهٔ فکر انسان می‌شود ولی بعد از آن باید در جمیع امور تحزّی کند حتّی در جمادات. در این مقام، مقام علمنی ربّی است زیرا در حقیقت خود انسان نبعان کرده است.»^(۲)

یادداشت‌ها:

- (۱). نقل از یادداشت‌های جناب بدیع بشرویی، حیفا، روز یک‌شنبه، نهم جولای ۱۹۱۶.
- (۲). جناب دکتر شاپور راسخ این بیان حضرت عبدالبهاء را به عنوان روش درست مطالعات علمی، برای درج در سفینه عرفان لطف نموده‌اند و توضیح داده‌اند: «به نظر می‌رسد که کلمۀ قلوب را حضرت عبدالبهاء در این‌جا به معنی اذهان مردم به کار برده‌اند و این اذهان است که باید بجوشد و نبعان داشته باشد و به نقل اقوال دیگران اکتفا نکند.»

اعطای حق انتخاب شدن و عضویت بانوان در محافل روحانی

زمانی که احبای ایران اقدام به تشکیل محفل روحانی نمودند، حضرات اماءالرحمن از عضویت در آن معاف بودند زیرا اوضاع ایران اجازه نمی داد که مردان و زنان در یک محل جمع شوند. حضرت ولی امرالله در توفیق مورخ مارچ ۱۹۳۱ خطاب به محفل روحانی مرکزی طهران می فرمایند:

«اگر چنانچه در بیوت افراد مؤمنین اجتماع مختصری از نفوس معدوده از رجال و نسا فراهم گردد بآسی نه ولی مجامع مختلطه عمومی در این ایام چه در حظیره القدس و چه در نقطه دیگر به هیچ وجه من الوجوه مناسب و موافق نه.»
(توقیعات ۱۹۲۷ - ۱۹۳۹، ص ۱۹۶)

البته این امر مانع از آن نبود که اماءالرحمن به تشکیل مجامع مخصوص نسوان اقدام نمایند. در تلگرافی که حضرت ولی امرالله در سال ۱۹۵۰ مخابره فرمودند چنین آمده است:

«شرکت کنندگان کانونشن اماءالرحمن را اطمینان دهید برای موفقیت آنان در امر مشورت و تحقق آمالشان در اكمال نقشه، برکات الهیه را از صمیم قلب ملتتمس شو.» (توقیعات ۱۰۹ - ۱۰۲، ص ۲۲۴)

متأسفانه تاریخ دقیق این تلگراف ذکر نشده است. با توجه به این که توابع و تلگراف های مندرج در این مجموعه به ترتیب تاریخ است و تاریخ دو تلگراف قبل و بعد از آن به ترتیب اول می و هفتم جولای ۱۹۵۰ است، تاریخ این تلگراف نیز باید در همین حدود باشد.

اما این اقدامات برای اماءالرحمن از سال ها قبل از آن آغاز گردید. حضرت ولی امرالله در توفیق مورخ ۱۹ دسامبر ۱۹۲۳ به محفل مقدس روحانی طهران توصیه می فرمایند:

«امر ترقی نسا و تشویق حضرات اماءالرحمن در تحصیلات مادی و معنوی و خدمت به امرالله و تعاون و تعاضدشان با حضرات رجال در تحکیم و تقدّم امرالله در این دور اعظم عموماً و در این اوقات خصوصاً از امور اساسیه محسوب.»
(توقیعات مبارکه ۱۹۲۶ - ۱۹۲۲، ص ۱۷۵)

البته در ادامه مطلب بعد از استناد به یکی از بیانات مبارکه حضرت عبدالبهاء به افتخار یکی از اماء الرحمن می‌فرمایند:

«خوب است هر محفل روحانی، لجنه مخصوصی تشکیل دهد و اعضای آن لجنه شب و روز در تشویق و تحریض و تعزیز و تکریم حضرات اماء الرحمن و تعلیم بنات و اکمال و توسعه محافل و مجالس نسا و معاونت آنان با رجال در خدمات امریه و تحکیم اساس محافل روحانی دایماً اوقات و افکار را حصر نمایند.» (مأخذ فوق، ص ۱۷۵ / منتخبات توقیعات، ص ۴۴۰)

علت اصلی نهی اماء الرحمن از شرکت در انتخابات، امر حجاب بود که حضرت ولی‌ام‌الله مایل بودند احباً در این مورد از حد حکمت خارج نشوند و تولید مشکلات نمایند. بدین لحاظ توصیه می‌فرمودند که نسوان بهائی نیز به آن عامل باشند. در توقیع مارچ ۱۹۳۱ در این خصوص می‌فرمایند:

«راجع به امر حجاب در این ایام، ترک آن بالمزه دفعه واحده جایز نه. احبای الهی به نص صریح و امر اکید حضرت عبدالبهاء روحی لم‌رقده الفدا مأمور بر متابعت جمهورند. عموم را باید تشویق در ترک تقالید و رفع اوهام نمایند ولی سبقت بر آنان مخالف رضای الهی زیرا تولید فساد نماید و علت تأخیر مقصد و مرام اصلی گردد.» (توقیعات ۱۹۲۷ - ۱۹۳۹، ص ۱۹۶)

اما هیکل مبارک در ۱۹ دسامبر ۱۹۲۳ وعده می‌دهند که در رضوان سال بعد یعنی ۱۹۲۴، اماء الرحمن بتوانند در رأی دادن مشارکت داشته باشند:

«این عبد امیدوار است که در ایام رضوان چون انتخابات محافل روحانی تجدید گردد، حضرات نسا که بر مجاری امور مطلعند در انتخاب اعضا شریک رجال گردند.» (توقیعات ۱۹۲۲ - ۱۹۲۶، ص ۱۷۶)

اما همه ملزم به این کار نیستند «آنان که هنوز کما ینبغی و یلیق اطلاعی کافی حاصل ننموده به تمام قوا بکوشند تا کسب استعداد و اطلاع نموده ...» (همان) این موضوع در ابتدای همان سال یعنی اول ژانویه نیز در توقیع مبارک خطاب به احبای ایران مطرح شده بود و بر این نکته تأکید فرمودند که امر حجاب مانع از عضویت در محافل روحانی هستند ولی می‌توانند رأی بدهند اما ملزم نیستند:

«چون مساوات حقوق رجال و نسا در این دور بدیع از تعالیم اساسیه است در حین انتخابات رجال و نسا از سن بیست و یک و مافوق آن، هر دو حق تصویت

یعنی ابدای رأی در انتخابات دارند ولی مجبور به تصویت نیستند. اگر خود را آگاه و مطلع بر اوضاع امریه ندانند، انتخاب نکنند و ابدای رأی ننمایند. و چون امر حجاب در شرق مانع است و معمولاً به عجلتاً نسا از حق عضویت در محافل روحانی ممنوع و امید چنان است که این قدم اول که در میدان مساوات حقوق رجال و نسا برداشته شد سبب تشجیع و تحریض اماءالرحمن در آن سامان گردد و به نهایت بهجت و حکمت و سعی و همت هر یک قیام بر ایفای وظایف خود نمایند و در معلومات امریه و اقدامات روحانیه مساوی رجال گردند.» (منتخابات توقیعات، ص ۴۴۲ / توقیعات ۱۹۲۲ - ۱۹۲۶، ص ۴۴)

در دهم ماه ایار «ماه می» ۱۹۲۳ در توضیح نحوه انتخاب محفل مرکزی «ملی» رسماً اماءالرحمن را در زمره انتخاب کنندگان ذکر کرده، از انتخاب شدن در زمره وکلا و عضویت محفل مستثنی می‌فرمایند؛

«... این نه نفر، اعضای محفل مرکزی آن اقلیمند یعنی اعضای محفل مرکزی منتخب منتخبینند و حضرات اماءالرحمن مانند محافل خصوصی، منتخبند نه منتخب و چون حجاب مانع است فقط وکلا را انتخاب نمایند و این وکلا که در شرق مختص به رجال است...» (توقیعات ۱۹۲۲ - ۱۹۲۶، ص ۱۳۷)

اما عضویت در محافل همان‌طور که در بیان فوق مشهود است موکول به رفع حجاب است زیرا در همان توقیع مبارک برخورداری از حق عضویت در محفل را موکول به رفع حجاب می‌فرمایند

«به مرور ایام چون امر حجاب به تدریج و به حسب حکمت الهیه تخفیف یابد و از میان رود، نسا و رجال هر دو در انتخاب و عضویت محافل روحانی شریک و سهیم و معاون یکدیگر گردند. همچو یوم فیروز مبارکی خواهد رسید و اماءالرحمن در انجمن یاران ظهور و بروزی عجیب نمایند. حال وقت تهیه اسباب است و ایام ترقی نسا در کمالات صوری و معنوی.» (همان، ص ۱۷۶)

اما هیکل مبارک در تاریخ ۱۳ دسامبر ۱۹۳۲ وعده مزبور را تکرار می‌فرمایند و این نشان می‌دهد که هنوز زمان مقتضی برای آن فرا نرسیده است. این محرومیت شامل عضویت در هیئت وکلا جهت انتخاب اولین محفل روحانی ملی نیز می‌شود:

«در وقت حاضر، هیئت وکلا باید محصور به مؤمنین باشد و چون حجاب بالکلیه مرتفع گردد، نسا با رجال در عضویت این هیئت و محفل روحانی هر دو مشارکت خواهند نمود.» (توقیعات ۱۹۲۷ - ۱۹۳۹، ص ۹ - ۲۲۸)

قبل از آن (۲۹ مارس ۱۹۲۷)، در توقیعی خطاب به محفل روحانی مرکزی ایران اظهار امیدواری فرموده بودند که اماء الزّحمّن نیز در انتخابات محفل ملی مشارکت داشته باشند:

«تصمیم امنای آن محفل مجلّل بر انعقاد و تشکیل انجمن شوروی یاران عزیز ایران ... بی نهایت اسباب نشاط و شادمانی این عبد ناتوان گردید. امید چنان است که پس از اجرای تمهیدات اولیّه و مشورت و مذاکره تامّ با نمایندگان مراکز مهمّه امریّه در تمام نقاط ایران بر حسب مقتضیات زمان و مکان انتخابات ملیّه دایر گردد و جمهور مؤمنین و مؤمنات به نحوی غیرمستقیم طبقاً لمبادئه و تعالیمه در تعیین و انتخاب امنای ملی روحانی خویش مشارکت نمایند ... این امر خطیر بس صعب و موانع، متعدّد و متنوّع ...» (توقیعات ۱۹۲۲ - ۱۹۴۸، ص ۳۸ - ۳۷)

بدیهی است هنگامی که انتخابات اولین محفل روحانی ملی بهائیان ایران صورت می گرفت تأکید هیکل مبارک بر این بود که اعضا باید از میان «مؤمنین» انتخاب شوند و «مؤمنات» مستثنی بودند. در توقیعی می فرمایند:

«هیئت وکلاکه منتخبین جمهور بهائیانند، در اجتماعی ... رأساً و مستقیماً از بین عموم مؤمنین ساکنین آن اقلیم اعضای محفل ملی روحانی را انتخاب نمایند»

و بعد از تأکید بر این که اعضای محفل ملی را «افراد جامعه رأساً انتخاب نمایند و محافل محلّیّه و این عبد را نیز به هیچ وجه من الوجوه حقّ مداخله ای نبوده و نیست» دیگر بار موضوع فوق را تأکید می فرمایند؛

«زیرا اولین وظیفه وکلای جامعه است که باید رأساً اعضای محفل ملی روحانی را از بین مؤمنین ساکنین آن اقلیم انتخاب نمایند.» (توقیعات ۱۹۲۷ - ۱۹۳۹، ص ۲۳۱ - ۲۳۲)

اما در ۱۶ نوامبر ۱۹۴۷ خطاب به محفل مقدّس روحانی بهائیان ایران هدایت فرمودند که:

«اقدامات آن محفل راجع به ترویج مصالح اماء الزّحمّن در آن سامان علی الخصوص تهیّه نقشه چهارساله و انعقاد انجمن شور روحانی اماء الزّحمّن شایان تقدیر و تمجید و دلیل قاطع بر علوّ همّت و سموّ نیت و حُسن تدبیر و جدّیت و متانت اعضای محترمه آن هیئت مجلّله است. این مشروع خطیر بی نهایت مفید و از لوازم ضروریّه جامعه در این ایام محسوب و مقدّمه اعلان

مساوات تامّه رجال و نسا و اشتراک اماءالرحمن در عضویت محافل محلّیه و محفل مقدّس ملّی در آن سامان من دون قید و شرط در آن اقلیم است. امید چنان است که پس از اتمام و انجام این نقشه و رفع موانع حالیه این مقصد و مرام تحقّق پذیرد و مساوات حقوق طرفین در جمیع شئون چه روحانی و چه اداری ثابت و مدلّل گردد و نسای آن اقلیم امای موقنات فخر رجال گردند و مانند خواهران روحانی در اقلیم غریبه به فتوحات عظیمه در داخل و خارج ایران در میدان تبلیغ موفق گردند و در اخلاق و رفتار و عفت و عصمت و شجاعت و شهامت ممتاز از دیگران گردند و علت انتباه جمهور نسا در آن اقلیم شوند.» (توقیعات ۱۰۹ - ۱۰۲، ص ۷۴ / توقیعات ۱۹۲۲ - ۱۹۴۸، ص ۳۱۲)

اما چهار سال بعد یعنی پایان نقشه مزبور، هنوز این موانع رفع نشده بود و آن نقشه با آن که سبب ترقّی و ترفیع مصالح اماءالرحمن گردید اما به برخورداری آنها از حقوق مساوی در عضویت محافل منجر نگشت لکن در اقلیمی دیگر این حقوق حاصل شد. شاید توفیق مزبور در رفع موانع مؤثر بوده باشد. حضرت ولیّ امرالله در تاریخ ۲۵ آوریل ۱۹۵۱ خطاب به انجمن شور روحانی ملّی امریکا می فرمایند:

«نقشه چهار ساله محفل ملّی ایران، که برای ترقّی و ترفیع مصالح اماءالرحمن در آن سامان طرح شده بود با وجود موانع و تضییقات روزافزون ناشی از تعصّب مذهبی و حرکت رجعیّه در موطن پرابتلائی جمال اقدس ابهی قرین موفقیت گشت. در کشور مصر، اماءالرحمن حقّ عضویت در محافل روحانی محلّی یافتند و به این ترتیب قدم مهمّی در پیشرفت وضع نسوان بهائی در خاورمیانه برداشته شد.» (توقیعات ۱۰۹ - ۱۰۲، ص ۳۱۰)

در سال ۱۹۴۰ با یادداشتی از جناب طرازالله سمندری مواجه می شویم که به این موضوع مربوط می شود. جناب سمندری در خاطرات خود ذیل ۱۸ دسامبر ۱۹۴۰ می نویسد:

«در ذکر اماءالله فرمودند، من به آنها وعده دادم که در موقع خود در محافل روحانی و مرکزی و غیره عضویت خواهند داشت. ولی باید خود را از هر جهت آماده و حاضر کنند نه این که به همین وعده باشد. باید با کمال جدّیت و تهور و انقطاع و استقامت و شهامت و شجاعت قیام عظیمی نمایند. باید مظهر تقدیس و تنزیه و جسور و جری و شجاع باشند، به تبلیغ امرالله پردازند و سبقت بر رجال گیرند تا به عمل، استعداد و استحقاق خود را برای عضویت در محافل روحانی و ملّی و غیره ظاهر و باهر نمایند. (طراز الهی، ج ۱، ص ۵۰۷)

در طراز الهی بدون ذکر تاریخ به مطلبی اشاره شده است که به موضوع ارتباط دارد: «جناب سمندری گاه از رویاهای صادقانه خود حکایت می فرمودند. روزی گفتند: خواب دیدم درخت تنومند پر برگ و باری است که بر شاخه های آن فقط زنان نشسته اند و مردان روی زمین از دور به این منظره عجیب ناظرند. چند روز نگذشت که تلگراف حضرت ولی امرالله آمد و اجازه فرمودند که از آن سال، خانم ها بتوانند به عضویت محافل روحانیه در آیند زیرا تا آن سال به واسطه عقب ماندگی جامعه نسوان در ایران و هم چنین مقتضیات دیگر زمان موقتاً زنان از شرکت و عضویت محافل روحانیه معاف بودند و از آن سال این ممنوعیت خاتمه یافت و جناب سمندری از تعبیر رویای خویش بسیار مسرور بودند.» (ص ۳۰)

طبق پانوشت صفحه مزبور (در توفیق ۱۱۰ بدیع، حضرت ولی امرالله شرکت نسوان را در عضویت محافل روحانی ملی و محلی به عنوان هدف بیست و سوم قید فرمودند.) در توفیق مبارک نوروز ۱۱۰ بدیع که اهداف نقشه ده ساله در آن بیان گردیده، چنین آمده است:

«هدف بیست و سوم، اشتراک اماء الرحمن ایران در عضویت محافل روحانی ملی و محلی.» (توقیعات ۱۰۹ - ۱۱۴، ص ۱۰۳)

متعاقباً در تلگراف مبارک مورخ رضوان ۱۱۰ بدیع (۱۹۵۴ میلادی) خطاب به بیستمین انجمن شور روحانی ملی بهائیان ایران، اهداف تعیین شده برای جامعه بهائی ایران را ابلاغ می فرمایند

«هر چند خدمات آن یاران در تبلیغ و اشاعه آیین الهی و حمایت از عهد و میثاق و ارتفاع و استقرار نظم اداری ... در گذشته ایام به عمل آمده عظیم و جلیل بوده است ولیکن وظایفی را که باید در سال های آینده در سبیل آزادی و استخلاص شریعت الله و بسط و توسعه نظم اداری و پیروزی نهایی مؤسسات آن انجام دهند به مراتب عظیم تر است.»

در ادامه به تعیین اهداف می پردازند:

«نقشه ده ساله ای که افتخار اجرای آن در طی عقد آینده به عهده آن جامعه ... واگذار گردیده ... شامل اقدامات ذیل است: ... سیزدهم - اشتراک اماء الرحمن در عضویت محافل روحانی ملی و محلی.» (توقیعات ۱۰۹ - ۱۱۴، ص ۲۲ - ۱۹)

نهایتاً حضرت ولی امرالله در توفیق مبارک نوروز ۱۱۱ بدیع به این هدف اشارتی گذرا دارند:

«عید اعظم رضوان که به نص قاطع، عیدالله و سلطان اعیاد است در این سنه مقدسه با انقضای نود سال تمام از بعثت جهری مالک انام در دارالسلام ... نیز با افتتاح جهاد جهانی روحانی کبیر اکبر و انتشار نقشه بدیعه دهساله پیروان مالک قدر در خاور و باختر مقارن گردید ... و وظایف موکوله مفروضه مرجوعه حتمیه مقدسه و تکالیف متعدده مختلفه مجریانش راجع به ... اشتراک اماءالرحمن ایران در عضویت محافل روحانی ملی و محلی ... یک یک مکشوف و معلوم و واضح گردید.» (توقیعات مبارکه خطاب به احبای شرق، ص ۲۲ - ۵۱۷)

[A Persian translation of a letter from the Department of the Secretariat

dated 23 December 2008 to an individual believer]

ترجمه‌ای از

نامه دارالانشای بیت العدل اعظم الهی خطاب به یکی از احبّاء

(از: مرکز جهانی بهائی)

۲۳ دسامبر ۲۰۰۸

دکتر...

ایالات متّحده امریکا

دوست عزیز روحانی:

نامه الکترونیکی مورخ ۲۶ ژوئن ۲۰۰۸ آن جناب حاوی سؤالاتی در مورد این که آیا یک فرد بهائی به خصوص یک دانشمند علوم اجتماعی یا یک فرد دانشگاهی تا چه حدّ می‌تواند در مجامع عمومی در مورد مسایل سیاسی - اجتماعی اظهار نظر نماید، به بیت العدل اعظم الهی واصل گردید. مقرّر فرمودند پاسخ ذیل مرقوم گردد:

البته جناب عالی به خوبی از اصل عدم دخالت در سیاست که توسط حضرت ولی امرالله تصریح گردیده آگاه هستید. به فرموده هیکل مبارک، بهائیان «باید لفظاً و عملاً از وابستگی به فعالیت‌های سیاسی ملت‌های خود و سیاست‌گذاری‌های دول متبوعه خود و از طرح‌ها و برنامه‌های احزاب و گروه‌های سیاسی اجتناب نمایند». اهل بهاء در چنین مشاجراتی «نه ملامت کنند و نه جانب‌داری نمایند، نه به پیشبرد نقشه‌ای کمک کنند، و نه خود را به نظامی که منافی با مصالح امری است، وابسته نمایند» و از «درگیری‌ها و منازعاتی که جزء لاینفک حرفه سیاست‌مداران است» پرهیز نمایند.

احبّای الهی باید «بر هر گونه خاص‌گرایی و تحزّب، مجادلات بیهوده، محاسبات واهی و تمایلات زودگذر که چهره جهانی در حال تحوّل را آشفته و توجّه آن را به خود مشغول می‌دارد، فایق آیند». این اصل که مستلزم اجتناب کامل از هرگونه فعالیت سیاسی حزبی است، باید اکیداً و با نهایت دقت رعایت گردد اما با بسط و توسعه اجتماع و فرایندهای سیاسی آن از یک طرف و رشد جامعه بهائی از طرف دیگر، تعامل میان این دو به نحو

فزاینده‌ای پیچیده می‌شود. بیت‌العدل اعظم ره‌نمودهای لازم را در مورد اجرای این اصل به مرور زمان و به فراخور اوضاع، ارایه خواهند داد.

واژه «سیاست» معانی وسیعی را در بر می‌گیرد و در نتیجه بسیار مهم است که بین فعالیت‌های سیاسی - حزبی و گفتمان‌ها و اقداماتی که هدف آنها کمک به تحولات سازنده اجتماعی است تفاوت قایل شد. در حالی که فعالیت‌های سیاسی - حزبی نهی گردیده؛ شرکت در گفتمان‌های سازنده امر شده است. در حقیقت تقلیب اجتماع یکی از اهداف اصلی جامعه بهائی است. رساله مدنیّه حضرت عبدالبهاء تعهد دیانت بهائی به پیشبرد تحوّل اجتماعی بدون دخالت در سیاست حزبی را به خوبی نشان می‌دهد. به همین نحو متون بی‌شماری از آثار بهائی، احبّا را به کوشش در جهت اصلاح عالم و آسایش امم تشویق می‌نمایند. حضرت بهاء‌الله می‌فرماید: «امروز را نگران باشید و سخن از امروز رانید»^(۱) حضرت عبدالبهاء به احبّا مؤکداً توصیه می‌فرماید که:

«در کلیّه فضایل عالم انسانی، در درستی و صداقت، در عدالت و وفاداری، در ثبوت و رسوخ، در اعمال بشردوستانه و خدمت به عالم انسانی، در محبت به فرد فرد نوع انسان، در اتحاد و اتفاق با جمیع ملل، در ترک تعصبات و ترویج صلح عمومی ممتاز باشند.»

علاوه بر آن حضرت ولی‌امرالله در نامه‌ای که از جانب ایشان نوشته شده می‌فرماید که:

«هر چند احبّا باید مراقب باشند که از انتساب خود و یا امر الهی به هر حزب سیاسی بالکل احتراز نمایند اما هم‌چنین نباید جانب افراط گیرند و مثلاً با سایر گروه‌های پیشرو در کنفرانس‌ها و کمیته‌هایی که به منظور ترویج اقداماتی کاملاً هم‌سوبا تعالیم دیانت بهائی تشکیل می‌شود هرگز شرکت نکنند.»

در نامه دیگری از جانب حضرت ولی‌امرالله که در سال ۱۹۴۸ میلادی نوشته شده - زمانی که تبعیض نژادی جزیی از قوانین بسیاری از ایالت‌های متّحده امریکا بود - ایشان خاطر نشان می‌سازند که:

«شرکت دانشجویان در تظاهرات دانشگاهی بر علیه تعصبات نژادی، موضوعی که به وضوح این‌چنین با روح تعالیم بهائی همانندی دارد، کاملاً بلامانع است.»

بنابراین بهائیان باید به نحوی خستگی‌ناپذیر قولاً و عملاً به طیفی از مسایل مختلف اجتماعی بپردازند.

هنگامی که جامعه بهائی کوچک بود، کمک آن در جهت رفاه اجتماعی طبعاً محدود بود. در سال ۱۹۸۳ میلادی، بیت‌العدل اعظم اعلان فرمودند که رشد دیانت بهائی نیاز به مشارکت بیشتری را در امور اجتماعی ایجاد نموده است. بهائیان به نحوی منظم‌تر شروع به انجام فعالیت‌هایی با درجات مختلفی از پیچیدگی در امور اقتصادی و اجتماعی نمودند. مجهوداتی که به تحوّل و تقلیب اجتماعی کمک می‌کند هم‌چنین شامل شرکت در گفتمان‌های عمومی در زمینه مسایل مهمّ جامعه بشری مانند صلح، از بین بردن انواع تعصبات، تواندهی اخلاقی به جوانان و ترویج عدالت می‌باشد. این دو نوع فعالیت در ۲۵ سال گذشته مستمراً افزایش یافته است و در آینده نیز نفوذ و گسترش آنها افزون‌تر خواهد شد.

مجهودات سازمان‌یافته جامعه بهائی در این زمینه‌ها با ابتکارات متنوع شخصی احبّا که در میادین مختلف به صورت داوطلب، حرفه‌مند و یا متخصص فعالیت می‌کنند، تقویت می‌گردد. وجه تمایز رویکرد بهائیان این است که در حالی که می‌کوشند مردم را در جستجوی اصول بنیادین اخلاقی و روحانی و برای انجام اقدامات عملی به منظور حلّ عادلانه مشکلات جامعه متحد سازند، از درگیری و رقابت برای کسب قدرت اجتناب می‌ورزند.

بهائیان، بشریت را به مانند یک بدن واحد می‌شمارند. همه به نحو جداناپذیری به هم وابسته‌اند و هر نظم اجتماعی که برای برآوردن احتیاجات یک گروه به قیمت پایمال نمودن منافع دیگران ایجاد شده باشد، نتیجه‌اش بی‌عدالتی و ظلم است. بالعکس منافع هر جزء تشکیل دهنده، زمانی حاصل می‌شود که احتیاجاتش در بستر منافع کلّ منظور گردد.

شرکت در گفتمان‌ها و فعالیت‌های اجتماعی گاهی مستلزم آن خواهد بود که بهائیان در تهیه و تدوین سیاست‌گذاری‌های عمومی شرکت نمایند. در این خصوص واژه «سیاست‌گذاری» (policy) نیز مثل واژه «سیاست» (politics) معانی گسترده‌ای دارد. در عین حال که احبّا باید از بحث در سیاست‌گذاری‌هایی که به روابط سیاسی بین کشورها و یا امور حزبی در یک مملکت مربوط می‌شود، بر حذر باشند بدون شکّ به تدوین و اجرای سیاست‌گذاری‌هایی که مربوط به بعضی از مسایل اجتماعی است کمک خواهند نمود. نمونه‌هایی از این گونه مسایل عبارت از حفظ حقوق زن، تعمیم

آموزش مؤثر به همهٔ کودکان، پیش‌گیری از شیوع امراض عفونی، حفظ محیط زیست و از بین بردن فقر و غنای مفرط می‌باشد.

بنابراین بدیهی است که شما به عنوان یک بهائی دانشمند علوم سیاسی وسعت عمل زیادی برای اظهار نظر در مورد مسایل اجتماعی دارید. هم‌چنین شما می‌توانید از طریق پرداختن به مباحثی که به نحوی مستقیم‌تر ماهیت سیاسی دارند، در تولید و به کارگیری دانش در رشتهٔ خود مشارکت نمایید. شما مطمئناً از این توصیهٔ کلی که از طرف حضرت ولی‌ام‌الله مرقوم شده آگاهید که می‌فرمایند: یکی از راه‌های انتقاد از نظم اجتماعی و سیاسی روز بدون جانب‌داری یا مخالفت با یک رژیم حاکم، ارائهٔ تجزیه و تحلیل عمیق‌تری در سطح تئوری سیاسی به جای سیاست‌های عملی است.

یک رویکرد دیگر، مشارکت در تحقیقات علمی و روشن نمودن دیدگاه‌های مختلف به منظور رسیدن به درکی مشترک و یافتن راه حلی مؤثر بدون تمسک به حمایت حزبی و آشفته کردن افکار می‌باشد. حضرت بهاء‌الله می‌فرمایند:

«کَلْ اَمْرٍ سِیَاسِیٍّ اَنْتُمْ تَتَكَلَّمُونَ بِهٖ کَانَ تَحْتَ کَلِمَةٍ مِنْ کَلِمَاتِ اَلَّتِی نَزَلَتْ مِنْ جَبْرُوتِ بَیَانِهِ الْعَزِیزِ الْمُنِیْعِ»^(۲)

شما این فرصت را دارید تا جواهر نهفته در آیات الهی را استخراج و آن را به نحوی آماده و ارائه نمایید که برای جویندگان بینش‌های جدید جالب باشد. باید به مرور زمان فراگیرید که چگونه بین اصول و مفاهیمی که به عنوان حقایق موجود در تعالیم بهائی پذیرفته‌اید و آن‌چه در رشتهٔ تحصیلی خود کسب نموده‌اید، تعادل برقرار سازید.

در این مسیر، چالش‌ها اجتناب‌ناپذیر خواهد بود؛ مثلاً ممکن است متوجه شوید که یک موضوع اجتماعی در زمرهٔ مباحثات سیاسی احزاب رقیب در آمده است و تصمیم‌گیری در مورد این‌که آیا رویکرد خود را تعدیل نمایید و یا موضوع را تا مدتی به حال خود بگذارید مستلزم رعایت حکمت خواهد بود. در بعضی مواقع رعایت حکمت ممکن است ایجاب نماید که از فرصت‌هایی که احتمالاً شما را به صحنهٔ مباحثات سیاسی و یا انتقاد از سیاست‌گذاری‌های حزبی دول می‌کشاند صرف نظر کنید. در موارد دیگر ممکن است حساسیت‌های ویژه‌ای وجود داشته باشد؛ مانند مسایل مربوط به کشورهای بی‌گمان که در آن جوامع بهائی با شداید و تضییقاتی روبه‌رو هستند و هرگونه اظهار نظر ممکن است این گمان را به وجود آورد که احباً در فعالیت‌های سیاسی بر علیه منافع دولت خاصی درگیر

هستند. همین ملاحظات برای سنجش دعوت رسانه‌ها برای اظهار نظر یا شرکت احبّا در مباحثات سیاسی روز باید مدّ نظر قرار گیرد. محفل روحانی ملّی شما در صورت لزوم آماده است تا در روشن نمودن مسایل خاصّ به شما کمک کند.

مطمئن باشید که بیت‌العدل اعظم در اعتاب مقدّسه دعا خواهند فرمود تا مساعی شما در جهت منعکس نمودن اصول دیانت بهائی در فعالیت‌های شغلی خود جاذب تأییدات جمال اقدس ابهی گردد.

با تقدیم تحیات

دارالانشای بیت‌العدل اعظم

یادداشت‌ها

(۱). در این بیان، حضرت بهاءالله به پیروان خود توصیه می‌فرمایند که به طور جدّی نگران احتیاجات عصری که در آن زندگی می‌کنند باشند و توجّه و افکار خود را به مستلزمات آن معطوف دارند.

(۲). مضمون بیان مبارک: (هر امر سیاسی که شما از آن سخن گوئید تحت تأثیر کلمه‌ای از کلمات نازل شده از جبروت بیان متعالی منیع او است.)

ظهور بدیع^(۱)

هوشمند فتح اعظم

در باره آیین بهائی کلمه‌ای متداول است که هم به صورت صفت و هم توصیف این آیین نوین به کار می‌رود و آن کلمه «بدیع» است. در کتاب بیان و آثار متعدّد حضرت باب، به «امر بدیع»، «ظهور بدیع»، «ذکر بدیع» و «خلق بدیع» اشارت رفته است.

در آثار حضرت بهاء‌الله همان ترکیبات مکرر شده و ترکیبات دیگری نیز بر آن مزید گشته است. در لوحی حضرت بهاء‌الله در توصیف «کلمه‌الله» می‌فرمایند:

«هر نفسی فی الحقیقه از او آشامید به حیات باقیّه دایمه فایز شد ... نسیم عنایت
که در سحرگاهان مرور می‌نماید عظام رمیمه را حیات جدید بدیع عطا می‌فرماید.»
(مجموعه الواح مبارکه خطّ عندلیب، ص ۱-۱۰۰)

در لوح احمد فارسی می‌فرماید: «به چشم سر و سِر در بدیع امرم ملاحظه نمایید.» (مجموعه الواح مبارکه چاپ مصر، ص ۳۲۲ / دریای دانش، ص ۱۲۱)

حضرت ولی‌ام‌الله این کلمه را غیر از آن چه که ذکر شد در موارد دیگر به کار برده‌اند که همه با آنها آشنا هستیم، نظم بدیع، طرح بدیع و امثال آن. در ایام جنگ دوّم که باب زیارت چند سالی مسدود بود، پدر من به علّت وقوع حوادثی که ذکرش مفصل است؛ استثنائاً اجازه یافت که مشرف شود و ۱۹ روز تنها در حضور مبارک بود. در یادداشت‌هایش نوشته است که روزی در باغچه‌های حول مقام اعلیٰ مشی می‌فرمودند از او سؤال کردند که: «این حدایق را نسبت به باغ‌های طهران چگونه می‌بینی؟» (مقصود مبارک باغ‌های کاخ‌های سلطنتی بود) عرض می‌کند: «قربان، قابل مقایسه نیست.» می‌فرمایند: «بلی، همین‌طور است؛ همه چیز این امر بدیع است؛ بدیع السّموات و الأرض.»

این کلمه چه معنایی دارد؟ در عربی این کلمه کمتر از فارسی است. در المنجد، بدیع را فقط یکی از اسمای حُسنای الهی می‌داند. در قرآن «بدیع السّموات و الأرض» (بقره ۲: ۱۷ / انعام ۶: ۱۰۱) است؛ یعنی سازنده و موجد آسمان و زمین. گاه نیز به معنای عجیب و کمتر به معنای تازه و نو در عربی به کار می‌رود.

اما این کلمه در فارسی داستان دیگری دارد. به لغت‌نامه دهخدا رجوع کنید. چند ستون در یک صفحه بزرگ با شواهد برای معانی مختلف آورده است، از قبیل نوآیین، نوین، حیرت‌انگیز، زیبا، باطراوت، نادر، بی‌مثیل و نظیر، عجیب. تمام این‌ها در یک کلمه «بدیع» مستور است. در انگلیسی چنین کلمه‌ای که جامع معانی متعدّد باشد وجود ندارد.

عبارت The New World Order را می‌توان «نظم بدیع جهانی» یا «نظم جهان‌آرا» که حضرت ولی‌ام‌الله به کار برده‌اند، ترجمه کرد. اما «نظم بدیع» به معنای کلمه بسیار عمیق‌تر از «نظم نوین جهانی» است و کلمه «بدیع» آن‌طور که در آثار مقدّسه بهائی آمده است، جامع معانی متعدّدی است. تمام این‌ها را ما ایرانیان در کلمه «بدیع» جمع می‌بینیم اما سایر زبان‌ها از کلمه «بدیع» فقط نو و جدید بودن آن را می‌توانند ترجمه نمایند. حضرت ولی‌ام‌الله در ترجمه آیه کتاب اقدس: «قد اضطرب النّظم من هذا النّظم الأعظم و اختلف التّرتیب بهذا البدیع» (کتاب اقدس، بند ۱۸۱) را با چهار کلمه ترجمه می‌فرمایند:

“The world’s equilibrium hath been upset through the vibrating influence of this most great, this new World Order. Mankind’s ordered life hath been revolutionized through the agency of this unique, this wondrous System – the like of which mortal eyes have never witnessed.”

Most great, new, wondrous, unique البته معنی هر چهار کلمه در لغت بدیع مستتر است.

حال بحث در این می‌کنیم که چرا ظهور جدید را «امر بدیع» و «ندای بدیع» خوانده‌اند. در یک عبارت عرض می‌کنم، برای آن که با آن که در آیین بهائی پدیده دین مستتر است اما بالاتر از دین به مفهوم رایج آن است. بنابراین ما خود باید به این حقیقت اصلیه آیین بهائی معرفت درستی حاصل کنیم و آن را نیز به همان وجه عرضه کنیم زیرا در این روزگار که به واسطه نادانی پیروان ادیان و غرض‌ورزی، تزویر و ریای علای دین و کارگزاران و رؤسای دین، خلاق از دین چنان بیزار گشته‌اند که حتی نمی‌خواهند نکات ممدوحی را که از دین به ثمر رسیده اذعان نمایند و به قدری علمای دین در پیروی از منافع یا فهم و

طرز تفکر خویش پای خدا را پیش کشیدند که بسیاری از مردم می‌گویند دین را فراموش کنید، به فلسفه و هیومانیزم روی بیاورید.

بنده، چنین طرز تفکری را که در میان روشن‌فکران و خردمندان متداول شده درک می‌کنم و کسی را ملامت نمی‌کنم که چرا چنین می‌پندارند زیرا اگر خود من بهائی نبودم، نمی‌توانستم دینی داشته باشم و همه شما نیز به کزات شنیده‌اید که مردم بیزار از دین که با تعالیم بهائی آشنا می‌شوند به شما گفته و می‌گویند که ما اگر بخواهیم دینی را قبول کنیم، آیین بهائی را انتخاب می‌کنیم. در چنین زمانی و با چنین افکار متداولی برای ما بهائیان بسیار اهمیت دارد بدانیم و بگوییم که آیین بهائی فقط دین نیست بلکه امری است برتر از دین.

ملاحظه فرمایید حضرت ولی‌امرالله در توقیعی که در کتاب *The World Order of Baha'u'llah* چاپ شده و نشر سوم آن ترجمه گردیده و از چاپ بیرون آمده چه می‌فرمایند:

«آیین بهائی را نباید فقط ظهوری از ظهوراتی دانست که در احیای روحانی بشر در سرنوشت دائم‌التغییرش پدید آمده است و نیز نباید آن را فقط دینی دیگر در سلسله تکاملی ادیان شمرد و آن را حتی به منزله اوج و ذروه ادوار نبوت انگاشت بلکه آیین بهائی را باید مظهر آخرین و عالی‌ترین مرحله تکامل نظم حیات اجتماع بشری در کره زمین به شمار آورد.»^(۲)

دقت کردید به فرموده حضرت ولی‌امرالله آیین بهائی، دینی دیگر از سلسله تکاملی ادیان نیست حتی آن را بهترین و عالی‌ترین دین در سلسله نبوت و پیغمبری نباید شمرد بلکه آیین بهائی، نماینده و موجد و مظهر عالی‌ترین مرحله تکامل حیات اجتماع بشری در کره زمین است که در کمون هیچ‌یک از ادیان پیشین نبوده است. در جایی دیگر از همان کتاب نظم جهانی بهائی می‌فرماید:

«آیینی که حضرت بهاء‌الله اعلان فرمود از این که آن را نهضتی یا مسلک وانجمنی بنامند امتناع ورزید زیرا چنین عناوینی را بر نظامی اطلاق نمودن که حقایق مکنونه‌اش هر روز از پس پرده برون می‌آید خلاف انصاف است و نیز خود را از انتساب به عنوانین و القاب دیگری از قبیل فرقه بابی، مذهبی آسیایی انشعابی از شیعه اسلام که نفوس غافله و بدانندیش حسب‌المعمول به آن می‌دادند بری دانست و بالاخره از قبول توصیفات مانندی که امر بهائی فقط یک نوع فلسفه حیات است یا فقط التقاطی از تعالیم اخلاقی است یا حتی یک دین تازه است،

ابا ورزید بلکه به وضوح به اثبات رسانید که ادعایش و عنوانش دین جهانی است که مقدر است در میقات مقرّر، جامعه متحدالمرامی در سراسر جهان تشکیل دهد که هم موجد و هم حافظ صلح اعظمی باشد که حضرت بهاءالله اعلان فرموده است. امر بهائی هرگز مقصدش آن نیست که بر تعداد سیستم‌ها و نظامات دینی که چندین نسل است به واسطه اختلاف پیروانشان آرامش جهان را برهم زده‌اند بیفزاید.^(۳)

ملاحظه کردید که به فرموده حضرت ولی‌امرالله، آیین بهائی از این که آن را دین تازه‌ای بنامند و بشناسند امتناع می‌ورزد. آنچه را که حضرت ولی‌امرالله تبیین فرمودند در آثار حضرت بهاءالله موجود است؛ می‌فرمایند:

«این ظهور از برای اجرای حدودات ظاهره نیامده ... بلکه لاجل ظهورات کمالیه در انفس انسانیّه و ارتفاع ارواحهم الی المقامات الباقیه و ما یصدقه عقولهم ظاهر و مُشرق شده.» (اقتدارات، ص ۱۶۷)

یعنی حضرت بهاءالله برای این ظاهر نشده یا برای این قبول حبس و زنجیر، تبعید و تعزیر نفرموده که دینی بر ادیان موجود بیفزاید یا اسمی دیگر در قاموس ادیان اضافه کند. برای تغییر احکام نیامده که مثلاً قبله را عوض کند یا نماز و روزه را نوعی دیگر نماید و مناسکی دیگر ابداع کند بلکه برای ظهورات کمالیه در انفس انسانیّه ظاهر شده است. این ظهورات کمالیه آن چه از آثار مبارکه مستفاد می‌شود در عالم فردی همان عبارت است از خلق جدید یا بدیعی که انسان را که «ظرفه معجونیه است کز فرشته سرشته وز حیوان» به مقام فرشتگان می‌رساند و از او آینه می‌سازد که اسما و صفات الهی در او تجلی می‌کند.

در این باره اگر بسط دهیم، از تشریح مطالبی که موضوع سخن امروز ما است باز می‌مانیم. اما ظهورات کمالیه در جامعه انسانی عبارت است از سوق عالمی که متشکّل و سرگردان و بی‌پناه است به سوی هدفی و ملجایی که مرحله غایی تمدن انسانی و عصر ذهبی یا عصر زرّینی است که سیر تکاملی بشر روی به آن سوی دارد و قوه محرکه ماشین چنین تمدن بدیع انسانی همانا ظهور حضرت بهاءالله است.

حضرت ولی‌امرالله در سال ۱۹۳۶ در تویع «شکفته شدن مدنیت جهانی (Unfoldment of the World Civilization) این بیان مبارک را از حضرت بهاءالله نقل فرموده‌اند: «جمع اهل

ارض در این عصر در حرکتند و سبب و علت آن را نیافته‌اند.»^(۴) و حضرت عبدالبهاء در باره ظهور بدیع الهی می‌فرماید:

«این موهبت عظمی و این منقبت کبری حال اساسش به ید قدرت الهیه در نهایت متانت بنیان و بنیاد یافت و به تدریج آن چه در هویت دور مقدس است، ظاهر و آشکار گردد.» (نظم جهانی بهائی، ص ۱۵۷ / مائده آسمانی، ج ۳، ص ۲۱ / ج ۶، ص ۶۶)

آن چه مردم امروز از دین مراد دارند معمولاً یک سلسله مناسک و اوراد و احکامی است که متولیان دین، ملاً و کشیش و پندیت و گورو و غیره مجری آنها هستند و بر آنها نظارت دارند اما حضرت بهاء الله چنین می‌فرماید:

«اعمال و افعال حق مشهود و ظاهر ... مثل امانت و راستی و پاکی قلب در ذکر حق و بردباری ... این امور از اعظم اعمال و اسبق آن عند حق مذکور و دیگر مابقی احکام فروعیه در ظل آن چه مذکور شد بوده و خواهد بود.» (اقتدارات، ص ۱۶۲)

پس آن چه را که مؤمنان معمولاً دین می‌خوانند و وجه امتیازشان در مناسک و آداب و رسومشان است در عشای ربانی است یا در اعمال حج است، در یوم کیپور و غیره است، در امر بدیع، حضرت بهاء الله اعظم و اسبق امور نیست و می‌فرماید: این احکام فروعیه در ظل آن امر بدیعی است که به کلی تافته جدا بافته‌ای است که مقامش والاتر و مقصدش برتر است. از این جهت است که در آثار مبارکه، آیین بهائی را «امرالله» خوانده‌اند و کلمه «دین» و «شریعت» برای امر بهائی در آثار مبارکه بسیار کمتر از کلمه «امرالله» است و اگر هم هست، بیشتر به صورت اطلاق جزء به کل است؛ مثل ملک پاریس به ناپلئون سوم امپراطور فرانسه که مقصود پادشاه فرانسه است.

در این جا نباید این توهم ایجاد شود که بگوییم چون احکام فروعیه در ظل امر بدیع است بنابراین اجرای آنها چندان اهمیّت ندارد. ملاحظه فرمایید حضرت ولی امرالله چه می‌فرماید:

«... رعایت و اجرای احکام که غیر از اصول و مبادی این آیین است، ضروری و واجب است زیرا احکام با مبادی و اصول بهائی جدایی نداشتند و هر دو به منزله تار و پود مؤسساتی هستند که بالمآل بنیان نظم جهانی حضرت بهاء الله بر آن استوار می‌گردد و امروز جامعه‌های بهائی در شرق و غرب همه نوع فداکاری لازم را

مبدول می‌دارند تا فواید و کفایت آن مبادی و احکام را معلوم و اصلتشان را محفوظ دارند و ظهور نتایجش را تسهیل نمایند...» (نظم جهانی بهائی، ص ۱۵۰)

آیین حضرت بهاءالله یک پدیده ارگانیک است و هر موجود ارگانیک مرکب از اجزایی است که من حیث المجموع سبب حیات آنند. آنچه حضرت ولی امرالله در بیانی که نقل کردیم می‌فرمایند، این است که امرالله مرکب است از مبادی و احکام. مبادی را نیز در جای دیگر توضیح فرموده‌اند که مرکب است از مبادی روحانی و مبادی اداری.

مبادی روحانی که اگر نسبت در کار آید شاید اهم اجزای این امر بدیع است مورد توجه و فهم و ستایش هر شخص با انصافی است، چه بهائی و چه غیر بهائی از قبیل خداشناسی، عرفان، وحدت عالم انسان و تعالیم دیگر از قبیل تساوی حقوق زن و مرد و غیره که دیده شده که بهائیان در تبلیغ، تأکیدشان بیشتر بر آنها است.

مبادی اداری نیز نماینده روح قدسی الهی است که در قالب تشکیلاتی خداداده تجسم یافته و مجاری صافی است که روح الهی در آن جاری می‌شود. این‌ها هیچ‌یک از امرالله جدا شدنی نیست.

پس همان‌گونه که لزوم اجرا و رعایت احکام واجب است، تمسک به مبادی اداری نیز واجب است و نمی‌توان بر حسب سلیقه خود به یکی از آن اجزا توجه کنیم و از بقیه غافل بمانیم. ملاحظه کنید که یک اتومبیل اجزای مرکبه بسیار دارد. مهم‌ترین و گران‌بهارترین جزء آن ماشین آن است که قوه محرکه اتومبیل به سوی مقصد است و ارزش یک موتور اتومبیل با ارزش یک تیر لاستیکی آن قابل مقایسه نیست اما اگر آن چرخ بالنسبه کم ارزش‌تر موجود نباشد یا پنجر و معیوب باشد هرگز اتومبیل حرکت نتواند کرد و آن موتور پر قیمت بی‌ارزش خواهد ماند.

پس هر چند حضرت بهاءالله فرموده که من برای اصلاح عالم ظاهر شده‌ام، هر چند فرموده که برای ابداع دین تازه و احکام و مناسک تازه نیامده‌اند اما باید دانست که امرالله هیکل واحدی است که با تمام اجزایش زنده است و هم ما باید در این باشد که در حفظ و حراست و رعایت جمیع اجزایش با جمیع قوا کوشش نماییم.

البته به عنوان جمله معترضه باید اذعان کرد و چنان که حضرت ولی امرالله فرموده‌اند، در عالم کسی نیست که بتواند ادعا کند که قادر است به موجب تمام تعالیم الهی عمل کند زیرا فقط یک مثل اعلی داشتیم و آن حضرت عبدالبهاء بود اما هر کس به قدر

استعداد خود باید در اجرای همه آنها بکوشد نه آن که به عقل و خیال خود آن چه را که خود می‌پسندد اختیار کند و اجرا نماید؛ می‌فرمایند: «لَا يَكْلَفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وَسْعَهَا...» (بقره ۲: ۲۸۶) یعنی ما به اندازه استعداد خود پیش خدا مسئول هستیم و فلاح و نجات ما بسته به این است که آیا واقعاً به اندازه استعداد خود کوشش کرده‌ایم یا نه؟

باری با ظهور حضرت بهاء الله، عالم به خلعت تازه مشرف شد و در این معنی الواح و آثار مبارکه مکرر در مکرر اشاره فرمودند؛ مثلاً در لوحی می‌فرمایند:

«از حرکت قلم اعلی روح جدید معانی به امر امر حقیقی در اجساد الفاظ دمیده شد و آثارش در جمیع اشیای عالم ظاهر و هویدا.» (مجموعه الواح مبارکه چاپ مصر، ص ۷-۲۸۶)

از آثار ظهور جمال مبارک یکی آماده شدن جهان است که نمایشگاه اراده الهی در این دور اعظم باشد. مقصد این است که چون مشیت الهی که به فرموده حضرت عبدالبهاء در هویت این امر اعظم مکنون بود و هدف و محور آیین الهی در این دور اعظم بر وحدت عالم انسانی قرار گرفته بود؛ عالم امکان ناگزیر به واسطه نفوذ غالبه کلمه الهی و جهش متوجه به آن هدف شد. به عبارت دیگر حضرت بهاء الله در زمانی ندای وحدت عالم انسانی را بلند فرمود که جهان ابداً حاضر و آماده حتی برای شنیدنش نبود. ایران که موطن امرالله است که هیچ در پهنه جهان نیز مفهوم عالم به صورت یک واحد مجتمع انسانی وجود نداشت، دور، دور وطن و وطن پرستی بود.

اصولاً مفهوم وطن به عنوان «Nation» و وطن پرستی به عنوان ناسیونالیزم «Nationalism» هر دو پس از انقلاب کبیر فرانسه و نیز طغیان امریکا برای کسب استقلال و جدایی از انگلستان به وجود آمد. پیش از آن در تمام جهان در هر زمان عده‌ای به عنوان امیری مقتدر بر قوم یا اقوامی دیگر می‌تاخت، آنها را زیر فرمان می‌گرفت و در محدوده‌ای که به زور گرفته بود نمایندگانی می‌گماشت و بر اقوام مغلوب حکم می‌راند و از آنان خراج می‌گرفت. این محدوده در جنگ‌های امیران و شاهان مقتدر تغییر می‌کرد و چنان که گفتیم اصولاً مفهوم ناسیونالیزم تا قرن ۱۹ میلادی وجود خارجی نداشت. مردم تا دو قرن پیش وطن را عبارت از شهری و ولایتی که در آن به دنیا آمده بودند، می‌شناختند یا با فرمانروایی بیعت می‌کردند و سرسپرده می‌شدند و تازه پس از شروع ناسیونالیزم برای وطن تعریف جامع و مانعی نمی‌توان یافت که وطن چیست؛ مثلاً نمی‌توان گفت اقوامی که از

یک نژادند، دارای وطن واحدی هستند. در هر کشور می‌بینیم که اقوام مختلف ساکنند. یا نمی‌توان گفت کسانی که هم‌زبانند اهل یک وطنند زیرا در هر کشور مردمی ساکنند که به زبان‌های مختلف تکلم می‌کنند.

این که وطن چیست و کجا است، فلاسفه و متفکران هر یک تعاریف متعددی در این باره کرده‌اند که بحثی دیگر است و موضوع صحبت امروز ما نیست. آنچه اهمیت دارد این است که وطن به هر نوع که تعریف کنیم یعنی محدوده‌ای که امروز می‌شناسیم تا قرن ۱۹ وجود نداشت و آثار اولیه‌اش در قرن ۱۸ به عنوان تئوری به وجود آمد ولی در قرن نوزدهم در سیر تاریخ بشر، بزرگ‌ترین محدوده اجتماع بشری محسوب گردید. در چنین زمانی ناپلئون سوم با آلمان بر سر خاک وطن به جنگ مشغول بود. ممالک مقتدر اروپا، روسیه و انگلیس و فرانسه مخصوصاً برای آن که پرچم وطن را در نقاط دیگر برافرازند به گرفتن مستعمرات با هم به رقابت پرداختند و از راه تصرفات مستعمرات بر رفاه و ترقیات مادی هم‌وطنان خود افزودند.

در چنین زمانی که مفهوم عالم به عنوان یک واحد حتی در عالم فرضیه و تئوری وجود نداشت و روابط بین مردم بسیار محدود و ناچیز بود، جز راه آهن در بعضی ممالک آن هم در بعضی از شهرهای یک کشور وجود نداشت و کشتی بخار تازه به آب افتاده بود و وسایل ارتباطی که امروزه ما می‌بینیم، وجود خارجی نداشت، در چنین زمانی حضرت بهاءالله در ایران زمان قاجاریه که از تاریک‌ترین زمان‌های تاریخ ما بود، ندای وحدت عالم انسانی را برآورد و عالم را یک وطن و من علی الارض را اهل آن توصیف فرموده و تعالیمی را که به منزله ارکان کاخ بلند وحدت عالم انسانی است معرفی کرد.

اگر بهائیان این فکر را در آن زمان بر اروپاییان عرضه می‌کردند به ما می‌خندیدند که شما در خواب و خیالید حتی بهائیان را گاه به خیانت یا لاقلاً به بی‌وفایی نسبت به وطن متهم می‌ساختند و منفور می‌داشتند اما امروز که بیش از یک قرن و نیم از ظهور بدیع می‌گذرد می‌بینیم که بر اثر نفوذ کلمه‌الله که حضرت بهاءالله واسطه آن به عالم خلق بود چگونه جهان به سوی آن مقصد بدیع روان گردید چنان که امروزه از عالم اکثراً به عنوان دهکده جهانی نام می‌برند و آنها که بر حسب تعلق به ادوار قدیم با آن مخالفند، روز به روز زیر پایشان سست‌تر و حرکاتشان مذبحانه‌تر می‌گردد. پس این ظهور بدیع، این امر بدیع آیین حضرت بهاءالله در ایران ظلمانی قرن نوزدهم جهت و مقصد کاروان درمانده بشری

را معین نمود و کتاب تاریخ تمدن آتیه را مدون ساخت و از آن زمان عالم با نیروی روح القدس حامله گشت تا نوزادی بدیع بر اساس وحدت بشر به دنیا آورد.

اما چنان که انتظار می رفت این امر بدیع با برخورد بسیار منفی روبرو شد. در این مقام کار به اعمال وحشیانه ای که هم وطنان حضرت بهاء الله در زادگاه این امر الهی در ایران مرتکب شدند نداریم زیرا آن همه بر شما معلوم است که چگونه بین حکومت و علمای دین اتحاد نامقدس به وجود آمد که مقصدش نابودی این ظهور بدیع بود. فتوای علما در قتل حضرت اعلی و فرمان ناصرالدین شاه که سوادش در قصر بهجی در معرض زیرین است که در آن نوشته شده که باید ریشه این امر الهی را چنان قطع کرد تا نامی از آنان در صفحه روزگار نماند و قتل عام پیروان و هجوم بر اهل بهاء که از اول پیدایش امرالله تا کنون در ایران ادامه دارد، چیزی است که نقلش در چنین مجمعی لزوم ندارد.

همین قدر کافی است که به قدرت کلمه نافذ الهیه اشاره شود که نفس بقای این نهال نورسته و به ظاهر مقهور و ناتوان که محاط به طوفان های هولناک گردید خود گواهی می دهد که این امر اعظم را با معیارهای جهان خاک نباید سنجید و قدرت ذاتیه اش را مشیت غالبه الهیه به وجود آورده که قوای بشری با آن مقابله نتواند کرد و به فرموده حضرت بهاء الله بلایا و هجوم بی رحمانه اعدا بیشتر سبب انتشار کلمه الله می گردد و می فرماید: تندباد حوادث و بلایا سبب اشتعال بیشتر آتش محبت الله می گردد و می فرماید: اگر این امر اعظم را در خاک مدفون سازند از وسط دریاها سر بر می آورد و طنین ندای جان فزایش را بر این گنبد دوار می افکند.

پس این امر بدیع در زمانی ظاهر شد که مقصدش حتی بر مؤمنین آن زمان واضح نبود فقط از روی ایمان به حقیقت وحدت عالم انسانی اعتماد داشتند اما امروز با شواهدی که ما در مدت ۱۶۰ سال دیده ایم فهمش آسان است. در این مقام باید ذکر قهرمانانی را زنده داشت که در اول ظهور با وجود آن که ابداً خبری از این مفاهیم عالی نداشتند با ایمان خود و نفوذ کلمه الهیه چنان حیات جدیدی یافتند که با علم الیقین حاضر به ایثار جان گشتند. با آن که مانند ما چشم اندازی وسیع از دامنه گسترده و منبسطه امرالله نداشتند، از نظم بدیع چیزی نمی دانستند و حتی بسیاری از الواح که طرح مدنیت الهیه را معلوم می دارد هنوز نازل نشده بود، با وجود این، قهرمانان یا مطالع الانوار چون پروانه گرد شعله جمال مبارکش گردیدند و بال و پر خویش را در آتش محبت الله سوختند تا آن

شعله‌اش تیزتر شد و چراغ مدنیت جهان‌آرایی را که ظلمات این تمدن مادی را زایل می‌کند افروخته‌تر نمودند.

سؤالی پیش می‌آید که غالباً به ما بهائیان توصیه می‌شود که در این جهان پرآشوب که هر کس در پی منافع خویش است و بی‌رحمانه زور را در کسب منافع و ذلیل کردن رقیب به کار می‌برد چگونه مرام‌های عالیّه حضرت بهاء‌الله عملی تواند شد و چرا نباید این افکار عالیّه او را شاعرانه و خیال‌انگیز بخوانند و چگونه با شعارهایی که دیگران که از اعصار پیشین گفته‌اند و حال نیز می‌گویند تفاوت دارد؟ برای یافتن جواب به این سؤال از دوراه می‌توان وارد بحث شد؛ یکی از طریق عرفانی می‌توان گفت که مردمانی که نور ایمان بر قلبشان تابیده و مشیت الهیه را در کلام مظهر ظهورش عیان می‌بینند معتقدند فرمان الهی در جهان روا می‌گردد.

سر تسلیم نهادیم به حکم و رایت تاچه اندیشه کند رأی جهان‌آرایت

(سعدی)

اما نسل معاصر ما با تجربه تاریخی یک‌صد و شصت ساله به ما اطمینان بخشیده که آن‌چه واقع می‌شود عبارت از کتابی است که از قلم اعلی صادر شده و صفحه به صفحه در مقابل روی ما باز می‌شود و دریچه‌هایی از معارف جدید به روی ما می‌گشاید. آیات الهی چنین ایمان و ایقانی را در دل ما تأیید و تأکید می‌کند.

اما این بحثی است عرفانی که برای مؤمنان صادق است ولی شک و تردید اهل ارتیاب را از میان نمی‌برد. راه دیگر، راه منطقی بر اساس شواهد سیر تاریخ تمدن بشری است که مراحل را طی کرده و به تدریج واحدهای جامعه بشری وسعت و قدرت بیشتر یافته، واحد خانواده به واحد قبیله و اتحاد قبایل و حکومت شهری رسیده بالاخره به بزرگ‌ترین واحد خود که وطن و ملت بود راه یافت که در چارچوب ناسیونالیسم در قرن ۱۹ به اوج خود رسید. در این زمان بود که حضرت بهاء‌الله طرح «عالم یک وطن محسوب است و من علی الارض اهل آن» (دریای دانش، ص ۲۰ / مجموعه الواح نازله بعد از کتاب اقدس، ص ۱۰۱) را ترسیم فرموده که چند قدم قبل از مرحله تمدن بشران روز یعنی پیش از تاریخ آمد ولی تاریخ را ساخت.

گفتیم که حضرت بهاء الله فرمود: برای اجرای حدود و احکام ظاهره نیامده و نامی بر ادیان نیفزوده بلکه فرموده: «حَقَّ جَلَّ جلاله برای اصلاح عالم آمد تا جمیع مَنْ علی الارض به مثابه یک نفس مشاهده شوند.» (امر و خلق، ج ۳، ص ۴۷۱ / آیات الهی، ج ۱، ص ۳۳۶)

در باره امتیاز امر و آیین خود فرمود:

«ای اهل عالم، فضل این ظهور اعظم آن که آن چه سبب اختلاف و فساد و نفاق است از کتاب محو نمودیم و آن چه علت الفت و اتحاد و اتفاق است، ثبت فرمودیم.» (مجموعه الواح مبارکه چاپ مصر، ص ۲۹۷)

این بیان مبارک نشان می دهد که تعالیم بهائی که بر محور وحدت عالم انسانی می گردد فقط یک شعار شاعرانه نیست بلکه حضرت بهاء الله آن چه را که سد راه این سیر ارتقا و تکامل کاروان تمدن بشری بوده است از سر راه برداشته و به جایش تدابیری تعبیه دیده و چراغ های راهنمایی در این سیر به کار گماشته که ما را به آن هدف رهنمون می گردد اما ظاهرینان که دیده جهان بین ندارند شدت و حدت و وسعت مشکلات جهان را به رخ ما می کشند، از جنگ های وحشتناک جهانی می گویند، از وقایع رواندا و بروندی و خون ریزی های وحشیانه در ممالک یوگسلاوی سابق، از جنگ عراق و صدها گرفتاری و کشتار و بی ثباتی و دماری که در هر گوشه جهان پیدا است، ذکر می کنند که واقعیت این است، نه آرزو و آمالی که شما پیش ما می گذارید.

در بادی امر چنین استدلالی ممکن است در نظر کوتاه بینان مقبول افتد اما چون خوب موضوع را بررسی کنیم، نتیجه دیگر می گیریم. حضرت بهاء الله وقتی وحدت عالم انسانی را به عنوان مقصد سیر بشری در این دور اعظم معین فرمود و اصول کلی سازمان های وابسته اش را بیان داشت، برای استقرارش اعلان فرمود که برای وصول به این هدف دو راه موجود است:

راه اول قبول پیام الهی و تمکین به اراده غالبه الهیه است که اگر بشر از آن می بیمود فوراً به نجاج و فلاح و رستگاری واصل می شد اما افسوس این راه را جهانیان در پیش نگرفتند و جز معدودی که مشمول فضل الهی شدند بقیه روی به او نیاوردند و قوای عالم چه عرفی و چه دینی و اکثریت قاطع مردم جهان اگر هم در مقابله و حمله به آیین جدید شرکت مستقیم نداشتند، به سکوت و بی اعتنائی پرداختند یا به کلی از آن غافل ماندند.

راه دوم که حضرت بهاءالله پیش‌بینی فرمود، راه مخوفی است که فرمود بشر به واسطه سرپیچی از اوامر الهی دچار مصایب بی‌شمار می‌گردد و چون بیماری که از داروی پزشک خویش سر باز زند، مرضش شدیدتر و مزمن‌تر و دردش بیشتر و بیشتر می‌گردد تا درد و رنجوریش به جایی می‌رسد که دیگر قوه تحمل برایش نمی‌ماند. آن وقت است که به سوی طبیب باز می‌گردد و به تدریج بهبود می‌یابد قوی‌تر می‌شود و در پایان به برومندی و کامیابی می‌رسد.

باید افسوس خورد که بشر راه دوم را انتخاب نموده که به پیش‌بینی و پیش‌گویی حضرت بهاءالله آشوب‌ها و طغیان‌های خوفناک ناشی از غفلت جهانیان منجر به هرج و مرج می‌شود؛ هرج و مرجی که به فرموده مبارک چنان بلایی بر سر مردم می‌آورد که قلم‌اعلی از وصفش به لرزه می‌آید. ما امروز در آغاز چنان دوره هرج و مرج هستیم اما چگونه این بلایا و این هرج و مرج‌ها و این مصایبی که دامن بشری‌خبر از خدا را گرفته سبب مدنیت الهیه و ظهور عصر زرین یا عصر ذهبی حضرت بهاءالله خواهد شد؟ ملاحظه فرمایید حضرت ولی امرالله چه می‌فرماید:

«هر چند عواصف شدید جهان و جهانیان را سراسر احاطه نموده و غبار جنگ و ستیز آسمان عالم را تیره و تاریک کرده و رواج کرده ضغینه و بغضا مشام بنی نوع بشر را از استشمام نفعات قدس که از مهب عنایت جمال ابهی در این عصر موعود در هبوب و مرور است ممنوع ساخته ولی تا عالم امکان در نیران مصایب و بلایا نسوزد و دول و ملل مشتمن از مکاید سیاسیّه و مقاصد سیئه خفیه‌شان نگردند و افراد بشر از هبوب این بادهای مسموم مخالف هوئی و هوس پشیمان و مأیوس نشوند، انوار ابدی از مشرق این ظهور کلی الهی پرتویی بر عالم نیفکند و لب‌تشنگان عالمیان به کوثر عرفان و ایمان واصل نگردند. تا خسته و آزرده نگردند و متنفر از حال پُروبال خویش نشوند و سرگشته و سرگردان آرزوی ساحل نجات را نمایند، علویّت این تعالیم و سموّ این کلمات مقدّسه چهره نگشاید و قدر و منزلتش در انظار معلوم نشود. شبهه‌ای نیست که آن روز مبارک خواهد رسید که نفس مخزبین آیین و دین الهی و مروّجین عقاید سخیفه ماذیون عالم خود قیام نمایند و این آشوب و فتن را به دست خویش خاموش کرده، بنیان بی‌دینی مفرطشان را از اساس براندازند و به جان و دل و به قوایی اشدّ و اکمل از قبل به تلافی مافات قیام نموده، خود را منضمّ به پیروان این امر مبارک نمایند.» (مائده آسمانی، ج ۳، ص ۵۳)

دوستان عزیز، این بیانات صریح از قلم حضرت ولی‌ام‌الله در سال ۱۹۲۳ یعنی دو سال بعد از صعود حضرت عبدالبهاء صادر گشته است. در آن وقت هنوز حتی جنگ دؤم جهانی واقع نشده بود. اگر آن روزها جهانیان حتی بهائیان مفهوم بیانات مبارکه را استنباط نمی‌کردند عجبی نبود زیرا شواهد کافی برای تحصیل ادراک خویش نداشتند؛ اما امروز بر ما کاملاً واضح و نمایان و حاکی از آن است که چگونه وقایع مدهشه منفی در اجرای طرح مدنیت الهی مؤثر می‌شود.

ملاحظه فرمایید اولین باری که در تاریخ بشر واقعه‌ای با صفت «جهانی» توصیف گردید، جنگ اول جهانی در سال‌های ۱۹۱۸ - ۱۹۱۴ بود. تا آن زمان هیچ چیز جهانی نبود اما کلمه جهانی که در مورد جنگ بین‌المللی به کار رفت، خود نماینده تحقق پیش‌بینی جمال مبارک است که بلایا را وسیله اجرای مشیت غالبه الهیه مقرر فرمود و این صفت «جهانی» که نماینده واقعه‌ای عالم‌گیر و مربوط به تمام جهان است اول بار در مورد جنگی به کار رفت که فجایع بی‌پایان به بار آورد، میلیون‌ها نفر از جوانان و زنان و اطفال کشته شدند و قحط و غلات تلفات دیگری را به وجود آورد؛ اقتصاد دنیا متزلزل شد.

اما نتیجه آن بلایا و مصیبات چه بود؟ این بود که جهانیان رنج دیده و بلای جنگ کشیده که هنوز زخم‌هایشان التیام و دردشان پایان نیافته بود، در صدد برآمدند جامعه ملل را تأسیس کنند و این اول بار بود که لزوم تأسیس سازمانی جهانی برای حفظ صلح عمومی به فکر دانایان امم رسید و تا آن فجایع واقع نمی‌شد، چنین نتیجه‌ای به دست نمی‌آمد. چنان‌که می‌دانید جامعه ملل بنا به عللی که موضوع سخن ما نیست رستگار نشد و به زودی متزلزل و تعطیل گردید اما همان اقدام ناکام اولین بارقه‌ای بود که از خاکستر جهان سوخته و درهم کوفته بیرون آمد و از روشنی تعالیم حضرت بهاء‌الله فی‌الجمله خبری داد. مصایب جهان شدت گرفت و جنگ دؤم جهانی در سال ۱۹۳۹ آغاز گردید که از حیث کشتار و خرابی و دمار بسیار بر جنگ اول افزون بود و چون آتش جنگ فرونشست، سازمان ملل متحد به وجود آمد، اعلامیه جهانی حقوق بشر تدوین شد. اگر چه این سازمان نیز هنوز با طرح الهی حضرت بهاء‌الله فاصله بسیار دارد ولی قدم دیگری به سوی آن مقصد به شمار می‌آید.

متعاقباً هر مصیبتی که بشر به آن دچار شد گام دیگری در معرفی یا تحقق تعالیم حضرت بهاء‌الله برداشته شد؛ مثلاً وقتی جامعه عرب در اواخر دهه ۱۹۷۰ یا اوایل دهه ۱۹۸۰ تحریم

نفت را تجویز کرد و در یک زمستان سرد نفت به اروپا نرسید و مردم گرفتار سرما و مشکلات دیگر شدند، مجامع بین‌المللی و نویسندگان و جراید گفتند و نوشتند که باید تدبیری کرد که ذخایر کره زمین تحت نظارت سازمانی بین‌المللی قرار گیرد تا مشتی شیخ عرب و مردم سودجوی دیگر نتوانند نوع بشر را گروگان گیرند و اشاره به چنین سازمانی در طرح حضرت بهاءالله آمده است و این آگاهی و این طرز فکر ایجاد نشد مگر آن که مشکلی برآدمیان وارد آید.

یا در سال ۱۹۹۰ وقتی جنگ اول خلیج فارس شروع شد و برای بیرون راندن عراقی‌ها از کویت که تصرفش کرده بودند سی و چند کشور با هم متحد شدند، رییس جمهور امریکا - بوش پدر رییس جمهور سابق امریکا - از نظم جدید جهانی و امنیت جمعی عالم سخن گفت. البته نظم جدید او با نظم بدیع ما تفاوت از زمین تا آسمان دارد ولی لزوم ایجاد یک نظم جهانی و لزوم سازمانی برای حفظ امنیت عمومی گوشزد جهانیان شد که باز یکی دیگر از اصولی است که در طرح نو حضرت بهاءالله ذکر شده است.

با واقعه خطرناک چرنوبیل در اوکراین که کوره نیروگاه اتمی آن منفجر شد و تشعشعات اتمی خطرناک انتشار یافت خطرش متوجه بسیاری دیگر از ممالک اروپایی و افریقایی شد. با آن که هنوز دوره جنگ سرد میان شوروی با دول غرب بود، باز همه دست به دست هم دادند تا این خطر مشترک را از سر خود دفع نمایند. این است که حضرت ولی‌امراالله فرمودند که تا عالم «در نیران مصایب و بلایا نسوزد ... انوار ابدی از مشرق این ظهور کلی الهی پرتوی بر عالم نیفکند».

پس می‌توان گفت که اهل بهاء یگانه جامعه‌ای هستند که در بحبوحه بلایا و رزایا هرگز مأیوس و پریشان نگردند بلکه آنها را وسیله تحقق و عود الهیه و قوه محرکه تمدن انسانی به سوی وحدت و یگانگی می‌دانند.

ملاحظه فرمایید که یک اتومبیل با قوه احتراق و حرارت سوزنده به حرکت می‌آید. اگر بنزین محترق نشود و حرارت فوق‌العاده، پیستون‌ها را به حرکت نیاورد، این اتومبیل هرگز نمی‌تواند به سوی مقصد حرکت نماید و به موجب بیانی که از حضرت ولی‌امراالله نقل کردیم بلایا و مصایب عالم، همان حکم احتراق در محفظه موتور است.

باری کسانی که در تحقق طرح جهان‌آرای حضرت بهاءالله شک و تردید دارند از آن جهان‌بینی که حضرت بهاءالله به ما بهائیان عنایت فرموده محرومند و نمی‌دانند که

آنچه در جهان واقع می‌شود به فرموده جمال ابهی برای تأیید این امر الهی است. اهل بهاء به امثال این بیانات مبارکه ناظرند که حضرت ولی‌ام‌الله خطاب به پیروان اسم اعظم فرمود که:

«از هبوب عواصف بلایا و رزایای متوالیه در داخل و خارج پریشان و اندوهگین و مایوس و متزلزل نگردند، به یقین مبین بدانند که در بحبوحه انقلاب و اضطراب و اغتشاش و اعتراض و طغیان دول و امم و قبایل و ملل، عظمت امرالله به اسباب غیبیه و وسایل غیرمنتظره عجیبه بغتاً جلوه نماید.» (توقیعات مبارکه ۱۹۲۲-۱۹۴۸، ص ۲۴۲)

باز درباره استقرار امرالله در جهان می‌فرماید:

«این آیین آسمانی را به شئون عالم امکان مقایسه نتوان نمود و به قوای مادیّه کونیّه مشابهه و موازنه نتوان کرد. سرآورده‌اش به مظلومیت کبری مرتفع و ترویج و تقدّمش به وسایل معنویّه خفیه و اسباب مدهشّه مُرعبه غیرمنتظره مشروط و منوط.» (توقیعات مبارکه ۱۹۲۲-۱۹۲۶، ص ۲۱۱)

این امر بدیع، این ظهور بدیع، این ندای بدیع، این نظم بدیع جهان‌آرا، هم در ذات خود بدیع است، هم تعالیمش بدیع است و هم استقرارش در این جهان خاک بدیع است و چنان‌که از خاک سیاه گل گلزار به بار آید از میان خاکستر این جهانی که ارکان فکری پوسیده‌اش فرو می‌ریزد، بنای کاخ بلند نظم بدیع جهان‌آرای الهی سر به آسمان می‌کشد و بشر آواره و سرگردان را ملجأ و پناهی متین می‌گردد و سعادت حقیقی از افق عالم انسانی پدید می‌آید؛ مطمئن باشید!

یادداشت‌ها

- (۱). متن سخنرانی انجام شده در کنفرانس سالانه انجمن مطالعات بهائی امریکای شمالی در ونکوور در آگست ۲۰۱۰.
- (۲). ترجمه این بیان در صفحه ۹۶ طبع دوم «نظم جهانی بهائی» با اندکی تفاوت با متن فوق طبع شده است.
- (۳). ترجمه این بیان در صفحه ۱۴۴ طبع دوم «نظم جهانی بهائی» با اندکی تفاوت با متن فوق طبع شده است.
- (۴). اصل بیان مبارک از صفحه ۳۱۱ جلد سوم «لئالی الحکمة» نقل شد. در نظم جهانی بهائی، ص ۱۶۴ ترجمه ذکر شده است.

حروف نفی و اثبات

فاروق ایزدی نیا

مقدمه

هر زمانی که حق ظهور می‌فرماید ندای مخالف نیز از هر سوی برمی‌خیزد و متناسب با عظمت هر ظهور قیام معاندین با همان شدت صورت می‌گیرد. نفوسی که از حق و حقیقت تبعیت می‌کنند و در واقع به عهد و میثاق الهی ثابت و راسخ می‌مانند در زمره حروف اثبات محسوبند و آنان که به عناد قیام می‌کنند در زمره حروف نفی تلقی می‌گردند. در حقیقت احرف نفی ادعای حقیقت دارند و خود را حق می‌دانند و حروف اثبات را در زمره حروف نفی برمی‌شمارند.

حروف نفی به صور گوناگون ظاهر می‌شوند. گروهی با مظهر امر علناً مخالفت می‌کنند و اراده الهیه را که در هیکل پیامبر مرسل تجلی کرده ابداً نمی‌پذیرند. گروهی بعد از اقبال به مظهر ظهور مطابق اراده او عمل نمی‌کنند و اهوای نفسانیه را بر هدایات الهیه ترجیح می‌دهند. گروهی دیگر به ظاهر سر تسلیم فرود می‌آورند اما در سرّ سرافکار دیگری را در سر می‌پرورانند و حق را غافل می‌پندارند. گروهی دیگر سعی در انطباق اعمال خود با احکام الهیه دارند اما در حین امتحان دچار لغزش می‌شوند. هر کدام از این‌ها به نوعی ممکن است در زمره حروف نفی قرار گیرند.

جمال مبارک کراراً در مورد کسانی که ادعای ایمان دارند اما سلوک و رفتار آنها طبق اراده الهی نیست گلایه فرموده و حتی آن را بیش از سجن و بلا یا سبب حزن و اندوه هیکل اطهر شمرده‌اند.

حضرت عبدالبهاء برهم‌زمانی ظهور این حروف دوگانه شهادت داده‌اند:

«از بدایت عالم تا امروز هر وقت ندای الهی بلند شد، ندای شیطان هم بلند شد زیرا همیشه ظلمت می‌خواهد مقاومت نور کند، ظلم می‌خواهد مقاومت عدل نماید، جهل می‌خواهد مقاومت علم نماید. این عادت مستمره اهل این جهان است.» (خطابات مبارکه، ج ۱، ص ۱۸۶)

در این بحث سعی می‌شود جوانب مختلف این موضوع مورد بررسی قرار گیرد و اصطلاحات عدیده‌ای که برای بیان دو جنبه‌ی نفوس انسانی به کار رفته بیان گردد.

مبنای بحث

مبنای این بحث بیان جمال مبارک در لوح سلمان است که می‌فرمایند:

«حرف نفی به اسم اثبات بر جوهر اثبات و مظهر آن مقدم شده و سبقت گرفته.»
(مجموعه الواح، ص ۱۲۸)

در بیان مبارک سه واژه آمده است که نگاهی به آنها در ابتدای بحث می‌تواند مفید باشد:
حرف: در حقیقت کلمه‌ی جامع که به بیان جمال مبارک در مقامی به هیئت انسان ظاهر شده،^(۱) نفس مظهر ظهور است و حروف عبارت از مؤمنین. کلمه‌ی جامع فی نفسه کامل، مستقل و قائم به نفس است در حالی که حروف به تنهایی معنایی ندارند و جزیی از کلمه محسوبند.

گاهی اوقات مظاهر ظهور خود را «حرف» نامیده‌اند که اگر به قیاس فوق ملاحظه شود در مقابل کلمه‌ی جامع که ذات حق باشد «حرف» محسوبند. حضرت اعلیٰ در اشاره به ظهور من یظهره الله می‌فرمایند که: «من از آن کتاب اعظم حرفی» هستم. (مقاله‌ی شخصی سیاح، ص ۶۰) جمال مبارک نیز خود را حرفی نامیده و طلب فدا در سبیل کلمه‌ی علیا فرموده‌اند،

این عبد در کمال رضا جان بر کف حاضرم که شاید از عنایت الهی و فضل سبحانی این حرف مذکور مشهور در سبیل نقطه و کلمه‌ی علیا فدا شود و جان در بازد. (ایقان، ص ۱۶۷)

کلمه در دور مسیحی به مظهر ظهور اطلاق شده است «در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود.» (انجیل یوحنا، باب ۱، آیه ۱) حضرت عبدالبهاء در توضیح این آیه می‌فرمایند:

«مراد از کلمه این است که عالم کاینات به منزله‌ی حروف است و جمیع بشر به منزله‌ی حروف است. حرف منفرداً معنی ندارد معنی مستقل ندارد. لکن مقام مسیح مقام کلمه است که معنی تام و مستقل دارد لهذا کلمه گفته می‌شود و مقصد از معنی تام فیوضات کمالات الهیه است چه که کمالات سایر نفوس جزیی است

و از خودشان نیست و مستفاد از غیر است لکن حقیقت مسیحیّه دارای کمالات تامّه مستقلّه است.» (خطابات، ص ۷۳۷)

ارتباط کلمه با حرف

کلمه مقدّم بر حرف است امّا نه از لحاظ زمانی چه که بدایت و نهایت زمانی ندارد. کلمه مظهر ذات غیب است و ذات غیب را نه اولی است و نه آخری.^(۲) این تقدّم از لحاظ شرافت است و حروف با نسبت یافتن به کلمه شرافت می یابند و الاّ فاقد آنند. حضرت عبدالبهاء در این مقام می فرماید:

«این کلمه بدایت شرفی دارد نه زمانی، چنانچه می گوئیم این شخص مقدّم از کلّ است یعنی از حیث شرف و مقام نه زمان. نه آن است که کلمه اولی داشته باشد نه، بلکه کلمه نه اولی دارد نه آخری یعنی آن کمالاتی که در مسیح ظاهر بود ... آن کمالات از خدا بود ... پس کمالات مسیح تجلّی و فیض الهی بود و معلوم است نزد خدا بود که الآن هم نزد خدا است، جدا نیست ...» (همان، ص ۷۳۸)^(۳)

در مقامی:

«حرف عضوی از اعضای کلمه است. این عضویت عبارت از استفاضه است یعنی این حرف مستفیض از کلمه است و ارتباط روحانی با کلمه دارد، جزء او محسوب می شود.» (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳، ص ۲۵۱)

در مقام دیگر کلمه به معنای کلمة الله نیز آمده است که نفوس انسانی را مبعوث می سازد:

«انّها تُبعث من کلمة الله» (آثار قلم اعلیٰ، ج ۱، ص ۱۱۲)

در مقامی کلمه به صورت تعبیر شده که سبب بیداری حروفات انسانی است:

«الحمد لله الذی تکلم بکلمة وانّها ... فی مقام آخر ظهرت علی هیئة الصّور و نفع فیهِ إذا انصعق من فی السّموات و الأرض.» (یادنامه مصباح منیر، ص ۳۸۰)

در مقامی هم کلمه به روح حیوان تعبیر شده که حروفات انسانیّه با تقربّ به آن به حیات ابدیّه فایز می شوند. (همان مأخذ)

تعبیر دیگری که از کلمه موجود، آن را واسطه خلقت ذکر می کند، که همان کلمه «کن» به معنی «باش» است که مبدأ هستی شناخته شده است:^(۴) «به کلمه علیا جمیع من فی الأرض و السّماء را از نیستی بحت بات به عالم هستی در آورد.» (یادنامه مصباح منیر،

ص ۳۸۰) تجلیات کلمه گاه به صورت آب حیات است و گاهی نار محبت که سبب اشتعال حروفات می شود. (همان مأخذ)

بنابراین رابطه کلمه با حرف را می توان به اختصار چنین بیان کرد:
۱. کلمه قدیم است اما حروف حادثند.

۲. کلمه مستقل است اما حروف فاقد استقلالند و به تنهایی معنا ندارند.

۳. کلمه مؤثر است و حروف تأثیر می پذیرند.

۴. کلمه تقدّم شرفی دارد و حروف متأخرند.

۵. کلمه صور است که حروفات به نفخه ای از آن منصعق یا بیدار می شوند.

۶. کلمه مبعوث می کند و حروف مبعوث می شوند.

۷. کلمه به صورت روح حیوان یا آب حیات است که زندگی می بخشد اما حروف از آن زندگی می گیرند.

۸. کلمه نار محبت است که حروف به آن مشتعل می شوند.

نفی: بنا به نوشته جناب فاضل:

«نفی مصدر عربی به معنی نیست و ازاله و دور کردن و در اصطلاح بیان به معنی

انکار امر الهی و عدم ایمان است و حرف نفی به معنی اهل انکار.» (اسرار الآثار ج

۵، ص ۲۳۱)

در این مورد کلمه نفی به معنی انکار حق و حقیقت به کار می رود. در اصطلاح امر مبارک

اهل نفی به معنی اهل نار و سجین است و هر نفسی که اعراض از حق نماید، اهل نفی

محسوب می شود. جمال مبارک می فرماید:

«هر نفسی که از کلمه الله معرض شد در نار و از اهل نفی و سجین و در ظلّ

مشرکین محشور...» (امر و خلق، ج ۲، ص ۲۲۷)

اثبات: اثبات در لغت به معنای در جایی ثابت نگه داشتن است. در اصطلاح امری به

معنای اقبال و ایقان و ثبوت بر کلمه الله است. جمال مبارک می فرماید:

«هر نفسی که به کلمه بلی موقن شد از صراط گذشت و به جنت رضا فایز و

هم چنین محشور شد، در زمره مقربین و مصطفین و عندالله از اهل جنت و علّیین

و اثبات مذکور.» (امر و خلق، ج ۲، ص ۲۲۷ طبع آلمان و ص ۵۰۴ طبع طهران)

سبقت احرف اثبات بر نفی

در ادوار ماضیه، احرف نفی تا حدی توانسته‌اند بر احرف اثبات سبقت بگیرند و بر آنها مسلط شوند؛ اما، تصریح جمال مبارک این است که، در این ظهور، چنین امری تحقق نخواهد یافت. پایه بحث فعلی بیان جمال مبارک در لوح سلمان است که بر تقدّم حروف نفی بر احرف اثبات در دور سابق شهادت می‌دهند و آن را منبعث از آیه کریمه «لا اله الا هو» می‌دانند که «لا» بر «الا» پیشی گرفته است. در این ظهور مبارک حرف نفی از جلوی اثبات برداشته شده و بدین لحاظ به هیچ وجه معرضین بر مقبلین غلبه نخواهند یافت. عین بیان جمال مبارک چنین است:

«این ایام مظهر کلمه ثابتۀ لا اله الا هو است چه که حرف نفی به اسم اثبات بر جوهر اثبات و مظهر آن مقدم شده و سبقت گرفته و احدی از اهل ابداع تا حال به این لطیفه ربانیه ملتفت نشده و آنچه مشاهده نموده‌ای که لم یزل حروفات علی الظاهر بر احرف اثبات غلبه نموده‌اند از تأثیر این کلمه بود که منزل آن نظر به حکمت‌های مستوره در این کلمه جامعه نفی را مقدم داشته ...

قلم رحمان می‌فرماید: «در این ظهور، حرف نفی را از اول اثبات برداشتم. حکم آن لوشاء الله از سمای مشیت نازل خواهد شد و بعد ارسال خواهیم داشت.» (مجموعه الواح مبارکه، ص ۱۳۱ - ۱۲۹)

جناب فاضل مازندرانی در توضیح مختصری بر این بیان مبارک می‌نویسند:

«مراد آن که در دوره اسلام برای شهادت به توحید و ایمان به مظهر امر «لا اله الا الله» به تقدیم حرف لای نفی بر الای اثبات مقرر و متداول گردید ولی در این دور جمله «الله ابهی» معمول شد و اشاره به این است که حروف نفی و مخالفین را مانند ادوار قبل غلبه و تقدّم بر مؤمنین ثابتین میسر نیست و مخالفین از اهل بیان همیشه مغلوب و مقهور خواهند بود و در دوره عهد و میثاق ابهی نیز همین را برای مغلوبیت ناقضین استدلال می‌کردند.» (اسرار الآثار، ج ۳، ص ۸۹)

و در مقام دیگر، بعد از نقل بیان مبارک، می‌نویسند:

«مراد طرد و رفع میرزا یحیی ازل است یعنی بر جای «لا اله الا الله» الله ابهی و نحو آن مقرر گردید و تلویح این است که در داخله ادیان سابقه مخالفین مقدم شدند و در این امر چنین نشده و نخواهد شد.» (اسرار الآثار، ج ۵، ص ۲۳۲)

اگرچه آن چه را که جمال مبارک وعده فرموده‌اند که حکم آن اگر خدا بخواهد نازل و ارسال خواهد شد مشاهده نشده است اما شاید بتوان از بیان دیگر جمال مبارک استنباط نمود که حکم آن چیست. زمانی سالیلی در باره معنای شجره زقوم که در سوره قرآنی صافات نازل شده از هیکل مبارک سؤال نمود. آیه مزبور (۶۲) این است: «... شجرة الزقوم، انا جعلناها فتنة للظالمين. إنها شجرة تخرج في أصل الجحيم. طلعتها كأنه رؤوس الشياطين.» مضمون آن که: (درخت زقوم به درستی که ما گردانیدیم آن را بلایی برای ستم‌کاران. به درستی که آن درختی است که بیرون می‌آید در قعر دوزخ که شکوفه‌اش گویا که سرهای دیوها است.)

جمال مبارک در جواب سایل می‌فرمایند که جهنم در واقع کینونت اول کسی است که از خداوند اعراض می‌کند و شجره نفس او است که به بغض الهی مشتعل گردیده است، «فاعلم بأن الجحيم، هو كينونة أول من أعرض عن الله ربّه و ربّ كلّ شيء و ربّ العالمين و الشجرة هي نفسه التي اشتعلت ببغض الله و غلّه.» (یادنامه مصباح منیر، ص ۲۳۷)^(۵)

در این جا به ازل اشاره می‌فرمایند که اولین حرف نفی است که از حق اعراض نموده است. شکوفه‌های این درخت همانا کسانی هستند که خود را به او یعنی اصل جحیم منسوب می‌دارند و مردمان را به سوی نار هدایت می‌کنند و این ادلا که در جمیع نقاط هستند همان سرهای شیاطینند بلکه شیطان هم از اعمال آنها و مکرهای آنها اجتناب می‌کند. این درخت و ثمرات آن فتنه‌ای و امتحانی برای ظالمین است. حال اثمار این شجره «قد ظهّرت علی هیئة لالنفی الّا.» اما در مقابل این شجره و این ثمره شجره دیگری در این ظهور مبارک غرس شده و ثمرات دیگری دارد. جمال مبارک در ادامه کلام می‌فرمایند: «ولکن ظهّرت أثمارُ سدرة المنتهی فی رضوانِ الأبھی علی هیئة إنّه لالّه إلا أنا العلیّ العظیم ...» (همان) در واقع «آنه» که حرف اثبات است قبل از «لا» قرار گرفته است.

غلبه قطعی نهایی احرف اثبات را در این کلام مبارک می‌توان مشاهده نمود:

«در هر حال سلطنت و قدرت و غلبه سلطان حقیقی را ملاحظه نما و گوش را از کلمات مظاهر نفی و مطالع قهر پاک و مقدّس فرمایید که عنقریب حق را محیط بر جمیع و غالب بر کلّ خواهید دید و دون آن را مفقود و لاشیء ملاحظه خواهید فرمود.» (مجموعه الواح مبارکه، ص ۱۳۷)

حضرت ولی‌ام‌الله در توقیعی که بعد از وفات ناقص اکبر از قلم مبارک صادر شد بر این نکته تصریح می‌فرمایند که هیچ‌یک از مخالفین امر مبارک یعنی حروف نفی در این ظهور توقیعی نیافتند که بر حروف اثبات پیشی بگیرند:

«حال ای کاشفان اسرار الهی و حامیان آیین رحمانی، قدری تأمل نمایید که این اختلافات شدید و لطامات متتابعه و اضطرابات هایل و بلیات متنوعه و اغتشاشات داخله که از بدو طلوع امر حضرت رحمان از افق ایران در مدت نود سال از بیگانه و آشنا بر حزب‌الله وارد گشته آیا بالمآل هیچ رخنه‌ای در این بنیان وطید و صرح مشید ایجاد شد و یا آن‌که اختلال و اعتلالی در اسس اساس شریعت‌الله احداث گشت؟ لا، فَو رَبِّ الْعِزَّة. اختلاف علّت انشقاق نگشت و افتراق و اغتشاش مورث انحلال و اضمحلال نگردید. بلی، هر چند طوریبون در سینای روح منصعق گشتند و عده‌ای از ارکان قویّه این بنیان منهدم گشتند و اغصان منشعبه از شجره لاشرقیه و لاغربیه اکثر به خاک مذلت افتادند و از اصل سدره منقطع و منفصل گشتند ولی بنیاد این بنیان متأثر و متزلزل نشده، دوحه الهیه قلع و قمع نگردید، سمّ نقیع سرچشمه آیین نازنین را آلوده نمود و ریخ عقیم نهال بی‌همال را از بیخ و بن برینداخت.»

«سیف شاهر فتوری در وحدت این جمع احداث نمود و زوبعه شدید، شمع وهّاج را خاموش نکرد. هر منصفی شهادت دهد و هر بصیری اقرار و اعتراف نماید که هر چند در ادوار سابقه و اختلافات داخله و مشاجرات دینیّه و منازعات و مخاصمات حزبیّه فی‌الغور علّت انشقاق ابدی گشت و افتراق دایمی شد و رخنه‌ای شدید در اسس اساس بنیان الهی احداث نمود و وحدت اصلیه را به کلی از میان برد و حزب‌الله را ویران و پریشان نمود ولی در این ظهور اعظم و قرن اقوم اتم، با وجود توالی بلایا و تعدّد و تنوع رزایا و وقوع اختلالات لاشبهه لها امرالله از طواری که بر ادیان سابقه وارد گشته محفوظ و مصون ماند. ملاحظه نمایید که پس از شهادت حضرت روح و صعودش به رفیق اعلیٰ تباین آرا در بین حواریین آن حضرت مورث اختلاف و منشأ و مبدأ انشقاقی عظیم در جمع پیروانش گردید و به تدریج این رخنه توسعه یافت و منازعات و مخاصمات تزیاید جُست و احزاب جدیدی به میان آمد و رؤسای کنایس شرقیه و غربیه علم عصیان بلند نمودند و حزب‌الله را فرقه فرقه نمودند و حیران و متشتت ساختند و الی یومنا هذا این انشقاق باقی و برقرار و هم‌چنین در صدر اسلام به مجزّد عروج روح مطهر حضرت خاتم‌النّبیین علیه اَطیب التّحیة و الثّناء در بین اصحاب آن حضرت اختلافی

شدید راجع به اسّ اساس عقاید و مبادی اصلیّه و وصایت و خلافت حاصل و این اختلاف منجر به انشقاق گشت و احزاب و فرق و مذاهب عدیده تولید نمود. مرور ایام و حوادث روزگار اختلافات را دفع و رفع ننمود و از تجزی و انشقاق دایمی مانع نگشت.»

«اما در این امر بدیع که در جمیع شئون ممتاز از شرایع و ادیان سابقه است، با وجودی که نود سال بل ازید از بزوغ کوکب درخشانش در آسمان ایران گذشته و با وجود وقوع حوادث هایلّه و اختلافات عظیمه و نقض و نکث منتسبین به اصل شجره و عصیان جمعی از اقطاب و ارکان جامعه از برکت نصوص قاطعه و تهدیدات و انذارات شدیدّه و وصایای محکمّه متقنّه متینّه و تعیین و تشخیص مرجع منصوص که مبین کلمات الهیّه است وحدت اصلیّه حزب الله محفوظ و خصمای دین الله مخذول و مفقود و مقدّسات و نوامیس شریعت الله از لوث یاغین و طاغین مصون. اختلاف و انقلاب که از لوازم ذاتیّه و شئون ضروریّه و علامات حتمیّه مسلمّه نشو و ارتقای هیکل امرالله است؛ در این امر بدیع برعکس ادوار سابقه مورث انقسام و انشقاق نگردید بلکه علّت تطهیر ذیل مقدّس و اسباب تقویت بنیّه هیکل امر الهی و انفصال عناصر غیر صالحه از جامعه اهل بهاء گردید. هر چند اختلاف در امر حضرت خفی اللطاف در جمیع قرون و اعصار حتمی الوقوع است ولی عدم حدوث انشقاق در جامعه پیروان نیر آفاق از مزایای این امر منیر و خصایص این شرع جلیل است. اینّ الکریم الایم و زملائه؟ اینّ الازل و اتباعه؟ اینّ الناقض الاکبر و حزبه و أعوانه؟ اینّ مؤسّساتهم الباطله؟ اینّ دواترهم السافله؟ اینّ وعودهم الکاذبه؟ اینّ دسائسهم الواهیّه؟ اینّ سیطرتهم الفانیّه؟ قد خابت آمالهم و حبطت أعمالهم و ضربت علی فمهم ملائکه العذاب و الفتهم فی قعر التیران و بقت قصّتهم عبرةً للناظرین و ما بقی فی الملک إلا بوارق وجهه المتألّأ المنیر و آثار أمره القاهر النافذ المهیمن القدير.» (مائدّه آسمانی، ج ۶، ص ۵۶ به بعد / توقیعات مبارکه، ۳۹ - ۱۹۲۷، ص ۲۸۹ به بعد)

در این مقام به دو نکته دیگر در بیان جمال مبارک خطاب به سلمان اشاره می شود:

اول: کلمه «لا» و «الا» جمال مبارک در لوحی می فرمایند:

«حمد، محبوبی راست که به کلمه (لا) جمیع مظاهر نفی را فانی فرمود و به کلمه مبارک (الا) مظاهر اثبات را به مقرّ باقی هدایت نمود. مشرکین لم یزل از منظر اکبر محروم بوده اند و از کوثر اطهر ممنوع.» (سفينه عرفان، دفتر دوم، ص ۱۱۴)

در بیان دیگر که در باره توحید وجودی و توحید شهودی است نفی کردن به «لا» و اثبات کردن به «الّا» را حاکی از توحید وجودی ذکر می‌کنند:

«دو مقام در توحید مشاهده می‌شود توحید وجودی و آن این است که کلّ را به «لا» نفی می‌کنند و حقّ را به «الّا» ثابت یعنی غیر حقّ را موجود نمی‌دانند به این معنی که کلّ نزد ظهور و ذکر او فنای محض بوده و خواهند بود. کلّ شیء هالکٌ إلا وجهه یعنی مع وجود او احدی قابل وجود نه و ذکر وجود بر او نمی‌شود چنانچه فرموده‌اند: کان الله و لم یکن معه شیء و الآن یكون بمثل ما قد کان مع آن که مشاهده می‌شود که اشیا موجود بوده و هستند. مقصود آن که در ساحت او هیچ شیئی وجود نداشته و ندارد و در توحید وجودی کلّ هالک و فانی و وجهه که حقّ است دایم و باقی ...» (اقتدارات، ص ۱۰۷)

در مقامی «الّا» را به نار و «لا» را به حجابات تشبیه فرموده‌اند:

«نار إلا تمام حجاب‌های محدوده لا را آتش زد و معدوم نمود و عَلم إنّ الله علی کلّ شیء قدیر بر جبل یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید مرتفع شد.» (لثالی الحکمة، ج ۲، ص ۶)

در هفت وادی نیز اشاره گذرایی به این دو کلمه شده است:

«این طلب طالب را حاصل نشود مگر به نثار آن چه هست یعنی آن چه دیده و شنیده و فهمیده همه را به نفی (لا) منفی سازد تا به شهرستان جان که مدینه (الّا) است واصل شود.» (آثار قلم اعلیٰ، ج ۲، طبع ۱۵۹ بدیع، ص ۲۷۶)^(۶)

دوم - حرف نفی به اسم اثبات بر جوهر اثبات سبقت گرفته ...

احرف نفی لازال ادّعی اثبات نموده و به این اسم سعی کرده‌اند، حروف اثبات را مغلوب سازند و در انظار مردمان در زمره حروف نفی جلوه دهند. در بسیاری از آثار مبارکه اعمال این گونه نفوس سبب حزن حقّ شده و حتّی آن را سبب جلوگیری از هدایت نفوس انسانی ذکر فرموده‌اند؛ در لوحی نازل:

«این ایام وارد شد آنچه که سبب حزن اکبر گشت. از بعضی از ظالمین که خود را به حقّ نسبت می‌دهند ظاهر شد آنچه که فرایض صدق و امانت و عدل و انصاف مرتعد ...» (مجموعه اشراقات، ص ۱۱۴)

آن چه که در دور اسلام واقع شد در واقع تشبث یکی از حروف نفی به کلام حقّ و تفوّه به «حسبنا کتاب الله» بود که به تصریح حضرت عبدالبهاء سبب اصلی تمام اختلافات و خونریزی های دور اسلام شد. از جمله باعث شهادت حضرت علی و فرزندش و حتی شهادت حضرت اعلیٰ و مصایب بی حدّ و شمار جمال اقدس ابهی گردید.^(۷) می فرمایند:

«اگر خلیفه ثانی اطاعت به راسخ در علم و مبین کتاب حضرت امیر می نمود و حسبنا کتاب الله بر زبان نمی راند، ابداً این فتن و فساد رخ نمی نمود.» (منتخباتی از مکاتیب، ج ۴، ص ۲۶۶)

مضافاً در الواح وصایا تصریح می فرمایند:

«البته هر مغرور اراده فساد و تفریق نماید، صراحتاً نمی گوید که غرض دارم لابد به وسایلی چند و بهانه چون زر مغشوش تشبث نماید.» (ایام تسعه، ص ۴۶۷)

تلاش حروف نفی که تظاهر به اثبات نمایند ممکن است از موارد بسیار ساده شروع شود. در کتاب خاطرات نُه ساله (ص ۳۷۳) کلامی از بیانات حضرت عبدالبهاء نقل می شود که می تواند گویای این نکته باشد:

«هر وقت دیدید کسی به قدر سر سوزنی از جاده مستقیم امرالله انحراف جست و به عنوان عبادت یا ریاضت یا به هر عنوان دیگر عقیده شخصی خود را بر نفسی دیگر القا نمود بدانید که مقصودش القای شبهه و منحرف ساختن از شاهراه الهی است که جمعی بر او بگروند و حزبی به هوای خود تشکیل دهند. انحراف از جاده مستقیم هر قدر در ابتدا ضعیف و غیر قابل ذکر باشد همین که مدتی گذشت فرسنگ ها از راه هدایت دور می افتد و از ابتدا باید از آن انحراف ممانعت نمود. البته هر کسی بخواهد مرده و اصحاب فراهم کند و تفرقه در بین احباب اندازد در ابتدا به یکی از آیات الهی متمسک می شود و خود را دلسوز امر معرفی می کند و اظهار خلوص و جان فشانی می نماید تا دل های ساده را براباید؛ مثلاً نه این است که تکبیر اسم اعظم را نود و پنج مرتبه می خوانیم؟ اگر کسی بگوید، چه ضرر دارد نود و شش مرتبه یعنی یک [بار] بیشتر تکرار کنیم یا آن که دو مرتبه نود و پنج بخوانیم، بدانید که مقصودش رخنه در امرالله است.»

این گونه نفوس را باید از آثار و اعمالشان شناخت؛ جمال مبارک می فرمایند:

«فوالله يشهد بكفره وجهه و على نفاقه بيأئه و على إعراضه هيكله إن أنتم من الشاعرين و هو يدعى في نفس جوهر الإنقطاع كما ادعى الشيطان و قال خلصت»

وجهی لله رب العالمین و لذا ماسجدتُ لآدم من قبل و لن أسجدَ لأنتی لو أسجدُ
 لغير الله لأكون إذا لمن المشركین. قل یا ملعون، إنک لو آمنْتَ بالله لِمَ کَفَرْتَ بعزّه و
 بهائه و نوره و ضیائه و سلطنته و کبریائه و قدرته و اقتداره و کنتَ من المُعرضین
 عن الله ...» (مجموعه الواح، ص ۳۵۸)

ورود در ظلّ شجره اثبات

در حین ظهور جمیع ناس در صُقع واحدند و هر کس به گفتن کلمه «بلی» موفق گردید در
 زمره حروف اثبات و مقبول درگاه است و هر نفسی که توفیق نیافت، عندالله محروم
 گشت. جمال مبین می فرماید:

«... کُلّ در صُقع واحد مشاهده می شوند. هر یک بعد از ارتفاع ندای مالک اسما از
 یمین بقعه نورا به کلمه بلی فایز شد، مقبول و محمود و دون آن مردود ... اگر نفسی
 الیوم به جمیع علوم ارض احاطه نماید و در کلمه بلی توقّف کند، لدی الحقّ
 مذکور نه و از اجهل ناس محسوب، چه مقصود از علوم، عرفان حقّ بوده. هر نفسی
 از این طراز امانع اقدس ممنوع ماند از میتین در الواح مسطور.» (اقتدارات، ص
 ۱۱۱)^(۸)

آن چه که مسلم است فضل حقّ ایجاب می کند که در زمان ظهور نسیم رحمت الهی بر
 کُلّ خلائق مرور نماید و برای همه امکان مساوی برای قبول یا ردّ پیام حقّ فراهم آورد. در
 این میان برای آن که مدّعی صادق از مدّعی کاذب تمیز داده شود، ملائکه نازعات که
 همان امتحانات الهیه اند قدم به میدان می گذارند. جمال مبین در این مورد می فرماید:

«در ایام الله کُلّ ماسواه در صُقع واحد قائم و نسایم رحمان از رضوان فضل و احسان
 بر اهل اکوان علی حدّ سواء مرور می فرماید. هر نفسی که از این نسیم خوش
 روحانی عرف قمیص رحمانی یافت به حیات ابدی فایز و مادون بما اکتسبت
 آیدیهم به ناراجع و امتحانات و افتتانات ملائک ممیزات حقّند که به تفریق و
 تجمیع مشغولند. این است معنی مانزل من قبل، «و النّازعات غرقا»^(۹) مقصود
 همان ملائکه ممیزاتند که به نزع و انتزاع اثواب و ارواح مأمورند تا تمیز و تفصیل
 دهند.» (مائده آسمانی، ج ۸، ص ۲۵ / به صفحه ۱۰ - ۹ همین مرجع نیز مراجعه
 شود.)

جمال رحمان در سورة الأحران به همین نکته اشاره دارند و اقبال و اعراض را به عبور از صراط تعبیر می‌فرمایند:

«ثُمَّ اعْلَمَ بَأَنَّ حِينَ الظُّهُورِ كُلِّ الأَسْمَاءِ فِي ضُفْعٍ وَاحِدٍ. مَنْ صَعِدَ إِلَى اللَّهِ، يَصْدُقُ عَلَيْهِ كُلُّ الأَسْمَاءِ مِنْ اسْمَانِنَا الْحُسْنَى وَمَنْ وَقَّفَ عَلَى الصَّرَاطِ لَنْ يُذَكَّرَ عِنْدَ اللَّهِ اِبْدَاءً.» (آثار قلم اعلیٰ، ج ۴، ص ۲۳۰)

این نکته در لوح وفا نیز ذکر شده است:

«ثُمَّ اعْلَمَ بَأَنَّ يَوْمَ الظُّهُورِ يَعُودُ كُلُّ الأَشْيَاءِ عَمَّا سَوَى اللَّهِ وَكُلُّهَا فِي ضُفْعٍ وَاحِدٍ وَلَوْ كَانَ مِنْ أَعْلَاهَا أَوْ أَدْنَاهَا وَهَذَا لَعَوْدٌ لَنْ يَعْرِفَهُ أَحَدٌ إِلَّا بَعْدَ أَمْرِ اللَّهِ وَانَّهُ لَهُوَ الأَمْرُ فِيمَا يَرِيدُ وَبَعْدَ إِلقَاءِ كَلِمَةِ اللَّهِ عَلَى المُمكِنَاتِ مَنْ سَمِعَ وَأَجَابَ أَنَّهُ مِنْ أَعْلَى الخَلْقِ وَلَوْ يَكُونُ مِنَ الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الرَّمَادَ وَمَنْ أَعْرَضَ هُوَ مِنْ أَدْنَى العِبَادِ وَلَوْ يَكُونُ عِنْدَ النَّاسِ وَلِيًّا وَيَكُونُ عِنْدَهُ كِتَابَ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِينَ.» (آثار قلم اعلیٰ، ج ۴، ص ۳۵۴)

در واقع در یوم ظهور نسبت‌های ظاهره به کلی سلب می‌شود و هر نفسی که به تصدیق کلام حق فایز شد او به نسبت الله فایز می‌گردد:

«در اول یوم ظهور دیباج کتاب وجود به کلمه مبارکه (الانساب بینکم) ^(۱) مزین. در آن یوم جمیع خلق در ضُفْعِ واحد مشاهده شوند و بعد به کلمه علیا نطق می‌فرماید، هر نفسی به تصدیق فایز شد او از اهل فردوس اعلیٰ مذکور. امروز، نسبة الله مقبول و محبوب است. هر نفسی کسب شرافت از این مقام اعلیٰ و رتبه علیا نمود، او فایز است به آنچه در کتاب الهی از برای اولیا مقدر شده. این نسبت، سلطان نَسَب و این مقام، مالک مقامات است.»

در واقع جوهر ایمان در هر فردی به ودیعه گذاشته شده اما باید خود بکوشد و آن را ظاهر سازد و نباید نسبت‌های ظاهره سبب شود که از نسبت الله محروم ماند:

«در هر فرقه‌ای از فریق مختلفه و هر طایفه‌ای از طوایف و هر حزبی از احزاب عالم، جوهر بوده و هست و آن جوهر به تدبیر مدبّر حقیقی و ایادی اقتدار اخذ شده و می‌شود. طوبی از برای نفسی که نسبت ظاهره و اسباب فانیّه او را از نسبت الله منع نمود. هر نفسی الیوم به عرفان الله که مقصود از آفرینش بوده فایز شد او از حزب الله در کتاب مذکور و به حق منسوب.» (بیک راستان، ص ۲۱۹)

موانع ورود در ظلّ شجره اثبات

آنچه که مانع از ورود در ظلّ شجره اثبات شود، به تصریح جمال مبارک نفس انسان به معنی نفس اماره است. (اقتدارات، ص ۲۱۸) شاید بتوان گفت که آیات نازل در بدایت کتاب ایقان هدایتی برای ورود در زمره حروف اثبات است اما شرایط وصول به مقصود با تفصیل بیشتر در صفحات ۱۴۸ الی ۱۵۰ این سفر قویم مندرج است که به شرایط شخص مجاهد شهرت دارد.

به تصریح جمال قدم:

«هر نفسی از کلّ آن چه مابین عباد مشهود مذکور است منقطع نشود و جمیع را چون کفّ طین مشاهده ننماید ابداً قادر نه که به این هوا طیران نماید و یا به مقرّ سلطان عزّ تقدیس در آید؛ چه که «لازال مؤمن اقلّ از کبریت احمر بوده و خواهد بود.» (مانده آسمانی، ج ۷، ص ۲۳)

باقی ماندن در ظلّ شجره اثبات

بعد از ورود در ظلّ شجره اثبات حفظ این مقام فی نفسه مشروط به شرایطی است که عامل به آن محفوظ و محروس ماند، و الا به آنی در خیل حروف نفی وارد شود. بیان حقّ که: «و یكون باقیاً فی هذا المقام مادام الذی یكون فی ظلّ مولاہ فاذا خرج یسلب عنه کلّ ما أوتی به و یرجع الی التراب بحسرة عظیم.» (آثار قلم اعلیٰ، ج ۴، ص ۲۳۰) گویای خطر سقوط در هاویه نفی است.

انسان تا در قید حیات است، باید روش و سلوکش در جهت رضای الهی باشد و چنانچه از صراط مستقیم حقّ خارج شود آن چه که به او اعطا شده تماماً اخذ خواهد شد:

«أنا لو نأخذُ کفّاً من الطین و ننفخُ فیهِ روحَ الحیوان و نجعلهُ مظهر کلّ الأسماء لَنَقْدِرُ و ما کان ذلک علی الله عزیزاً و یكون باقیاً فی هذا المقام مادام الذی یكون فی ظلّ مولاہ فاذا خرج یسلبُ عنه کلّ ما أوتی به و یرجع الی التراب بحسرة عظیماً.» (آثار قلم اعلیٰ، ج ۴، ص ۲۳۰)

به این نکته باید اشارتی داشت که اگر چه «لم یزل حقّ به ظاهر بین ناس حکم فرموده و جمیع نبیین و مرسلین مأمور بوده که مابین بریه به ظاهر حکم نمایند و جزاین جایز نه.» (مجموعه الواح، ص ۳۲) و هر نفسی که مدّعی ایمان شده و به جمیع اسما و صفات

الهی معترف گشته کلّ اوصاف مؤمن در حقّ او جاری است اما چنین نفسی هر گاه دچار لغزش شود به شهادت نفس حقّ از ابتدا هم ایمان او واقعیت نداشته است زیرا اگر ایمان او حقیقت داشت، ابدأً از مقام مزبور هبوط نمی نمود و به حروف نفی ملحق نمی شد.

جمال مبارک در مورد حروف نفی می فرمایند که آنها از اثمار سدره الهیه نچشیده اند. این گونه نفوس به تصریح حضرت عبدالبهاء اگر عمل خیری هم در زمان ایمان و ایقان از آنها ظاهر شده «عَرَضُ بُوْدِه، اساسی نداشته.» (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳، ص ۲۰۶) اما کسانی که چشیده اند، هیچ چیزی آنها را منع نمی کند و تغییری در آنها به هم نمی رسد. آنها داخل جنّت ابھی شده اند و کسی که داخل شود ابدأً از آن خارج نشود. اما «مَنْ خَرَجَ فاعرف بأنّه مادخلٌ أوّل مرّة.» (یادنامه مصباح منیر، ص ۲۳۷)

جمال مبین بنفسه المقدّس، شهادت می دهد که:

«نفوسی که از این کأس آشامیده اند و به این مقام اعلی و رفرف اسنی فایز گشته اند کلمات ناس در ایشان تأثیر ننماید و اشارات نفسانیه آن نفوس را از شاطی بحر احدیه منع نکنند و این که بعضی از افتتانات و امتحانات لغزیده و می لغزند، آن نفوس فی الحقیقه به این مقام فایز نشده اند؛ مثلاً اگر شخصی ندای ورقا را فی الحقیقه استماع نماید البتّه به نعیق حیوانات از او ممنوع نشود.» (اقتدارات، ص ۱۶۰-۱۵۹)^(۱)

در این جا دو حالت در تقابل با هم قرار دارند در حالت ایمان و اثبات مظهر نورند و از اعلی علیین محسوب و بعد از اعراض نار سجین هستند. (مائده آسمانی، ج ۷، ص ۲۲) حضرت عبدالبهاء می فرمایند که در اثر هبوب اریاح امتحان و افتتان و در نتیجه اعمال و اخلاق، نور به ظلمت مبدّل شده است که ناظر به بیان: «یبدّل الله الثور بالظلمة و یبدّل الظلمة بالنور.» (جواهر الاسرار، آثار قلم اعلی، ج ۲، ص ۲۶۳) یا آیه قرآنی «یبدّل السیئات بالحسنات و یبدّل الحسنات بالسیئات.» (فرقان ۲۵: ۷۰) است (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳، ص ۲۰۵)

جمال مبارک در لوح سلمان (مجموعه الواح، ص ۱۳۳) این دو حالت را توصیف می فرمایند. حضرت ربّ اعلی شرط حفظ این مقام را ایمان به من ینظره الله تعیین کرده اند: «شجره اثبات به اعراض از او شجره نفی می شود.» (اشراقات، ص ۲۶)

شرطی را که حضرت بهاء الله برای حفظ این مقام تعیین و تشریح می فرمایند آن است که:

«نظر را از تحدیدات ملکیه و شئونات آفاقیه و ظهورات اسماییه برداشته و به اصل ظهور ناظر باشید»^(۱۳) که مبدا در حین ظهور از اصل شجره محتجب مانید و جمیع اعمال و افعال شما عاطل و باطل شود و از اثبات به نفی راجع شوید و شاعر به آن نباشید.» (مجموعه الواح، ص ۳۱۴)

در این جا ذکر نکته ای لازم می آید و آن این که اهل بهاء معتقد نیستند که دو نیروی خیر و شر مانند یزدان و اهریمن در تقابل یکدیگر قرار دارند بلکه نفس استفاده از کلمات «اثبات» و «نفی» حاکی از آن است که خیر امری وجودی و نفی امری عدمی است؛ دکتر داودی گوید:

«آن جا که فرموده اند شر وجود ندارد یا شر امر عدمی است به این معنی است که شر را به نقص تعبیر فرموده اند. شر نقص است و نقص هم امر عدمی است. نقص یعنی چیزی که وجود ندارد. هر شری که هست نتیجه نقص است؛ نقص هم یعنی عدم امری که کمال محسوب می شود ... بنابراین شر وقتی به معنی نقص بود به معنی نبودن است؛ به معنی نبودن چیزی است که باید باشد. پس شر امر عدمی است یعنی نتیجه نقصی است که لازمه خلقت است؛ نقصی که با خلق همراه است چون خالق در حد کمال است؛ نقصی در او نمی تواند باشد. نقص در خلق است و چون شر هم به معنی نقص است بنابراین آن چه شر است ناشی از ما است که ناقصیم و هر چه خیر است؛ ناشی از خدا است که در حد کمال است و به همین دلیل که شر به معنی نقص است و نقص هم به معنی نبودن است؛ شر امر عدمی است یعنی چیزی است که وجود ندارد.» (الوهیت و مظهریت، ص ۵۲)

نهی از جدال با مظاهر نفی

اگرچه اجتناب از مظاهر نفی لازم که مبدا اریاح مسموم در انسان تأثیر نماید اما جدال با آنها حتی قضاوت در باره آنها ممنوع است:

«حضرت آدم و سایرین در جنت بودند به مجرد آن که در جنت عدن در میان حضرت آدم و شیطان نزاعی حاصل گشت جمیع از جنت خارج شدند تا آن که نوع انسان عبرت گیرد و آگاه شود که نزاع و جدال سبب حرمان است حتی با شیطان. لهذا در این عصر نورانی به موجب تعالیم الهی حتی با شیطان نزاع و جدال جایز نه.» (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۴، ص ۱۵۰)^(۱۳)

در بیان دیگر با صراحت بیشتر به این نکته می‌پردازند:

«بدانید که در ایام ظهور مظاهر قبل حتی در بیان دو شجره طیبه و خبیثه نفی و اثبات مذکور اما حضرت بهاء الله این‌ها را برداشت و فرمود: ای اهل عالم، همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار. لیس الفضل لحبکم أنفسکم بل لحبّ أبناء جنسکم. لیس الفخر لمن یحبّ الوطن بل لمن یحبّ العالم.» (بدایع الآثار، ج ۲، ص ۱۷۵)

اصطلاحات مشابه

در آثار مبارکه این دور و ادوار سابق می‌توان اصطلاحاتی یافت که به همین معنای حروف نفی و اثبات است. حضرت عبدالبهاء در بیانی چند اصطلاح را در مورد حروف نفی با هم به کار می‌برند: «مظاهر سجّینیّه و مطالع نمرودیّه و مشارق فرعونیه و منابع طاغوتیه و مغارب جبّتیّه.» (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳، ص ۴۱۳) به چند مورد از سایر اصطلاحات اشاره می‌شود:

۱. مظاهر قدسیّه و مظاهر شیطانیه

یکی از اصطلاحاتی که در آثار مبارکه برای اهل اثبات و اهل نفی به کار می‌رود مظاهر قدسیّه و مظاهر شیطانیه است. نفوسی که تقوی الله پیشه می‌کنند و طریق تقدیس و تنزیه می‌پیمایند عامل به احکام الهی‌اند، اغراض نفسانی را از وجود خویش طرد می‌کنند، در زمره مظاهر قدسیّه محسوبند و آنها که در کار مکر و فریبند در زمره گروه مقابل محسوبند. حضرت بهاء الله می‌فرماید:

«در این ایام مظاهر قدسیّه الهیه به کمال تقدیس و تنزیه ظاهرند و همان قسم مظاهر شیطانیه در نهایت مکر و خدعه مشهود و مشغول و مابین ناس به صورت انسان ظاهر.» (مائدة آسمانی، ج ۴، ص ۱۳۸ / ریحی مختوم، ج ۲، ص ۶۸۸)

در این جا به شیطان که مظهر حرف نفی است اشاره شده است لازم به نظر می‌رسد به معنای آن اشارتی بشود. در قرآن کریم شیطان به مُعرضین و منافقین و گمراهان اطلاق گردیده است. در سوره بقره آیات ۹ به بعد در مورد کسانی که به خدعه به مؤمنین نزدیک می‌شوند و اظهار ایمان می‌کنند چنین ذکر شده که در قلوبشان مرضی است و چون قصد فریب دارند، خداوند مرضشان را تزاید می‌بخشد و تصریح می‌کند که این‌ها خود سفیهند

و نمی دانند زمانی که با مؤمنین ملاقات می کنند می گویند ایمان آوردیم و زمانی که نزد شیاطین خود «که محرک و مضل آنهایند» باز می گردند، می گویند: با شما مییم و رفته بودیم مؤمنین را استهزا کنیم اما خداوند آنها را استهزا می کند و آنها را در عصیانشان وا می گذارد که حیران و کور بمانند.

اما در امر مبارک تصریح شده که «شیطان به هر صورتی ظاهر شده و به القای شبهه مشغول ...» (مائده آسمانی، ج ۴، ص ۱۴۰) در بیان انواع شیاطین با توجه به توضیحات موجود، چنین مستفاد می گردد که قسمی از آنها «در همان بلد فی الحین به نفس شیطانی در قمیص انسانی ظاهر می گردند و قسمی دیگر از مبدأ جحیم سفلی» بر هیکل قاصدین وارد می شوند و قسمی هم به ظلمت صرف بر هیکل لوح مبعوث می شوند.^(۱۴) (همان) در این میان آن چه که در مورد همه یکسان است، هدف آنها است که «شاید به شأنی از شئون و قسمی از اقسام ناس را از مبدأ امر محتجب نمایند.» (همان) حضرت عبدالبهاء نیز به نقل از جمال مبارک می فرماید:

«شیاطین به لباس های مختلفه ظاهر می شوند و به هر نفسی به طریق او برآیند تا آن که او را به مثل خود مشاهده نموده بعد او را به خود واگذارند.» (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳، ص ۴۱۳)

تصریح جمال مبارک آن است که هر نفسی که سعی نماید حب آن حضرت را از دل مردمان بزداید همان شیطان است که به صورت انسان ظاهر شده است. (مائده آسمانی، ج ۴، ص ۱۳۹). همین معنی را به صورت دیگر در سورة الحج شیراز می توان مشاهده کرد که اگر کسی را دیدی که به بغض جمال قدم تو را فرا می خواند بدان که شیطان است که در هیکل انسانی ظاهر شده است. (آثار قلم اعلی، ج ۴، ص ۸۳)

در این مورد که این گونه حروف نفی در کجا ممکن است حضور داشته باشند جمال قدم تصریح دارند که در ارض منتشرند و در هر سبیل و هر طریقی کمین کرده اند. (رحیق مختوم، ج ۲، ص ۶۸۹) و تنها با پناه بردن به حق می توان از شر آنها در امان بود. (آثار قلم اعلی، ج ۴، ص ۸۳)

این موضوع به نحو دیگری نیز بیان شده و آن پرتاب «کلمات شیطانیه» به سوی اهل اثبات است. در این جا حضرت اعلی اهل اثبات را با عنوان «اهل معرفت آل الله» معرّفی کرده اند:

«اشدّ عذاب و اعظم از برای اشخاصی است که رمی می کنند به سوی اهل معرفت آل الله به کلمات شیطانیه بل در این عالم هر گاه مشاهده حکم خداوند را نمایید در حین جحد و ردّ به آتش عدل می سوزند.» (امر و خلق، ج ۳، ص ۶۳)

معنای دیگر شیطان کسی است که ظاهر و باطنش یکی نیست:

«هر نفسی الیوم مدعی امری شود و یا ادعای باطن نماید او شیطان فئه حقه بوده چنان چه بعضی نفوس در ظاهر به کلمه ای ناطقند و در باطن به کلمه اُخری مخالف کلمه ظاهر. چنین نفوسی منافق و کذاب بوده و خواهند بود.» (امر و خلق، ج ۳، ص ۴۴۹)

در این مقام شاید بی مورد نباشد که به بیان جمال مبارک اشاره شود که در مقامی فرد غیرمؤمن را به فرد مؤمن بلاعمل ترجیح داده و حرکات او را ناشی از وسوسه شیطان دانسته اند. (امر و خلق، ج ۳، ص ۹۲ - ۳۹۱)

هیكل مبارک به شیطان آن چنان که در کتب سالفه شهرت داشته و در واقع اعلی نمونه حرف نفی است اشارتی لطیف دارند:

«در شیطان تفکر نما که معلّم ملکوت بوده. در ملاً اعلی و در مداین اسما به اسمای حُسنی معروف و بعد به اعراض از اعلی رفیق اعلی به ادنی ارض سفلی مقرر گرفته.» (مأده آسمانی، ج ۷، ص ۱۹)

۲. صبغ الله و صبغ هوی

اصطلاح صبغ یا لون نیز در این معنی به کار رفته است. در قرآن کریم آمده است «صبغة الله و من احسن من الله صبغةً و نحن له عابدون.» (بقره: ۳۳)

جمال مبارک در توضیح این آیه می فرماید:

«مقصود از این صبغ، صبغ فلزات نبوده و نیست، بلکه تزئین قلوب صافیّه است به صبغة الله و آن تقدیس و تنزیه نفوس است، از الوان مختلف دنیا.» (لئالی الحکمة، ج ۳، ص ۳۴۴)^(۱۵)

در بارهٔ صبغ و لون جمال مبارک توضیحی به تفصیل در لوح مبارک خطاب به سلمان داده‌اند. در یک کلام می‌فرمایند:

«خوشا به حال نفوسی که اسیر رنگ دنیا و ما خُلق فیها نشده‌اند و به صبغ الله فایز گشته‌اند یعنی به رنگ حق در این ظهور بدیع در آمده‌اند و آن تقدیس از جمیع رنگ‌های مختلفهٔ دنیا است و جز منقطعین بر این رنگ عارف نه.»
(مجموعه الواح، ص ۱۴۸)

از طرفی حضرت بهاء الله این ظهور را «یوم الصَّبغ» می‌نامند و صبغ الله را تعریف می‌فرمایند:

«أَنْ يَأْتِيَ قَلَمَ الْوَحْيِ ذَكَرَ الصَّبَاغِ قَلَّ قَدْ أَتَى يَوْمَ الصَّبْغِ طَوْبِي لِمَنْ تَصَبَّغَ بِصَبْغِ اللَّهِ؛
أَنَّهُ انْقِطَاعُهُ عَمَّا سِوَاهُ.» (لوح الاحباب، کتاب مبین، خَطَّ زَيْنِ الْمُقَرَّبِينَ، ص ۱۰۶)

عالم بالا عالم بی‌رنگی است و عالم مادی، عالم رنگ؛ مولوی گوید:

چون که بی‌رنگی اسیر رنگ شد	موسیقی با موسیقی در جنگ شد
چون به بی‌رنگی رسی کان داشتی	موسی و فرعون دارند آشتی
گرتورا آید بر این نکته سؤال	رنگ کی خالی بود از قیل و قال ^(۱۶)

در حقیقت کلمهٔ واحد از لسان مظهر احدیه ظاهر می‌شود اما در هر فردی به صورتی ظاهر می‌شود. در یکی اقبال است و در دیگری اعراض. در یکی حب است، در دیگری بغض و هر دورا رنگ اخذ می‌نماید؛ به بیان حق:

«بعد از اشراق شمس کلمه، مقبل به لون الله مزین شده و معرض به لون نفس و هوی و اشراق همین کلمه الهیه در نفس مقبل به لون اقبال ظاهر شده و در نفس معرض به لون اعراض.» (مجموعه الواح، ص ۱۵۰)

در مقابل صبغ الله یا صبغ الرحمن، صبغ هوی یا صبغ شیطان قرار می‌گیرد:

«این به صبغ الله ظاهر شده و آن به صبغ هوی و صبغ مؤمن مقبل مجاهد، صبغ رحمان بوده و صبغ معرض منافق صبغ شیطان.» (همان، ص ۱۵۱)

در بارهٔ تأثیر این دورنگ می‌فرمایند:

«آن رنگ سبب و علت تطهیر نفوس است از رنگ ماسوی الله و این علت آرایش نفوس است به رنگ‌های مختلفهٔ نفس و هوی. آن حیات باقیه عنایت فرماید و

این موت دایمه. آن منقطعین را به کوثر بقا هدایت فرماید و این محتجبین را زقوم فنا چشانند؛ از آن رایحه رحمان در مرور و از این روایح شیطان.» (همان مأخذ)

آن چه که تحت عنوان «بی‌رنگی» یا در اصطلاح امری «تقدیس از همه رنگ‌ها» (کلمات مکنونه فارسی) بیان می‌گردد به تعبیر استاد بدیع الزمان فروزان فر عبارت از: «فطرت و آفرینش نخستین عالم خدایی عالم وحدت و حقیقت مطلق» است. او در توضیح بیشتر می‌گوید:

«حقیقت انسانی بی‌رنگ است و قدر مشترک میان افراد بشر معنی و اصل انسانیت است. پس همان بهتر که بدان حقیقت باز گردیم.» (منقول در مأخذ اشعار، ج ۳، ص ۱۱۱)

در امر مبارک نحوه تقدیس از کلیه رنگ‌ها را انقطاع ذکر کرده‌اند که سبب می‌شود افراد انسانی «به رنگ من در آیند». (کلمات مکنونه فارسی)

فروزان فر توضیح زیبایی می‌دهد که در واقع با بیان حق تطابق دارد:

«ذات حق و عالم خدایی هیچ رنگی نمی‌پذیرد. صفت سبحان و قدوس و سبوح مقتضی آن است که او را جل شأنه از هر چه صفت حدوث دارد منزّه شماریم ... سالک چون از عالم خلق برتر رود و از رنگ حدوث برهد و در حق فانی شود، صفات او به صفات حق بدل می‌گردد و در آن هنگام از دوگانگی و خلاف جدا می‌افتد و به چشم خدایی در خلق می‌نگرد. همه کیش‌ها و آیین‌ها را به رنگ وحدت می‌بیند و هم‌چنان که حق از عداوت شخصی منزّه است، او نیز از این‌گونه دشمنی که مبدأ ستیزه‌گری است مبرا می‌شود.» (همان، ص ۱۱۱)

تأکید هیکل اطهر آن است که «جمیع عباد را رنگ‌های مختلفه دنیا از شاطیئ قدس ابهی، منع نموده» و لذا توصیه می‌فرمایند که «به عباد بگو که در شاطیئ بحر قدم وارد شوید تا از جمیع رنگ‌ها مقدس گردید و به مقر اقدس اطهر و منظر اکبر وارد شوید.» (مجموعه الواح، ص ۱۴۹)

۳. قمیص نفی و خلع اثبات

این اصطلاح فقط در ایقان مبارک (ص ۶) مشاهده شد. در مورد حروفات نفی زمان حضرت نوح می‌فرمایند:

«حال قدری تأمل باید که سبب چه بود که در این مدّت عباد به این قسم اعتراض نمودند و احتراز جستند و از قمیص نفی به خلع اثبات مفتخر و فایز نشدند.»

۴. شجره طیبه و شجره خبیثه

شاید بتوان گفت که این اصطلاح را ابتدا حضرت مسیح بیان فرمودند. طلعت مسیحایی زمانی که حواریون را از حروف نفی بر حذر می‌داشتند به «انبیای کذبه» اشاره کردند. نکته‌ای که حضرت مسیح بدان تأکید دارند ظاهر این حروف نفی است که در لباس حق و حقیقت جلوه می‌کنند ظاهر فریبنده دارند و باطن ناپاک و سعی در اغفال نفوس دارند. حضرت مسیح آنها را به درخت تشبیه می‌فرمایند که باید از ثمرش آن را شناخت و در اصطلاح «درخت نیکو» و «درخت بد» را مطرح می‌فرمایند. (انجیل متی، باب ۷، آیات ۱۵ به بعد)

این اصطلاح در قرآن به همین‌گونه مطرح و تصریح شده که بر سبیل مثال ذکر می‌شود تا مردمان متذکر گردند. (ابراهیم ۱۴: ۲۴ الی ۲۶) در قرآن کلمه طیبه را به درخت نیکو و پاک تشبیه نموده که اصلش ثابت و شاخه‌اش در آسمان است و در هر آن به اذن پروردگار میوه می‌دهد اما کلمه ناپاک مانند درخت بد و ناپاک است که ریشه ندارد و لهذا فاقد قرار و ثبات است. بعد از ذکر این مثال به عنایت خداوند در حق حروف اثبات با کلام: «یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة» اشاره دارد و به گمراهی حروف نفی با کلام «یضل الله الظالمین» شهادت می‌دهد.

در امر مبارک در موارد عدیده از این اصطلاح استفاده شده است. حضرت عبدالبهاء دو اصطلاح فوق را عیناً با استناد به قرآن کریم در مقایسه کلام حق با کلام یحیی به کار می‌برند. (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۶، ص ۱۶۵)

زمانی که معترضین به امر مبارک فعّالیّت داشتند، طلعت میثاق دیگر بار همین تشبیه را به کار بردند و شجره طیبه را برای حروف اثبات و شجره خبیثه را برای احرف نفی تصریح فرمودند. (همان، ص ۱۶۶)

جدا از مخالفین و معترضین، افرادی که در امتحانات دچار لغزش می‌شوند نیز به شجره خبیثه که ریشه ندارد تشبیه شده‌اند. (همان، ص ۴۴۴)

۵. مظاهر هدایت و مظاهر ظلمت و ضلالت

حضرات مظاهر ظهور به نص صریح از عصمت کبری برخوردار و مظاهر هدایتند. حضرت عبدالبهاء در تقابل این مظاهر دوگانه می‌فرماید:

«این نفوس مبارکه انوارند، نور با ظلمت جمع نشود. حیاتند، حیات با ممات مجتمع نگردد. هدایتند، هدایت با ضلالت جمع نشود. حقیقت اطاعتند، اطاعت با عصیان مجتمع نگردد.» (مفاوضات، فصل مد)

حال اگر گفته شود چرا حضرت مسیح صفت نیکوکاری را از خود سلب فرمودند^(۱۷) یا در قرآن کریم صحبت از عفو گناهان آن حضرت به میان آورده^(۱۸) که این هر دو از صفات مظاهر ظلمت و ضلالت است، حضرت عبدالبهاء در تبیین مورد اول می‌فرماید:

«مقصد این نیست که حضرت معاذالله گنه‌کار بوده‌اند بلکه مراد، تعلیم خضوع و خشوع و خجالت و شرمساری به آن شخص مخاطب بود.»

و در باره مورد دوم نیز تبیین می‌فرماید:

«این خطاب هر چند به ظاهر به حضرت محمد بود ولیکن فی الحقیقه این خطاب به عموم ملت و محض حکمت بالغه الهیه است ... تا قلوب مضطرب نگردد و مشوش و منزجر نشود.» (مفاوضات، فصل مد)^(۱۹)

در شرح مثنوی شریف نیز اشارتی به این اصطلاح مشاهده می‌شود. در بحث از رنگ و بی‌رنگی گوید:

«چون ذات مطلق که بی‌رنگ است به رنگ صفات جمال و جلال و هدایت و ضلالت مقید شد مظاهر هدایت و ضلالت با یکدیگر تضاد و تخالف پیدا کردند. بدین گونه که یکی در جاذبه بندگی و اطاعت قدم نهاد و دیگری در راه نافرمانی و سرکشی افتاد.» (جلد سوم مآخذ اشعار، ص ۱۱۴ به نقل از شرح مثنوی شریف، ج

(۳)

۶. ملایکه و دیوان

اگر چه در عرف عوام الناس در مورد ملایکه و دیوان اوهام و خرافات فراوان وجود دارد اما فی الحقیقه ملایکه عبارت از نفوسی هستند که دارای صفات ملکی‌اند و دیوان کسانی

هستند که به صفات بهیمی متّصف می‌شوند. حضرت عبدالبهاء در تعریف ملائکه می‌فرماید:

«نفوسی که از عالم بشریت منسلخ شدند و به صفات ملکوتیه متّصف گشته‌اند آن نفوس از ملائکین و ملائکه مقربین محسوبند و به سمت ملکیت موسوم. آن مظاهر اگر چه به ظاهر در هیکل بشری مبعوثند ولی فی الحقیقه هویت مقدّسند و کینونت منزّه.» (یادنامه مصباح منیر، ص ۱۵۳)

از ملائکه به حاملان عرش رحمان نیز یاد شده است. طلعت میثاق در تبیین «ملائکه» می‌فرماید:

«مما سئلت ... مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَالْمَرَادُ بِهَذَا الْإِسْمِ فِي الْآيَاتِ الْإِلَهِيَّةِ؛ فاعلم بأنّ له معانٍ شتى و في مقام الخلق يُطَلَّقُ عَلَى الَّذِينَ قَدَسَتْ أَدْيَالُهُمْ عَنِ الشَّهَوَاتِ وَ يَتَّبِعُونَ رَبَّ السَّمَوَاتِ فِي كُلِّ الصِّفَاتِ وَ هَذَا الْإِسْمُ يُطَلَّقُ عَلَى بَاطِنِهِمْ وَ يَحْكِي عَنْ سِرِّهِمْ وَ حَقِيقَتِهِمْ وَأَوْلَنَكَ الَّذِينَ يَذْكُرُهُمُ اللَّهُ فِي آيَاتِهِ وَ يَسْمِيهِمْ بِأَسْمَاءِ شَتَّى وَ إِنِّي أَذْكَرُ لَكَ مِنْ أَسْمَائِهِمْ وَ أَفَشْرُهُ لَكَ لَكِي تَعْرِفَ الْمَقْصُودَ مَعَانِي كَلِمَاتِ حَضْرَةِ الْمَعْبُودِ. مِنْهَا حَمَلَةُ الْعَرْشِ؛ فاعلم بأنّ المراد من العرش هو قلب الانسان كما تَعَزَّدُ عِنْدَ لَيْبِ الْبَقَاءِ وَ رِقَاءِ الْعَمَاءِ، (قلب المؤمن عرش الرحمن)» (یادنامه مصباح منیر، ص ۴۱۶ / مائده آسمانی، ج ۲، ص ۴۳)

و این‌که گفته شده که ملائکه دارای دو، سه یا چهار بال هستند، بنا به تبیین حضرت عبدالبهاء بال‌های مزبور عبارت از قوه تأیید و توفیقند که انسان به مدد آنها به سرعتی به سوی جنت رضوان عروج می‌کند که ابدأً به فکرش هم خطور نمی‌کند. (مائده آسمانی، ج ۲، ص ۷۱)

در مقامی هم تبیین می‌فرماید که ملائکه عبارت از حقایق قدسیه‌ای هستند که از مواهب پروردگار بهره‌مند شده از نقایص و رذایل پاک شده و جمیع فضایل را کسب کرده‌اند. آنها به جمیع وسایل از خداوند اطاعت می‌نمایند و به قول اکتفا نکرده، عامل به اعمال حسنه و افعال مرضیه‌اند. (همان مأخذ)

اما تبیین حضرت بهاء الله در باره ملائکه چنین است که:

«ملائکه آن نفوسی هستند که به قوه روحانیه، صفات بشریه را به نار محبت الهی سوختند و به صفات عالین و کزوبیین متّصف گشتند. (ایقان، ص ۶۱)

در مقابل ملایکه دیوان قرار دارند. جمال مبارک در وصف دیوان می‌فرمایند:

«ای بندگان، روزگار بنگاه دیوان است، خود را از نزدیکی او نگاه دارید. دیوان گمراهانند که در خوابگاه فراموشی با کردار تباه آرمیده‌اند. خواب آنها خوش‌تر از بیداری است و مردن آنها دلکش‌تر از زندگی.» (یاران پارسی، ص ۴)

در بیانی خطاب به پیشوایان زردستی دیوان را در مقابل یزدان قرار می‌دهند:

«بگوای دستوران، به اسم من عزیزید و از من در گریز. شما دستوران دیوانید اگر دستوران یزدان بودید با او بودید و او را می‌شناختید.» (همان، ص ۱۴)

حضرت عبدالبهاء در بیانی بالصّراحه دیوان را در مقابل فرشتگان قرار می‌دهند:

«جاهلان از خدا بی‌خبر نیز خون تو را هدر دادند و پی ستمکاران سلف گرفتند ... خدا نفوسی پرانگیخت مهرجو و وفاخو و حق‌گو. همت بگماشتند و علم حمایت برافراشتند. سبحان‌الله! آنان دژنده و خون‌خوار و جفاکار و اینان پرنده و غم‌خوار و وفاکار. آنان دیوسیرت و اهرمن طبیعت و غدار، اینان فرشته‌سیرت و یزدان پرست و نیکوکار و هر دو به صورت بشر. یکی قمر و دیگری بقر. چقدر تفاوت است که در نوع انسان است؟» (یاران پارسی، ص ۱۰۵)

و در بیانی ورود به ایوان یزدان را به منزله‌رهایی از دیوان تعبیر می‌فرمایند. (همان، ص ۳۶۰)

در واقع دیونفس اّماره است که آدمی را به سوی نفی سوق می‌دهد. حضرت ولی‌امرالّله فرموده‌اند:

«نفس دیگر نفس اّماره است و آن میراث مظلّم حیوانی است که همه ما آن را داریم و همان طبیعت دون بشری است که می‌تواند به دیو موّحش خودپرستی، خشونت و شهوت و غیره تبدیل گردد. این نفس اّماره است که می‌بایست بر ضدّ آن پیکار کنیم.» (نمونه حیات بهائی، ص ۳۶ / پیام آسمانی، ج ۱، ص ۱۲۰)

۷. اجنه

یکی دیگر از اصطلاحات جنّ و اجنه است که اوهام و خرافات بسیاری در مورد آن در اذهان عوامّ وجود دارد. اگر چه حضرت عبدالبهاء در تبیین آن می‌فرمایند: «نفوس غیرمؤمنه به شیاطین و اجنه تسمیه گردند» (منتخباتی از مکاتیب عبدالبهاء، ج ۶، ص ۳۷۴) اما در تبیین دیگر دو جنبه مثبت و منفی هر دورا به آن نسبت می‌دهند و وجه ثانی

را که در واقع مظهر حروف نفی است معنی مجازی می‌دانند. به طور اعم، اجنه کسانی هستند که کفر و ایمانشان پنهان است.

منشأ کلمه جنّ به قرآن بر می‌گردد که فرمود: «خَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَّارِجٍ» (رحمان ۵۵: ۱۵) مارج در لغت به معنی شعله آتش، شعله بی دود است. حضرت عبدالبهاء، می‌فرماید:

«مارج عنصر ناری است که چشم آن را نمی‌بیند و فقط آثارش مشاهده می‌شود و مقصود از جنّ، افرادی هستند که کسی نمی‌داند آیا از ابرارند یا اشرار.» (یادنامه مصباح منیر، ص ۲۴۰)

در تبیینی مفصل‌تر به خلق انسان از چهار عنصر: آتش، باد، آب و خاک اشاره می‌کنند. وقتی طبیعت ناری در انسان بر سایر طبایع غلبه می‌کند، نام جنّ بر او اطلاق می‌گردد که در حقیقت اولیّه به «المؤمنین بالله و الموقنین بآياته و المجاهدین فی سبيله» گفته می‌شود زیرا از نار کلمه ربّانیّه که لسان احدیّه به آن متکلم شده، آفریده شده‌اند و به این علت است که در قرآن آمده که: «خلق الجنّ من مارج من نار» و در این مقام به «اشداء علی الکفار فی مقام الجهاد مع اهل العناد» توصیف شده‌اند که مانند «برق اللامع و الرّمح القامع» مشاهده می‌شوند. محرک آنها نار موقده از سدره الهیّه است.

در ادامه می‌فرمایند: وقتی این کلمه به غیرمؤمنین اطلاق می‌شود، جنبه مجازی دارد زیرا از آنها کبر و استکبار در امرالله و محاربه و مجاهده با انبیاءالله مشاهده می‌شود. هیکل اطهر می‌فرماید که این دو تبیین ایشان مبتنی بر آیه نازلّه در سوره جنّ است. (مائدة آسمانی، ج ۲، صص ۴۶ - ۴۷)

۸. مظاهر احدیّه و مظاهر شرکیّه

قرار گرفتن این دو اصطلاح در مقابل هم که به مظاهر اثبات و نفی دلالت کند، در یکی از آثار حضرت بهاءالله مشاهده شد:

«طوبی از برای نفوسی که از هبوب اریاح افتتان از حبّ غلام رحمان ممنوع نگشتند و از حبل عنایاتش دست تمسک باز نداشتند. در هبوب اریاح فتنه مظاهر احدیّه از مظاهر شرکیّه ممتاز شوند...» (سفینه عرفان، دفتر ۲، ص ۱۱۴)

۹. مظاهر الهیه و مطالع فرعونیه

جمال مبارک در لوحی بعد از توصیف «اهل منظر اکبر» و تأکید بر این که «مقبلین اقل از کبریت احمرند» می‌فرمایند:

«لم یزل ولا یزال بر مظاهر الهیه ظلم لانهایه از مطالع فرعونیه وارد و با کمال قدرت و اقتدار جمیع را تحمّل می‌فرمودند که شاید نفوسی چند از کدورات ظنون و اوهام مقدّس شده به معارج عزّ احدیه عروج نمایند.» (اقتدارات، ص ۲۶۰)

کلام آخر

در این جا نمونه‌هایی از مظاهر اثبات که به مظاهر نفی تبدیل شدند و در آثار مبارکه ذکری از آنها به میان آمده با استناد به همان آثار نقل می‌گردد:

۱. شیطان

«آیا در شیطان چه می‌گویند که با جلالت قدر و مقام از مواقع و مکامن قرب و لقا محروم ماند. به قول بعضی معلّم ملکوت بوده. آیا این مقام را که عطا فرمود و در یک آن از اعلیٰ مقام ملکوت به اسفل مقام عالم ناسوت مقرّ یافت و از جمیع فیوضات ممنوع و محروم. با یفعل مایشاء چه می‌توان گفت وقتی قابل عنایت و رحمت بود و هنگامی سزاوار غضب و نقیمت.» (اقتدارات، ص ۴)

با همین کلام کوتاه به قول بعضی جمال مبارک تصریح می‌فرمایند که قصّه آدم و حوّا و شیطان به معنای ظاهری معتقد اهل بهاء نیست و شیطان جنبه نمادین دارد.

۲. هاروت و ماروت

«ملاحظه در هاروت و ماروت نما که دو عبد مقرب الهی بودند. از غایت تقدیس به ملک موسوم گشتند. به اراده محیطه از عدم به وجود آمدند و در ملکوت سماوات و ارض، ذکرشان مذکور و آثارشان مشهور و به شأنی عندالله مقرب بودند که لسان عظمت به ذکرشان ناطق تا به مقامی رسیدند که خود را اتقی و اعلیٰ و ازهد از کلّ عباد مشاهده نمودند بعد نسیمی از شطر امتحان وزید و به اسفل نیران راجع شدند.» (مجموعه الواح، ص ۱۳۱)

۳. ملا حسن بجزستانی

از موارد غریبی که یکی از احرف اثبات در زمره احرف نفی وارد شده، ملا حسن بجزستانی، حرف حئی است که به تصریح جمال مبارک: «نفس اوصاف سبب ریب و شبهه او شده.» جمال قدم در قضیه او می‌فرماید:

«در حسن بجزستانی مشاهده نما، وقتی در عراق بین یدی حاضر و در امر نقطه اولی روح ما سواه فداه شبهاتی بر او وارد. چنانچه تلقای وجه معروض داشت و جواب بالمواجهه از لسان مظهر احدیه استماع نمود. از جمله اعتراضاتی که بر نقطه اولی نموده آن که آن حضرت در جمیع کتب مُنزله، حروف حئی را به اوصاف لائحی وصف نموده اند و من یکی از آن نفوس محسوبم و به نفس خود عارف و مشاهده می‌نمایم که ابدأً قابل این اوصاف نبوده و نیستیم. نفس اوصاف سبب ریب و شبهه او شده و غافل از آن که زارع، مقصودش سقاییه گندم است و لکن زوان بالتبع سقاییه می‌شود. جمیع اوصاف نقطه بیان راجع است به اول من آمن و عدّه معدودات. حسن و امثال او بالتبع به ماء بیان و اوصاف رحمان فایز شده اند و این مقام باقی تا اقبال باقی و الاً به اسفل مقّر راجع؛ این است که می‌فرماید: بسا از اعلی شجره اثبات در ظهور نیر اعظم از ادنی شجره نفی محسوب می‌شوند.» (اقتدارات، ص ۱۳۸)^(۲۰)

۴. اگر چه موارد دیگری نیز موجود که قابل ذکر است اما لأجل رعایت اختصار به نقل بخشی از یکی از توفیق حضرت ولی‌امرالله در باره حروفات نفی اکتفا می‌شود. همین توفیق فی نفسه شهادت می‌دهد که احرف نفی را در این ظهور سُلطه‌ای نیست:

«... جمعی از دشمنانش که سالیان دراز در جوار سجن اعظمش ساکن و متوطن و با وجود عنایات لائحی با ناقضین عهد وثیقش معاشر و مرتبط، مغلوب و متشتت و حیران و سرگردان. در جزیره شیطان عصبه غرور حزب ناعق اعظم یحیی بی شرم به کلی خاموش بل مفقود و معدوم. لا تسمع منهم صوتاً و لا رکزاً. بساط ناقضین میثاق غلیظش پس از لطمات شدید که متتابعاً به سرعتی محیر العقول بر ارکان آن فئه ضاله وارد منطوی و بقیه این شردمه قلبه و ثله مقهوره در شرفه انحلال و اضمحلال و منحصر به مجد^(۲۱) خبیث صد ساله عاجز و مفلوج که از فم میثاق حئی لایموت به مظهر شیطان موصوف و مُشتی از سفهای بلها که در گوشه‌ای چون موش کور خزیده و از احقر و اضعف عباد محسوب. اذا

ظهر و تحقّق ما صدر من قلم مركز الميثاق و اخبر منهم في لوح من الواحه، قوله تبارك و تعالى: بگو ای بیچارگان، بلعام باعور^(۲۲) چه سروری یافت و قیافا چه عطایا دید و ابولهب و ابوجهل چه اجر عمل دیدند و ائیم زنیّم^(۲۳) چه فوز عظیم جُست و یحییٰ چه حیاتی یافت؟ عنقریب شما نیز در همان حفره‌ها مقرّ و مأوی خواهید یافت. شدّاد بیداد چه کرد؟ نمرود عنود چه از دستش برآمد؟ فرعون بی‌عون چه ظفری یافت؟ کافر منحوس چه سعادت جُست و تقی شقیّ چه غلبه حاصل نمود و حال آن‌که با چتر و علم و خیل و حشم مقاومت امرالله خواستند و بالشکر خون‌خوار منازعه و مهاجمه بر ابرار نمودند، عاقبت خایب و خاسر گشتند. شما ای صبیان، با این عنق منکسر چه خواهید کرد؟» (توقیعات مبارکه خطاب به احبّای شرق، نشر ۱۹۹۲ م، لانگنهاین آلمان، ص ۵۷۸)

یادداشت‌ها

- (۱). «الحمد لله الذی تکلم بکلمة و انّها ظهرت فی مقام علی هیئة الانسان» (یادنامه مصباح منیر، ص ۳۸۰)
- (۲). جمال مبارک درباره اعتقاد اهل بهاء می‌فرماید: «شَهَدَ الْبَهَائِيُّونَ بِاللُّسْنِ ظَاهِرِهِمْ وَ بَاطِنِهِمْ بِوَحْدَانِيَّةِ اللَّهِ وَ فِرْدَانِيَّتِهِ وَ بَأَنَّهُ هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْأَخِرُّ وَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ وَ هُوَ الْمُقْتَدِرُ عَلَى مَا يَشَاءُ بِأَمْرِهِ الَّذِي غَلَبَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ.» (لئالی الحکمة، ج ۲، ص ۲۶۷)
- (۳). به مفاوضات عبدالبهاء، ص ۸-۱۵۷ (فصل ند) نیز مراجعه شود.
- (۴). «بديع السموات و الأرض و إذا قضی أمراً فإنّما یقول له کُنْ فیکون.» (بقره: ۱۱۷) در آثار مبارکه به کرات به آن استناد شده است: «فحمداً للذی خَلَقَک و فطَرَک بقوله کن فیکون و بعثک بالحقّ ...» (آیات بیّنات، ص ۱۵۲)؛ «وله أسلمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ أبدَعَ خَلْقَ کُلِّ شَیْءٍ بقوله کن فیکون.» (لئالی الحکمة، ج ۲، ص ۱۸۶)
- (۵). در این مقام باید توجه داشت که اعراض از مظهر ظهور به معنای نفی کلیّه مظاهر ظهور پیشین و استکبار نسبت به ذات الهی است «و انک أنت أیقن فی ذاتک بأنّ الذی أعرض عن هذا الجمال فقد أعرض عن الرّسل من قبل ثمّ استکبر علی الله فی أزل الازال الی ابد الابدین.» (لوح احمد، ادعیّه حضرت محبوب، طبع مصر، ص ۱۹۷)
- (۶). جناب میرزا حیدرعلی اصفهانی نیز شرح کوتاهی در باره لا و الا دارند که عیناً از بهجت‌الصدور (طبع آلمان، ۱۵۹ بدیع، ص ۳۰۴) نقل می‌گردد:

و [فانی] از یزد اذن مرخصی خواست و [به] اردستان آمد. ایامی را اقامت نمود و آنچه را که ظهورش را آرزو داشت از آن وجودات قدسیه به کمال وضوح مشهود یافت یعنی کُلّ به فطرت اصلیه و بصیرت حقیقیه الحمدلله چشمشان باز و به دامن مبارک متوسّل و دونِ حضرتش را در ساحت قدسش معدوم و لاشئ می دانستند. و چون اکثر بل جمیعشان امی بودند، لذا مؤید بر بصیرت خداداد بودند و استدلال می فرمودند که مرکز میثاق نیرآفاق، مظهر کلمه مبارکه «لا اله الا الله» هستند و مطلع و مشرق اثباتند و در لوح سلمان جمال رحمان فرموده اند [که مضمون بیان مبارک این است]:

چون مظهر این کلمه نظر به حکمت های بالغه «لا اله» که کلمه نفی است بر «الا الله» که کلمه اثبات است مقدّم ذکر فرموده از این جهت همواره مشارق انوار ربّ مختار که کلمات اثبات بودند مغلوب و مقهور فُجّار بر حسب ظاهر که کلمات نفی اند بودند. و در این ظهور مجلی طور کلمه نفی را از اول اثبات برداشتیم. و در کتاب اقدس، بعد از «غیض بحر وصال» مظهر اثبات را معین و مشخص فرموده اند و مقدّم داشته اند بقوله تعالی: «تَوَجَّهُوا إِلَى مَنْ أَرَادَ اللَّهُ أَلَدَىٰ انْشِعَابِ مِنْ هَذَا الْأَصْلِ الْقَدِيمِ.» و بعد طالبین حرّیت و آزادی را ذکر فرموده اند و ردّ و توبیخ فرموده اند. پس طالبین حرّیت مظاهر کلمات «لا اله» و مُحالّ نفی خواهند بود و در طلوع و اشراق مرکز میثاق که مشرق «الا الله» و مطلع اثبات است ناقضین عهد و میثاقند. و کذلک در الواح قدسیه ربّ العالمین بسیار زیارت شده است که بعد از غیبت شمس و غروب آفتاب طیور لیل به حرکت آیند و نعیق ناعق مرتفع شود و در بیانات مبارکه مرکز عهد است که حرکت طیور لیل و ارتفاع نعیق ناعق نزدیک است. پس این طیور لیلیّه و نعاق مظاهر نفاقیه نیستند مگر ناقضین که کلمات نفی و مؤخّر [نسبت به] کلمه اثبات و مغلوب و مقهور مظهر «الا الله» هستند.

(۷). مطلب مزبور به تفصیل در لوح هزاربیتی مندرج در منتخباتی از مکاتیب عبدالبهاء، ج ۴، بیان شده است.

(۸). در بیان دیگر مذکور: «ثُمَّ اعْلَمَ بِأَنَّ حِينَ الظُّهُورِ كُلِّ الْأَسْمَاءِ فِي صَقَعٍ وَاحِدٍ. مَنْ صَعَدَ إِلَى اللَّهِ يَصْدُقُ عَلَيْهِ كُلُّ الْأَسْمَاءِ مِنْ أَسْمَائِنَا الْحُسْنَىٰ وَمَنْ وَقَفَ عَلَى الصَّرَاطِ لَنْ يَذْكَرَ عِنْدَ اللَّهِ ابْدَاءً.» (آثار قلم اعلیٰ، ج ۴، طبع ۱۳۳ بدیع، طهران، ص ۲۳۰)

(۹). سوره نازعات، آیه ۱ «قسم به فرشتگانی که با خشونت می کشند و از یکدیگر جدا می سازند.»
(۱۰) آیه ۱۰۱ سوره مؤمنون قرآن مجید: اشاره است به زمانی که در صور دمیده می شود و خلائق برای جواب دادن برمی خیزند تا به حسابشان رسیدگی شود. هر کس که بار ایمانش سنگین تر باشد به رستگاری می رسد و آن کس که هیچ توشه ای برای خویشتن نیندوخته به خسارت ابدی دچار می شود: «فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ. فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمَفْلُحُونَ وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ. تَلَفَحَ وَجُوهُهُمْ النَّارُ»

و هُمْ فِيهَا كَالْحِوْنِ». (ترجمه: پس چون دمیده شود در صور پس نباشد نسبت‌ها میانشان روزی چنین و نپرسند از یکدیگر. پس آن‌که سنگین است ترازوهای او پس آن گروهند رستگاران و آن‌که سبک است ترازوهای او پس آن گروهند که زیان کردند در نفس‌هایشان و در دوزخند جاودانیان. می‌سوزاند رویه‌هایشان را آتش و ایشان باشند در آن ترش‌رویان).

۱۱). در این‌جا باید متذکر بود که قضاوت در مورد کسانی که در امتحانات دچار لغزش می‌شوند به عهده ما نیست؛ مثلاً درباره نفوسی که در زندان‌ها دچار لغزش شده‌اند، جمال مبارک فضلاً علی العباد می‌فرماید: «نفوسی که در این فتنه کبری متزلزل و مضطرب شده‌اند به جمیع تلطف و مهربانی نمایید و به مواعظ حسنه به شریعه احدیه دلالت کنید چه که حق دوست نداشته نفسی محروم ماند مخصوص نفوسی که محل شتم و ذلت واقع شده‌اند ولو ساعة. انه لهو الغفور الرحيم. نفوس مطمئنه قویه ثابته اقل از کبریت احمر بوده و خواهند بود باید امثال این نفوس نفوس ضعیفه را به خود وانگذارند و به لطایف بیانات الهیه ایشان را مجدداً به حیات باقیه کشانند.» (مانده آسمانی، ج ۸، ص ۱۶۵ و ۷۱/ به مجموعه الواح خط عندلیب، ص ۲۱۹، امر و خلق ج ۳، ص ۱۲۳ و اقتدارات، ص ۱۸۳ نیز مراجعه شود) حتی در مورد پیروان سایر ادیان نیز حق قضاوت از ما سلب شده است: «... چرا بگوییم این موسوی است او عیسوی است این محمّدی است او بودایی است؛ این‌ها دخلی به ما ندارد؛ خداوند همه ما را خلق کرده و تکلیف ما است که به کل مهربان باشیم. اما مسایل عقاید راجع به خدا است، او در روز قیامت مکافات و مجازات دهد خداوند ما را محتسب آنها قرار نداده...» (خطابات مبارکه، ج ۲، ص ۲۸۵)

۱۲). باید توجه داشت که حضرت بهاءالله مکرراً بیان فرموده‌اند که مظهر ظهور را باید به چشم خود او مشاهده کرد یعنی به فطرت اصلیه در آثار او نظر نمود: «انسان چون به مقام بلوغ فایز شد باید تفحص نماید و متوکلاً علی الله و مقدساً عن الحب و البغض در امری که عباد به آن متمسک‌اند تفکر کند و به سمع و بصر خود بشنود و ببیند چه اگر به بصر غیر ملاحظه نماید از مشاهده تجلیات انوار نیر عرفان الهی محروم ماند.» (دریای دانش، ص ۷۲) برای توضیح مربوط به نگرستن و شنیدن به سمع و بصر الهی، نگاه کنید به هفت وادی و اما حدودات ظاهره که در بیان جمال مبارک بدان اشاره شده که مانع از پی بردن به حقانیت مظهر ظهور است در این بیان مبارک متجلی است: «شکی نبوده و نیست که اگر مظاهر او امر الهی و مصادر احکام ربّانی موافق و مطابق آن چه در دست قوم است؛ از اشارات ظهور و اخبار و نصوص ظاهر می‌گشتند؛ احدی اعراض نمی‌نمود بلکه کل فایز می‌شدند به آن چه که از برای او از عدم به وجود آمده‌اند و از نیستی بحت بات به طراز هستی مزین گشته‌اند، لذا بر هر نفسی لازم است که به عدل و انصاف در امرالله ملاحظه نماید و تفکر کند.» (همان مأخذ)

۱۳. حضرت عبدالبهاء در باره این لوح می فرماید: «دیروز نظر به خواهش مدیر جریده کرسچن کامنولث من برای آن روزنامه چیزی نوشتم که به سبب منازعه با شیطان، حضرت آدم از بهشت بیرون شد. پس منازعه با شیطان نیز جایزه و نزاع و جدال با دشمن هم ممنوع است و سبب محرومی از فیض ربّ و دود. انسان باید که طرف مخالف را به خود واگذارد.» (بدایع الآثار، ج ۲، ص ۴۱)

۱۴. در بیانی دیگر چنین توضیح می فرماید: «زود است که شرمه ذناب از ایکات نفاق بیرون آیند و هم چنین اخبار فرموده اند که شیطان به صور مختلفه در هر بلدی ظاهر خواهد شد نزد بعضی به هیکل رقاع و نزد بعضی به صورت قاصدین و نزد بعضی به هیکل رسایل.» (آیات بینات، ص ۱۵۸).

۱۵. جناب دکتر داودی اشاره ای جالب به این آیه دارند: «حتی آیه ای در قرآن هست که از رنگ خدا سخن به میان آورده، آمده است. شاید این یکی را بعضی ها نشنیده باشند و تصور نکنند که رنگ خدا نیز در قرآن وارد شده است. «صبغة الله...» یعنی رنگ خدا و کیست که خوش رنگ تر از خدا باشد. حالا ببینید مفسرین چه غوغایی کرده اند. چند تا تفسیر بخوانید مژه دارد. بعضی ها گفته اند که رنگ خدا که در این جا گفته شده منظور این است که اهل کتاب در موقع تعمید با آب رنگین اطفال را غسل می دهند و این رنگ گویا زرد باشد و رنگی که در دیانت اسلام پسر مسلم باید بدان آغشته شود تا جزء مسلمین به حساب آید رنگ سرخ است. یک همچو حرف هایی هم زده اند و بعضی دیگر گفته اند منظور رنگ آمیزی خدا است یعنی کیست که بهتر از خدا در عالم طبیعت به این صورت رنگ آمیزی کند.» (الوهیت و مظهریت، ص ۳۱۶)

۱۶. برای توضیح تفصیلی در این باب نگاه کنید به «جلد سوم مآخذ اشعار در آثار بهائی، تألیف دکتر وحید رافتی، ص ۱۰۵ به بعد»

۱۷. اشاره به آن حکایت است که: «شخصی آمده، وی را گفت: ای استاد نیکو، چه عمل نیکو کنم تا حیات جاودانی یابم؟ وی را گفت: از چه سبب مرا نیکو گفتی و حال آن که کسی نیکو نیست جز خدا فقط.» (انجیل متی، باب ۱۹، آیه ۱۶)

۱۸. اشاره به آیه اول از سوره فتح است که می فرماید: «انّا فتحنا لک فتحاً مبیناً لیغفر لک الله ما تقدّم من ذنبک و ما تأخّر.» البته در جای دیگر این بیان را به گونه دیگر تبیین فرموده اند، «و اما قضیه 'و عصى آدم' و 'ما تقدّم من ذنبک و ما تأخّر'؛ این مقام حسنات الأبرار سیئات المقربین است و وجودک ذنب لا یتقاس به ذنب.» (منتخباتی از مکاتیب، ج ۶، ص ۳۶۷ / مائده آسمانی، ج ۹، ص ۵)

۱۹. این آیه قرآنی با تفصیلی بیشتر تبیین شده که در صفحات ۷۵ الی ۷۷ کتاب «من مکاتیب عبدالبهاء» و صفحه ۱۲۲ به بعد در جلد اول مکاتیب عبدالبهاء درج است.

۲۰). فرزند مخاطب این لوح مبارک از حضرت عبدالبهاء درباره این لوح مبارک سؤال نموده که این‌گونه جواب عنایت فرموده‌اند: «ای سلیل نبیل جلیل، سؤال از این عبارت مبارکه که در لوح مرحوم والد از سمای فضل نازل شده در ذکر حسن بجستانی ... بعد سؤال نموده‌اید که اول من آمن روحی له الفداء اگر محروم می‌شد در ظهور جمال مبارک حال چگونه می‌گشت و این اوصاف به که راجع بود؟ بدان‌که جمیع نعوت و محامد و اوصاف و کمالات از خصایص شمس حقیقت است و چون ضیا صادر از او و راجع به او و این کمالات در حقایق سایه مقتبس از آن شمس حقیقت است و هر حقیقتی از حقایق به حسب استعداد و لیاقت خویش از آن انوار اقتباس می‌نماید، اول من آمن روحی له الفداء به منزله مه تابان بود که اقتباس انوار از آن شمس حقیقت نمود و سایر نفوس مهتدیة جلیله در آن کور به منزله نجوم.» (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، ص ۸۰-۴۷۹)

۲۱). میرزا مجدالدین فرزند ارشد جناب کلیم و محرک ناقضین.

۲۲). بلعام (عبری به معنای خداوند مردم) ابن باعور (بلعم بن بعور)، از مردم قریه فتور بود که در الجزیره واقع است. او پیشگو بود و از جانب بلک پادشاه موآب مأمور گردید که نزد اسرائیلیان - که نزدیک می‌شدند - برود و ایشان را لعنت کند. وی سوار بر ماده خری شد و به سوی آنان شتافت. در راه، فرشته‌ای شمشیر به دست بر او ظاهر شد پس مرکوب از راه خود منحرف گردید و بلعام را به سبب شقاوت وی ملامت کرد. بلعام در عوض لعنت، بنی اسرائیل را تبرک کرد. (فرهنگ معین) به عهد عتیق، سفر اعداد، باب ۲۲ مراجعه نمایید.

۲۳). مقصود حاجی محمدکریم خان کرمانی است. به کتاب ایقان، طبع آلمان، ص ۱۲۵ مراجعه نمایید.

بحثی در باب برخی عبارات «لوح هزاربیتی»

فاروق ایزدی‌نیا

در آثار مبارکه حضرت عبدالبهاء به خصوص در بحث از تمثیلات تاریخی یا حکایات مذکور در کتب ادبی، گاه عباراتی ذکر می‌شود که اشارتی به نکته‌ای خاص در کتب مقدسه یا آثار ادبی فارسی و عربی دارد. رعایت اختصار که حضرت عبدالبهاء ملحوظ می‌داشتند، گاه خواننده را وادار به تعقیب موضوع در کتب سایره می‌کند تا پی به اصل موضوع ببرد و اشارت هیکل اطهر را درک کند. این اشاره گذرای طلعت میثاق از طرفی به وسعت معلومات و احاطه آن طلعت نورا دلالت دارد و از طرفی شاید گویای اطلاع مخاطب آن الواح به مواضع مطروحه داشته باشد که طلعت میثاق را از تطویل کلام معاف می‌داشته است.

یکی از این قبیل الواح که علی‌رغم مشاهده این‌گونه اختصارات به لحاظ طول کلام به «لوح هزاربیتی» شهرت یافته، لوح صادره از کلک اطهر خطاب به مآجلیل خوبی است که در جلد چهارم منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء درج شده است «صفحات ...». اگر چه در دفتر سیزدهم سفینه عرفان جناب علاءالدین قدس جورابچی در مقاله «عهد و میثاق در مسیر تاریخ» در شرح لوح مزبور توضیحاتی مستوفی عنایت فرموده‌اند اما به نظر رسید به چند نکته دیگر نیز می‌توان اشارتی داشت که در مقاله مزبور به طور گذرا مطرح شده یا در مفهومی که به نظر راقم سطور موافق مطلب نیست، بیان گردیده است. لهذا با استناد به برخی مآخذ موجود و قابل مراجعه به بیان این نکات مبادرت می‌شود.

ارتباط اصطلاحات با موضوع مورد بحث

مطلبی که شایان توجه است، توجه به ارتباط اصطلاحات با موضوع مورد بحث است. بحث حضرت عبدالبهاء در این لوح تماماً به نقض میثاق در دور اسلام مربوط می‌شود البته اگر اصطلاحی به موضوع دیگری هم مرتبط باشد، شرحش به اختصار مفید است که چنانچه خواننده با آن در جای دیگر مواجه شود، در مورد صحت آن تردید به خود راه ندهد.

«لعن الله الناقة وراكبها و سائقها و قائدها»

در صفحه ۲۶۴ منتخباتی از مکاتیب فرموده‌اند: «لعن الله الناقة و راکبها و قائدها یار دلنشین گشت.» کلام مبارک در مقابل عبارتی که به حضرت علی بن ابی طالب مربوط است مطرح شده که حضرتش خانه‌نشین گشت و راکب ناقه، یار دلنشین و مطلوب مردم واقع شد. کسی که با خانه‌نشین شدن حضرت علی بن ابی طالب مقبولیت یا حداقل قدرت یافت معاویه بود که در ماجرای معروف حکمیت بر مسند قدرت جالس گردید. از آن جا که «ناقه» و «جمل» هر دو در فارسی به معنای شتر آورده شده است احتمالاً به اشتباه تصوّر شده که «راکب ناقه» عایشه باشد که در جنگ جمل سوار بر شتر به مبارزه با حضرت علی پرداخت و شکست خورد.

اما در روایت است که ابوسفیان سوار بر شتر به راهی می‌گذشت که حضرت رسول اکرم شاهد و ناظر بودند. زمام شتر را معاویه در دست داشت و حیوان را هدایت می‌کرد و حنظله نیز از عقب حیوان را می‌راند. حضرت رسول اکرم فرمودند: «لعن الله الناقة و راکبها و سائقها و قائدها.» روایان این کلام و این حکایت آن را به لعن شدن معاویه توسط رسول اکرم تعبیر می‌کنند. از آن جمله است مطلبی که در کتاب «محو الموهوم و صحو المعلوم» اثر اسدالله موسوی میراسلامی آمده است. در صفحه ۷۷ این کتاب آمده است: «قیل لسید الأنبیاء إن أبا سفیان کان راکباً علی الناقة و کان لجامها بید معاویة یقودها و کان خلفهم حنظلة یسوق الناقة فقال رسول الله: لعن الله الناقة و راکبها و سائقها و قائدها و هكذا فقد لعن النبئی الأکرم شخص معاویة ... و فی الواقع إن جمیع آیات القرآن المکیة التي یبلغ عددها حوالی ألف آية و التي لعنت کفار قریش و ذمتهم کانت تشمل معاویة و عمرو بن العاص.»

همو در پاورقی ذکر کرده است: «رواه الهیثمی فی مجمع الزوائد» (۱/ ۱۱۳) و لفظه: «و عن سفینه أن النبئی صلی الله علیه و سلم کان جالساً فمرّ رجل علی بعیر و بین یدیه قائد و خلفه سائق، فقال: لعن الله القائد و السائق و الراكب. ثم قال الهیثمی: رواه البزار و رجالة ثقات.» بعیر به شتر پنج ساله (اعم از مؤنث یا مذکر) گفته می‌شود. جمل برای مذکر و ناقه برای مؤنث است (فرهنگ لاروس)

در بحار الأنوار، ج ۳۰، ص ۲۸۷، قاید و ساقی را متفاوت با مأخذ فوق نوشته است که ابوذر به معاویه گفت: «لعن الله الراكب و القائد و السائق و کان أبوک الراكب و أخوک عبئة القائد و

أَنْتَ السَّائِقُ.» یعنی به وی گفت که: پدرت «ابوسفیان» راکب ناقه بود و برادرت عتبه زمام شتر را در دست داشت و تو «ای معاویه» از پشت سر حیوان را تحریک به حرکت می نمودی.

با توجه به آن چه که نقل شد تنها کسی که در مقابل حضرت علی قرار می گیرد معاویه است که به تصریح روایت مزبور توسط حضرت رسول لعن شده است. این تعبیر در سایر کتب مربوط به اهل تشیع نیز تأیید شده است.

عایشه بی باک به حرب آن جان پاک با قومی سفاک و هتاک شتافت

مطلب دیگری که حضرت عبدالبهاء در همان صفحه بدان اشاره فرموده اند این عبارت است: «عایشه بی باک به حرب آن جان پاک با قومی سفاک و هتاک شتافت و به تَبَعَلتِ و تَجَمَّلتِ و لَوَعِشْتِ تَفَيَّلتِ معزز و مکرم گشت.»

داستان مربوط به این عبارت در صفحه ۲۳۶ دفتر سیزدهم سفینه عرفان به نقل از جلد اول محاضرات نقل شده است. تنها نکته ای که باقی می ماند این است که با توجه به تصریح این نکته که سوار شدن عایشه بر شتر مربوط به مبارزه اش با حضرت علی و سوار شدنش بر استر مربوط به مخالفتش با تدفین امام حسن است، سوار شدن بر فیل به چه موضوعی می تواند ارتباط داشته باشد؟ جز آن است که آن را به واقعه ای عظیم تر نسبت دهد؟ چه واقعه ای عظیم تر از هجوم به قبله مسلمین است که در ضمن ارتباط با فیل هم داشته باشد؟ یعنی اگر خدایش او را فرصت دهد همانند ابرهه با خیل فیلان علیه خانه کعبه نیز قیام خواهد کرد.

قسمتی از شعر مزبور به این صورت است:

أَيَا بِنْتَ أَبِي بَكْرٍ فَلَكَانَ وَلَا كُنْتَ
لَكَ التَّسْعُ مِنَ الثَّمَنِ فَبِالْكُلِّ تَحْكَمْتَ
وَمَا يَسْتِ وَمَانَعْتَ وَخَاصَمْتَ وَقَاتَلْتَ
وَفِي بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ بِالظُّلْمِ تَحْكَمْتَ
هَلِ الزَّوْجَةُ أَوْلَى بِالْمَوَارِيثِ مِنَ الْبِنْتِ

(بتصرف من مناقب آل أبي طالب: ۳/ ۲۰۴)

بیت الاحزان «بیت الحزن»

اصطلاحی که در این جا حضرت عبدالبهاء به کار برده‌اند «بیت الحزن» است. «ص ۲۶۴» به آن «بیت الاحزان» نیز گفته می‌شود. در صفحه ۲۳۶ سفینه عرفان «دفتر سیزدهم» به یک معنی آن که در ارتباط با حضرت یعقوب است اشاره شده است اما معنای مرتبط با موضوع به حضرت فاطمه ربط پیدا می‌کند. شاید توضیح زیر بتواند اصل مطلب را بیان نماید که هر دو جنبه را دارا باشد:

بیت الاحزان «بیت الحزن» به معنای ماتم سرا خانه یعقوب پیامبر به هنگام دوری از فرزندش یوسف در کتاب‌های تاریخ انبیا. در ادب غنایی فارسی به ویژه در اشعار حافظ این واژه و تعبیر مترادف آن «مانند کلبه احزان کلبه غم» تکرار شده و نزد صوفیه نیز کنایه از دل محزون از دوری معشوق است (شاد ذیل «بیت احزان»؛ نفیسی، ذیل «کلبه احزان»؛ خرمشاهی، بخش ۲، ص ۸۲۸ - ۸۲۹ / قصص الانبیاء، ص ۱۰۴ / عقیفی ذیل «بیت الحزن» / اهور، ج ۱، ص ۴۹۰ - ۴۹۱، تهانوی، ج ۲، ص ۱۵۶۱)

مهم‌ترین و معروف‌ترین مصداق «بیت الاحزان» مکان یا مسجدی است در قبرستان بقیع مدینه در جانب جنوبی قبر عباس بن عبدالمطلب که «بیت الحزن» نیز نامیده شده است. مطابق برخی گزارش‌ها پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و سلم (سال ۱۱) و به دنبال تألمات شدید روحی حضرت فاطمه، سلام الله علیها و نارضایتی از وضع موجود امام علی علیه السلام مکانی را در قبرستان بقیع بیرون مدینه برای وی ساخت تا در آن به عزاداری در ماتم و فراق پدر خود بنشیند. این مکان بیت الاحزان نامیده شد.

وی روزها با دو فرزند خود حسنین علیهما السلام به بیت الاحزان می‌رفت و هنگام غروب امیرالمؤمنین ایشان را به خانه برمی‌گرداند پس از گذشت بیست و هفت روز از رحلت پدرش بر اثر شدت بیماری دیگر نتوانست بدان جا برود. (مجلسی، ج ۴۳، ص ۱۷۷ - ۱۷۸ / سپهر، ج ۴، ص ۷۱ / مقرر، ص ۹۷). منابع عامه نیز به این مکان در بقیع اشاره کرده‌اند. سمهودی (متوفی ۹۱۱، ج ۳، ص ۹۰۷) به نقل از غزالی (متوفی ۵۰۵)، ضمن بیان آداب زیارت بقیع نمازگزاران در مسجد بیت الحزن را مستحب دانسته و آن را محل اقامت حضرت فاطمه در ایام حزن او بر پدرش یاد کرده است.

طبق این بیان بعدها مسجدی نیز در مکان مزبور ساخته شده است. هم‌چنین به اقامت حضرت فاطمه پس از وفات پدرش در بیت الاحزان واقع در بقیع تصریح شده است.

(رفعت باشا، ج ۱، ص ۴۲۶) گذشته از این احتمال دارد که قبر حضرت فاطمه در بیت الاحزان باشد و پس از مسجد النبی و قبرستان بقیع بیت الاحزان را سومین مکان محتمل دفن ایشان ذکر کرده‌اند. (خلیلی، ص ۲۸۴ - ۲۸۵ / سخاوی، ج ۱، ص ۴۱)

«لیلة الهیر»

نکته فوق‌الذکر در مورد «لیلة الهیر» نیز مصداق دارد چه که دارای دو معنی است که در شرح مذکور در (سفینه عرفان، ص ۲۳۷) به یکی از آنها اشاره شده است. توضیح دوم که با موضوع مرتبط نیست، این است:

«شب سوم از جنگ قادسیه که در آن شب اعراب به لشکر ایران حمله بردند و در تمام شب جنگ جریان داشت و آن را لیلة الهیر بدان سبب گفتند که در تمام شب از طرفین بانگ و آوازی شبیه بانگ سگ فضا را پر کرده بود.» (دهخدا)

همان‌طور که قبلاً اشاره شده اصطلاحاتی را که حضرت عبدالبهاء به کار برده‌اند به موضوعی ربط پیدا می‌کند و صرفاً کاربرد لغوی ندارد. یکی از آن موارد «سیف صارم» است که به معاویه نسبت داده شده است. در روایتی به مناظره‌ای مربوط می‌شود که معاویه در مقابل شماتت طرف مقابل که به قولی عقیل و به قولی شریک‌الحارثی بوده است و او را متهم می‌کند که «سگ است و چون عو عو کرده معاویه لقب کرده‌اند و با این توصیف چگونه می‌تواند امیرالمؤمنین باشد» می‌گوید: «ایشمتمنی معاویه بن صخر.... سیفی صارم و معی لسانی»:

حدثنی محمد بن اسماعیل الواسطی عن الفرات العجلی عن ابيه عن قتادة قال: خطب معاوية بالمدينة فحمد الله وأثنى عليه وذكر علياً فقال منه ونسبه إلى قتل عثمان وإيواء قتلته والحسن بن علي تحت المنبر فقال بعد أن حمد الله وأثنى عليه: يا أهل الشام، إن معاوية يخذعكم بهذا الخاتم الذي من كان في يده جازت كتبه في الآفاق، وادخر لعياله الذخائر، فقام رجل من أهل الشام فأراد أن يقطع على الحسن كلامه فقال: يا حسن، قد وصفت لنا معاوية، فكيف صفتك للخراة؟ فقال الحسن: يا أحيمق أبعد الممشى، و أنفى الأذى، و أستنجى باليسرى، فغاظ قوله من حضر من أهل المدينة، و استشاط الحسن، فلما رأى معاوية ذلك نزل عن منبره تخوفاً أن يأتي الحسن بشيء يكرهه، و أن يتشاور الناس، فأخذ بيد الحسن و أدخله منزله، ثم دعا بماء و سويق فجدحه بيده، ثم قال: اشرب يا بن فاطمة فوالله ما جدحتك لأحد قبلك، فأخذ الحسن فشرب منه الحسن، ثم

ناوله معاویه و قال: اشرب یا بن هند فوالله ما ناولک مثلی، وإن بین الأمرین لبوناً بعيداً، فقال معاویه: أجل والله وما أردت بما قلت بأساً.

و قال معاویه لعقیل: إن فیکم لیناً قال: أجل فی غیر ضعف، وإن لنا لعزاً فی غیر کبر، و أما أنتم فإن فی لینکم غدراً، وإن فی کبرکم کفراً، فقال معاویه: دون هذا یا أبا یزید.

فقال عقیل: لذي الحلم قبل اليوم ما تفرع العصا ... و ما علم الإنسان إلا لیعلما
فقال معاویه: و إن سفاهة الشیخ لاحلم بعده ... و إن الفتی بعد السفاهة لیحلم
فقام عقیل و هو یقول: إن السفاهة قدماً من خلانقکم ... لا قدس الله أخلاق
الملاعین
العمری عن الهیثم عن ابن عباس قال: قال معاویه: الرأی الثاقب کهانة، و الحلم
سؤدد.

المدائنی و غیره

قالوا: دخل شریک الحارثی علی معاویه، و کان رجلاً دمیماً آدم شدید الأدمة شریفاً فی قومه، فلما استقر به المجلس أراد معاویه أن یضع منه فقال: إنک لشریک و ما الله شریک، و إنک لابن الأعرور و الصّحیح خیر من الأعرور، و إنک لدمیم حنقره أسود، فکیف سودک قومک؟ فقال شریک: أنک لمعاویه، و ما معاویه إلا کلبه عاوت فاستعوت فسمیت معاویه، و إنک لابن صخر و السهل خیر من الصّخر، و إنک لابن حرب و السّلم خیر من الحرب، فکیف صرت أمير المؤمنین؟ ثم خرج مغضباً و هو یقول: أیشتمنی معاویه بن صخر ... و سیفی صارم و معی لسانی^(۱)

«آمت مرحومه»

مورد دیگری را که باید مورد تأکید قرار داد منشأ عبارت «آمت مرحومه» است که مسلمانان در باره خود به کار می‌برند. گویا حدیثی در این مورد از حضرت رسول اکرم روایت شده است: «أمتی أمه مَرَحُومَةٌ مَغْفُورٌ لَهَا مَتَابٌ عَلَيْهَا» (آمت من رحمت کرده شده و گناهانش بخشیده شده و توبه‌اش پذیرفته شده است). البته صحت و سقم این حدیث مستلزم تحقیقی وسیع تر است.

حضرت عبدالبهاء در جایی (ص ۲۹۳ منتخباتی از مکاتیب) عبارت «شتان بین مشرق و مغرب» را مطرح کرده‌اند که به دور بودن راه آن حضرت با ناقضین اشاره دارد. این از

جمله اشعار قاضی تاج‌الدین است که در صفت محبوبه‌اش موسوم به «غریبه» سروده است:

خالفت اهل العشق لما شَرَقُوا فجعلت نحو الغرب وحدى مذهبى
قالوا عدلت عن الصواب وانشدوا شتان بين مشرق ومغرب
فاجتبهم هذا دليلى فانظروا للشمس هل تسعى لغير المغرب

«یعنی با گروه عاشقان مخالفت ورزیدم و راه دیگر پیش گرفتم چه آن جماعت به سمت مشرق رفتند و شاهدان مشرق‌زمینی گزیدند و من تنها راه خود را به جانب مغرب قرار دادم. ایشان از در اعتراض با من گفتند: از راه راست و جاده مستقیم عشاق منحرف شدی که ما بین مشرق‌نورد و مغرب‌سپار راه فرق بسیار است. گفتم: آری من این مخالفت را از روی این دلیل ارتکاب کردم که آفتاب همیشه به سمت مغرب سیر می‌کند پس من نیز همراهی خورشید کرده مغریبه را برگزیدم.»^(۲)

کاربرد آیات قرآنی

مطلب دیگر در ارتباط با کاربرد آیات قرآنی است که حضرت عبدالبهاء در بسیاری از موارد عین آیه را به کار نبرده‌اند بلکه تلویحاً بدان اشاره داشته‌اند و این اشاره به نحوی لطیف، به موضوعی خاص اشاره دارد؛ مثلاً به این بیان مبارک (در صفحه ۳۴۷ جلد ششم منتخباتی از مکاتیب) توجه فرمایید: «اليوم نساء ارض كل در ظل شجرة زقوم ساكن و به ظل يحموم ساعى» که به سوره صافات، آیه ۶۲ و سوره واقعه، آیه ۴۳ اشاره دارند.

در این لوح مبارک نیز عبارت «فباطل ما هم يعملون» مکرراً استفاده شده است. در قرآن کریم (اعراف: ۱۳۹) این آیه به صورت «فباطل ما كانوا يعملون» نازل شده است. داستان هم از این قرار است که حضرت موسی با بنی‌اسرائیل گروهی را دیدند که به پرستش بتان مشغول بودند. بنی‌اسرائیل به حضرت موسی گفتند که: «ای موسی، از برای ما خدایی مانند بتان آنها قرار بده.» حضرت موسی فرمود: «شما قومی نادانید. این‌ها را آنچه که در میان آنها است گمراه کرده است و باطل است آنچه که عمل می‌کنند.» در واقع حضرت عبدالبهاء حضرات ناقضین را به بت‌پرستان تشبیه فرموده‌اند.

نمونه دیگر استفاده از این آیه را می‌توان در صفحه ۱۹۴ جلد پنجم مائده آسمانی یافت که در ارتباط با حضرات علما مطرح فرموده‌اند.

«مقصوص الجناح»

مطلب دیگر استفاده از اصطلاح «مقصوص الجناح» است. در اصطلاح به معنای «شکسته‌بال» آمده است. (فرهنگ معین) فرهنگ معین از مرزبان‌نامه نقل می‌کند: «طایر اقبال تو مکسورالقلب و مقصوص الجناح ... گردید.»

در واقع طیر «مقصوص الجناح» به طیری گفته می‌شود که پرو بالش را می‌چینند اما بعداً پروازی به مراتب بلندتر خواهد داشت.^(۳)

حضرت عبدالبهاء در لوحی می‌فرماید: «مرغ مقصوص الجناح پر تازه برویاند و هلال ضعیف، بدر منیر گردد.» (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۵، ص ۲۲۷)

«رَبِّ اهد قومی فأنهم لایعلمون»

مطلب دیگر در خصوص عبارت «رَبِّ اهد قومی فأنهم لایعلمون» است. حضرت عبدالبهاء تلویحاً به حدیثی اشاره دارند که حضرت رسول اکرم در واقعه جنگ اُحد زمانی که در اثر پرتاب سنگ اعدا دندان مبارک شکست بیان فرمودند؛ به مطلبی که ذیلاً نقل می‌شود توجه فرمایید:

در شرح حدیث نبوی: «اللهم اهد قومی انهم لایعلمون» حکایت «پیامبر در حق آنانی که او را آزار کردند دعا نمود و هدایتشان را از حق تعالی درخواست.» در این زمینه مولوی در ابیاتی نغز چنین می‌فرماید که:

پیشه‌اش اندر ظهور و در کمون	اهد قومی انهم لایعلمون
ای مسلمان خود ادب اندر طلب	نیست الاحمل از هر بی ادب
ز آتش این ظالمانست دل کباب	از توجمله «اهد قومی» بد خطاب

و در ادامه مولانا حال مردان حق را در برابر ناآگاهان مشابه حالت پیامبر می‌داند که در جنگ احد سنگی به سوی او پرتاب شد و دندان مبارک وی را شکست اما پیامبر (ص) خشمگین نشد و فقط فرمود: «اللهم اهد قومی فأنهم لایعلمون» و بعد می‌گوید: مرد حق با این آزارها چیزی از وجودش کم نمی‌شود. جالب توجه این‌که اغلب این احادیث «که متضمن اشارت به سیری نبوی است» در مثنوی معنوی دستاویزی برای توجیه احوال

صوفیه و اولیای طریقت است از جمله ضرورت تحمّل و صبر اولیا و مشایخ در برابر ایذای مخالفان که مولوی، حدیث مربوط به دعا کردن پیامبر در حق دشمنان را از قول ایشان در مثنوی بیان می‌کند: «رب اغفر لقومی فانهم لا یعلمون»^(۴)

«هر راوی ضعیف را شیرگیر کرد»

«هر راوی ضعیف را شیرگیر کرد» در این بیان مبارک اشاره لطیفی به داستانی است که ذیلاً از فرهنگ دهخدا نقل می‌شود: به معنی مست و دلیر است گویند:

«بهرام گور وقتی در شکار خفته‌ای را دید در حوالی در قلعه افتاده و کلاغ با منقار چشم او را بر می‌آورد. یقین کرد مرده است. چون معلوم شد از غایت مستی و بی‌خودی از خود بی‌خبر شده به نظر بهرام گور شگفت آمده حکم به منع شراب کرد و مدتی مردم ممنوع بودند الا در خلوت پنهانی. وقتی کفش دوزی زنی گرفت و از ضعف باه او را قوت تصرف نبود برای معالجه قدری شراب کهنه خورد. مقارن این کار از کوچه غوغایی برآمد. وی نیز بیرون دوید. شیری دید که زنجیر بگسیخته و بیرون آمده و مردم از آن گریزانند. وی از سورت مستی بر شیر حمله کرد مستی چند بر بناگوش شیر زد و شیر را بگرفت و بداشت تا شیربانان در رسیدند. چون این قصه به عرض شاه رسید، بخدمت او رفتند و خواست و از راز آگاه شد و به محرمان حضور گفت: شراب نه چندان باید خورد که افتد و کلاغ چشم آدمی را برآورد بلکه آن قدر باید خورد که مست و شیرگیر شود و این سخن مثل شد و بماند.» (از آندراج / از انجمن آرا)

کلاه تتری

به نظر می‌رسد کلاه تتری علامت جاه و جلال و کلاه بَرکی که کلاه نمدی خاص زاهدان و درویشان است، علامت حقارت و کوچکی یا تظاهر به زهد و پارسایی است. شعر سعدی و حکایت مربوط به آن نیز که ذیلاً نقل می‌گردد گویای این واقعیت است که باید قلباً درویش صفت بود حتی اگر جامه پادشاهی «کلاه تتری» بر تن داشته باشی. در واقع کلاه تتری اشاره به استکبار و نخوت حضرات ناقضین و تلاش آنها برای نزدیکی با رؤسای حکومت است و نه نشانی از حقارت ظاهره. و اما حکایت سعدی چنین است: «یکی از جمله صالحان به خواب دید مر پادشاهی را در بهشت است و پارسایی در دوزخ

پرسید موجب این درجات چیست و سبب آن درکات که مردم بر خلاف این اعتقاد داشتند؟!

ندایی آمد که این پادشاه به خاطر دوستی با پارسایان به بهشت رفت و آن پارسا به خاطر تقرب به شاه، به دوزخ رفت.

دلقت به چه کارآید و مسحی و مرقع
خود را ز عمل‌های نکوهیده بری دار
حاجت به کلاه‌برکی داشتنت نیست
درویش صفت باش و کلاه تتری دار

شخصی در باب تصوف نوشته است: «تصوف بر حسب ظاهر، پشمینه‌پوشی است و آن شعار ظاهری صوفیان است اما باطن تصوف صفاجویی و تصفیۀ درونی است. این جنبۀ دوم مهم‌تر و اساسی‌تر است چنان‌که اگر کسی لباس صوفیانه هم نپوشد ولی صفات صوفیان و درویشان را دارا باشد صوفی حقیقی اوست. از این جاست که مولوی می‌گوید:

صوفی آن باشد که شد صفوت طلب
نه لباس صوف و خیطای و دَب

و سعدی می‌گوید: «حاجت به کلاه برکی - نمدی درویشان و زاهدان - داشتنت نیست / درویش صفت باش و کلاه تتری دار»

قضیه فاقبلوه به تصحیف فاقتلوه شد

احتمالاً اشاره به حدیث نبوی دارد که می‌فرماید: «إذا رأیتم معاویة علی منبری فاقتلوه». ابوالفرج بن الجوزی آن را در الموضوعات روایت کرده است. اهل تسنن سعی کرده‌اند آن را نفی کنند و بگویند چنین حدیثی وجود ندارد و سپس عنوان کردند که این در اصل «فاقبلوه» بوده و در تصحیف «فاقتلوه» شده است. (نگاه کنید به جلد ثانی الموضوعات، ص ۲۶)

در این جا اشاره به نکته دیگر لازم می‌آید. در صفحه ۲۰۸ سفینه عرفان، دفتر سیزدهم در لوح مبارک حضرت عبدالبهاء که از مانده آسمانی نقل شده لغت «غیاهب‌الآبار» آمده که به ظلمات چاه ترجمه شده است. اگرچه این لوح در صفحه ۷۵ خاطرات نه‌ساله نیز همین‌گونه ذکر شده که معنای مرتبطی «یعنی ظلمات» نمی‌تواند داشته باشد اما متن صحیح لوح مبارک در صفحه ۱۴۷ کتاب «من مکاتیب حضرت عبدالبهاء» نقل شده که «غیابه‌الآبار» است و «غیابه»، طبق فرهنگ عربی - فارسی لاروس به معنای «عمق چاه» است.

مطلب مشابه را در لوح دیگری که از قلم مرکز میثاق عزّ صدور یافته می‌توان مشاهده کرد: «هو الابهی، یا یوسف، ایها الصّدیق لابتئس من الإحتباس فی غیابة الجبّ و الأحزان؛ فسوف یأتی رائد الملکوت و یدلی دلو الوفاء و ینجیک من البئر الظّلماء و یدخلک فی مصر البهاء و یتقرّ علی سریر العلی و تمشی عزیزاً مکیناً جلیلاً بعد ما کنت غریباً ذلیلاً حقیراً. ع ع» (مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهاء، تکثیر جهت حفظ، شماره ۸۸، ص ۲۴۷)

این معنی عیناً در قرآن کریم (یوسف: ۱۱) نیز آمده است: «قال قائلٌ مِنْهُمْ لا تقتلوا یوسف و ألقوه فی غیابة الجبّ یلتقطه بعضُ السّیارة إن کُنتم فاعلین.» (مضمون آن که گفت گوینده‌ای از میان آنها که یوسف را نکشید بلکه در قعر چاه بیندازید تا برخی از کاروانیان او را برگیرند اگر هستید از کنندگان)

در همین لوح مبارک (که در ردیف ۴ ذکر شد) لغت «رائد» به معنای «آب بیار» در بیان مضمون گفتار حضرت عبدالبهاء آورده شده است. در حالی که این لغت در نوزده هزار لغت «پیشرو، پیشتاز، مقدّم، راهنما، رسول و فرستاده، فرستنده، جلورونده و نشان دهنده، طالب و جاسوس» و در فرهنگ عربی - فارسی لاروس به «جاسوس، فرستاده‌ای که گروهی او را به جایی که می‌خواهند در آن فرود آیند می‌فرستند تا آن جا را شناسایی کند. پیشرو، بلد و راهنما» معنی شده است.

همان‌طور که در لوح مبارک که در موضوع «غیابة الآبار» نقل شد «رائد الملکوت» در بیان مبارک حضرت عبدالبهاء به معنای کسی می‌تواند باشد که راهنما یا رسول و فرستاده‌ای است که فرد مقرب درگاه را از عمق چاه برهاند و به اوج ماه برساند.

اما نکته‌ای در این جا قابل توجه است و آن عبارت از آیه مبارکه در قرآن کریم (یوسف: ۲۰) است که به جای «رائد» واژه «وارد» را آورده است که به معنی «آب بیار» است: «و جائت سیارة فأرسلوا واردهم فادلی دلوّه...» (مضمون به نقل از تفسیر صفی و آمدند کاروانیان پس فرستادند آب آورشان را پس فرو نهاد دلّوش را به چاه...) اما باید توجه داشت که «وارد» دو معنا دارد که معنای دوم مورد توجه طلعت میثاق بوده و لغت جایگزین آن را به کار برده‌اند. فرهنگ لاروس واژه «وارد» را این‌گونه ترجمه می‌کند: (فاعل) برآب آینده دلیر و شجاع؛ پیشی جوینده؛ پیشرو «فأرسلوا واردهم: پیشرو خود را فرستادند» (قرآن) - راه، موی بلند و فروهشته... همان‌طور که ملاحظه می‌شود در این جا نیز مؤلف لاروس در ترجمه آیه قرآنی به معنای دوم توجه داشته است.

رائد را نیز به این معنی آورده‌اند؛ مثلاً در فرهنگ سخن در شرح واژه مزبور آمده است: «آن‌که کاروانیان او را برای جست‌وجو و پیدا کردن آب و علف پیشاپیش روانه راه می‌کنند و به مجاز پیشرو و راهنما.»

همو از بهاء‌الدین بغدادی نقل می‌کند: «لفظ نبوی ... قاید زمام معرفت و راید ریاض حقیقت باشد.» و نیز از نصرالله منشی نقل می‌کند: «در شهر کشمیر بازرگانی بود ... و زنی ماه‌پیکر داشت که نه چشم چرخ چنان روی دیده بود نه راید فکرت چنان نگار گزیده.» بنابراین به نظر می‌رسد حضرت عبدالبهاء ناظر به معنای دوّم بوده‌اند که پیشرو و راهنما است.

«میر وفا»

مطلب آخر مربوط به اصطلاح «میر وفا» است. در صفحه ۲۳۰، شماره ۶، مقصود از «میر وفا» را حضرت بهاء‌الله نوشته‌اند. با توجه به سایر الواح مبارکه به نظر می‌رسد هر یک از یاران الهی میر وفا باشد که وفا به عهد جمال ابهی کرده است. برای مثال در لوح احبای اسکندریه می‌فرمایند: «... آنان زهرند و شما شهد؛ آنان تیر جفایند و شما میر وفا» (مآخذ اشعار، ج ۲، ص ۲۱۳) در لوح دیگری خطاب به یکی از احبای از قلم میثاق صادر: «ای میر وفا، در عالم وجود صفتی بهتر و خوش‌تر و شیرین‌تر از وفا نیست ...» (یاران پارسی، ص ۴۰۲) در لوحی که خطاب به فرزندان یکی از شهدا از قلم حضرت عبدالبهاء صادر و در مکاتیب جلد اول (ص ۴۲۸ الی ۴۳۱) درج شده به آنها می‌فرمایند: «باید شما که آیت آن نجم هدایید و رایت آن میر وفا مانند پدر بزرگوار رفتار نمایید.»

در لوح دیگر می‌فرمایند:

«هوالله، ای میر وفا، در عالم وجود صفتی بهتر و خوش‌تر و شیرین‌تر از وفا نیست. این منقبت از اعظم اساس دین الهی است. اگر انسان از جمیع صفات حمیده محروم باشد ولی به این صفت قدسیّه موصوف، عاقبت حایز کمالات می‌گردد و اگر چنان‌چه حایز جمیع صفات کمالیه باشد و از صفت وفا بی‌بهره آن کمال به نقص مبدل گردد و آن خیر به شرّ و آن نورانیت به ظلمت و آن عزّت به ذلّت منتهی شود. ع» (اخلاق بهائی، ص ۲۵۸)

تنها موردی که این عبد مشاهده نموده که از مظهر ظهور با عنوان «میر وفا» یاد کنند در خصوص حضرت مسیح بوده است که در لوح مبارک خطاب به ادوارد براون فرمودند:

«ای یار مهربان، خصومت اگر از هر طرف باشد وقوعش غریب و عجیب نه. ولی با وجود عدم مقاومت و نهایت ملاحظت بالعکس از طرف مدعیان مداومت در مخاصمت این بسیار غریب است و بعید؛ مثلاً ملاحظه فرمایید که حضرت روح‌الله روح الوجود له الفدا و یا خود سرمستان صهبای او حقیقت محبت و ملاحظت و وحدت و الفت را تمثال مجسم و مثال مشخص بودند. با وجود این اسراییل [کلیمیان] آن شخص جلیل را عدوی بی‌مثیل شمرد و مرکز بغض و عدوان و هادم بنیان گفت هدم سهم و سنان نمود و فریاد الأمان برآورد. آن نور هدی را ظلمت دهما دانست و آن میر وفا را مارهایل جفا شمرد و الی الآن زبان تقبیح به حضرت مسیح گشایند...» (مآخذ اشعار در آثار بهائی، ج ۳، ص ۳۶-۳۷)

بنابراین این صفت عام است و در این جا نیز نتوان به ضرس قاطع گفت که مقصود حضرت عبدالبهاء نفس مبارک حضرت بهاء‌الله است.

یادداشت‌ها

(۱).

<http://www.islamport.com/b/4/ansab/%DF%CA%C8%20%C7%E1%C3%E4%D3%C7%C8/%C3%E4%D3%C7%C8%20%C7%E1%C3%D4%D1%C7%DD/%C3%E4%D3%C7%C8%20%C7%E1%C3%D4%D1%C7%DD%20020.html>

(۲).

<http://www.mibosearch.com/word.aspx?wName=%D8%AA%D8%A7%D8%AC+%D8%A7%D9%84%D8%AF%D9%8A%D9%86>

(۳). در معنای «مقصوص الجناح» آورده‌اند «مقصوص الجناح بین الظیور حبیس الأفدار عن تحلیف الأظیار ولعلّه کان أسرعها طیراناً».

(۴). <http://www.seemorgh.com/health/default.aspx?tabid=2114&conid=24321&mID=5722>.

درک کلام الهی

نگاهی گذرا به برداشت مخاطب لوح هرتیک

فاروق ایزدی نیا

مقدمه

در طول تاریخ ظهور ادیان و مظاهر ظهور عمدتاً برداشت‌های شخصی یا جستجو برای یافتن آن چه که به مذاق خواننده خوش آید مانع از درک عمق معنای کلام الهی شده و این‌گونه نفوس از اقبال و ایمان محروم مانده‌اند. همان‌طور که جمال‌قدم در لوح هرتیک می‌فرمایند که در زمان ظهور حضرت مسیح علما و فضلا و ادبا از ایمان و ایقان محروم شدند اما صیاد ماهی توفیق یافت که در زمره مؤمنین وارد شود. شاید این بیان حضرت بهاء‌الله در بدایت کتاب ایقان وافی به مقصود باشد که جز با انقطاع صرف امکان وصول به شاطی بحر عرفان وجود ندارد. شخصی، مانند ملا نصرالله شه میرزادی، با زیارت لوح مبارک خطاب به سلطان ایران ایمان می‌آورد و شخصی مانند شیخ محمدتقی نجفی با زیارت لوح مبارک خطاب به وی معروف به «لوح ابن ذئب» طریق لجاج و عناد می‌پیماید. چه مناسب حال این نفوس است این بیان حضرت عبدالبهاء:

«بعضی از نفوس کلمه‌ای از کتاب الهی نفهمیدند و خود را مقتدای عالم خوانند و از بحر معانی قطره‌ای نچشیدند و خویش را بحر اعظم اسرار ربّانی شمرند ... و از این عجیب‌تری خردانی چند نیز پیروی کنند و وسیله حیات و نجات طلبند ... در مدت چهل سال از علما و فضلاء جمیع عالم و نحاریام در ساحت اقدس حاضر گشتند و هر یک از غوامض مسایل الهیه سؤال می‌نمود و از معضلات حقایق حکمیّه استفسار می‌کرد و جمیع جواب مقنع استماع می‌نمودند به قسمی که جمیع به امواج علمیه بحر حضرت کبریا اقرار نموده و الآن می‌نمایند و از این گذشته بحر آیات بود که از فم مطهر در هیجان بود با وجود این قطره محدود را با این بحر اعظم مقارن گمان کردند و ذره مفقوده را به شمس قدم، مماثل دانستند.» (منتخباتی از مکاتیب عبدالبهاء، ج ۴، ص ۲۲۴)

چندی قبل در کتاب «ادیان بایی و بهائی ۱۹۴۴ - ۱۸۴۴ برخی گزارش‌های معاصران غربی» تألیف جناب دکتر موژان مؤمن، ترجمه‌ای از لوح هرتیک را مشاهده کردم که توسط مخاطب یا یکی از پیروانش صورت گرفته بود. در این ترجمه علاوه بر اشتباهات

ترجمه‌ای، برداشت‌های نادرستی نیز صورت گرفته است. در مقایسه‌ای که بین اصل لوح مبارک و ترجمه آن صورت خواهد گرفت به این نکات اشاره خواهد شد. شاید این نمونه گویای آن باشد که چرا علما و فضلاء ظاهراً از ایمان به مظهر ظهور الهی در هر دور محروم مانده‌اند.

البته تسلر «Zeller» آلمانی که ترجمه مزبور را برای جامعه مبشرین کلیسای انگلیس که بدان وابسته بود، ارسال داشته در نامه ضمیمه مدعی است که ادعای حضرت بهاء‌الله را کاملاً دریافته است. در این مقاله با استفاده از تحقیقات فاضلانۀ جناب موژان مؤمن اشارتی نیز به مخاطب لوح و فرستنده ترجمه آن خواهد شد.

جناب دکتر محمد افنان در مقاله کوتاهی که در دفتر یازدهم سفینه عرفان (ص ۲۹ - ۳۴) درج گردیده به اختصار به برخی مضامین لوح مبارک اشاره کرده و به وجود «ترجمه نارسایی از این لوح مبارک که توسط فردی از مبشرین انگلیسی در همان ایام تهیه شده» با ذکر مأخذ که همان کتاب تألیف جناب دکتر مؤمن است اشاره کرده‌اند. اگرچه مترجم وابسته به انجمن میسیونری کلیسای انگلیس بود اما خود او آلمانی بود. شرح حال مختصر وی نیز در این مجیزه خواهد آمد.

جناب ادیب طاهرزاده نیز در جلد سوم کتاب ظهور حضرت بهاء‌الله «of Revelation Baha'u'llah» (صفحه ۲۸ به بعد) در بخشی تحت عنوان «هیکیلون حیفا» «Templers» به این لوح مبارک اشاره کرده و بحثی در این خصوص نموده‌اند که در این مقاله نیز قسمتی از آن نقل خواهد شد.

جناب دیوید روه «David Ruhe» در کتاب «باب امید»^(۱) صفحات ۱۸۹ - ۱۹۳ شرحی در باب انجمن هیکل و هاردگ داده‌اند اما اشاره‌ای به لوح هرتیک نشده است.

متن این لوح مبارک در لئالی حکمت، ج ۳، ص ۲۱۵ به بعد و دفتر یازدهم سفینه عرفان، صص ۱۱ و ۱۲ درج شده است.

جناب اشراق خاوری قسمتی از لوح جمال مبارک به جناب حاجی میرزا حیدرعلی اصفهانی را در اشاره به لوح هرتیک نقل می‌نمایند:

«در جمیع کتب ذکر ظهور در این ارض موعود است و هم‌چنین در اطراف آن و جمعی هم از ممالک آخری آمده و در اطراف این ارض مقدسه مبارکه ساکن شده‌اند و می‌گویند: ظهور نزدیک است و ما آمده‌ایم تا به آن فایز شویم و ادراک

نماییم. مع ذلك در غفلت عظیم مشاهده می‌شوند. ریسیشان چند سنه قبل اراده نمود به حضور فایز شود و در ساحت اقدس این عرض مقبول نیفتاد و لکن لوح امنع اقدس مخصوص او نازل و در آن لوح ثبت شد آن چه که هر منصفی را نجات بخشد و هر قاصدی را به مقصود کشاند. مع ذلك مصداق کلمه «لایمسه إلا المظهورون» ظاهر باری، به قطره‌ای از بحر معانی آن فایز نشدند و هنوز منتظرند
 كما انتظر قوم قبلهم و معهم ...» (گنج شایگان، ص ۱۷۲)

جناب اشراق خاوری بعد از نقل لوح مبارک اظهار می‌دارند که موفق به زیارت لوح هرتیک نشده‌اند. عین همین مطلب در جلد سوم محاضرات (ذیل شماره ۱۷ - ۱ مربوط به هفته هفدهم) نیز نقل شده است. طبق افاضات جناب دکتر آفتی در ذیل مطلب فوق در محاضرات «لوح جمال قدم خطاب به جناب میرزا حیدرعلی در اواخر سنه ۱۲۹۸ ه. ق / ۱۸۸۱ م از لسان میرزا آقاخان خادم الله عزّ صدور یافته و مطلع آن چنین است: «الحمد لله الذی، سرّ خادمه بنفحات بیان اولیائه ...» در جلد اول محاضرات (ص ۱۰۵۹) نیز جناب اشراق خاوری به توضیح جمله‌ای از این لوح مبارک پرداخته‌اند اما اشاره‌ای به نام لوح ندارند.

به دو نکته دیگر نیز در این مقدمه باید اشاره نمود که در نامه خصوصی جناب دکتر مؤمن به نگارنده ذکر شده بود:

اول آن که تا قبل از کشف این ترجمه توسط جناب مؤمن، معلوم نبود که مقصود از لوح هرتیک که حضرت ولی امرالله به آن اشاره دارند، چه لوحی بوده است. ایشان در یادداشت خودشان مرقوم داشته‌اند: «اندکی بعد از یافتن این ترجمه و ارسال آن راهی ارض اقدس شدم. جناب عبدالله مصباح به من گفتند که تا قبل از دریافت این ترجمه، دارالتحقیق نمی‌دانست که لوح هرتیک چه لوحی است. آنها بسیار مشتاق یافتن آن بودند زیرا حضرت ولی امرالله آن را در زمره «معروف‌ترین آثار حضرت بهاءالله» در مجلدات عالم بهائی^(۲) ذکر فرموده بودند.» جناب اشراق خاوری نیز در کتاب گنج شایگان نوشته‌اند: «حضرت ولی امرالله در رساله «امر بهائی» در جزو قائمه الواح جمال قدم جلّ جلاله لوح هرتیک را ذکر فرموده‌اند ولی نگارنده تا کنون این لوح را زیارت نکرده است.»

دوم آن که در منطقه اشتوتگارت در جنوب آلمان، جایی که منشأ و مبدأ هیکلیون «یا به قول مترجم قرن بدیع، زهاد آلمانی» بود، egg در انتهای نام هاردگ «Hardeg» را ik تلفظ

می‌کنند. به این ترتیب معلوم می‌شود که چرا نام مخاطب لوح که هاردگ است در عنوان لوح به صورت «هرتیک» نوشته شده است.

در مورد این لوح مبارک مقاله‌ای به زبان انگلیسی توسط جناب استفن لمبدن تهیه شده که در جلد چهارم Lights of Irfan، صفحات ۹۷ - ۱۱ درج شده است. ترجمه معتبر این لوح را می‌توان در منبع مزبور، مشاهده کرد.^(۳)

طبق مکاتباتی که با جناب فؤاد ایزدی نیا شد، معلوم گردید ترجمه‌ای دیگر از این لوح وجود دارد که توسط جناب حبیب طاهرزاده تهیه شده و در مرکز جهانی بهائی مورد استفاده است.

برای آن که خوانندگان بتوانند متن لوح مبارک را با ترجمه تسلر مقایسه نمایند، عین ترجمه مزبور را که در صفحات ۱۷ - ۲۱۶ کتاب «ادیان بابی و بهائی، ۱۹۴۴ - ۱۸۴۴» آمده نقل می‌شود. یک بند از ترجمه مزبور را که مؤلف کتاب «دکتر مؤمن» عمداً حذف کرده، شخصاً برای نگارنده ارسال داشتند که ترجمه را کامل می‌کند.

مخاطب لوح

مخاطب این لوح مبارک شخصی به نام گئورگ داوید هاردگ «Hardegg Georg David» است. شرح حال مختصر وی از صفحه ۵۰۳ کتاب «ادیان بابی و بهائی» نقل می‌شود. رهبر مذهبی آلمانی متولد ۱۸۱۲ در نزدیکی شهر لودزوینگ برگ واقع در وورتمبرگ «Ludwigsberg, Württemberg» فرزند صاحب یک مسافرخانه بود. در جوانی مدتی در بلژیک زیست و عمیقاً تحت تأثیر جنبش انقلابی آن جا، قرار گرفت. به آلمان مراجعت کرد و مدتی را به علّت فعالیت‌های سیاسی در زندان گذراند اما در زندان عقیده مذهبی خود را تغییر داد و موقعی که در سال ۱۸۴۴ آزاد شد با کمال اشتیاق به تعلیمات کریستوف هوفمان «Christoph Hoffmann» روی آورد. هوفمان و هاردگ در سال ۱۸۴۹ ملاقات کردند و از آن زمان به بعد در حالی که هوفمان به جنبه نظری رسیدگی می‌کرد، هاردگ خود را به وجه عملی سازمانی انجمن هیکلیون مشغول ساخت. اگر هاردگ نبود، امکان نداشت که هیکلیون قدم به فلسطین بگذارند اما اختلافات عمیق شخصی و عقیدتی بین هاردگ و هوفمان وجود داشت و در سال ۱۸۶۸ درست قبل از عزیمت به فلسطین این اختلافات بروز کرد. وقتی به فلسطین رسیدند، هاردگ با نقشه‌های جاه طلبانه برای ایجاد و توسعه مهاجرنشین حیفا اقدام کرد و عملاً خود را از هوفمان و

مهاجرنشین یافا جدا ساخت. شورای مرکزی آلمان با قطع بودجه حيفا عکس العمل نشان داد و تا سال ۱۸۷۴ مهاجرنشین تقریباً به مرز ورشکستگی رسید. به علاوه مهاجران جدید از رهبری استبدادی هاردگ بیزار بودند. اوضاع و احوال مهاجرنشین حيفا را وادار کرد در مارس ۱۸۷۴ به هوفمان در یافا نزدیک شود و در ایجاد ائتلاف سعی نماید. هوفمان شرطی جز استعفای هاردگ را نمی پذیرفت و هاردگ از انجمن کناره گیری کرد و حدود یک سوّم مهاجرنشین هم او را همراهی کردند. یاکوب شوماخر «Jakob Schumacher» زمام امور مهاجرنشین حيفا را در دست گرفت. وفات هاردگ در حيفا در سال ۱۸۷۹ روی داد.

شرحی در باره هیکلین (Templers)

همان طور که در مقدمه اشاره شد، جناب دیوید روح در کتاب «باب امید» فصلی را با عنوان «انجمن هیکل» به این موضوع اختصاص داده اند. ترجمه این تحقیق ایشان ذیلاً نقل می گردد:

ارض اقدس همیشه جایگاهی خاص در قلوب مسیحیان عالم غرب داشته اما رویاهای آنها در باره سرزمین مزبور به ندرت مانند زهدگرایان پروتستان وورتمبرگ آلمان اواسط قرن هجدهم که انگیزه عملی داشتند تحقیقی ملموس یافته است.

یکی از ریشه های نهضت زهدگرایان^(۴) در آلمان در قرن هجدهم از عالی جناب جی ای بنگل^(۵) نشئت گرفت که پیش بینی کرد که ظهور ثانی حضرت مسیح در سال ۱۸۳۷ واقع خواهد شد. اما این انتظار رجعت نه تنها در اثر اختلافاتی در تفسیر صحف مقدسه مبهم تر و غامض تر گشت بلکه نهایتاً با نومییدی از تحقق خود پیش بینی مزبور از حساسیت افتاد. به این ترتیب بانیان انجمن هیکل^(۶) کریستوف هوفمان، گئورگ داوید هاردگ و کریستوف پائولوس ناراحت و ناراضی از بی کفایتی جامعه مسیحی که آنها مشاهده می نمودند هم خود را متوجه مجتمع ساختن مسیحیان در اورشلیم نمودند تا جامعه ای مؤمن و مخلص که توسط آنها در این شهر تأسیس می گشت «بیت روحانی» را با روح حقیقی عیسی مسیح ایجاد کنند که پولس در رساله به افسسیان^(۷) و پطرس در اولین رساله اش^(۸) طالب آن شده بودند. مختصر آن که رویای آنها تأسیس بیت الهی هیکل خدا در شهر مقدس و به نحوی گسترده در سراسر اراضی مقدسه بود گو این که امیدهای پیشین ادونتستی هنوز در آنها زنده بود. دکتر ریچارد هوفمان رییس انجمن هیکل اهدافشان را در کلامی در سال ۱۹۷۴ چنین بیان نمود:

اعضای بنیان‌گذار انجمن هیکل اعتقاد راسخ دارند که امراض و بیماری از نیازهای مبرم زمانه را به بهترین وجه می‌توان درمان و تأمین نمود مشروط بر آن که نظریه ملکوت الهی بر وجه ارض با تلاش در خانواده و در جوامعی که به سادگی سازماندهی و به سهولت هدایت شده تحقق یابد. آنها مشتاقانه امیدوار بودند که تشکیل چنین جوامعی توسط آنها به خصوص در ارض مقدس سبب خواهد شد که کل جامعه مسیحی اصل اولیه مسیحی در مورد سازماندهی را مجدداً مد نظر قرار داده عملی سازد.

در سال ۱۸۵۸ هوفمان، هاردگ و اف بوبک^(۹) به عنوان پیشگامان جهت بررسی چشم‌اندازها جهت استقرار در فلسطین به محیط نامساعد اسلامی ترک - عرب وارد شدند. بعد از مواجهه با مشکلات شدید به آلمان مراجعت کردند اما با این همه اوایل دهه ۱۸۶۰ چهار مرد جوان را به عنوان گروه مقدم جهت آماده کردن راه جهت خانواده‌ها اعزام نمودند و سپس آنها را برای اجرای جدید به خدمت گرفتند. بالاخره خود هوفمان و هاردگ در اکتبر ۱۸۶۸ وارد حیفا شدند و موج خانواده‌هایی را که در مدت زمانی بین ۱۸۶۸ تا ۱۸۷۵ سکونت اختیار نمودند هدایت کردند. هاردگ با گروه حیفا همراهی کرد و هوفمان راهی یافا شد. همه به نبوتی که آینده شکوهمند اراضی مقدسه را پیش‌بینی می‌کرد، یقین تام داشتند...^(۱۰)

سال‌های اولیه از لحاظ مادی بسیار سخت بود. مهاجران به کشاورزی و مشاغل شهری اشتغال داشتند اما به اختلافات عقیدتی جدی و تشنّت و تفرقه بین جوامع نیز مبتلا گشتند. مع‌هذا در اثر سرمشق ارزشمند و خدمات ماهرانه‌شان هیکلیون عامل مهمی در توسعه نوین ارض مقدس بودند به طوری که وقتی در دهه ۱۹۳۰ حکومت بریتانیا اکثر خانواده‌ها را در استرالیا اسکان داد و بعضی نیز به آلمان بازگشتند^(۱۱) می‌توانستند با نگاهی به پشت سر دستاوردهای قویم و مستحکم بسیاری را مشاهده نمایند.

اولین و بزرگ‌ترین مهاجرنشین در حیفا به رهبری هاردگ در سال‌های ۹ - ۱۸۶۸ تأسیس شد و مهاجران روستای خود را در غرب شهر قدیمی برج و بارودار در دشتی حاصل‌خیز در پای کوه کرمل بنا کردند. خیابان اصلی روستا از پای کوه تا ساحل خلیج حیفا امتداد داشت و به مناسبت خیابان کرمل نامیده شد. بولوار عریض که در دو سوی آن درخت کاشته شده بود، ارزش خانه‌های سنگی هیکلیون را که با گشاده‌دستی و روبه آن ساخته شده بود، دارا بود. حدود بیست و پنج خانه با عباراتی که روی نعل درگاه خانه‌ها حک شده بود، وابستگی مذهبی ساکنان آن را منعکس می‌ساخت. به‌خصوص یک خانه که

مُشرف به خیابان هاگفن «Hagefen» است مجاور نقطه‌ای است که حضرت بهاء‌الله زمانی خیمه خود را برپا کردند و اکنون از اماکن مقدسه بهائی است. بالای درگاه قدیمی آن که اکنون پنجره است، کتیبه‌ای پیش‌گویانه وجود دارد که نوشته است: Der Herr ist nahe 1871 «خدا نزدیک است، ۱۸۷۱» این کتیبه توسط سازندگان آن که خانواده پفاندر «Pfander» بودند، نوشته شده بود.^(۱۲)

این موضوع قطعی است که حضرت بهاء‌الله چند شب را در محلی که اینک «به نام لارنس اولیفانت Laurence Oliphant» خانه اولیفانت نامیده می‌شود و یکی از بناهای هیکلیون در خیابان کرمل است و نیز در مسافرخانه آنها نزدیک مهاجرنشین سپری کرده و در احیان بیماری از اطبای حاذق گروه مزبور تقاضای مداوا کرده و هم‌چنین از بعضی از هیکلیون در معاملات تجاری که متضمن تهیه اراضی روی کوه بوده، تقاضای مساعدت کرده‌اند. یکی از هیکلیون به نام ویلهلم دایس «Wilhel Deiss» نه تنها سروهای معروف خلف مقام حضرت اعلی را غرس کرد بلکه تاکستان خود روی کوه را به حضرت عبدالبهاء فروخت و سپس خودش باغبان آن حضرت شد. حضرت ولی‌ام‌الله آن‌طور که در گوهر یکتا ثبت شده، فضیلت‌های همسایگان عضو هیکلیون را ستوده‌اند گویا که رمد بصر آنها مانع از مشاهده اهمیت امر مبارک و تحقق پیش‌گویی بنگل شد...^(۱۳)

هیکلیون و امر مبارک

اما شرحی که جناب ادیب طاهرزاده در باره هیکلیون نوشته‌اند در ارتباط با امر مبارک است؛ ذیلاً ترجمه شرح ایشان نقل می‌گردد:

هیکلیون حیفاً - جالب آن که بسیاری از محققین قرن نوزدهم کتاب مقدس نتیجه‌گیری کردند که مَجی ثانی حضرت مسیح نزدیک است و این که بنا به گفته بسیاری حدود سال ۱۸۴۴ [سال اظهار امر حضرت رب اعلی] رخ خواهد داد. بنابراین حیرت‌آور نیست که گروهی از آلمانی‌ها که به هیکلیون شهرت دارند، منازل خود را به شوق دیدار مولایشان در زمان ظهورش ترک کردند و راهی ارض مقدس شدند. آنها از نبوت استنتاج کرده بودند که مسیح موعود در آن جا ظاهر خواهد شد. مردم از کلیه نژادها او را خواهند شناخت و این که سلطنت روحانی خود را در ارض مزبور تأسیس خواهد کرد. ورود آنها به پای کوه کرمل در همان سالی شروع شد که حضرت بهاء‌الله در نقطه دوردستی یعنی بغداد در سال ۱۸۶۳ اظهار امر فرمودند. آنها در سال ۱۸۶۸ مهاجرنشینانی را بناکردند که در یک

مایلی جایی که آن زمان روستای حیفا بود، قرار داشت. روی درگاه خانه‌های آنها هنوز کتیبه Der Herr ist Nahe «خدا نزدیک است» قرار دارد.^(۱۴)

چقدر جالب است که وقتی یک سال بعد حضرت بهاءالله خیمه خود را در مجاورت منزل آنها برپا کردند مظهر کلی الهی از کنار آنها عبور کرد و به عرفانش نایل نشدند. لوحی از قلم حضرت بهاءالله در جواب نامه‌ای از گنورگ داوید هاردگ رییس هیکلین حیفا عزّ نزول یافت. این لوح مبارک که معروف به لوح هرتیک است به لسان عربی است و به نظر می‌رسد در بیت عودی خمّار نازل شده باشد.

با در نظر داشتن این نکته که هیکلین صرفاً به قصد آن‌که شاهد رجعت حضرت مسیح باشند^(۱۵) به ارض مقدّس آمده بودند، این لوح مبارک از اهمّیت خاصی برخوردار است. مطالعه دقیق آن سبب می‌شود خواننده به این فکر بیفتد که هاردگ مخاطب آن باید با زبان رمز و راز که در این لوح مشاهده می‌شود، آشنا بوده باشد. حضرت بهاءالله می‌فرماید که در نامه هاردگ علایمی را یافته‌اند که به خلوص و صداقت او دلالت دارد و دعا می‌فرمایند که خداوند او را به درک حقایق مکنون در این لوح هدایت فرماید و او را به استماع نغمات ورقای احدیه قادر سازد. هیکل مبارک او را به تعمق در کلام الهی، قدرت آن و نیز ملاحظتش توصیه می‌فرمایند و یادآوری می‌کنند که همین قدرت کلمه‌الله است که قلب اوّل من آمن به حضرت مسیح را مجذوب ساخت. می‌فرمایند که اکثریت امم در اثر اوهام و خیالات واهی خویش از وصول به معرفت مولایشان ممنوع گشته‌اند و تصریح می‌فرمایند که برّ و بحر در این یوم قایل به حقیقت الهیه هستند و این‌که وقتی زمان مقتضی فرا رسید، جبل کرمل از نسّماتی که از سوی پروردگارش در هبوب بود به اهتزاز آمد.

حضرت بهاءالله توجّه هاردگ را به ایام حضرت مسیح جلب می‌کنند که علما، فضلا و فلاسفه زمان آن حضرت را انکار کردند در حالی که صیاد ماهی عاری از علم و دانش به عرفان حضرتش نایل گردید. ایشان به هاردگ اطمینان می‌دهند که اگر صادقانه در تاریخ سلف تعمق نماید و در عین حال خداوند را حاضر و ناظر بداند نور الهی را عیان در مقابل خویش خواهد یافت. حضرت بهاءالله دیدگاه‌های هاردگ در باره ظلمتی که ارض را فرا گرفته تأیید می‌فرمایند و توضیح می‌دهند که ظلمت مزبور عبارت از اوهام و خرافاتی است که امم ارض را احاطه کرده و آنها را از توجّه به ملکوت الهی که در این یوم ظاهر شده منع کرده است.

اگر چه حضرت بهاء الله در این لوح مبارک عموماً در باره ظهور الهی در این عصر هدیر ورقا خریر ماء حیات ظهور نور الهی و ملکوت او سخن می گویند اما مقام خویش را صریحاً بیان نمی فرمایند و به نفس مبارک خود بالصراحه اشاره ندارند. فی الحقیقه ایشان بیان می فرمایند که اگر هیکل مبارک علامت کسی را که در هاله ای از اسرار پیچیده شده یعنی خود ایشان مکشوف سازند، قلوب مردمان قرین خوف و وحشت خواهد شد. شاید دلیل آن این باشد که حضرت بهاء الله که قبلاً پیروان خود را از تبلیغ امر الهی به نفوسی که تحت حکومت امپراطوری عثمانی سکونت دارند منع فرموده بودند، اعلام مقام خویش به صریح عبارت به اعضای مهاجرنشین مسیحی ساکن حیفا را دور از حزم و درایت مشاهده می فرمودند.

به علاوه بخشی از این لوح مبارک به لسان رمز نازل شده است؛ مثلاً حضرت بهاء الله در هزارتوی چند حرف عربی و اشارتی تلویحی به کلمات اصلی از سایر الواح خود یا کلماتی از حضرت ربّ اعلی و حتی اسلام اسم خویش را پدید می آورند. باید در آثار مبارکه این ادیان کاملاً تبخّر داشت تا بتوان اهمّیت این بیانات نمادین مورد استفاده حضرت بهاء الله را دریافت. مضافاً با استفاده از فنّ استفاده از ارزش های رقومی حروف عربی ایشان واژه «معزی» [تسلّی دهنده] را که اشارتی به مقام خود ایشان در اصطلاحات عهد جدید است به وجود می آورند. به سختی می توان باور کرد که مخاطب این لوح، قادر به درک برخی از این اصطلاحات نمادین و اسرار آمیزی را که حضرت بهاء الله تعمداً به کار برده اند، بوده باشد. به احتمال قوی به این دلیل است که در ابتدای این لوح ایشان دعا می فرمایند که خداوند، هاردگ را در درک اهمّیت آن چه که در کلام آن حضرت مکنون است قادر سازد. ایشان به وی اطمینان می دهند که اگر در آن چه که ایشان به او توصیه می فرمایند تعمق نماید و از وصایای هیکل مبارک تبعیت نماید، حقیقت را در این یوم در خواهد یافت.

مستغنی از بیان است که هاردگ و احدی از دیگر اعضای مهاجرنشین مسیحی قادر به درک حقیقت پیام حضرت بهاء الله نشدند. این علی رغم این واقعیت بود که از همان ایام اولیه برخی از اعضای مهاجرنشین از جمله خود هاردگ در تماس با احبّا و حضرت عبدالبهاء بودند و بعداً حضرت بهاء الله اواخر ایام حیات عنصری شخصاً به حیفا تشریف فرما شدند و زمانی نیز در یکی از منازل متعلّق به هیکلیون اقامت فرمودند. این که آنها از معرفت به مقام آن حضرت باز ماندند شاید برای ناظری که با تاریخ ادیان نا آشنا

است عجیب به نظر برسد تاریخی که هر زمان مظهر ظهور جدید خداوند عرض جمال به بندگان ربّ متعال می‌کند تکرار می‌شود. تقریباً دو هزار سال قبل از آن که هیکلیون آلمانی به ارض اقدس وارد شوند سکنه همین ارض با شور و شوقی بسیار زیاد منتظر ظهور ماشیح بودند و با این همه زمانی که خود را در شخص حضرت مسیح ظاهر فرمود و در میان آنها حضور یافت او را ردّ کردند. این کلمات حضرت بهاءالله واقعاً در مورد همین قضیه مصداق دارد:

«ناظر به ایام قبل شوید که چقدر مردم از اعالی و ادانی که همیشه منتظر ظهورات احدیه در هیاکل قدسیه بوده‌اند به قسمی که در جمیع اوقات و اوان مترصد و منتظر بودند و دعاها و تضرع‌ها می‌نمودند که شاید نسیم رحمت الهیه به وزیدن آید و جمال موعود از سُرّادق غیب به عرصه ظهور قدم گذارد و چون ابواب عنایت مفتوح می‌گردید و غمام مکرمت مرتفع و شمس غیب از افق قدرت ظاهر می‌شد جمیع تکذیب می‌نمودند و از لقای او که عین لقاءالله است احتراز می‌جستند.»
(ایقان، ص ۳) (۱۶)

مترجم بهائی لوح مبارک

در مقدمه ذکر شد که جناب استفن لمبدن ترجمه معتبری را از این لوح مبارک فراهم آورده‌اند. ایشان مقدمه‌ای در باره این لوح و ارتباط هاردگ با جامعه بهائی نوشته‌اند که اطلاع بر آن مفید تواند بود ذیلاً ترجمه مقدمه ایشان نقل می‌گردد:

میرزا حسین علی نوری ملقب به بهاءالله «به معنای جلال الهی، ۱۸۱۷ - ۱۸۹۲» که امر بهائی را اواسط قرن نوزدهم بنیاد نهادند تعدادی از الواح مبارکه را در اواخر دوران رسالت خود (۱۸۶۸ - ۱۸۹۲) در جلیل غربی «عکا» خطاب به مسیحیان نازل فرمودند. مهم‌ترین آنها عبارتند از لوح پاپ «حدود سال ۱۸۶۹ خطاب به پاپ پی نهم» و لوح اقدس (اواخر دهه ۱۸۷۰؟) است که به احتمال قوی خطاب به «دکتر» فارس افندی که توسط ملا محمد نبیل زرنندی (۱۸۳۱ - ۱۸۹۲) در سال ۱۸۶۸ به امر بهائی هدایت شد عزّ نزول یافت. اکنون معلوم است که لوح حضرت بهاءالله که معمولاً به عنوان لوح هرتیک به آن اطلاق می‌شود نیز خطاب به فردی مسیحی به نام گئورگ داوید هاردگ «هرتیک» (۱۸۱۲ - ۱۸۷۹) نازل شده است. در دوران مسجونیت حضرت بهاءالله در عکا هاردگ رهبر Tempelgesellschaft «جامعه انجمن هیکلیون در حیفا» بود.

نگارنده ابتدا با یادداشتی از عبدالحمید اشراق خاوری در گنج شایگان^(۱۷) با ماهیت لوح هرتیک آشنا شدم «و چون منتشر نشده بود» در عریضه‌ای به مرکز جهانی بهائی در حیفا طالب نسخه‌ای از آن برای مطالعه تفصیلی شدم. با دریافت نسخه تایپ شده سعی کردم دریابم که حروف «ه. ر. ت. ک.» به چه معنی است زیرا آشکار بود که نه ساختار عربی داشت و نه فارسی. بالاخره با این حدس که ممکن است به نام مخاطب لوح اشاره داشته باشد نام هاردگ به ذهن خطور کرد. سپس به کتاب ادیان بابی و بهائی/اثر موژان مؤمن مراجعه کردم و در کمال مسرت دریافتم آنچه که آشکارا ترجمه بسیار مغشوش و مخدوشی از لوح هرتیک بود، توسط میسیونر مسیحی یون تسلر (حدود ۱۸۳۰ - ۱۹۰۲) به عنوان نامه حضرت بهاءالله به هاردگ به انجمن میسیونری کلیسای انگلیس فرستاده شده است. به علاوه چون تاریخ نامه تسلر ضمیمه لوح مبارک حضرت بهاءالله به هرتیک ۸ ژوئیه ۱۸۷۲ بود می‌توان استنباط نمود که لوح هرتیک بین اواخر ۱۸۶۸ «وقتی که حضرت بهاءالله و هاردگ به ترتیب وارد عکا و حیفا شدند» و ۸ ژوئیه ۱۸۷۲ نازل شده است. به این ترتیب تاریخ نزول لوح خطاب رهبر هیکلیون توسط حضرت بهاءالله به احتمال قوی بین اواخر ۱۸۷۱ و اوایل ۱۸۷۲ (مطابق ۱۲۸۸ و ۱۲۸۹ هجری قمری) بوده است.

هاردگ و انجمن هیکلیون

عالم جدلی و الهیات کریستوف هوفمان (متولد لئونبرگ «Leonberg» در ۱۸۱۵ و متوفی در اورشلیم در ۱۸۸۵) که جهت‌گیری مذهبی‌اش ریشه در زهدگرایی آلمانی و اعتقاد فوق‌العاده به سلطنت هزارساله حضرت مسیح داشت انجمن هیکلیون را تأسیس کرد. او که تحت تأثیر این اعتقاد بود که روز قضاوت خداوند و رجعت حضرت مسیح نزدیک است و «مسیحیت متداول» زمان خود را مورد انتقاد قرار می‌داد، در عین حال که ساکن لودویگسبرگ «Ludwigsberg» بود اوایل دهه ۱۸۵۰ برای دفاع از ایجاد «امت خداوند» به آلمانی «das Volk Gottes» آمد. او یا تحت تأثیر وقایع جنگ‌های کریمه (۶ - ۱۸۵۳) یا این اعتقاد بود که امپراطوری عثمانی در حال زوال و فروپاشی بود به نحوی که این نظریه را در سر می‌پروراند که او و امتش ممکن است وارثان و عود کتاب مقدس باشند. او نظریه‌ای را حول معبد یا هیکل [اورشلیم] و بازسازی آن پرداخته بود و رویای مهاجرت دسته‌جمعی به فلسطین را در سر می‌پروراند.

در سال ۱۸۵۴ این قبیل نظریه‌های خیال‌بافانه هوفمان را به تأسیس «انجمن اجتماع امت خداوند در اورشلیم» «Gesellschaft für Sammlung des Volkes» (Gottesin Jerusalem) هدایت کرد. دستیارش گئورگ داوید هاردگ تاجر اهل لودویگسبرگ که بعد از زندانی شدن به علت فعالیت‌های انقلابی به عرفان روی آورده بود، او را در این راه یاری نمود. تا اواسط دهه ۱۸۵۰ هوفمان و هاردگ توانسته بودند حدود ده هزار عضورا ثبت نام کنند. از طریق انجمن فرانکفورت تلاشی صورت گرفت که عریضه‌ای به سلطان عبدالمجید «سلطان عثمانی از ۱۸۳۹ تا ۱۸۶۱» جهت کسب اجازه برای استقرار در فلسطین تسلیم گردد. این عریضه با ناکامی روبرو شد و اعضای انجمن مجبور شدند به استقرار در نزدیکی مارباخ «Marbach» قناعت نمایند (۱۸۵۶). چهارتن از رهبران نهضت از جمله هوفمان و هاردگ در سال ۱۸۵۸ به فلسطین سفر کردند. آنها تا حدی به ماهیت عمدتاً غیرعملی بلندپروازی‌های معادگرایانه خود پی بردند. سپس در سال ۱۸۵۹ رهبران «امت خداوند»، رسماً از کلیسای ملی انجیلی اخراج شدند. در نتیجه در سال ۱۸۶۱ هیئت مذهبی متمایز خود را در کرشن‌هاردهوف «Kirschenhardhof» با عنوان معبد یا هیکل آلمانی «Deutsche Tempel» تأسیس کردند. هوفمان رهبری روحانی و هاردگ رهبری موقت غیرمذهبی را به عهده گرفت و یک شورای مشورتی شیوخ دوازده‌گانه نیز داشتند.

تا سال ۱۸۶۷ تعداد اعضا تا سه هزار نفر شامل زنان و کودکان کاهش یافت. علی‌رغم این واقعیت در سال ۱۸۶۸ گروهی از خانواده‌های هیکلیون تلاشی بی‌حاصل برای استقرار در منطقه نهلال^(۱۸) نمودند گو این‌که تا این زمان خصومت شدیدی بین هوفمان و هاردگ ایجاد شده بود اما تصمیم گرفته شد به فلسطین مهاجرت نمایند و از آن‌جا برای کسب حمایت از نهضت تلاش نمایند. به این ترتیب هوفمان و هاردگ هر دو در سی‌ام اکتبر ۱۸۶۸ وارد حیفا شدند. در بحبوحه مشکلات و مخالفت‌های قابل توجه محلی، ابتدا به تأسیس مهاجرنشین کشاورزی مبادرت کردند. چند ده خانواده هیکلیون از وورتمبرگ «جنوب آلمان» در پای دماغه غربی کوه کرمل مستقر شدند. بنا به گفته کاتس «Katz» «وابستگان و خویشاوندان آلمانی‌نژاد از جنوب روسیه و عده‌ای که به امریکا مهاجرت کرده، شهروند شده بودند عمدتاً از ایالت نیویورک» به آنها پیوستند. (Katz 1994 : 263)

در سال ۱۸۶۹ هوفمان به یافا مهاجرت کرد و مدرسه و بیمارستانی تأسیس نمود. تا سال ۱۸۷۴ شکاف بین هوفمان و هاردگ به چنان حدی رسید که هوفمان اتحادیه هیکل را برای خود تأسیس نموده، حمایت یک سوم جامعه شاید دویست نفری «؟» حیفا را جلب

نمود. این حامیان هاردگ متعاقباً به کلیسای انجیلی «آلمان» بازگشت نمودند گو این که هیکلیون حیفا تحت رهبری جدید به رشد و توسعه ادامه دادند. علی‌رغم مخالفت‌های گاهی شدید محلی از سوی مسلمانان و اعراب مسیحی تعداد هیکلیون حیفا از حدود ۳۰۰ نفر در اوایل دهه ۱۸۸۰ به حدود ۷۵۰ نفر در زمان شروع جنگ جهانی اول (۱۹۱۴) افزایش یافت.

از جمله نامه‌های مذکور در سفرنامه جی. ام. امرسون با عنوان نیویورک به مشرق‌زمین (۱۸۸۶) نامه‌ای شامل تفصیلاتی در باره اوضاع و شرایط در حیفا و عکا از جمله وضعیت «مهاجرنشینان آلمانی» «هیکلیون» است:

یکی از جالب‌ترین و چشم‌گیرترین ویژگی‌های حیفا استقرار گروهی از آلمانی‌ها در این جا است که به مهاجرنشین آلمانی معروف است. آنها بیست و پنج سال قبل با انگیزه مهاجرت با احساسات مذهبی به این جا آمدند. در فلسطین سه مهاجرنشین متمایز - در اورشلیم، یافا و حیفا - وجود دارد که حدود هزار عضو را شامل می‌شود. مهاجرنشین این جا [حیفا] حدود سیصد عضو دارد و آنها از بسیاری جهات مردمان جالب توجهی هستند. ظاهر آن بخش از شهر که آنها در اختیار دارند از این نظر که با نقشه و همیشه تمیز و مرتب است، تضاد چشم‌گیری با شهر اصلی دارد. این مهاجران تنها مردمان خودکفایی هستند که برای زندگی به فلسطین آمده‌اند. (Emmerson 1887: 113)

هاردگ و دیانت بهائی

همان‌طور که قبلاً اشاره شد، حضرت بهاء‌الله همراه با شصت تن از اصحاب و اعضای عایله مبارکه روز ۳۱ اوت ۱۸۶۸ حدود چهل روز قبل از آن که هوفمان و هاردگ برای تأسیس مهاجرنشین خود به حیفا وارد شوند، به صورت زندانی به عکا وارد شدند. هیکل مبارک با آن که ابتدا به فرمان سلطان عبدالعزیز تحت حبس شدید درون قشله بودند اما تا اواخر ۱۸۷۱ توانستند در بیت عودی خمّار در قلب محله مسیحی نشین عکا مستقر شوند. حضرت بهاء‌الله از این جا توانستند علاقه و توجه چند تن از افراد متشخص محلی از جمله شیخ محمود عربی «وفات اواخر دهه ۱۸۹۰ بعداً مفتی عکا» را به خود جلب نمایند.

هاردگ قبل از آن که حضرت بهاء الله به بیت عودی خمار نقل مکان فرمایند، با بهائیان در حیفا و عکا تماس حاصل کرد. یاکوب شوماخر (۱۸۲۱ - ۱۸۹۱)؛ نماینده کنسولی امریکا در حیفا و عکا تقریباً مدت بیست سال (شهروند آلمانی الأصل تبعه امریکا (Katz 1994: 120) و عضو هیکلین که بعد از هاردگ به ریاست مهاجرنشین حیفا منصوب شد، نامه ذیل را «که قسمتی از آن نقل شده» در نشریه رسمی هیکلین موسوم به *Süddeutsche Warte* به تاریخ ۲۹ ژوئن ۱۸۷۱ چاپ کرد:

«می توانم باز هم از پدیده روحانی دیگری خبر دهم که می تواند سبب تقویت اعتقاد ما گردد. این به هفتاد ایرانی مربوط می شود که به علت اعتقادات خود به عکا تبعید شده اند. آقای هاردگ قبلاً مدت زمان قابل توجهی را صرف کرده و تلاش نموده که مبنای اصلی اعتقاد آنها را کشف کند و همین دیروز از طریق مترجم با آنها حشر و نشری داشت.» (Momen, op. cit., 236)

اندکی بعد از انتشار یادداشت شوماخر در باره بهائیان، مقاله ای توسط خود هاردگ به تاریخ ۱۵ ژوئن ۱۸۷۱ در همان نشریه رسمی هیکلین به تاریخ ۲۰ ژوئیه ۱۸۷۱ درج شد. این مقاله حاوی تفصیل مجهودات هاردگ برای پی بردن به تعالیم و تاریخ بهائی بود. هاردگ هم چنین به مصاحبه ای اشاره می کند که بعد از ناکامی از مصاحبه با خود حضرت بهاء الله روز دوم ژوئن ۱۸۷۱ در عکا با فرزند ایشان حضرت عبدالبهاء (۱۸۴۴ - ۱۹۲۱) داشته است. او هم چنین به تماس هایی که با بهائیان حیفا داشته اشاره می کند و برداشت و عقیده خود را بیان می کند که: «این مردمان علی رغم تمام ابهام علمی در جستجوی حقیقت بودند.» (همان مأخذ، ص ۲۳۷) هاردگ به احتمال زیاد سفرهای دیگری هم به عکا نمود تا در باره عقاید بهائیان تحقیق نماید و تلاش کند که بهائیان را به مسیحیت جلب کند یا آنها را مسیحی نماید.

مسیونری به نام جیمز جی هیوبر (James J. Huber) (۱۸۲۶ - ۱۸۹۳) که در دهه ۱۸۷۰ در ناصره سکونت داشت، در نامه ای به تاریخ ۲۸ نوامبر ۱۸۷۲ ثبت نموده که هاردگ از او دعوت کرده که در سفری برای ملاقات با بهائیان عکا او را همراهی نماید. آنها در اکتبر ۱۸۷۲ با هم به عکا سفر کردند چون بعضی از بهائیان به آنها وعده مصاحبه ای با حضرت بهاء الله را داده بودند. شاید در نتیجه عزلت اختیار کردن حضرت بهاء الله در بیت عودی خمار بعد از تنش های بهائیان - ازلیان و سوء رفتار بعضی از بهائیان که به قتل چند ازلی منجر شد بوده باشد.

حضرت بهاء الله شخصاً در یکی از الواح مبارکه که احتمالاً حدود سال ۱۸۷۵ و خطاب به حاجی میرزا حیدرعلی اصفهانی (متوفی به سال ۱۹۲۰ در حیفا) نازل شده به میل هاردگ به انجام دادن مصاحبه‌ای با هیکل مبارک اشاره فرموده‌اند. (نگاه کنید به گنج شایگان، ص ۱۷۲) در این لوح حضرت بهاء الله تلویحاً اشاره می‌فرمایند که در کلیه کتب [مقدسه] «ذکر ظهور در این ارض موعود است.» ایشان به هیکلیون اشاره دارند که از نقاط دوردست آمدند که در نواحی اراضی مقدسه سُکنا گزینند. هیکلیون عبارت «خدا نزدیک است» را کتیبه کردند، و مقصود آن که می‌گویند: «ظهور نزدیک است و ما آمده‌ایم تا به آن فایز شویم و ادراک نماییم.» با این همه به بیان حضرت بهاء الله در غفلت عظمی به سر می‌برند. هیچ یک از هیکلیون بهائی نشدند بنابراین اشاره مذکور در لوح مزبور به هاردگ و نزول لوح هرتیک است:

«ریسشان چند سنه قبل اراده نمود به حضور فایز شود و در ساحت اقدس این عرض مقبول نیفتاد. ولکن لوح اقدس مخصوص او نازل و در آن لوح ثبت شد؛ آن چه که هر منصفی را نجات بخشد و هر قاصدی را به مقصود کشاند. مع ذلک مصداق کلمه «لایمسه إلا المطهرون» ظاهر. باری، به قطره‌ای از بحر معانی آن فایز نشدند...» (گنج شایگان، ص ۱۷۲)

اگرچه حضرت بهاء الله هیکلیون قرن نوزدهم را به عنوان مردمانی که به عرفان ایشان نایل نشده و به پیامشان جواب نداند معرفی می‌کنند اما به نظر می‌رسد که بهائیان روابط صمیمانه‌ای با آنها برقرار کرده‌اند. حضرت بهاء الله بنفسه در موارد عدیده شاید در طی سفرهای متعدد به حیفا در دهه ۱۸۸۰ و اوایل دهه ۱۸۹۰ به حیفا با آنها تماس شخصی داشته‌اند.

مترجم مسیحی لوح مبارک

همان طور که قبلاً توضیح داده شد، این لوح مبارک را یکی از میسیونرهای آلمانی وابسته به انجمن میسیونری کلیسای انگلیس ترجمه کرده برای انجمن مزبور ارسال داشت. او شخصی به نام یون تسلر بود. جناب دکتر مؤمن در صفحه ۵۲۸ کتاب خود در باره او چنین نوشته‌اند:

«میسیونر آلمانی متولد بیسیگه‌هایم (Bisigheim) در وورتمبرگ حدود سال ۱۸۳۰. او به حوزه علمی مسیحی بازل (Basle) [واقع در سویس] رفت. در سال ۱۸۵۵ شمّاس و در ۱۸۵۸

کشیش شد. در ۱۸۵۵ در مقام مبلغ مذهبی انجمن تبلیغی کلیسا «CMS» به فلسطین عزیمت کرد. تا ۱۸۵۷ در ناصره بود و سپس به اورشلیم رفت. در سال ۱۹۰۱ به ساکسونی بازگشت. در ۱۹ فوریه ۱۹۰۲ در آلمان درگذشت.

نامه‌ای که تسلسر ضمیمه ترجمه لوح مبارک کرده، به گفته دکتر مؤمن که نامه مزبور را در کتاب خویش آورده، نشان می‌دهد که ادعاهایی را که حضرت بهاءالله مطرح فرموده‌اند دریافت است:

به ضمیمه نسخه‌ای از ترجمه نامه رهبر بابیان، بهیا الله «Beheya Allah» که فعلاً در عکا زندانی است برای شما می‌فرستم. با کمال علاقه مقاله مندرج در Missy [Missionary] Intelligencer مورخ ژوئن در باره این فرقه را خواندم و بر این باورم که نامه ضمیمه برای سردبیر اینتلیجنسر می‌تواند جالب باشد. اصل این نامه به عربی نوشته شده و غالباً از قافیه استفاده کرده که تا حدی معنی را مبهم می‌سازد و در ترجمه لفظ به لفظ نمی‌توان از آن تقلید نمود. مایل نیستم نشر عمومی یابد زیرا نمی‌دانم که آیا صاحب آن مایل به چنین کاری هست یا خیر. اگر چه بهیالله نحوه استفاده از زبان و اشارات صحف مقدسه و نظریه‌های روحانی را که قبلاً سبب فریب خوردن دکتر چاپلین و آقای اسمیت شده، خوب می‌داند اما از این نامه کاملاً معلوم است که فقط برای خود مرجعیت الهی را مدعی است. این از مکالمات مکرر در سال‌های گذشته با برخی از پیروانش که از ناصره عبور می‌کردند نیز به نظر می‌رسد. تعصب افراطی بابیان در روحیه واقعی بهیالله با این واقعیت ثابت می‌شود که زمستان گذشته سه تن از پیروانش که در تبعید با او همراه بودند به فرمان او مخفیانه به قتل رسیدند و مدتی بعد هم سه تن از بابیان علناً و تا اندازه‌ای جلوی چشمان پاشای عکا به امر بهیا کشته شدند. (ادیان بابی و بهائی، ص ۲۱۷)

برخی از نکات لوح هرتیک

اگر چه در این مختصر نمی‌توان به کلیه نکات لوح مبارک پرداخت اما به چند مطلب اشاره می‌شود:

۱. مطهرالعلل: در بشارات انبیای بنی اسرائیل مذکور است که حضرت رب الجنود در یوم موعود جمیع امراض را شفا عطا می‌فرماید و کل را از امراض و علل پاک و مطهر می‌سازد. از جمله در باب سی و پنجم کتاب اشعیای نبی (آیه ۴ به بعد) این بشارات مذکور و مندرج است:

«به دل‌های خایف بگویند قوی شوید و مترسید، اینک خدای شما با انتقام می‌آید. او با عقوبت الهی می‌آید و شما را نجات خواهد داد آن‌گاه چشمان کوران باز خواهد شد و گوش‌های کران مفتوح خواهد گردید؛ آن‌گاه لنگان مثل غزال جست‌وخیز خواهند نمود و زبان گنگ خواهد سرایید زیرا که آب‌ها در بیابان و نهرها در صحرا خواهد جوشید...» (رحیق مختم، ج ۲، ص ۱۰۷۲)

در الواح جمال مبارک نیز بر این نکته تأکید شده است:

«قد اهتَزَ کوْمُ الله من نَسَمَةِ الوصالِ اِنَّهُ سُمِّيَ بکرمل یُنَادی قد اُتِی بانی الهیکل و مطَهَّرُ العلل. طوبی للفائزین.» (لئالی الحکمة، ج ۲، ص ۲۶۰)

۲. اِنْ اَوَّلَ مَنْ اَمِنَ بِالرَّوْحِ قَدْ اَخَذَهُ جَذْبَ کَلِمَةِ رَبِّهِ: اشاره به ایمان آوردن شمعون صفا ملقب به پطرس به حضرت مسیح است که بعد از ایمان به آن حضرت چنان منجذب شد که سرانجام در سبیل ترویج امر الهی به شهادت رسید.

۳. بانی الهیکل: در باب سوّم کتاب ملاکی (آیه ۱) می‌گوید: «خداوندی که شما طالب او می‌باشید ناگهان به هیکل خود خواهد آمد.» در این آیه بشارت بنای هیکل خداوند در ظهورش داده شده زیرا می‌فرماید خداوند به هیکل خود خواهد آمد. مسیحیین می‌گویند: مقصود از این نبوّت، حضرت مسیح است ولی چون در آیه پنجم همین باب سوّم می‌فرماید که: «من برای داوری نزد شما خواهم آمد.» معلوم است که مقصود، ظهور جمال قدم و پدر آسمانی است زیرا در انجیل جلیل وارد شده که حضرت مسیح فرمودند: «خدا، پسر خود را در جهان نفرستاد تا بر جهان داوری کند.» (انجیل یوحنا، باب ۳، آیه ۱۷): «اگر کسی کلام مرا شنید و ایمان نیاورد، من بر او داوری نمی‌کنم زیرا که نیامده‌ام تا جهان را داوری کنم.» (همان، باب ۱۲، آیه ۴۷) بنابراین مقصود از این که «من رسول خود را خواهم فرستاد و او طریق را پیش روی من مهیا خواهد ساخت» (ملاکی، باب ۳، آیه ۱) حضرت ربّ اعلیٰ جلّ ذکرة و مقصود از ورود خدا در هیکل خود، ظهور جمال مبارک جلّ جلاله است.

در توقیع مبارک «قد ظهر یوم المیعاد»، ص ۲۶، چنین مسطور است:

«حضرت بهاء‌الله امر فرمودند که مهم‌ترین الواحشان که به هر یک از سلاطین منفرداً خطاب گردیده به شکل هیکل که کنایه از هیکل انسانی است نوشته شود و در خاتمه کلمات ذیل که اهمیّت این رسالات را واضح و ارتباط آنها را با نبوّات عهد عتیق به طور مستقیم ثابت می‌دارد درج گردیده است. (کذلک عمّرنا

الهيكل بأيدى القدرة و الإقتدار إن كنتم تعلمون. هذا لهيكلٌ وُعدتم به فى الكتاب تقربوا إليه هذا خيرٌ لكم إن كنتم تفقهون. أنصفوا يا ملأ الأرض هذا خيرٌ أم الهيكل الذى بنى من الطين. توجهوا اليه كذلك أمرتم من لدى الله المهيمن القيوم)» (رحيق مختوم، ج ۱، ص ۲۳۲)

۴. إن بُطرس الحوارى مع علو شأنه و سمو مقامه أمسك اللسان إذ سُئل: اشاره است به زمانى که حضرت مسیح را دستگیر کرده بودند و چون از پطرس پرسیدند که آیا از پیروان آن حضرت است، او انکار نمود. این موضوع در اناجیل مسطور است. در انجیل متی، باب ۲۶، آیه ۶۹ به بعد آمده است:

«أما پطرس در ایوان بیرون نشسته بود که ناگاه کنیزی نزد وی آمده، گفت: تو هم با عیسی جلیلی بودی؟ او روبه روی همه انکار نموده، گفت: نمی دانم چه می گویی. و چون به دهلیز بیرون رفت، کنیزی دیگر او را دیده به حاضرین گفت: این شخص نیز از رفقای عیسی ناصری است. باز قسم خورده، انکار نمود که این مرد را نمی شناسم. بعد از چندی آنانی که ایستاده بودند، پیش آمده پطرس را گفتند: البته تو هم از این ها هستی زیرا که لهجه تو بر تو دلالت می نماید. پس آغاز لعن کردن و قسم خوردن نمود که این شخص را نمی شناسم.»

۵. قد زُيِّنَ رأس السَّبْعين بِإِكْلِيلِ الأربَعين و اتَّصل بالسَّبْع قبل العشرة: در صفحه ۱۰۶۰ جلد دوم محاضرات در توضیح این بیان مبارک چنین آمده است:

«در انجیل یوحنا از قول حضرت مسیح بیانی به این مضمون مندرج است که فرمودند: من می روم و بعد از من روح تسلّی دهنده می آید. و در ترجمه های عربی انجیل روح تسلّی دهنده را به کلمه «معزّی» که به معنای تسلّی دهنده است ترجمه و تعبیر کرده اند. در این آیه جمال مبارک جلّ جلاله به اشاره می فرمایند که روح تسلّی دهنده یعنی معزّی که بشارت ظهورش را حضرت مسیح داده است ظاهر شده. می فرمایند: سر سبعین به تاج اربعین زینت یافت. مقصود از سبعین حرف «ع» است که در حساب جمل عددش هفتاد است و مقصود از اربعین حرف «م» می باشد زیرا عددش چهل است و چون چهل را بر سر هفتاد بگذاریم یعنی حرف «میم» را به «ع» بچسبانیم، کلمه «مع» پیدا می شود. و مقصود از سبعة حرف «ز» می باشد که عددش هفت است و چون، قبل از عشره که حرف «ی» می باشد قرار گیرد جمله «زی» پیدا می شود. و چون «مع» به «زی» متّصف شود کلمه «معزّی» که مسیح به ظهور او بشارت داده است حاصل می شود.»

۶. الجاری المنجمد و الظائر الساکن و الظاهر المستور و المُشرق المحجوب: صفات مظهر ظهور است که به ظاهر ساکن است و در باطن طایر. در ظاهر منجمد است و در حقیقت جریان دارد. در نهایت اشراق و ظهور است اما برای مبتلایان به رمد بصر مستور و محجوب است. چون به حقیقت ظهور ناظر شوند، عظمت مقامش را دریابند. جمال مبارک در لوح بسیط الحقیقه این صفات را به خود نسبت می دهند:

«يا أَيُّهَا السَّائِلُ لَوْ يَأْخُذُكَ سَكْرُ خَمْرِ بِيَانِ رَبِّكَ الرَّحْمَنِ وَتَعْرِفُ مَا فِيهِ مِنَ الْحِكْمَةِ وَالتَّبَيَانِ لَتَضَعُ الْإِمْكَانَ وَتَقُومُ عَلَى نَصْرَةِ هَذَا الْمَظْلُومِ الْغَرِيبِ وَتَقُولُ سُبْحَانَ مَنْ أَظْهَرَ الْجَارِيَّ الْمُنْجَمَدَ وَالبَسِيطَ الْمَحْدُودَ وَالمُسْتَوْرَ الْمَشْهُودَ الَّذِي إِذَا يَرَاهُ أَحَدٌ فِي الظَّاهِرِ يَجِدُهُ عَلَى هَيْكَلِ الْإِنْسَانِ بَيْنَ يَدَيْ أَهْلِ الطَّعْيَانِ وَإِذَا يَتَفَكَّرُ فِي الْبَاطِنِ يَرَاهُ مَهِيمِنًا عَلَى مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِينَ.» (مجموعه اقتدارات، ص ۱۱۴)

و در بیان دیگر می فرمایند:

«اسمعوا يا قوم، نداء الله عن هذا الغصن المبارك الذي عُرس في جنة الخلد بيد الله السلطان الغالب الظاهر المستور المشهود بأنه لا اله إلا أن المهيمن القيوم.» (لنالی حکمت، ج ۲، ص ۴۲)

شاید این توضیح سلطان احدیه در کتاب ایقان (ص ۷۵) وافی به مقصود باشد:

«این کینونات قدیمه اگر چه به حسب ظاهر از بطن امهات ظاهر می شوند ولیکن فی الحقیقه از سماوات امر نازلند و اگر چه بر ارض ساکن اند ولیکن بر رُف معانی متکأند و در حینی که میان عباد مشی می نمایند در هواهای قرب طایزند. بی حرکت رِجل در ارض روح مشی نمایند و بی پر به معارج احدیه پرواز فرمایند. در هر نفسی مشرق و مغرب ابداع را طی فرمایند و در هر آنی ملکوت غیب و شهاده را سیر نمایند. بر عرش (لا يَشْعَلُهُ شَأْنٌ عَنِ شَأْنٍ) واقف اند و بر کرسی (كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ)^(۱۹) ساکن. از علو قدرت سلطان قدم و سمو مشیت ملیک اعظم مبعوث می شوند.»

۷. إِنَّا رَأَيْنَا أَنَّ الصَّادَ الظَّاهِرَةَ فِي كَلِمَةِ صَلَحٍ قَدْ طُرِّزَتْ بِطَرَازِ الأَلْفِ الْقَائِمَةِ: افزوده شدن الف بعد از صاد، کلمه «صالح» را به وجود می آورد و تصریح بیان مبارک این است که این کلمه در «لوح منشور» ذکر شده است و با ظهور انوار این کلمه الهیه باب سما باز شده و ملکوت اسما پدیدار گشت و امر با اتصال «ه» به الف مبسوطه اکمال می یابد. «صالح»

که به معنای «نیکو» است در اشاره به بیان حضرت مسیح آمده است که در جواب فردی که ایشان را «ای استاد نیکو» خطاب کرد فرمودند: «از چه سبب مرا نیکو گفتی و حال آن که، کسی نیکو نیست جز خدا؟» (انجیل متی، باب ۱۹، آیه ۱۷)^(۲۰) در این بیان حضرت بهاء الله به ظهور «صالح» یا پدر آسمانی اشاره دارند که با ظهورش ملکوت الهی بر وجه ارض پدیدار گشت که این نیز در دعای پیش‌گویانه معروف حضرت مسیح (مندرج در باب ۶ انجیل متی، آیات ۹ الی ۱۳) مطرح گشته است. این مقصود با اتصال «ه» به الف مبسوطه یعنی «ب» که دو حرف اول اسم اعظم الهی است حاصل شده است. در مورد الف مبسوطه حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

«أى الباء الف مطلقة الهية فى غيبها و ألف مبسوطه فى شهادتها و عينها
فاجتمعت الشَّهادة والغيب والعلم والعين والباطن والظاهر والحقيقة والشؤون
فى هذا الحرف الساطع البارع الصادع العظيم.» (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، ص
۴۰)

مضمون کلام مبارک آن‌که: (حرف با عبارت از الف است که نشانی از ذات غیب الهی است و چون قصد ظهور در عالم شهود نماید به صورت الف مبسوطه «ب» در می‌آید که غیب و شهود در آن به هم می‌آمیزد و باطن و ظاهر جلوه می‌یابد. حقیقت و شئون در آن امکان ظهور و بروز می‌یابد.) توضیحی به اختصار در این باب نقل می‌شود:

«الف مطلقه تعبیر از ذات غیب است و وجه تشبیه آن است که الف قبول حرکت نمی‌کند. الف مبسوطه و یا قائمه تعبیر از تجلی ذات غیب در هیکل ظهور است در (بسم الله الرحمن الرحيم) «ب» متضمن معنی الف مطلقه الهیه در عالم غیب و الف مبسوطه در عالم شهود است و بنابراین غیب و شهود در آن به هم آمیخته و بنابراین الف حذف می‌شود [لذا «باسم الله» به صورت «بسم الله» نوشته می‌شود]. الف لینه تعبیر از سکون صرف است و الف متحرکه رمزی از حرکت شوقیه برای هدایت خلق است.»^(۲۱)

چند نکته در برداشت‌های نادرست مترجم مسیحی

علاوه بر مراتب عدیده‌ای که مترجم در ترجمه لوح مبارک مرتکب اشتباه شده؛ مثلاً «عرف» به معنای رایحه را به معنای «عرفان و دانش» تلقی نموده یا «انام» به معنی مردمان

را با «نیام» به معنی خواب‌رفتگان اشتباه گرفته یا «هدیر ورقا» را که ترنم کبوتر است به معنای «خش خش برگ درختان» تعبیر نموده یا واژه «مقنعاً» که به معنای «پوشیده» است با «موقناً» اشتباه گرفته شده، در چند مورد، برداشت نادرست نموده است که به بعضی از آنها اشاره می‌شود:

۱. ابتدا باید به این نکته اشاره کرد که آنچه در ردیف ۵ فوق در باره «قد زین رأس السبعین ...» توضیح داده شد، مترجم به طور تحت‌اللفظی ترجمه نموده که مخاطب انگلیسی زبان ابتدا متوجه معنی و منظور هیکل اطهر نمی‌شود.

۲. اشاره حضرت بهاء‌الله در عبارت: «إِنَّ أَوَّلَ مَنْ آمَنَ بِالرُّوحِ ...» که به پطرس راجع است، مترجم برای هر فردی از آحاد بشر تلقی کرده و زمان گذشته فعل را نادیده گرفته و شمول عام داده است.

۳. اشاره هیکل مبارک به این که پطرس علی‌رغم عظمت مقامش وقتی در باره حضرت مسیح از او سؤال شد، آن حضرت را انکار کرد. (در ردیف ۴ فوق توضیح داده شد). اما مترجم به نحوی ترجمه کرده که مستفاد می‌شود که پطرس مناسب مقام عظیمش جواب داده است. به نظر می‌رسد مترجم به جواب پطرس به حضرت مسیح ناظر بوده است. در انجیل متی، باب شانزدهم، آیه ۱۳ به بعد آمده است که:

«حضرت عیسی از شاگردان خود پرسید: مردم مرا که پسر انسانم چه شخص می‌گویند؟ گفتند: بعضی یحیی تعمید دهنده و بعضی الیاس و بعضی ارمیا یا یکی از انبیا. ایشان را گفت: شما مرا که می‌دانید؟ شمعون پطرس در جواب گفت که تویی مسیح، پسر خدای زنده. عیسی در جواب وی گفت: خوشا به حال توای شمعون بن یونا زیرا جسم و خون این را بر تو کشف نکرده بلکه پدر من که در آسمان است و من نیز تو را می‌گویم که تویی پطرس و بر این صخره کلیسای خود را بنا می‌کنم و ابواب جهنم بر آن استیلا نخواهد یافت.»

۴. جمال مبارک قبل از این موضوع بر عظمت امرالله تأکید می‌فرمایند که به علت عظمت آن است که پطرس هم دچار لغزش شد. در حالی که مترجم ترجمه کرده که: «موضوع مهم است.»

۵. در حالی که حضرت بهاء‌الله در اواخر لوح مبارک به مقهوریت ظاهری خود در چنگ ارباب ظلم اشاره دارند و تأکید می‌کنند که با این همه مردم را به حیات ابدیه دعوت و

دلالت می‌فرمایند، مترجم در تعبیر نادرست خویش می‌گوید که: «آن حضرت برای یافتن زندگی جاودانه التماس می‌کنند.»

۶. وجود اضداد در مظهر ظهور را که در ردیف ۶ فوق توضیح داده شد، در برداشتی نادرست این‌گونه ترجمه کرده است: «کسی که بداند آب چگونه یخ می‌زند، کسی که مسرت صامت را بشناسد، کسی که اطمینان خفی را بداند، طلوع پوشیده خورشید را بفهمد.» در واقع ابدأ متوجه نشده که مقصود مبارک شناسایی مظهر ظهور است که مستلزم انقطاع صرف و وجود بصر حدید است که ناظر به ظاهر نباشد و حقیقت را درک کند.

۷. ایمان آوردن پطرس به حضرت مسیح که «منقطعاً عما فی ایدی الناس» صورت گرفت به زعم مترجم هر نفسی که به روح ایمان آورد مجذوب می‌شود ولو آن که از آن چه که در دست مردمان است محروم گردد.

متن اصلی لوح با ذکر موارد اشتباه در ترجمه مترجم مسیحی^(۲۲)

ذیلاً متن اصلی لوح مبارک از لئالی حکمت نقل می‌گردد و موارد اشتباه ترجمه نیز در پاورقی توضیح داده می‌شود:

بسم الله الاقدس^(۲۳)

قَدْ خَصَرَ كِتَابُكَ الْمُخْتَوِّمَ لَدَى الْمَظْلُومِ وَوَجَدْنَا مِنْهُ عَرَفَ خُلُوصِكَ لِلَّهِ الْمُهَيِّمِينَ الْقَيُّومِ. نَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يُعْرِفَكَ مَا هُوَ الْمَسْتُورُ فِي لَوْحٍ مَسْطُورٍ وَيُسْمِعَكَ هَدِيرَ الْوَرَقَاءِ^(۲۴) عَلَى الْأَفْنَانِ وَخَرِيرَ مَاءِ الْحَيَّوَانِ الَّذِي جَرَى مِنْ مَعِينِ مَشِيَّةِ مَالِكِ الْإِمَّاكِنِ بِالْحِكْمَةِ وَالْبَيَانِ.^(۲۵)

آن یا حبیب^(۲۶) ینبغی لحضرتک آن تفکّر فی کلمة الله و عظمتها و حلاوتها، انّھا لتکفی العالمین^(۲۷) إنّ اَوَّلَ مَنْ آمَنَ بِالرَّوْحِ قَدْ أَخَذَهُ جَذْبُ كَلِمَةِ رَبِّهِ وَبِهَا أُقْبِلَ وَ آمَنَ مُنْقَطِعاً عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ.^(۲۸) هذا ینبغی لیحیتان البحر الأعظم. یا اَیْهَا الْعَارِفُ الْخَبِيرُ وَالْجَبْرِ الْبَصِيرُ فَاعْلَمْ قَدْ مَنَعَ الْهَوَى أَكْثَرَ الْوَرَى عَنِ التَّوَجُّهِ إِلَى اللَّهِ مَالِكِ الْأَسْمَاءِ.^(۲۹) مَنْ يَنْظُرُ بِعَيْنِ الْبَصِيرَةِ يَشْهَدُ وَيَرَى وَيَقُولُ سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى. قَدْ بَشَّرَ الْبُرِّ وَالْبَحْرِ بِبِرِّ اللَّهِ وَوَعَدَ الْمَلَلِ^(۳۰) بِمُظْهِرِ الْعِلَلِ إِنَّهُ لَبَانِي الْهَيْكَلِ، طُوبَى لِلْعَارِفِينَ. إِذَا أَتَى الْمِيقَاتُ يَصِيحُ الْكِرْمَلُ كَأَنَّهُ اهْتَزَّ مِنْ اهْتِزَازِ نَسَمَةِ الرَّبِّ، طُوبَى لِلْسَّامِعِينَ. لَوْ يَتَوَجَّهَ أَحَدٌ بِأَذْنِ الْفِطْرَةِ لَيَسْمَعُ مِنَ الصَّخْرَةِ أَنَّهَا تُنَادِي بِأَعْلَى

الصَّيْحَةِ وَتَشْهَدُ لِإِلَهِ الْأَبَدِيِّ. طوبى لِمَنْ وَجَدَ عَرَفَ الْبَيَانَ وَأَقْبَلَ إِلَى الْمَلَكُوتِ
مَنْقَطِعاً عَنِ الْإِمْكَانِ.⁽³¹⁾ فإذا ظَهَرَ ما ذُكِرَ فِي الْكُتُبِ تَرَى النَّاسَ يَنْظُرُونَ وَلَا يَعْرِفُونَ.
يا حبيب فانظر سِرَّ التَّنْكِيسِ لِرَمَزِ الرَّئِيسِ⁽³²⁾ حيثُ جَعَلَ أَعْلَيْهِمْ أَسْفَلَهُمْ وَ
أَسْفَلَهُمْ أَعْلَيْهِمْ. واذكُرْ إِذْ أَتَى الْيَسُوعُ أَنْكَرَهُ الْعُلَمَاءُ وَالْفُضَلَاءُ وَالْأُدْبَاءُ وَأَقْبَلَ إِلَى
الْمَلَكُوتِ مَنْ يَصْطَادُ الْحَوْتَ. هذا سِرٌّ ما ذُكِرَ فِي غِيَابِ الْكَلِمَاتِ بِالرُّمُوزِ وَ
الإشارات.

إِنَّ الْأَمْرَ عَظِيمٌ عَظِيمٌ. إِنَّ بُطْرُسَ الْحَوَارِيِّ، مَعَ عُلُوِّ شَأْنِهِ وَ سُمُوِّ مَقَامِهِ أَمْسَكَ
اللِّسَانَ إِذْ سُئِلَ.⁽³³⁾ إِنَّكَ لَوْ تَتَفَكَّرُ فِيما مَضَى خالِصاً لَوَجْهِ الرَّبِّ⁽³⁴⁾ لَتَرَى النُّورَ
مُشْرِقاً أَمَامَ وَجْهِكَ وَ تَجَعَلَهُ نُصَبَ عَيْنَيْكَ. إِنَّ الْحَقَّ أَظْهَرَ مِنْ أَنْ تَغْشِيَهُ
الْحُجُبَاتُ وَالطَّرِيقَ أَيْبُنُ مِنْ أَنْ تُعْظِيَهُ الظُّلُمَاتُ وَالْيَقِينِ أَشْهَرُ مِنْ أَنْ تَسْتُرَهُ
الظُّنُونَاتُ وَالَّذِينَ مُنِعُوا أَوْلَيْكَ اتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ وَ هُمُ الْيَوْمَ نِيَامٌ راقِدُونَ. سوف
يَنْتَبِهُونَ وَيَرْكُضُونَ وَلَا يَجِدُونَ⁽³⁵⁾ طوبى لِمَنْ وَجَدَ الْعَرَفَ إِذْ هَاجَ⁽³⁶⁾ إِنَّهُ فَازٍ بِما فَازَ
به عباداً مخلصون...

يا أَيُّهَا الظَّائِرُ فِي هَوَاءِ الْعِرْفَانِ مَنْ عَرَفَ الْجَارِي الْمَنْجَمِدَ وَالظَّائِرَ السَّاكِنَ وَالظَّاهِرَ
الْمَسْتَوْرَ وَالْمُشْرِقَ الْمَحْجُوبَ يَأْخُذُهُ جَذْبُ الْإِشْرَاقِ عَلَى شَأْنٍ يَطِيرُ بِأَجْنَحَةِ
الْإِشْتِياقِ فِي هَوَاءِ الْقُرْبِ وَالْقُدْسِ وَالْوَصَالِ.⁽³⁷⁾

ما ذَكَرْتَ حَضْرَتَكَ فِي الظُّلَامِ نَشْهَدُ أَنَّهُ أَحَاطَ الْأَنَامَ،⁽³⁸⁾ طوبى لِمَنْ أَضَاءَ بِنُورِ
الْمُشْرِقِ مِنْ أَقْفِ رَحْمَةِ رَبِّهِ الْأَقْدَسِ. إِنَّ الظُّلَامَ هُوَ الْأَوْهَامُ وَ بِها مُنِعَ الْأَنَامَ عَنِ
التَّوَجُّهِ إِلَى الْمَلَكُوتِ إِذْ ظَهَرَ بِأَمْرِ اللَّهِ مَالِكِ الْجَبْرُوتِ. وَأَما ما ذَكَرْتَ أَنَّ فُلاناً ظَنَّ
أَنْ لا اِخْتِلافَ بَيْنَنا مِنْ جِهَةِ الرُّوحِ، هذا حَقٌّ لِأَنَّ الرُّوحَ مَقْدَسٌ مِنْ أَنْ تَعْرِيهِ
الْإِخْتِلافَاتُ أَوْ تَحْوِيهِ الْإِشْرَاطَاتُ. إِنَّهُ لَظُهُورُ نُورِ الْأَحَدِيَّةِ بَيْنَ الْبَرِيَّةِ وَ آيَةُ الْقَدَمِ بَيْنَ
الْأُمَّمِ. مَنْ أَقْبَلَ إِلَيْهِ فَقَدْ أَقْبَلَ إِلَى مَنْ أَرْسَلَهُ وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ أَعْرَضَ عَمَّنْ أَظْهَرَهُ وَ
أَنْطَقَهُ. إِنَّهُ كانَ عَلَى ما كانَ وَ يَكُونُ بِمِثْلِ ما قَدْ كانَ إِنَّما تَخْتَلِفُ إِشْرَاقَاتُ تَجَلِّيهِ
فِي الْمَرَايا بِاِخْتِلافِ صُورِهِنَّ وَ أَلوانِهِنَّ. يا حبيب لو يَنْكَشِفُ رَمَزٌ مِنْ سِرِّ الَّذِي
كانَ مُقَرَّباً⁽³⁹⁾ بِالسِّرِّ لَتَضَطَّرَبَ أَفْئِدَتِيُّ الَّذِينَ أَخَذُوا ما عِنْدَهُمْ وَ تَبَدَّوا ما عِنْدَ
الرَّبِّ، إِنَّ حَضْرَتَكَ لَوْ تَتَفَكَّرُ فِيما أَلْقَيْناكَ وَ تَقومُ عَلَى ما ذُكِرَ بِالِاسْتِقامَةِ الْكُبْرَى
لَيُظْهِرُ مِنْكَ ما ظَهَرَ مِنْ قَبْلِ. يا حبيب إِنَّ الظَّيْرَ بَيْنَ مَخالِبِ الظُّلْمِ وَ النِّفاقِ لا
تَرَى لِنَفْسِها مِنْ وَكْرٍ لَيْتَسَكَّنَ فِيهِ وَ لا مِنْ فِضائٍ لَيَطِيرَ إِلَيْهِ؛ وَ فِي مِثْلِ تِلْكَ الْحالَةِ
تَدْعُ الْبَرِيَّةَ إِلَى الْحَيَوةِ الْأَبَدِيَّةِ.⁽⁴⁰⁾ طوبى لِأَذُنٍ واعيَةٍ⁽⁴¹⁾ نَسئَلُ اللَّهَ أَنْ يَجْمَعَنَا فِي
بِساطٍ واحِدٍ وَ يُوَيِّدَنا عَلَى ما يُحِبُّ وَ يَرْضَى.⁽⁴²⁾

متن ترجمه انگلیسی

در پایان این وجیزه، برای خوانندگانی که مایلند هر سه متن انگلیسی را نیز در اختیار داشته باشند و بتوانند با اصل لوح مبارک مقایسه نمایند، ذیلاً ابتدا بیان مبارک سپس ابتدا ترجمه جناب حبیب طاهرزاده «H.T.»، سپس ترجمه جناب دکتر استفن لمبدن «S.L.» و سرانجام ترجمه تسلر «Z» عیناً نقل می‌گردد.

لوح مبارک هرتیک (لثالی الحکمة، ج ۳، صص ۲۱۵ - ۲۱۹)

بسم الله الاقدس، قد حضر کتابک المختوم لدى المظلوم ووجدنا منه عرف خلوصک لله المهمين القيوم، نسئل الله ان يعرفک ما هو المستور فی لوح مسطور و یسمعک هدير الورقا على الافنان و خریر ماء الحيوان الذى جرى من معین مشیة مالک الامکان بالحکمة والبیان.

1. H.T.

In the Name of God, The Ever Blesse Thy sealed letter hath reached the presence of this Wronged One and from it have We inhaled the fragrance of thy devotion towards God, the Help-in-Peril, the Self-Subsisting. We beseech God to acquaint thee with that which is latent in the inscribed Tablet and to enable thee to hearken unto the melody of the Dove warbling upon the branches and to perceive the murmur of the water of life which through the power of wisdom and utterance gusheth out of the well-spring of the Will of the Lord of mankind.

1. S.L.

In the name of God, the Most Holy Thy sealed letter arrived before the Wronged One. Thereform did We catch a fragrance of thy sincerity towards God, the Protector, the Self-Subsisting. We entreat God that He might inform thee of that which is concealed in an inscribed Tablet; might enable thee to hearken unto the cooing of the Dove upon the branches and murmuring of the Water of Life which hath flowed with Wisdom and Explanation from the spring of the Will of the King of Existence.

1. Z.

In the name of God the most high! Exalted teacher! Your sealed letter to the oppressed arrived, and we recognized from the same your uprightness towards the almighty all-preserving God. We ask God, that He may reveal to you the hidden knowledge written upon a tablet and let you hear the rustling of the leaves from the tree of knowledge and the murmuring of the waters flowing from the essence of the creator ruling over all with wisdom and intelligence.

ان يا حبيب، ينبغي لحضرتك ان تتفكر في كلمة الله و عظمتها و حلاوتها انها لتكفي العالمين. اول من آمن بالروح قد اخذه جذب كلمة ربه و بها اقبل و آمن منقطعاً عما في ايدي الناس هذا ينبغي لحيثان البحر الاعظم.

2. H.T.

O friend! It behoveth your honor to attentively consider the Word of God and to appreciate its ascendancy and sweetness, for verily it sufficeth all the dwellers of the earth. The first one to believe in Him Who was the Spirit (Jesus) became enraptured by the Word his Lord had uttered, and through the potency of His Word he turned unto Him and embraced the truth, wholly detached from the worldly things that men cherish. Thus beseem the leviathans of the Most Great Ocean.

2. S.L.

O beloved one! It is necessary that thine eminence contemplate the Word of God, the grandeur and sweetness of which sufficeth all the worlds. The first of those who believed in the Spirit (Jesus) was enraptured by the Word of his Lord and through it turned and believed, detached from whatsoever the people possess. Such action is incumbent upon the fishes of the Most Great Ocean.

2. Z.

It is your first duty to contemplate the work of God whose excellence and sweetness fills the worlds. He who believes in the Spirit receives him, he will be clothed with the

word of righteousness and through the same he will receive and believe, though he may be cut off from all that is in the hands of men. This is necessary even for the great fishes in the greatest sea.

يا ايها العارف الخبير والحبر البصير، فاعلم قد منع الهوى اكثر الورى عن التوجه الى الله مالک الاسماء، من ينظر بعين البصيرة يشهد ويرى ويقول سبحان ربى الاعلى، قد بُشّر البرّ والبحر بربّ الله وُعد الملل بمظهر العلل انه لبانى الهيكل طوبى للعارفين.

3. H.T.

O thou accomplished man of understanding; O thou who art wise and discerning! Know thou of a truth that selfish desires have deterred the generality of mankind from turning their faces towards God, the Lord of Names. Whoso beholdeth with the eye of insight will be moved to testify and bear witness to the truth, exclaiming: Glorified is my Lord, the Most Exalted. Bothe land and sea have rejoiced at the glad-tidings of the land of God and all nations have been promised the advent of Him Who will purge the ills and infirmities of the world. He verily is the One Who shall build the Temple of the Lord. Blessed are they that recognize the truth.

3. S.L.

O thou informed mystic knower and insightful religious leader! Know thou that base passion hath hindered most mortals from turning their faces unto God, the King of Names. Such, however, as gaze with the eye of insight, shall bear witness and seeing, exclaim, 'Praise be unto my Lord, the Most Exalted.' Land and sea hath rejoiced at the Beneficence of God. The nations were given the promise regarding the appearance of the Healer of Infirmities. He, assuredly, is the expected Builder of the Temple. Blessed be such as are possessed of mystic knowledge.

3. Z.

Oh you learned experienced and clear-sighted teacher, know, that indulgence prevented most mortals from approaching to God who rules the heavens. He however,

who wants to see, perceives the light, which testifies, so that he may exclaim: Praise be to the Lord, the most high! The righteousness of the Lord is made known to land and sea, he has promised the restorer of all errors! He builds the temple, and blessed are those who can comprehend it.

اذا اتى الميقات يصيح الكرمل كأنه اهتز من اهتزاز نسمة الرب طوبى للسامعين، لو يتوجه احد بأذن الفطرة لسمع من الصخرة أنها تنادى بأعلى الصيحة وتشهد للاله الابدی، طوبى لمن وجد عرف البيان واقبل الى الملكوت منقطعاً عن الامكان، فاذا ظهر ما ذكر فى الكتب ترى الناس ينظرون ولا يعرفون.

4. H.T.

When appointed Hour is come Carmel will raise her voice and cry aloud. Methinks she trembleth before the stirrings of the breeze of God. Well is it with them that perceive. Were any one to incline his inner ear he would readily observe the Rock crying out, bearing witness unto the ever-abiding Lord. Blessed the man that hath discovered the sweet savours of this utterance and set his face towards the Kingdom, rid of all attachments to the world, inasmuch as when that which is mentioned in the Book will come to pass thou wouldst find the people seeing with their eyes but recognize not.

4. SL.

When appointed time came, Carmel cried out, trembling as if shaken by the breezes of the Lord, Blessed be such as hearken! Should anyone with the ear of the inner nature, the same would assuredly hear the cry from the Rock. It verily, proclaimeth in a most elevated voice and beareth witness unto the Eternal God. Blessed be such as catch a fragrance of the Utterance and turn unto the Kingdom, detached from the contingent world. When that which is mentioned in the Holy Books hath come to pass, thou shalt see the people beholding but not understanding.

4. Z

When the appointed time has come, Carmel will break out in joy as if moved by the gentle breathing of the Lord, blessed are those who hear it! He who walks with open ears receives an answer from the rock. He shouts with a loud voice and bears witness to the eternal God. Blessed is he who finds the knowledge and is free of all doubts! If that appears, which is written in the books, men will see and not comprehend.

يا حبيب، فانظر سرّ التَّنكيس لرمز الرّئيس حيث جعل اعليهم اسفلهم واسفلهم اعليهم، واذكر اذ اتى اليسوع انكره العلماء والفضلاء والادباء و اقبل الى الملكوت من يسطاد الحوت هذا سرّ ما ذكر في غياهب الكلمات بالرموز والاشارات، إنّ الأمر عظيم عظيم. إنّ بطرس الحواريّ مع علوّ شأنه وسموّ مقامه امسك اللسان اذ سئل.

5. H.T.

O friend! Consider thou the Mystery of the Great Reversal, symbolizing the sign of the Sovereign, for it hath caused the exalted among the people to be abased and the abased to be exalted. Moreover call thou to mind the circumstances at the time if the coming of Jesus when the divines, the learned and the men of letters rejected Him, while he that was only a fisherman directed himself towards the Kingdom. This is the meaning of that which is expressed by way of allusions and mysteries amidst the shadows of the words. Verily, great, immensely great, is the Cause of God. Peter, the Apostle, despite his exalted position and lofty station, did hold his tongue when he was interrogated.

5. S.L

O beloved one! Behold the mystery of the reversal on account of the symbol of the Ruler for He hath made the exalted ones their lowly ones and their lowly ones their exalted ones. And call thou to mind the fact that when Jesus came He was rejected by the divines, the learned and the educated. He who was a mere fisherman (Peter), on the other hand, entered the Kingdom. This is the mystery of what was mentioned in the heart of the words by means of intimations and allusions. Great, great is the Cause!

Peter the Apostle, in spite of his excellence and the eminence of his station, held back his tongue when asked about it.

5. Z

My dear friend! Contemplate the mystery of assimilation (tankis) the type of the leader (ar-rayyis) whereby the exalted is debased and the debased is exalted. Consider also, that when Jesus appeared he was denied by the learned, the wise and the educated, and fishers received the Kingdom. Thus was fulfilled what had been indicated in obscure words by types and signs. The matter is great and important; for Peter the Apostle according to his excellence and supremacy pronounced the word, when he was asked.

انک لو تتفکر فیما مضی خالصاً لوجه الرب لترى التور مشرقاً امام وجهک وتجعله نصب عینیک. ان الحق اظهر من تغشیه الحجابات و الطریق ابین من ان تغطیه الظلمات و الیقین اشهر من ان تستره الظنونات والذین منعو اولئک اتبعوا اهوائهم و هم الیوم نیام راقدون. سوف ینتبهون و یرکضون و لایجدون. طوبی لمن وجد العرف اذ هاج انه فاز بما فاز به عباد مخلصون.

6. H.T.

Indeed shouldst thou, wholly for the sake of the Lord, ponder in thy heart on that which occurred in the past, thou wouldst behold the light shining resplendent before thy face and wouldst make it the object of thy constant attention. For the Truth is too obvious to be obscured by veils and the path too conspicuous to be concealed by darkness and the certitude too securely established to be wrapped up in false imaginings. They that have suffered themselves to be kept back are but the ones who have followed the promptings of their own selfish desires and are in this Day, lying fast asleep. Ere long will they be roused from their slumber, will rush forth, but alas shall discern naught. Well is it with him that inhalet the fragrance the moment it is diffused. Verily he hath attained unto that which the sincere servants of God have attained.

6. S.L.

Shouldst thou consider sincerely what hath heretofore come to pass, for the sake of the Lord alone, thou wilt assuredly see the Light shining before thine eyes. The truth is too manifest to be wrapped up in veils, the Path too open to be enveloped in darkness and the Certainty too evident to be obscured by doubts. Those who have been held back are the ones who have followed their lusts and are today slumbering, sleeping. They shall wake up and run around but find no place to hide. Blessed be such as catch the fragrance of Truth, then awaken, that they might attain whatsoever the sincere servants attained.

6. Z

When you consider past events in the light of the Lord you will see his light appear before your face and before your eyes. Truth is too clear to be covered by veils and the road too open to be hidden by obstructions and faith by obscure meanings. Those who have erred, have followed their lusts and are now among the slumbering and sleeping; they awake, run, and are not to be found. Blessed is he who finds knowledge, and being uneasy penetrates as others of the redeemed servants of God...

ثم اعلم انا رأينا بأن الصّاد الظّاهرة في كلمة صلح قد طُرزت بطراز الالف القائمة، أنّها لهي المذكورة في لوح منشور. وعند ظهور انوار تلك الكلمة الالهية فتح باب السّماء وظهر ملكوت الأسماء وتمّ الأمر بالهاء بعد اتّصالها بالألف المبسوطة التي طُرزت بالنقطة البارز عنها الأسم المخزون و السّر المكنون و الرّمز المصون و أنّها لهي النّقطة التي منها ظهرت الأشياء و اليها أعادت. ثمّ رأينا الكلمة نطقت بكلمة وجدها كلّ حزب من الاحزاب على لغته و لسانه و عند نطقها اشرفت من افق بيانها شمس اظلمت عند انوارها شمس السّماء و قالت قد زين رأس السّبعين باكليل الأربعين و اتّصل بالسّبع قبل العشرة و عند ذلك ناحت و قالت ما لي ارى البيت لا يعرف صاحبه و الابن لا يلتفت اباه و كذلك الرّاجي ملجاه و مثويه.

7. H.T.

Know thou, moreover, that We found the letter S, which occurreth in the word 'sulh' (peace), to have been adorned with the ornament of the vertical Alif (Salih – the Righteous One), which is glorified in the widely disseminated Tablet. And when the effulgent light of this heavenly Word shone forth, the portals of heaven were flung open and the Kingdom of Names was manifested and the Revelation of God fulfilled through the appearance of the letters H and 'A after their having been linked up with the horizontal Alif bejeweled with the point [B likned with Ha – Baha (**Arabic script in notes**) Note: With horizontal Alif and one point, the only letter that can be formed is B by placing the point under the Alif. No other form or letter is conceivable] – the Point out of which the treasured Name hath been revealed, and the hidden Mystery unraveled and the preserved Secret divulged. It is the point from which all created things have been generated and thereunto have returned. Thereupon We witnessed the Word utter a word which is common to the vocabulary and language of every nation. And no sooner had it been uttered than there shone forth above the horizon of its utterance a Luminary, before whose effulgent splendor the sun in the heavens did obscure. Then the Word exclaimed: Verily the head of seventy is now attired with the crown of forty which is linked up with seven before ten [According to Abjad numerology: 'A amounts 70, M to 40, Z to 7 and I to 10 – hence Mu'azzi (the Comforter)]. Thereat the Word groaned aloud, saying: How strange to see the house unmindful of the landlord, and the son ignoring his father, and in like manner the eager soul turning away from the shelter and abode he hath been seeking.

7. S.L.

Know thou that We saw the exterior letter S'ad (ص) in the Word "Peace" (S'ulh'). It, verily was adorned with the ornament of the upright letter "A" (ا) and is what hath assuredly, been mentioned in an Outspread Tablet. And upon the manifestation of the lights of that Divine Word, the Gate of Heaven was opened and the Kingdom of the

Names appeared. And this matter was completed through the letter “H” (ه) after which it was united to the leveled letter “A” (alif = -) which was adorned with the point (. Of the letter “B” = ب) from which the Treasured Name, the Hidden Mystery and the Guarded Symbol (بهاء = Baha) emerged. It, verily, is the Point (.) from which existence hath appeared and unto which it hath returned. The We saw the Word which uttered a Word which every community found to be according to its own tongue and language. When that Word was uttered, a Sun shone forth from the Horizon of the Announcement, the Light of which eclipsed the sun of the heavens. It said ‘The head of seventy hath been adorned with the crown of the forty and been united with the seven before the ten’. Then it lamented and it said, ‘What is this that I see? The house doth not recognize its master neither doth the son pay heed unto his father; nor likewise is the hopeful seeker cognizant of his place of refuge and heaven.

7. Z

You may know that the letter Sad (ص) contained in the word [صالح] is perfected by Alif [ا] for it is mentioned in the revealed tablet. At the appearance of the splendour of the divine word the **door** [باب] of heaven opened and the Kingdom of heaven approached; and after the issue of the letter h [ه] which being united with Alif was perfected in the **point**. We received the hidden name, the covered mystery, the dark type. The **point** is the bliss into which all things return. Upon this we saw that the word was speaking through the word and this was made known to different religious communities according to their languages and tongues, then appeared a sun surpassing and obscuring in splendor the sun of heaven and shouted. The **leader** of the seventy has been crowned with the crowns of the forty; and seven comes before ten. At the same time it groaned and said: What is it that I see the house whose owner does not know it, neither does the son turn to his father, nor the oppressed to his deliverer.

یا ایہا الطائر فی ہواء العرفان، من عرف الجاری المنجمد و الطائر الساکن و الظاهر المستور و المشرق المحجوب يأخذه جذب الاشراق على شأن يطير باجنحة الاشتياق فی ہواء القرب و القدس و الوصال.

8. H.T.

O thou who soarest in the atmosphere of true understanding! He who hath known the fluid that is solid and hath recognized that which is still and yet it soareth, the Seen and the Unseen, the Resplendent and the Hidden, such a man is so carried away by the radiance of His glory that he will soar on the wings of longing in the atmosphere of divine presence, of holiness and reunion.

8. S.L.

O thou who soarest in the atmosphere of mystic knowledge! Whoso knoweth the One in Whose Person what floweth yet exhibiteth solidity; what soareth yet is at rest; what is manifest yet concealed and what is resplendent yet veiled, shall be seized by the attraction of the divine Effulgences to such an extent that he will fly on the wings of yearning in the atmosphere of nearness, holiness and reunion.

8. Z.

Oh thou bird in the heights of science; he who knows how water crystallizes, he who knows the silent happiness, the secret assurance, the covered rise of the sun, he draws in the rays of light in such a manner that he flies with the wings of desire in the atmosphere, approaching the completion of holiness.

و ما ذكرت حضرتک فی الظلام نشهد انه احاط الانام، طوبی لمن اضاء بنور المشرق من افق رحمة ربہ الأقدس، إن الظلام هو الأوهام وبها مُنع الأنام عن التّوجه الى الملكوت إذ ظهر بأمر الله مالک الجبروت.

9. H.T.

As regards that which your honor hath mentioned about darkness, We testify that it pervadeth all mankind. Happy is he who is illumined by the light that shineth

resplendent from the horizon of the mercy of his Lord, the Most Exalted. Verily darkness is but idle fancies and vain imaginings whereby people are deterred from drawing nigh unto the Kingdom when it was manifested at the bidding of God, the Lord of the realm on high.

9. S.L.

With regard to that which thine eminence hath mentioned concerning the darkness, We bear witness that it hath encompassed the creatures. Blessed be he who hath been illumined by the Light which shineth forth from the horizon of the Mercy of his Lord, the Most Holy. The darkness is the vain imaginings by virtue of which the people were prevented from turning towards the Kingdom when the King of the Divine Realm appeared with the Cause of God.

9. Z.

What you, learned Sir, have mentioned with regard to the darkness of ignorance is confirmed by us, for the same encircles the sleeping. Blessed is he, who sees in the horizon the rays of the morning with the mercy of the most Holy Lord. Darkness is the illusion of the sleeping, who thereby are prevented from the pilgrimage towards the Kingdom which the Almighty Ruler revealed by His express order.

وَأَمَّا مَا ذَكَرْتَ أَنَّ فَلَانًا ظَنَّ أَنَّ لاختلاف بيننا من جهة الروح. هذا حق لأن الروح مقدس من أن تعترية الاختلافات أو تحويه الاشارات. إنه لظهور نور الأحديّة بين البرية وآية القدم بين الامم. من أقبل إليه فقد أقبل إلى من أرسله ومن أعرض عنه عمّن أظهره وأنطقه. إنه كان على ما كان و يكون بمثل ما قد كان أنما تختلف إشراقات تجليه في المرايا باختلافات صورهنّ وألوانهنّ.

10. H.T.

As to the remark thou hast made concerning the view expressed by so-and-so to the effect that there is no difference between us on the subject of Spirit. Indeed, this is true,

inasmuch as Spirit is sanctified from being harmed by the outburst of human discord and is exalted above the insinuations of evil suggestions. It is the manifestation of the light of Divine Unity amongst men and the wondrous sign of the Ancient of Days amidst the peoples of the world. Whoever turneth thereunto hath verily turned unto Him Who hath bestowed it and whoso breaketh off from it hath broken off from Him Who generated it and hath given a voice unto it. Verily He hath been supreme above all that hath been and shall be and He now is what He hath ever been. However, the radiance of the light which is shed upon the mirrors would vary according to the diversity of forms and colors.

10. S.L.

As for what thou hast mentioned, that a certain person hath supposed that there are no differences between us with regard to the Spirit (Jesus), this is indeed the truth inasmuch as the Spirit (Jesus) is sanctified beyond being overwhelmed by differences or encompassed by symbolic expressions. He, verily, is the Light of Oneness among mankind and the sign of the Ancient of Days among the peoples. He who turneth unto Him (Jesus) hath turned unto He (God) who sent Him (Jesus) and who rejecteth Him had rejected He who caused Him to be made manifest and to speak forth. He hath ever been what He was and will ever remain the same as what He was; only the Effulgence of His Theophany in the Mirrors varies on account of Their different forms and colors.

10. Z.

We fully agree to your words with regard to the spirit and see that there is no difference between us. The spirit is too pure to be attained by differences, neither can it be comprehended by outward signs, for he is the appearance of the light of unity among creatures and the symbol of progress between nations. He who receives him, receives him who has sent him and he who opposes him, opposes him from whom he proceedeth. He is what he is and remains what he has been, but his rays differ according to the purity of the mirrors and according to the difference of forms and colours.

یا حبیب، لو ینکشف رمز من سرّ الذی کان مقنّعاً بالسّر لتضطرب أفئدة الذین اخذوا ما عندهم ونبذوا ما عند الرّب.

11. H.T.

O friend! Should a token of the hidden secret which is enshrined in mysteries be divulged, the souls of them that have clung to the things current amongst men and cast away that which is with God would be sorely perturbed.

11. S.L.

O beloved One! Should a hint of the secret which was veiled in mystery be disclosed, the hearts of those who cling unto what they possess and cast away what is with God would be thrown into confusion.

11. Z.

Oh friend, when the symbol is revealed to those who may be convince, then the hearts of those will tremble, who have robbed what they possess and thrown away what belongs to the Lord.

إنّ حضرتک لو تتفکّر فیما ألقیناک وتقوم علی ما ذکر بالاستقامة الکبریٰ لیظهر منک ما ظهر من قبل.

12. H.T.

O friend! Wert thou to ponder a while upon that which We have imparted unto thee and to fulfill whatsoever hath been mentioned with perfect constancy, surely there shall appear from thy person that which hath appeared in the past.

12. S.L.

If thine eminence would ponder upon what We have set forth for thee and rise up according to what hath been mentioned with the greatest steadfastness, there would, verily, be manifest from thee what was previously made manifest.

12. Z.

Honoured Sir! When you consider what we told you, then will come to pass through you that which formerly happened.

يا حبيب إنَّ الطَّيرِ بينَ مخالِيبِ الظُّلمِ والنِّفاقِ، لا ترى لِنفِسهَا من وكر لتسكن فيه ولا من فضاء لتطير إليه وفي مثل تلك الحالة تدع البرية إلى الحياة الأبدية، طوبى لأذن واعية.

13. H.T.

O friend! This Bird is fallen into the clutches of tyranny and sedition, unable to find itself a nest wherein it could abide, nor is there a space to wing its way unto it, yet, despite such conditions it summoneth mankind unto the eternal life. Well is it with the attentive ear.

13. S.L.

O beloved one! This Bird is ensnared betwixt the talons of oppression and hypocrisy, and seest no nest wherein he might dwell nor any retreat unto which he might wing his way. In such a state doth He summon mankind unto everlasting life. Blessed be the attentive ear!

13. Z.

Oh friend! The bird is in the claws of oppression and wickedness and findeth no nest where he may rest nor space where to flee to. In this condition the creature supplicates for life everlasting. Blesses is the ear that hears and the eye that sees!

نسئل الله أن يجمعنا في بساط واحد ويؤيدنا على ما يحب ويرضى.

14. H.T.

We entreat God to gather us within a single court and to graciously enable us to do that which is pleasing and acceptable unto Him.

14. S.L.

We ask God that he might bring us together in the same place and might assist us in what He loveth and is well-pleasing unto Him.

14. Z.

We ask God that He may unite us in the same place and give unto us that which is well-pleasing in His sight.

(Signed) The imprisoned

The oppressed

یادداشت‌ها

(۱). David S. Ruhe *Door of Hope*, George Ronald, Oxford, 1983.

(۲). مثلاً نگاه کنید به صفحه ۷۷۵ جلد دوازدهم عالم بهائی اولین لوح درستون دوم.

(۳). هم چنین نگاه کنید به: <http://www.hurqalya.pwp.blueyonder.co.uk/BAHA'-ALLAH/h-r-t-k.htm>. برگردان مقدمه‌ای که قبل از ترجمه مزبور درج شده در مقاله حاضر خواهد آمد.

(۴). این جنبش که Pietism یا به عربی نهضت تقویه نامیده می‌شود (و فرهنگ آریان پور «پرهیزگاران» ترجمه کرده) در آیین لوتری به وجود آمد و از اواخر قرن هفدهم تا اواسط قرن هجدهم و پس از آن دوام آورد. این نهضت در دو آیین پروتستان و آناپتیسم نفوذ زیادی داشت و نه تنها جان وسلی (John Wesley) (۱۷۰۳-۱۷۹۱)، کشیش انگلیکن را الهام بخشید که نهضت متودیست را تأسیس نماید بلکه الکساندر ماک (۱۶۷۹-۱۷۳۵) را به تأسیس جنبش برادران راه نمود. نهضت زهدگرایان در واقع آیین لوتری را با تأکیدات اصلاحی و به خصوص پیوریتنی بر پرهیزگاری فردی و زندگی سخت و جدی مسیحی در هم آمیخت.

(۵). یوهان آلبرشت بنگل (Johann Albrecht Bengel) (۱۶۸۷-۱۷۵۲) محقق و کشیش زهدگرای لوتری در ویندن (Winnenden) در وورتمبرگ آلمان متولد شد.

(۶). انجمن هیکل (The Society of Temple یا Temple Society و به آلمانی Tempelgesellschaft)

(۷). پولس در عبارات ۱۹ و ۲۰ از باب دوم این رساله گوید: «پس از این به بعد غریب و اجنبی نیستید بلکه هم‌وطن مقدسین هستید و از اهل خانه خدا و بر بنیاد رسولان و انبیا بنا شده‌اید که خود عیسی مسیح سنگ زاویه است.»

۸). پطرس در عبارت ۵ از باب دوم این رسال گوید: «شما نیز مثل سنگ‌های زنده بنا کرده می‌شوید به عمارت روحانی و کهنات مقدّس تا قربانی‌های روحانی و مقبول خدا را به واسطه عیسی مسیح بگذرانید.»

۹). ژوزف فردریش بوبک (Joseph Friedrich Bubeck) (۲۵ نوامبر ۱۷۳۲ - ۸ مارس ۱۷۹۴)

۱۰). در این جا نویسنده به ذکر نقاط دیگر اراض مقدّس که مهاجرنشین‌ها اسکان داده شدند می‌پردازد که چون به موضوع ارتباطی ندارد از ترجمه و نقل آن خودداری شد.

۱۱). جناب فؤاد ایزدی‌نیا در این خصوص تحقیق کرده و پی برده‌اند که خروج هیکلیون از اراضی مقدّسه از ۱۹۴۱ شروع شد و در واقع اولین گروه در این سال ترک این دیار کردند و این عزیمت مهاجرین آلمانی تا سال ۱۹۴۸ ادامه یافت.

۱۲). در این خانه که کتیبه پیش‌گویانه «خداوند نزدیک است» دارد، احتمالاً در سال ۱۸۸۷ دخترکی به نام ویلهلمین پفاندر قدم به جهان نهاد که بعد از ازدواج خانم داینینگر (Deiningner) شد. در سال ۱۹۷۷ همسر گرهاری اشملتسل (Gerhard Schmelzle)، یکی از هیکلیون متولد حیفّا که با والدین خود به استرالیا رفته و در آن‌جا در بزرگ‌سالی بهائی شده بود در صدد ملاقات با خانم داینینگر در خانه‌اش در جنوب استرالیا بر آمد و از او در باره کودکی‌اش در خانه مزبور سؤال کرد. بانوی سال‌خورده به وضوح خیمه برپا شده روی زمین باز مجاور نقطه مقدّسه که اکنون با دایره‌ای از سروها مشخص شده به خاطر آورد. وقتی که حضرت بهاء‌الله و اصحاب در آن‌جا بودند او چهار یا پنج ساله بود. او بیان کرد که حضرت بهاء‌الله به بیماری خفیفی دچار شدند و از ایشان دعوت شد که مدتی را در منزل خانواده پفاندر بگذرانند. پزشک هیکلیون احتمالاً دکتر جی اشمیت (J. Schmidt) از ایشان عیادت نمود. بانوی مزبور به خاطر می‌آورد که حضرت بهاء‌الله را در اطافی که در زاویه شمال غربی طبقه هم‌کف قرار داشت دیده بود.

۱۳). دو بند پایانی این فصل را نویسنده به توسعه خیابانی که منازل هیکلیون در آن قرار داشت پرداخته است.

۱۴). طبق تحقیقات جناب فؤاد ایزدی‌نیا فقط یکی از منازل آنها دارای این کتیبه است. کتیبه‌های درگاه سایر منازل دارای نوشته‌های دیگری است که ظاهراً ترجمه نشده است که بتوان در این جا ذکری از آن به میان آورد.

۱۵). طبق تحقیقاتی که جناب فؤاد ایزدی‌نیا در این زمینه انجام داده‌اند هیکلیون از مهاجرت به اراض مقدّس دو مقصود داشتند. اول استقبال از مسیح موعود در زمان مجی ثانی او و دیگر ساختن معبدی که سزاوار و شایسته معبودشان باشد. این معبد ضرورتی نداشت که همان معبد سلیمان (هیکل) باشد بلکه می‌توانست معبد «هیکل» انسان واقعی باشد که محلّ نزول و تجلی سلطان ظهور واقع گردد.

- (۱۶). ظهور حضرت بهاء الله، ج ۳، ص ۲۸
- (۱۷). گنج شایگان، ص ۳ - ۱۷۲. در این جا اشراق خاوری اشتباهاً پیروان مخاطب لوح هرتیک را با پیروان میلر (۱۷۸۲ - ۱۸۴۹) یکی می‌داند.
- (۱۸). Nahalal نگاه کنید به عهد عتیق، صحیفه یوشع بن نون، باب ۱۹، عبارت ۱۵.
- (۱۹). قرآن کریم، سوره رحمان، آیه ۲۹
- (۲۰). این مطلب را جناب فواد ایزدی نیا برای بنده توضیح دادند البتّه ایشان با استفاده از محفوظات ذهنی بیان کردند که جناب دکتر خاضع فناپذیر این نکته را توضیح داده‌اند. به هر تقدیر از هر دو عزیز مزبور سپاس گزارم.
- (۲۱). یادنامه مصباح منیر، تألیف دکتر وحید رأفتی، پاورقی صفحه ۴۳۹. حضرت بهاء الله در باره چهار الف (که در توضیح مزبور آمده) می‌فرمایند: «در نقطه تصوّر کن با آن که محدود است چه مقدار عوالم الفاظ و حروفات و کلمات در او مستور. چهار الف از چهار جهت او ظاهر و هر الفی دارای عالمی اگر جمیع عالم اراده نمایند الف منبسطه که به باء تعبیر شده نقطه او را تفسیر نمایند، از عهده بر نیایند. این تعدّو آیاتها لاثحصوها تا چه رسد به مقامات الف لثینیه و الفات آخر.» (یادنامه مصباح منیر، ص ۴۳۲) برای توضیح بیشتر نگاه کنید به (مانده آسمانی، ج ۴، ص ۶۹ به بعد).
- (۲۲). اگر آن چه را که مترجم مسیحی به انگلیسی ترجمه کرده به فارسی برگردانیم تا قابل مقایسه با متن اصلی لوح مبارک شود متن زیر به دست می‌آید. خوانندگانی که مایل باشند می‌توانند این دو متن را با یکدیگر مقایسه نمایند. در این صورت معلوم می‌شود که مخاطب لوح و کسانی که در سلک او سالک بوده‌اند به بسیاری از مفاهیم لوح مبارک پی نبرده‌اند و شاید به همین علّت باشد که حقیّی را که مشتاق ظهورش بودند در آن حین که نقاب از سیمای منیر برداشت نشناختند و به ایمانش فایز نگشتند:
- «به نام خداوند اعلی مرتبی بلند مرتبه»
- نامه سر به مهر تو به این مظلوم واصل شد و از آن به درستی و درست کاری تو نسبت به خداوند توانای نگهدارنده پی بردیم.
- از خدا می‌خواهیم که علم مکتون خود را که بر لوح نوشته شده بر تو مکشوف سازد تا صدای خش خش برگ‌ها از درخت عرفان را بشنوی و زمزمه آب را که از جوهر آفریننده که با حکمت و هوشمندی بر همه حکومت می‌کند بشنوی.
- وظیفه تو آن است که در کلام الهی که برتری و حلاوت آن عوالم را پر می‌کند تعمّق کنی. کسی که به روح ایمان آورد او را می‌پذیرد با کلام راستی پوشانده خواهد شد و از همین طریق دریافت کرده ایمان خواهد آورد گو این که ممکن است از تمام آن چه در دست مردمان است محروم گردد. این حتّی برای ماهیان بزرگ بزرگ‌ترین دریا ضروری است.

ای معلم دانشمند محزّب و بصیر، بدان که افراط اکثر فناپذیران را از تقرب به خداوندی که بر آسمانها حکومت می کند منع کرده است اما کسی که بخواهد ببیند نور را درک می کند که شهادت می دهد به طوری که فریاد بزند: پاک و مقدّسی تو ای پروردگار بلند مرتبه. حقانیت پروردگار برای بز و بحر معلوم شده او اصلاح کننده کلیّه خطاها را وعده داده است. او هیكل را می سازد و خوشا به حال کسانی که آن را بتوانند درک کنند. وقتی زمان معین فرا برسد، کرمل با مسرت فریاد خواهد زد گویی از دم ملایم پروردگار به حرکت آمده خوشا به حال کسانی که آن را بشنوند! کسی که با گوش شنوا قدم بردارد جواب را از صخره خواهد شنید. او به صدای بلند فریاد می زند و به خدای ابدی شهادت می دهد. خوشا به حال کسی که با اطمینان دانش را بیابد کسی که به ملکوت وارد شود و از تردیدها فارغ گردد! اگر چنین ظاهر شود که در کتابها نوشته شده انسانها می بینند اما درک نمی کنند. ای حبیب من، در باره جذب و ادغام نوع رهبر را که بدان واسطه عالی پست می شود و پست متعالی تعمق کن. هم چنین در نظر بیاور زمانی را که عیسی ظاهر شد و علما و خردمندان و تحصیل کردگان او را انکار کردند و ماهی گیران به ملکوت اقبال کردند. به این ترتیب آن چه که در کلمات مبهم با نمونهها و نشانهها اشاره شده بود تحقّق یافت.

موضوع، بزرگ و مهم است زیرا پطرس حواری وقتی مورد سؤال واقع شد طبق علو مقام و سمو مرتبه خود جواب داد.

وقتی رویدادهای گذشته را در نور پروردگار ملاحظه می کنید می بینید که نور او در مقابل شما و در برابر چشمان شما پدیدار می شود. حقیقت واضح تر از آن است که با حجاب پوشانده شود و راه بازر از آن است که با موانع پنهان شود یا که ایمان با مفاهیم مبهم مکنون ماند. کسانی که خطا کرده اند از شهوات خود پیروی کرده اند و اکنون در زمره به خواب رفتگانند آنها بیدار می شوند به هر سوی می روند و یافت نمی شوند. خوشا به حال کسی که دانش را بیابد و بی قرار نفوذ نماید مانند نفوذ بندگان رستگار شده خداوند.

ممکن است بدانید که حرف «صاد» که در واژه صالح است با الف تکمیل می شود زیرا در لوح نازله ذکر می شود. در ظهور جلال کلام الهی در آسمان گشوده شد و ملکوت آسمان نزدیک گردید و بعد از صدور حرف «ه» که با وحدت یافتن با «الف» در نقطه به کمال رسید ما اسم مکنون سر پوشیده نمونه تیره را دریافت کردیم. نقطه، عبارت از نعمتی است که همه چیز به آن بر می گردد. در این موقع ما دیدیم که کلمه با کلمه سخن می گفت و این موضوع برای جوامع گوناگون مذهبی طبق لسانها و لغات خودشان معلوم گردید سپس خورشیدی بی نظیر و عالی پدیدار شد که جلال خورشید آسمان در برابر آن محو گردید و فریاد زد: رهبر هفتاد تاج چهل بر سر گذاشته است و هفت قبل از ده می آید. در همان موقع نالید و گفت: چیست آن که خانه را می بینم که صاحبش آن را نمی شناسد، پسر به پدرش توجه نمی کند و ستمدیده به رهایی دهنده اش.

ای پرندۀ بلندای علم، کسی که بداند آب چگونه منجمد می شود؛ کسی که مسرت خاموش را بشناسد؛ اطمینان خفی را بداند؛ بر طلوع پنهان خورشید واقف باشد؛ اشعه نور را به به نحوی به سوی خود جذب کند که با بالهای آرزو در هوا پرواز کند و به اكمال تقدّس نزدیک گردد.

آنچه را که ای آقای دانشمند دربارهٔ ظلمت غفلت ذکر کردید تأیید می‌کنیم زیرا خواب‌رفتگان را احاطه کرده است. خوشا به حال کسی که شعاع بامدادی را به رحمت پروردگار اقدسش در افاق مشاهده کند! ظلمت عبارت از اوهام به خواب‌رفتگان است که به این وسیله از حرکت به سوی ملکوتی که حاکم مقدر به فرمان صریح خود آشکار ساخته، منع شده‌اند. ما با کلام شما دربارهٔ روح کاملاً موافقیم و هیچ اختلافی بین خود مشاهده نمی‌کنیم.

روح پاک‌تر از آن است که با اختلافات بتوان به آن رسید یا با نشانه‌های ظاهری بتوان آن را درک کرد زیرا او ظهور نور و وحدت است در میان مردمان و مظهر ترقی است بین امت‌ها. کسی که به او اقبال کند به کسی که او را فرستاده اقبال می‌کند و کسی که از او روی برگرداند با کسی که او از آن نشئت گرفته مخالفت می‌کند. اوست آنچه که هست و باقی می‌ماند همان که بوده است اما اشعهٔ او متناسب با پاکی آینه‌ها و طبق اختلاف شکل‌ها و رنگ‌ها تغییر می‌کند. ای دوست، وقتی رمزی برای کسانی مکشوف گردد که یقین نمایند در این صورت قلوب آنهايي متزلزل خواهد شد که هر آن‌چه را که مالکند برپایند و هر آن‌چه که به پروردگار تعلق دارد رها سازند. ای آقای محترم وقتی آن‌چه را که به شما گفتیم مد نظر قرار دهید از تو ظاهر خواهد شد آن‌چه که قبلاً رخ داده است. ای دوست، پرنده در چنگال ظلم و بدی اسیر است و هیچ آشیانه‌ای نمی‌یابد که در آن راحتی جوید یا فضایی که به سوی آن بگریزد. در این شرایط مخلوق ملتمس حیات ابدی است خوشا به گویی که بشنود و چشمتی که ببیند! از خدا می‌خواهیم که ما را در یک مکان مجتمع سازد و آن‌چه را که در نظرش رضایت بخش است به ما عنایت کند. [امضاء] زندانی ستم‌دیده.

۲۳. در ترجمهٔ انگلیسی In the name of God the most high! Exalted teacher! آورده شده است - م

۲۴. کلمهٔ ورقا را که به معنی کبوتر است در ترجمهٔ مزبور جمع و رقه به معنی برگ درخت گرفته است

- م

۲۵. بیان در ترجمهٔ انگلیسی به intelligence «به معنای هوشمندی» برگردانده شده است - م

۲۶. عبارت «آن یا حبیب» در ترجمه حذف شده است - م

۲۷. عبارت «لَتَكْفِي الْعَالَمِينَ» به معنای «کفایت می‌کند اهل عالم را» به «پُر می‌کند عوالم را» ترجمه شده است - م

۲۸. عبارت مزبور این‌گونه ترجمه شده است: «کسی که به روح ایمان آورد، او را اخذ می‌کند و به کلام حقیقت ملبَس خواهد شد و از همین طریق دریافت خواهد کرد و ایمان خواهد آورد گوا این که از تمام آن‌چه که در دست مردمان است محروم گردد.» (معنای حقیقی کلام فوق، اوّل کسی که ایمان آورد به روح، جذب کلام پروردگارش او را اخذ کرد و به این انجذاب بود که وارسته از کلّ آن‌چه که در دست مردمان است اقبال کرد و ایمان آورد.) - م

۲۹. عبارت «مَالِكِ الْأَسْمَاءِ» به «حاکم السَّمَوَاتِ» تعبیر شده و کسی که بر آسمان‌ها حکومت می‌کند ترجمه شده است - م

۳۰. عبارت «وَعَدِ الْمَلَلِ» در ترجمه حذف شده است - م

۳۱). عبارت «طوبی لمن وجد عرف البیان وأقبل الی الملکوت منقطعاً عن الامکان» این گونه ترجمه شده است: «خوشا به حال کسی که دانش را با اطمینان بیابد، کسی که وارد ملکوت شود فارغ از جمیع تردیدها.» - م

۳۲). عبارت «لرمز الرئیس» به «این نوع رهبر» ترجمه شده است - م

۳۳). این عبارت به غایت اشتباه ترجمه شده است این گونه آمده: «موضوع به غایت بزرگ و مهم است زیرا پطرس حواری طبق مقام عظیم و علوی که داشت وقتی که از او سؤال شد کلام را بر زبان راند.» در حالی که معنای اصلی این است: «امر الهی به غایت عظیم است. پطرس حواری علی‌رغم عظمت مقام و سمو مرتبه‌ای که داشت وقتی از او سؤال شد زبان را [از بیان حقیقت] باز داشت.»

۳۴). عبارت «خالصاً لوجه الزب» (در کمال خلوص فقط محض خاطر خدا) به «در پرتو نور پروردگار» ترجمه شده است - م

۳۵). این عبارت به معنای «به زودی بیدار خواهند شد و به هر سوی خواهند دوید اما نخواهند یافت» به «آنها بیدار می‌شوند، می‌دوند و پیدا نخواهند شد» ترجمه شده است - م

۳۶). مترجم «عرف» را از ریشه عرفان گرفته و در معنای «هاج» درمانده شده است. لذا ترجمه کرده «خوشا به حال کسی که دانش را بیابد و بی‌قرار نفوذ کند مانند بندگان رستگار خداوند...»

۳۷). این عبارات این گونه ترجمه شده است: «ای پرنده بلندای‌های علم، کسی که بداند آب چگونه یخ می‌زند، کسی که مسرت صامت را بشناسد، کسی که اطمینان خفی را بداند، طلوع پوشیده خورشید را بفهمد، اشعه نور را به خود جذب می‌کند به نحوی که با بال‌های آرزو در هوا پرواز کرده به کمال تقدس نزدیک می‌شود.» - م

۳۸). واژه «أنام» (به معنای «مردمان» به «نیام» تعبیر شده و «خواب رفتگان» ترجمه شده است - م

۳۹). واژه «مقنناً» پوشیده» به «موقناً» تعبیر شده است لذا عبارت «اگر از سزی که پوشیده است به اسرار کشف رمز گردد هر آینه قلوب کسانی که آن چه را که در دست دارند نگه داشتند و آن چه را که نزد پروردگار است رها کردند مضطرب خواهد شد» به این عبارت ترجمه شده است: «وقتی کلام نمادین برای کسانی که یقین دارند مکشوف گردد در این صورت قلوب آنها که ربوده‌اند آن چه را که مالکند و دور انداخته‌اند آن چه را که متعلق به خدا است مضطرب خواهد شد.» - م

۴۰). این عبارت که مفهوم آن «و در چنین حالتی مردمان را به سوی زندگی جاودانی فرا می‌خواند» به «در این حالت مخلوق برای زندگی جاودانه التماس می‌کند.» ترجمه شده است - م

۴۱). در متن انگلیسی عبارت the eye that sees and افزوده که در متن عربی وجود ندارد - م

۴۲). در متن انگلیسی در مقام امضا عبارتی ذکر شده که معنای آن «المسجون المظلوم» است اما در متن عربی وجود ندارد. متن عربی از کتاب «لئالی الحکمة»، ج ۳، (طبع ۱۴۸ بدیع، ۱۹۹۱ میلادی در برزیل) ص ۲۱۵ الی ۲۱۹ نقل گردید.

يادنامہ عرفان



منوچهر هدایت

(ایران ۱۹۳۷ - پارما، ایتالیا ۲۰۱۱)

«آن طیر وفا در فروع سدرهٔ منتهی آشیانه نمود و آن نسیم روحانی
به ریاض رحمانی رجوع کرد. آن قطره به بحر اعظم پی برد و آن
عندلیب به گلزار حبیب پرواز نمود و با طیور قدس در جنت
فردوس دمساز و هم‌آواز گشت. طوبی له من هذا الفوز العظیم و
الفلاح المبین. ع»

خادم فداکار و برازندهٔ امر الهی جناب دکتر منوچهر هدایت در ساعت یک و نیم بعد از
ظهر جمعه اول اپریل ۲۰۱۱ در شهر پارما در ایتالیا به عالم بقا شتافت و با فقدان ناگهانی
وی مجمع عرفان از همکاری و مساعدت‌های بی‌دریغش محروم گردید.

منوچهر هدایت از پایه‌گذاران اولیّه و حامیان صمیمی و با وفای تشکیل مجمع عرفان در
مرکز مطالعات بهائی در اکوتو، ایتالیا بود و همواره می‌کوشید که موجبات تشکیل
جلسات مجمع عرفان را به بهترین وجه فراهم سازد و در جلساتش شرکت نماید. وی
شرکت‌کنندهٔ عادی نبود بلکه حضورش در جلسات مجمع عرفان برای حاضران
اطمینان‌بخش و مایهٔ دلگرمی بود و اوقاتش با کمال محبت و خوش‌رویی مصروف رفع
مشکلات و کمک به سایر شرکت‌کنندگان به ویژه دوستانی می‌شد که از سایر نقاط
جهان آمده بودند.

منوچهر هدایت به سال ۱۹۳۷ در ایران متولد شد و در نه سالگی پدرش درگذشت و مادرش به تنهایی نگاهداری و پرورش پنج فرزند خردسال را عهده دار شد. منوچهر از همان سنین جوانی با شوق و جدّیت وارد خدمات امری شد و عضو لجنه جوانان بود. پس از پایان تحصیلات دانشگاهی در اداره آمار وزارت کار مشغول خدمت شد اما دیری نگذشت که به سبب بهائی بودن به خدمتش خاتمه دادند. این رویداد سبب شد که در سال ۱۹۶۱ در اجرای نقشه ده ساله تبلیغی شرکت کند و به ایتالیا مهاجرت نماید و به توصیه ایادی امرالله، جناب یوگو جیاکری به عنوان تنها بهائی در شهر پارما مستقر گردد و بالمآل در ایجاد جامعه بهائی در آن نقطه نقشی اساسی و سهمی بزرگ داشته باشد. منوچهر هدایت تحصیلات خود را در رشته مهندسی راه و ساختمان در پارما ادامه داد و سپس در دانشگاه پادوا به پایان رساند و در همان شهر با ماریا آگوستا ازدواج نمود. وی در تشکیل و راه اندازی کنفرانس بین القارّات در پادوا در سال ۱۹۷۲ سهمی بزرگ بر عهده داشت.

جناب هدایت با سمت مشاور بانک جهانی در طرح های مربوط به راه سازی و پل سازی در ایتالیا و ایران و فیلیپین به خدمت اشتغال داشت. در مدت اقامت در فیلیپین عضو لجنه منطقه ای تبلیغ بود و محفل ملی بهائیان آن سامان وی را متصدی مساعدت و همراهی با ایادی امرالله جناب فدرستون در سفرهایی که در آن کشور می نمودند و نیز تشکیل دادن لجنه تبلیغ در میندانائو نموده بود. منوچهر و ماریا آگوستا پس از ۱۳ سال کار و خدمت در جزیره میندانائو در فیلیپین در سال ۱۹۸۷ به اتفاق به شهر پارما که مورد علاقه هر دو بود، مراجعت کردند و در ۲۴ ماه می ۱۹۹۲ موفق به تشکیل دادن نخستین محفل روحانی آن شهر شدند.

منوچهر هدایت سمت ها و خدمات متنوع و مهمی را در جامعه بهائی عهده دار بود که از آن جمله عضویت در محفل روحانی پارما و نیز به مدت بیش از سی سال عضویت در محفل روحانی ملی ایتالیا بود که در بیست و پنج سال اخیر سمت امین صندوق محفل مزبور را بر عهده داشت.

حضرت ایادی امرالله جناب دکتر ورقا، وی را وکیل حقوق الله در ایتالیا تعیین کرده بودند و در سال های اخیر عضویت در هیئت امنای حقوق الله در منطقه جنوبی اروپا را نیز عهده دار بود. از سایر خدمات برجسته وی تصدی کنترل کیفیت قطعات سنگ مرمر که از ایتالیا برای ساختمان های مرکز جهانی بهائی و مشرق الاذکار هندوستان ارسال می شد و

هم‌چنین کمک‌های بسیار مؤثر در تأسیس و توسعه جامعه بهائی در آلبانی پس از تغییر رژیم در آن کشور و ابتیاع و آماده ساختن حظیرة القدس ملی در آن سامان و تشکیل مدارس تابستانه و کنفرانس‌های ملی و منطقه‌ای و اعزام و استقرار مهاجرین در اهداف داخله و بین‌المللی را می‌توان نام برد.

خدمات خالصانه و ارزشمند آن متصاعد الی الله در پیام‌های تسلیتی که از معهد اعلی و هیئت بین‌المللی امنای حقوق الله و محفل روحانی ملی ایتالیا واصل گردیده و زیب این یادنامه است مورد تحسین و قدردانی خاص قرار گرفته است.

بالاخر و مهم‌تر از همه این خدمات پرارزش که با خلوص و ذوق و شوق انجام می‌داد، منوچهر هدایت نفسی به راستی نفیس و فرشته‌خصال و متخلّق به صفات و اخلاق بهائی بود. در همه احوال آماده و عاشق خدمت‌گذاری به دیگران بود و چنان با از خودگذشتگی و فروتنی به دیگران مساعدت می‌نمود که غالباً کسی حتی آنان که از لطف و محبتش برخوردار می‌شدند متوجّه منشأ و عامل آن محبت‌ها و مساعدت‌ها نمی‌شدند. منوچهر همه را از صمیم قلب دوست داشت و همه صمیمانه او را دوست می‌داشتند. روحش شاد و یادش گرامی و جاودان باد.

ایرج ایمن

ترجمه پیام تسلیت معهد اعلی، خطاب به محفل روحانی

ملی بهائیان ایتالیا مورخ ۶ اپریل ۲۰۱۱

یاران عزیز الهی:

بیت‌العدل اعظم با تأسف و اندوه از خبر درگذشت ناگهانی نفس محبوب و ارجمند، منوچهر هدایت مطلع شده‌اند. سوابق طولانی خدمات برجسته‌اش به امر الهی در سمت‌ها و میادین مختلف خدمات امری و عضویت در آن محفل در سالیان متوالی و در سمت امین حقوق الله در اروپای جنوبی را با ابراز تحسین و قدردانی یادآور می‌شویم.

نحوه سرمشق‌آمیزش در اجرای مسئولیت‌های بسیار مهم در ارتباط با تهیه سنگ‌های مرمر برای مشرق‌الاذکار هند و ساختمان‌های قوس جبل کرمل به ویژه ارزشمند بود. متمنی است مراتب همدردی محبت‌آمیز بیت‌العدل اعظم را به همسر عزیز و سایر

بستگانش ابلاغ کنید و اطمینان دهید که معهد اعلی در اعتبار مقدسه علیا برای ارتقای روح شریفش در جمیع عوالم الهی و برای آرامش و دلداری قلوب آن یاران در این مصیبت وارده دعا خواهند کرد.

با تحیات ابدع ابهی

دارالانشاء

سواد جهت دارالتبلیغ بین المللی و هیئت مشاورین قاره اروپا و امة الله آنتونللا دمونتہ ارسال می گردد.

ترجمه تسلیت نامه هیئت بین المللی امنای حقوق الله به محفل روحانی

ملی بهائیان ایتالیا مورخ ۶ اپریل ۲۰۱۱

دوستان عزیز بهائی:

اعضای هیئت بین المللی امنای حقوق الله از اطلاع بر خبر صعود دکتر منوچهر هدایت بسیار متأثر و اندوهگینند. جناب منوچهر هدایت بدو توسط ایادی امرالله و امین حقوق الله جناب دکتر علی محمد ورقا برای خدمت در مؤسسه حقوق الله منصوب شد. خدمات سرمشق آمیز دکتر هدایت در ترویج حکم مبارک حقوق الله مدت هجده سال از ۱۹۹۳ تا ۲۰۱۱ ادامه داشت.

دکتر هدایت در هنگام صعود، در سمت وکیل حقوق الله و عضو هیئت امنای حقوق الله در اروپای جنوبی مشغول خدمت بود. اخلاق و رفتار خوش و روش محبت آمیزی که در اقدامات مخلصانه اش برای ایجاد علاقه و پیوستگی قلوب یاران به حکم محکم حقوق الله معمول می داشت، سبب ابراز عواطف مهرآمیز امین حقوق الله جناب دکتر ورقا نسبت به وی می شد. خدمات سرمشق آمیز دکتر هدایت به مؤسسه حقوق الله را با احساس احترام و امتنان مهرآمیز به یاد می آوریم.

تقاضا می شود مراتب محبت و تسلیت صمیمانه هیئت بین المللی امنای حقوق الله را به همسر و بستگانش ابلاغ نمایید و به ادعیه این هیئت برای ارتقای روح پر فتوحش اطمینان دهید. خادمان دفتر حقوق الله در احیان دعا در اعتبار مقدسه علیا، دکتر هدایت را یاد می کنند و مسئلت می نمایند که آن جان پاک که در جمع عاشقان جمال مبارک در ملکوت ابهی وارد گشته، مشمول عنایات الهیه گردد.

با تحیات ابدع ابهی

هیئت بین‌المللی امنای حقوق‌الله

سواد جهت هیئت امنای حقوق‌الله در اروپای جنوبی ارسال می‌گردد.

ترجمهٔ پیام تسلیت محفل روحانی ملی بهائیان

ایتالیا مورخ ۶ اپریل ۲۰۱۱

خانم ماریا آئوگوستا فَوَلی هدایت (Maria Augusta Favali Hedayat)

آقای بهروز هدایتی، خانم فرخنده هدایتی، خانم رخشنده هدایتی

دوستان بسیار عزیز:

در این لحظه که قلوب شما به خاطر فقدان ناگهانی همسر عزیز و برادر محبوبتان آزرده و غمگین است، محفل روحانی ملی بهائیان ایتالیا خود را با قلبی پُر مهر به شما عزیزان نزدیک می‌داند و در غم و اندوه شما شریک است.

از دست دادن انسان شریفی چون منوچهر عزیز که از جملهٔ خصایص او مهربانی و پاک‌دلی، فداکاری و خدمت، شوخ طبعی و محبت بدون شایبه به همگان بود و با نهایت وفاداری به امر مبارک در زمینه‌های متعدّد - از جمله بیست و پنج سال در سمت امین صندوق محفل ملی در افزون از سی سال عضویت در این مؤسسه - خدمت کرد، خلأ بزرگی محسوب است. این احساس خلأ را نه تنها می‌توان با خاطرات جاودانی او پُر کرد بلکه می‌توان بر آن با یادآوری طریقی که او در زندگانی برگزیده و حیات خود را تماماً و دائماً برای پیشرفت امر مبارک و از این راه برای بهبود اوضاع جهان وقف کرده بود، فایق آمد زیرا این یادآوری به ما اطمینان می‌دهد که با راهی که او انتخاب نموده بود، مسلماً جایگاه والا و درخشانی را در جهان ملکوت که ارواح ما از آن جا پدید می‌آیند و همگان به آن باز خواهند گشت به خود اختصاص داده است.

محفل ملی، با قلبی پُر مهر آن نفس نفیس و شما را در دعا‌های خود به یاد خواهد داشت.

محفل روحانی ملی بهائیان ایتالیا

رونوشت: مشاور قاره‌ای خانم آنتونلا دمونتِه (Antonella Demonte)

ضمائم

کتاب شناسی

۱. آثار بهائى

- حضرت رب اعلى: - بيان فارسى، بى تاريخ و محل طبع.
- منتخبات آيات از آثار حضرت نقطه اولى؛ مؤسسه ملى مطبوعات امرى، طهران، ۱۳۴ ب.
- حضرت بهاء الله: - كتاب اقدس با توضيحات؛ حيفا بيت العدل اعظم الهى، ۱۹۹۵ م.
- كتاب ايقان؛ فرج الله زكى؛ مصر؛ ۱۳۵۲، (۱۹۹۳ م) و آلمان؛ مؤسسه ملى مطبوعات بهائى آلمان؛ هوفهايم؛ چاپ اول؛ ۱۵۵ ب (۱۳۳۷ ش، ۱۹۹۸ م)
- آثار قلم اعلى؛ ج ۱ (كتاب مبين، خط زين المقرئين)؛ مؤسسه ملى مطبوعات امرى؛ طهران؛ ۱۲۰ ب.
- آثار قلم اعلى؛ ج ۲؛ مؤسسه معارف بهائى، كانادا؛ ۱۵۹ ب.
- آثار قلم اعلى؛ ج ۳؛ مؤسسه ملى مطبوعات امرى؛ طهران؛ ۱۲۹ ب.
- آثار قلم اعلى؛ ج ۴؛ مؤسسه ملى مطبوعات امرى؛ طهران؛ ۱۳۳ ب.
- مجموعه الواح مباركه؛ قاهره مصر؛ ۱۳۳۸ هـ . ق (۱۹۲۰ م).
- دريای دانش؛ مؤسسه ملى مطبوعات امرى؛ طهران؛ ۱۳۳ ب.
- اشراقات؛ به خط مشكين قلم؛ بدون تاريخ و محل طبع.
- اقتدارات؛ خط مشكين قلم؛ بى محل طبع؛ ۱۳۱۰ هـ . ق.
- ادعيه حضرت محبوب، طبع طهران.
- الواح نازله خطاب به ملوك و رؤسای ارض؛ مؤسسه ملى مطبوعات امرى؛ طهران؛ ۱۲۴ ب.
- آيات الهى؛ ج ۱ و ۲؛ مؤسسه مطبوعات امرى آلمان؛ ۱۵۳ ب.
- كلمات مباركه مكنونه همراه ترجمه حضرت ولي امرالله؛ لندن؛ ۱۹۲۹ م.
- مناجاة؛ مجموعه اذكار و ادعيه من آثار حضرة بهاء الله، دارالنشر البهائيه فى البرازيل؛ ۱۳۸ ب.
- لوح مبارک خطاب به شيخ محمدتقى مجتهد اصفهانى؛ مؤسسه ملى مطبوعات امرى؛ طهران؛ ۱۱۹ ب.
- لئالى الحكمة؛ ج ۱؛ دارالنشر البهائيه فى البرازيل؛ ۱۴۳ ب.
- لئالى الحكمة؛ ج ۲؛ دارالنشر البهائيه فى البرازيل؛ ۱۴۶ ب.
- لئالى الحكمة؛ ج ۳، دارالنشر البهائيه فى البرازيل؛ ۱۴۸ ب.
- منتخباتى از آثار حضرت بهاء الله، لجنه نشر آثار امرى به لسان فارسى و عربى، لانگنهاين آلمان؛ نشر اول؛ ۱۴۱ ب.

- حضرت عبدالبهاء:** - النور الابهی فی مفاوضات عبدالبهاء به اهتمام کلیفورد بارنی؛ لیدن هلند؛ ۱۹۰۷ م.
- خطابات مبارکه؛ ج ۱؛ مصر؛ ۱۳۴۰ ق.
- مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهاء؛ شماره ۸۸؛ تکتیر جهت حفظ؛ طهران؛ ۱۳۳ ب.
- مکاتیب عبدالبهاء؛ ج ۲؛ به اهتمام فرج الله زکی الکردی؛ مصر؛ ۱۹۱۰ م.
- مکاتیب عبدالبهاء؛ ج ۳؛ قاهره؛ ۱۳۴۰ ق.
- مکاتیب عبدالبهاء، ج ۴؛ مؤسسه مطبوعات امری؛ ۱۲۱ ب.
- مکاتیب عبدالبهاء؛ ج ۵؛ مؤسسه مطبوعات امری؛ ۱۳۲ ب.
- مکاتیب عبدالبهاء، ج ۸؛ مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران؛ ۱۳۴ ب.
- منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء؛ ج ۱؛ مؤسسه مطبوعات امری امریکا؛ ۱۹۷۹ م.
- منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء؛ ج ۴؛ مؤسسه مطبوعات امری آلمان؛ ۲۰۰۰ م.
- منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء؛ ج ۶؛ مؤسسه مطبوعات بهائی آلمان؛ ۱۶۱ ب.
- مجموعه مناجات؛ لجنه ملی نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی؛ مؤسسه ملی مطبوعات امری آلمان؛ چاپ اول ۱۴۸ ب (۱۹۹۲ م)؛ چاپ دوم (۲۰۰۱ م)
- حضرت ولی امرالله:** - توفیعات مبارکه خطاب به احبای شرق؛ لجنه ملی نشر آثار امری لانگنهاین آلمان؛ ۱۴۹ ب.
- توفیعات مبارکه حضرت ولی امرالله؛ لجنه ملی نشر آثار امری؛ ۱۲۵ ب.
- توفیعات مبارکه ۱۰۹ - ۱۰۲؛ مؤسسه ملی مطبوعات امری؛ ۱۲۵ ب.
- توفیعات مبارکه ۱۱۴ - ۱۰۹؛ مؤسسه ملی مطبوعات امری؛ ۱۱۹ ب.
- توفیعات مبارکه ۱۹۲۲ - ۱۹۲۶؛ مؤسسه ملی مطبوعات امری؛ ۱۲۹ ب.
- توفیعات مبارکه ۱۹۲۷ - ۱۹۳۹؛ مؤسسه ملی مطبوعات امری؛ ۱۲۹ ب.
- توفیعات مبارکه؛ ج ۳؛ ۱۹۲۲ - ۱۹۴۸؛ مؤسسه ملی مطبوعات امری؛ ۱۳۰ ب.
- طراز الهی؛ مؤسسه معارف بهائی کانادا؛ ۱۵۸ ب.
- قرن بدیع؛ مؤسسه معارف بهائی به لسان فارسی؛ کانادا؛ ۱۴۹ ب.
- نظم جهانی بهائی؛ ترجمه و اقتباس هوشمند فتح اعظم؛ مؤسسه ملی مطبوعات امری؛ ۱۳۰ ب.

۲. آثار مؤلفین بهائی

- ابوالفضایل گلپایگانی: - رسائل و رقائم؛ به اهتمام روح‌الله مهرباخانی؛ مؤسسه ملی مطبوعات امری؛ ۱۳۴ ب.
- اشراق خاوری، عبدالحمید: - حقیق مختوم؛ ج ۱ و ۲؛ لجنه ملی مطبوعات امری؛ جلد دوم ۱۰۳ ب.
- پیام ملکوت؛ مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران؛ ۱۳۰ ب.
- رساله ایام تسعه؛ مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران؛ ۱۵۵ ب؛ و - رساله ایام تسعه؛ کلمات پرس؛ چاپ اول امریکا؛ ۱۹۸۱ م.
- رساله تسبیح و تهلیل؛ لجنه ملی نشر آثار امری؛ طهران؛ ۱۰۵ ب.
- قاموس ایقان؛ ج ۲؛ مؤسسه ملی مطبوعات امری؛ ۱۳۲ ب.
- گنج شایگان؛ مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران؛ ۱۲۴ ب.
- مانده آسمانی؛ ج ۱ - ۹؛ مؤسسه ملی مطبوعات امری؛ طهران؛ (ج ۱ و ۶ ۱۲۸ ب - بقیه مجلدات ۱۲۹ ب)
- محاضرات؛ ج ۲؛ مؤسسه ملی مطبوعات امری؛ ۱۲۱ ب.
- نورین نیرین؛ مؤسسه ملی مطبوعات امری؛ طهران؛ ۱۳۳ ب.
- اسلمنت، جان ابنرز: - بهاء الله و عصر جدید؛ ترجمه بشیر الهی؛ رحیمی، سلیمانی؛ برزیل؛ ۱۴۵ ب.
- داودی، علی مراد: - الوهیت و مظهریت؛ ج ۲؛ فلسفه و عرفان؛ تهیه و تنظیم وحید رافتی؛ مؤسسه معارف بهائی به لسان فارسی؛ ۱۹۹۱ م.
- رافتی، وحید: - رهایی؛ مجموعه‌ای از آثار دکتر داودی؛ مؤسسه ملی بهائی آلمان؛ ۱۶۷ ب.
- مقالات و رسایل در مباحث متنوعه (مقالات دکتر داودی)؛ ج ۳؛ مؤسسه معارف بهائی کانادا؛ ۱۵۰ ب.
- آفتاب آمد دلیل آفتاب؛ انتشارات مجمع عرفان؛ ۱۶۶ ب.
- یادنامه مصباح منیر؛ مؤسسه ملی مطبوعات بهائی آلمان؛ لجنه نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی؛ نشر اول؛ هوفهایم آلمان؛ ۱۶۴ ب (۲۰۰۶ م)
- پیک راستان؛ عصر جدید؛ دارمشتات آلمان.
- مأخذ اشعار بهائی، ج ۳؛ ناشر مؤسسه معارف بهائی کانادا.
- رادمهر، فریدالدین: - بیسه اندیشه‌ها؛ نه مقاله؛ نشر مطبوعات امری آلمان؛ ۲۰۰۹ م.
- زرقانی، محمود: - بدایع الآثار؛ ج ۲؛ چاپ مجدد؛ لانگنهاین آلمان؛ ۱۹۸۲ م.
- سلیمانی، عزیزالله: - رشحات حکمت؛ ج ۴ و ۵ مؤسسه ملی مطبوعات امری؛ طهران؛ ۱۳۵ ب.
- فاضل مازندرانی، اسدالله: - اسرار الآثار؛ ج ۱ و ۳ و ۵ مؤسسه ملی مطبوعات امری؛ طهران؛ ۱۲۴ ب.
- امر و خلق؛ ج ۱ - ۳؛ مؤسسه ملی مطبوعات امری؛ طهران؛ ۱۲۸ ب.

۳. آثار غیر بهائیی

- احسائی، احمد: - جوامع الکلم؛ ج ۱؛ چاپ سنگی؛ ۱۲۷۳ ق.
- ابراهیم‌زاده، عیسی: - فلسفه تربیت؛ شریعت قم؛ چاپ پانزدهم ۱۳۸۲ ش.
- اسماعیلی، اسماعیل: - تفسیر امثال القرآن؛ انتشارات اسوه؛ ۱۳۶۸ ش.
- الاعلمی الحائری، محمدحسین: - دایرة المعارف شیعه؛ مؤسسه الاعلمی المطبوعات بیروت لبنان؛ چاپ دوّم؛ ۱۳۱۴ ق.
- امین الخوری: - دیوان ابن فارض؛ مکتب الآداب؛ بیروت؛ مطبعة الادبیّة؛ ۱۹۰۴ م.
- آل‌هاشمی، سیدحسین: - مجمع التفاسیر؛ ج ۱؛ طبع اول؛ سعادت کرمان؛ ۱۳۵۲ ش.
- بهار؛ (ملک الشعرا): - سبک‌شناسی؛ ج ۱؛ انتشارات امیرکبیر؛ ج ۳.
- پیر اویسی، شاه‌مقصود محمدصادق عنقا: - سزالحجر؛ مکتب طریقت اویسی شاه‌مقصودی؛ تألیف ۱۳۵۹ ش؛ چاپ ۱۳۶۰ ش.
- تهانوی: - کشاف اصطلاحات الفنون ذیل سفسطه؛ هند؛ ۱۸۸۲ م.
- جامی، عبدالرحمان: - سه رساله در تصوّف؛ لوامع و لوايح؛ مکتب الآداب؛ بیروت؛ مطبعة الادبیّة؛ ۱۹۰۴ م.
- جرجانی، شریف: - تعریفات جرجانی؛ مطبعة سی؛ ۱۳۱۸ ش.
- حافظ، شمس‌الدین محمد: - دیوان به اهتمام عبدالرحیم خلخالی؛ نشر دنیای کتاب.
- خزّم‌شاهی، بهاء‌الدین: - حافظ‌نامه؛ ج ۲؛ نشر علمی و فرهنگی؛ ج ۲؛ ۱۳۷۶ ش.
- خلیفه، رشاد: - اعجاز قرآن در عصر کامپیوتر؛ ترجمه دکتر محمدجواد سهلانی؛ شرکت نشر فرهنگ قرآن؛ ۱۴۰۳ ق.
- خواجه ایوب: - اسرار الغیوب، شرح مثنوی؛ ج ۱؛ به اهتمام محمدجواد شریعت؛ نشر زوّار؛ ۱۳۸۲ ش.
- رادمهر، فریدالدین: - جنید بغدادی تاج العارفین؛ نقل از اللّمع التّصوّف؛ نشر روزنه؛ ۱۳۸۰ ش.
- راسل، برتراند: - عرفان و منطق؛ ترجمه دریا بندری؛ انتشارات حبیبی؛ ۱۳۶۲ ش.
- زکریای رازی؛ محمد: - کتاب الاسرار؛ ترجمه دکتر مهندس حسن علی شیبانی؛ انتشارات دانشگاه طهران؛ ۱۳۷۱ ش.
- طوسی، احمد بن محمد بن زید: - قصّة یوسف؛ السّتين الجامع للطایف البساتین؛ به اهتمام محمد روشن؛ انتشارات علمی و فرهنگی؛ چاپ سوّم؛ ۱۳۶۷ ش.
- سبحانی، توفیق: - مولانا، مثنوی معنوی؛ نشر روزنه؛ ۱۳۷۸ ش.
- ستّاری، جلال: - حالات عشق عرفانی؛ نشر مرکز؛ ۱۳۷۵ ش.
- سعدی: - گلستان؛ به اهتمام غلام‌حسین یوسفی؛ خوارزمی؛ چاپ سوّم؛ ۱۳۷۳ ش.

- شفیعی کدکنی؛ محمدرضا: - غزلیات شمس تبریزی؛ ج ۱؛ چاپ اول؛ نشر سخن؛ ۱۳۸۷ ش.
- شکوهی، غلام حسین: - تعلیم و تربیت و مراحل آن؛ آستان قدس رضوی؛ مشهد؛ ۱۳۵۸ ش.
- شیخ بهایی: - کلیات دیوان و اشعار شیخ بهایی؛ به اهتمام سعید نفیسی؛ نشر چکامه؛ ۱۳۶۸ ش.
- شیروانی، علی: - جستارهایی در کلام جدید؛ انتشارات سمت؛ ۱۳۸۱ ش.
- طوسی، خواجه نصیرالدین: - اخلاق ناصری؛ ج ۲؛ مصحح مجتبی مینوی؛ خوارزمی؛ طهران؛ چاپ دوم ۱۳۵۶ ش.
- عتیق نیشابوری، ابوبکر: - قصص قرآن مجید به اهتمام یحیی مهدوی؛ نشر خوارزمی؛ چاپ دوم؛ ۱۳۶۵ ش.
- غزالی، امام محمد: - کیمیای سعادت؛ ج ۲؛ مرکز انتشارات علمی و فرهنگی؛ ۱۳۶۱ ش.
- فانینگ، استیون: - عارفان مسیحی؛ ترجمه فریدالدین رادمهر؛ نشر نیلوفر؛ ۱۳۸۴ ش.
- فردوسی، ابوالقاسم: - شاهنامه؛ ج ۴؛ به اهتمام محمد دبیر سیاقی؛ نشر علمی و ابن سینا؛ ۱۳۳۵ ش.
- فروغی، محمد علی: - سیر حکمت در اروپا؛ ج ۱؛ نشر زوار؛ ۱۳۵۰ ش.
- فروزان فر، بدیع الزمان: - شرح مثنوی شریف؛ ج ۱؛ نشر زوار؛ ۱۳۶۱ ش.
- کاشانی؛ عزالدین محمود: - مصباح الهدایة و مفتاح الکفایة؛ به اهتمام عفت کرباسی و محمدرضا برزگر؛ نشر زوار؛ چاپ سوم؛ ۱۳۸۷ ش.
- لاهیجی، محمد: - مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز؛ به اهتمام عفت کرباسی و محمد رضا برزگر خالقی؛ نشر زوار؛ چاپ هفتم؛ ۱۳۸۷ ش.
- مکارم شیرازی، ناصر: - تفسیر نمونه؛ دارالکتب الاسلامیه؛ ۱۳۷۹ ش.
- مولانا: - دیوان کبیر؛ به اهتمام بدیع الزمان فروزان فر؛ نشر امیرکبیر؛ ۱۳۶۳ ش.
- مینار، لئون: - شناسایی و هستی؛ ترجمه دکتر علی مراد داودی؛ انتشارات دهخدا؛ طهران؛ چاپ دوم؛ خرداد ۱۳۵۱ ش.
- هوشیار، محمد باقر: - اصول آموزش و پرورش؛ ج ۱؛ انتشارات دانشگاه طهران؛ چاپ سوم؛ ۱۳۳۵ ش.
- یثربی، یحیی: - عرفان نظری؛ مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی؛ حوزه علمیه قم؛ ۱۳۷۲ ق.
- یوسفیان، حسن و شریفی؛ احمد: - عقل و وحی؛ انتشارات فرهنگ و اندیشه اسلامی؛ چاپ اول؛ ۱۳۸۳ ش.

۴. مجموعه‌ها

- آیات بینات؛ مؤسسه معارف بهائی کانادا؛ ۱۹۹۹ م.
- پیام آسمانی؛ ج ۱ و ۲؛ ج ۱ (۱۴۵ ب، ۱۹۸۸ م) و ج ۲ (۸-۱۵۷، ۲۰۰۱ م)
- یاران پارسی؛ مؤسسه ملی مطبوعات امری آلمان؛ ۱۹۹۸ م

۵. مجلات و نشریات و انتشارات دوره‌ای

- مجله عندلیب؛ سال بیست و یکم؛ شماره ۴ (پیاپی ۸۴)
- آهنگ بدیع؛ سال ۳۱؛ شماره ۳۴۷
- مجله نجم باختر؛ شماره ۹؛ ج ۱۲؛ (۱۹۲۱)
- سفینه عرفان؛ دفتر دوم، انتشارات مجمع عرفان؛ ۱۵۶ ب.
- سفینه عرفان؛ دفتر یازدهم؛ انتشارات مجمع عرفان؛ ۱۶۲ ب.

فهرست مقالات سفینه عرفان، دفتر اول

رساله حضرت ربّ اعلیٰ در شرح حدیث «من عرف نفسه فقد عرف ربه»	منوچهر سلمان پور
صحیفه بین الحرمین	وحید بهمردی
در باره احکام بیان و خطابات به اهل بیان در کتاب مستطاب اقدس	محمد افنان
مراتب سبعة و حدیث مشیت	وحید رأفتی
کتاب عهدی	شاپور راسخ
انگیزه «حوریّه» یا «دئینا» و «دین» و ردّ پای فکر مزدیسنا در لوح ملاح القدس	کامران اقبال
اسرار علم و حکمت الهی	منوچهر مفیدی
احوال و خدمات حاج مهدی ارجمند	ایرج ایمن

فهرست مقالات سفینه عرفان، دفتر دوم

عرفان در ارتباط با مطالعه نصوص والواح مبارکه امر بهائی	شاپور راسخ
مقاصد دین و مأموریت آیین بهائی	ایرج ایمن
مفاهیم نار در آثار حضرت بهاء الله	منوچهر سلمان پور
آثار منزله از قلم اعلیٰ در ایران - قصیده رشح عما	وحید رأفتی
فرق متصوفه کردستان در دوره بغداد	داریوش معانی
هفت وادی	فریدالدین رادمهر
از مسکن خاکی - مآخذ مطالب منقول در هفت وادی	وحید رأفتی
لوح مبارک جواهرالاسرار	وحید بهمردی
کتاب مستطاب ایقان	شاپور راسخ
مستغاث	محمد افنان
روش تشخیص و تعیین مواضع الواح مبارکه	حبیب ریاضتی
آثار قلم اعلیٰ، دوران طهران - بغداد (۱۸۵۳ - ۱۸۶۳)	

فهرست مقالات سفینه عرفان، دفتر سوم

مباحث ایام در ادرنه - ملاحظاتی در لوح نازله به اعزاز ملاً عبدالرحیم	وحید رأفتی
---	------------

ایرج ایمن	توصیف کلمه الله در آثار قلم اعلی
محمد افنان	ذیلی درباره مبانی احکام
معین افنانی	بررسی مضامین قصیده تائیه کبری و قصیده عز و ورقاییه
وحید بهمردی	لوح کل الطعام نازل از قلم اعلی در دارالسلام
محمد قاسم بیات	گلگشتی در رساله چهاروادی
شاپور راسخ	مثنوی مبارک
منوچهر سلمان پور	مروری بر لوح مبارک سلطان ایران
نادر سعیدی	کتاب بدیع و مسئله تکمیل بیان
حبیب ریاضتی	نظر اجمالی به آثار قلم اعلی در اسلامبول و ادرنه
	رشحات عرفان فهرست منتخبی از آثار قلم اعلی
	دوره اسلامبول - ادرنه (۱۸۶۸ - ۱۸۶۳)

فهرست مقالات سفینه عرفان، دفتر چهارم

شاپور راسخ	مروری سریع بر مباحث کتاب مستطاب اقدس
شاپور راسخ	مضامین عمده در الواح مبارکه جمال ابهی خطاب به ملوک و رؤسا و زعمای دنیا
محمد افنان	سوره غصن و عهد و میثاق بهائی
روح الله خوش بین	زمینه تاریخی لوح احتراق
منوچهر سلمان پور	مروری بر مواضع اساسی لوح مبارک حکمت
مونا علی زاده	سوابق تاریخی و مضامین لوح اشرف
سیامک ذبیحی مقدم	برخی از خطابات قهریه به زعمای عثمانی - لوح رییس و لوح فؤاد
ایرج ایمن	شأن و لزوم اجزای احکام الهی
معین افنانی	ملاحظات درباره لوح و حدیث کنت کنز
وحید رأفتی	نظری بر لوح قناع
کامران اقبال	مروری بر الواح حضرت بهاء الله خطاب به محمد مصطفی بغدادی
	رشحات عرفان

- ب. نقطه و حرف در معارف بیانی
 ج. سراج و سراج
 د. نامه‌ای از میرزا موسی آقای کلیم به ذبیح کاشانی
 شرح تشرف میرزا محمدباقر هائی به حضور حضرت بهاءالله جل جلاله
 فهرست منتخبی از آثار قلم اعلیٰ نازله در اوایل دوره عکا (۱۲۸۵ - ۱۳۰۰ ه.ق.)

فهرست مقالات سفینه عرفان، دفتر پنجم

- مجموعه‌ای از آثار مبارکه در باره «بسیط الحقیقه»
 راهنمایی برای مطالعه «بسیط الحقیقه»
 مجملی در باره «کلمات فردوسی»
 سه لوح از آثار استدلالی جمال اقدس ابهی و دلیل حکمت
 مروری بر مواضع زیارت نامه حضرت سیدالشهداء
 مضامین «لوح دنیا»
 مروری بر سوره الزیاره «زیارت نامه جناب باب‌الباب»
 ارتباط میان کتاب اقدس و الواح متمم آن
 نگاهی به ادعیه شفا و ادعیه مخصوصه در امر بهائی
 مروری بر دو زیارت نامه از آثار قلم اعلیٰ
 شرحی در سوابق و مضامین لوح مریم
- وحید رأفتی
 شاپور راسخ
 محمد افنان
 منوچهر سلمان پور
 شاپور راسخ
 مونا علی‌زاده
 شاپور راسخ
 کیان سعادت
 آرمین اشراقی
 فتحیه رشیدی

فهرست مقالات سفینه عرفان، دفتر ششم

- کلیات مقدماتی در باره «قیوم الاسماء»
 نظری بر مندرجات رساله دلایل سبعة
 از مدنیّه تا سیاسیّه: ۱. رساله مدنیّه
 ۲. رساله سیاسیّه
 مروری بر مضامین الواح خطاب به یاران پارسی و سوابق تاریخی
 پارسیان در ایران
 مروری بر تفسیر بسمله
- محمد افنان
 مهری افنان
 شاپور راسخ
 شاپور راسخ
 ع. صادقیان
 فتحیه رشیدی

آرمین اشراقی	لوحی در شرح «لایسعی...»
فریدالدین رادمهر	ماء الحقیقه
فاروق ایزدی نیا	مقاله شخصی سیاح
فریدالدین رادمهر	مرکز میثاق و عرفان
مونا علی زاده	سیمای حضرت مسیح در آثار حضرت عبدالبهاء
وحید رأفتی	پاسخی به چند پرسش: نامه ای از جناب آقا شیخ محمدعلی نبیل اکبر

فهرست مقالات سفینه عرفان، دفتر هفتم

فریدالدین رادمهر	منابع برای مطالعه آثار حضرت نقطه اولی
مهری افنان	نظری اجمالی بر مندرجات «صحیفه عدلیه»
محمد افنان	نظری بر محتوای لوح مبارک «افلاکیه»
وحید رأفتی	تشریح و تبیین
شاپور راسخ	علم و علما از منظر حضرت عبدالبهاء
مونا علی زاده	تبیینات حضرت عبدالبهاء در مورد برخی از آیات قرآن و احادیث اسلامی
فاروق ایزدی نیا	جلوه‌هایی از حضرت بهاءالله در آثار حضرت عبدالبهاء
فلاور سامی (کاویانی)	برخی جلوه‌های حیات بهائی در زندگانی حضرت عبدالبهاء
محمد افنان	تأملی در باره علم تعقلی

فهرست مقالات سفینه عرفان، دفتر هشتم

وحید رأفتی	مروری بر سوره غصن
سنا روحانی	مروری بر مضامین لوح هودج
مهری افنان	برخی از خطابات قلم اعلی به علمای معاند
محمد افنان	سیر تدریجی نزول آثار حضرت نقطه اولی
شاپور راسخ	پیام‌های حضرت نقطه اولی به حکام زمان
محمد افنان	معرفی مجموعه‌ای از آثار حضرت نقطه اولی
فریدالدین رادمهر	بحثی در باره تویع حضرت نقطه اولی در معرفت الهی

نظریه هنر در دو آیین بابی و بهائی	تورج امینی
دو ندای نجاح و فلاح	شاپور راسخ
سوابق و مضامین لوح عمه	علاءالدین قدس جورابچی
نقطه بیان در آثار طلعت پیمان	فاروق ایزدی نیا
عالم ملک و جهان ملکوت	فرانک نیکوکار
محبت در آثار حضرت عبدالبهاء	شراره تاج ترقی
پاسخ به چند پرسش: پژوهشی در آثار حضرت عبدالبهاء	فتحیه شیرازی

فهرست مقالات سفینه عرفان، دفتر نهم

روابط و رفتار حضرت عبدالبهاء با افراد	شیوا الهیون
ارتباط کریم خان کرمانی با ادیان بابی و بهائی	آرمین اشراقی
مقدمه‌ای در باره مناجات در آثار بهائی	محمد افنان
جلوه‌هایی از سیمای حضرت عبدالبهاء در مروری بر آثار ایشان	فاروق ایزدی نیا
مروری بر حقیقت روح و موضوع تناسخ	محمد قاسم بیات و ساطع بیات
مرحبا! مرحبا!	لادن پاک دامن
تحلیل بر مبنای تاریخی و اجتماعی لوح احتراق	فریدالدین رادمهر
لوح لاهه و الواح دیگر مربوط به صلح عمومی	شاپور راسخ
ابطال خرافات در آثار حضرت عبدالبهاء	شاپور راسخ
سیری در آثار مبارکه بهائی	وحید رأفتی

فهرست مقالات سفینه عرفان، دفتر دهم

نظری اجمالی بر مضامین لوح رضوان العدل	محمد افنان
شرحی در باره کتاب الاسماء	محمد افنان
شرح حدیث کنت کنز از حضرت اعلی	فریدالدین رادمهر
توقعات حضرت نقطه اولی نازله به افتخار خال اکبر	مهتری افنان
مآخذ چند حدیث در کتاب «بیان فارسی»	وحید رأفتی
کلمات مکنونه سیر از نقص به سوی کمال	فاروق ایزدی نیا

سنا علی زاده روحانی	مروری بر مضامین سورة البیان
مینا یزدانی	کلامی چند، در باره یکی از الواح جمال ابهی
علی نخجوانی	صلح اصغر و صلح اعظم
شاپور راسخ	مفهوم عدل در آثار مبارکه بهائی
شاپور راسخ	دستور تعدیل معیشت در آثار حضرت عبدالبهاء
محمد افنان	آیات: معیار سنجش حقانیت ظهور الهی
یولی ایوانسیان	مجموعه اسناد روزن در آرشیو فرهنگستان علوم روسیه در سن پترزبورگ
شراره ذبیحیان	حفظ استقلال اطفال در تحزی حقیقت و تربیت بهائی

فهرست مقالات سفینه عرفان، دفتر یازدهم

محمد افنان	لوح هرتیک «از آثار قلم اعلی» مروری بر مضامین لوح هرتیک
مهری افنان	معرفی کتاب «منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی»
فریدالدین رادمهر	تفسیر آیه نورا از آثار حضرت نقطه اولی
علاءالدین قدس جورابچی	سخنی در باره لوح ملا عبدالرزاق
مونا علی زاده	مروری بر لوح ظهور از آثار قلم اعلی
فاروق ایزدی نیا	عدالت سلاطین در کلام رب العالمین
علی نخجوانی	عهد و میثاق در امر بهائی
شاپور راسخ	نقشه ملکوتی حضرت عبدالبهاء
شاپور راسخ	سوابق فرامین ملکوتی در ادیان قبل و در عهد اعلی و عهد ابهی
شاپور راسخ	مفهوم و نقش برنامه ریزی در امر بهائی
محمد افنان	اخلاق بهائی
شراره ذبیحیان	وحدت در کثرت
ژیلا شهریاری	راه و روش های تفکر و تعمق در آثار الهی
فریدالدین رادمهر	از راهزنی تا رهرویی
وحید رأفتی	حروف اختصاری در آثار مبارکه بهائی
محمد افنان	ارکان اربعه بیت توحید
محمد افنان	جنّ واجنه

وحید رأفتی

یک نامه تاریخی از جناب محب السلطان

وحید رأفتی

مسمط مسعود قزوینی

فهرست مقالات سفینه عرفان، دفتر دوازدهم

محمد افنان	مختصری در باره لوح رحمت
مونا علی زاده	مروری بر الواح شعرات
علاء الدین قدس جورابچی	سخنی در باره لوح قناع
فاروق ایزدی نیا	مقام الوهیت و عبودیت مظهر ظهور
شاپور راسخ	کیفیت تقریر و تحریر کتاب مفاوضات
شاپور راسخ	جایگاه فلسفه در دیانت بهائی
فریدالدین رادمهر	آفتاب عرفانی در آسمان عقلانی
ناصر نبیلی	ادراکات عالم انسانی در پرتو مفاوضات عبدالبهاء
فاروق ایزدی نیا	تبیین رموز مندرج در «کتاب مقدس»
فاروق ایزدی نیا	تبیین بشارات در کلام مرکز میثاق رب البینات
علاء الدین قدس جورابچی	موضوع «حرم، محرم، مجازات» در کتاب مفاوضات
فریدالدین رادمهر	صفیر سیمرخ
مونا خادمی	نگاهی به زندگی لورا دریفوس - بارنی
شاپور راسخ	هیپولیت دریفوس: بزرگ مردی از مبشرین میثاق
علی نخجوانی	نظری به دامنه خدمات بیت العدل اعظم الهی - ترویج و توسعه مطالعات بهائی
محمد افنان	دیانت اسلام - مذهب شیعه - امر بهائی

فهرست مقالات سفینه عرفان، دفتر سیزدهم

محمد افنان	نظری بر سوابق و متون سورة الامر و لوح الامر
فاروق ایزدی نیا	خطاب رب الارباب به پاپ
مهری افنان	سوابق و مضامین تفسیر سوره کوثر
محمد قاسم بیات	مروری بر عناوین و مقام حضرت نقطه اولی

یک نکته از هزاران: دفاع از مرکز عهد و میثاق

عهد و میثاق در مسیر تاریخ

بررسی تطبیقی تعالیم و احکام بابی و بهائی

وجود شناسی در مفاوضات

دین و عقل و علم: تطابق یا توافق

تأثیر امر بهائی بر ادب و فرهنگ ایران

آزادی فکر و بیان در آئین بهائی

تکمله بر «سخنی درباره لوح قناع»

فریدالدین رادمهر

علاءالدین قدس جورابچی

شاپور راسخ

مهرداد نبیلی

محمد افنان

شاپور راسخ

ایرج ایمن

فاروق ایزدی نیا و علاءالدین

قدس جورابچی

انتشارات مجمع عرفان

سفینه عرفان، مطالعاتی در اصول معتقدات و آثار مبارکه بهائی، دفتر اول تا دفتر سیزدهم؛ ۱۹۹۸-۲۰۱۰

وحید رافتی، آفتاب آمد دلیل آفتاب، استمرار مآثر کمیل بن زیاد نخعی، (Reyhani Verlag, 2010)

Moojan. Momen (ed.), **Scripture and Revelation** (Oxford: George Ronald, 1997)

Moojan Momen (ed.), **The Bahá'í Faith and the World Religions** (Oxford: George Ronald, 2005)

Iraj Ayman (ed.), **The Lights of 'Irfán**, Books One to Eleven, 2000 – 2010.

Farah Dustdar (ed.), **Beiträge des 'Irfán – Kolloquiums: Compilations of Papers Presented at 'Irfán Colloquia** (in German) Books one to Five, 2 004 – 2009

Maryam Afshar, **Images of Christ in the Writings of 'Abdu'l-Bahá**, 2004

Wolfgang Klebel, **Revelation of Unity, Unity of Revelation**, (Reyhani Verlag, 2009)

فروشندگان

Bahá'í Distribution Service

Tel: (847) 425-7950

Fax: (847) 425-7951

E-mail: BDS@usbnc.org

Bosch Bahá'í School, Bookshop

Tel.: (831) 423-3387

Fax: (831) 423-7564

E-mail: bosch@usbnc.org

Bahá'í Verlag,

Tel: (49) 6192-22921

Fax: (49) 6192-22936

E-mail: office@bahai-verlag.de

Reyhani Verlag,

Tel: 49-6151-95170

Fax: 49-6151-9517299,

E-Mail: druck@reyhani.de

غلطنامه و يادداشت‌های تکمیلی دفتر سیزدهم

تهیه کننده: فاروق ایزدی نیا

اول - شماره صفحات مطالب که در قسمت فهرست، یا مندرجات، ذکر شده است. ذیلاً ابتدا شماره صفحه نادرست و سپس شماره صحیح داخل هلالین آورده شده است:

۶ (۵): ۹ (۷): ۱۹ (۱۷): ۴۸ (۴۶): ۵۵ (۵۳): ۱۷۸ (۱۸۱): ۲۳۶ (۲۳۹): ۲۶۳ (۲۶۶): ۲۹۲ (۲۹۵): ۳۰۴ (۳۰۷):
 ۳۳۹ (۳۴۲): ۳۷۰ (۳۷۳): ۳۸۱ (۳۸۳): ۳۹۳ (۳۹۵): ۴۰۱ (۴۰۳): ۴۰۵ (۴۰۷): ۴۱۱ (۴۱۳): ۴۲۰ (۴۲۲):
 ۴۲۱ (۴۲۳): ۴۰۵ (۴۰۷): ۴۱۱ (۴۱۳): ۴۲۰ (۴۲۲): ۴۲۱ (۴۲۳).

دوم - اشتباهات تایپی در متن سورة الامر که در دفتر سیزدهم نقل شده است.

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۹	۷ از آخر	فی السّموات	فی السّموات والأرض
۲۰	۱۶	تتعدّوا	تتعدّوا
۲۳	۶	طیورا	طیورا
۲۳	۱۷	اشکروا	اشکروا
۲۴	۱۰	الی صرف	على صرف
۲۹	۴	السّموات	السّموات والأرض
۲۹	۹ از آخر	آياته	آياته

سوم - اشتباهات تایپی و واژه‌هایی که سهواً جافته، یا افزوده شده، یا مواردی که با اصل عبارات نقل شده، تفاوت دارد:

صفحه	سطر	غلط	صحیح
فهرست	وجودشناسی	مهرداد نبیلی	ناصر نبیلی
۷	۴ (از متن)	به کمال جدّ	به تمام جدّ
۱۰	۲ و ۳	قرآن	قرآن
۱۱	۱۴	که مسئله	که در باره مسئله
۱۱	۱۹	نسبت ماهیت	نسبت به ماهیت
۱۸	۲	المقب لالی	المقبل الی

انه لسلطان	انه السلطان	۸ (از متن)	۱۹
تقطع	نقطع	۴ از آخر	۱۹
انکارهم	اونکارهم	۱۰	۲۰
قضت علينا	قضتعلينا	۴	۲۱
نصبر	نصب	۸	۲۱
كانوا	كلنوا	۱۱	۲۱
غرس	غرص	۹ از آخر	۲۱
بألحانهن	بألحانهن	۵ از آخر	۲۱
بشربة	بشربة	۲	۲۲
طيروا	طيورا	۶	۲۳
لا تكونن	لا تكوننه	۳ از آخر	۲۳
اهوائهم	اهوائكم	۲ از آخر	۲۳
البيان	البيان	۱۱	۲۴
لا تلتفت	لا تلتفت	۱۰	۲۵
تموحت	توحت	۱۰ از آخر	۲۵
تلتفت	تلفت	۱۰	۲۶
يقع رجلک	يفعرجلک	۱۱	۲۶
يستبقون	يستقبون	۱۲	۲۶
الى خلق	على خلق	۷ از آخر	۲۷
اشركوا	اشكروا	۱۰ از آخر	۲۸
السّموات والأرض	السّموات	۴	۲۹
انتم	لنتم	۵	۲۹
اذا لقوكم	اذا القوكم	۱۴	۲۹
آياته	اياته	۹ از آخر	۲۹
بغل	بعل	۸ از آخر	۲۹
بى انصاف	بى انصافى	۱	۳۱
شد	شده	۲	۳۱
نور	انوار	۱۰ از آخر	۳۱

ذاتی	ذاتیتی	۵ از آخر	۳۳
مبین بدانند	مبین بدانید	۱۰ از آخر	۳۴
سجن	السجن	۶ از آخر	۳۵
اخذ نمود	اخذ نمود	۹	۴۳
کلمهٔ "لوح"	"کلمهٔ لوح"	۴	۴۶
شیء	شئی	۲ و ۴ از آخر	۴۶
ساذج بقا	سازج بقا	۱۶	۴۸
نغمه	نغمه	۱۷	۴۸
شُرَف	شُرَف	۱۰ و ۱۱	۴۹
عبادت	عبادات	۱۵	۴۹
الایام	الانام	۱۸	۴۹
الغالب القاهر	الغالب الظاهر	۳ از آخر	۴۹
(:) زاید است	: را بشارت	۱	۵۰
لهدایة	الهدایة	۱۵	۵۰
آثار	اثار	۴	۵۱
آثاری	اثاری	۴	۵۱
الاطهر	الاطهر	۳ از آخر	۵۱
نارضایتی	نارضاتی	۱۵	۵۴
باوریا	باوریا	۶ از آخر	۵۴
پاپ	پاپ که	شماره ۱	۵۷
	ویرگول آخر سطر زاید است.	شماره ۱	۵۷
کثیرین	کیرین	پانوشت ۵ سطر ۲	۶۷
صریر	صریه	پانوشت ۵ سطر ۴	۶۷
یحیی	یحی	پانوشت ۶ سطر ۲	۶۸
آن دنیا	آن دنی	پانوشت ۱۰ سطر ۲	۷۷
رها	راها	پانوشت ۱۰ سطر ۳	۷۷
بکند	به کند	پانوشت ۱۰ سطر ۶	۷۷
استنباط	استناد	۸	۷۹

ات الساعة	اقت الساعة	۴ از آخر	۸۰
والارض على	والارض	۱۳ از آخر	۸۱
افراد	افرا	۱۱	۸۲
آيات الله	بآيات الله	۱۲	۸۳
طوباهم	طوبى هم	۱۳	۸۵
آيا ما	ايا ما	۱۶	۸۵
فى ارض	فى الارض	۶	۸۶
ثم حسى	ثم حسب	۷	۸۶
لن يصيبنا	لن يصبنا	۸	۸۶
لايكاد	الايكاد	۷ از آخر	۸۶
انسخ	انسخ	۵ از آخر	۸۶
احكام جديد	احكام جديدة	۲ از آخر	۸۶
علمه الرحمن	علم الرحمن	۷	۸۷
الانجيل ... ثم	الانجيل، ثم	۸	۸۷
التوراة ... ثم	التوراة، ثم	۸	۸۷
مشكوة الميثاق	مشكوة البيان	۹	۸۷
الافتدة ثم العقول ثم النفوس	الافتدة ثم النفوس	۹ از آخر	۸۷
لأنها هو ماء	لأنها ماء	۱	۸۸
القاطع والمعنى الشامخ	القاطع	۲	۸۸
ص ۲۴۲	ص ۲۴۱	۳	۸۸
ص ۲۸۱	ص ۲۷۶	۶ از آخر	۸۹
«...» (ص ۲۸۱)	«...»	آخر	۸۹
رابع	ثالث	۱	۹۰
يستهنون». (ص ۲۸۳)	يستهنون».	۴	۹۰
حواله	حواله اصحابه	۶	۹۰
ثلاثة مائة	ثلاث مائة	۶	۹۰
ثلاثة عشر	ثلاث عشر	۶ - ۷	۹۰
الظلمة	الظلم	۶ از آخر	۹۵

مآبا	مآبا	۲	۱۰۰
بشیء	بشیئی	۵ و ۶	۱۰۰
یقین است	یقینا است	۵ از آخر	۱۲۳
چند نکته	چند نکته	۷	۱۲۴
مطابق اواخر	یا اواخر	۸	۱۲۴
است	هست	۱۱	۱۲۴
خُبث	خبیث	۷ از آخر	۱۲۴
لیله نوروز مطابق دوازدهم شهر رمضان	لیله نوروز رمضان	۱۵	۱۲۶
ج ۸	جف	پانوشت ۳۲	۱۲۷
بشریه	بشریه ه	۲	۱۲۸
میرزا	میراز	۸	۱۲۹
علی با	علی ماجرا را با	۸	۱۲۹
گم کرده	کم کرده	۱۷ و ۱۸	۱۳۰
أرادہ اللہی	أرادہ اللہی	۴ از آخر	۱۳۰
مصیبت	مصیب	۱۴	۱۳۲
نفتاحک	نفتاح	۶	۱۳۳
هذه الايام	هذا الايام	۸	۱۳۳
ص ۸۰-۲۷۹	ص ۲۸۰	پانوشت ۴۴	۱۳۳
عبدالبهاء،	عبدالبهاء است،	۱	۱۳۵
آقاخان	آقا محمدخان	۴ از آخر	۱۳۵
ص ۲۴۹	ص ۲۴۹	پانوشت ۴۹	۱۳۵
بالذات	باللذات	پانوشت ۱۳۵ سطر ۴	۱۳۵
شهادت	شہات	۹	۱۳۶
لوح مبارکی	لوحی مبارکی	۹	۱۳۸
داشت که این	داشت این	۱۱	۱۳۸
ان غصنی	غصنی	۵ از آخر	۱۳۸
می‌افزاید	می‌آفزاید	۲ از آخر	۱۳۸
ابهی مبنی	ابهی را مبنی	آخر	۱۳۸

۲۱-۲۲	۲۰-۲۲	پانوشت ۵۸	۱۳۸
روی زمین	رویزمین	پانوشت ۶۱ سطر ۴	۱۴۰
قضیه	قضی	۸	۱۴۳
درباره	در بار	۱۲	۱۴۳
الوهیت بود	الوهیت بودند	۱۴	۱۴۴
مولی الوری ان	مولی الوری	۹	۱۴۵
یزین	یزین	۹	۱۴۵
چنان	چنانچه	۴ از آخر	۱۴۵
فرمودید	فرموده‌اید	۲ از آخر	۱۴۵
جهات	جهات	۱	۱۴۶
فرموده‌اند	فرموده بودند	۵ و ۶ از آخر	۱۴۶
مسمات	مسمی	۴ از آخر	۱۴۶
امر بهائی	امر بهاء	۱۳	۱۴۷
صفحات ۲۲۵	صفحات ۳۴	پانوشت ۷۱	۱۴۷
	جا افتادگی (به شماره ۹ در سطور پایین نگاه کنید)	۱	۱۴۸
ولیکن	ولی	۹	۱۴۸
المعید	المعبد	۷ از آخر	۱۴۸
العبید	العبد	۷ از آخر	۱۴۸
ص ۲۹۷	ص ۲۸۹	پانوشت ۷۳	۱۴۸
مفسدین	مفسدین ...	۸ از آخر	۱۵۱
بوده‌اند معذک رفته‌اند	بوده‌اند رفته‌اند	۷ از آخر	۱۵۱
و اگر آئی	اگر آئی	۵ از آخر	۱۵۱
قل یا قوم ان ما سوائی	ان ما سوائی	۴ از آخر	۱۵۱
ما اتخذ لنفسه شریکاً	ما اتخذ شریکاً	آخر	۱۵۱
لاضداً ولامثالاً	لامثالاً	۱	۱۵۲
هزار و	هزار سال و	۶	۱۵۵
ضلال	ظلال	۱۴	۱۵۵
المقدس	الاقدس	۶ از آخر	۱۵۵

۱۵۵	آخر	جميع اين الواح	جميع الواح
۱۵۷	۱	شرط راه است	شرط است
۱۶۲	۸	فينار	فی نار
۱۶۲	۱۰	هوالله كان	هوالله قد كان
۱۶۲	۱۰	شبیء شهيدا	شیء قدیرا
۱۶۲	۳ از آخر	کنیزیک	کنیزک
۱۶۲	پانوشت ۱۱۸	تشکیر	تکنیر
۱۶۲	پانوشت ۱۱۸	۱۶۶ الف	۱۷۴
۱۶۳	۹ از آخر	شد حجاب	صد حجاب
۱۶۴	۱۴	درآن فردوس	در فردوس
۱۶۴	۶ از آخر	میائید	میایید
۱۶۴	۳ از آخر	ظهور	فجر ظهور است
۱۶۵	۱	بلند و	بلند شد و
۱۶۵	پانوشت ۱۳۱	۱ مؤتسه	مؤتسه
۱۶۶	۹ از آخر	لانه	لأنهم
۱۶۶	۷ از آخر	نازل فرمود	نازل فرموده اند
۱۶۸	۱۱	جا افتادگی دارد به شماره ۱۱ در سطور زیر مراجعه شود.	
۱۶۸	پانوشت ۱۴۸	صص ۲۷۷-۲۷۸	صص ۲۷۷
۱۶۹	۶	البعاد	العباد
۱۶۹	۷ از آخر	ملاً باقر	ملاً محمداً باقر
۱۷۰	۷	حضرت را	حضرت کلمه را
۱۷۱	آخر	القریشی	القرشی
۱۷۲	۳	خود را	خود
۱۷۲	۱۲	یدعی امرأ	ادعی
۱۷۲	۴ از آخر	آروزی	آرزوی
۱۷۵	۸ از آخر	ملاحظه نمایند	ملاحظه فرمایید
۱۷۶	۴	ظهورات آیات	ظهور آیات
۱۷۶	۷	دم آن حضرت	دم آن جناب

اشربني دم حجه	اشربني حجه	۸	۱۷۶
لذلك	كذلك	۹	۱۷۶
شمس	شموس	۶ از آخر	۱۷۶
اعمال نيكوي	اعمال نيك	۵ از آخر	۱۷۸
اصحاب	احصاب	۵ از آخر	۱۷۹
بمبئي	بمبئيء	۵ از آخر	۱۸۰
حلاوة	حلاوته	۹	۱۸۲
جمع شوند	جمع مي شوند	۸	۱۸۴
آيات الله	آيات الهيّه	۷ از آخر	۱۹۰
و	و:	۲	۱۹۱
الله گفت	الله، گفت	۲	۱۹۱
وصيت الله	وصيت الله	۳	۱۹۱
عمرو بن	عمرو بن	۱۴ و ۱۹	۱۹۲
بما شهد	ما شهد	۱۳	۱۹۳
رَبِّهِمْ يُعْرَضُونَ	يُعْرَضُونَ	۱۵	۱۹۳
وقتي كه در	وقتي در	۸	۱۹۵
كبرى در وجوه	كبرى از وجوه	۴	۱۹۶
ظاهر گشت	ظاهر شد	۹ از آخر	۱۹۶
افتخر	أفتخر	۲ از آخر	۱۹۶
ادلاء	ادلاء	۸ از آخر	۱۹۷
۱۰۶۳	۱۰۶۲	۶	۲۰۰
وعظ مي فرمود	وعظ مي نمود	۱۱	۲۰۰
همه روز	همه روزه	۱۲	۲۰۰
آوردند	آورده اند	۱۱	۲۰۱
همدم قديم	همدم نازنين	۸	۲۰۷
هُزُوا	هُزُوا	۱۶	۲۰۷
جَبَّ	جَبَّ	۷	۲۰۸
عاداه	عادا	۹	۲۱۲

شتافت	شتاف	۱۵	۲۱۲
عمرو بن	عمروبن	۷	۲۱۶
می فرماید...:	می فرماید:	۴ از آخر	۲۱۹
می فرماید:	می فرمایند:	۳	۲۲۰
حج، آیه ۲	حج، آی، ۲	۶	۲۲۳
اورا بپذیرید	اورا بپذیرد	۸	۲۲۵
نوشته شده	نوشته شد	۳	۲۲۶
ریشه	ریش	شماره ۹ و ۱۲	۲۳۰
	به توضیح شماره ۱۶ در سطور زیر توجه کنید.	۱۱ از آخر	۲۳۱
طبقه	طبق،	۸	۲۳۷
باب،	باب T	۵ از آخر	۲۳۹
تا آن که	تا این که	۴ از آخر	۲۴۰
«أُننى أنا الله»	«اننى انا الیه»	۳ از آخر	۲۴۰
چگونه خود را	خود را	۳ از آخر	۲۴۰
ظاهر فرمود	ظاهر فرموده	۲ از آخر	۲۴۰
در کتاب اول	در اول	۲ از آخر	۲۴۰
بینند	مشاهده کنند	آخر	۲۴۰
این مشابه	که این مشابه	آخر	۲۴۰
و به آن چه	و از آنچه	۱	۲۴۱
آن چه از برای	آنچه برای	۱	۲۴۱
فرقان	فرقن	۷ از آخر	۲۴۱
حصر و حدّ	حدّ و حصر	۳ از آخر	۲۴۲
خطاب‌هایی	خطاب	آخر	۲۴۲
به آن	باین	آخر	۲۴۲
۳۲	۳۲ - ۳۳	۳	۲۴۳
تبشیر	مبشّر	۴	۲۴۳
	علامت نقل قول (*) زاید است	۱۶	۲۴۳
است	ایت	۳	۲۴۴

لنقطه	النقطه	۴	۲۴۴
استأنسْتُ	اسنأسْتُ	۷	۲۴۴
ایامی	الایامی	۸	۲۴۴
بالاخره	بالخره	۱۰ از آخر	۲۴۴
لنقطه	النقطه	۲	۲۴۵
قمیصه	قمیصة	۲	۲۴۵
شئ	شئی	۱۳ و ۱۳	۲۴۵
خس و خاشاک	خاک و خاشاک	۱۰	۲۴۶
مخمود	مخمور	۸	۲۴۷
نفخنا	"نفخنا	۱۰	۲۴۷
حقیقی	حقیق	۵	۲۴۸
هست و	هستو	۱۱	۲۴۸
شئ	شئی	۱۲	۲۴۸
ماسوی	مسوی	۱۶	۲۴۸
شئ ء	شئی	۲۰ و ۲۰ و ۲۱	۲۴۸
نیست که بشناسد	نیست بشناسد	۲	۲۴۹
بحقّ	حقّ	۲	۲۴۹
تجلی فرموده	تجلی فرمود	۴	۲۴۹
(همزه زاید است)	خلق فرموده	۴	۲۴۹
شئ ء	شئی	۵	۲۴۹
تجلی آن	تجلی او	۷	۲۴۹
لااؤل خلق فرموده و	لااؤل	۸	۲۴۹
او."	او	۱۲	۲۴۹
شیئی	شئی	۱۳	۲۴۹
(تشدید زاید است)	صفّات	۶	۲۴۹
که از وقت	که وقت	۳	۲۵۱
بود والی	بود الی	۷	۲۵۱
به ادخال	با ادخال	۸	۲۵۳

آثار	اثار	۳	۲۵۵
سبکی	سبکب	۱۵	۲۵۵
الله اعظم	والله اعظم	۸	۲۵۶
آن	ان	۶	۲۵۷
آن است که	این است که	۵	۲۶۲
لنقطه	النقطه	۷	۲۶۲
هذا لهو	هذا الهو	۸	۲۶۲
ناصر	مهرداد	نام نویسنده	۲۶۶
منضم	منظم	۸	۲۶۸
اوهامات	اوهام	۱۴	۲۷۴
زیرا وجود موجودات	زیرا موجودات	۱۶	۲۷۴
بلکه مقصود وجود	بلکه وجود	۷	۲۷۸
انسان است	انسانی است	۱۰	۲۷۸
این عالم کون	این کون	۱۷	۲۸۰
حقیقی است	حقیقی ذاتی است	۱۸	۲۸۰
بالتسبه به روح	نسبت به روح	۱۹	۲۸۰
براهین	براهین	۶ از آخر	۲۸۲
به وجود می‌آمد	بوجود می‌آید	۹ از آخر	۲۸۴
مشابه و مماثل	مشابه و مطابق و مماثل	۵ از آخر	۲۸۸
مماثل بدون	مماثل وبدون	۳ از آخر	۲۸۸
فرق و تمایزی	فرق و امتیازی	۳ از آخر	۲۸۸
حقایق جمیع کاینات	حقایق کائنات	آخر	۲۸۸
علایم نقل قول زاید است. نقل به مضمون شده است.		سطر ۸ و ۹ از آخر	۲۹۰
شبهه‌ای نیست	شبهه نیست	۱۲	۲۹۱
وجود نیز مانند	وجود مانند	۱۳	۲۹۱
پس از این	پس این	۱۳	۲۹۱
دریای دانش، ص ۵۸	دریای دانش	ردیف ۲۰	۲۹۴
آن	ان	۱۱	۳۰۱

آزادی	آزادی	۱۴	۳۰۴
بودایی	بودانی	۱۸	۳۰۸
خاصه	خاصه	۲	۳۰۹
نوعی	نوعر	۳	۳۰۹
مشابه	مشابهه	۶	۳۰۹
محبت	محبیت	۲ از آخر	۳۱۰
مربوط	مروط	۶	۳۱۱
دراو	درآن	۲۰	۳۱۵
تأسیس	تأسی	۴	۳۲۴
سلاطین و رؤسای عادل و امناء	سلاطین و امناء	۴	۳۲۶
انگلیز	انگلیس	۶	۳۲۶
مشورت امت	مشورت ملت	۷	۳۲۶
فواحد	فواحد	۵ از آخر	۳۲۷
احبای الهی	ای احبای الهی	۴ از آخر	۳۲۹
مجری دارند	مجری دارید	۳ از آخر	۳۲۹
نماید	نمایند	۵	۳۳۰
الخلق و مرجع	الخلق مرجع	۷ از آخر	۳۳۰
بزرگ‌تر	بزرگتر	۵ از آخر	۳۳۴
بالاخره	بالخره	۳	۳۴۰
تفریق	تفرق	۱۳	۳۴۴
وحدانی	وحدانی	۱۱	۳۴۵
وحدانی	وحدانی	۲	۳۴۶
واقع	واقع	۱۲	۳۵۰
	برای ملاحظه متن صحیح بیان مبارک به توضیح ۲۸ نگاه کنید.	۶	۳۵۱
تجلیات انوار نیر عرفان	تجلیات عرفان	۶ از آخر	۳۵۱
آزادی	آزادی	۸	۳۵۲
	لطفاً به توضیح شماره ۲۹ توجه کنید.	۱۳	۳۵۳
احکام	احکام	۱۶	۳۵۳

می‌گردد	می‌گردد	۱۰	۳۵۵
دیگری	دیگری	آخر	۳۵۷
محزون شود	محزون گردد	۱۲	۳۵۹
بیان نماید	بیان حقیقت نماید	۱۲	۳۵۹
ص ۳۹۱	ص ۳۹۰	۱۷	۳۵۹
الفارغة	الفارقة	۲	۳۶۰
باشد و حُسن	باشد. حُسن	۹	۳۶۰
طبیعت و اثر شیر	طبیعت شیر	۱۳	۳۶۰
خاصیت شیر در او	در او خاصیت شیر	۱۷	۳۶۰
ص ۱۳۵	ص ۱۲۵	آخر	۳۶۰
مکنید	نکنید	۲	۳۶۱
نمایند	نمائید	۷	۳۶۱
به جهت نفسی	برای نفسی	۲ از آخر	۳۶۲
ج ۳	ج ۲	۲	۳۶۳
تبیین	تبیین	۱۵ و ۱۰	۳۶۳
به تمام جدّ	به کمال جدّ	۳ از آخر	۳۶۴
معانی کنند و	معانی کنند.	۱۳	۳۶۶
ایام از فَمّ مطهّر وعده	ایام وعده	۵ از آخر	۳۶۶
ناچار آن چه	ناچار بین آنچه	۷	۳۷۱
صفحة	صفحة	۶	۳۷۴
همین	همین	۶	۳۷۴

یادداشت‌های تکمیلی

در این قسمت مآخذی که نویسندگان در متن نیاورده‌اند افزوده شده یا جاافتادگی‌های طولانی نقل شده است.

۱. در صفحه ۷ در سطر چهارم بعد از بیان مبارک که به «... اعظم محروم نماند» ختم می‌شود. عدد ۴ به پاورقی افزوده شود. مآخذ این بیان مبارک: منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله، ص ۲۲۰

۲. در صفحه ۷ مأخذ ترجمه خطابه مبارک حضرت عبدالبهاء، صفحه ۶ جزوه تحقیق و تتبع، فوریه ۱۹۹۵ است
۳. در صفحه ۱۸ مأخذ لوح مزبور کتاب مبین، خط زین‌المقربین، ص ۱۹۹ / آثار قلم اعلیٰ، ج ۱، ص ۱۹۳ است.
۴. در صفحه ۳۶ سطر پنجم، مأخذ لوح مبارک، اقتدارات، ص ۷۹ - ۲۶۷ است.
۵. در صفحه ۸۰ سطر ۷ از آخر، آیه منقول از قرآن به همین صورت در تفسیر سوره کوثر آمده اما در قرآن مجید به صورت «ان تتقوا الله...» آمده است. ضمناً این آیه (شماره ۲۹) در سوره انفال نازل شده است.
۶. در صفحه ۸۷ سطر ۵ لغت «امّه» در نسخه مورد استناد نویسنده «امها» آورده شده اما از لحاظ دستوری «امّه» صحیح است.
۷. صفحه ۱۲۶ پاورقی ۲۹، سطر اول، و عبارت «۱۹۱۰ م» از سطر دوم زاید است. فقط «همان، ص ۳۵۲» کافی است.
۸. صفحه ۱۳۳ پاورقی ۴۴ مضمون بیان حضرت عبدالبهاء به جناب ابوالفضایل ناقص آورده شده است. در دنباله کلام باید افزود: به قیامت بر نشر روایح قدس او و بلند کردن کلامش در حدیقه امرالله وارد شو؛ قیامی که ستون‌های شرک به آن به لرزه در آیند و پایه‌های احتجاج از پروردگار بلرزند و آثار و علائم عرفان بلند شود و پرچم‌های ایقان به انتشار آید و پرچم‌های برهان به اهتزاز آیند و بادبان زندگی در کشتی نجات بردریای امکان مرتفع شود.
۹. در صفحه ۱۴۸ سطر اول بعد از عبارت «نعت من عبدالبهاست»، بیفزایید «رقیت من عبدالبهاست».
۱۰. صفحه ۱۶۶ سطر ۷ از آخر عبارت «یک کتاب در تفسیر صمد» از مأخذ مورد اشاره یعنی صفحه ۲۴۳ منتخباتی از مکاتیب، ج ۴ به صورت «یک کتاب تفسیر صمد» است اما اصل لوح مبارک در صفحه ۲۵۴، جلد دوم، مکاتیب عبدالبهاء به همین صورت یعنی «یک کتاب در تفسیر صمد» ذکر شده است.
۱۱. در صفحه ۱۶۸ سطر یازدهم «طبع نمایند و آن چه مغایر» به این صورت اصلاح شود: «طبع نمایند لذا به غصن اکبر و عبد حاضر امر نمودیم که مطالعه نمایند و آن چه مغایر»
۱۲. صفحه ۱۶۹ پانویس ۱۵۱ به این صورت اصلاح شود: «این لوح به تاریخ ۱۲۹۷ نازل شده (گنج شایگان، ص ۱۴۵) و در مجموعه الواح مبارک طبع مصر (صص ۵۳ - ۹۷) منتشر شده است.
۱۳. در صفحه ۱۷۷ سطر ۳ نوشته شده که جناب روح‌الله در وقت شهادت ۱۴ ساله بوده‌اند. حضرت عبدالبهاء در لوحی (مصاییح هدایت، ج ۱، ص ۳۳۴) می‌فرمایند: «چنین ستمی روا داشتند که طفل دوازده ساله را با آن صباحت و ملاحمت و بلاغت و روی روشن و نطقی چون عندلیب گلشن چنان مفقود و نابود نمایند که اثری باقی نماند.»
۱۴. در صفحه ۱۹۱ سطر ۸ عبارت «یرزقهم بک» در متن لوح حضرت عبدالبهاء آورده نشده است. البته اصل لوح که نازل از قلم جمال مبارک است (ادعیه محبوب، ص ۱۰۵) این عبارت را دارد.
۱۵. در صفحه ۲۰۸ لوحی از حضرت عبدالبهاء از مانده آسمانی نقل شده که در سطر دوم آن عبارت «غیاهب الأبار» آمده است. این عبارت به معنی «ظلمات چاه‌ها» است. همین لوح مبارک در صفحه ۱۴۷ کتاب «من مکاتیب حضرة عبدالبهاء» نیز درج شده که عبارت مزبور «غیابة الأبار» (به معنای عمق چاه‌ها) درج شده است.

۱۶. در صفحه ۲۳۱ سطر ۱۱ از آخر توضیح شماره ۸، با حدیث «عشره مبشره» شروع می‌شود. عدد (۸) افزوده شود.
۱۷. در صفحه ۲۴۱ سطر دوم بعد از پایان جمله، مأخذ این‌گونه افزوده شود: (منتخباتی آیات از آثار حضرت نقطه اولی، ص ۵ - ۸۴)
۱۸. به شماره‌های مربوط به یادداشت‌های پایان مطلب باید یکی افزوده شود. مثلاً در صفحه ۲۴۱ سطر دوم شماره (۱) باید (۲) و در سطر آخر شماره (۲) باید (۳) ص ۲۴۲ سطر دوم شماره (۳) باید (۴) و در سطر ۱۲ شماره (۴) باید (۵) شود. دیگر شماره‌ها به این ترتیب قرار دارند: ص ۲۴۴ سطر ۶ از آخر؛ ص ۲۴۵ سطر سوم در سطرهای ۱۱ - ۱۲ باید رقم ۷ از ابتدای سطر ۱۲ حذف و رقم ۸ به انتهای سطر ۱۱ افزوده شود. ص ۲۴۶ سطر ۶ از آخر؛ ص ۲۴۷ سطر ۶ از آخر؛ ص ۲۵۰ سطر ۱۳ و ۱۶ و ۲۱؛ ص ۲۵۴ سطر ۱۵؛ ص ۲۵۸ سطر ۱۱ و ۱۲ و ۲۱؛ ص ۲۶۰ سطر ۵ از آخر؛ ص ۲۶۲ سطر ۱۰ از آخر.
۱۹. در صفحه ۲۴۸ سطر آخر مأخذ (مجموعه الواح، طبع مصر، ص ۳۹۷) است.
۲۰. در صفحه ۲۴۹ سطر پنجم بعد از بیان مبارک، مأخذ (منتخباتی آیات از آثار حضرت نقطه اولی، ص ۷۹) است.
۲۱. در صفحه ۲۴۹ سطر ۱۲ بعد از پایان بیان مبارک، مأخذ (مجموعه الواح، طبع مصر، ص ۳۰۷ الی ۳۰۹) است.
۲۲. در صفحه ۲۸۲ سطر آخر بعد از پایان بیان مبارک شماره ۱۳ (یادداشت آخر متن) گذاشته شود و در صفحه ۲۸۳ سطر اول شماره ۱۳ حذف گردد.
۲۳. در صفحه ۳۰۰ سطر چهارم مأخذ بیان مبارک مجموعه الواح، طبع مصر، ص ۴۲ / آثار قلم اعلیٰ، ج ۲، ۱۳۴، ۲ است.
۲۴. صفحه ۳۰۴ سطر ۶ از آخر مأخذ بیان مبارک نقل از مفاوضات، (ص ۱۱۹) است.
۲۵. صفحه ۳۲۶ سطر ۷ بعد از پایان بیان مبارک مأخذ (مجموعه الواح، طبع مصر، ص ۲۹۶) است.
۲۶. صفحه ۳۲۹ سطر آخر بعد از بیان مبارک که به «هذا مقام المقرَّبین» ختم می‌شود؛ مأخذ (امر و خلق، ج ۳، ص ۲۷۰) است.
۲۷. صفحه ۳۳۰ سطر ۵ مأخذ بیان مبارک (امر و خلق، ج ۳، ص ۲۸۷) است.
۲۸. صفحه ۳۵۱ سطر ۶ الی ۱۰ بیان حضرت ولی‌ام‌الله که در این جا نقل شده، در واقع به صورت زیر است: «... حَزِیت وجدان است و عدم تنقید و تعزُّص به عقاید و رسوم و عادات افراد و اقوام و ملل. این است از جمله احتیاجات ضروریّه امم شرقیه؛ این است وظایف مبرمه محتومه اصلیه امنای رحمان، نمایندگان بهائیان، اعضای محافل روحانیّه.» (مائده آسمانی، ج ۶، ص ۴۵ / توقیعات مبارکه، ۱۹۲۲ - ۱۹۲۶، ص ۲۷۲)
۲۹. بیان منقول از حضرت عبدالبهاء در صفحه ۳۵۳ سطر ۱۲ و ۱۳، به «مقدسه الهیه» ختم می‌شود. عبارت «فی الجملة ملاحظه شود» مربوط به جمله بعد است: «فی الجملة ملاحظه شود مشهود گردد که در عالم وجود ...»
۳۰. صفحه ۳۶۱ سطر چهارم از آخر بعد از (لوح اتّحاد) نوشته شود: ادعیه محبوب، ص ۳۸۹

سفینه عرفان - دفتر ۱۴ _____ غلطنامه و یادداشت‌های تکمیلی دفتر سیزدهم

۳۱. صفحه ۳۶۶. ترجمه بیان مبارک که از سطر ۷ الی ۹ نقل شده در «آثار مبارکه در باره تربیت بهائی، ص ۳۸» مشاهده نشد. این ترجمه در صفحه ۶ جزوه تحقیق و تتبع، فوریه ۱۹۹۵ نشر مرکز جهانی درج شده است.

۳۲. مأخذ بیان مبارکی که در صفحه ۳۶۶ سطر ۱۲ الی ۱۴ نقل شده (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، ص ۱۶۴) است.

۳۳. صفحه ۳۶۶: به ترجمه انگلیسی خطابه مبارک در سطر ۱۰ از آخر اشاره شده است. مأخذ آن در متون انگلیسی کتاب *The Promulgation of the Universal Peace*، ص ۴۵۹ است.

اهداف و چگونگی مجامع عرفان

تشکیل مجامع عرفان به منظور ترویج و تقویت مطالعه و تحقیق در آثار مقدسه ادیان الهی و اصول معتقدات بهائی توسط صندوق یادبود حاج مهدی ارجمند در سال ۱۹۹۳ آغاز شد. این مجامع همه‌ساله به طور جداگانه به زبان‌های فارسی، انگلیسی و آلمانی در اروپا «ایتالیا و آلمان» و در آمریکای شمالی «میشیگان و کالیفرنیا» برگزار می‌شود.

برنامه جلسات مجمع عرفان شامل سخنرانی‌ها و آرایه مقالات تحقیقی و مطالعات تفصیلی و تحلیلی در اصول معتقدات و آثار مبارکه امر بهائی و مطالعات تطبیقی در نحله‌های مذهبی و مکاتب فکری و فلسفی و مسایل و مشکلات اجتماعی از دیدگاه امر بهائی و بخش ویژه بزم عرفان است.

مجمع عرفان محیطی است دوستانه برای بحث و مشورت، برنامه‌ریزی و همکاری در مطالعات امری و استفاده از نغمات موسیقی و آواز و نمایش فیلم. مقالات تحقیقی که در مجمع عرفان «به فارسی» آرایه می‌گردد؛ در دفترهای سفینه عرفان درج و نشر می‌شود. سفینه عرفان هم‌چنین محتوی الواحی است که قبلاً طبع و نشر نشده و منابع و مراجعی است برای مطالعات امری. به هریک از شرکت‌کنندگان در مجمع عرفان یک جلد سفینه عرفان و دفترچه شامل خلاصه سخنرانی‌ها اهدا می‌شود. برای اطلاع در باره هدف‌ها، برنامه‌ها و انتشارات مجمع عرفان به www.irfancoquialia.org رجوع کنید.

CONTENTS

All-inclusiveness of Baha'i Scripture	Shoghi Effendi	
Preface		1

PART ONE

La'aly-yi- Irfán

A selection of previously unpublished Writings of Bahá'u'lláh and Abdu'l-Bahá Received from the Bahá'í World Centre		6
--	--	---

PART TWO

Gulchin-i-`Irfán (Research Papers)

A Review of Surat-u'l-Qalam from the Writing of Bahá'u'lláh	Muhammad Afnan	36
An overview of the general features of a world civilization	Shapour Rassekh	46
Isolated letters in Quran as interpreted by Bahá'u'lláh	Merhnoush Firoozmandi	65
A Brief review of the Tablets revealed on the occasion of Bahá'í festivals	Mehry Afnan	95
"As a Flame of fire to My enemies"	Farouq Izadinia	102
A Study of `Abdu'l-Bahá's Prayers	Farid Radmehr	130
An Analytical review of the talks delivered by `Abdu'l-Bahá	Farouq Izadinia	175
Domains of free will in human life: `Abdu'l-Bahá's Perspective	Naser Nbili	236
A Mathematical Model to Investigate Non-Material Realities	Mahyad Rahnamaie	267
A Mathematical Model to Investigate Non-Material Realities Some of the common concepts in M.B Hushiyar' Principles of Education and Some Answered Questions	Mojgan Malekan	280
Preparing Bahá'í Communities in the East and the West to Embrace Gender Equality	Baharieh Maani	295
A new concept of God in the Bahá'í Faith Preparing Bahá'í communities in the East and the West	Ramin Vasli	316

PART THREE

Rashahat-i-`Irfán (Elucidations)

Human being should possess the power of contemplation and deeper thinking	Words spoken by `Abdu'l-Bahá and noted by Bad'i Bushru'i	327
Bahá'í Women's right to be elected for membership in the Spiritual Assemblies	A selection of the messages of Shoghi Effendi	329
Commenting on social issues	A letter of the Secretariat of the Universal House of Justive	336

The New Manifestation	Hushmand Fatheazam	341
" Letters of Negation and Letters of Affirmation"	Faruq Izadinia	356
Commentary on certain expressions in the Tablet of One Thousand Verses	Faruq Izadinia	388
Comprehension of the Words of God: A look at Rev. Hardegg's reaction to the Tablet revealed addressed to him	Faruq Izadinia	401

PART FOUR

`Irfán Obituaries

Manouchehr Hedayat	Iraj Ayman	444
--------------------	------------	-----

PART FIVE

Shakhsar -i-`Irfán

List of Articles on the Bahá'í writings and the Fundamental Principles of the Bahá'í Faith		449
---	--	-----

Part VI: Articles Published in Mahbub-i-`Alam and Az Ciyáh Chál-i-Tehran ta Vahdat-i-`Alam-i- Insán

PART SIX

Appendices

Bibliography and References		451
Tables of Contents of Safini-yi-`Irfán, Books One to Thirteen		457
Irfán Publications and Distributors		465
Errata of Safini-yi `Irfán, Book Thirteen	Faruq Izadinia	466
Irfán Colloquia: Aims and Activities	Iraj Ayman	482

Safini-yi-`Irfán is a collection of studies on the principal beliefs and Sacred Texts of the Bahá'í Faith, particularly papers presented at `Irfán Colloquia. The Colloquia, sponsored by Haj Mehdi Arjmand Memorial Fund, started in 1993 and are being held annually in North America and in Europe, in English, Persian and German languages separately.

The Haj Mehdi Arjmand Memorial Fund was established in 1992 to honor Haj Mehdi Arjmand (1861-1941), a prominent teacher and scholar of the Bahá'í Faith in Persia. `Irfán is a Persian-Arabic word referring to mystical, theological and spiritual knowledge. `Irfán Colloquia aim to foster study of the scriptures of the world's religions from a Bahá'í perspective.

`Irfán Colloquium
c/o Bahá'í National Center
1233 Central Street
Evanston, IL 60201-1611
USA
Phone: 1 (847) 733-3501
Fax: 1 (847) 733-3527
E-mail: contact@irfancolloquium.org

Safini-yi-`Irfán
A Collection of Papers Presented at `Irfán Colloquia
Book Fourteen
Copyright © 2011 by `Irfán Colloquium
ISBN No.: 978-3-942426-07-7
`Irfán Colloquium Publications

`Irfán Colloquium Publications

SAFÍNI-YI `ÍRFÁN

Studies in Principal Beliefs
and Sacred Texts of the Bahá'í Faith

Book Fourteen



'Asr-i-Jadid Publisher
Darmstadt, Germany